



ڈاکٹر زاہر حسین انسپیری

DR. ZAKIR HUSAIN LIBRARY

JAMIA MILLIA ISLAMIA

JAMIA NAGAR

NEW DELHI

Please examine the books before
taking it out. You will be responsible
for damages to the book disco-
vered while returning it.

**OVERNIGHT COLLECTION
DUE DATE**

F/Rare

954.75

ALI

____ Acc. No. ____

returned on the next day of issue at
10 a.m. positively failing which the defaulter will be
liable to pay a fine of **Rs. 10** - per day

--	--	--	--

Dr. ZAKIR HUSAIN LIBRARY



64489

مرات احمدی جزء دوم

مشمول وقائع صوبہ احمد آباد گجرات

از سنہ ۱۱۲۷ ھ تا سنہ ۱۱۷۴ ھ ہجری

عصاف

مورخ شیرین سخن مرزا محمد حسن الملقب
به علي محمد خان بهادر

به تصحیح و تفسیر

ید نواب علی ایم - اے - پروفیسر بروہہ کالج
وفلیو بمبئی یونیورسیتی

[بیپٹسٹ مینس پریس - کاکتہ]

سنہ ۱۹۲۷ ع



فهرست مطالب مرآت احمدی جزء دوم

صفحه	مضمون
۵	دباجه از مصحح -
۱	صوبه داری مهاراجه راج سر عمدن راجهای هندوستان مهاراجه احب سنگه رمبندار جودهور و دیوانی معتمد خان و حیدر قلی خان
۲	رسیدن مهاراجه احب سنگه بصوبه -
۳	رویدان هنگامه بر ایام عبدالاحدی بر سر ماده ناؤ -
۴	تعمیر شدن سید غفیل خان از بنیادت موجوداری دوله و مقصدی گوی بنی کهنیایت و حسب الطلای حیدر قلی خان برانده شدن و بدای حصار عام بنایه بقدر سورت و مقور شدن فداآت فوجداری سورتیه از جانب حیدر قلی خان دلو و معاندت کردن از بن طریق سورتیه -
۱۰	موج کسی نمودن حیدر قلی خان بر موضع وونجپور معمولگ بوده و کشته شدن کاظم بیگ خان و مقور نمودن معصوم قلی برادر او را نه بدای موجوداری سورتیه -
۱۲	صوبه داری مصمصام الدوله خان دوران و بنیادت عدد السعید خان و دیوانی حیدر قلی خان -
۱۳	موقوف گستن سه شفته ناراز و مقور شدن جمعه ناراز بدستور ایام بدسین -
۱۴	مقور شدن حیدر قلی خان ده بنیادت صوبه -
۱۵	وفوع خانه جنگی با صعدر خان بابی -
۱۸	• وفوع قحط که بجنبدوتیه اشتهاار یافته -
۲۱	سلطنت محمد رفیع الدرجات نادرشاه و صوبه داری مهاراجه اجیت سنگه و بنیادت حیدر قلی خان و دیوانی مهر علی خان و ناهر خان -

صفحه	مضمون
۲۲	نقل حسب الحکم -
۲۳	نقل حسب الحکم در معافی جزیه -
۲۵	سلطنت محمد رفیع الدوله ملقب به شاهجهان بادشاه و صوبه داری مهاراجه اجیت سنگه و نیابت مهر علی خان و دیوانی ناهر خان نائب روح الله خان -
۲۶	نقل حسب الحکم اقدس در تخت نشینی مقام ناهر خان دیوان -
۲۷	آغاز مساد بیلاجی گانگوار مرهغه در نواحی نادر سورت -
۲۸	سلطنت حضرت فردوس آرامگاه محمد روشن اختر ملک به محمد شاه بادشاه و صوبه داری مهاراجه اجیت سنگه و نیابت مهر علی خان و دیوانی ناهر خان نائب روح الله خان -
۲۹	نقل حسب الحکم در سرور آزادی مقام ناهر خان دیوان صوبه -
۳۱	رسیدن افوپ سنگه بهنداری نائب مهاراجه اجیت سنگه و آه دن ناهر خان دیوان -
۳۴	بقدر آمدن کبوز چند بهنسالی نکر سیت بهشاره افوپ سنگه نائب صوبه -
۳۵	نقتل آمدن امیر الامرا سید حسن علی خان و گرفتاری قطب الملک و تفرز وزارت باعتماد الدوله محمد امین خان بهادر و صدور احکام و ضبطی اموال سید غلام حسن خان و رستم علی خان در احمدآباد -
۳۸	صوبه داری معز الدوله حیدر فلی خان بهادر ظفر جنگ و دیوانی جعفر قلی خان پشوش و نیابت شجاعت خان و وقوع خانه جنگی با افوپ سنگه بهنداری و ناهر خان و فر آمدن آنها -
۴۲	کشته گشتن همسیره زاده راجه دگهفاتنه داس دیوان معز الدوله -
۴۳	پیوستن معز الدوله بسرح صوبه و تاخت در آمدن موضع دبهالی و کشته شدن الف بیگ خان - بحسب اتفاق و داخل شدن معز الدوله در احمدآباد -

- صفحہ
مضمون
- ۴۵ گرفتار معز الدولہ اسپان اصطبل بادشاہی و ضبط نمودن جاگیرات و عدم اطاعت احکام والا و برافراختن علم خود سری -
- ۴۷ صوبہ داری جملۃ الملک نظام الملک و نیابت حامد خان بہادر و دیوانی فدوی خان و مومن خان -
- ۵۲ جنگ موج مومن خان متصدی بندر سورت نا پیلاجی گائوار مرہنہ و شکست یافتن فوج و آمدن کفتہاجی بصوبہ درحد و تعلق بدیفرن متصدی گری بندر سورت برستم علی خان و دیوانی صوبہ مومن خان و آمدن علی محمد خان از حضور -
- ۵۴ صوبہ داری مبارز الملک سربلند خان بہادر دلاور جنگ و نیابت شجاعت خان و وقوع خانہ جنگی نا حامد خان و دیوانی مومن خان -
- ۵۸ ملحق گشتن کفتہاجی مرہنہ با حامد خان و وقوع جنگ با شجاعت خان و کشتہ شدن او بتصرف رفتن صوبہ بدست حامد خان و قرار یافتن چوتہ مرہنہ و سوانحاتی کہ در آن ہنگام بہ ظہور آمد -
- ۶۴ کشتہ شدن ابراہیم قلی خان -
- ۶۸ اگاہی یافتن رستم علی خان بہادر از کشتہ شدن برادران و ہمازم شدن باحمد آباد و بمقابلہ برآمدن حامد خان و وقوع جنگ میدان و جان فثار شدن رستم علی خان -
- ۷۹ دستوری یافتن مبارز الملک سربلند خان بہادر دلاور جنگ از پیشگاہ خلافت و جہانبانی بصوبہ گجرات و مرحمت شدن مبلغ یک کروڑ روپیہ بذکر مہم اخراج حامد خان و نفیہ دکنیان و تظہیم و تنسیق صوبہ -
- ۸۱ زخمی شدن افضل المحققین مولانا نورالدین -
- ۸۲ رسیدن مبارز الملک بسرحد صوبہ و تعین نمودن شیخ الہ یار بخشی وغیرہ

- بطریق منقلا و روانه شدن علی محمد خان و ملاقی گشتن در مقام
دانتی واره و معاودت نمودن حامد خان با حمد آباد و بر آمدن بعزم
روانگی دکن و برگشتن از عرض طریق با کنتهاجی مرهته و تصرف
نمودن سردار محمد خان غورنی بلده را به نیابت مبارز الملک
و روداد جنگ حامد خان با فوج منقلا و شکست یافتن فوج مذکور -
- ۸۷ برگشتن کنتهاجی مرهته باتفاق پیلاچی و تعیین نمودن مبارز الملک خانه
زاد خان پسر خود را با فوج بمداغه آنها و دخیل کار ساختن فوجداران
و عمالان و داخل شدن او در بلده -
- ۸۹ خرابی فصبه بدنکر و سوخته شدن آن جاو بافی سوادکات -
- ۹۵ آمدن اوداجی پوار مرهته و اراکیخته شدن غبار فتنه و فساد در ضلع بروده
و دهنوی و رفتن بروده بتصرف پیلاچی گایگوار -
- ۱۰۱ آمدن جمناجی برادر بالاجی راو مدار کار راجه ساهو حسب الطلب
مبارز الملک بذایر استقرار چوتبه و موافقت نه کردن معاملات و بناخت
رفتن دهولقه و معاودت نمودن او -
- ۱۰۳ رویداد هنگامه بندر سورت و بر آمدن بهرام خان متصدی آنجا بذایر رنجش
عمده التجار ملا محمد علی ولد ملا عبد الحی ابن ملا عبد الغفور
و طغیان آب دریای تپتی -
- ۱۰۹ تمکن یافتن بهرام خان بامر حکومت بندر سورت باعانت عمده التجار
ملا محمد علی -
- ۱۱۳ کشته شدن جمعی از بواهیر جماعه کلان در مسجد جامع و گرفتاری شیخ
عبد الله ازان جماعه که از مدت سی سال از گوشه آنها برآمده در آن
مجمع حاضر گشته بود -
- ۱۱۶ کشته شدن اودیکرن دیسانی بیرم گام و بر آمدن مبارز الملک بعزم مقابله

با مهاراجه ابهی سنگه و در گزشتن صلابت محمد خان از جهان فانی -

۱۱۸ صوبه داری مهاراجه ابهی سنگه و رسیدن به صوبه و وقوع جنگ صف

میان منصوب و معزول و صلح نمودن با یکدیگر و روانه شدن مبارز الملک و دیوانی عدد الغنی خان و طالب علی خان و فیابت عبد الحسین خان -

۱۲۹ فرستادن مهاراجه مختلص خان و مومن خان را نزد مبارز الملک و فرار یافتن صلح و ملاقات با یکدیگر و روانه شدن مبارز الملک و در آمدن کونوال مهاراجه در بلده -

۱۳۳ آمدن باجی راؤ مدار کار راجه ساهو و ملاقات کردن با مهاراجه -

۱۳۶ مصادره نمودن مهاراجه گنگا داس سیئه و گروه ابریشم فروشان را و سوانحاتی که در آن سال روی داده -

۱۴۲ کشته شدن پیلاجی گایکوار بخدع مارواریان و رفتن مهاراجه بارادۀ تسخیر بروده و محاللات آنطرف دریای مهبی و فوت عدد الغنی خان دیوان صوبه و تقرر دیوانی به طالب علیخان نسبت او در حضور و دخیل بودن عبد الحسین خان بامور دیوانی -

۱۴۶ وقوع قحط و وبا -

۱۴۷ اشتعال یافتن فائزۀ نزاع فیما بین بهرام خان متصدی بندر سورت و عمدة التجار ملا محمد علی و تعلق پذیرفتن حکومت بنام تیغ بیگ خان برادر بگلر بیگ خان قلعه دارد و روانه شدن بهرام خان به بهاونگر -

۱۵۲ فید نمودن نیغ بیگ خان عمدة التجار ملا محمد علی را و رفتن بهرام خان بگهوگه و سهور و معروض شدن هنگامه ببارگاه سلاطین پناه و تفویض متصدی گری بندر سورت بنام مومن خان و متصدی گری بندر کهنباثت به تیغ بیگ خان که هیچ یک به عمل در نیامد -

- ۱۵۷ آمدن اومان بانی زوجه کهاندی او دباریه متوفی سیناپتی راجه ساهو
و محاصره نمودن احمدآباد و صلح نمودن مهاراجه و بتاخت آوردن
بعضی یوز جات -
- ۱۵۸ نقل پروانه نظام مهاراجه -
- ۱۶۲ روانه شدن مهاراجه بانفاق راجه بخت سنگه بدارالخلافت و تعیین نمودن
رتن سنگه بهنداری به نیابت صوبه و تعلق پذیرفتن سوانح نویسی به
مدعی درگاه -
- ۱۶۳ آمدن جادوچی متفانی اومان بانی و سوانحاتی که در آن سال بظهور
آمده -
- ۶۵ معمر شدن فوجداری کهوگبه باره محال تیول نواب قدسیه و بهرام خان
و تعلق یابن نیابت و وجداری سورتیه بعد ازان -
- ۱۶۷ محاصره نمودن سهماجی برادر پیلاجی گانگوار بروده را و به تصرف در
آوردن آنجا -
- ۱۶۸ مسموم گشتن عمده التجار ملا محمد علی و ارتحال او بعالم دیگر -
- ۱۷۰ بر آوردن بهنداری خوشحال چند سیئه را از بلده بنابر ناموافقت احمد
سیئه و فوت احمد -
- ۱۷۲ موج کشی نمودن جوانمرد خان بنابر انتزاع ایدر و در محاصره افتادن
مرهته و دادن زورآور خان برادرش در عوض مقطعی بطریق یرغمال -
- ۱۷۵ کشته شدن احمد چلیپی ناچر و سید علی واعظ و روانه شدن ملا فخرالدین
به مبنی از بندر سورت -
- ۱۷۷ مقرر شدن فوجداری بیرم گانم عرف جهالوار از خالصه شریفه به بهرام
خان و رسیدن او به دهندوقه بعزم مداخلت و بمقابل شتافتن بهنداری
و روئداد جنگ و کشته شدن بهرام خان -

- مضمون صفحه
- ۱۸۴ مقدر نمودن اوسان بانې چوتنه این طرف دریای مهي را از تعير کنتهاجي
کدم بنام داماجي گايگوار و آمدن رينکوجي به ديابت او و جنگ
نمودن با کنتهاجي و شکست دادن و وقوع جنگ با مومن خان در
سواد قصبه پتلاد -
- ۱۸۶ رفتن قلعه بيره کانم در تصرف مرهته و بر آمدن بهنداري بمقابله رينکوجي
و تحکيم جستن او در حصار بدرم کانم و محاصره نمودن بهنداري آن
جا را و برگشتن بي نيل مقصود *
- ۱۹۵ صوبه داري مومن خان که بعد از گرفتن دخل باضافه منصب و عطای
خلعت و خطاب بهادر و حکم پالکي جمالدار و در آواخر ایام حکومت
به والا رتبه منصب شش هزاري دات و خطاب نجم الدوله مومن
خان بهادر دلاور جنگ و صدور فرامین سر نازمی یافت و دیوانی
طالب عیسیخان نیابت عبد الحسین خان و محمد اسد الله -
- ۱۹۷ نقل حسب الحکم بمهر امیر الامراء -
- ۲۰۳ نقل حسب الحکم -
- ۲۰۸ نقل حسب الحکم بمهر اعتماد الدوله وزیر الممالک -
- ۲۰۹ نقل حسب الحکم اعلی بمهر وزیر الممالک اعتماد الدوله -
- ۲۱۳ بیرون شتافتن خواجه مستفید خان قاضي بدست اویز حسب الحکم
بفسون گري و دمدمه سازي بهنداري -
- ۲۱۹ رسیدن داماجي راو گايگوار با فوج گران در بلده و ملاقات نمودن مومن
خان و جد و جهد نمودن در تسخیر حصار -
- ۲۲۷ نشانیدن بهنداري محمد مجاهد الدین خان نائب بخشي و وقائع نگار
بمطنه زرداري -
- ۲۳۱ یورش نمودن مومن خان و رينکوجي و به شهادت پیوستن قائم علي

- خان و سیر ابو الفاسم و پیشرفت نشدن کار و تقید نمودن در انسداد
طریق رسد و صلح نمودن بهنداری و بیرون بر آمدن او و در آمدن کوتوال
مومن خان و رینکوجی در بلده -
- ۳۳۶ داخل شدن مومن خان و رینکوجی متعاف یکدیگر در بلده احمدآباد
و فرزند آمدن رینکوجی در خانه رستم علی خان -
- ۳۳۷ رونداد خانه جنگی فرفه سپاه اهل گجرات با رینکوجی بنابر تعدی و زیاده
سری مرهنة بر مساکن آنها -
- ۳۴۲ گذشتن عرضداشت با نذر مرسوله مومن خان از نظر اشرف اقدس اعلی
و سرفراز شدن او باضافه منصب و خطاب بهادر و عطای خلعت و سر
پیچ مرصع و علم و نقاره و صدور حکم پالکی چهار دار و بر آمدن مومن
خان بنابر بندوبست و اخذ پیشکش زمینداران ضلع دریای سابرمتی -
- ۳۴۷ رسیدن عطبات بارگاه والا مصحوب زین العابدین خان گرز بردار و استقبال
نمودن مومن خان بهادر و سوانکات دیگر -
- ۳۴۹ مقرر گشتن بیوره بر سکنه بلده . احیای بدعت مصادره و رونداد خانه
جنگی با رینکوجی بنابر سدم شریکی زیاده و کمی حصه و طغیانی رود
سابرمتی و اتفاق نوروز جهان افروز بروز عید الضحی و نه سکه رسیدن
روپیة و اشرفی بفام نادر شاه -
- ۳۵۱ نقل قرار نامه -
- ۳۵۲ طغیانی رود سابرم -
- ۳۵۳ وقوع خانه جنگی با سجان سنگه هزاری و بر آمدن او از بلده -
- ۳۵۵ معاودت نمودن داماجی راؤ گایکوار از ضلع سورتهه باراده مسکن خویش
و مقرر ساختن به نیابت بلده ملههار خونی از تغیر رینکوجی -
- ۳۵۷ تعیین نمودن مومن خان فدالدین خان را با فوج بنابر تشخصه برگذات

و اخذ پیشکش زمییداران و گرفتن ضامن‌ی کولیان و سوانکات دیگر که در آن سال روئداد -

۲۶۰ شتافتن مومن خان به صوب بنگال و رسیدن رینگوجی از تغیر مله‌ار خونی به نیابت داماجی بدستور سابق و روانه گشتن مومن خان بانفاق رینگوجی بعزم بیرم گانم و معاودت نمودن باحمدآباد -

۲۶۳ معاودت نمودن داماجی به سوهن گدهه و محاصره نمودن دهریچ و سوانکائی که در آن سال روی داده -

۲۶۵ نقل فرمان والا شان -
نقل فرمان والا دمهر وزیر الممالک درباب مرحمت الوش و صدور فرمان والا شان -

۲۶۹ روئداد خانه جنگی با رینگوجی -

۲۷۱ روانه شدن عبد الحسین خان نائب دیوان صوبه بنابر رجش با مومن خان و سپرد شدن نیابت دیوانی به محمد اسدالله به نیابت طالب علیخان و متوقف گشتن عبد الحسین خان در بورد نزد رینگوجی و بر آمدن مومن خان و ملاقات نمودن با رینگوجی و راهی گشتن بعزم گرفتن پیشکش ضاع سورتبه بانفاق یکدیگر و معاودت نمودن رینگوجی بموجب نوشته داماجی و پیسراهی گشتن مومن خان و سوانکائی که در آن سال رو داده -

۲۷۳ نقل فرمان والا شان -

۲۷۷ ارتحال نجم الدوله از سیفجی سرا به دارالبقا و رسیدن حسب الحکم افدس بنام فداالدین خان و مفتخر خان و بهم رسیدن مخالفت با یکدیگر و جنگ رینگوجی -

۲۷۹ حسب الحکم -

- صفحه
مضمون
- ۲۹۷ بر آمدن ندادالدین خان به عزم تشخیص پریگات و گرفتن پیشکش در باغ شاهی و رفتن رینکوجی در پردۀ خفا به رسد و روانه شدن شیر خان به بارۀ سینوز و سوانحات دیگر -
- ۳۰۲ رسیدن نوشته عبد العزیز خان عرف مقبول عالم د، باب نیابت صوبه با نقل حسب الحکم والا بمهر قاضی جنیر مشتمل بر تذکر صوبه گجرات نزد جوانمرد خان بابی و هنگامه نمودن سپاه و فسادیدن ندادالدین خان و مفتخر و قائم فلیخان را جهت طلب خودها و تصرف نمودن جوانمرد خان صوبه را -
- ۳۱۳ رسیدن حسب الحکم اعلیٰ درباب استغلال صوبه بنام مفتخر خان و رفوع خانه جنگی با جوانمرد خان و بر آمدن مفتخر خان از احمدآباد -
- ۳۱۹ روانه شدن عبد العزیز خان از فاعه جنیر بعزم احمدآباد و کشته شدن او در بدین طریق
- ۳۲۱ صوبه داری فخر الدوله فخر الدین خان بهادر شجاعت جنگ و مقرر شدن نیابت به جوانمرد خان و دیوانی عبد الحسین و قائم قلبی خان -
- ۳۲۴ ارتحال خان مغفوت نسان علی محمد خان امین کتیره پارچه ازین خاکدان بر وضع رضوان -
- ۳۲۶ رسیدن فخرالدوله سرحد صوبه و ملاقی گشتن شیر خان بابی و راجه رای سنگه و پیوستن او به بارۀ نین پور در سواد بلده و گرفتار شدن بدست مرهته -
- ۳۳۱ آمدن کهاندرارو بذابر فراهم آوردن مال مغروته فخرالدوله و قید نمودن رینکوجی و ملاقات نمودن بالخوانمرد خان و همراهِ بردن فخرالدوله و نگاه داشتن او در فلعهجه غیاث پور -
- ۳۳۴ برپا نمودن پوتا جی پتیل فخرالدوله را بذابر رنجش جوانمرد خان

و مقبر گشتن نیابت دامادجي د ريفنجوجي بدستور سبق و روائداد
جنگ شیر خان با فتح الدوله و رسیدن ريفنجوجي *

۳۳۹ ارتحال تیغ بیگ خان متصدی بدر مبارک سورت ازین خاکدان و تقریر
متصدی گبی آنجا به مقدر محمد خان سرادش -

۳۴۰ تعلق بدیوتن دیوادی سویت به رافم از انتقال طالب علیخان -

۳۴۱ در گذشتن بیلکر خان عرف گدا بیگ خان قلعه دار بدر مبارک سورت
ازین فیروزه حصار و مرور شدن زون و جود نجم خان متصدی بدر
که نیابت در گرداف فضا و سوانجانی که در آن اوان او داده -

۳۴۲ معاودت نمودن کاناچی تا بگیر با فتح الدوله از ضلع سورته و وقوع ناخوشی
فی " این جوانمرد خان و ريفنجوجي بذا به عتوت حصه و مصدر هنگامه
شدن او و بدست آوردن قلعه بورد -

۳۴۳ وقوع هنگامه بدر سورت و در آمدن مقدر محمد خان متصدی آنجا
و مداخلت سید معین الدین خان عرف سید اچهن -

۳۴۴ فرار گرفتن حصه مرهنگه در بدر مبارک سورت -

۳۴۵ وقوع قحط سانی شدید که در عوام گجرات به برلوتره اشتها یافته -

۳۴۶ تعیین نمودن جوانمرد خان شیخ عدد الواسع بخشی را با فوج جهت
استخلاص قلعه جیتلپور و برگشتن او بی نیل مقصود -

۳۴۷ مقبر شدن کهاندی راو از تغیر ريفنجوجي و رسیدن او و محاصره نمودن
بورد و دستگیر شدن ريفنجوجي -

۳۴۸ افراشته شدن رایت طفرآیت بادشاهزاده جوان بخت وراثت تاج و تخت

* " احمد شاه بهادر بمقابله احمد شاه ابدالی و رحلت حضرت فردوس
آرامگاه محمد شاه بادشاه ازین سپنجي سرا بمملکت جاودانی -

۳۴۹ سلطنت حضرت ابوالنصر مجاهدالدین احمد شاه بهادر بادشاه غازی

و صوبہ داری فخرالدولہ و تمشیت بامور نظامت جوانمرد خان
و دیوانی فدوی درگاہ -

۳۷۳ صوبہ داری سہاراجہ بخت سنگہ و نہ تمشیت امور نظامت جوانمرد
خان و دیوانی فدوی درگاہ آسمان جاہ -

» شرح مچلک -

۳۷۴ نقل محضر -

۳۷۵ بہ قتل رسیدن محمد شہباز دھیلہ -

۳۸۰ ورود احکام والا در باب انتیاع جنس ملبوس خاص و ارسال سر رشتہا
و سوانحات آن سال -

۳۸۲ برانگیخته شدن کون بان فدقہ و فساد در بقدر سورت فہمایین سید اچہن
و علی نواز خان و طلب داشتن صفدر محمد خان بامر حکومت
و متصرف شدن حافظ مسعود خان حدسی قلعه را و رفتن سید اچہن
بہ مبنی -

۳۹۲ استدعا نمودن راجہ رگھناتپہ داس دیوان صلابت جنگ بہادر سردار
دکن متصدی کمری بقدر سورت را تمام ہر پشاد خواہر زادہ خویش
و کشتہ شدن راجہ با خواہر زادہ سردست عبد الغفور رسالہ دار
و سوانحاتی کہ در آن سال رو دادہ -

۳۹۵ ورود عطیات بارگاہ فلک اشتباہ و اضافہ منصب و خطاب بہادر بہ دور
درگاہ آسمان جاہ -

۳۹۶ نقل پروانہ بمہر مقرب الحضرت و الخافان جاوید خان نواب بہادر و باز
سوانحات آن سال -

۳۹۸ مقرر شدن فوجداری و عاملی برگنہ بہروج از خالصہ شریعہ نہ نیک :
خان -

- ۳۹۹ قرار گرفتن حصه پیشوا بالاجی راو در بخش داماجی گایکوار در صوبه و آمدن رگه‌ناته راو برادر پیسوا نا بندر سورت و دخیل کار شدن نائب او در بلده و باقی سوانحیات آن سال -
- ۴۰۲ بر آمدن جوانمرد خان به عزم تشخیص و اخذ پیشکش و آمدن رگه‌ناته راو برادر بالاجی راو و داماجی گایکوار و محاصره نمودن بلده و رسیدن جوانمرد خان بطریق ایلغار و بجنگ پرداختن و تسلیم کردن شهر و تعلق پذیرفتن صوبه نا پیشوا -
- ۴۱۲ نفل حسب الحکم اشرف و اعلی
- ۴۱۳ نفل قرار نامه بمهر بالاجی راو -
- ۴۱۷ کوچ نمودن رگه‌ناته راو بصوب لیمری معموله جهالوار و مقرر نمودن سری پت راو به نیابت داده و امور نظامت و معاونت نمودن بعد گرفتن بدستکش زمیندار آنجا بعمره مسکن به سمت دکن و طلب داشتن فدوی درگاه -
- ۴۲۳ شتاتن سری پت راو بعزم گرفتن بندر کهنبایت و معاونت نمودن -
- ۴۲۸ سرب به فساد برداشتن گویان شتات نشان پس از معاونت سری پت راو از بندر کهنبایت و سوانحیات که در آن آوان رو داده -
- ۴۳۱ نفل حسب الحکم اعلی -
- ۴۳۳ متقاعد گشتن احمد شاه بهادر بادشاه از امر سلطنت مجازی یاری امیر الامراء عماد الملک -
- ۴۳۵ سلطنت حضرت ابو العدل عزیز الدین محمد عالمگیر بادشاه غازی ابن . ابو الفتح جهاندار شاه بادشاه بن حضرت خلد منزل -
- ۴۳۶ نقل پروانه -
- ۴۳۸ دستگیر نمودن مومن خان متصدی بندر کهنبایت بهکونت راو نائب

پیشوا بالاجی راو و تعیین شدن سنکراجی و دیگران جهت استخلاص او و مرستادن سری پت راو راو را جهت رفع منافشه و رهایی یافتن بهگونت راو -

۴۴۲ متصرف گشتن حامد بیگ که آینده بخطاب نیک نام خان بهادر مخاطب گشته حصار بهروچ را -

۴۴۸ هنگامه آرائی بهگونت راو مکس دار بندر کهنبایت با مومن خان و روانه شدن سری پت راو حسب اطلب رگهنامه راو -

۴۵۰ شتافتن مومن خان به گهوگه و به تصرف در آوردن آنجا و تعیین ساختن فوج بسر کردگی محمد زمان خان به صوب سورهه و آمدن خود بناخت مواضع پتلان و رفتن به جموسر و غارت نمودن آنجا -

۴۵۳ آتش گرفتن محله دهنجی پنجان و افعه بلده و سوانکاتی که دران اوان سانی گشته -

۴۵۵ شتافتن مومن خان متصدی بندر کهنبایت به عزم تسخیر قلعه بورد و بر گشتن بی نیل مقصود -

۴۵۷ نرول باران شدید و شکست و ریخت بهم رسانیدن جدار حصار شهر پناه احمد آباد و آشکارا شدن اراده مومن خان در گرفتن بلده و اخراج دکهنیان -

۴۶۲ کشته شدن راگهو نانس صوبه بر دست محمد لعل روهیله و بافی سوانکات آن سال -

۴۶۷ شتافتن محمد لعل روهیله به کهنبایت و آوردن فوج به سر کردگی محمد رشید بیگ و در آمدن به بلده و بیرون رفتن دکهنیان -

۴۷۳ آگاه شدن مومن خان از زویداد و رسیدن باحمد آباد بطریق ایلغار و سوانکاتی که تا رسیدن سداشیو رام چندر روی داده -

- مضمون
- مفصله
- ۴۸۰ رسیدن خبر رویداد احمد آباد به پونه و بر آشفتن پیشوا بالاجی راو و تعیین فرمودن سداشیورام چندر به امر نظامت و انتزاع بلده از مومن خان و پیوستن او باتفاق داماجی گایکوار با فوج جرار و بستن مورچال و آراسته شدن معرکه جنگ و قتال -
- ۴۸۹ نقل حسب الحکم والا بمهر وزیر الممالک -
- ۴۹۸ نقل شفه مزین بخط انور -
- ۵۰۹ تعیین فرمودن داماجی گایکوار پاپاجی هرپاله را بذبح انسداد طرق به موضع کو چرب و فرستادن سداشیورام چندر جوانمرد خان باتفاق سداشیو دامودر بر گذر موضع بادپچ و بهگون را در باغ شاهی و تنگی پذیرفتن امر محاصره بلده -
- ۵۱۰ وقوع جنگ میدان با فوج پاپاجی هرپاله و زخمی شدن محمد رضا برادر محمد هاشم بخشی و کشته شدن عبد الغفور جماعدار رو هیله -
- ۵۱۸ رسیدن حسن قلی خان ملقب به شاه نواز از درد پیشوا بالاجی راو جهت رفع هنگامه و تمشیت امر مصالحه -
- ۵۲۶ قرار یافتن امر مصالحه توسطت داماجی گایکوار و سوانحاتی که در آن بین روئداده -
- ۵۲۹ بر آمدن مومن خان از احمد آباد و روانه شدن بصوب بذر کهنبايت و در آمدن دکهنیان و گرفتن ساختن سنبهوارام -
- ۵۳۱ داخل شدن سداشیورام چندر و داماجی گایکوار در بلده و بندوبست نمودن و روانه شدن سداشیو بصوب اولکه سورتبه جهت اخذ پیشکش و سوانحات دیگر -
- ۵۳۴ رسیدن مومن خان به بذر کهنبايت و انجام کار سپاه و کشته شدن برج لعل پیشکار -

مضمون

صفحه

- ۵۳۷ بر آمدن زاهد علي تاجر و مير نجم الدين و محمد هاشم بخشي از بندر كهنديت و بدام مصادره افتادن سليم جماعدار -
- ۵۳۳ معارفت نمودن سداشيو رامچندر از ضلع سورته و داخل گشتن در بلده و بر آمدن داماجي گايكوار حسب الطلب پيشوا بالاجي رار و باقي سوانحات آن سال -
- ۵۳۹ كوچ نمودن سداشيو رامچندر باتفاق داماجي گايكوار بصوب بندر كهنديت و از آنجا به عزم بندر بست و گرفتن پيشکش و مقرر نمودن سننوجي به نيابت بلده از تغير نارو و رسيدن خبر آمدن سيلاب در بندر سورت و روانه شدن داماجي گايكوار به پونه -
- ۵۴۰ آمدن سيد معين الدين خان عرف سيد اچهن از پونه با راده بندر سورت و بدست آوردن آنجا باستظهار احمد خان قلعه دار و بيدخيل گشتن علي نواز خان -
- ۵۴۳ رفتن قلعه آهني اساس بندر سورت بتصرف انگليس و مسلط گشتن او در امر حكومت و مقرر ساختن فارس خان به نيابت سيد معين الدين خان و معطل شدن احمد خان قلعه دار -
- ۵۵۷ روانه شدن مومن خان متصدي بندر كهنديت نزد پيشوا بالاجي راو به راه مبني -
- ۵۵۸ كوچ نمودن سداشيو رام چندر نايب نظامت از ليمري و به تاخت در آوردن هلود و گرفتار گشتن بابا زميندار آنجا و مراجعت نمودن به بلده و روانه شدن به صوب پونه -
- ۵۶۱ رويداد هنگامه بندر سورت فيمابين اهل اسلام و مكسدار مرهته -
- ۵۶۲ در آمدن باره سيفور بتصرف مرهته -
- ۵۶۵ ورود فرمان والا شان در باب تفويض قلعه داري بنام كونيبي انگليس و سدا متصد يگري بنام سيد معين الدين خان و سوانحات ديگر -

- ۵۶۶ نقل فرمان والا شان -
- ۵۶۸ سلطنت حضرت شاہجہان بادشاہ و نظامت سدا شیورام چندر نائب بالاجی راو و دیوانی فدوی دہگاہ آسمان جاہ -
- ۵۷۳ دہیہ سوانکات سال ہزار و صد ہفتاد و سہ بعد روانگی سدا شیورام چندر -
- ۵۷۴ معاودت نمودن مومن خان از پونہ -
- ۵۸۰ مقرر ساختن پیشوا بالاجی راو نیابت صوبہ احمد آباد را نہ گنیش آپا از تغیر سدا شیورام چندر -
- ۵۸۴ مجمعی از ورود موکب شاہنشاہ احمد شاہ اندامی و شرح سوانکاتی کہ در دارالخلافہ روئدادہ و رسیدن سدا شیو پندت عرف بہا و عم زادہ پیشوا بالاجی راو با فوج گران و وفوج جنگ مبدان با افغان و بہ غارت رفتن فوج دکنیان بحکم ملک مغان و صدور حسب الحکیم بمہر شجاع الدولہ در باب صوبہ بمومن خان و رسیدن داماجی راو گائوار در بردوہ و انتقال پیشوا بالاجی راو از مملکت ہستی بدارالملک فیستی و روئدادی کہ تا آخر سال ہزار و صد و ہفتاد و چہار بہ عرصہ ظہور آمدہ -
- ۶۱۲ سبب قرار یافتن این اوراق بدفتر نخستین *

بسم الله الرحمن الرحيم
دیباجه از مصحح
نعمده و نصلی علی رسوله الکریم

اما بعد کتاب مرآت احمدی من تصنیف مرزا محمد حسن الملقب به
علی محمد خان بهادر یکی از تاریخ معتبره خطه کجرات است مستملبر و افعات
هزار ساله یعنی از آغاز حکومت اچکان متن تا انقراض دولت مغلیه و تسلط
مرهته - در سنه ۱۳۰۶ هجری این کتاب فایاد در دو مجلد در بمبئی چاپ شده
سود وای چون مغلو و نا مربوط علی الخصوص سجد اول فاص و فاتهام بود
در نظر اهل تحقیق قدر و قیمتی نداشت *

از آنجا که گفته اند کل امر مرهون باوفتها درین ایام موخفده فرجام که
خطه گجرات از یمن دولت و اقبال فرمانروای عدل گستر عم و هنر پرور هنرهایفس
، هزارچه سرسیاجی راو گایکوار جی سی ایس آئی - جی سی آئی ای -
، مدای خانه خیل شمشیر بهادر دام ملکه و حسمته بر خویش می بالد یک نسخه
علمی کامل و صحیح که بمبیضه مصنف است و بمهر او مرین و نام کاتب بقید سن
کتابت یک هزار و صد و هفتاد و شش هجری در آخر ورق ثبت است از کتاب خانه
احفاد مصنف بتوسط دربار کهنباخت بسعی و تلاش وزیر با تدبیر صاحب علم
و فن چارلس فار من سدن (آئی سی ایس) که در آنوقت بعدة جلیله وزیر
مال ریاست بروده فائز بود از کهنباخت بدست آمد - حسب الحکم اشرف
و اعلی بنام این هچمدان عز صدور یاخت که نقل نسخه مذکوره گرفته متن مع
ترجمه بزبان انگلیس چاپ داده شود - الحمد لله و المنة که جز دوم متن که در
نسخه مطبوعه بمبئی کلیه حذف بود و ارباب نظر مشتاق او بودند چاپ شده -
اهمیت و قدر این جز دوم از این راه است که مصنف آنچه برای العین مشاهده
نموده بخاطر داشت و از اظهار بعضی ثقات و افعات را بی رعایت یا عداوت
و لمبند نموده و نقول فرامین و احکام از دفتر شاهی که هنوز از دست برد حوادث

یاد گرفته بود اخذ کرده شامل کتاب نمود فلذا این جزء کتاب که مشتمل است
 ر واقعات پنجاه ساله صوبه احمد آباد گجرات بعد از انقضای سلطنت ابوالمظفر
 محیی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه تا انهدام قصر حکومت مغلیه
 از دست مرهته و تسلط ایشان درین صوبه در نظر نا فدان فن تاریخ دستاویز است موثق
 و مبرهن - ازین جهت اولاً این جز را که آئینده احوالات سلف و عبرة المتخلف است به
 انصاق یک فهرست اسما از رجال و این دیباچه پیشکش نظیرین با تمکین می نمایم •
 اما ترجمه حال مصنف و چگونگی جمع آوردن و ترتیب دادن تاریخ مرات
 احمدی را جناب مصنف خودشان در دیباچه جز اول شرح داده اینجا همین
 قدر کافیست که در سن یکهزار و صد و بست هجری مصنف بعمر هشت
 سالگی همواره پدر که بعده و فاع نگار صوبه احمد آباد فائز بود از برهان پور به
 احمد آباد آمد و کسب علوم و فنون نموده بزمره ملازمان شاهي داخل شد -
 بعد از وفات پدر امینی که تیره پارچه باو تفویض شد و در سنه ۱۱۵۹ هجری
 بجلد ری حسن خدمات بعده جلیله دیوان صوبه سرفراز گردید ولی چون فلک
 کج باز ساط حکومت مغلیه در نوردید و زین البلاد احمد آباد در تحت و تصرف
 مرهته در آمد مصنف معنی آیه کریمه نعر من تشاء و بذل من تشاء برای
 انعین مشاهده نموده خانه نشین گردید و ما بقی عمر در تحریر و تسطیح این
 کتاب مستطاب صرف نمود •

اما سن و فاتش محقق نشده این قدر از نسخه مذکوره بالا معلوم میشود
 که در سنه ۱۱۷۶ هجری بقید حیات بود و چون در خاتمه این جز میگوید که اگر
 حیات مستعار بافی و فراغ خاطر از نیرنگ سازی زمانه غدار سفله پیر نا پایدا
 پدید آید دفتر دوم را از آغاز سال فرخنده فال جلوس میمنت و اقبال مانوس به
 صفحه روزگار ثبت می سازد ولی مسوده دفتر دوم تا این دم یافت نشده گمان
 غالب آنست که مصنف در همان سال بعمر شصت و چهار سالگی یا سال دیگر
 داعی اجل را لبیک گفته بصورت مرده و بمعنی زنده جاوید گردید - لسان الغیب
 خوش گفته •

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده عالم دوام •

صوبه داري مهاراجه راج سر عمده راجهای

هندوستان مهاراجه اجیت سنگه زمیندار

جودهپور و دیوانی محترم خان

وحیدر قلی خان

از پیشگاه خلافت و جهانگانی صوبه داری احمدآباد از تغیر داؤد خان
پنجمی بمهاراجه راج سر راجه اجیت سنگه راجه جودهپور که منصب شش هزار
ذات شش هزار سوار سرافرازی داشت معوض گردید و بارسال خلعت خاصه
و صدور فرمان مفتخر و مباهی گشت و فوجداری سورتیه بقام کفور ایست سنگه
بدستور سابق بحال شد مهاراجه از قبل خود بجیراج بهنداری را بنیابت
صوبه و فتح سنگه نامی تایت را بنیابت فوجداری سورتیه رخصت نمود و آنها
راهی گشته هفتم شهر شعبان مطابق سال هزار و صد و بیست و هفت بجیراج
داخل احمدآباد شد و فتح سنگه بسورتیه شتافت و عبد الحمید خان بلده آمد
و بضمیمه تولیت گنج احمد کدو خدمت بخسی و وفای نگاری بد و سرحد
شد بهنداری بتمسیت مهام و انتظام و تعیین فوجداران و بنانه داران متعلقه
نظامت سر گرم گردید همداران اوان عنایت الله خان که در عهد حضرت خلد
مکان دیوان خالصه شریفه و محل اعتماد و از زمره امیران عظام آن حضرت بود
از حضور مقدس رخصت سفر حجاز و حج بیت الله الحرام حاصل نموده وارد
گشت و روزی چند متوقف گشته و از رنج راه آسوده بسورت روانه شد و بر موسم
راکب جهاز روانه مقصد گردید و دیوانی صوبه از تغیر محترم خان و متصدیگری
بفدر سورت و محلات خالصه شریفه از تغیر مومن خان و متصدیگری بفر
کنیابت از تغیر سید عقیل خان و فوجداری برده و ناکوت و دامهای برگنه
سرتی احمدآباد و فوجداری اهرمتر از تغیر بنسی دهر در پایه سرتی خلافت مصر

به حیدر قلی خان که بمنصب در هزاره ذات هزار سوار بلا شرط سرافزاری داشت من ابتدای فصل خریف قوی نیل مطابق سال پنجم جلوس معلی نامرد گردید و بعطای خلعت فاخره و سرپیچ مرصع مبهایی گشته راهی شد و نوزدهم شهر ذیحجه الحرام بسوان بلدة احمدآباد متصل مزار شاه بیگمن قدس سره فرود آمده بتعین نائبان پرداخت ناصرالدین احمد خان ولد شیخ الاسلام خان را بقیامت دیوانی صوبه و محمد شفیع نام از همراهیان خود را کروره محال کهتره پارچه که بضمیمه دیوانی بود مقرر کرد و سید عقیل خان را فوجداری و امین دولقه و بندر کفبایست را از جانب خود سپرد نموده بصوب بندر سورت کوچ نمود و در ثیلاد ارجمند خان و فوجداری بروده کاظم بیگ خان و در بهروج عدد المومن خان را نصب نموده داخل بندر سورت گشت و به بمنیت مهام سر گرم کار گردید والد راقم که بنابر تغییری از کفبایست آمده بود درین ولا که سید عقیل خان بدولفه راهی شد بدستور سابق ایشان را بقیامت کفبایست مقرر داشته همراه گرفت از انجا که بنابر عزل و نصب امور پرگنه برهم خورده و رعایا طریق فرار پیموده بودند قریب یک ماه بحسن تدبیر والد اصلاح پزیر گشت و از انجا بکفبایست شتافته بعد چندی راقم را نائب گزاشته حسب الطلب سید عقیل خان به دولقه آمده به سرافجام امور اشتغال ورزیدند *

رسیدن مهاراجه اجیت سنگه بصوبه

مهاراجه اجیت سنگه با فوج گران از جودهیور بعزم صوبه راهی گشته روز پنجشنبه دهم شهر ربیع الاول سال هزار و صد و بیست و هشت بباغ شاهی رسید بجیراج بهنداری با پتاورتان و مهر علی خان و صفدر خان بابی و ناصرالدین احمد خان عدد و نائب دیوان صوبه و فاضلی خیر الله خان و عبد الحمید خان وقائع نگار و محمد منعم سوانح نویس و میر حسام الدین خان محاسب و میر ابو طالب کوتوال و محمد اکبر مفتی و منصب داران و متعینان و اعیان و سر گروهان مسلم و هندو فرقه صرافان و تجارت پیشگان سکنه بلدة رفته ملاقی شدند

و نادر خان که بمنصب هزار و پانصدی بلا شرط مفتخر بود و از هنگام فوج کشی امیر الامرا بر جوده پور واسطه گفت و شنود و اصلاح معاملات مهاراجه می پرداخت بمعاون (۱) اتالیق که از جاذبه اطاعت و فرمان پذیری انصراف نوزد بدست او نیز داروغگی محال کهنه پاره و سائر بلده از تغیر محترم خان دیوان معزول سرافرازی یافته همراه آمد درین بین اسپان عرافی نژاد بدست ارمغانی والی ایران که مصحوب میر مرتضی ایلچی فرستاده بود جهاز مرکب ایلچی بنابر رونداد طوفان به بنگاله رسید و جهاز محمول اسپان نه بددر سورت آمد چون معروض افدس گشت یولیغ بمومن خان متصدی بددر سورت صادر شد که بدرفه خرچ راه و شخصی از خود بطریق مهمان دار بدر آخور تعیین نموده روانه درگاه معلی سازد و او پیش از غزل خود محمد عدد الله برادر خویش را همراه داده برآه احمدآباد روانه ساخت - محترم خان دیوان پیشین نیز همراهی کرده رفت و مومن خان نیز متعاف روانه گشت مهاراجه بدساعت مختار اهل تفجیم توقف ورزیده در قلعه بدر در آمد دران اوان فوج داران و تهانه داران بموجب اسناد درگاهی بتفصیل دیل هریک بمکان خود با ضبط و ربط تعلقات می پرداختند روح الله خان بمنصب هزاری ذات دو صد سوار بلا شرط به فوجداری اعظم آباد و معمور آباد و بهیل و اسلام آباد ابو طالب خان هزاری ذات یک صد سوار بلا شرط فوجدار گودهرة و جرکال و اجرای شاری دو حد عزنی خان سیصدی ذات فوجدار پالن پور و دانتهی واره غضنفر خان هزاری ذات دو صد سوار فوجدار بیجا پور و تهانه کهرود و صلابت محمد خان بابی پانصدی ذات دو صد پنجاه سوار فوجدار بلره سینور جوان مرد خان پانصدی ذات یکصد سوار فوجدار رادهن پور محمد علی ولد نظر علی خان سیصدی ذات تهانه دار هیر پور و نافودره میر عبد الخالق صد و پنجاهی ذات تهانه دار اندیم سلور میر شمس الدین تهانه دار صندل پور و خان پور و محمد خلیل پانصدی ذات سی سوار تهانه دار سانوده محمد رحیم صدی ذات تهانه دار بانمول واصل بیگ صدی ذات تهانه دار پنداره محمد لطیف

الله تهنه دار پنهانیه میر بهر ا هفتصدی ذات یکصد سوار تهنه دار احمد نگر
 محمد اشرف دو صدی ذات تهنه دار بانجهار و لوهاره میر عبد الله پانصدی
 ذات تهنه دار بدنگر محمد بالی تهنه دار کهیره اصغر علی خان پانصدی ذات
 پنجاه سوار تهنه دار پیپلود رضا قلی ولد کاظم بیگ صد و پنجاهی ذات تهنه
 دار بیجباره رحمان یار خان داروغه دار الضرب اسلام نگر دو صد و پنجاهی ذات
 محمد فایض داروغه توپخانه جنسی سه بیته و غیره داروگان و مشرفان
 و تحویلداران جزو کل بلده سوای فوجداران عمده و اهل خدمات صوبه و جاگیر
 داران پیام داشتند - همداران اوان خلعت فاخره و سر پیچ مرصع از پیشگاه
 خلافت و جهانبانی بابت عطای زمینداری ناگور مصحوب رضا یار خان گورز بردار
 و فرمان والا شان نفویض صوبه داری احمد آباد بدست محمد زمان گرز بردار
 رسید - مهاراجه بمراسم استقبال و تقدیم آداب پرداخته گرفت و حسب الحکم
 معلی بنام حیدر علی خان دیوان صوبه وزو یافت که سی و دو لک و شصت
 هزار دام در عوض خوراک دراب ذمه مهاراجه در سرکار والا مقرر شده باید که از
 مکان جید سیر حاصل جاگیر شو طی او بعدد خویش گیرند و سی و دو هزار
 و هشتاد و یک روپیه بابت قیمت جواهر پیشکش جشن مبارک بر ذمه اوست
 از محال جاگیر اگر نقد واصل نسازد نگیرند و جیونداس عامل معزول برگنه بهرچ
 که تعهد نه لک و نود و چهار هزار روپیه محصول آنجا نموده بحضور واصل
 ساخته بنا بر عدم مزاحمت او بدیوان صوبه حکم رسید و برای ارسال زر موجوده
 خرائن و موجودات منصب داران و اهل خدمات متعینه صوبه باتفاق غلام
 محمد خان بخشی بمهر خود و برداشتن گماشته های وقائع نگار و سوانح نگار
 و هرکاره از کچهری اخذ جزیه شرعیه چون در عهد حضرت خلد مکان نبوده بقدرغنی
 بلیغ بدیوان صوبه رسید همداران سال عمده التجار ملا عبد الغفور که بو فورمال
 داری و اسباب ظاهری جهازات متعدد سر آمد تاجران و مالداران بنظر سورت بلکه
 این صوبه بود بقضای الهی رخت هستی بر بست - حیدر قلی خان باظهار
 اینکه او لا ولد فوت شده اموال و ائقال را قرق نمود و هشتاد و پنج لک روپیه را

نعمتی کرده حقیقت را بپایه سر بر خلافت مصر مبروض داشت ملا عبد الهی
 والد عبد الغفور روانه درگاه معدلت پناه گشته بفرمود خود را باثبات رسانید - مزاحم
 والا شامل حال او شد و بعطای خلعت فاخره و یک زنجیر نعل و خطاب عمده
 انتمی استیاز یافته حسب الحکم معلی در باب عدم مزاحمت اموال پدرش
 حاصل نموده آورد - از آنجا طلا و نقره در دارالضرب بندر سورت بسازش عمده
 و فعله آنجا که مغشوش بسکه میرسید حیدر قلی خان در صدد تحقیقات و تمام
 عیار ساختن در آمده معیر و گداز گر دارالضرب بندر کذبایت را طلب داشت
 و در باب فرستادن آنها بفام والد راقم نوشت - چون دران وقت ایشان در دوله
 بودند راقم که بامر نیابت می پرداخت از مضمون مرفومه وافف گشته آنها
 را روانه نمود حیدر قلی خان بحضور خویش عیار اشرفی و روپیّه مسکوک آنجا
 و بندر کذبایت را گرفته تفاوت بر آورد و فریب اک روپیّه بصیغه جریمه از عمده
 و فعله باز خواست کرد و معیر و گداز گر کذبایت را خلّاج داده رخصت نمود *

رویداد هنگامه بر ایام عید اضحی بر سر ماده گاو

همدران سال که عید اضحی رسید اهل اسلام بز و گوسفند و ماده گاو و گاو میش
 بذاب فرمائی ابداع می نمودند از آنجا که در فرقه بواهیر بیشتری ماده گاو
 و گاو میش باین امر صرف میشود - اتفاقاً حوالدار گزر کالوپور که آن گروه دران
 طرف سکونت دارند باعتقاد خویش امر ثوابی اندیشیده و صوبداری و حکومت
 مهاراجه را بخاطر آورده ماده گاوی که بذطرش در آمد از دست یکی از آنها جبرا
 قهراً رهنانیده گرفت لهذا قوم بواهیر فراهم آمده نزد قاضی خیر الله خان باظهار
 ملجرا پرداختند و او بکر پردازان مهاراجه پیغام نمود جوابی که رفع هنگامه شود
 حاصل نه گشت بذابان جمهور اهل اسلام سکته بلده و پورچات اجماع نموده
 مصدر شورش و فساد گشتند و نزدیک بود که بقتل و غارت منجر شود بعضی از
 عاقبت اندیشان مهاراجه را فهمانیده بقاضی پیغام فرستادند که اهل اسلام موافق
 دین و آئین خود مختاراند احدی مانع و متعرض آنها نیست چنانچه شریعت

تا یک راس ماده گاو را بروز عید در جلوی حیویش همراه بمصلی برده بعد از
 اقامه صلوة علی رؤس الاشهاد فریلن ساخت *

تغیر شدن سید عقیل خان از نیابت فوجداری دولقه

و متصدی گری بندر کنبهایت و حسب الطلب

حیدر قلی خان روانه شدن و بنای حصار عالم

پناه بندر سورت و مقرر شدن نیابت

فوجداری سورتیه از جانب حیدر

قلی خان باو و معاودت کردن

از بین طریق سورتیه

سابقه معمر ساحتی حیدر قلی خان نیابت فوجداری و امینی دولقه
 و متصدی گری بندر کنبهایت را بسید عقیل خان رزمزده کلک بیان گشته درین
 ولا که فصل تا آخر رسید - ضابط بیگ خان را بنیابت دولقه و شکر الله بیگ را
 بمتصدی گری بندر کنبهایت معمر نموده رخصت فرمود و نوشته طلب بنام سید
 عقیل خان رسید شکر الله بیگ از بندر سورت راهی گشته بقصبه پتلاد که ده کروه
 از کنبهایت واصله دارد متوقف شده بذابو اخبار و خالی نمودن مکان عبد الغنی
 بیگ نامی را پیستر فرستاد و با والد ملافی گشت از اینجا که متعلقان در اینجا
 بودند و ایام برشکال مذابو سرانجام بازبردار و ضروریات سه چار روز را مهلت
 خواست و او بشکر الله بیگ نوشت جواب رسید که بخاطر جمع باستعداد پردازند
 اضطراب نیست و اقم دران ایام بمرض اسهال گرفتاری داشت الحاصل بعد دو سه
 روز که ازاده حرکت بود چون باعتقاد اهل تفجیم برای سفر مناسبست بداشت
 ساعت بر آمدن را بر آخر شب میگفتند والد بر این معنی راضی نه گشت که
 در شب بر آمدن موجب بد نامی ست اما سواریهای زنانه و احوال و اطفال را

آخر شب روانه ساختند و خود قریب یکپاس و نیم از روز بر آمده که اعلیٰ و احدی تجار و رعایا و برای حاضر آمدند سوار شد عبدالغنی بیگ بعنوان مشایعت همراهی گزیده برای العین مشاهده می نمود که در کوچه و بازار از صخر و کبیر و برنا و پیر باظهار اندوه و ملال هم قرین گشته باآوردن نا رجیل و شهریزی و گل و پان بریکدیگر سبقت گرفته رخصت می شدند تا آنکه بموضع کساری دو گروهی رسیده جمعی کثیر از تجار و باشفدگان که سوارها داشتند و کسانی که توافاتی را نوردی یافتند بدانجا آمدند بذکر ترخیص آنها ساعتی بعد در سایه درختی نائبان معزول و منصوب برادر واد در پهلوی یکدیگر نشستند جماعه که رسیده بودند از رویه وافسنه بقدر مقدور و سیسور پیش آورده درخواست سفارش بعبدالغنی بیگ می نمودند و ایشان معرف احوال هر یک شده بعنوان نیک بسفارش پرداخته دست بدست می سپردند یکی از آنها چند توله نقره را گل ساخته آورده بود بر سر هر دو نثار نمود عبدالغنی بیگ را از مشاهده حالت مردم رفت دست داد و گفت من درین مدت این قسم سلوک رعایا با معزولان ندیده ام این حکومت نموده است والد در جواب فرمود که زر واجبی را بکسی نه گذاشته ام و بے موجب روادار ایدا و اضرار احدی نه شد ام -

در پیش اجل همه سپرها هیچ ست وین محتشمی و سیم و زرها هیچ ست
هرچند بروی کار در می نگرم بیک ست که بدست و دگرها هیچ ست
القصة مردم را همراة نائب منصوب رخصت ساخته روانه پیش گردیدند چون بذکر بر آمدن و رخصت مردم مکنی رویداده بود او آخر روز بموضع نار معموله پتلان منزل شد و دران شب مرض رافم اشتداد پذیرفت که تا به سحر رسیدن شمع زندگی گمان نبود چون هفوز وقت معهود نرسیده پس از دمیدن تابشیر صبح افاقه کلی حاصل گشت و از انجا کوچ نموده بقصبه اهره ماتب رسیدند و بدان در گرفت بالضرورة در مکان فوجدار نشین آنجا

فرزول فرمودند و محمد بابی فوجدار دران وقت آنچه توانست شد نژلی (۱) مهیا نموده فرستاد تا سه شبانه روز فرول بارش بمرتبه شدت داشت که نقل و حرکتی احدی از مکن خود امکان نه بود روز چهارم که شاه خاوری علم جهانگیری بر افراخت و لشکر غمام را منہزم ساخت عریدن فیلان سجالی فرو نشست و آبی بیزی کار روزگار آورد - اتفاقا دران ایام لیموی توش که دران جا بوفور و با لیدگی تمام داشت آورده بودند راقم را دران حالت رغبت بخوردن آنها بهم رسید چون امید حیاتی نداشتند - مضائقه نکرده چندپرا که بانمک تناول نمود تفریح کلی فی الفور محسوس شد و تا دو روز که مداومت کرد گویا حکم آب حیات داشت که بیاری عصا قدمی چند حرکت نموده بیرون بر آمد و ابتدای صحت همان بوده است القصه در عدد کوچ و حرکت بودند که نوشته سید عقیل خان بآمدن دولقه رسید که باتفاق بسورت رفته آید بمقتضای وقت بنا بر عدم موافقت مہاراجہ و حیدر قلی خان راقم را با متعلقان نه کنہایت روانہ فرمودہ خود متوجہ دولقه شدند - راقم بکنہایت رسیده در یکی از خانہای محمد زمان تاجر فرود آمد و شکر اللہ بیگ بخوش خلقی و دلبری پرداخت - سید عقیل خان از دولقه روانہ بندر سورت شد و بدانجا رسید - از اتفاقات دران اوان حیدر قلی خان ارادہ اسلحہ حصار مسمی بعالم پناہ نموده بنابر میمنت خشت نبای آنرا بدست سید عقیل خان کہ مرد سید است داد کہ گزاشت و چندی در آنجا متوقف گشت - کہ از پیشگاه خلافت و جهانبانی فوجداری سورتہ از تغیر کنورابھی سنگہ ولد مہاراجہ و برگنہ کو لواری بعیدر قلی خان مفروض گشت و نیابت آنجا را بہ سید عقیل خان تکلیف نمود و او قبول کرد والد راقم از راہ عافیت اندیشی کہ ہر کاری و مردی گفتہ اند ازین معنی مانع گشت و گفت کہ در فوجداری سورتہ شب و روز سوارپہای طولانی باید کرد و این کار از شما متمشی نمی تواند شد اگر استعفا نمایند اولی سبت - از آنجا کہ سر رضا جنبانیدہ بود از رو فیامد و بعزم آنجا رخصت شدہ راہی گشت

(۱) نظم نون و سکون زای منقوطہ آنچه برای مہملان مهیا سازند - جامع *

از این طریق نزدیکی جموسر والد بنام دیدن رافم که علول گزاشته بودند و نیز یک
گروه مزاج شان راغب شورته بنفود براه موضع گاوی که مصلای بنذر کنبه‌ایت
است رسیده از آنجا گشتی سوار آمدند - شکر الله بیگ اطلاع یافته سواری
باستقبال فرستاده چون هنگام شب بود عذر ملاقات و نیامدن را گفته بنابر ضیافت
خود را وعده گرفت و روز دیگر ملاقاتها بمیان آمد و تا برین دید و باز دید می
شد - سید عقیل خان به دولقه رسیده نوشته جات طلب سپاه بقام صلابت
محمد خان بابی و محمد یحیی بابی و جماعه داران جزر کل فرستاد - آنها گروه
گروه و فوج فوج رسیده نوکر شدند و بنابر طلب والد رافم کره بعد اخری و مره بعد
اولی بمبالغه نوشت و ایشان اغماص نموده بلیت و لعل پرداختند چون آمد
و رفت سفر از حد اعتدال گزشت بالضرورة شتافتند - از آنجا که فریب سه هزار
سوار فراهم آمده بود کوچ نموده لولیانه رفت چون ابتدای سرحد او که سورته
از آنجا است سید عقیل خان بر موضع پالتیانه سواری نموده بناخت در آورد
و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاد - خان موصوف آگاهی باین قسم امور
نه پرداخته بود گرد آوری مال مغرورته از سپاه به عمل در نیامد مگر مواشی معاودت
نموده قریب نیم شبی ناردوی خویش مراجعت نمود و کوفت جسمانی را
نوردی مسافت بعیده و علاوه عدم جمع امتعه منهدیه عاید حال گشت مهاراجه
که از استماع روانه شدن او نه سورته بخانه جماعه داران که نوکر شده بودند بتهدید
گفته فرستاد که اگر خال در ملک سورته یا چشم زخم بفائس آنجا خواهد رسید
باز خواست اعمال از اهل و عیال آنها خواهد شد - و نوشته جات این پیام از خانها
به هر کدام رسیده از خوف هر کاری را به تعلل و تعویق انداخته مشاهره را بالا
میگردند - این معنی نیز منکشف گردید - چون از ایام پیشین ضابطه مستمره ملک
گجرات است که آغاز تاریخ طلب سپاه فوجداران سورته از مقام لولیانه محسوب می
شود در چند روزه مقام و ایلغار طلب آنها لازم الادا گشت - سید عقیل خان از والد
قدیر طلب و بر آمدن ازین مهله در خواست نمود ایشان صلابت محمد خان
بابی نائب فوجداری کولوار که خواهشمند بود مقرر نموده وجه طلب سپاه را

بعده او حواله کرده قبوض گرفتند و جمعی که نوکری او را کسرشان خود ملی
پنداشتند قلیلی که از آنها بر آمد داده به دوله آمدند و ایشان باز به کفایت
رسیدند •

فوج کشی نمودن حیدر قلی خان بر موضع مونجپور معمولۀ بروده و کشته شدن کاظم بیگ خان و مقرر نمودن معصوم قلی برادر او را به نیابت فوجداری سورتیه

همدران سال حیدر قلی خان با فوج آراسته و نویخانه پیراسته باراده
بندوبست پرگفت متعلقه از بندر سورت بر آمد و صفدر خان بابی را با جمعی
بمرافقت خویش از احمدآباد طلب داشت و متوجه پیش گشت - کاظم بیگ
خان نائب فوجداری بروده آمده پیدوست و نه هراولی فوج و ندبیه مفسدان
مامور گشت - از آنجا که زمیندار موضع مونجپور از راد عبور بوفور کولیان بادای
مال واجب و پیشکش جواب راستی نمی داد کمر همت باستیصال و قلع و قمع
او بسته آمد - زمیندار سپر مدافعت بر سر دست ممانعت در پیش نموده
بجنگ در پیوست و تفور حرب بشعله افروزی توپ و تفنگ گرم گردید جمعی
از طرفین کشته و خسته گشتند - کاظم بیگ خان که مصدر تردد نمایان گشته
توپی را پیش برده مورچال را نزدیکی رسانیده بود اتفاقا برسیدن تیر بندوق
بشقیقه اش حب شهادت نوشید - رضا قلی برادر کهنرش جبین عزم را غبار آلود
اکراه نساخته بقائم داشتن مورچل بیائمردی شجاعت و جلالت پرداخت و روزی
چند این معامله بزد و خورد شبانه روزی طول کشید - آخر الامر زمیندار هنگام
شبکی مکان را خالی نموده کفار گرفت - حیدر قلی خان آن خانه را باتش فهر
سوخته با نهادن مساکن امر نموده با خاک راه یک سان ساخت و بسمت دیگر
متوجه گشت که درین بین خبر معاودت سید عقیل خان از ضلع سورتیه رسید

و انچه در آنجا را به مقدم خان بلی تکلیف نمود و استدعای فوج
 و انچه اجات زیاده درخواست کرد - چون به رضا قلی برادر کاظم بیگ خان گفت
 او بلا عذر موجب مرضی و خواهش حیدر علی خان قبول کرده درخواست
 سند بنام معصوم علی برادر کلانش که در احمدآباد بود نموده حاصل ساخت
 و بدولت آمده هر دو برادران بانفاق یک دیگر عازم آن صوب شدند چون بقصبة
 امریلی پیوستند فتح سنگه ملواری نائب مهاراجه هراسیده جونه گذه را خالی
 نمود و آنها دخیل کار گشتند - حیدر قلی خان را نقش جرات و جلالت معصوم
 قلی و برادرش بر دل ثبت گردید - همدران سال عفايت الله خان که نزیارت
 حرمین شریفین در سال پیش روانه شده بود پس ادای مفاصک^(۱) وارد بقدر
 سورت و از انجا به احمدآباد آمده نواله ماروار عازم حضور پر نور گشت - مهاراجه
 بنابر بندوبست و گرفتن بیشکش زمینداران بر آمده تشخیص و تحصیل کذان
 بسمت سورتیه شتافت و به نوانگر رسیده بسبب زیاده طلبی وجه پیش کش
 روزی چند به جنگ توپ و تفنگ منقضی گشت ثانی الحال مقدمه^(۲) آنجا
 را انفصال داده برادرش پرستش دوارکان عرف جکت که معبد معتبره مشهوره
 هفود است پیشکش گیران روانه گشت - سید عقیل خان که بعد از معاودت
 بنابر عارضه جسمانی در دوله متوقف بود و والد از بقدر کذهايت به احمدآباد
 آمدند و طیب خان از تغیر محمد معر بخدمت بیوتانی بلده سرافرازی یافته
 رسیده نائبان مهاراجه در بلده در اکثر امور بی اعیدالیها در پیش نموده باخذ
 و جر پیوستند و بنابر امری بایکی از متوسلان عبد الحمید خان هنگامه برپا شد -
 از انجا که دران وقت از منصب داران واعیان سپاه بلده مشحون بود ناستعداد
 خانه جنگی پیش آمدند - چون مارواریان پیش رفت کار نه دیدند از در
 مصالحه در آمده در گزافیدند و نالش اکثر مقدمات و بدعات در پیش گاه
 خلافت و جهانبانی بعرض رسید لهدا صوبه تغیر شد *

و عبد الحميد
نیرداخت
الات

موقوف گشتن سه شنبه بازار و مقرر شدن جمعه بازار بدستور ايلم پيشين

از قدیم الايام در عهد سلاطين گجراتيه مقرر شده بود که روز جمعه که روز تعطيل و هم بظاہر فراهم آمدن مردم بمنار جمعه در مسجد جامع جمعه بجمعه بازار از پيش دروازه بهدر تا سه دروازه فراهم میگشت و مردم قصبک و قریات ده پافرده گروهی بروز معین از اطراف و جواذب آمده به بیع و شراء اشتغال می در بند و بدین وسیله بمنار جمعه میرسیدند و این طریقه تا عهد حضرت خلد مکان مستمر بود - در ایام حکومت یکی از ناظران آن عهد بذیر امری بازار را بروز سه شنبه که نیز روز تعطیل است تعیین فرمود و این شیوه تا حال جاری گردید درین ولا عبد الحمید خان نائب ناظم نظر بحاضر شدن لعل اسلام برای نماز پس از انقضای شصت سال بازار روز سه شنبه را منع نمود منادی گردانید و بروز جمعه بدستور ایام پیشین مقرر ساخت که تا اکنون جاری است و همدین سال او اخیر سال ذیحجه الحرام بظاہر تکلیف سید عقیل خان و والد رافق روانه دارالخلافه گشت که بدانجا شتافته بتلاش خدمت و تعلقه به تحضیم دیوانی صوبه اگر تواند شد پردازد و در نواح اودی پوز نا میر مرتضی ایلچی ایران دیار که بدین صوب می آمد و بظاہر و فوج خانه جنگی در انجا متوقف بود برای اصلاح آن بتکلیف محترم خان برادر ایلچی ایشانرا مکث روی نمود که گزارش تفصیل آن مناسب مقام نیست - درین بین حیدر قلی خان نائب صوبه مقرر گشت چون بظاہر معاودت از سورتیه از سید عقیل خان بغایت زنجیده بود او توقف خود را صلاح حال ندانسته بوالد نوشت که معاودت نموده بیاید که بتعلق عازم شویم •

مقرر شدن حیدر قلی خان به نیابت صوبه

ششم شهر صفر المظفر سال هزار و صد و سی سند نیابت بمهر مصنام الدوله از تغیر خواجه عبد الحمید خان بعام حیدر قلی خان که در بند سورت قیام

داشت سید و او بدایر مداخلت به شیخ الاسلام خان امین اخذ جزیه نوشت
 که تا رسیدنش به حفظ و حراست بلده پرداخته خبردار باشد - عبد الحمید خان
 امر حکومت را سپرد نموده عزم روانگی دارالخلافه را مصمم نمود - سید عقیل
 خان نیز در باغ مهر علی خان فرود آمد که همان روز جواب واند مشتمل بر
 معاودت و رسیدن نمودار سه وصول یافت سید عقیل خان بلا توقف از بر آمدن
 حویش آگاهی داده نوشت از جائیکه رسیده باشند در عرض طریق آمده ملحق
 گردند - روز دهم عبد الحمید خان و او بانعلق یکدیگر روانه گشتند - حیدر قلی
 خان عمده شهر ربیع الاول از بدر سورت برادره احمد آباد کوچ نمود مهر علی خان
 و صفدر خان بابی و صلابت محمد خان و جوانمرد خان و محفوظ خان و فاع
 نگار و محمد منعم سوانح نویس منصمداران منعینه و اهل خدمت بنابر استعبال
 بر آمده راهی شدند شیخ روح الله برادر ناصر خان که بودن خود را مداس
 ندانست روانه حضور گشت - اسفندیان بعضی با کداز دریای مهی و برخی
 این طرف دس و بیش رسیده ملاقی شدند تا آنکه سوان فصبه بتلاد مغرا شد
 بنابر معاهدت آنجا روزی چند مقام روی داد •

وقوع خانه جنگی با صفدر خان بابی

درین مقامات فلک شعله دار نازی تازه بر روی کار آورد - مفصل
 این مجمل آنکه بر سرچاهی که لشکریان آب کشی می نمودند فیما بین
 سعای صفدر خان بابی و الف بیگ جماعه دار همراهی حیدر قلی خان
 گفتگو واقع می شود از جانبین چندی از پواج که در آنجا حاضر بودند حمایت
 و اعانت سعای خود پرداخته کار از مزاج و خصومت زنایی گزرایده بچوب
 و سنگ و نه تیغ و خنجر منجر ساختند و نوبت حمایت از اجامه و اجلاف
 و سائر الناس گذشته بمردم آدمی انجامید و شور و عوا در لشکر افتاد و کسل
 الف بیگ زور آورده تا فرودگاه صفدر خان رسیدند چون از وقوع این واقعه ناگهانی
 و قونی نبود هرکه به حاجتی یا جانی بود خود را نتوانست رسانید - بالضرور

پراگنده شدند و رحل و ثقل نانی بغارت رفت - صفدر خان بظهور کبر سن و عدم طاققت نقل و حرکت بر جای خود استقامت گزید چندی از شاگرد پیشه د او مافده بودند حیدر فلی خان ازین قصیه وافق گشته هنگامه آرایان را سرچر و توزیع منع نموده باز داشت و آنچه توانست از جنس معروبه مسترد گردانید و صفدر خان را برد خود طلب داشته د نهایت نمونی و چپلوسی عذر خواهی و اظهار محالیت نموده گفت ظهور خیر و شر موقوف و مربوط دایره فادار مختار و حالش سر است

• • •

ناقصا بر نمی توان آمد را فدای هم نمی توان آویخت

از امری که واقع شد کرد کدورت بخاطر خود راه ندهد و ازین معین گفت و شنید نموده مستمال ساخت -

• • •

هر کجا داغ بیدش فرمود چون تو مستم دمی ندارد سود

اما اوزا معید پیامد ناظر اینک باز و سامان افامست سفر نداده سپهر رفته تذکر نموده مبرسم باوجودیکه مصلحتان خیر اندیش گفتند که آنچه مطلوب باشد دیدنجا سر انجام می تواند شد - از انجا که در سر خیال دیگر داشت هر چند بدست که عهده کمتر شنبه و باحمد آباد آمده شروع نگاهداشت سپاه و فراهم آوردن مردم از خویش و بیگانه شهر و فسادات و جمع نمودن گویان باستعداد تمام الداءل در زبده در ایام معدود تا چند ضرب توپ و مریب چهار پنج هزار سوار و پیاده را بچند نموده بمرم تلاقی مافات و تدارک گذشته و آوردن آب روانه بجوی - آنطرف موضع شمه سواره فرود آمد - حیدر فلی خان که از بتلاد کوچ نموده در آن نزدیکی نزاع دریای کهری که فاصله سهل دارد منزل گرفته از آمدن او دستقبال باوج و اراده مقابله آگهی یافت - عافیت آفدیشی را کار فرموده نمی خواست که فادار قتال افروخته و غبار کدورت بیشتر مرتفع گردد - مهر علی خان را هنگام شب اسطه گفت و شنود و رفع نزاع نموده بظهور زنگ زدائی مرآت قلوب که در مقام بتلاد نشسته بود مکرر فسادا گفت -

• • •

نداریم با نو سر دشمنی تو هم ساعد دوستی نسکنی

سهر علی خان بگذاشتن پیام وجه بمقتضای قدم اخلاصمندی خود بعنوان خیر خواهی فهمانید از آنجا که مشیت ایزدی بفعول دیگر نعلق پذیرفته بود اثری مترتب نه گشت -

• بیت •

عنان تاب شد از ره انقیاد طریق سلامت برفتش زیاد

تدبیر انسانی رفع تقدیر ربانی را نتوانست نمود او آخر شب مهر علی خان ب نیل معصود معاودت کرد و قرار بر جنگ افتاد همانوقت حیدر قلی خان توپخانه را پیش فرستاده مورچال فائمه ساخت و سرازه بر حریف بست بس از طلوع آفتاب عاملتک از طرفین توپخانه رعد کردار بعرش در آمده سحاب دخانی بلند گشت و تگدگ آتسین باریدن گرفت و از جانبین متهوران دلاوران را عرق حمیت و انتقام کشی بحرکت آمد -

• بیت •

دو رویه صفدران صف در کسیدند همه روی زمین اشک کسیدند

و دو دریای مبارزان به طغیانی در آمده موج زنان رو بیکدیگر آوردند و تودعات نمایان از بردلان طرفین بظهور در آمد از آنجا که همراهیان صدر خان بیستری جماعه کولیان و فصبائیان بودند از جنگ میدان و صف آرایی و رسیدن گوله توپ و جرائر و سرگردانی بان و جمعی که اجل شان رسیده بود بر خاک هلاک افتاده دنده چشم شان رسید اول فرقه کولیان و گروه فصبائیان که بمعاونت آمده بودند گذاره کسیدند -

• بیت •

رمیدند آن وحشیان بے دینک بدان سان که بخچیر و رنگ^(۱) از پلنگ

صلابت محمد خان و جوامرد خان و محمد اسد عوری و تمامی برادران و افریا با جمعی از دلاوران و طائعه شجاعان سکنه شهر و متهوران ناشندگان آنطرف رود سابره که مشهور و معروف و صاحب فنگ و ناموس و پیوسته بعنوان فراد با نوکری خوانین مذکور می بودند عاز فرار بر خود فرار نداده پای شجاعان در میدان مبارزت استوار ساخته رمیدان آن وحشی صفتان و آثار تزلزل در ارکان بعضی بیدلان باقی ماندگان را دیده یک بار بارگی بر انگیزخته بر فلک مقد

(۱) رنگ بر وزن سنگ بخچیر و بز کوهی و گاو دشنی را گویند - تهران *

رفتند و جلوریز قریب به نیل سواری حیدر فلی خان رسیده جبقاتشهای نمایان
 ظهور رسانیدند هرکه پیش آمد سر خود را پیش دید - جوانان خوب از طوین
 بر خاک معرکه در خون غلطیدند ایکن دین ناخان سوخته جمع از هم
 گسیخته بتفرقه انجامید هر یکی از سرداران بطریقه بر آمدند و دادند اسب
 مانند بدلت الفعش پراگنده گسته مان طلب شدند - ملاط محمد خان و
 اندک رخم شمسیر در دست رسید - حیدر خان که قبل سواره مکان خود را
 بعضی مخصوصان بمقابل استاده بود از وقوع امن واقع بکار تکلیف مردم سمت
 دیگر عذای تاب شد - حیدر فلی خان که اراده برخاش داشت تعافب برداخت
 الحاصل حیدر خان پس از بر آمدن از آن وادی هوناک بموضع انتر سونه سکن
 موزمیدار رسیده اخبار طلب فرزدان شد خبر ده ت که ملاط محمد خان
 و جوانان خان و محمد اسد و دیگر افغانان شب همانروز تعافب یکدیگر در پوزجات
 انطرف دریای سمرمتی در پیوسته فذائل از شهر به آورده بصوب دین پوز
 شتافتند - نهاد خود بیر متوجه انطرف گردیده بدوست حیدر فلی خان روز دیگر
 کبچ نموده بموضع عبس پوز دو گروهی بلده رسد و سه روز توقف و بده متصل
 سرار حضرت شاه بهیمن فذس سوه که در سواد بلده طلب جوی سائر واقع است و بود
 آمد و غره شهر ربع الثاني بباغ شاهي اسقامت گرفته تا یک ماه و نیم معه داشت
 و شانزده روز در شانزده ماه جمادی الاولی داخل شد گسته به تمسب مهم
 و نظم و نسق برداخت شکر الله بیگ نایب متصدیگری بنذر کبهداد نوشت
 که از بنذر سورت نیر رفته خمر دار باشد و سید فذس الله منصف دار متعیده صوبه
 که وافف کار این دیار و مر و نوم بود اکثر امورات و رسی و قتی مهم مرجوعه را
 بدریغه او بانجای می رسانید و از رویداد مصاف دانی نوعی تسلط و غلط
 و بندوبست بهم رسیده بود که احدی را مجال اظهار خود سیری نماند - از آنجا که
 حیدر فلی خان خالی از استعداد نبود در تاریخ این فتح گفته * * بیب *

چو روایات حیدر نمودار شد علمهای افغان فکونسار شد

علمها عبارت از دو الف افغان ست چون فکونسار شوند فغن ۱۱۳۰ ماده تاریخ اسب

وقوع قحط که بجنبوتیره اشتها یافته

همدراں سال فحط شدید روی نمود که در اهل گجرات مشهور بجنبوتیره است فی روپیه ناحره و موثبه بچهار (۱) آسار تصدیع تمام و مشقت ما لاکلام میسر بعضی می تند اما بغیر ضبط و تسلط نائب صوبه کسی را یارای ستم برضعیفان نبود و عامه که از بیرونات می آمد فرار یافته بود که بر در خانه رای رگه زانیه داس دون حیدر قلیخان بفروخت می رفت و بقدر نصیب و قسمت بدست می آمد اگرچه در آن وقت دارش بی وقت که بکار مرزوعات پیامد شده و دشت و محروا سبز گشته اکثر عربا و مساکین از راه اضطرار بخوردن برگ سبزیهای خود رو که آنرا بخانه اطعمای نائره جوع می نمودند منجر بمرض و هلاکت می گشت و مرزندان را در معرض بیع در آورده بکمروپیه و در روپیه می فروختند و اثر و ما در موده بدید آمد بسبب آنکه در نورد وادی عدم گشتند سابق از قدیم الایام در گجرات در بهای غله و روغن رد و اجناس ماکولات و مشروبات روپیه های سوراخی و کم وزن که باصلاح چنانی و باقر خان می گفتند بصرف میریت درین سال فحط روپیه های تازه سکه مغور گشت که تا اکنون بهمان بهیج استمرار دارد - همدراں ایام عمرنی خان عرف محمد فیروز جالووی فوجدار پالن پور بغیر رفع ناخوشی و تصعیه خاطر از صفدر خان سلسله جنبان امر مصالحه گشته باحمد آباد آمد و حیدر قلی خان را دیده گفت امریکه مشیت ایردی بدان تعلق پذیرفته بعرضه ظهور آمد اکنون *

* مصرع *

همه حال آشتی بهترز جفک ست

حیدر قلی خان که از ابتدا راضی بوقوع این واقعه نبود استمالت نامه بکمال دلبری نوشته صفدر خان را با پسران طلب داشت و آنها آمده ملاقی گشتند - میر مرتضی ایلیچی والی ایران نیز در آن اوان از اودیپور وارد گشته بناغ مهر علی خان فرود آمد حیدر قلی خان با اعیان رفته دیدن کرد و برای برونش خانه مهر علی خان واقع کنار دریا که منجمله خانهای

(۱) آسار جمع سیر و آن وزنی است مرداری بمقدار معین *

محمد بیگ خان بنارگی گرفته بود تجویر نموده فرود آورد محمد عبد الله
 برادر مومن خان که بعنوان مهماندار نا بقدر سورت از حضور تعیین و همراه بود
 از آنجا که پنج هزار روپیه در وجه انعام او مرحمت شده و دو هزار روپیه از خزانه
 اندرون محل عطا گردیده سه هزار روپیه باقی را پروانه تفضواة بر خزانه عامرة بنام
 دیوان صوبه رجوع نموده گرفت و همدین سال رسیدن خان از حضور معلی جهت
 نامه نوی با برخی از جواهر نژاد والی ایران تعیین گشته بود وارد گشت که از
 بقدر سورت برای چهار روانه شود و نیز حکم اشرف بجمع دیوانان صوبه جات صادر
 شد که هر که از اهل خدمات بر مکان خدمت خود حاضر باشد و گماشته او بوده
 باشد بیدخل سازید - چون شریف سعید شریف مکه معظمه را دانه شریف و تعظیما
 در دیهات سپرده بسروش شریف عبد الله سراج است مقرر گشته بود درین
 ولا حاجی صالح نام را بطریق ایلچی نا پانوده راس اسب عربی نژاد و دمه مشتمل
 بر در گشتن پدرش و درخواست صدور شدن سالانه یک لک روپیه دستور پدر بنام
 خود نموده بود بعد از گذشتن نامه سپان از نظر اقدس سالانه از خزانه بقدر
 سورت بنام او معین گشت و برای رسانیدن تفضواة سال حال مصحوب حاجی
 صالح ایلچی بر موسم روانگی جهازات حسب الحکم اقدس حدر فلی خان شرف
 وزود ارزانی داشت و نیز یربع رمت که آیفده سال سال تفضواة مسراة باشند
 از آنجا که فضل و کمال مولانا شیخ نور الدین محمد مصمصام اندوه ظاهر شد
 حسب الحکم اعلی بذابور فرستاده شیخ محمد صالح و شیخ نظام الدین محمد
 پسران خود با رساله که در باب خیل تالیف نموده رسید و پروانه تفضواة هزار روپیه
 مهر فطب الملك جهته زاد و راحله آنها بنام دیوان صوبه ورود فرمود و نام بردن
 روانه شدند حکم اقدس بسرف صدور پیوست که پنج لک روپیه از محصول حریره
 صوبه احمد آباد برای ارباب استحقاق حرمین الشریفین امانت نگاه دارد و برای
 رسانیدن آن محمد حفیظ خان مقرر گشت چون در افراد مخارج بلدة احمد آباد
 در ماهه پیادهای متعینه خزانه عامرة داخل بود حکم شد موافق معمول در ماهه
 آنها بعد از ناظم صوبه است از آنجا میگرفته باشند و دو هزار روپیه بطریق مدد خرج

تحقیقات و معارف آگاه شیخ علی سرهندی و پانصد روپیه بسید احمد از فرزندان قدوة العارفین شاه وجهه الدین قدس سره از حزانة جزیه صوبه ننخواه گردید و خدمت امینی کثرت پارچه از نعلبر میرا نراهم بسید فتح الله نعویض یافت و از معروضه محفوظ خان رفائع نگار نعرع اقدس رسید که سید حامد از فرزندان حضرت محبوب عالم که جهت نهیت جلوس بذات عدم استعداد و مخاطرة راه نتوانست بحضور رسید و از معمول قدیم هرگاه در عهد پیشین بتقریب گزارش تهیبت نه عتبه خلوص رسیده اند خلعت فاخرة و هزار و پانصد روپیه نقد و سه هزار روپیه قیمت ماده قبل یا نجفس ویل عطا می شده لهذا حسب الحکم اعلیٰ نظام دیوان صوبه صادر شد که سید را سامان راه نقد ضرور داده روانة درگاه سار چنانچه روانه گردید سابقاً روانه شدن عند التعمید خان و سید تعیل خان بدرگاه معلی رقم داده کلک بیان گشته چون خوانین مذکور بمستقر الخلافه اکبر آباد رسیدند سید قبل خان بصوبه بنده بنزد سر بلند خان رفت و عند التعمید خان بحضور شتافتند در اندک ایامی نفوجداری سورتیه سرافار شده مراجعت نموده بیرون بنده رسید و نگاهداشت سپاه نموده روانة آنجا گردید و سید حامد بملازمت رسیده بدستور معهود نقد و ماده قبل یافته رخصت انصراف یافت و تولیت درگاه قدوة الواصلین احمد کدهو قدس سره بنزد مرصص گشت حیدر قلی خان بنادر بنزدوست خلع دریای مرهی و نذبه و اندیب متمردان و گویان پرگانه بنودرة محالات اطریف کاظم خان خلف خود را برای رگهفته داس دیوان نائب معمر نموده بر آمد و چندی دران نواحی بامور مرجوعه پرداخت که از روی نوشته جات و کلامی دربار دولت صدر و انجم گشت که صوبه از مصاص الدوله تغیر شده لهذا به کاظم خان و رای رگهفته داس نوشت که محکوران دفتر دیوانی را بنابر مرتب نمودن نسخه ایام دیوانی خود باتمامی احوال و ائصال و تبعه و تحفه به بروده رساند و غرضی خان عرف محمد فیروز جالوری فوجدار پالن پور را تا رسیدن ناظم صوبه منصوب بحفظ و حراست بلد نائب مقرر نموده - کاظم خان عزة شهر ربیع الاول از احمد آباد بر آمد و بنیزی خان از پالن پور رسیده داخل گشت میر مرتضی ایلچی و رشید خان نامه بر آید ایران بتعاقب یکدیگر در همان ایام از احمد آباد روانه بنذر سورت شدند •

سلطنت محمد رفیع الدرجات بادشاه و صوبه داری مহারاجه اجیت سنگه و نیابت حیدر قلی خان و دیوانی مهر علی خان و ناهر خان

دائر بعضی مقدمات که ذکر آن مناسب این اوراق که منحصراً بر رویداد
و سوانحیات صوبه احمد آباد است نیست . مبنی بادشاه محمد فرخ سید و مطلب
الملک و نیز فرمان موافقت ظهور آمد و امیر الامراء سید حسن علی خان بهادر که
در آن ایام در داری ملک دکن فیض داشت از رفوف سود مزاجی بادشاه در تشریف
نا اشکر گران و تالاجی و او مدارالامهات راجه سهروردی بجایه هرا سوار مرسته همراه
گرفته بداء الخلافت شدافت و محمد فرخ سید را معتمد ساخته بشهت فائز
کرداند .

وفا را خاک ره کردی جدا را بر ملک ندی

نه شوم از خلق ورزیدی نه پیرا از خدا کردی

و محمد رفیع الدرجات ابن محمد رفیع الشان بن حصرت خلد مذیل هشتم
شهر ربیع الاول سال هزار ، صد و سی و یک بر تخت سلطنت اجلاس فرمود
و احکام مطاعه مستمابر جلوس مبارک و نظم و نسق مملکت محروسه نظام داطمان
و دیوانیان صوبجات صادر گشت از آنجا که در هنگام تعدیل سلطنت قطب
الملک مهاراجه اجیت سنگه را بصوبه داری احمد آباد امیدوار گردانیده رفیق
خود ساخته بود درین ولا حسب الحکم اشرف در باب دیلت صوبه تا رسیدن نائب
• مستغل از طرف مهاراجه نامرد مهر علی خان که عمده منصبداران متعین صوبه
بود ورود یافت چنانچه او پنجم شهر ربیع الثانی دخیل کار گشته هنگام شب
چراغان جلوس مبارک را بر عمارت کار یز بازار نمود و به تمشیت امور مهم نظامت

سرگردان گردید - محمد بهادر ولد صلابت محمد خان بابی را فوجدار کرد مقرر ساخت و دیوانی صوبه از تغیر حیدر قلی خان از بست و دوم ماه مزبور از ابتدای فصل خریف ایت نیل سال مذکور بمهر علی خان تفویض یافت و حسب الحکم در باب اورنگ اُرانی بادشاه محمد رفیع الدرجات بمهر قطب الملک یمن الدوله سید عبد الله خان بهادر ظفر جنگ سپه سالار یار وفادار معروف هم ربیع الثانی سنه احد جلوس والا بشرف مدور پیوست *

نقل حسب الحکم

رفت وزارت پناه - شجاعت دستگاه مهر علی خان محفوظ باشد - حکم جهان مطاع آفتاب شعاع بندگان حضرت قدر قدرت سلیمان شوکت سکندر حسنت - مؤسس اساس خلافت و جهانداری - مروج زواج سلطنت و تاجداری رحمت اعم آفریدگار - فضل اتم درگاه دادار - حضرت خلیعة الرحمن - ظل سبحان بادشاه غازی محمد رفیع الدرجات شرف نفاذ عرایض یافت که چون فرخ سیر بسبب جنونی که طاری حال او شده بود از جاده اعتدال انحراف ورزیده ادا اهلای خارج که خلاف طریقه سلسله علیّه نیموریه است بمیان می آورد - بجزای کردار ناهموار خود بسید و اورنگ خلافت و جهانداری بجلوس میمنت مانوس زیب و بهاری تازه یافت - باید که احکام گیتی نظام بجمیع ناظران و دیوانیان ممالک محروسه برنگارند که در تمشیت مهمات انتظام و معاملات صوبجات و افطاع تعلقات خود را بدستور سابق باستقلال تمام بهروازند و نوع ضبط و ربط و بندوبست نمایند که سایر رعایا در مهال امن بوده بخاطر جمع بدعی دولت ابد مدت و کسب و پیشه خود را مشغول باشند و دست بعدی اقویا از حال ضعف کوتاه گردانیده امیدوار تفضلات باشند لهذا حسب الحکم اعلی نگارش می یابد که آن وزارت پناه شکر این همه تفضلات و نوازشات بی پایان بارگاه خلافت و کامگاری بجا آورده بر طبق حکم محکم بعمل آرند - درین باب از جناب جهانیان مأب تاکید دانند و نیز حسب الحکم والا در بحالی جاگیر منصب داران ورود فرمود

که درین ولا حکم جهان مطاع آفتاب شعاع کرامت صدور یافت که جاگیر منصبداران
سوار والا کلم اجمعین از پیش گاه خلافت و جهانداپی بدستور قدیم بحال و برقرار
گرفته به دیوانیان علمی گردد که محاللات جاگیرداران بدستور سابق بحال
دانسته بعلمت سند مجدد عهد سعادت عهد مراحم و معترض نه شوند و بدین
مضمون موزون که سکه مقرر شده بود ازها مسکوک نمودند - و سکه بهفد
هراران برکات - شاهنشاه بصورت رفیع الدرجات و دهم جمادی الاول دیوانی صوبه از تعد
مهر علی خان نامی بر گذه پتلاد و دولقه و قصبه دوحده از تعیر حیدر علی خان
که در سپرد از بود دار و غکی و کورائی کتیره پارچه و محال سائر در پیسکه
خلافت و جهانداپی ناهر خان که از اصل و اضافه سه هزار بی ذات هزار سوار سوار
یافته و واسطه گفت و شنود امور مهارجه و قطب الملک بوده است معوض و معوض
گشت و تا رسیدن روح الله خان برادرش بعنوان بیات سپرد مهر علی خان کردند
و حسب الحکم اعلیٰ بمهر قطب الملک یمین الدوله از فرار یازدهم شهر جمادی
الاول سنه احد جلوس در باب معافی اخذ جریمه نظام ناهر خان و داد
یافت *

نقل حسب الحکم در معافی جزیه

آنکه رفعت و معالی پناه وزارت و کفایت دستگاه ناهر خان معوض نشد
درین ولا سیاه بهمر امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت مغریت عمده
الملک بخشى الممالک امیر الامرا بهادر میروز جنگ سپه سردار بدقت رسیده که
در باب معافی جریمه بر طبق التماس امارت و ایالت مرتبت راج راجیسر راجه
آجیت سنگ معروض مقدس معالی گردید حکم محکم فضا شیم شرف صدور یافت
که معاف اعتبار نماید - لهذا حسب الحکم والا قلمی میگردد که آن رفعت پناه
درین ماده برونق حکم معالی بعمل آورده متصدیان جریمه احمد آباد و محاللات
متعلقه صوبه مذکور را بی دخل سازد و احتیاط بلیع بکار برند که احدی نکسی
مزاحم نشود - درین باب از جناب عالمیان مآب تاکید اکید دانند چنانچه پنجم

شهر جمادی الثانی سال مذکور مهر علی خان بموجب حکم بعمل آورد و ازان تاریخ تا ایوم دیگر اخذ جزیه در هیچ عهدی مقرر نه گشته است و نیز حسب الحکم والا بدیوان صوبه صادر گشت که خدمات احدائی که در عهد حضرت خلد مدلل و ایام فرخ سیر مقرر شده و در عهد خلد مکان نبوده موقوف - لهد طیب خان بیوتات موقوف احمد آباد و بندر مدناک سورت موقوف گشت - که دیگر تا اکنون بیوتات بمن مقرر نه شده است در شهر شوال این سال روح الله خان برادر ناصر خان به نیابت دیوانی از حضور رسیده دخیل کار شد همدران ایام که یک گونه غلات رو نگانی آورده بود بنابران نائب ناظم دو نفر از رئیسان غله فروشان را بشکم دریده بر شتر بسته دور شهر گردانید و این معنی باعث عبرت دیگران گشته چندان گرانى دسد و اشرف علی خان پسر خود را بنابر بندوبست و گرفتن پیشکش بخصت کرده معصوم قلی ولد کاظم بیگ را رساله داده همراه نمود - آنها سمت خلع دریایی سابر نا موری و میکروچ رفته بعد چندی معاودت نمودند و متصدی گری بندر سورت و حواست قلعه سرحد رام نگر از تغیر حیدر قلی خان به موری خان مقرر شده بود و بعمل در نیامده من ابتدای فصل ربیع نفکوزئیل سال صدر نگماشته امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت مغزالت بخشی الممالک امیر الامراء بهادر فیروز جنگ سپه سردار سید حسین علی خان تفویض یافت چنانچه سند نیابت آنجا به شینم الاسلام خان رسید او بد انصوب شرافت و متصدی گری بندر کنجهایت مهر علی خان مرحمت گردید اشرف علی خان پسر خود را نائب مقرر نمود - سابق مقرر شدن رشید خان بعنوان نامه بری والی ایران بالحقه جواهر و اسیان و رسیدن او به سورت بعزم روانگی رقم زده کلک بیان گشته بنابر فساد خوارج مسقط که راه جهازات بند افتاد در بندر مذکور توقف نموده بود - درین ولا حسب الحکم والا جواهر و غیره را به کسان مهر علی خان سپرد - چون برگنه بهروج در عهده خواجه عبد الحمید خان و بموجب حکم معصول آنجا بر سبیل هفتویات بحضور میرفت - برای عدم مراحمات ایصال زر در خزانه احمد آباد بنام دیوان صوبه حکم ورود فرمود *

سلطنت محمد رفیع الدوله ملقب به شاهجان بادشاه و عوبه داری مهاراجه اجیت سنگه و نیابت مهرعلی خان و دیوانی ناهر خان نائب روح الله خان

زیر حضرت جنت آرام گاه محمد رفیع الدرجات بادشاه که از سائق عارضه تب
دق داشت از آنجا که مشیت ایزدی بدان پیوسته بود که در او آخر ایام زندگانی
چندی به تخت نشینی سلطنت کامرانی نماید بیستم شهر رجب المرجب
فرمانروائی ملک فانی را خیر باد گفته به مملکت جاودانی انتقال فرمودند
و هنگام انتقال بظاہر اورنگ آرائی برادر مهین خود محمد رفیع الدوله بوزرا و امرا
وعیت نموده بود بظاہر بیستم شهر مذکور روز شنبه بر سرید خلافت و جهانگیری
اجلاس فرمود و مذاکرات و احکام دین باب بظلمان و دیوانیان ممالک محروسه
شرف صدور یافت *

نقل حسب الحکم اقدس در تخت نشینی بنام ناهر خان دیوان

آنکه بمقتضای حکمت بالغه الله تعالی که متکفل صلاح عالم و عانیان و موجب
انتظام جهان و جهانیان است بر طبق وصیت بادشاه جنت آرام گاه عمارت معارج
درجات علیین ماعد مضاعف و فضات فردوس برین شاه رفیع الدرجات طاب ثراه که
سریر سلطنت بجلوس مهین برادر نامدار والا مقدار مرین شود بیستم ماه رجب
از شنبه وقت طلوع آفتاب تخت سعادت رخت سلطنت و کشور کشائی
بجلوس جهان افروز بادشاه دین پناه فرزانده قدر و دولت و اقبال فرزانده شمع
عظمت و اجلال - طراز چتر همایون - رونق دیهیم کورگانی - خافان سکندر مغزنت
خسرو سلیمان مرتبت خلیفه دادگر دارای عدالت گستر نائب مغاب پروردگار

ظل ظلیل مرحمت حضرت آفریدگار زیب و ریخت تازه و بهای بی اندازه یادت
 و در همان امده سعادت لعمه حکم جهان مطاع افتاب شعاع پیرایه صدور و کرامت
 نعت پزیروت که من بعد لعب همایون و اسم مبارک مقدس را بر مناشیر دولت
 و نگین سلطنت شاه جهان بادشاه مثبت و منفش گردانند و چون همگی نیت
 حق طریب مصروف رفاهیت کافه انام و امن و امان جمهور خواص و عوام
 است بجمیع ناظران و فوجداران و دیوانیان ممالک محروسه و کلریداران مهمات
 سلطنت ابد فرین فرامین مرحمت آیین و احکام گیتی نظام برنگارند که جمیع
 بندهای بادشاهی را از روی فضل و کرم به تمشیت مهمات و خدمات مقبوضه
 بدستور سابق بحال فرمودیم باید که در پرورش رعایای مال گزار و رفاهیت غویا
 و مساکین و حمایت مسافری و متردین و فلع و فمع فساد و نفیبه سرکشان بلاد
 توجه وافر و سعی تمام نگار نرند لهذا حسب الحکم الا علی بمعرض ذکر بر می آید
 که شکر عنایات و مراحم بادشاهانه بجا آورده بخاطر جمع بموجی که از پیشگاه فضل
 و کرم ارشاد شده در تدبیر خدمت تعبد دمایند و در مکانات دار الضرب صوبه
 احمد آباد جنس طلا و نقره و غیره را بمضمون سکه مبارک که در ضمن برقیم یافته
 مسکوک گرداند درین باب از پیشگاه خلافت ناکید دادند - شرح ضمن بموجب
 سکه مبارک که در حضور اقدس مسکوک شده آنگاه سکه مبارک شاه جهان بادشاه
 غازی و بهمین مضمون بظام نائب نظم حکم ورود فرمود مهر علی خان نائب
 نظامت از طرف مهاراجه اجیت سنگه که صوبه بحال بود و روح الله خان نائب
 دیوان صوبه باتفاق دستسته مذاق باسم آنحضرت بلند آوازه ساختند و در دارالضرب
 بالقاب همایون طلا و نقره تمام عیار گشت و نیز حسب الحکم والا در باب بحالی
 و استقلال خدمت دیوانی و داروغگی و کورده گیری کثرت پارچه و غیره کل محال
 سائر و امینی پایبانی صوبه احمد آباد و فوجداری پرگنه پتلاد و دوله مصاف صوبه
 مدکور بدستور سابق بظام ناهر خان عززورد یافت و نیز حکم ضبط خانگه کپور چند
 بهنسالی جوهری باتفاق نائب ناظم و غیره متصدیان بادشاهی بدیوان صوبه رسید -
 ده هزار و هشتصد روپیه در ماهه مهارانی دختر مهاراجه اجیت سنگه محل بادشاه

شهید مقرر شده در باب رسانیدن آن از خزانه عامره صوبه احمد آباد پروانه تذخووه ورود یافت و جهت ارسال پنج لک روپيه زر خيرات كه در عهد بادشاه شهید بداروغگی محمد حفيظ خان مقرر شده بود منجملة آن سه لک روپيه حواله شده برای در لک روپيه باقی و ارسال داشتن به بندر سورت نود دروغه حکم معلی صادر گشت و سه هزار روپيه حسب الائتماس مبر حمله معظم خان خانخانان بهادر صدر جهان صدر الصدور در وجه انعام شیخ محمد غوث معلم حاج ساکن مکه معظمه از خزانه احمد آباد تذخووه شد و نیز در باب بحالی جاکبر و یویه و مدد معاش و دام انعام کلهم اجمعین بدستور سابق و عدم مراجعت آوردن سعد مجدد حکم فیس وزارت پناه رسید *

آغاز فساد پیلاجی گایکوار مرهته در

نواحی بندر سورت

همدران اوان پیلاجی را گایکوار مرهته در نواحی بندر سورت سر بستان برداشته تاخت و تاراج دیهات دست طاول دراز ساخت شیخ الاسلام خان نائب منصدی آنجا سید عاقل و محمد پناه را با فوج معامله و مدافعه تعیین نمود بعد جنگ محمد پناه زخمی شده بدست مرهته گرفتار آمد و به طعنی داده خلاص شده ازان ایام پیلاجی سال سال مکرر بدان صوب آمدن موضع سونبره معموله توکروه مضاف سرکار سورت را متصرف گشته مسکن فرار داد و هم دران سال چند ارانه جنس ابریشم که از بندر سورت باحمد آباد می آوردند بر گزر دریای مہی کولیان آنجا غارت نمودند لهذا مهر علی خان نائب ناظم یک لک و پنج هزار روپيه بموجب محضر بمهر اعیان و بددهای بادشاهی و دستک دیوان صوبه از خزانه عامره گرفته نگاهداشت سپاه نموده بر آنها لشکر کشید و من جمله آن آنچه توانست جنس مغروره را از کولیان گرفته بمالکان مسترد ساخت و ضامن عدم ترمد گرفته معاودت نمود *

سلطنت حضرت فردوس آرام گاه محمد روشن اختر
 ملقب به محمد شاه بادشاه و صوبه داری
 مهاراجه اجیت سنگه و نیابت مهر علی
 خان و دیوانی ناهر خان نائب
 روح الله خان

چون در آن ایام بعد شهادت بادشاه شهید و ارتحال بادشاه حضرت آرام گاه محمد رفیع الدرجات محمد نیکو سیر ندیراً محمد اکبر بادشاهزاده در قلعه ارگ مستقر الخلافت اکبر آباد معتکف بود درین هرج و مرج مردم احشام قلعه را با حدود دهیق ساخته داعیه خروج نمود و باکثرداراجه ها و امرا که یک گونه از رویداد مقدمه بادشاه شهید از قطب الملک و امیر الامراء عبدالوده خاطر بودند بسوی خود دعوت نموده نوشت و از بعضی خعیه مراسلات بمیان آمد و این راز سر بسنه بر ملا افتاده زبان زد خلص و عام گردید محمد نیکو سیر بیز قلعه را استحکام داده علم سلطنت بر افراخت - بذاکر رفع این هنگامه قطب الملک و امیر الامراء در رکاب حضرت شاه جهان بادشاه با لوازم توپخانه از دارالخلافه شاهجهان آباد در آمده متوجه مستقر الخلافت اکبر آباد گشتند و چندی در محاصره و جنگ توپ و تفنگ و سترن مورچال در انجا نوفف واقع شد درین ضمن در او اخر شهرشوال رحلت شاه جهان بادشاه روی داد لهذا قطب الملک و امیر الامراء به سید نجم الدین علی خان برادر خود که به صوبداری دارالخلافه پیام داشت نوشتند که یکی از شاهزاده های والا نژاد را برجناح اسعجال بدین صوب عازم گردانند که تشریف ارزانی داشته سریر آرای سریر موروثی شوند از انجا که تقدیر ازلی و مشیت علم یزلی بدان پیوسته بود که بندگان حضرت قدر قدرت محمد روشن اختر ابن محمد جهان شاه بهادر بن حضرت خلد مغرل بر اورنگ فرمان فرمائی رونق افزا شوند بذاکرا سید نجم الدین

علی خان بحضور اقدس باریاب شده مقدمات صدر را بعرض رسانند و بدرجه
 اجابت مقرون گردید و در همان روز ضروریات سوازی و غیره مهیا گشته سرعت متوجه
 مستقر الخلافت شدند وزراء و امراء شرائط استقبال و لوازم نهفیب بجا آورده
 پانزدهم شهر ذیقعدة الحرام که مطابق هزار و صد و سی و یک هجری بود
 بر تخت مورثی اجلاس فرموده خود را بمحمد شاه نادرشاه ملقب ساختند
 نظم چو مرگ افکند افسری از سری - بهد آسمان بر سر دنگی - همان است
 این چیز فیروزه فام - که گردید گرد سر سام و حمام - و عطای خلایق و اخیره
 و نوازشات متکاثرة قطب الماک و امید الامراء و غیره امرایان را مقبوض گردانند
 گردانیدند و بدستور سابق امر جلیل القدر وزارت و امیر الامرائی قطب الماک
 و سید حسین علی خان تفویض یافت و مقور شد که آغاز سال جلوس
 مبارک را از انتقال محمد فرخ سیر محسوب نمایند و مداشیر مطاعه و احکام
 واحب الانقیاد بجمیع صویداران و موجداران و دیوانداران و مالک معبوسه در
 نود و مسرت جاوید سریر آرائی بنندگان حضور شرف صدور یافت و صویداری
 احمدآباد بدستور سابق بمহারجه اجیت سزگه و دیوانی نذاهر خان بحال ماند
 و مهر تلی خان به تمسیت امور نظامی پرداخت *

نقل حسب الحکم در سریر آرائی بنام ناهر خان دیوان صوبه

دین زمان میمنت اقتران که بفضل مفضل بی هما و کرم مکرم جل
 و علا سریر خلافت مصیر و کریاس^(۱) گردون اسلس باجلاس فیض اقتباس
 سلطان السلاطین خاقان انخوامین قدر قدرت بیضا عولت ظل ظلیل ایرد بی نذر
 ناسب نبیل کرم کارساز جهانباں سکندر تمکین خاقان سلیمان نگین رابع لوی
 عدل و احسان و دافع فزای جور و عدوان دارای معدلت بروز فرمان لوی مراد
 (۱) بکسر اول بروزن الیاس دربار نادرشاهان و امرا واعیان را گویند و کلناس نیز آمده -

گستر حضرت محمد روشن اختر مزین و منجلی و منور و معلی گردید بمقتضای حفظ قوانین خاندان جزیل و اقتضای خرم قواعد دودمان جلیل گورگانیه حکم محکم مکتوم توام زیب نفاذ و زیفت ایراد یافت که من بعد اسم مبارک را محمد شاه بر مناشیر سلطنت آئین دولت ثبت و منقش گردانند و جمیع متسببان اشغال خلافت و جهاندارمی و مباشران اعمال سلطنت شهر یاری اولاً ادای سجد جفاک ایزد مسجود را ذریعه استقامت و خلوت این دولت ابد موصود دانسته در تدبیر آن نوازم نیایش نغز نوان بجا آورند و ثانیاً زرفیه و تسایه جمهور خلایق را وسیله استرضای خالق خلایق انگاشته در ترمیم مواد آن دقیقه از دقائق مضا و فاصری نگذارند باید که آن وزارت پناه بر وفق حکم محکم بعمل آورند و خدمات جز و فل بمردم اهل کار بدستور سابق بحال و وجه مقرری تفخواه دران بر طبق اسناد پیشین منور و مسلم دانسته هر کدام را دخیل کار دانند و وجه طلب طلبداران را مواعی ضابطه تفخواه میداده باشند و بعلت اسناد مجدد مزاحم نشوند درین باب تاکید دانند و نیز در محالی جاگدر و خدمات و یومیه و مدد معاش و دام انعام کلهم اجمعین بدستور سابق و عدم مزاحمت طلب سند عهد مبارک حکم افدس عز ورود یافت بس از ورود احکام مهر علی خان نائب صوبه و روح الله خان فائز دیوان و ارباب تحریر و نذدهای پادشاهی منادای نام مبارک بلند آوازه گردانیده صغیر و دبیر و برقا و دبیر را از جلوس اند فرین مخبر ساختند و خطیب بخواندن خطبه طیمه بالقاب همایون رطب اللسان و عدو البیان گشته یایه مخبر را مرتبه برتری داد و چهار طلا و نقره بدهش سکه مبارک بهای تازه و رتبه بی اندازه بهم رسانیده اعتبار رواج افزود چندی در آغاز جلوس این بیت مسکوک گشت *

سکه زد در جهان ز لطف اله بادشاه زمان محمد شاه

من بعد - سکه مبارک محمد شاه پادشاه غازی - فرار یاقوت چون پسر از موقوف شدن اخذ جزیه در باب یومیه داران خزانه جزیه پروانه صادر شده بر که از خزانه عامره تفخواه می داده باشند درین ولا فرمان شد که یومیه

شخصیکه از آن جماعه پروانه خالصه شریفه در باب نفخواه یومیه خود حاصل کرده باشد از خزانه عامره نفخواه دهند - همدان ایام حکم جهان مطاع واجب الاتباع کرامت صدور یافت که اخراجات محفل شب دوازدهم حضرت رسالت پناه سید المرسلین رحمة للعالمین هر ماله در هر صوبه یک صد و دوازده روپیه مقرر باشد درین باب حسب الحکم دیوان صوبه رسید که نا مقرر شدن متوای این امر خیر باتفاق قاضی و ارباب شریعت اطهر سرانجام می داده باشند و مقصد قضای بلده از تعمیر خیر الله خان بغاضی عنایت الله که در حضور تعویض یافته بود رسیده دخیل کار گشت و در سال هزار و صد و سی و دو حکم و الا در باب سرانجام ملبوس خاص یک لک و هشت هزار و پانصد روپیه در صوبه احمدآباد بدیوان صوبه رسید که سال به سال بمصدین قومایش نفخواه می داده باشند و داروغگی چیره ناهخانه از تعمیر فتح الله بابو المفاخر خان برادر شیخ الاسلام خان مقرر گردید و برای حرج مجلس شب یازدهم اسوة المتقین عونت محمدانی محیی الدین عبد انوار الحسنی الکیلابی در هر ماله نیز حکم شد که یک صد و بازده روپیه اخراجات آن شب دیوان صوبه نفخواه می داده باشد و همدان سال هفتویات چهار لک و هشت هزار روپیه از محصول محلات خالصه شریفه روح الله خان نائب دیوان صوبه بحضور ارسال داشت و فروخ بنگ خان گوز بردار جهة سراوی ارسال خزانه و کاغذ بیسکش و مبداران و مطالبه منصب داران آمد *

رسیدن انوپ سنگه بهنداری نائب مهاراجه

اجیت سنگه و آمدن ناهرخان دیوان

در ماله جمادی الثانی سال صدر انوپ سنگه بهنداری به نیابت صوبه فرستاده مهاراجه اجیت سنگه باتفاق ناهرخان دیوان صوبه و سید غلام حسین خان فوجدار گودهرة و تهاسره و سید رستم علی خان بهادر فوجدار بروده و مطلب خان فوجدار کری و شیرالدین خان بخششی و وقائع نگار از راه مایوار بعد قطع

مراحل و منازل بیاف شاهی رسیده ورود آمد - روز دیگر مهر علی خان و معصوم قلی بر یک هوده ویل سوار شده بانوج آراسته و روح الله خان برادر ناهر خان و متصدیان دوشاهی و مقصداران متعینه صوبه باستقبال شتافته ملافی گزیدند و بهنداری بعلقه نهدر داخل گسته به تمشیت مهم پرداخت ناهر خان عرضی متضمن بسیدن باتفاق بهنداری و تصفیة راه و گرفتن محاکمه از زمینداران و قدغن داشتن با بهنداری در محافظت بلده ، نفید حسن سلوک با سکنه بحضور ارسال داشت پس از روز چند بذابر محاسبه و اخراجات سد بذمی بابت ایام دیانت بهنداری با مهر علی خان گفتگو واقع شد و از طریق کلمه بفاخوشی انجامید - از آنجا که او بذابر حفظ آب و جمعیت خوب با خود داشت بهنداری موقوف بر وقت داشته می گزراید - مهر علی خان بودن خود را صلاح و فلاح کار دافسة ده نذر کتمه‌ایست که متصدیگری آدجا بدو تعلق داشت رفت و منصب فضلی بلده از تغیر عنایت الله نقاضی مسندد خان برادر افضی النضاه - عبد الحمید خان مقرر گشت - همدان آوان مقدمه محمد نبکو سیر در مستقر الخلافات انفصال یاب و ورود داری دار انجمن اوجین از تغیر نظام الملک به سید دلاور خان مفوض گردید و نظام الملک حضور طاب شد از آنجا که او بذابر مخالفت اطمینان نداشت صلاح رفتن حضور ذمی دانست - بصوب دار السور برهان پور راهی گشت و در آنجا با سید دلاور خان که بعد اطلاع رفتی نظام الملک بموجب اشاره امیر الامرا به دنبال شتافته بود مصاف داده کشته افتاد و نظام الملک عازم خجسته بنیاد اورنگ آباد شد - سید عالم علی خان برادر زاده امیر الامرا که بغیانت سرداری دکن قیام داشت اراده نظام الملک را در یافته بفراهم آوردن سپاه اشتغال ورزیده حقیقت حال را بامیر الامرا نگاشت لهذا قطب الملک و امیر الامرا بعرض اقدس رسانیده مقرر ساختند که ناهر خان دیوان صوبه هندویات پنج لک روبیه از جمله **محصل** محالات خالصه شریفه از مال و سائر صوبه احمدآباد بجهت مصارف سپاه **فرمانده** سید عالم علی خان بزرودی بخجسته بنیاد فرستد و مهراجاه نظام صوبه **نواح**

ده هزار سوار جرار به بندر مبارک سورت روانه سازد و تا سه ماه یک لک و پنجاه هزار روپیه در ماهه آن فوج از سرکار و الا از خزانه عامره صوبه هدرگاه ده هزار سوار موجودی مهاراجه روانه بندر سورت شوند بعد ملاحظه تعداد ماه بماء مبردا دیده باشد و از جمله آنها پنج هزار سوار موجودی در بندر سورت و پنج هزار سوار دیگر پانزده گروهی آنجا بر معابر و مضاف حدود قرب و جوار که راه در آمد مخالف متصور باشد اقامت و درند - چون از معروضه انوپ سبکه بهندابی نائب ناظم بومحوج پیوسته بود که اکثر توپها و زنبورها سرکار و الا و سب و اورد که در بنده است مرمیت طلب شده پنج هزار روپیه تفخواه شد و نیز حکم افسر عدوز یافت که ناهر خان دیوان با جمعیت سه هزار سوار و هما نقدر بناده عجله به بندر سورت شتافته در احتیاط معابر و گذرگاه حدود صوبه مراسم حفاظت و فدویت به تقدیم رساند که احدی از مخالفین الا آن ظرف عمود در صوبه نه هروی - و وجه مشاهرا سپاه از خزانه عامره تفخواه شد و احکام و الا درین باب عز ورود یافت چنانچه از روی دستکات دیوانی یک لک و هشتاد و پنج هزار روپیه انوپ سبکه بهنداری و چهار لک و نود و دو هزار سی عدد هشتاد و سه روپیه ناهر خان در وجه مصارف این سباق از خزانه عامره گرفتند - ناهر خان - معصوم فلی ولد کاظم بیگ را رساله دار مقرر نمود و از اصل و اضافه منصب هفت صدی ذات دو صد سوار بلا شرط و خطاب کاظم بیگ خان و زمانه داری مونده تجویز کرده بنگاهداشت سپاه بر داخت و بصوب بندر سورت راهی گشت بعد چندی که وارد سواد بندر گردیده مقامات داشت خبر جنگ نظام الملک و کشته شدن سید عالم علی خان را شنیده باحمدآباد معاودت نمود - از بعضی از محرران مسموع گشت که گرفتن ناهر خان آن وجه را از روی پروانه جعلی که خود بنام خود درست کرده بود بوده است و در باب بی دخل ساختن گماشته وقائع نگار و سوانح نویس که در محالات سائر نشسته بودند حسب الحکم بدیوان صوبه رسید - همدران اوان عبد الحمید خان و حیدار سوزنه بغابر امری روانه در گاه معلی شد *

بقتل آمدن کپور چند بهنسالی نگر سیئه باشاره

انوپ سنگه نائب صوبه

کپور چند بهنسالی نگر سیئه که از دارالخلافه آمد چندی نزد عبد الحمید خان در سورته بود درین ولا که او روانه در گاه والا گشت کپور چند باحمد آباد آمده بامر سیئه قیام ورزید - از انجا که نائب صوبه بدبیر اخذ و جر مصادرات بدبجا و بهمت زور بسکنه شهر دست تطاول دراز ساخته مصدر این و اضرار رعایا و برایا می گشت *

آنکه ندارد دل رحمت پزیر نهمت پشمینه دهد بر حریر

او بعلت رئیس مانع و مزاحم این امر بود بهنداری بدبیر رفاقت و موافقت بهاراحه د فطب الملک و امیر الامرا که خاطر داشت او را زیاده مرعی داشتند بخود عده شد مدع بدبیر نمی گشت و او را محفل خود پنداشته در عدد دفع او در آمد کپور چند بتقریب دریافت اراده با صوابش نموده از آمد و رفت بهدیر پاکشیده قریب پانصد کس از سوار و پیاده بی روزگار نوکر ساخته بدور خانه خویش مرود آورد - و اکثر اوقات باظهار پرستش بتخانه که در بهرام پور واقع بود پیاده با آن جمع را همراه گرفته می شتافت - هرگاه جفا پیشگان از خدا

بی خبر ماروار مردم آزار یکی از باشندگان را گرفتار ساخته می بردند **لوجمبی** را فرستاده از بین طریق به علف و زبردستی خلاص می نمود - از انجا که **ماروار** مراج او شورش واقع طلبی مخمربود بدرشتی و سخت گویی لب می کشود - فریب یک ماه باین و نیره منقضي گردید - بهنداری از راه خدیعت که خدم مارواریان مشهور است خواجه بخش نام از همراهیان خود را بقتل او مامور ساخت - و او خود را بلباس قاصدان ملبس ساخته خطوط چند جعلی بنام کپور چند درست کرده در پرده ظلماتی شب با خود بتخانه اش برد قضا را رفتی رسید که او برخاسته باندرون خانه می رفت دران اثنا پیش آمده خطوط را داده مشغول خواندن ساخت - چون مستحفظان هر کدام بمکان

خودها پیام داشتند و دران جاکسی نبود اورا تنها دیده فرصت یافت و بدو زخم
جمده (۱) کاری که بر پهلویش زدگارش را تمام ساخت و از راه دریچه دیوان خانه
که مشرف بر کوچه بود جست نموده گلبانگ (۲) بر قدم زده بدر رفت و تا آگاه
گشتن مردم تنگ پا خود را بامن رسانید - گروهی که دوکر بودند از اطلاع این
این معنی در همان شب پراگنده گشته بخانه های خودها رفتند و آخر شب
متعلقان و هم نومان کپور چند بتصور آنکه کسی آگاه نگردد لاش او را برداشته
برای سوزانیدن بر دیوارها شهر آورده انتظاری فتح الباب داشتند که کسان بهمداری
رافف شده مباح و مباح گشتند و آنها بعضی او را انداخته بدر رفتند و تا
یکپس و نیم از روز بر آمده افتده بود آخر الامر برخاست بهمداری برده
آتش دادند •

بقتل آمدن امیر الامرا سید حسن علی خان و گرفتاری قطب الملک و تقرر وزارت باعتقاد الدوله محمد امین خان بهادر و صدور احکم و ضبطی اموال سید غلام حسین خان و رستم علی خان در احمد آباد

چون خبر گشته شدن سید عالم علی خان و متصرف گشتن نظام الملک
خجسته بنیاد اورنگ آبا را در اوانی که مقدمه محمد نیکو سیر انفصال یافته بود در
مقامات مستقر الخلافة اکبر آنا بسمع قطب الملک و امیر الامراء رسید روز روشن در

(۱) نادال انجد بر وزن خنجر سلاحي است که آنرا در هندوستان کتار گویند و اصل

آن جنب در معنی پهلوتگاف - برهان *

(۲) آواز کشیدن شایران و معرکه گران و امتال انها باشد - برهان *

چشم جهان بین قیصر و تار گشت - هر دو برادر بعد کفکاش صلاح وقت چنان دیدند که قطب الماک بدار الخلافة شاهجهان آباد رخصت شود و امیر الامرا در رکاب ظفر انساب نندشاهی بصوب دکن و مهم نظام الملك متوجه گرد - قطب الملك دستوری یافته بدار الخلافة شتافت و امیر الامرا رایات عالیات را بسمت دکن بر انراحت و یکدر منزل کوچ شد در راه ذیقعدة الحرام اعتماد الدوله محمد امین خان مزاج اقدس را که بذات قضیه نامرضیه شاه شهید و تغلب هر دو برادر منحرف دید فرصت یافته اجازه دفع امیر الامرا را از پیسگاه خلافت و جهانداری حاصل نمود چندی از امرایان مثل حیدر فلی خان و سعادت خان را همراه با خود همدستان ساخت و حیدر خان نام مغل تورانی و بدین کار مامور فرمود و او قابو کرده روزی در هنگامیکه امیر الامرا از حضور افور رخصت شده پالکی سوار با معدودی از شاگرد پیشه متوجه خیمه خویش بود در عرض راه اردو بازار بتمهید دادن التماس عوض احوال پیش رفته داد و همراه پالکی گشت چون او متوجه خواندن التماس گردید بزخم نکرده که بر پهلویس زد کارش را تمام ساخت و دسلی زده پالکی را غلطانیده بر خاک هلاک انداخت و امر جلیل العدر وزارت اعظم به محمد امین خان معوض گردید قطب الملك از وقوف رویداد شهزاده محمد ابراهیم ابن محمد رفیع السان بن خلد منزل را به سلطنت برداشته با لشکر گران که در ایام معدود بزر بخشی و بیس فراری و افزونی مناصب فراهم آمد بعره انتقام بر آمد و درین طریق تلافی فریقین دست داد و پس از ظهور جنگ سلطانی از تعدیرات آسمانی قطب الملك دستگیر شد -

* یاد *

جهان را نمایش چو کردار نیست بر دل سپردن سوار نیست و حضرت ظل سبحانی مظفر و منصور بدار الخلافة رسیده بر اورنگ خلافت جلوس فرمودند و احکام مطاعه بمهر اعتماد الدوله بنا ظمان و دیوانیان ممالک مقرر در باب بحالی جاگیر و یومیه و مدد معاش و دام انعام کلم اجمعین بدستور سابق بحال و برقرار دانسته برای اسناد مجدد مزاحم نه شوند و سند علحده

طلب نه نماهند شرف صدور یامت و نیز بذکر جاری داشتن اخراجات
 شب دوازدهم حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیه و آله و شب یازدهم سید
 محمد القادر جیلانی بدستور سابق و ارسال خزانه عامره بلا توقف و اهمال بر سبیل
 هندیات و ضبط اموال و املاک قطب الملک و امیر الامرا و اقبالی آنها احکام
 و الاذاهر خان دیوان صوبه ورود یافت لهذا اموال سید غلام حسن خان
 موجدار گودهرة و سید رستم علی خان فوجدار بروده از ناطق و صامت ضبط
 در آمد و متصدیگری بذکر سورت از انتقال امیر الامرا به شخصی الممالک
 فم از دین خان مرحمت گشت و او نیز نیابت آنجا را به شیم الاسلام خان
 نام زد کرد و در سال هزار و صد و سی و سه در ماه ربیع الاول محمد امین خان
 ناچل طبعی در گذشت و ناصر جلیل القدر وزارت نظام املاک مفوض گردید
 تا رسیدن اواز دکن عنایت الله خان نائب وزارت مقرر شد همدان اوان
 مهر علی خان که در بذکر کذبانت بامر متصدیگری آنجا می پرداخت
 ا. گشته شدن سید حسین علی خان و گرفتاری قطب الملک چون متوسل
 بودن مهاراجه و ناهر خان را باسادات واقف بود بتصور و گمان این که صوبه و
 دیوانی بآنها بحال نخواهد ماند جمعی از سپاه را فراهم آورده شهرت رسیدن
 نقل سند دیوانی و نیابت صوبداری داده بعزم احمد آباد بر آمد و از اشتیاز این
 معنی یک گونه خلل در تحصیل برگذات خالصه شریفه و بهدوست نظامت
 روی نمود - مهر علی خان بموضع نشو سه کروه بلده رسیده نزول کرد - اعیان
 و منصبداران دفته ملاقی شده با بهداری گفت و شنید در میان آمد قرار یامت
 که تا رسیدن اصل اسناد درگاهی متعارض یکدیگر نباشند و مهر علی خان در بلده
 بخانه خویش آمد از آنجا که شهرت فروغی از صدق نداشت بر خلاف در منع
 او استقلال بهداری احکام صادر گشت خواجه عبد الحمید خان که بحضور رسید
 به منصب افضی القضاة سرفراز گردید و فوجداری سورتبه از تغیر او سیوم شهر
 جمادی الثاني اسد قلی خان خسر مصاص الدوله که برتبه امیر الامرائی رسیده
 مفتخر گشت و محمد شریف خان از طرف او به نیابت فوج داری آنجا آمد

و برسالة مهر بخشی متصدیگری بندر کندهایت از تغیر مهر علی خان به کاظم بیگ خان و فوج دلری برودۀ برضا قلی برادرش (مرحمت گشت و پروانه تفخواه هزار روپیه من جمله دو هزار روپیه و یک زنجیر فیل در وجه انعام فضیلت و کمالات دستگاه شیخ محمد صالح و شیخ نظام الدین محمد پسران مولانا نور الدین بمهر عنایت الله خان نایب وزارت بظاهر خان دیوان صوبه وروید یافت *

صوبه داری معزالدوله حیدر قلی خان بهادر ظفر جنگ و دیوانی جعفر قلی خان پسرش و نیابت شجاعت خان و وقوع خانه جنگی با انوپ سنگه بهنداری و ناهر خان و بر آمدن آنها

در پیشگاه خلافت و جهانداری در ماه رجب المرجب مطابق سال هزار و صد و سی و سه صوبداری احمد آباد و متصدیگری بندر مبارک سورت و محالات خالصه شریفه از تغیر مهاراجه اجیت سنگ و قمر الدین خان و عمال دیگر به معزالدوله حیدر قلی بهادر ظفر جنگ که بوالا رتبه منصب هزارری ذات هفت هزارری سوار دو اسپه سه اسپه سرفراز شده بود نفویض یافت و به عطای خلعت خاصه و سر پیچ مربع و یک زنجیر فیل از حلقه خاصه مباهی و مفتخر کرد - و جعفر قلی خان پسر کهرش از تغیر ناهر خان بدیوانی صوبه مقرر گشت و حسب الالتماس معزالدوله کاظم بیگ خان عرف معصوم قلی از اصل و اغافه بمذنب دو هزار و پانصد ذات دو هزار و پانصد و پنجاه سوار بلا شرط و مشروط متصدیگری بندر کندهایت و فوجداری موندۀ و عطای علم و نقاره و خطاب شجاعت خان بهادر و نیابت معزالدوله و سید فیض الله و منصب پانصدی ذات و یک صد سوار بلا شرط بخطاب سید فیاض خان بفوجداری و جاگیر داری احمد نگر

نوسرغراز گردید و فرمان والا شان تقرر صوبه معزالدوله و نیابت نظامت و سپرد دیوانی بنام شجاعت خان و نوشتجات معزالدوله به جمیع مناصداران عمده در شریک گشتن با شجاعت خان در باب اسیر ساختن و فید داشتن بهنداری و ناهر خان رسید و نیابت متصدیگری بهدر سورت به شیخ الاسلام خان که در انجا بود مقرر ساخت - از انجا که دران اوان شجاعت خان در بهدر کنبه‌هایست قیام داشت مقدمات صدر از نوشته جات وکلای حضور و صرافین در احمد آباد انتشار یافت مهر علی حن که پیوسته چند بیرق عرب و جمعی از سوار و پیاده که بنابر پلس آبرو که از بهنداری اطمینان نداشت داشت اتفاقاً در بازار بر سر خریداری پشتاره گاه با یکی ز مارواریان و نوکر مهر علی خان نزاعی واقع شد و زخمی گردید از انجا که خبر تغییری شیوع یافته و مردم از بد معاشری مارواریان به ستوه آمده بودند کار بخانه جنگی انجامید مهر علی نیز مردم خود را چه نوکر و غیر نوکر که از استماع قضیه فراهم می آمدند از هر طرف تعیین نمود و جنگ توپ و تفنگ در گرفت و اجامه و او باش هجوم آورده فلعه بهدر را در گرفتند - پای استقامت مارواریان از جای رمت و نزدیک بود که به اندرون ریزند - انوپ سنگه بهنداری از مشاهده این حالت چون بر آمدن از دروازه بهدر و راسته بازار شهر علی رؤس الاشهاد از خوف هجوم عام مناسب ندانست - از راه دریچه باغ اندرون بهدر که به سمت رود سابو واقع است بر آمده بشاهی باغ ورود آمد و کسان مهر علی خان و عوام الناس در قلعه در آمده آنچه مارواریان نتوانستند در تاراج نمودند و عمارتیکه بهنداری شرق رو به مکان بی موقع احداث نموده بود بموجب اشاره مهر علی خان خراب ساختند - روز دیگر میان صقدر محمد خان که نائب فوجداری گو دهره مقرر شده بود بنابر مقدمه وجه باز گردانید با ناهر خان گفتگو واقع شد مور چال بندی شده جنگ، تیر و تفنگ در گرفت که در او اخر همان روز شجاعت خان بر جناح استعجال از کنبه‌ایست خود را رسانید ناهر خان بگمان اینکه او نظر بر اخلاص مندی ها و عقد اخوت که بهم بسته بودند بر خورد خوب نموده با آبرو خواهد بر آورد و انتظاری آمدن او را داشت و این گمان به تلط

۸۳۰
ابتداء و نتیجه بالعکس بختنید - مخالفت و مصادقت به مخالفت و وحشت
و آشنائی به بیگانگی مبدل گشت یاد صحبتهای دیرین برطاق نسیان نهاده بنابر
اشاره معز الدوله که در اسیری و قید او رسیده بود کسان خود را بر خانه ناهر خان
بعین ساخت و موز چال بسته اهتمام کلی بدستگیر نمودن نمود و دست بغارت
رحل و نقل منسوبان ناهر خان که در دور و حوالی خانه اش می بودند کشاده
گشت و تا سه شانه روز جنگ توپ و تفنگ قائم بود بعضی از شتران و اسبان
و فراش خانه اش نیز تلف گردید از آنجا که همراهیان ناهر خان اکثر مردم
با نام و دیک و نجیب زاده بودند داد مردی و مردانگی داده ثبات قدم ورزیده
جلادتهای نمایان ظهور می آوردند و پیشرفت کار و ظهور آمدن مکنون ضمیم
شجاعت خان به نظر نمی آمد - مصلحان خیر اندیش واسطه کاری نموده طرفین
را از مقامات باز داشتند قرار یافت که لک رویه ناهر خان بدهد و گلاب رای
پیشکار و شیخ سلام الله نام از اقربای او بطریق برعمال بخانه سید مدثر حواله شدند
و ناهر خان از احمد آباد بر آمده بموقع اولیج بروی آمده در مقام قصبه سید هفپور
با انوپ سنگه بهمداری که انتظاری او داشت ملاقات گشته روانه پیش گردید -
شجاعت خان به تمسیت مهمل نظامت و تعیین فوجداران و تهانداران پرداخته
محمد هادی از همراهان خویش را نایب دیوان صوبه و فوجداری کرد بقاسم قلی
برادر کهنتر مقرر ساخت از آنجا که فیما بین شاعت خان و صفدر خان بابی از قدیم
الایام صفای قلوب نبود درین ولا شجاعت خان وقت را از مساعدت بخت
تصور نموده در باب تغیر جاگیرات او و ملابت محمد خان و جوانمرد خان و تذخوای
بنام خود و برادران با رویداد عمل و دخل نظامت به معز الدوله نوشت و ابراهیم
قلی برادر خود را در بلده نایب مقرر ساخته جهت بندوبست و گرفتن پیشکش
و ضامنی عدم تمرد کولیان بر آمد و بر موضع کهیره متعلقه محمد بابی فوج
کشی نموده ده هزار رویه گرفت و بجانب دیگر متوجه گشت بعد چندیکه
ملابت محمد خان از نوشتن شجاعت خان اطلاع یافت بعزم حضور و ملاقات
معز الدوله روانه شده در اسرع اوقات رسیده یک راست رفته معز الدوله را دید



و او ازین آمدن بغایت خوش گشته به دلبری و استمالت پرداخته بعنوان نیک
 بلازمت اقدس و بلاغته منصب و بحالی جاگیرات سرفراز گردانیده نزد
 خود نگاه داشت که بتفاق روانه احمد آباد شود - همدان اوان رضا قلی از اصل
 و اضافه به منصب دو هزار و پنصدی ذات و در هزار سوار و خطاب رستم علی
 خان بهادر و عطای علم و تقار و ابراهیم قلی از اصل و اضافه بمنصب هزار
 و پانصدی ذات هفت صد سوار بخطاب اسمی برادران شجاعت خان بموجب
 تجویز و عرض معز الدوله مقتدر گشتند و راجه رگه‌ناتنه داس دیوان معزالدوله
 به نیابت بندر سورت و باز دید محاسنه شیخ الاسلام خان که از ایام سابق نیابت
 سید حسین علی خان و بعد ان به نیابت قمرالدین خان و حال از طرف
 او مقدر بود رسد و سخت گیری نموده از و همراهیانیش که مصدر کارها بودند
 قریب هفت هشت لک روپیه باز خواست نمود - شیخ الاسلام خان سرانجام
 داده از انجا بر آمد و چون اطمینان از معز الدوله نداشت بودن خود را دین
 صوبه صلاح حال ندانسته به بلده یقین شتافت و پس از رسیدن معزالدوله تبعه
 و لحظه خود را برداشته در اودیپور اقامت گرفت - فاسم علی برادر کهنتر شجاعت
 خان که بر موضع پتیا پور معزم تاخت سواری نموده بود در زد و خورد گشته او را
 و شجاعت خان بنابر انتقام مکرر آن جارا بآتش فیر سوخت و موجوداری گرد
 را نقاضی علم الدین مقرر نمود و بندوبست زمینداران ضلع دریای ساغر نموده بسمت
 سورته و گرفتن پیشکش روانه گشت - در هنگام مراجعت ارده فوج کشی
 بر کچ نمود زمیندار آنجا و کلا فرستاده شش لک و هفتاد و پنج هزار محمودی قبول
 نمود - در سال هزار و صد و سی و چهار اسد قلی خان موجودار سورته سید مدثر
 از گومکیان صوبه را از تغیر شریف خان به نیابت مقرر ساخت و او بد انجا شتافته
 به بندوبست سرگرم کار گشت و راجه رگه‌ناتنه داس بعد رسیدن تهور خان که شکر الله
 بیگ نام داشت و به نیابت بندر سورت مقرر شده باحمد آباد آمد و فوجداری کری
 و پته چنوال و پرگنه هلود عرف محمد نگر و تھانه داری تھرا دارجن پور و بهامو بی
 و پنجا پور و کھرالو از تغیر بخت سنگه ولد مهاراجه اجیت سنگه و دیکران غمیمه

صوبداری در پیشگاه خلافت و جهانبنایی بمعز الدوله مرحمت گردید و خدمت بخشی و وفای نگار از تغیر شیر الدین به نجیب علی خان که رشته قرابت با معز الدوله داشت تفویض یافت و محمد بهادر ولد صلابت محمد خان نائی بمنصب پانصدی ذات در صد و هفتاد سوار بلا شرط و مشروط و تهاه داری سادری و بیربر و خطاب شیر خان بموجب تجویز معز الدوله سرفراز گردید *

گشته گشتن همشیره زاده راجه رگه ناتمه داس

دیوان معز الدوله

همدران اوان بحسب اتفاق باکسان راجه رگه ناتمه داس دیوان معز الدوله فاضلی علم الدین فوجدار کرد در نزدیکی کاریز بازار گفتگوی بمیان آمده چندی از طرفین به کومک برخاسند منجر بجنگ و جدل ساختند - همشیره زاد راجه رگه ناتمه داس از استماع این واقعه که فضا گردان گیرش گشته بود بلا تأمل تاجم از عرب و سواران حکمایب کسان خویش در رسیده بجنگ تیر و نفنگ در پیوست و چندی از جانبین کشته و خسته گشتند - اتفاقاً درین زد و خورد همشیره زاده راجه کشته افتاد - راجه رگه ناتمه داس بتوهم اشاره ابراهیم قلی خان پیچ تاب حورده ار جا در آمد و باستعداد انتقام و بستن مور چال پرداخت و نزدیک بود که پر خاش و منازعت ده میان آید چون ابراهیم قلی خان ازین هنگامه برمی آمده بود مصلحان خیر اندیش فرستاده گفت که از منافقه پواج آنچه نبالیست شد و مرا بهیچ گونه اطلاعی نبوده آنها بدلائل عقلی و نقلی که بایکدیگر در شهر معرکه جدال آراستن باعث خرابی و بدنامی است - معز الدوله که متوجه این صوب است ظهور این معنی موجب گرانی خاطر اوست چنانچه شما دیوان آید او هم نائب است تقدیر آسمانی که بدان متعلق گشته بود آفرای عاجی نیست پس از گفت و شنود روز دیگر ابراهیم قلی خان سوار شده دیدن راجه رگه ناتمه داس نمود و معذرت خواست و هذگامه فرو نشست *

پیوستن معزالدوله بسرحد صوبه و بتاخت در آمدن موضع دبهالی و کشته شدن الف بیگ خان بحسب اتفاق و داخل شدن معزالدوله در احمد آباد

معزالدوله از پیشگاه خلافت و حبهانباتی دستوری صوبه یافته دراه مالوه عازم گردید - بعد قطع منازل و طی مراحل بسرحد صوبه رسید انبیا و منصبداران و فوجداران باستقبال شتافته بتعاقب یکدیگر ملافی گشتند - معزالدوله تشخص کنان و ویشکش گیران در پرتغ بهسره در آمد از اتفاقات در سواری کوچ گذر لشکر بر موضع دبهالی مسکن مسلمانان افتاد - بذات دست اندازی بعضی از او باش اسکر نزاع واقع شد و فوج در صدد تاخت آنجا در آمد چون جای محقر بود از هر چهار طرف محاصره نموده بجنگ در پیوستند - باشندگان که مقدم آنها پیش رفته علافی شده و در فوج بود باستظهار این معنی با احوال و اقبال و اهل و عیال بفراج بال اقامت داشتند که دفعی هنگامه بر پاشد لاچار بنابر حفظ عرض و ناموس جان و مال سپر ممانعت بر سر و دست مدافعت در پیش کردند قضا الف بیگ خان بوالا رتبه منصب و خطاب سرافراز شده بود از یک طرف فیل سوار بجنگ پیش آمد و به تیر نفدوق رد فورس مالک عدم گشت - مسموع شد که چون آن مکان مختصر بود گوله جزایر لشکریان که بآنطرف میرسید بدو کارگر آمد - الحاصل از اطلاع کشته شدن الف بیگ خان طبع معزالدوله بهم بر آمده فدهن بلیغ بقتل و علوت آنجا بجا آورد و جنگ معب روی داد - آخر الامر آتش داده صغیر و دبیر برنا و پیر آنجا باسیری در آمدند معزالدوله امر تقبل آنها نمود و تمامی را بربر

تیغ در آورده بمطموره نیستی فرسناد و مسافین را با خاک راه یکسان ساخته اثری.
از آبلای و نافع ناز نه گزاشت *

ر جنبنده جز باد آنجا دماند کس از آدمی زاد آنجا نماند

و رموع این واقعه موجب خوف و هراس زمینداران و متمردان دیگر شده
از خود آمده رجوع گشتند و ضامن عدم تمرد و عصیان و اطاعت و مالکداری
دادند که نابودن حکومت معزالدوله بهیچ گونه خللی دران میان نیامد و بندوقیست و
امضیای طرق مرار واقع گشت انقصه معزالدوله بکوچهایی متواتر بفواج بلده رسید
و در سه مقام وزیده بصوب تپه چنوال که مسکن گویان متمرّد است متوجه گردید
و ضدط و نسق آنجا را بر وفق خواهش بعمل آورده فوجداری آنجا را برستم علی
خان بجویر نمود و خود بعزم داخل شدن احمد آباد راهی گشته سلم شهر
به ضان المدارک تنزک و تجمل تمام و آراستگی موج و توپخانه و فیلان کوه پیکر
و اثاثه حشمت و سرانجام امارت امیرالامرا سید حسن علی خان مقتول
و مطب الملک که بدست آورده بود با این همه طمطراق در قلعه بهدر داخل شده
به بمسید امور نظامت پرداخت - بنگالی خان را بفوجداری گودهره و
خدا بار خان را بفوجداری کبری رخصت فرمود - و الماس نام حبشی که پس
از رفتن بدارالخلافه بهمراهی او را در بنگالی والاد آورده بخطاب فولان خان
و کوتوالی آنجا سرامراز شد بکوتوالی بلده معمر ساخت و غریب نقش او دران
امر حسست که احدی از خماران و بنگ مورشان و او باشان و لوطیان راجرات
فروختن مسرات و ارتکاب خوردن آنها نبود کسی یاری آن نداشت که بيموجب
متعرض احوال دیگری یا بازار زبردستی پردازد *

* نظم *

عسس گر نیارد خلل در عذا کند در شب فدر فاضی زنا

اگر چوب حاکم نباشد زپے کند سفلہ مست در کعبه قے

شجاعت خان که در ضلع سورته از گرفتن پیشکش انقراغ حاصل کرده بود
باستماع خبر ورود معزالدوله باحمد آباد معاودت نموده بموضع سرکبهیچ جهت
تعیین ساعت ملاقات توقف ورزید بعضی از لشکریان و متجنندان که بشعار اهل

گجرات بداشتن موی و سرو زلف و کاکل مرتکب بودند از دهست کوتوال و اجتماع ضبط و نسق او از خود ستردند. و ریکه مختار اهل تنجیم بود شجاعت خان آمده ملافی گشت و معز الدوله خلع واکه گرفت و سرپیچ و جیعه مرصع و یک زنجیر فیل و پالکی بابت سوار سید حسین علی خان که بدست آورده بود داده فائب مذهب و زائق و فائق مهمات گردانیده اموات مالی و ملکی را بقیضه افراز وید اختیار او معوض فرمود - و همدران ایوان عمارت عالی شان ایوان در ایوان که بباره دری معزالدوله اشتها یافته مشرف بر ساحل رود در سبیل متی مشرق رویه در باغ بهدر اسس نهاد - چون برگشته بتلاد و دوله در حضور به دفعه رساله والا شاهي قرار گرفته بود حسب الحکم اقدس نظام جعفر قلی خان دیوان صوبه عز و رود یافت که وجه محصول برگذات را در سبیل همدریان بحصول لامع انور ارسال می نموده باشد *

گرفتن معزالدوله اسپان اصطبل بادشاهی و ضبط نمودن جاگیرات و عدم اطاعت احکام والا و برافراختن علم خودسری

همدران سال اسپان عربی فزاد اصطبل سرکار بادشاهی فارس جان داروغه اتباع اسپان در بندر سورت خریده نراه احمدآباد روانه درگاه معلی ساخته بود پس از ورود باحمد آباد معز الدوله متصرف گشت و آنچه پسندش آمد در اصطبل خویش بست و اکثری را بمردم بعنوان انعام بخشید و جاگیرات منصبداران حضور و متعینه صوبه و اراضی مدد معاش سادات عظام و مسایم کرام به ضبط در آورده بهر که خواست باختیار خود جاگیرات داد و اطاعت و فرمان پذیری احکام والا را به یک سو نهاده علم خودسری برداشت و این بدعت دیز از یادگاری و دست آویز جرأت ناظران دیگر گردید - بنگالی خان فوجدار گودهرة که مذکور عارضه جسمانی باحمد آباد آمده بود و دیعت حیات سپرد سه زنجیر فیل و چند سر اسب و اثاث البیت او محمد هادی نائب دیوان صوبه ضبط در آورد

و معزالدوله متصرف گشت و در آغاز سال هزار و صد و سی و پنج معزالدوله
 بظاہر بندوبست و نظم و نسق متمردان و تشخیص پرگنات و تحصیل پیشکش
 زمینداران شجاعت خان را هراول و سرفوج مقرر ساخته بسمت بیتبه و هموله
 و دونگر پور روانه گشت در بین طریق از زمیندار لونا واره هشتاد هزار روپیه پیشکش
 گرفته منوجه پیش گردید و بر زمیندار دونگر پور لک روپیه مقرر ساخت چون پیشتر
 سرحد ملک اودپور است کار کزان مهارانا جگت سنگه بابک زنجیر نیل و چند
 سراسپ و تحف و هدایا باستقبال آمده ملاقی گشتند - چون زمیندار دونگر پور
 متوسل مهارانا است در باب مراعات او پیام گذار شدند - معزالدوله بظاہر خاطر
 داشت مهارانا از معالی را قبول نموده پیشکش زمیندار دونگر پور را بخشید
 و معاودت نموده بصبو پرگنه بیجا پور و ضلع دریای سابر متوجه شد همدران ایام
 میر محمد باقر برادر کلان و محمد مفیم همشیره زاد برهان الملک سعادت خان
 که تازه از ولایت وارد بندر سورت شده بودند باحمد آباد رسیده چندی توقف
 بظاہر سرانجام شعر ورزیده روانه درگاه معلی شدند میر محمد باقر بخطاب سیادت
 خان و بخشعی چهارم و محمد مفیم بخطاب ابو المنصور خان در عهد سلطنت
 احمد شاه بادشاه بوالاربتی وزارت اعظم رسید چنانچه در محل خویش رقمزده
 کلمک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی همدراین سال راجه رگهفاتبه داس
 دیوان معزالدوله بنای امر خیری را بخاطر آورده باوایی متصل پیچ کوه که
 مابین دروازه سارنگپور و کالو پور واقع است و بظاہر بودن آب ناروان در خندق حصار
 آن طرف چاهها شیرین اند نظر بر آسایش و سهولت خلق الله طرح انداخته
 بانمام رسانید - معزالدوله در ضلع پٹن بامر تشخیص و تحصیل می پرداخت
 از نوشته جات وکلای دیار جهان مدار استبای انحراف مزاج اقدس از تصرف
 اعطیل و ضبطی جاگیرات که بتهدید تمام رسیده بود از غضب سطنانی که
 نمونه فہر انہی ست اندیشید و چشمش از گزن خواب غفلت بیدار گشت -
 اسپانرا فراہم آورده فارس خانرا از بندر سورت طلب داشته سپرد و رسید بمہر
 او گرفت و پروانجات وا گذاشت جاگیرات بعد خرابی بصرہ کردہ داد و بچہتہ

ندبیر و اصلاح کار باحمد آباد معاودت نمود و متصل باغ شاهي مقامات
ورزیده در اندیشه مآل کار افتاد - همدران ایام لاش عبد الحمید خان قاضي القضاة
که بیست و سوم شهر دیحجه سال هزار و صد و سی و چهار در حضور فوت شده
بود سوم ماه صفر سال صدر باحمد آباد آوردند و در باغ قاضي عبد الله پدرش
مدفون گردید *

صوبه داري جملة الملك نظام الملك و نیابت

حامد خان بهادر و دیوانی فدوي

خان و مومن خان

از آنجا که بی اعتدالیه و تصرف اصطبل بادشاهی و ضبطی جاگیرات و امور
خود سری و عدم اطاعت احکام فدرسی معزالدوله مکرر معروض پایه سرپر خلافت
مصیر گشت - جملة الملك بدار المهام نظام الملك بهادر فتح جنگ سپه سالار
ده از انتقال محمد امین خان نامر جلیل القدر وزارت اعظم مفضل و مباحی
گشته بود التماس صوبه داري احمد آباد از تغیر معزالدوله نمود بدرجه انجابت
مهرور گردید و جهت اصلاح حال پراختلال او از پیشگاه خلافت و جهاننابی
اختصاص یافته با فوج گران و توپخانه سنگین روانه گشت - معزالدوله از استماع
این خبر در مقامات باغ شاهي در اندیشه شب بروز می آورد و نظر بر مردم
همراهی خود تاب و طاقت مقاومت با جملة الملك نمی دید از افراط افکار
و خیالات دور از کار یکایک ماده سود اغلبه نموده بصدر حرکات نا ملائم و گفتار
پویشانی منجر و اطبا شروع بمعالجه نمودند - راجه رگنهایته داس اگرچه دران
روزها به سبب پیش آمد بهوگی لعل دامادش که رائق و رائق مهمات دیوانی
گشته معطل و خانه نسینی گریده بود از مشاهده این حالت درین وقت حق
نمک را مد نظر آورده معزالدوله را بهمان حال کوچانیده از راه اودیپور عازم حضر
گردانید چون رسیدن نظام الملك بمواحي دارالفتح او جین شائع گشت اعیان بلده
و منصبداران متعینه و مهر علی خان و صلابت محمد خان و جوانمرد خان

پسران صفدر خان بابی بعزم استقبال و ملاقات راهی گشتند شجاعت خان و رستم خان بنابر پاسبان حقوق بعنوان مشایعت همراهی معزالدوله گزیده تا دونگر پور رسانیده باحمد آباد معاودت نمودند و در صدد روانگی نزد نظام الملک شدند - چون خبر روانه شدن معزالدوله بفظام الملک رسید همانجا مقام نموده به تجویر نائب صوبه و دیوان و انتظاری استقبالیان نشست و نامقرر شدن نائب بنابر حفظ و حراست بلده به صفدر خان بابی نوشت و او در قلعه بهدر داخل گردید - مهر علی خان که بعزم ملاقات روانه شده بود بنابر عارضه جسمانی در دو حد متوقف گشته نتوانست پیش رفت نظام الملک حامد خان عمومی خود را به نیابت صوبه و ندوی خان را من ابتدای فصل ربیع توشقان نیل مطابق هفتم شهر جمادی الاول هزار و صد و سی و پنج مقرر نمود و برگنه بیرم کام در عوض دهولقه بخالصه شریفه فرار داده و فوج داری و امینی آنجا را به شاهپور خان و از طرف او رحمان فلی خان برادرش را نائب نفویض کرد و برگنه دهولقه و بهروج و جمو سر و مغبول آباد و نلسار که محالاب جیدو سیر حاصل اند در جاگیر بلا شرطی خود گفته رای فونده فامی را منصوبی آن محاللات ساخت و برگنه ایدر در خالصه فرار داده سید عافل خان را بفوجداری آنجا مقرر نمود و موجداری و جاگیر داری گودهرة بمتوسل خان خسر پوره خویش تجویز کرد و عبید خان را وقائع نگار از طرف خود به همراهی حامد خان و بخشی و وقائع نگاری صوبه به فوی دل خان و عبد الغفار خان را کونوال ساخته رخصت فرمود و خود بصوب دار الخلافت معاودت کرد - حامد خان بعد طی منازل و قطع مراحل به دو حد رسید - مهر علی خان که در آنجا بعلت مرض متوقف بود ملاقی شده همراهی گزید و برای ملاقات شجاعت خان و رستم علی خان سلسله جنبان گشته طلب داشت و آنها که بعزم استقبال روانه شده بودند در مقام گودهرة شجاعت خان و رستم علی خان در منزل تهاسره رسیده ملحق گشتند حامد خان بکوچهایی متواتر بر تالاب کانکویه در باغ مهر علی خان فرود آمد و او بلوازم ضیامت پرداخت بیست و نهم شهر جمادی الثاني داخل ارک (۱) گشته به تمشیت

(۱) قلعه کوچک را که در حصار کلان باشد گویند *

امورات متعلقه نظامت و تعیین فوجداران و تهاذه داران سرگرم کار گشت .
 اسد قلی خان خسر امیر الامرا فوجدار سوزنه که بهمراهی حامد خان آمد
 سرانجام و نگاهداشت سیاه نموده روانه گردید - شیخ الاسلام خان که از ابتدای
 حکومت معزالدوله باودیپور شتافته اقامت داشت درین اوان به احمد آباد
 مراجعت نمود چون خدمت کروری سائر ممالک محروسه در پیشگاه خلافت
 و جهانداري بمغرب الحضرت حافظ خدمتکار خان مرحمت نموده بود سیر در اوروغلی
 محال کنهرا پارچه و کروری بلده احمد آباد شیخ الاسلام خان رسید و مومن خان
 از تعیر معزالدوله بمصطفی گوی بقدر سورت سرافراز گشته بتعلقه ماموره
 آمد - سابقاً در ضمن سوانحات سال هزار و صد و سی و ایام نهر فداست صوبه
 بحیدر قلی خان روانه شدن والد رافتم به همراهی سید عقیل خان سمت گراش
 دایره که بعد رسیدن - ستفر الخلافه اکر آردن خواجه عبد الحمید خان بکصور
 و سید عقیل خان بصوب عظیم آباد نزد مدارز الملک سر بلند خان شتافت - اتفاقاً
 مبارز الملک حسب الحکم بادشاه شهید از اینجا برآمده عازم حضور بود و تربیت
 کرههی دائره داشت رسیده ملاقی شده بدار الخلافه وارد گردیدند چون آنچه مرکور
 خاطر مبارز الملک بود از قوه بفعل در نیامد و بصوبداری دارالملک کابل منبر
 گشته روانه شد سید عقیل خان و والد را همراة برده بکار و خدمات محالات پنجاب
 و پیشاور مامور ساخت و تا آب و حورر اینجا مقدر بود گزرایده درین سال ده
 هزار الملک استعفاى صوبه نموده بکصور آمد از اینجا که والد را در عهد حضرت
 خالد منزل بددگی حضرت اعلی مغفور و محمد جهان شاه بهادر قدیمی بود
 بدایعه مغرب الحضرت بهروز خان بملازمت اقدس فائز گشته از اصل و اضافه بمنصب
 هزارى ذات سیصد سوار و خطاب علی محمد خان و محمد جعفر برادرش ده
 منصب هفت صدي ذات یکصد سوار از اصل و اضافه و خطاب جعفر محمد خان
 عائبانه سرافراز شدند و چون والد را خواهش آمدن احمد آباد بیشتر بود
 بموجب التماس بخدمت امینی کنهرا پارچه از تغیر حیات علی خان مرحومت
 خلعت و رخصت بتعلقه مفتخر گردید و برای ارسال چند دسته سیر لبس و تدا

کهی. خوب حکم شد والد سفد خدمت را نزد جعفر محمد خان فرستاد و او بدفتر دیوانی رجوع نموده مطابق حاصل کرد و هفتم شهر شوال المکرم آن سال دخیل کار گشت همدران اوان خلعت خاصه و جیفه مرصع مصحوب سید ناصر خان میر چوکی گز برداران از پیشگاه خلافت و جهانبانی به حامد خان مرحمت گشته بود رسید و او بلوازم استقبال و تقدیم آداب موافق قانون و ضابطه مستمره پرداخته گرفت و با کرپا شفکر نام قوم ناگر که وضع سپاهیانه داشت و آبرو طلب بنابر مقدمه با کسان فوجدار کرد گفتگو واقع شد حامد خان فوج و توپخانه برخانه او که در راجپور بود تعیین ساخت و نیز جمعی را فراهم آورده مستعد مدافعه و مبارزه (۱) استاده تا هنگام آفتاب زرد جنگ تیر و تفنگ بمیان آورد. رستم علی خان نظر بر قدم روابط و چون مردگار آمدنی بود رفته اورا برداشته بخانه خویش آورد. روز دیگر بملاقات حامد خان رسانید از انجا که جرأت و جلالت اورا از فیافه مشاهده نمود برفق و مدارا باسنمالت پرداخته نوکر ساخت - حامد خان بنابر بندوبست و گرفتاری پیشکش بر آمد - چون رستم علی خان وجه پیشکش گذار دریایی و اسبک و موفده را با امقطع از حامد خان بر ذمه خود گرفته ابراهیم فلی خان برادرش را جهت تحصیل فوج داده فرستاده بود بر گذار رود و اترک قیام داش که درین بین حامد خان به ضلع دریاد رسید و با غوای بعضی از مغویان متفقین که بخدمت بفاق در مزروعه سینه کاشته بودند حامد خان را ترغیب و تحریص پر خاش با او نمودند - حامد خان نیز بنابر وسوسه شیاطین الانس برین اراده کمر بست - ابرهیم فلی خان از مافی الضمیر طرف ثانی و اقف گشته در همان مکان با فوج خود پای استقامت فشرده آماده رزم و پیکار گشت - بعضی از منافقان اهل گجرات و (۲) مردم زرد گوش همراهی حامد خان که این گل خیر کاشته آنها بود ظاهر داری را مرعی داشته در لباس دوستی برای گذاره کشی باو نوشتند قبول نکرد و این معنی برستم علی خان که دران حین در احمد آباد بود منکشف گشت همان

(۱) منازل بالضم کار از کردن *

(۲) مردم زرد گوش کذابه از مردم منافق مذذبین باشد ۱۲ - برهان *

وقت برجذاج استعجال با همراهیل خویش شبانشب به کومک برادر بر آمد
و هنگام طلوع نیر اعظم و عطیه بخش عالم بدو پیوست - حامد خان که بعزم
مصاف از نریاد کوچ نموده می آمد در عرض طریق رسیدن رستم علی خان
را شنیده فسخ ازده به گذاردن پیام مخادنت و مصادمت درمیان آورده ملاقات
نمود و بشهر معاودت کرد رستم علی خان و ابراهیم قلی خان باتفاق بصوب برگنه
دشاد و بروده که در تعلق داشت راهی گردید و موضع دهوان مسکن گولان متحرک را
بجنگ رستمانه بتاخت در آورده آتش داد و قلعه بذا نموده تهاذه قائم نمود و در
سال هزار و صد و سی و شش بموجب حکم اقدس که امواج فائده بر جودهپور
دعین یافته بودند شجاعت خان و رستم علی خان از راه احمد آباد بصوب راجپوتیه
باروار لشکر کشی نموده چندی از اماکن معتبره آنها را بتاخت در آوردند -
چون مقدمه جودهپور انفصال یافت حکم مقدس در معاودت آنها از جائیکه رسیده
باشند شرف عدور یافت و برگشته آمدند و از بارگاه والا بمرحمت خلاص فاخره
مصاحب ایوب بیگ و زمان بیگ کرز برداران هردو برادران متضرر و مدهی گشتند
شجاعت خان که در احمد آباد بود بلوازم استقبال و شرائط آداب پرداخته کوشید
خلعت رستم علی خان که او در بروده اقامت داشت بآنجا رسانیدند و در باب
موقوفی و برداشتن کرور ناظم و منع گرفتن عولک و محاللات سائر که بدست
ناظمین پیشین بود حسب الحکم اقدس بمهر نظام الملک بذا قدری خان دیوان
عوبه ورود یافت چنانچه بموجب اظهار او کرور کثرت پارچه و سائر موقوف گشت
چون خدمت وقائع نگاری محاللات سائر صوبجات ممالک محروسه که سابق
معمول نبوده بضمیمه وقائع نگاری کچهری دیوان اعلی در پیشگاه خلافت
و جهانداري به علی احمد خان کوکه تفویض یافته بود و احکام بذا دیوانیان
صوبه جات درماده دخیل ساختن نائبان او صادر گشته قدری خان گماشته اورا
دخیل کار ساخت و کبیر علی بتعلقه سوانح نویسی صوبه سرفرازی یافته رسید
و مهر علی خان که از چندی بیمار بود بیست و هفتم ماه رمضان آن سال رخت
هستی بر بست و مستفید خان قاضی حسرت الطلب عبد الاحد خان پسرش

به فیلیپت قضای بلده مقرر ساخته روانه حصور گشت و بوالا رتبه افضی الغضاة ممتاز گردید و منصب قضای بلده از تغییر پدر به پسر تفویض یافت و بموجب عرض مقرب الحضرت حافظ خدمتگار خان معصول کثوره پارچه و محاللات سائر بذایر صرف فرمایش حضور و ملبوس خاص و ابتیاع جسد سرکار والا فرار گرفت سر انجام آن نیز بعهده و اهتمام شیخ الاسلام خان مقرر گشت و دایره گئی اموال و مال از تغییر پدر محمد بوجیه الدین مفوض گردید *

جنگ فوج مومن خان متصدی بندر سورت با
 پیلاجی گایکوار مرهته و شکست یافتن فوج
 و آمدن کنه جی بصوب دوح و تعلق
 پذیرفتن متصدی گری بندر سورت
 بوستم علی خان و دیوانی صوبه
 مومن خان و آمدن علی
 محمد خان از حضور

پیلاجی راوایکوار که از سابق در ضلع بندر سورت مصدر شورش و فساد بود درین ایام یک گونه فوت و مکنت بهم رسانیده بتاخت و تاراج اطراف و نواح آنجا و قتل و غارت متددین دست تطاول گشاده بود - مومن خان متصدی آنجا فوجی را بسر کردگی عزت محمد خان و جمعی از همراهیان به تنبیه و تادیب او مقرر ساخت و آنها بقدر مقدور و میسر به زد و خورد پرداخته شکست یافتند - چندی کشته و خسته و برخی گرفتار گردیده مقطعی داده آمدند و تسلط پیلاجی دران ضلع زیاده شن و موضع سونپره معموله بوکروه مضاف سرکار بندر سورت به مسافت سی و دو کروه از بندر که تعلق زمیندار داشت بآنها ساخته بتصرف در آورد و بر کوهچه که بمسافت یک کروه

ارغام دارد قلعه‌چاه بفا نهاد و حصارى بدور آبادى زیر کشیده مسکن خود قرار داد و بتدریج برگنه ایاول و برگنهات دیگر سرکار سورت را متصرف شده در کوفتى دج پور و سکل کهانچه دروب کهدۀ نزدیکی راج پیپله و پنچ محلى و سادر بیسل قاعهها احداث نموده قوت گروست و کشتهاجى سرهته با فوج بصوب دو حدو گوندهره رسیده به نهبت و غارت و گرفتن مال امانى که کهدى گویند مصدر هفگامه آرانى گست و ابتدای در آمد سرهته درین صوبه ازان سال سب مومى خان متصدى بنذر سورت از تغیر قدوى خان بموجب سند از فرار دهم شهر شوال سن ابتدای فصل لونی فیل آن سال دیوان صوبه مقرر گشت - و پس از رسیدن باحمدآباد بنابر مداخلت بجاجى محمد صالح تاجر نوشت . شانزدهم شهر ذیقعده خود از بنذر سورت وارد احمدآباد گشته بسر انجام مهام پرداخت - رستم مایى خان که از تغیر مومى خان بمتصدیگری بنذر سورت منعذر گشته بود از بروده بعزم بنذر سورت شتافته دحیل کار گست و به تعیین فوحدار و تهاده داران و بنزدوست سر گرم کار گردید از آنجا که سید عالمی و اعظمی که یک گونه ماده فتنه و فساد در طیفقتش مخمر بود که اکثر اوقات دین دین گویان عوام کالا نعام را فراهم آورده هفگامه آرا مى گشت - رستم على خان نشر فلیل بنابر خیر کنیر جانر دافسه او را دستگیر ساخت و رعایت سیادت اسبب جانی نرسانید - زولانه دریا انداخته در بروده محبوس داشت - سرپدانش که جمعی کنیر از فوقه عرب و رومی و هندی بدو دست ارادت داده بودند از مشاهده این حالت پیر هفگامه آرا شده منجزیه قتال و جدال ساختند و یک شبانه روز جنگ تیر و تفنگ بمیان آمد آنها تاب مقاومت نیاورده از شهر بیرون رفتند - و نقش رستم على خان بر سکنه به سلطنتست همدران اران على محمد خان والد راقم امین کثره پارچه از حضور وارد احمد آباد گشت و قوی دل خان بخشنی وقائع نگار میر حسام الدین خان را نائب ساخته روانه دکن شد *

صوبه داری مبارز الملک سربلند خان بهادر دلاور

جنگ و نیابت شجاعت خان و وقوع

خانه جنگی با حامد خان

و دیوانی مومن خان

بفاندر بعضی مقدمات که ذکر آن مناسب این اوراق که منحصراً بر سوانح صوبه احمد آباد است نیست نظام الملک بی اجازت حضرت اقدس از حضور بر آمده روانه دکن شد و از پیش گاه عز و جلال نامر جلیل القدر وزارت اعظم اعتماد الدوله قمر الدین خان بهادر نصرت جنگ مفتح و مدهی گشت و چون ضابطه و قانون این سلطنت است وزیر تغیر نمی شود نظام الملک بوکالت مطلق بخطاب آصف جاه سرافرازی یافت و مبارز الملک سربلند خان که بمنصب هفت هزار و هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه ممتاز بود بصوبه داری احمد آباد از تغیر آصف جاه و بعطای خلعت خاصه و سرپیچ مرصع و یک زنجیر فیل مقرر شد و تا رسیدن او یرلغ فضا تبلیغ نیابت صوبه به شجاعت خان شرف صدور یافت چنانچه در ماه ذیقعدة الحرام مطابق سال هزار و صد و سی و شش (۱) امثلہ واجب (۲) الامتثال با نوشته مبارز الملک به شجاعت خان و سندن متصدیکری محالات برگذاری احمد آباد و دوهولفه و بهروچ و جموسر و مقدول آباد و بلسار و محال شرطی صوبه از برگذاری کریم با علی محمد خان والد رافم رسید - شجاعت خان بلوازم استغفال و تقدیم آداب پرداخته منشور نیابت گرفت و حامد خان را آگاه ساخته به تمسیت امور نظامت از مقرر ساختن کوتوال و فوجدار کرد و تھانه داران سر گرم گشت - علی محمد خان سند درگاهی مرسوله مبارز الملک را به دفتر دیوانی رجوع نموده مطابق حاصل کرد و جعفر

(۱) امثلہ فرمان پادشاهان ۱۲ *

(۲) امثال بجا آوردن فرمان ۱۲ *

محمد خان را به بهروج و راقم را بدهولقه و به محاللات دیگر عمل را تجویز کرده
 فرستاد - هر یک روانه تعلقه گشتند - شجاعت خان بذاتر خالی نمودن بهدر
حامد خان را گفت چون ایام بر شکل بود او چندی را مهلت طلب گشت -
شجاعت خان ازین خواهش ابا و امتناع نموده بنزد جنگ و سوز چل بندی
 انداخت - از طرفین نائره جدال و قتال افروخته شد و ناسه شبانه روز بجنگ
 نوب و تغنگ و خانه خرابی مردم بردیکی قلعه بهد تموز حب کرم ماند -
 بعضی از متوطنان احمد آباد که رشد شجاعت خان را تازه بودند درین معرکه
 کسان خود را شوک حامد خان ساخته بنوا برداختند - علی محمد خان
 از راه عاقبت اندیشی که مبادا رفته رفته مقدمه بطول انجامد و شهر بغارت
 رود نزد صفدر خان بانی رفته صلابت محمد خان و جوانمرد خان را طلب
 داشته گفت که منصوب شخص دیگرست و خواهد آمد - اگر واسطه صلح
 و اطفای این نائره کردند اولی و انسب و موجب حشمت منصوب است
 و آنها را سوار ساخته نزد شجاعت خان رفت و او را بیزار پرخاش نار داشته رفع
 مذاشقه نمود - حامد خان بر آمده روانه گردید و بفاتر انقضای ایام ناردگی
 در دوحه درنگ و مقامات ورزیده حقیقت روئداد را بآصف حاکم دوشته متوجه
 رسیدن پاسخ نشست - شجاعت خان بر هنگام فصل و ارتفاع علات نعره
 بندوست و اخذ پیشکش زمینداران ضلع دریای سابر با جمعیت هفت هشت
 هزار سوار و پیاده از جماعه دوان عمده دامی گجرات و فصبات و عرب و دکهدی
ابراهیم قلی خان را به نیابت بلده گزاشته بر آمد و رام زلی نام را با جمعیت
 هزار سوار و پیاده بفوجداری مونده و انسداد راه حامد خان که اگر اراده این
 صوب نماید فرستاد و خود متوجه پیش گردید خدمت بخشی گری و وائع نگاری
 صوبه از تغیر قوی دل خان به طالع یار خان در حضور مقرر شد و بیابت آن
 با مانت دار خان رسید از انجا مبارز الملک را دران اوان زر مطلوب بود جیون
چغل نامی در دارالخلافه برگفته دهلوقه و بهروج و جموسر و مقول آباد را
 بالمقطع بر ذمه خود گرفته دو لک روپیه برسم علی الحساب پیشگی داد و برای

مداخلت و اعانت نائبان او نوشته مبارز الملک به علی محمد خان رجوع نموده دخیل کار گشتند غرض شهر محرم الحرام سال هزار و صد و سی و هفت رافم از دولقه داحمد آباد آمد - اندرین سال خلعت فاخره بابت جشن مبارک مصحوب گرز برداران به شجاعت خان مرحمت گشت چون شجاعت خان فریب هفت هست کس گجرات فراهم آورده و حامد خان را بظهر و غلبه بر آورده و رستم علی خان که در بندر سورت در سه دفعه بمقابل و مقتله پیدلجی گایکوار پرداخته - تعاف کرده بود بک گونه نام و آوازه هر دو برادران و بودن جمعیت همراهی آنها نمودار گشته زبان زد خاص و عام گردید شجاعت خان انحراف مزاج اقدس را از آصف جاه دریافت نموده بدریغه بعضی از ارکان دولت حضور بعرض اقدس رسانید که اگر پرداخت ما هر دو برادران شود و رساله مرحمت گردد فریب بیست هزار سوار که موجود است جمعیت دیگر فراهم آورده هرگاه فرمان شود بمقابل و مدال آصف جاه حاضریم و ایمعنی بدرجه اجابت مقرون گشته سه لک روپیه برسم علی الحساب بر خزانه بندر سورت تفخواه گشت - شجاعت خان احمد قلی پسر خود را رساله دار مقرر کرده به بندر سورت نزد رستم علی خان فرستاد که باتفاق بنگاهداشت سیاه و استعداد پردازد - مبارز الملک ازین استدعا و بلند پروازیها که موجب تاخیر ترخیص او شده و افف گشته علی محمد خان را که مرد بیدار مغزو برای ^(۱) رزین او اعتماد داشت مخفی طور که احدی بران مطلع نه گردد بدستخط خود بشرح و بسط نوشت که ازینها آنچه استدعا نموده اند متمشی و از قوه بفعل می تواند آمد و مصدر چنین امر خطیر می توانند شد با همه لاف و گزاف و لا طائل محض است والد بعد مطالع حواله راقم و در کذان این راز سرپسته مبالغه فرمودند پس از اندیشه و تامل از کمال کیاست و درایت که احقر مسوده آن نمود پاسخ نوشت خلاصه مدعا آنکه در شجاعت و جلالت و سپاهگری این برادران شکی و شبهه نیست که بدانه شجاع و مردانه اند لیکن سپاهی بودن امر است جدا

(۱) رزین بر وزن امین بمعنی محکم و استوار و مضبوط باشد - برهان *

سرداری نمودن کاریست دیگر مردمی که با شجاعت خان فراهم آمده اند گجراتی و قصباتی جنگ صف و میدان را عهده بر آنیستند و نه ورزیده اند بمجرد مشاهده سنین نیزه‌های مرهته بی جنگ پشت بمیدان خواهند داد - ازانجا که سردار بالذات سپاهی بالضرورت کشته خواهد افتاد - باستم علی خان جمعی از فرقه عرب و آناتی و بعضی مردم آبرو طلب گجرات چون با پیلاجی مرهته از چندی زد و خورد دارند فی الجملة سر رشته و ربه جنگ آنها بدست آورده است - الحاصل شجاعت خان که در ضلع برگنه کربی به تشخیص و تحصیل بپشدش اشتغال داشت تمهیدی بخاطر آورده مومن خان دیوان صوبه و علی محمد خان متصدی محالات مبرز الملک و ارباب تحریر را نوشت که امر غروبی کنگاش در پیش است باید آمد لهدا عزت محمد خان نائب دیوان و دیگران حسب الطلب راهی گشته علفی شدند - شجاعت خان اظهار مافی الضمیر که احراجات سه بندی بیشتر است و کفاف نمی شود و متوقف بودن حامد خان را در دو حد مستمسک نموده صورت مجلسی بقلم آورده بمهر مومن خان و علی محمد خان و امانت دار خان بخشی و رفائع نگار و کبیر علی خان سوانح نویسن رسانیده مرتب ساخت تذخواه دو لک روپیه بر خزانه عامه گرومت و خوانین را رخصت انصراف داد والد هنگام وداع بمقتضای رفت و صلاح حال گفت که با فعل بصوب کیرنج و لونه واره اگر بعنوان بندوبست پردازند چون حامد خان در انتها فرصت و فائز نشسته و هنوز جمیعتی فراهم نیامده بطرفی برود بهتر است - شجاعت خان بمراعات ظاهری انگشت قبول بر دیده نهاد و در باطن این معنی را حمل بر مقدمات دور از کار نموده با مخصوصان خود گفت که فلانی نمیخواهد که مادر صوبه باشیم بودن حامد خان درین نواح برای ما دست آویزی خوبی است و بر تقدیریکه او را داعیه امر دیگر در سر باشد زده را زدن چه قدر کار است • بیت •

چو تیره شود مرد را روزگار همان آن گذکش نیاید بکار

و بسمت دیگر کوچ نمود - همدران اوان شیم علان نامی ایلچی شریف مکه

زاد الله شرفاً و عظمیاً با برخی نبركات و (۱) تنسوقات از بندر سورت وارد احمدآباد گشته روانه درگاه سلاطین پناه بود - علي محمد خان چند بهنگی مربای هلیله سبز و امله که بموجب فرمایش مبارز الملک مربب ساخته بود به همراهی او روانه کرد - ملابت محمد خان بابی که از مکنون ضمیر حامد خان آگاهی داشت درین وقت بودن خود را در بلده مناسب ندانسته با متعلقان روانه کولوار محال جاگیر پدرش گردیده کنار گرفت *

ملحق گشتن کنه‌اجی مرهته با حامد خان و وقوع جنگ با شجاعت خان و کشته شدن او بتصرف رفتن صوبه بدست حامد خان و قرار یافتن چوتمه مرهته و سوانحاتی که در آن هنگام به ظهور آمد

سابقاً بر آمدن حامد خان از بلده و نگارش سرگزشت ناصف جاه و خوف و لرزیدن در دو حد بنا بر انقضای ایام باران و انداختن جواب رفته کلک بدیع سلک گردیده آصف جاه از دریافت نغمیری عونه و روئداد و جرأت شجاعت خان در نداشتن پاس حرمت حامد خان عمویش و بر آوردن بآن عورت ناستدعای رساله از پیشگاه خلافت و جهانبنایی و انحراف مراج اقدس در باره خویش و علاج واقع قبل از وقوع اندیشید *

سر چشمه شاید گرفتن به بیل چو بر گشت نتوان گزشتن به بیل کنه‌اجی مرهته را برفاقت و اعانت حامد خان و استیصال شجاعت خان بقرار تقرر چوتمه صوبه گجرات ترغیب و تحریص نمود او که پیوسته خواهشمند

(۱) تنسوق معرب تنسخ است بضم سین بروزن مه رخ هر چیزی را گویند که بسیار

این لطیفه بود بصمیم قلب پزیرفته متمهد گشت و متمهد انقضای ایام
بارندگی نشست آصف جلا در جواب حامد خان بغیر انتقام کشی و مرافقت
کنهایجی و پهلایجی که بنام او نیز درین باب نگاشته بود مشروحاً آگهی داد
و او را نیز عرق حمیت بحرکت آمده استعداد آن اشتغال ورزیده در احمد آباد
کسانی را که با خود موافق و با شجاعت خان مخالف می دانست بر ما
بی الضمیر واقف گردانید و میر تقی و محمد علالت جماعه داران بوهیلده متوطن
سالوة را برای فوکرپی طلب داشت و این از سر بسته رفته رفته زمان بد حاصل
و عام گردید بر هنگام آمدنی مرهته کنهایجی با فوج گران بفردیکی دو حد رسیده
با حامد خان قرار داد چوتنه را بر عهد و پیمان مؤکد ایمان ساخت و صلاح کوچ
بصوب احمد آباد داده اعازه گردانید و پیوستن مرهته با حامد خان و اراده این
عوف اشنهار بافته اظهر من الشمس و ابین من الشمس گردید - ابراهیم فلی خان
عرق بعد اخری شجاعت خان را آگهی داده برای معاودت نوشت و او عدان
مریمت را بصوب رده معطوف ساخت - حامد خان با فوج مرهته بقصد
کبر پنج بیست گروهی رسیده شبم علان ایلجی را که درانجا یامت هم -
خویش باز گردانید و متوالی نوشتجات خیر سگالان او -

• بیت •

در برابر چو گوسپند سلیم در قفا همچو گرگ مردم در

از احمد آباد که بالفعل وقت و قابو است داید رسید ممد اراده او گشت -
شجاعت خان بکوچهای متواتر بموضع دهوره نه گروهی بده خود را رساند -
زانجا که خبر واقعی و مکان معین حامد خان را که از ممر غفلت بانفاق
جواسیس نه داشت بمضمون اذا جاء القضاء عمی البصر بطمع گرفتن پیشکش
انجا • بزل گزیده مقام نمود -

• بیت •

نه بزد طمع دیده هوشمند در آرد طمع مرغ و ماهی به بند

اگر مقام نه کرده اعزم بلده می گشت احتمال رسیدن داشت - اما چون
مشیت ایردی بنوع دیگر متعلق گشته بود قضا کار خود را کرد - روز پنجشنبه
بیست و ششم شهر ربیع الاول که کوچ نموده رو به شهر نهاد اکثر لشکریان و اهل

اردو بازار شبگیر نموده روانه شدند - شجاعت خان در سواد موضع موقوفه میدره چهار گروه بنده رسید چون احدی را از قرب رسیدن مخالف آگهی نبود باشتیاق آمدن خانها گروه و فرقه سپاه و اهل اردو بازار بر یکدیگر مسارعت نموده بخوشی (۱) روبهرو گوی سبقت می نمودند انتظام تو زک فوج و بنه گسیخته در هم آمیخت هر کسی راهی در پیش گرفت که درین بین یکه تازان مرهته که هول سوار گویند نموداری کرده بر (۲) جنداول زد و خورد نمودند به مجرد ظهور این معنی یکباره مردم دست از با گم کرده از بیشتر سرعت را از باد و برق استعاره نموده براه نورانی که اکنون از خوف بود شتاب زدگی بعمل آوردند که بهر نوع خود را به بنده رسانند اکثر بیدلان لشکر و فضاوتیان برفاقت آنها باره گی را گم رفتار ساخته بد رفتند و سواران مرهته بر کمرگاه ریخته دست بغارت و گرفتن (۳) اولچه کشادند - هر چند شجاعت خان بنرتیب فوج پرداخت مغیران بوهی ز قوم زار و حائل بودن بر تال و ازدحام اردو بازاریان صورت نه دست و هر کسی را سودای سر خود را بسلامت بدن ازان معرکه سهمین دل گسل در سر افتاد و درین وقت از نظر سردار غائب بودن غنیمت پنداشته غیبت گبری گزیدند شجاعت خان با (۴) شرمه قلیل که با او بودند بیک سمت افتاده حامد خان فرصت یافته با فوج همراهی خود بر فیل حوضه آهنی زره پوش غرق آهن بمقابل در آمده چون بلای ناگهانی و قضای مبهم آسمانی کرم و گیرا در رسید *

بر آمد ز کوس صلابت خروش خروشی که برداز سر چرخ هوش
اجل از یسار و یمین آمده بلا ز آسمان بر زمین آمده
بسی صبح دولت رسیده بشام بسی را شده روز روزی تمام

(۱) روبهرو که چارابان هنگام مراجعت مکان که در آنجا جومی خورند در روندگی شتاب دارند مشهور و معروف است و در اصطلاح مقداول ۱۲ *

(۲) جنداول لغت ترکی جمعی که از دنبال لشکر آند ۱۲ *

(۳) اولچه لغت ترکی بمعنی غنیمت ۱۲ *

(۴) شرمه بکسر هین گروه اندک و پاره چیزی ۱۲ - جام *

وفیل نشان هر دو سرداران بجنگ در افتادند و فیله ^(۱) شجاع خان غالب آمد حامد خان فیل سوارى خود را پیش راند شجاع خان که او بنجامه یکا لا عمایى سوار و هم طفل خورد سال با او بود چون با لدا ت جوهر شجاع و نجات در طینت مخمر داشت فیل ۱۰ مهبل ساخت و از طرفین به تیراندازی و فرستادن پیام سهام پرداختند حسین قلی ولد شجاع خان که در ^(۲) هراول با سه هزار سوار هزار و جماعه داران دامی مثل نورنگ میانه و نعمت لودی و مستی لودی و سید بدایى خان و شیرانی خان و مشاهیر رجال و گروه اطال مقرر بود از مواز فیل رسیدن حامد خان ۱۰ مقابل پدر معاينه دموده هر چند با همراهیان آنچه مانده بودند تکلیف بخان کرد و بیشتر گفت کمتر شنیدند و هیچ یک را توفیق رفیق نه گشت بالضروره خود آنها نه گشت و قتی رسید که کار از کار گزشته بود - بالجمله تیره های شجاع خان بذر حائل بودن ستونهای عماری اگرچه میرسید اما چندان کار نمی کرد و چون وقت رسیده بود چند تیر حامد خان چون پیک اجل بی درپی نه شجاع خان کارگر افتاد - جمعی که با او مانده بودند درین زد و خورد بعضی کشته و برخی خسته و اکثری که سالم جدا شدند گرفتار مرهقه گشتند - * بیت *

بیک گردش چرخ نیلو فری نه اردو بجا ماند و نه اسکرى

موج حامد خان دور فیل را گرفته بزخم نیزه و ^(۳) برچم کارش را تمام ساختند - سه ساعت بروز باقی مانده که ازان بهنگی مربای هلیله آمله که علی محمد خان همراه ایلچی شریف برای مبارز الملک روانه ساخته بود درین هنگامه قاهر یافته به شهر رسیده رویداد را ظاهر نمودند و او نزد ابراهیم قلی خان که بذلر شهرت آمد آمد حامد خان و مرهقه جهت نگاهداشت سپاه و محافظت

(۱) نجات دلیری را گویند ۱۲ *

(۲) هراول در لغت ترکی هراول است که هراول مشهور شده موج پیش استکر را

گویند ۱۲ *

(۳) برچم نیزه کوچک را گویند ۱۲ - برهان *

بلده در عمارت کارمز بازار از دو روز نشسته بود خبر واقعی از رونداد نداشت اظهار نمود حامد خان بعد قتل و غارت و اسیری قبائل و حسین قلی و مصطفی قلی پسران شجاعت خان با فوج مرهته بشاهی باغ هذگام شام فرود آمد و قریب بدر ساعت از شب گزشته سر شجاعت خان را نزد صفدر خان بلبی فرستاد و او بآبراهیم قلی خان رسانید -

جنین گفت بهرام اندر نهفت که نتوان شب کور در خانه خنبت

نای محمد خان همان وقت حقیقت این واقعه بمبارز الملک نوشته مصحوب فاضدان جلد روانه کرد و آنچه از راه فراست دریافت نموده سابق نوشته بود بعرضه ظهور آمد و تصدیق قول او شد - علی محمد خان و صفدر خان باتفاق نزد آبراهیم قلی خان رفته گفتند که الحال نشستن درکار یزو هذگامه آرائی که بازی از دست رفته و مهره تدبیر در (۱) مردار خانه افتاده جمعی که هستند وقت کار رفاقت نخواهند کرد فائده متوئب نیست درین پرده ظلمانی شب بکنهایت و از انجا بسورت با متعلقان میتوان رسید و باتفاق رستم علی خان آنچه مقتضای وقت باشد بتدارک پردازند او را غیرت و حمیت دامنگیر گشته روادار این عار بر خود نگشت و گفت که چون ممانعت در آمدن حامد خان در شهر مقدور نیست - آنچه شدنی ست در همین مکان هر چند که تنها باشیم بظهور خواهد آمد -

* بیت *

بود مرگ خوشتر ازین زندگی که آرد برویم چو شرمندگی

بالآخر با برام تمام از انجا برخاسته بخانه شجاعت خان رفت - صبح روز دیگر که پنجه خورشید در گریبان خورن آلود شفق چاک زده سر بر آورد - صفدر خان بابی و ارباب تحریر رفته حامد خان را دیدند و افواج مرهته مانند مور و ملخ پراکنده شده بتاخت و تاراج مواضع و پورچات دست تطاول دراز ساخته بمکانهاییکه هرگز نام مرهته نرسیده بود در آمدند ازان تاریخ این صوفه لکد کوب حوادث است که اکنون بالکل بتصرف آنها رفته القصه حامد خان تمهید برای رفع بدنامی اندیشیده

(۱) مردار خانه خانه را گویند که در نازی برد که مهره دران خانه در ششدر افتد

و نتواند که برون بر آید ۱۲ - برهان *

بوکیل دربار جهان مدار نوشت که درین ولا شجاعت خان که بقصد شهر می آمد در نزدیکی بردست کفنهاجی مرهته کشته افتاد و لشکر او بتاراج رفت فدوی درگاه چون دران ضلع نزدیک بود بدریافت این خبر برجناج استعجال خود را رسانیده بلده را محافظت نمود و از اقبال بادشاهی از آسیب مرهته سالم ماند - اتفاقاً نوشته او پیشتر از نوشته جات دیگران بوکیل رسید و او فی الفور بعرض رسانیده مورد تحسین و آفرین و بمرحمت خلعت و گوشواره مروارید سرفراز گردید - بعد دو روز که کیفیت روئداد بیان واقع ظاهر گشت از حجاب شبنم بیرون آمد - حضرت ظل سبحانی از مبارز الملک استفسار فرمودند بعرض رسانید که فدوی درگاه از مدتی او را کشته و مرده انگاشته است و نوشته سابق و لاحق علی محمد خان را بجنسه بنظر اقدس رسانید الحاصل روز دیگر مفرد خان ابراهیم فلی خان را برده با حامد خان ملاقی ساخت و او بتقاضای وقت ده کلمات^(۱) روی اندود و جریرت^(۲) دلبری و دلاسا پرداخته رخصت فرمود - غرض شهر ربیع الثانی حامد خان بآراستگی تمام نافواج مرهته داخل قلعه بهدر گردید - مومن خان دیوان صوبه و فدوی خان دیوان پیشین که در احمد آباد توطن اختیار نموده خانه ساخته سکنا داشت و اعیان بلده از مسلم و هندو طوعاً و کرها رفته ملاقات نمودند و در جمیع محالات بلده و پراگندگات این طرف دریای مهی چوتنه و سرد یسمبکی کفنهاجی قرار یافت - جماعه دکهنیان گروه گروه وجوق جوو بے ممانعت و دهشت در بلده در آمد، بخوید و فروخت در کوچه و بازار بکشاده پیشانی و فراغ بال آمد و شد نمودند و آنچه از بیرونات و لشکر شجاعت خان بعارت آورده بودند در معرض بیع در آوردند چنانچه اسباب درگاه شینم احمد کتھو فندس سره از غلاف مرار و شامیان و فانوس و معجزه برنجی که بر دوز مرقد نصب بود کنده آورده بفروش رسانیدند - بعد چندے کفنهاجی جابجا گماشتهای خود را در چوتنه

(۱) روی اندود بمعنی مطلا و ملمع و کنانه از هر چیزی که ظاهر و باطن آن یک نوع

نمیشد *

(۲) جریرت معرب کریرت بمعنی مکاری و محیلی ۱۲ - بره

دخیل کار ساخته بذایر تاخت و تاراج و گرفتن کهندنی بصوب بیرم گام روانه شد محاصره نمود - قصباتیان و سکنه آنجا چون حصار و پناهیکه باستظهار آن بمدافعه و ممانعه توانند پرداخت نداشتند بصوابدید او یکن دیسائی زهار خواه آمدند و سه لک و پنجاه هزار روپیه بعنوان مال امانی که باصطلاح دکهنیان کهندنی گویند فرار یافت و در اندک فرصت محصلان و تحصیلداران شداد و غلاظ گماشته در معرض ایصال در آورده متوجه سمت دیگر گشت - دیسائی عاقبت اندیشی را کار فرموده در ضمن تحصیل آن وجه مبلغی به صیغه اساس حصار بدور آبادی آنجا افزود گرفته در اندک ایام حصن متین مرتب ساخت حامد خان باعلان کلمه عصیان پرداخته علی رؤس الاشهاد طبل بعی و مخالفت فرو کوفت و متصدیان و تعلقداران بادشاهی را بیدخل ساخت و محاللات و پرگدات جز و کل را در بست ضبط نموده بمردم خود سپرد و بدفعات مجلدات سر رشته صوبه را از دفتر خانه سرکار والا از نزد دیوان صوبه طلب داشته خالصه و پایباقی و جاگیرات را متصرف گشت - ازان بعد محاللات صوبه بسرکار پادشاهی در نیامده و ناظران در نعت خودها دارند *

کشته شدن ابراهیم قلی خان

ازنجا که حامد خان در تدبیر اخذ اموال شجاعت خان و رستم علی خان و ابراهیم قلی خان و متعلقان و اهل کاران آنها در آمده آقاهادی معتمد و مدار علیه خوانین را طلب داشته قید نمود و اراده بدست آوردن ابراهیم قلی خان را مرکوز خاطر داشت و او از دریافت این اراده ناصواب در بحر اندیشه فرو رفته چاره برای حفظ آبرو بجز جلن سپاری ندیده با چندی از معتمدان خود دل نهاد مرگ شده هم قسم گردید و تمهید ملاقات با حامد خان گزاشته قرار نمود که در هنگام بر خورد از میان بر دارد اگر زنده ماند فهوالمراود والا نه با آبر و ترک سر گفته باشد *

* بیت *

ببینیم تا آسمان بلند کرا گردن آرد به خم کمند

شمشیرها آخته ریختند یکی از آنها که فی الجمله معرفتی داشت شناخته از عجب در آمده دست ممانعت پیش آورده مانع گردید باوجود آن اندک زخم در فرق سر رسیده بتخیر گزشت و او ایسان ۱۰ باز بدوشکخانه خان رسانید درین اثنا حامد خان غضب آلود بیرون آمده امر نمود که لاش ابراهیم قلی خان و دیگر کشتگان را پیش چبوتره کوتوالی گسیده انداختند و هنگام شب برخاست او را در مکانیکه صرح دفای خانه ساختن انداخته بود بخاک سپردند و امر به گریب و گیر مردم که در گوشه و کنار خریده بودند نمود چه آنچه عدد العمر حق را وجودیکه بمن بهمراهی از بکوالی آمده و هنگام رفتن تخلف و ریده مانده بود و خوش حال چند سیئه را نیز گرفته آوردند خلاص ساخت عاقل خان که اشرف علی خان را آورده بود همواره خود برد والد تنها ماندند که عید خان وارد می شود و ایشان را مکانیکه در بهدر داشت همواره گرفته را می گردید که در بدو یکی در خانه بگانه را با او دیده ماندند کلاخ در چهار طرف یوربیه ها هجوم آوردند باوجودیکه عید خان معروف همه بود و بواجبی می شناختند فایده داشت که درین دس هزاری آنجماعه رسیده بازداشت - اما درین هنگامه دسار عدد خان رفت مرید دو ساعت برور مانده بتخیریت بدان مکان رسیدند بذاطه اطمینان خاطریدی از نوکران عید خان را از راه دریاچه مشرف دریا برد رافتم که خبری از ایشان نداشت مضطرب بود فرستادند و چهار ساعت از شب گریخته خود بپیر بخانه آمدند - الحاصل عجب آشوب و انقلابی که ما عددی یوم الفسوز توان گفت از بام تا شام قائم بود حامد خان روز دیگر کسان تعیین نموده خانه بتجمعیت خان و ابراهیم قلی خان را از ناطق و ممانعت بصط در آورد و آن فرور و نوکران آنها را هر که دست آمد بعد فرموده مصادرات گرفت و آنچه دیگر در خراین و اجناس چیره باف خانه شاهی بود متصرف گشت و بی باندک از هر فرقه و صف چه صرافان و چه نجاران و اهل حرفه حاجی مرهغه بطریق باج که بمطالاج گجرات بیوره اشتها یا فانه محصلان شده بود و سید فیاض بعد غن نماه بمعرض ایصال در آورد از ابتدائیکه رافتم وارد توپ خانه که در

بغایت تنگ شد و تزلزل در بنیان عزم و استقلال بغیه لشکر افتاد - اکثری ازین حالت سهمگین دل گسل دست از اسب و یراق بلکه از جان شسته به تغیر لباس در پردۀ ظلمانی شب من فحشی براسه تقدیربح در آمدند صلاح روز دیگر که پنجشنبه بود رستم علی خان باوجود این حالت از روی دهور و جلالت که جبلّی و بطرّتی داشت جیدن شجاعت و استقامت را عیار آلودا کواه ساخته بعد ادای فویضه فجر و تعقیب میل خوردن فهور نمود که درین اثنا سردار محمد خان نورنی اسب سواره در رسید گفت هنگام سواری و درم بردازی است (۱) فذبحان قهوه نا شغفت نموده گفت بر همین گل زمین بساط استقامت کشته داده فست نا آنچه مقدور شدنی اسب عرصه ظهور آید - سردار محمد خان صلاح در سواری دیده بعد گسست اهدا میل سواری طلب نمود - بار دیگر ظاهر ساخت که وقت اسب سواری و ناخن است بفایز آن کوه تمکین و وقار و آن (۲) رایش (۳) مضمار شجاعت و جلالت چون رستم وف سوار رحمت گردیده الله الله گویند در مخالف به ناخن در آمد لیکن درین ناخن نفرت تمام بحال بقبه السیف افتاد و از کثرت افواج مرهقه براگنده گسند بعضی کشته و برخی خسته و دانه گرفتار شدند و معدودی بیابری نارگی جان بسلامت در برد سردار محمد خان بطرفی زخمهایی کاری برداشته در معرکه افتاد - رستم علی خان که سمب دیگر تاخته بود مرهقه از صدمت و صواب آن شبر بینه هجا چون دیو از لاجول گوبران کوجه داده قبل داشتند و احدی را جرت افدام نمودن بمقابل در آمدن نمی گسست تا آنکه از هر طرف هجوم آورده برخم تبر و نیزه مجروح ساخته بود و دل شمسیر بدرجه شهادت فائز گردانیدند و حسین فای و احمد فای پسران شجاعت خان دوباره اسیر پنجه تقدیر گردیدند دکه بنیان سر آن شه سوار عرصه مودی و مردانگی

(۱) فذبحان معرب بنگان نکسر اول و کاد فارسی با الف کشیده کاس و مطلق بناله

را گویند ۱۲ *

(۲) رایش سوار کار جامع ۱۲ *

(۳) مضمار میدان جای اسب ناخن ۱۲ *

را از تن جدا ساخته نزد حامد خان آوردند - و بیلاچی یکدست را دقایق دست
 اویز و گواهی نام و آراهه بسونگنده مسکن خود فرستاد و حامد خان سر را
 مصحوب کسان خویش به احمد آباد فرستاد و لاش را در درون یکی موضع
 بسو که اکنون مرقده در آنجا مشهور و معروف و مطاف هم ایستاد و روند است
 بخاک سپردند چون روز جمعه هنگام آفتاب زرد این خبر وحشت آثر بآن سر سر
 حاکم شجاعت و گل سر سید نجات داحمد آباد سید خرب حالتی روانه
 و اشوب و طوفان وحشی در صعب و کبیر و پرفا و ببر و آلود و بگونه افتاد در هر
 خانه مایمی بر پا گشت و از هر سرا شیونی درجاست و ناگه شبانه روز چموره
 مووالی را آن سر سر بلندی بخنیده در جد ابراهیم ولی خان مدعوم گشت -
 محمد صائب که مسند خاص می نمود و این رزم را مظلوم ساخته در تاریخ
 آن گفته *

ز تاریخ این رزم و این داستان	که شوگر خلاقی آید شد دران
برای عربان نیک اعتقاد	بباید میکنند تا نماید یاد
بسال هزار و صد و سی و هفت	سر سرفرازان : دلیا دوست

الحاصل منسوبان حامد خان که جا بجا در بوده خفا بسته و در روایی ده شب
 از ر خامت عقب اندیشه مند سر نگر بیان حیرت روز بوده بودند شادمانیها
 نموده بر آمدند و بتدارک آنچه بر آنها گذشته بود مع شی را بدید باختند -
 میر ابراهیم را سید نور الله جماعه دار از نهدر همراه خود بر آورده بخانه
 اش رسانید و او کفاره گرفت حامد خان افواج مرهه مدوجه بلده گشته
 بدفع شاهی آمده - روز دیگر داخل نهدر گشت سردار محمد خان را که زخمی
 محمد صلابت رو هیله از جنگ گاه برداشته آورد بود بخانه اش رسانید - کنتهاچی
 و بیلاچی بسواری فیلان رستم علی خان و افواج مرهه بعنوان فرج و دیدن شهر
 آمده با حامد خان ملاقات نمودند بمرجب فرار داد چونهم این طرف دریایی
 مهمی به کنتهاچی و آن طرف از برده و غیره محالات و سوار سورت بتصرف
 بیلاچی قرار یافت - مومن خان دیوان صوبه و فدوی خان دیوان سابق هر کدام

بتواضع یک یک رنجیر فیل ماده که در بساط داشتند با افشمه و برخی از سرانجام دیگر که پیوسته حامد خان از غارت رفتن اسباب خویش اظهار شکایت داشت تواضع نمودند - دکهنیان بلا دغدغه و وسواس و بی خوف و هراس مانند مور و ملخ در هر گنات صوبه پراکنده شده بتاخت و تاراج و گرفتن مال امایی که باصطلاح ادبا کسندنی گویند به کساده پیشانی دست تطاول دراز ساخته کهنها جی و بیلاخی در تعلقات ناهرن خودها متوجه شدند حامد خان عصابه عصیان بر ناصبه اسامه و طیلسان طغیان بر گردن افکنده و کلاه نخوت بر سر گذاشته دم از انا و لاغیری درین صوبه زده علم خودسری بر افراشت و علی رؤس الاشتهان طبل مخالفت برآورد گرفتند دستخلاف و استبداد تمسیت مهمل و استعداد و سرانجام پرداخت هشتاد هزار روبه نقد با جنس ملبوس خاص که باهمام شیخ الاسلام خان تعلق داشت حبرا مهر کرم و او ادای آن بجه را مشروط برخصت و رفتن کعبه معظمه بان الله شرف و تعظیما داده به کدبهایت و از انجا دراز کشتی به نقد صورت مبالغ و حجرة های اموال سرکار و الا را کسوده آنچه قابل گرفتن بود مدصرف شد چون درین هرج و مرج سوشانه کاعد که سابق گرفته بود در معرض تلف آمد مجاهدات دیگران دفتر خانه دیوان گرفت و خالصه و جاگیر و عبده تمام صوبه را قبض نمود و نگرفت و گیر مردم صاحب ثروت و مایه دار و نوجیه بیوزة دموده مبلغهای کثیر بانواع و اقسام ظلم و تعدی که اسرح راست نیاید گرفت همدران ایام حامد خان احمد فلی و حسین فلی پسران شجاع خان مرحوم را مسموم ساخته روانه ملک عدم گردانید - مصطفی فلی ۱۱ که خورد سال بود نگاهداشت - مرابی در دام نویسنده باشند گجرات که مستعد بود خلعت داده دیوان خود ساخت - صلابت محمد خان بلخی بظایر مصلحت وقت که بودن بلده را صلاح و فلاح خودش نمی دانست وجدایی بیوم گام را گرفته بیرون رفت چون خبر کشته شدن شجاعت خان و ثانیاً رستم عالی خان در نکهن بترمهک را و پسر که اندیوار سیفپنتی که کهنه حاجی و بیلاجی نوکران او بودند رسید با فوج گران متوجه این صوب گشته در نزدیکی بلده آمد و پیام ملاقات با حامد خان نموده در دیگ درباری

سایه‌مندی محاذی حصار شهر پناه بر خورد نمود و تمامی اوج مرهقه از سایه
 لاحق را همراه گرفته به بندر کیهایت شتافته بمحاصره اشتعال ورزیده فاسم خان
 نامی که از جانب حامد خان در آنجا بود مدافعت و محافظت برج و تار
 پرداخت - اتفاقاً در میان مرهقه ها بدام امری دغافی بهم رسیده منفجر جنگ
 و قتال گشت و درین رد و خورد نرمک را و سیفایتی کسه افتاد و اوج دکهنیان
 متعرق گشته رو با طاق حوده‌ها آوردد و نذر مدکور از آب سام ماند *

دستوری یافتن مبارز الملک سربلند خان بهادر دلاور جنگ از پیش گاه خلافت و جهانبانی بصوبه گجرات و مرحمت شدن مبلغ یک کروڑ و پیه بنابر مهم اخراج حامد خان و تنبیه دکهنیان و تنظیم و تنسیق صوبه

چون خبر کشته شدن رستم علی خان معروض پایه سربر مجد و اعتلا گردید
 دلاور الملک سربلند خان ناظم صوبه را حاکم معلی صادر شد که با فوج ارسته و
 لشکری از عارچین و بد دلی پیراسه بصوبه احمد آباد شتافته باخراج حامد خان
 و تنبیه و تادیب دکهنیان پردازد و یک کروڑ و پیه بنابر اصرار و سرانجام این
 مهم از خزانه حضور تفتخواه گشت و قرار یافت که عجله پفجاء یک روپیه بدهند
 و آینده در ساهه سه لک روپیه منجمله باقی میرسیده باشد حسب العرض مبارز الملک
 بهد سیف الدین علی خان و سید نجم الدین علی خان برادران و سید نجابت
 علی خان برادر زاده سید عبد الله خان قطب الملک که در قلعه مبارک قید
 بودند خلاص فرموده بعطای خلاج فاخره و بحالی مذهب سابق و مرحمت
 جاگیرات و فوجداریها بعنوان کومک رخصت یافتند - مبارز الملک چشمه نگاهداشت

سپاه را جاری ساخته خیمه بیرون زد و بموجب امثله واجب الامثال مهاراجه
 ایهی سنگه راجه ماروار و چتر سنگه راجه نور و گندرب سنگه و فوج مهارانا بدین
 یساق تعین شدند و چون مقرر شده بود که رایات عالیات نیز نهضت نمایند
 و معازر الملک پیشاپیش بطریق مغفلا باشند و از فریب پانزده هزار سوار جبر
 و همان قد، پیاده و لوازم توپخانه سرانجام داده روانه گشت و نامدت ده ماه
 بدور اواحی دارالخلافه و غلغله ریواری و کونت بوتلی بدلتظار در آمدن سوار
 همایون متوقف بود چون خبر در آمدن مبارز الملک با فوج گران ناهمد آباد رسید
 و ایام باز گشت مبرقه با وطان خودها در آمد حاکم خان گشت که از حضور
 فوج ناین صوب تعیین شده می آید باید که بمجرب افعالی ایام یاران معارفت
 نموده ملحق شوند از آنجا که شهرت آمد آمد مبارز الملک متواتر شیوع یافت
 مردم از راه خوش آمد و دیدار ساری چون خصوصیت والد راف را منصوب می
 دانستند شیوع درآمد و رفت نسرند والد از عافیت اندیسی که میداد منافق
 بدو دیگرمحمد خان خاطر نشان نموده داعی نجس شود دو روز پیش و پس
 باستفدال شتافان لازم لهذا پادشاه شهر شمعین به همراهی عبدالرحیم بابی که از طرف
 حاکم خان موجوداری مقرر شده بود در آمد راف و دو برادر مرحوم سعادت اددور
 خدمت یشان بودیم و در آنجا بسمت روز توقف نموده بود حاکم خان بابی
 که در آن وقت در بیوم گام قیام داشت از رسیدن راف گشته استدعای آمدن در خویش
 نمود - هفتم شهر رمضان بدادجا رسیدند و بعد باعث شده فرد خود نگاهداشت
 والد کیفیت در آمدن بعزم استعمال و رسیدن بیوم گام به مبارز الملک نوشت
 در جواب بنابر مقرر نمودن چند نفر قصاب و جواسیس و بتواتر رسیدن اخبار
 و رویداد بلده و حاکم خان رسید و بعمل در آمد در او آخر همان ماه صلابت
 محمد خان را رفتن بصوب کولوار ضروری افتاد - برادر زاده اش را نائب گزاشته
 رفت - همدان او را روز عید العطر صفدر خان بابی بموت^(۱) معجه در گذشت
 و فوجداری بیوم گام از صلابت محمد خان تغیر گشت والد از آنجا بموضع

نموده رفت چون رادهن پور نزدیک بود و هنوز خبر واقعی پیوستن مبارز
الملک نرسیده بدانجا شرافت جوانمرد خان سانی فوجدار آنجا ناخر رسیدن
و رود مبارز الملک در نزدیکی مدفوف گردانید چون نثار مصباح امور ملکی
دایمی الحال که توجه زیادت ظفر آباد حضرت قدس و دربار مدفوف گشت
مبار الملک را یولبع روانگی صوبه شرف صدور بنامت و از درنگ مبی نمود
نثاران گرز برداران و احیان شدید تعین شدند که هر اولی نموده بکوچانند و او کوچ
نموده باقی گردیده درازانخدر احمدپور رسید و خدر پستان او بدانجا آتشی گشت *

زخمی شدن افضل المحققین مولانا نور الدین

از جمله سائنحات این سال زخمی شدن فدوة المعصومین و سوة الفضلین مولانا
نورالدین است . مفصل این ماحول آنکه اردفک دام افغانی همراهی فوجدار
کرد که در مدرسه آمد و رفت و با بعضی از طلبه و بعضی هم رسانیده بود از راه
نقص باعوانی یکی از آنها که مولانا بمصداق قل لا اسئلكم علیه اجرا الا نموده
فی العربی دوستی خاندان رسالت و ولایت می پرداخت مدهم توفض صاحب
و او از راه جهالت بعد ادای صلوة جمعه درجهین مراجعت در صحن مدرسه نموده
چند زخمی منکر بر سر و دست مولانا زد . شیر محمد همسیر زاده مولانا
و جمعی از ملازمان عبید خان که نادای صلوة آمده بودند او را بر خاک هلاک
افکندند و سولتا را زخمی بخانه برده بمعالجه پرداختند فوجدار ازین معنی
واقف گشته لاش او را پدش چپونره کوتوالی آورده بر خون خواهی و هنگامه
آرایی و ریختن بر خانه مولانا مصدر شورش گردید لهدا فریب دو هزار کس
از مریدان و معتقدان فرقه سپاه و غیره در خانه مولانا جمع شده آماده ممانعت
و مدافعت گشتند و تا سه شنبه روز این معرکه برپا ماند کونوال درمیان آمده
افغانان را ازین حرکت باز داشت مولانا پس از حصول التیام زخمها و شفا بودن
احمد آباد را صلاح وقت ندیده برآمد و چندی در موضع ساند نشن کروهی
بلده اقامت ورزید و در محرم سال هزار و صد و سی و هشت حامد خان

به تمهید اخذ پیشکش زمینداران بصوب جهالوار خیمه برون نمود و صلابت محمد خان و جوانمرد خان بانی را بغایر ملحق گشتن بعدن تمام نوشت و آنها بمقتضای رتب از مکان خودها حرکت نموده بدر پیوستند و روزی چند در بیرونات گزشت که خد کوچ مبارز الملک از اجمیر و پیوستن به ضلع ماروار شائع گردید *

رسیدن مبارز الملک بسرحد صوبه و تعیین نمودن

شیخ اله یاربخشی و غیوه بطریق منقلا و روانه

شدن علی محمد خان و ملاقی گشتن در

مقام دانتی واره و معاودت نمودن حامد خان

با احمد آباد و بر آمدن بعزم روانگی

دکهن و برگشتن از عرض طریق با

کنتهاجی موهته و تصرف نمودن

سردار محمد خان غورنی بلده

را به نیابت مبارز الملک

و روداد جنگ حامد خان

با فوج منقلا و شکست

یافتن فوج مذکور

مبارز الملک از دار الخیر اجمیر کوچ نموده براه ماروار عازم احمد آباد شد و روز بروز خبر آمد آمد منصوب با فوج گران در موبه شیوع یافت خلل کلی در بندوبست فوجداران و عاملان حامد خان روی نمود قاضی علم الدین در بلده پش شهرت رسیدن سند نیابت فوجداری آنجا داده علم مداخلت بر افراشت و فوجدار حامد خان را بیرون کرد و بدین منوال از اکثر مکانات

فوجداران و عاملان بدر رفتند و نوشته جات علی الدواتر بمزید تاکید بوالد رافتم و بود بابت که زود خود را برساند از آنجا که با صلاحیت محمد خان و جوانمرد خان نمی قرار داشت که باتفاق شتافته خواهد شد در جواب موجب توقف در انتظاری رسیدن آنها نوشت و جوابین را که نزد حامد خان بودند ازین معنی وافف گردانید. روزی که مبارز الملک بعصده بدگام نزول نمود سید تقیل خان را که برای آوردن بقعه در از سرکار والا بحضور رخصت نموده بود از پیشگاه خلافت و جهانگیری عطای اضافه منصب و فوجداری سرکار گودیده و تهاشیر از تغییر متوسل خان سرامری یافتند مبلغ سه لک روپیه درین منزل رسید. چون آنجا بسرحد صوبه قریب بود عمدت فیامدن والد را معظوظ نداشته بتاکید تمام طلب نمود - نا ضرورت از دادن پور شب در میان به بلده پثن رسید و روز دیگر متوجه قصبه سبدهبور گشت آخرهای روز در نزدیکی آنجا خبر پیوسن شیخ آله یار بخششی در فوج و چند صوبه توپ که بطریق منفلا رخصت شده بود یافته ملاقات نمود و شیخ ایسان را چون وافف کار این ضلع بودند بدلیع علاج وقت متوقف ساخته جمعی از سوار و پیاده باشندگان این دبه فاصی علم الدین را از پثن طلب داشته در سرکار دوکر گرفت که رهبری طریق و معبر نمایند و تکلیف شیخ آله یار دو روز دیگر متوقف بود که مجدداً نوشته تاکید درون یافت - و روانه شده در مقام دانستی واره بر دو گروهی معسکر نوشته دیگر مشع. بر اینکه از مرقومه شیخ آله یار رسیدن فوج منفلا ظاهر شد همانجا بوده بدلیع صلاح وقت باشد بصواددید خود عمل آرند چون نزدیک به اشکر بود رفته ملاقات کرد و مشروحاً کوائف و سوانحات را بمعرض بیان رسانید و نوشته ندابت بزام سردار محمد خان غورنی که در احمد آباد بود حاصل نموده فرستاد که قابو یافته بلده را بتصرف در آرد حامد خان از استماع خبر نزدیکی مبارز الملک با احمد آباد معارفت کرد و صلاحیت محمد خان و جوانمرد خان دلی جدائی گزیده باستقبال منصوب شتافتند حامد خان که پیوسه انتظاری رسیدن مرهته داشت و بدفعات بتاکید اکید نگاشته بود چون اثری ظاهر نمی شد.

و از بیوستن منصوب بر سرحد و فوج منفلا بغرب بلده نظر بر افعال و اعتدال
 ناهنجار خود از و خامت عافیت اندیشید اروپ سزگه نامی را فائز مقرر
 نمود و ده سردار محمد خان دامداد و اعانت او سفارش کرده بصوب محمود آباد
 بر آمد و شیخ الله یار بنابر مزید تاکید مبارز الملک از سیددهیو روانه دیش گردید -
 سردار محمد خان را که نوشته فدایت رسید بود و فوج منفلا عرسب کوهی آمد
 نمیدیدی به کار کرده اروپ سزگه گفت که فوج منصوب نزدیک بیوسته و خود
 پاشنه کوب متوجه بین صوب است علاج و فلاح حال او آنست که سر خود را
 سلامت گرفته درود و از این معنی را از مساعت سخت تصور نمود در واپ
 و سردار محمد خان نداده را متصرف گشته بحفاظت برداشت - حامد خان در
 تواج دریای مهی حمر رسیدن کدنهاجی را دریامت نمود و او بدو به سرعت
 بدو بیوست و باتفاق دو ده شهر آوردند - درین طریق اروپ سزگه دو چار شده
 کیفیت از آمدن خود و رسیدن فوج منفلا ظاهر صاحب - حامد خان
 باتفاق کدنهاجی سناهی باغ فرود آمده هر چند در باب عدم مراجعت نداده
 سردار محمد خان بدستور گفت او کمتر شنبه از فتح امان مابوس گشت -
 و خبر مراجعت حامد خان را برهنه و بصرف نمودن سردار محمد خان نداده را
 به شیخ الله یار بمنزله خبر واحد در منزل کلون چهارده کوهی رسید - بمقتضای
 وقت لشکر را حواله غلام علی بیگ و حواجه محمد امان و رات زاده هر دین
 نموده با هزار سوار جرار انتخابی خوش اسبه هنگام شب که پرد ظلمانی
 مروهشته گشت از راه ناه دست یلغار نموده آن طرف دریای سارمندی رسید
 و از دروزه را بکهر بشهر در آمد حصاریان را فوت دیگر پیدا شد - سزگه بلده را
 بمنزله شب عید گردید که از خوشی و ارستن بیدادی حامد خان در بوسه
 نمی گنجیدند - غلام علی بیگ و سرداران از موضع کلون کوچ نموده بموضع
 ادالچ پنج کوهی بلده مورچال بندی دور اردو نموده فرود آمدند و مسرعان
 بنابر آگاهی رویداد نزد مبارز الملک روانه ساختند و او از دانستی واره بنابر
 شکستن پایه عرابه توپ فتح لشکر نام دو مقام نموده کوچ کرده به سیددهیو رسید

بود و در آنجا ملاقات محمد حسن و جوانمرد خان بابی با برادران و پسران
 با فوج آراسته بدریغ علی محمد خان ملا می شدند و بدو کوچ دیگر بقصد
 پیونکر پیوست و سبب غلطی این بنده بقصد مهسانه یک روز در آنجا مفارقت
 شد و از آنجا که منزل موضع بیست اثری بیست گروهی بلده مفارقت بود در عرض
 راه خدو رسیدن حامد خان با سرهنگ و وقوع جنگ و شکست یافتن فوج مهسال
 و کشته شدن خواجه محمد امان و رای زاده هر کون از تقریر زخمی بر آمدگان
 این معرکه مدتی شب و هودا گشت که بعد مورچال بدی نمودن حامد خان
 با سرهنگ به آنها شتافته بجنگ نوپ و تنگ در پیوست و از صبح تا وقت
 نتوان از طرفین بآنس افروزی تفور حرب را گرم ساختند و از دهشت و هبست
 دگر بمان بای استقامت بعضی فصاحتیان که به مدد بودی مدعی گشته
 بودند بر جای مانده معطل گشتند و ترزل بزرگ پاداری دیگران انگذند
 نلام علی بیگ و خواجه محمد امان و رای زاده هر کون از مساهده این
 حالت از روی بهوش و جلالت بجنگ معلومه صف آرا گشته در فوج
 مخالف زدند -

را بنگ دهل بفته از جای بیست عجیب دایران در آورد دست
 حدنگ از کماها گسستن گروت ز فوس فرج برق جستن کربت
 دایران گجراتی و دهلوی بر او راخته رایت داری
 دریه کشته گشتند و گشتند نیز نلف شد فراوان جوان عریض
 و با بیس قبل سواری حامد خان رسیده شمشیرهای دو دستی زدند - خواجه
 محمد امان و رای زاده هر کون سر خروئی حاصل کرده روانه عدم گشتند
 نلام علی بیگ زخمهای نمایان برداشته مردانه صفوف را برهم شکسته
 با بدی به شهر رسید و بقیه السیف غارت زده برخی باحمد آباد و اطراف
 و جنوب پراگنده گشتند و پاره از آنها بموضع بیت راین که پیش خیمه رسیده بود
 اندران و خیزان پیوستند بالجمله مبارز الملک بعد وقوف کماهی حالات و رویداد
 به تدبیر و استعداد مقابله و روانه شدن پیش هنگام شب محفل کنکاش آراست -

* بیت *

به کار آگاهان راز دل سازد کرد سر حقه مشورت باز کرد
 نه صلاح و صواب دید علی محمد خان که واقف و با مردم این مرز و بوم موافقت
 داشت صلاحت محمد خان و جوانمرد خان را طلب داشته بعد از عهد و
 پیمان مؤکد و موطن بایمان فوجداری نیرم گام نه صلاحت محمد خان و فوجداری
 پش به جوانمرد خان معزز شد و حلاع هر دو کار به هر دو برادران داده مستمال
 ساخت و بتجویز و کفالت آنها پروانه جات طلب زمینداران را چپوتیه و کولین
 دور و نواح رفت چون از راه راست آب که کفاف لشکر تواند کرد نبود فرار
 یافت که بصوب بیجاپور شتافته کنار رود سا برمتی را گرفته راهی شود و علی محمد
خان و صلاحت محمد خان و جوانمرد خان را بطریق ^(۱) فلاورنی که واقف از راه
 و معبر بودند مقرر ساخته روز دیگر طبل رحیل و کوف و بر ساحل سا بر متی
 پیوست و از آنجا کوجهای متواتر آهنگ پیش نمود - حامد خان بعد فیروز مندی
 از موضع ادالپچ معاونت به شاهی باغ کرد چون از فتح الباب بلده که امکان
 نداشت و جمعیت خوبی از موج منصوب و نگاهداشت سردار محمد خان
 بهم رسیده و زمان زد مردم گشته که منصوب با بیست هزار سوار جرار با استعداد
 تمام می آید بر جماعت مرهنه که شیوه جنگ در گریز پای دارند و بر مردم
 خویش که قریب چهار پنج هزار بودند عهده بر آئی نمی دید و علاوه آن
 تقاضای طلب سپاه و اکثر کار پردازان که اراده همپائی او نداشتند جدائی
 می گردید چنانچه مرلی دهر داس دیوان گجراتی از وخامت عاقبت
 اندیشیده که مبادا بدسب سپاه گرفتار شود فرار نمود روزیکه خبر وصول مبارز الملک
 بموضع پتھاپور دوازده گروهی شنید با کفّهاچی بعزم دکهن به محمود آباد
 شتافت و از آنجا از آب مهی گزاره شده رفت مبارز الملک ششم شهر ربیع

(۱) فلاورنا و او برورن فنا دوز سوارانی را گویند که بجهت محافظت لشکر در برورن
 لشکر می باشند و بتضعیف و او هم آمده است برورن تجاوز و نارای بی نقط هم گفته اند
 و گویند که لفظ ترکی است ۱۲ - برهان *

الثانی مرادف سال هزار و صد و سی و هشت به سواد شهر رسیده متصل
 باغ محمد امین خان شمالی بلده بر کنار رود ساپر مرود آمد - مومن خان
 دیوان صوبه و ابو المفخر خان صدر و عدد الاحد خان فاضل و اماف دار خان
 بخش و وقائع نگار و کبیر عالی خان سوانج فودس و شیخ اله یار و سردار محمد
 خان و سید فیاض خان و شیرانی خان و اعیان و سادات غطاء و مشایخ کرام
 و منصبداران متعین صوبه و خوش حال چند نفر سینئه و سر گروه عرافان و تجارت
 پیشگان مسلم و هفود رفته ملا می شدند - مبارز الملک زوری چند در انجا
 مقامات و زبده تجویز فوجداران و عمال و تهانه داران و مدویست متمدان
 دکهنیان باهل کاران و خیر اندیشان (۱) اجائی داشت - مصلحت وقت در داخل
 شدن بلده نه دیده از انجا برخاسته از راه بیرون در دیک مرار شاه بیکهن قدس
 سره جنوبی بلده بر ساحل دریای ساپر دائره نمود قداوالدین خان را که نائب
 الحال بخطاب مومن خان و نجم الدوله و صاحب عوبه گی احمد آزاد سرافار
 بند چنانچه در محل خوبش بنگارش خواهد آمد انشاء الله تعالی سی هزار
 روپیه در صاعیه سه بندی داده بفوج داری کرد تعبیر نمود و کلب علی را نه
 کوتوالی بلده فرستاد - لشکریان که از مدت طول ایام سفر ساز و سر انجام اندراس
 بدیافته بود به تهیه اسباب و سامان خودها پرداختند *

برگشتن کنتهاجی مرهته باتفاق پیلاجی و تعیین
 نمودن مبارز الملک خانه زاد خان پسر
 خود را با فوج بمدافعه آنها و دخیل
 کار ساختن فوجداران و عمالان
 و داخل شدن او در بلده

* کنتهاجی حامد خان را از آب مهی گزرانیده چون کسی را بدنبال خود

(۱) جانقی سکون تالب و قاف بقحانقی کشیده مشورت و کنگاش کردن و مصلحت

و صلاح دیدن جمعی باشد باهم و بعد از نانی هم آمده است و گویند که ترکی است ۱۲ - برهان *

ندید و بدلاجه که نیز دران هنگام رسیده بود باهلق یکدیگر معاودت نموده
 گرد و دواج لشکر اسلام به عفوان ورافعی و ترکنازی پرداخته به گستن و بستن
 آیفده و رنده دست قطلول دراز ساختند و در سه دمه با فداء الدین خان
 فوجدار کرد بسمت ناره فین پوز و راج پوز که او بذابر محافظت پورچانت با فوج
 خود بیرون برآمده صف اراو بود جنگ صعب دست داد - مبارز الماک
 خانه زاک خان بسر خود را فریب ده هزار سوار حرار و همان قدر بیداده از همراهیان
 حویش و سید عدیل خان را به دیوانی و جوادمرد خان و سردار محمد خان و سید
 فیاض خان را با ساله سه چهار هزار سوار گدایی داده بذابر تغبیه و تادیب
 و اخراج مرهته و دخیل کار ساختن محمد ایرج فوجدار و امین دهواره
 و نور الدین محمد خان به دیاب ماصدیگری بذبر کفیهایب و علی مردان
 را به فوجداری و امیدنی پلاد که نفویض نموده بود رخصت فرمود خود
 بست و دوم شهر صدر داخل احمد آباد شد و به تمسیت مهم امور مالی
 و ملکی نظامت و دست آوردن عمالان و نوکران حامد خان که باشندگان
 این دیار بودند پرداخته بار خواست مبلغها بدین میعه دمود علی محمد خان را
 به دیوانی نظامت مفرور ساخت و محال سائر بلده را در و بست در تعلق
 دیوان صوبه در وجه مصارف کارخانجات نادرشاهی را گذاشت نموده مابقی
 محالات بلده و برگذات جر و کل از خالصه و پایبانی مدصرف گشت خانه زاد خان
 بترتیب امواج منعینه پرداخته بصوب دهواره کوچ نمود در عرض راه مرهته
 که از عیمنه و میسره و هراول و چنداول حمله در می شدند بهادران اسلام بدفع
 آنها می پرداختند بدوله رسیده محمد ایرج را دخیل کار ساخت و متوجه
 پیش گردید با مرهته زد خورد کفان بموضع سوجیتره معموا پلاد پیوست و دران
 منزل دکهنیان در هنگامه آرانجی جد و جهد بسیار نموده جنگ صعب
 انداختند و تغبیه یافتند نورالدین محمد خان را در بذبر کفیهایب و علی مردان
 را در پلاد دخیل نموده بتعافب مرهته متوجه پیش گشت و آنها تاب مقاومت
 صدمات فوج اسلام نیاروده از آب مهبی گزشتند خانه زاد خان بعد از بندوبست

بعضی محاللات دیگر و نصب موجوداران بموجب نوشته مبارز الملک باحمد آباد
معاذت نموده در موضع رکبمال دو گروهی شرقی بلده دائره نمود درین ضمن
سید نجم الدین علی خان و نجابت علی خان که ده عنوان کومک تعیین شده
از عسکری آمدند به شاهی باغ رسیدند - مبارز الملک شاه نواز خان پسر دود
خود را با سربال فرستاده در بلده در آورد - بعد ملاقات و شرائط عبادت و گذشت
سید نجم الدین علی خان با جمعی سه هزار سوار همزهیان خوش با خانه زاد
خان مراجعت نموده جهت تذبیه و تادیب مرهته کد پس از مراجعت فوج
مرکسه در نزدیکی کپرنج نافع کولیان در مکان مناسب چهار دور فرودگاه
خار بست از اشجار تفومند بطریق مصلح مساحم ساحه مصدر شورش
و فساد بودند قرار کوچ داد و آنها نیز رحل و نعل را در پناه آن مساحمه
گذاشته با استعمال بیش فدی نموده زبانه از مدور جنگ معاذت نمودند فوج
اسلام علیه نموده پس ساختند و آنها را در آن مساحمه در آوردند - مرهته
استظهار حصن شجری و حصار خسبی جنگ در دیوس - چون از صدمه
نوبخانه رعد کردار صاعقه بار که آتش در خرمن آن جماعه افکند بود افتاد
اقبال مخالفان مسحد زوال رسید دیگر تاب مقاومت دیارده پای استقامت
شان از جای رفت -

• دیب •
سپاه مخالف دران داوری دیدند از سخت حدود یازری
بالضرورة میدان را تحریف سپرده رفتند و بهادران اسلام نیز نورش آورده آنجا را فرودگاه
خود ساختند - دیگر مرهته را مجال توقف دادند همانجا تعاف کزان و منزل
در منزل برنده آنها دائره نموده از دریای مهبی گزرا نیده نه ضلع کوهستان الی موهان
رسیدند شین حسین الدین را در برودد نفوذاری و دیگری را در بهروچ و جموسر
و مقبول آباد نصب نمودند *

خوابی قصبه پدنگر و سوخته شدن آن جاو باقی سوانح

درین ضمن که خانه زاد خان با فوج در ضلع ای موهان با مرهته زد و خورد

داشت افتوجی و بهاسکر مرهته با فوج دیگر از اطراف ایدر در آمده قصبه پدنگر را که مکان معتبر و مسکن زائر داران قوم فاکر صاحب ثروت و صرافان متمول و تجارت پیشگان عمده که داد و ستد لکوک در هر شهر و دیار داشتند رسیده محاصره نمودند جماعتی از سکان قصبه که در باده بودند هر چند فالش و استدعای فوج دناپر محافظت آنجا نمودند مبرز الملک بدناپر حاضر نمودن فوج که مصدر این امر تواند شد خبر گوی می توانست نمود باوجودیکه قصبه پدنگر قلعه مستحکم داشت اما چون از وجود قلعه دار و سپاه خالی بود لاچار بدادن چهار اک رویه کفدنی خود را واهانیدند و آن موج از راهی که در آمده بود بر آمده رفت کنه‌های و پیلایی چون عده درآنی با لشکر اسلام و صوفیه در جنگ ندیدند هر یک با فوج خود از یکدیگر جدا گشته شیوه فراپی پیش گرفتند که اگر فوج بدعاف یکی برادارد دیگری بسمت دیگر عبار دیگر فتنه و فساد باشد لهذا کنه‌های برای گودهره بصوب ایدر و از آنجا به قصبه پدنگر آمد پیلایی طرف برودد معاونت کرده از دریای مہی عده گشت بالضرورت لشکر اسلام بدعاف پیلایی که رو بسوی بلده داشت برگشت و در سواد بددر کنه‌هایت رسید اما پیلایی بسرعت بقلعه سورته رفت کنه‌های که پدنگر را محاصره نمود از آنجا که متوطنان آنجا هنوز از صدمه بخت نیاسوده بودند دست از پاگم کرده (۱) حرکت مذبحی نموده فرار بر فرار اختیار کردند و در پرده ظلماتی شب مسکن آباد اجداد خویش را گراشته ماندند نفات الذممش براگنده گشتند صباح آن که سپاه روز برزنگی شب تار تاختر آورده مرهته بی ممانعت بقصبه در آمده آنچه را مالکان نتوانستند بد مالک گشتند چون آن جا از معموره قدیم این دیار بوده مبلغهای کلی از اثاث البیت و کفدن دینیه بر آمد و بران اکتفا نه کرده آتش دادند و چه منازل دلکش بس بتکلف و نعلشی عمارت یافته بود سوخته گردید متوطنان و مالکان بادل بریان و چشم گریان آواره و جلای وطن گزیدند هر

(۱) حرکت مذبحی کنانه از انست که حیوانی را که ذبح نمایند حرکتی میکند اما

کوا دسترس بود بمتهرا و بفارس رفت و مابقی در فصاحت و دیهات همین دیار اقامت گرفتند در افواه والسنه مردم این مملک اشتهاز دارد که احمدآباد را در بیل زرین است یکی پدرگرو دوم امرتبه که درین دو فصد اکثر صرافان و نجاران صاحب ثروت که سرمایه لکوک داشتند ساکن بودند که بمروز اینم و نزول حوادث اذکور هر دو شکسته وهباً مفلورا گشت و احمدآباد ماند مرغ بی پر و بال شده الحاصل خانه زاد خان که به کذبایت رسیده بود حسب اطلب با حمدآباد مراجعت نموده در خانه شجاعت خان نزول نمود چون و افعالت صدر بعرض اقدس رسید - خانه زاد خان دافانه مفصص که از اصل و اصافه شش هزاره ذات پنجهزار سوار و خطاب غالب جنگ رسید نجم الدین علی حن نیز دافانه نمایان سرافزاری یافوت ییلاجی و کفنهاجی چون هفتم برگسب آنها باطوان رسیده بود رفتند بمادر بعضی معدمات مبارز اماک با در ناطن ناسید نجم الدین علی خان رنجشی بمیان آمد و او استنباط این معنی نموده عازم حضور گردید - خانه زاد خان عند الله بیگ از همراهیان خود را به موجوداری وامیزی بهروچ تجویز نموده از مبارز الملک خلعت دهائیده رخصت کرد - همدین سال در ماه رمضان پنه بیگم بغب روح الله خان کوچ مبارز الملک بجوار رحمت ایردی پیوست و او خواهر حقیقی عائشه بیگم که در عقد از دواج بادشاهزاده محمد عظیم الشان بن خلد مفرل بود می شد و در جنب مرار حضرت شاه بهیمنه قدس سره مدفون گشت •

ای مرگ هزار خانه ویران کردی در ملک وجود عارت جان کردی
هر گوهر قیمتی که آمد به جهان بردی و بزیار خاک پنهان کردی

همدران ایام بنابر در خواست وجه سه بفسی گرفتن دخل بلده و رساله مبارز الملک را با سردار محمد خان درحین گفت و شنیدگار بدارشتی و نا خوشی انجامید ازنجا که والد راقم بانای امور واسطه او و فرستادن نوشته نیابت بود از ایشان نیز رنجیده گشت و دیوانی نظامت را تغیر نموده بمحمد سعید بیگ مقرر ساخت والد از آمد و رفت متقاعد گشته خانه نشین شد و قریب دو ماه

منقضي گشت درین ضمن اکثر مقدمات که بصلاح و صواب دید ایشان ~~مقرر~~ می یافت برهم خورد و مبارز الملک بذایر اظهار معاندان صاحب عرض خوش حال چند نگریسته را فید نموده گفتگوانس سر گروه ابریشم فروشان را سیئه کل مقرر ساخت و معاندان خوشحال چند لک رویه را مشروط به تسهیل ساختن و بی آبرو نمودن او منعهد گشتند از آنجا که دران ایام فروغ سپاه متعاصی بود مبارز الملک در تسهیل او مقرون خاطر گشت چون بر حسن تدبیر و خیر سگالی والد اعتماد کلی داشت غائبانه گفت که فلانی از ما آزاده و خانه نسین است اگر طلب بمائیم خواهد آمد بعضی از دوستداران که حاضر بودند ظاهر نمودند که او عدوی نه دارد و پنهانی ازین معنی آگهی دادند که هرگاه آدم طلب بیاید باید آمد - چنانچه مطبوع خواهد سرا را مبارز الملک فرستاد و رفته ملافی شدند بعد از تصفیة عداوت دورت از آئینه خاطر در مقدمه خوشحال چند گفتاش خواست ظاهر نمود که مدعی اهل عرض این ست که چون او را بی آبرو سازند او خود را از راه غیرت هلاک خواهد ساخت درین ضمن مدعی آنها حاصل ست اگر نظر بر زر است از آنچه تواند شد می توان گروت که هم زر می آید و هم سرکوب غرض گویان بانی می ماند چون مقرون بصلاح بود بعایت مستحسن افتاد و شصت هزار رویه مقرر گشت و او بعد ایصال به همراهی محمد لطیف پوار جماعة دار که بر طرف شده می رفت بدار الخلافه شتافت و سه لک رویه منجملة در ماهه بموجب نوشته مبارز الملک که از صرافان احمد آباد گرفته بحضور معروض داشته بود مرحمت گشت و خانه زاد خان بدایر امیری از بدر آزاده خاطر گشته روانه درگاه معلی گردید و مبارز الملک دیوانی نظامت را از تغیر محمد سعید بیگ بمحمد سلمان مقرر نمود و در سال هزار و صد و سی و نه مبارز الملک بذایر گرفتن پیشکش و بغدوبست و ضامنی زمینداران و متمردان بسمت پرگنه کری و بیجاپور بر آمد درین ضمن چون ایام آمدنی مرهته رسیده بود کنتهاجی عازم این صوب گشته بدریای مہی رسیده سلسله جنبان امر مصالحت شد و درخواست استقرار چهارم حصه که چوتنه

باشد نموده و کلافی خود را فرستاد مبارز الملک اگرچه در آن وقت استعداد فوج و مصالح جنگی آن قدر داشت که بوجه احسن بمقابله و مدافعه می توانست پرداخت ازانجا که مشیت ایزدی بذایر افعال و اعمال نکو هیده سکند این دیار مسط گشتن دکهنیان بپوسته بود مدارز الملک به صلح مائل گشت و صورت سنگه نامی از جانب کفنهاجی آمده فرار داد چوتنه پرگفتاب ابن طریف درینی بهی که در و تعلق داشت سواهی چوتنه برگفته حویلی و محاللات بلده که تالمقطع نوص آن نذخواه شد در سب نموده نوشتجات در داف پرداخت (۱) مکاس ازان مقام فوجداران و عامل حاصل نموده رفت و مدارز الملک متوجه کار خودتس گردید بعد انفراف ضاع سادر بصوب جهالواز و او که سورته راست عزمین بر او داشته بمحاصره بدهوان معموله بدره کام مسکن اجری سنگه زمیندار برداخته دسیم سور چال و نصب توپ خانه نمود - صلابت محمد خان فوجدار بدره کام د ششم اله بار بختی در هراول بود درخواست که مهلب گفت و شنید با ازجن سنگه نموده او دیکرن دیسائی را فرستاد و او دوسه دعه آمد و شد کرد و پاسخی که منظور توان کرد نیازد یا ازانجا که یک گونه دغاری صلابت محمد خان و دیسائی با زمیندار مضمور داشتند در همزن گسندد و در انتظاری ابن معامله اوقات ده سمت الراس رسید مدارز الملک بذایر استطلاع و انفسار مقدمات والد روم را فرستاد و دیسائی مذوعی اظهار زمیندار را تدبیر نمود که دوی عریز و پندار بمسار می رسید و این معنی خود بمفرله نفظ بر آتش گردید و معاودت نمود اتفاقاً گزار شان بمکابیکه توپ خانه را فیتله بدد چیده متدیر فرمان بودند افتاد بمحمد نفی بیگ داروغه از زبان مبارز الملک اجازت توپ اددازی داد گفتن همین بود و آتش گفتن همان توپهای ازدها بیکر رعد کردار بغرش در آمده زلزله در بییان حصاریان اوگند و از چهار طرف همین آتش در کاسه شد و بهادران در ببش بدن مورچال کمر همم چست بسته متلاشی گشتند والد فزون مبارز الملک رسیده کیفیت حال و صورت مقال را ظاهر ساخت و این معنی مستحسن افتاد و خود

(۱) مکاس جمع کردن خراج و خراج گرفتن و ناج گرفتن ۱۲ - جامع *

در مورچل مقابل آمده نشست روز دیگر از صدمات توپ که متصل راجه بود در قواعد پناهگاه افگند - آب باولی که باعث امیلی محصوران و مواشی بود رو بخسکی آورده و اکثر جا دیوار که دران وقت خام و چندان استحکامی نداشت انهدام پدیدوت اول از راه اضطرار کلی آب مواشی را بیرون کردند و فائده بران مرتب نه گشت او اخر روز سوم ازجن سنگه که از نقار خاطر صلابت محمد خان اطمینان نداشت بدون گرفتن فول و کفالت زنهار خواه و امان طلب گشته یغاه به چمر سنگه راجه نورور که از تعیناتیان بود آورده دخیل او شد و زبان ده عجزو انکسار کشود - مبارز الماک بشفاعت راجه از سر خون او در گزشته بادی مال واجب و پیشکش و جرمانه راضی گشت و از والد رافم کدگانش قدر تعیین وجه پرسید ظاهر ساخت که بدات خود سه شبانه روز در مورچال استقامت گریده اند کمتر از یک روپیه روز مره چه توان گرفت پس رد و بدل و گفت و شنید به همان مبلغ انفصال یافت و معتمدان زمیندار با ایصال وجه متعینه بطریق یوعمال آمدند از آنجا کوچ نموده پیشتراهی گشت زمینداران اطراف و جوانب از اسماع مقدمه بدهوان که هوش از کله شان خیر باد گفته رفته بود بی جنگ و دراع رجوع آورده ادای پیشکش نمودند و کلاهی جام زمیندار اسلام نگر که بفوانکر اشتهاار دارد بدریغه صلابت محمد خان سه لک روپیه قبول نمود و دران سال خاطر خواه پیشکش آن ضلع بمعرض وصول در آمد مبارز الملک بصونه احمد آباد معاودت کرده نه سمت فریات مسکن کولیان کفار دریایی و انکوک متوجه گردید و ضامنی عدم نمود آنها گرفته داخل بلده گشت محمد ایرج فوج دار و امین و هولقه بذابر محاسبه و معاملات سال نونا مقدمان و دیسائبان حسب الطلب آمد از آنجا که رعایای آنجا از رد معاشی موج دار و پیشکار او اظهار نا رضامندی نموده درخواست فوجدار و عامل دیگر داشتند حسب الاستدعای آنها بوالد راقم تجویز بعلقه دهولقه نموده طلب داشت چون دران ایام بذابر عارضه جسمانی که از دوسه روز ایشان را عارض گشته قدرت بر مشی و قیام و قعود نداشتند عذر خواستند ثانی الحال که عذر مسموع

نه گشت بالضروره رفته از معاملات پركنه بر سبيل اختصار كه نفعخواه توپخانه
نه شود گفت و شنيد نموده حلفت پوشيده آمدند روز ديگر مسود او را
با عمله و عمله آنجا رخصت شد مبارز الملك آغا محمد امين بيگ ا از تغير
محمد سلمان به ديوانی نظامت و شيخ غلام حسين عرف مجاهد را از تغير
محمد امين بيگ داروغه توپخانه مقرر كرده بهريك خاكت و زنجير ديول داد
و فوجداري كرد از تغير فداء الدين خان نه محمد زمان وند محمد امين بيگ
و فوجداري بروده از تغير حسين الدين بصر الدين محمد خان و پنداك از تغير
علي مردان نه فداء الدين حلي تفهيم نموده رخصت كرد چون خبر استقرار
چوتنه مرهته و درميان آوردن امر مصالحه با كفته حاجي معروض بازگاه فلک
اشتماء كرديد سه لك روپيه كه بعنوان در ماهه مقرر بود و دوسه دفعه بسد
موقوف حكم شد ازانجا كه با مبارز الملك فوج گران و توكران بيش قرار بودند
حامل محالات و پيشكش كهاف نمي كرد بنياد اخذ و جرو مصادرات
و احيائي بدست مدمومگ بيوره نمود - بازار ساعيان و خانه براداران از خدا بي
خبر را رونقي پديد آمد و محمد امين بيگ واله يار بخشي را با فوج بذير
تسخيص و تحصيل پيسكش و گرفتن ضامن کوليان ضلع دريای مهی
رخصت نمود *

آمدن اوداجي پوار مرهته و برانگيخته شدن غبار فتنه و فساد در ضلع بروده و دبهوئي و رفتن بروده بتصرف پيلاجي گايكوار

ازانجا كه چوتنه آن طرف دريای مهی از طرف سيناپتي با پيلاجي گايكوار
تعلق داشت و او از مدتي بظاير استقرار چوتنه مي كوشيد درين ولا ناجي
راو مدتركار راجه ساهو اوداجي پوار را بصوبه احمدآباد مرستاد كه زد و خورد نموده
چوتنه را بنام او قرار دهد و او در ضلع بروده در آمد پيلاجی نیز رسیده فيما بين
نزاع واقع شد و کار بمحاکمه و مجادله انعاميد - عبد النبي بيگ نائب

فوجداري دبهوئي محال جاگير برهان الملک که پيوسته با پيلاجي بر سر چوتنه
 آنجا بجدال و قتل مي پرداخت با اوداجي ساخته باتفاق آمادۀ پیکار گشت و او
 را در قلعه دبهوئي جا داده بدفعات جنگهای مردانه و کارزار رستمده نمود بهحسب
 تقدیر عدد انبئي بيگ کشته افتاد و قلعه دبهوئي بلا شرکت غدر تصرف اوداجي
 در آمد کفنهاجي نیز دین دين از مسکن خویش رسیده شریک پيلاجي گردید
 باتفاق محاصره دبهوئي پرداختند صدر الدين محمد خان که دران اوان بفوجداري
 برودۀ مبارز الملک رخصت کرده بود بر ساحل دریای مهي پيوسته از گز فاضل
 پور عبیره شده مي خواست شبانش خود را به پرزده رساند - پيلاجي از آمدن
 و ازاده او واقف گشته فوجی را بر سر راه تعيين نمود و در عرض طوبی بر و ریخته
 جمعی را کشته و خسته ساختند و اکثر رحل و ثقل دانه داج و ب صدر الدين
 محمد خان جنگ کذلک دران شب نار افشان و خیزان خود را به برودۀ رسانید
 و بمحافظت حصار و برج و تارۀ خبردار گشت اوداجي را که متخالف
 پيلاجي و در قلعه دبهوئي و فرب و جوار بود در مدامعه پيلاجي و کفنهاجي
 با خود همدستان ساخت و کسار او را در برودۀ گرفت پيلاجي و کفنهاجي
 بر هر دو مکان هنگامه آرائي نموده پيشتتر از بیشتر نائرة افروز قتل و جدال کستند
 اوداجي صلاح حال و کشاد کار در انعاق و طلب کومک از مبارز الملک دیده
 معتمدان خود را فرستاده پیغام نمود که اگر فوج باین طرف نعين نمایند
 تا پيلاجي و کفنهاجي را باتفاق ازین ملک خارج ساخته آید و بنابر خاطر
 جمعی پسر خود را بطريق نواکه کوگان باشد میفرسام - مبارز الملک راغي
 با يدمعني گست اوداجي اندر او و برادر خود را با پسر جهب استحکام
 و تشید مباني امور قرار داد و آوردن فوج باحمد آباد فرستاد و او بر نالاب کانگریه
 رسیده بعد در روز ملاقي شده عهد و پیمان را بالمشاهده پیمان آورد مبارز الملک
 خلعت و اسب بادند او و قریب صد دست خلاع به همراهیانش داده
 رخصت فرمود چون در هنگام تقرر پرگنۀ دهولقه والد رافم قرار نموده بود که
 تختخواه فرقه سپاه و مردم توپ خانه نه شود و آنچه بمعرض تحصیل در آید بلا

توف و اهل در سرکار می رسائیده باشند درین ولا چون هنگامه فتنه توپخانه که تلافی شدید داشتند و وقت کار بود بالضرورة سه لک روپیه را تفتخواه بر دوله نمود و نیز در همان ایام پرگنه دوله بجایگز آصف جاه بدستور سابق بحال گساره و از نوشته جات و کلامی دربار جهان مدار بوضوح پیوست موجب گرانی خاطر مبارز الملک گردید میخواست که پرگنه را بی چراغ و ویران سازد لهذا تفتخواه رساله نوپ خانه کرد والد رافم از دریافت اراده ملای الضمیر و خلف قرار داد به ظهور آمد به مسود اوراق نوشت که برخاسته بیاید و مبارز الملک دوله را به شیخ علام حسین داروغه توپ خانه سپرد و اردین محمد متبفای خود را به موج داری آنجا فرستاد و در آن سال مبلغ کلی تبعیدی سوای جمع قرار و دادن فواید با جاره بجمع قلیل بکراسیه ها بطریق استمراری که بدین میغه نیز مبلغ معتدیه گرفت و قریات جدید بتصرف آنها رفت که در معنی فروختن بود و انان تفتخواه نوپ خانه باز پرس این امر نه شد - الحاصل چون قرار فرستادن فوج بموجب درخواست اوداجی شد مبارز الملک محمد امین بیگ و اله یار را که بعد از بندوبست ضلع رود مهبی بقصد تشخیص جهالوار و پیسکش رمیفداران سورگه در نواح دهخنده رسیده بودند نوشت که معاودت نموده بمقابل و مدافعه پیلاجی و کتلهاجی بانعلق اوداجی شتابند - کتلهاجی از دریافت این معامله کسنامتبفای خود را با فوجی بنظر قراقی و زدن گهی و انسداد طرق رسیدن کاه و دانه بدوز فوج که تعیین شده می آید مقرر ساخت و او در گرد و پیش نموداری نموده هر روز جنگ در گیر که خلص آن جماعه است میکرد تا آنکه بر ساحل دریای و اترک جنگ صعب بمیان آورده شکست فاحش خورده به سعی تمام خود را ازان مهلکه بر آورده به طرف بروده راهی گشته حقیقت حال را در معرض بیان رسانید - پیلاجی و کتلهاجی به عزیمت آنکه فوج ناظم صوبه شریک اوداجی نه گردد مقابل فوج را اهم دانسته دست از محاصره دبهوئی کشیده با یلغار متوجه شدند و با فوج اسلام که نه قصبه نریاد بقصد بروده پیوسته بود رسیده فائز قتل و جدال را بر افروختند

محمد امین و اله یار فصبه را پس پست داده تایک هفتہ تفور حرب را گرم
 داشتند و خرابی سینر درین هنگامه نقصبات و فزیات کرد و پیش رسید -
 کتھاجی بدریغ فداء الدین خان موجداری پتلاد کہ یک گونہ تعارف با و
 بہرسانیدہ بود بفرع باب مصالحات برداخ و بذایر تقریر چوتھہ خود سلسلہ
 جذبان گشت و او این معنی را بہ مبارز الملک نوشنہ اسنمزاج نمود از انجا
 کہ مفتضای وقت صرفہ نہ برہم رن با آن جماعۃ زیادہ برین کنجایش دداشت
 مرخص ساخت - مومن خان از پتلاد بہ دیاد شناختہ رفع قضیہ نمود - کتھاجی
 یک زنجیر فیل مادہ تواضع فداء الدین خان نمودہ وداع کرد اوداحی از
 اعانت مبارز الملک مایوس گشتہ در قلعہ دہیوئی پای استقامت فسرده نا
 پیلاجی بجنگ و جدال اشتغال نمود - صدر الدین محمد خان موجدار برودہ
 نیر بہ پست گرمی او کہ با یکدیگر عہدو پیمان را مؤکد دایمان ساخنہ بودند نا
 معذور مدافعت می کوشید و با وجود نوشن مدار الملک منع پذیر نمی
 گشت آخر الامر کہ چندی این معرکہ بطول انجامید عہدہ برائی را در حدود
 دیدید چون روی باز گشت دداشت بانفاق اوداجی بر آمدہ ہمالوہ شناخت
 و قلعہ دہیوئی و برودہ بتصرف پیلاجی در آمد ہمدرین سال در ہنگام فصل
 و ارتفاع غلات مبارز الملک بذایر بندوبست و گرفتن پیسکش بصوب او لکہ
 سورژہ بر آمد و بار دیگر از زمیندار فوانگر لک روپیہ بمعرفت صلابت
 محمد خان گرفت از انجا کہ در انفصال معاملات پیشکش حسن خدمت
 بظہور آورد مبارز الملک یک زنجیر فیل ناو داد و ہفدہم شہر رمضان مومن خان
 دیوان صوبہ کہ از چندی بیمار بود در احمد آباد بقضای الہی در گذشت و از
 نگارش منہیان خبر ارتحال او در نزدیکی فوانگر بمبارز الملک رسید لہذا جہت
 تمشیت امور دیوانی علی وردی خان را کہ از حضور معنی بدیوانی فوج
 ہمراہی او تعین بود باحمد آباد رخصت کرد - بالجملہ مبارز الملک بندوبست
 کنان و پیشکش گیران تاپور بندر و چہانبا کہ بر ساحل دریای شور و در اقصای
 اولکہ سورژہ واقع ست و قلعہ مستحکمی دارد و بذایر اینوہی و تراکم اشجار

مغیلات سواره به صورت بد انجامی توان رسید به جفکل بری و خاسوزی پرداخته
 پیوست زمیندار آنجا تاب مقاومت در خود ندیده بگشتی در آمد و از راه دریا
 بمکان دیگر فرار نمود - چند ضرب نوپ هفت جوش و اسلاب و آبروه که بنابر
 عدم فرصت نتوانست نقل نمود به ضبط در آمد مبارز الملک مقاومت ورزید چون
 زمبندار اجوع نمود بانهدام قلعه بیلداران و کلفک برداران تعیین صاحب که نماید
 از خرابی پناهگاه اذیتشید از راه عاجز و اندک در آید فائده مترتب نه گشت -
 ثالث الحال صلاح صواب اذیتشان بتدریم شکست و ریخت و تعیین هوجدار امر
 نمود از استماع این معنی زمبندار اجوع گشت و یک لک و بیست پانچ هزار
 مسمودی بپسکش نموده پرنمال داد - مبارز الملک طبل عود فو کوفته برگشت
 در بطن راه از آنجا که پرباب سنگه زمیندار هلود که در قوم خود داماد و نجیب
 اشتهار دارد و سابق اکثر ناظران ببشپن دور وصل نموده اذیت صبدار را
 حواسگاری نمود و عروس را به لشکر طلب داشته در کلک ازدواج گسبید و بنابر
 رعایت - و مزید آبرو پرباب سنگه را پیش کش معاف کرده به همراهی حویس
 ناحد آباد آورد پس از چندگاه خلعت و اسب و حواهر داده بحصت انصراف
 فرمود - چون جاگیرات اکثر امرایان و منصبداران ایستادگان درگاه معلی و متعین
 صوبه بدستور ایام بغی حامد خان مبارز الملک مصرف بون به کرات و مراتب داشت
 این معنی بجناب اقدس بمیان آمد و مکرم بوبیل بنابر او گذاشت - تا بید شد چون
 اذیت بدیر نگشته بود در عوض جاگیرات قدیم بلا شرط از که در صوبه پندجاب داشت
 حکم معلی صادر گشت که تن نمایند و هر یک بعد رسد تفخواه در آنجا گرفت -
 منصبداران متعینه صوبه که محروم ماندند زور بروز احوال آنها به عسرت و پریسانی
 فاقه کشی انجامیده برخی بر طرف و اکثری بوی تلاش پراگنده و جمعی که
 یارای رفتن نداشتند بفرمان شب محتاج گشته بتدریج به نوردی ملک عدم گزیدند -
 کفنهاجی و بیلاچی فائبان خود را با جا بجا بر چوته فص نموده با وطان
 شرافتند - کشفا متبغای کفنهاجی قلعه چانپایر را که بر قلعه جبل شد - به بغایت
 مزین اقع است در تصرف آورده مسکن خود فرار داد و اکثر اوقات مصدر شورش

و مساد گشته دصوب ملک مازوار تا جالور بتاخت و تاراج ترکنازي مي نمود -
 همدريں سل عبد لله نام داخلخ خضريار خان مقصب دار که بهم صحبتي ضائع
 روزگار و مخدثان طريق جهالت پيموده داداهای ما هنجار مي پرداخت و از
 خوف پدر که مرد ديرينه ولايت را بود بانفراخ خاطر و کشاده پيشاني درهم مشربان
 خود نمي توانست جوشيد چون آفتاب عمر پدرش که بسر دیوار رسیده بود انتظار
 مرور رفتن بذهاب تراب پيوسته مي کنيد و ظهور آن که احدی راه بدان نبرده در پرده
 غيب مستور است از انجا که الانتظار اشد من الموت گفته اند بوسه ايليس
 منسان از خدا بی خبر کمر قتل پدر بست و در انتها ز فرصت و بدست آمدن
 واپو مي بود *

* بيت *

بخست موعظه پير صحبت اينحرف است

که از مصاحب ناجنس احتراز کند

تا آنکه در او آخر ماه رمضان که پدرش طعام سحر خورده و هرکس مقام
 خویش رفته در صدد استراحت بود که آن ببه روزگار با خنجر خونخوار بفقابي
 روی خود را پوشیده چون بلای ناگهانی سر وفتش در سيد خضريار خان هراسیده
 خواست که گذاره گيرد که او چانکي نموده دد زخم متوالی که بر پش و پهلويش
 زد آن پدر مرد را از پا در آورد از انجا که هنگام گذاره گيري چندی از شاگرد پيشه را
 خوانده بود آنها که مست خواب غفلت بودند بگوش شان فرسيد اتفاقاً غلام
 حبسی که بيدار بود وقتي درآمد که او کار خود را کرده مي خواست بر آيد حبسي
 بيگانه را در تاریکی شب بدان هئيت و اضطراب دیده شمشیری برو انداخت
 و کتفش را مجروح گردانيد و آن بدبخت بتگ پا بيرون رفته بر بام خانه پشت
 بدیوار داده خود را پنهان ساخت چون مشعل آوردند خضريار خان که زخمهای
 کاري داشت تسليم شده بود و در آن وقت قاتل معلوم نه شد حبسي ظاهر ساخت
 که من او را زخمی نموده ام بدین علامت مي توان دانست بعد تفحص
 و تجسس چون صبح دمیده بود آن بی سعادت را در خانه زخمدار یافتند و
 بچپوتره کوتوالی فرستاده بتجهيز و تکفين او پرداختند سه روز کوتوال در زندان
 شديد داشته بزجر تمام به جهنم فرستاد *

• قطعه •

زبان باردار ای مرد هشیار اگر دشت ولادت مبارک زایند
 از آن بهتر به نزدیک خردمند که فرزندان نامهموار زایند
 در سال هزار و صد و چهل عدد الغنی خان برادر مومنان دیوان پسرین از پیسگاه
 خلافت و جهانبانی از انتقال برادرش نواله دهنه دیوانی عوبه عطای خلعت فاخره
 سرافرازی یافته باحمد آباد سید و مبارک الملک را دیده همدوم شهر صفر المظفر
 دخیل کار گشت و اسد قلی خان فوجدار جوانا گده نازل طبیعی در گوشه
 در حین اسب که حالت خود را متغیر یافت صلابت محمد خان دلی را دلب
 منور ساخته در گوشه و از سپرد شیر خان بسر خود نمود - چون خبر رحلت
 اسد قلی خان معروض نارگاه عز و جلال گردید غلام محی الدین خان پسرش
 از انتقال پدر بفوجداری آنجا سرافراز گشت و سفد دیاب بدام شیر خان فرستاد
 بعد چندی لاش اسد قلی خان به شاه جهان آباد نفل نمودند •

آمدن جمنا جی برادر بالا جی را و مدار کار راجه

ساهو حسب الطلب مبارز الملک بنابر

استقرار چوتنه و موافقت نه کردن

معاملت و بتاخت رفتن دهولقه

و معاودت نمودن او

همدومین سال دفا بر بعضی مصالح امور ملکی مبارز الملک اراده مکرر نمودن
 چوتنه ناجی را و مدار کار راجه ساهو بخاطر آورده نوشت و او که پیوسته خواهان
 و جویای این امر بود جمنا جی برادر خود را با فوج سنگین برای استحکام نبیان
 قرار دلد رخصت احمد آباد نمود و او به سرعت تمام راهی گشته در اندک
 فرصت بقصبه دولقه دوازده کروهی بلده پیوست و جهت گزارش پیام اوداجی
 پوار را با جمعی از پندتان نزد مبارز الملک فرستاد و ازین طرف زای فتمل

منشی جواب مسئولات اورا مشروط به شروط چند برد چون حسب المدعا صورت پذیر نه گشت جمناجی دست تطاول به نهب و غارت دواقه و قریات کشاد - از انجا که سگان قصبه اکثر سپاه پیشه اند جنگ صعب بمیان آمد چون از قدیم حصاری بدر آبادی نیست از چهار طرف مرهته مانند مور و ملخ یورش آورده بتاخت در آوردند و بیستری قصبائیان بر سر ناموس و نام کشته و زخمی گشتند - آخر الامر مبلغ معتدنه بطریق کهدنی گرفته دست از قتل و غارت کشید و وجه مفرا را در ایام معدود بمعرض ایصال در آورده از راه گودهره و دوحه روانه مالوه شد و آن برگذات و قلعه چاپانیر را متصرف گشته به کسان خود سپرد که تا حال دارند - مبارز الملک بذا بر بدو بست و اخذ بدشکش به سمت رود و اترک بر آمده از نعل زمیندار مانده بیست هزار رویه و از کولیان دیگم بقدر حالت و مقرری پیسکش گیران و بدو بست کزان بموضع بارنولی رسید درین بین حبر پیوستن کنتها جی که از آمدن جمناجی یک گونه شبه ناک بود به محمود آباد دوازده گروهی بلده استماع نموده بعزم مقابله بصوب محمود آباد کوچ کرده بموضع کونه مودیج دائره داشت که وکلای کنتها جی رسیده گفت و شنید چوتنه بعمل آورده رفتند - کنتها جی به ضلع سورتنه راهی گشت و مبارز الملک عطف عزان نموده باز متوجه بدو بست و تنبیه و نادیب کولیان و گرفتن ضامنی عدم تمرد و عصیان و ترک قطاع الطریق همان ضلع گردید کولیان از صدمات افواج که بر دو رویه ساحل دریای و اترک مساکن آنجماعته را بتاخت در می آورد در بفرار نهادند و قریات آنها بآتش فهر سوخته شد آن روبه صفتان همه جا گریزان و از سایه خوبش هراسان باعیال و اطفال و رحل و ثقل در نزدیکی موضع مهکال معموله برگنه پیلود که جنگل و بیشه صعب دارد و طائر اندیشه دران پرو بال می انداخت پناه بردند بهادران شیر شکار همه جا پی آنها را برداشته بدان بیسته سهم گین در آمده در میان گرفته جمع کثیر و جم غفیر را علف تیغ خارا شکاف گردانیدند و نقش واقعی در ان ضلع نشست که تا اکنون در آن فریق قتل و کوشش آنروز ضرب المثل است مبارز الملک ممر خاطر و پرداخته بسمت موراسه و احمد نگر راهی

گشت و بندوبست متمردان آنجا و ساحل رود ساہر فرار و افعی نموده باحمد آباد مراجعت فرمود - همدین سال فرمان و الاشان مصحوب محمد جعفر گرز بردار و حسب الحکم مقدس معلی دروا گذاشت و عدم مزاحمت برگذہ دواقہ و سرچ و جموسرو مقبول آباد کہ د جاگیر آصف جالا بدستور سابق ز روی مہمت بحال گسہ و رد فرمود مبارز الماک بضابطہ معین بشرط استقبال و آداب برداختہ گرفت اما نظر بر کمی مداخل و اہوونی مخارج و موفوقی وجہ درماہہ سہ ہدی از حضور ادور با وجود رسیدن عامل آصف جالا بہ عمل در نیلورد و میر اسمعیل نامی از جانب غلام محبی الدین خان فوجدار سورٹہ ہدام تفذیح معاملات آنجا کہ شیر خان نامی متعہد بود از حضور رسیدہ ارادہ مداخلت داشت بغیر پاس خاطر ملاک محمد خان بہ سفارش مبارز الماک بعد از اجارہ ندبست موجداری آنجا بہ شیر خان بحال ماند *

رویداد ہنگامہ بندر سورت و بر آمدن بہرام خان
متصدی آنجا بنابر رنجش عمدۃ التجار ملا

محمد علی ولد ملا عبد الحی

ابن ملا عبد الفغور و طفیانی

آب دریای تپتی

ہمدان ایام عمدۃ التجار ملا محمد علی از ممر و مور زرداری دست از روئے انا و اجداد خویش باز داشنہ تخیالات دور از کار کہ موجب خرابی او شد افتاد شرح این معال بر سبیل اجمال آنکہ اورا خواہش بنای مکانی مستحکمی فلغہ دستور و مرتب داشتن سرانجام و مصالح جنگی بخاطر خطور نمود - چندی بہ تعمیر جزیرہ پریم کہ در دریای شور قریب بندر گہوگہ واقع است پرداختہ حصاری و برج بارہ اساس انداخت و مبلغی بصرف در آورد و مرید را از ہر جا و مکان ترغیب و تحریص بہ سکنی آنجا کرد جمعی فراہم آمدہ سکونت ورزیدند اما از آنجا

که آن جریره حشرات الارض بیشتر داشت خصوصاً افاعي که آنها را جزیره ماران توان گفت چندی ضائع شدند ما بقي جانبي بسلامت بدر بردند هرچند به تدبير دفع آن کوشيد فائده مرتب نه گشت لهذا دل كنده شده موضع انهوره نيم كروهی بندر سورت بر آب رود تپتی را بنظر آورد. بذای حصارى گراشت بهرام خان مانع آمد عمدة التجار بروز زرداري و غزوري که بهم رسانیده بود رنجیده كمر بر عزل و اخراج او بست و نموده اندیسده نزد بيلكر بيگ خان قلعه دار رفته بر اخراج بهرام خان و متصدی گری به تیغ بیگ خان برادرش ترعیب نموده در نظرش جلوه داد بيلكر خان اول ازین معني سر باز زده ابا و امتناع نمود با آخر به سماجت عمدة التجار که عرف طمع به حرکت آمد مذاکره سر انجام و انصرام این کار بیست و پنج هزار روپيه نقد و سرب و بارود درخواست نمود - عمدة التجار رسانیدن خواسته ها را پریفته بر آمده جمعی از موفقه سپاه را نوکر ساخته نقد و جنس را محمول گشتی نموده از راه دریچه قلعه که جانب دریا است رسانید تیغ بیگ خان باظهار اینکه فعل سدد متصدیگری رسیده توپ اندازی دربار که مکان حاکم نشین است آغاز کرد عمدة التجار نفر در شهر مورچال بندی کرده بمعاذت تیغ بیگ خان برخوانه بجنگ توپ و تفنگ در پیوست چذدیکه ناگه جدال و قتال ابروخته گشت نجار و سکنه که جان و مال شان در معرض تلف در می آمد و چه ناچار عمدة التجار که راس و رئیس آنها بود باتفاق درمیان آمده فرار دادند که حقیقت حال را بدرگاه گیتی پناه معروض دارند سدد مجدد بنام هرکه صادر شود بی ممانعت دخیل باشد و با رسیدن جواب بهرام خان دست از مزاحمت کوتاه ساخته دربار را خالی نموده در باغ بیگم واقع اندرون حصار عالم پناه استقامت ورزد از طرفین این معنی بکفالت نجار و اعیان مسجل گردید بالضرورة بهرام خان بباع رفت تیغ بیگ خان داخل دربار گشته به تمشیت مهمان و متصدیگری و حکومت پرداخت همدران اوان دریای تپتی طغیانی نموده در معموره بندر در آمد و کشتی ها در کوچه و بازار تردد نمودند اکثر مردم از خوف جان بر پشت بامهای عمارات مرتفع و درختان پناه بردند و مال و جان بیشتری کانوا

من المغرقین گردید تا سه شبانه روز بدین حالت ماند بهرام خان تا جهت مسلمین و نخود بریان برای همدون در کشتی ها بار کرده به نامی ماندگان نامها و شاح درختان می رسانید و بعد دودوز دیگر کمتر از آن اب آمده یک شبانه روز ماند و در سال هزار و صد و چهل و یک مبارز الملک امینی و فوجداری پشلاذ از تغیر فداء الدین خلی به جوامرد خان بانی و فوجداری کوی از تغیر بیخشان میر فخر الدین و فوجداری کرد از تغیر محدد زمان بهمت دل خان مغیر ساخته ده تعلقات رخصت فرمود از اینجا که تسخیر و تحصیل پدگنه حویلی احمد آباد بضمیمه فوجداری کرد بهمت دل خان مغیر یافتن بود و او را نامعدمان و رعایا موافقت شد لهذا فرار نموده گناره گیر گساختند و کار تسخیر و تحصیل مهمل و معطل ماند چون والد رافم را از هنگام نعلی بودن برگنه حویلی در عهد سلطنت حضرت خلد منزل که در جاگیر بادشاهزاده جهان شاه نهادن بود و دادا از حسن سلوک پیوسته راضی و شاکر از خارج این معنی به مبارز الملک واضح و واضح گسب لهذا تکلیف نمود که روزی چند درباره نین پور افامست و رزیده مندمان و رعایا را طلب داشته باتفاق همت دل خان باصلاح بردارزد دد مغیران روز و شب در اینجا مانده مقدمان را طلب داشت و رد و بدل تسخیر دیمبلان آورد تا آنکه روزی والد هنگام شام برای گزارش و اظهار معاملات برگنه درد مبارز الملک آمدن بود در حین گفت و شنود بی نفویب مبارز الملک رافم و برادر محمد اسعدیل را فریب دو ساعت از شب گذشته طلب داشت و خلعت فوجداری و امینی برگنه حویلی برافم و برادر را خلعت کورائی نظامت محال کنه بارچه سایر و نخاس و دارالضرب داده رخصت نموده روز دیگر تقدیم امور سرگرم کار گسنتیم پس از انقضای مدت یک ماه کار تسخیر برگنه سورت اجرا و پیروفت مبارز الملک بعزم بندوبست ضلع دریای مهبی برآمده بر بالاب چندوله بزل نموده جندی بنابر آمدن سپاه و سرانجام توپ خانه معاملات داشت که درخواست اضافه ده هزار روپیه بر برگنه حویلی نمود - والد رافم ظاهر ساخت که امسال در برگنه گنجایش اضافه نیست اگر تکلیف نه شود سال آیدده اضافه نمایان خواهد آمد چون دران

وقت در مطلوب بود گفت بصیغه موجوداری سرانجام دهد در فوجداری بدون اخذ و جبر و مصدرت به عمل نمی توانست آمد انکار نمودند که مردم آزادی از من نمی تواند شد از آنجا که مسیت ایزدی از افعال ناشایسته و اعمال ناپسندیده خلق بتعذیب آنها پیوسته بود ایشان استعفاي تعلقات کردند ز نبیل خان از همراهیان مومن خان دیوان بینین که فی الجملة در مراجش فساد و غلظت مخمر بود باضافه ده بانزده تعلقات را متعهد شده گرفت و او انواع ظلم و تعدی برعابا و برایای پرگنه و سکنه پورچات نموده مبلعها بجبر مصادره کرد چنانچه گزرها و معبرها را باجاری مردم خدا را شغاس داده گرفت و گیر می نمود چون در سالی یک دفعه و دو دعه بیوره که گاهی بصیغه رسد تجارت و گاهی به عنوان سر شماری و خانه شماری گرفته می شد فرفه دواهییر جماعه خورد و بیستری به تجارت جهازات و اطراف ممالک اشغال داشتند و صاحب ثروت وجه بیوره که جبراً بر آنها معین می گشت طوعاً و کرها بادای آن می پرداختند حسن نامی آهن فروش از آن جماعه که به سعایب و خانه بر اندازی گروه خود اهدام کلی داشت و از دستش آن فریب به ستوه آمده بودند اتفاقاً هنگام شبی که بخانه اش میروست در عرض راه کشته افتاد و ثقه مقتول نسبت قاتل را سر گروه خودها نمودند بدانراں مدارز الملک سر گروهان و تجاران عمده آنها گرفته فید فرمود و بضرب و شکنجه سه لک روپیه مصادره مقرر کرده محصلان غلاظ و شداد به تحصیل نعین نمود - چنانچه یکی از سر گروههای آنها بزیر شلاق هلاک شد و بدادن نقد و فروختن جنس و اثاث البیت و ما یعرف ابروا دمه موجب پریشانی و خرابی حال آن فرفه گردید - بمدران اوان که مبارز الملک بر تالاب جندوله مقامات داشت خبر رسید که جوادمد خان فوجدار پتلاد که بر موضع بالور سواری نمود و جنگ تیر و تفیگ دمیان آمد از فضا گول و بندوق بران چپ او رسید و زخمی گشت و پس از تاخت آنجا بقصبه پتلاد آمد - از آنجا که پیمانۀ عمرش ابریز گشته بود بعد چند یوم در گذشت و لاش او را بنابر دفن در مقبره آنا و احداتش که در نزدیکی عبدالگاه بلده است آورده اند. صلابت محمد خان برادر مهین او پس از سپردن بخاک

قرین اندوه و ملال در حیمه خویش تقاعد ورزیده بمقام و سوگواری پرداخت بعد
مضی ایام ثلاثه مبارز الملک چنانچه رسم اسب بتعریه و استمال او رفته خلعت
و شمشیر و جمدهر و اسب^(۱) تیچاق و به سردار محمد خان غوزی بدر حاجت
و اسب داده بهمهراهی سوار می شود و را بخیمه خود آورد و متصل بسواران خوش
حیمه برای بودن آنها نعبین ساخته روزی چند فرد خود نگذاشت و حسب
الاسدعالی ملاست محمد خان تجویر دامپهای منصب و جایگزین بزم کمال الدین
یسر مهتر بمنصب هفصدی ذات و خطاب خوانمرد خوان و برگنه سمی و موبچپور
و محمد انور پسر دوم منصب بانندی ذات و خطاب صدر خان و موجوداری
ادهن پور از انتقال پدر نوشته داد و کوچ نموده موضع کبیر معموله حویلی
به کوهی بلده دائره نموده ایام معدود مقام فرمود از آنجا که سرانجام خانگی
مبارز الملک بذات داریائی کار پردازان خاطر حواله صورت نمی گرفت بمعالجه جهت
املاح که خلعت میر سامانی بوالد و ذیبت به رافم مقدر ساخته کوچ کرد و فصبه
دردن منزل گشت بدهان عمل و فعله برگنه بتلاد که رسیده بودند بذات تفهیم
معمولت آنجا مقامات واقع شد چون بتلاد را جوان مرد خان دالمطع بر دمه
خویش داشت درین والا که او در گوشت رای کشور داس پیشکارش ادای وجه
احاره را بعهده خود گرفته رخصت شد و مبارز الملک کوچ بکوچ برای دریایی
مهمی دائره نموده بر موضع بهادر و تعلقه سردار سزگه و سردار سوار می نمود فوج اسلام
از چهار طرف بورش آوردند چون مکان فلب است تمام روز جنگ بود و تغذگ
مادد هکام شام *

چو سلطان شب تخت شاهی گرو

جهان را ز مه تا ماهی گرو —

مبارز الملک در همان میدان خیمه جلو برپا نموده فرود آمد روز دیگر که سلطان
خازری از افق مشرقی علم زرین به نستخبر مملکت بیم روز بر افراشت بهادران کمر
همت به بورش و تاخ آنجا چسب بسته مهیا شدند که بیغام اطاعت و انقیاد

(۱) تیچاق لغة ترکی بکنانه اسب چاق و فربه را گویند ۱۲ *

داشت و اهل حروه و دیگران آمده آباد شدند و در اندک فرصت غریب رونقی در آبادی بظهور آمد و اموال جهازات خود را در آنجا فرود آوردن معمر کرد و جهت رسم و ضابطه آدم متصدی در آنجا رفته سیاهه می نوشت آراستگی بنذر سورت روز دوازده شکسته گردید از آنجا که والد رافم را اراده حج بیت الله الحرام زاد الله شرفاً و معظماً بخاطر خطوط موده تصمیم یافت بنابر حصول اجازت و تعذر نیابت امینی کثرت پارچه بدام رافم به مغرب الحضرت و الخافان بهروز خان که وسیله عرض و معروضه بود نوشت و او به عرض اقدس رسانیده احکام و الا بدام دیوان صوبه در باب دخیل داشتن نائب و بدام متصدی بنذر سورت جهت عدم مزاحمت حاصل ساخته فرستاد اما مبارز الملک و عده سال آیفده موده بخصب ده داد و بازاده لائق (۱) عائق گشت و در سال هزار و عد و چهل و دو مبارز الملک بنابر ظلم و تعدی زبیل خان که از حد تجاوز کرده و طشت بد دمی از دام افتاده بود تعمیر موده به شیخ مجاهد دارو عیوب خانه و نیابت به دلیل الله منبذای او و کونوالی بلده از تغیر محمد اشرف به شیخ محمد واصل جماعته دار بقوض نمود و پس از انقضای ایام برشکال و ارتفاع و (۲) حصاد علالت که هنگام فوج کسی رسید بر آمده بصوب کولوا راهی گشت بهادر سکه زمیدار سیهوز رجوع آورده پیشکش ادا نمود و چندی همراهی گزیده رخصت شد مبارز الملک همه جا پیشکش گیران بموضع مادهو پور در دواج جودا گده پیوسته آنجا را ناخوب در آورد چون مکان عمده بود غنیمت بسیار بدست آمد همدران ایام بنابر محاسبه پتلاد که سابق در عهده فداء الدین خان که درین ولا پس از ارتحال موومن خان دیوان چون آن خطاب در عهد حضرت خلد مکان از پدرش بود سرانرازی یافته با مبارز الملک کار بنا خوشی انجامید و از نوکری بر طرف گشت و از اثنای راه جدا شده حامد آباد آمد و بموجب نوشتن مبارز الملک که در شهر نباشد عازم دار الخلافه گردید بالجمله مبارز الملک از مادهو پور بقصد گوفن پیشکش

(۱) عائق باز دارنده *

(۲) حصاد الکسر و الفتح درودن ۱۲ *

زمیدار کهچ که فیما بین سرحد گجرات و صوبه تهته واقع است و زمیدار آنجا به و فور تعلقات و فزیت و افزونی مداخل و منافع حصار هیچ که مشحون از اواز مگ توپ خانه و مصالح جنگی و سر آمد زمیداران این ملت و اسپان کهچی که شهر آفاق است در آن سر زمین پیدا میشود راهی گردید زمیدار از وفوف فصد مبارز المنک پیستر از آن که در قلعہ او در آمد و کلاه مرستاده تا ده لک محمودی پیسکش قبول می نمود که از جائیکه رسیده باشد معاودت نمایند پذیرا شد بعضی زمیداران که نازی یک کوه^(۱) فغابی و دعوی هم جسمی داشتند به دموند ناعهای سبر و مبلغهایی کلی برهم زن کار گشتند که نادرک توجه خاطر خواص صورت خواهد داشت چون از بیدان شور را که در اصطلاح گجراجان بن گویند و بمسافت بیست و پنج کوه نبدان است سی آب و تلف مردم خوار شوش بنا *

در آن وادی دکنس و صحرای ندوم غزال است عول و همایست نوم
مدنی ز گوگرد بی آب در شوانی ز دور خ جاو مرآت
از ممر طمع صعوبت و دشواری راه که نومبدان و واقف کاران این سرز^(۲) نوم طاهر
نمودند عزم را بصمیم داد *

زنج راحت دان چو مطلب شد بزرگ گرد گله توتیای چشمت گ...گ
و جمیع مراتب را سهل انگاشت که بررگان گفته اند *

تا برده ریج گنج میسر نمی شود
هر کسی فراخور استعداد آذوقه آب برداشته بغیر آسایش سرشت که سانبان بدلی
در پیش طاق چرخ^(۳) مقرنس کران تا^(۴) کران کسیده گشت ناراده عبور^(۵) چول کوچ

(۱) نقار خشم نای ۱۲ *

(۲) نوم رمین شمار نکرده و جاو مقام و منزل و ماوای را گویند *

(۳) کران بمعنی اول بر وزن امان بمعنی کنار که مقابل عدان باشد و بمعنی آنها هم است برهان *

(۴) مقرنس ناول مضموم و نانی معدوح عمارتیکه آن را نقش کرده باشند و در فرهنگ ابراهیمی بمعنی بنای مدور که بنزدیک نالا توان رفت برهان *

(۵) چول بضم میم فارسی بر وزن عول نبدان و جلی ناسد خالی از آدم ۱۲ *

کرده مبدعی بآنطرف پیوست باوجود آن کار بسیاری از تشنگی بهلاکت انجامید و از آنجا که فریات تعلقه بهج نگر پیش آمدند دست به ناخت و تاراج کشاده آتش داده بفزدیکی حصار دائره نمود و مورچال تقسیم کرده بمردم کاری سپرد - و توپ خانه را نصب فرمود از جانبین به توپ اندازی شبانه روزی تفوز حرب را کره ساختند هرچند زمیندار وسیله صلح می انگیزخت اما از محال طلبی مانده بر آن متبوت نمی گشت لاجار از نیز فریات اطراف و جوارب را ویران و آتش داده آتشی از دانه و کاه بافی نگذاشت و هر روز سواران خوش اسبه فارس را بیرون فرستاده طریق رسیدن غله و کاه را مسدود نمود از آنجا که جهت آوردن دانه و کاه و هیمة و سائر ضروریات اردو که باصطلاح هندی گویند بمسافت بعیده بالیست رفت معازر الملک فوج سفکین تعیین می نمود اکثر اوقات سواران زمیندار آگاهی یافته در دنگهای کوهستان بزدن و بردن از آنها می پرداختند و بدفعات بنابر گف و شنود معاملات بخدیعت زمیندارانه بهانه پرداز می نمودند مہدمہ را طول می داد ، فریب یکماه و نیم که بدین منوال منقضی گشت ملت کاه و دانه در لسكر بدرجہ انم پیوست و احوال لسكریان و چار پاییل بوما نیوما نباه گردید اکثر گاوان نوپ گشی و ستوران بچراکاه عدم شتافتند درین اثنا خبر تغیری صوبه از نوشته جات وکلای دیار جهان مدار دریافت نمود بالضرورة دس از محاصره کشید از راهی که بصوب رادهن پور و شورزار کمتر داشت طبل عود و کوفته برادهن پور رسید بنابر استمالت و تعزیتہ منعلفان جوان مرد خان که در آنجا بودند خود رفته به دلجوئی باز ماندگان پرداخته ناحمد آباد آمد - همدین سال نوزدهم شهر صفر سید عقیل خان که به منصب سه هزاری ذات هزار سوار و بفوجداری گودهره سرافراز بود باجل طبعی در گزشت و بیستم شهر ذیقعده الحرام غدوة الواصلین شاه علی رضا سرهندی بجوار رحمت ایزدی پیوست و در صحن خانه مسکن خریش که در عهد سلطنت جهاندار شاه از منازل نزول یافته بود مدفون گردید *

کشته شدن جمعی از بواهییر جماعه کلان در مسجد جامع و گرفتاری شیخ عبد الله از آن جماعه که از مدت سی سال از گوشه آنزوا برآمده در آن مجمع حاضر گشته بود

از اینجا که بغایر محاصره بهم لگراسکریان عسرت کشیده بودند و طلب های سابق و لاحق افزوده هنگامه تقاضای سخت درپیش کردند مبرز الملک برای رفع شورش سپاه تدبیر گفتی بیوره از رعایا و برایا که بدفعات پیش ازین به عمل آمده بود وجهی را مقرر کرد چون از ابتدای سنوح این بدعت نا مرضیه و شیوه نا پسندیده بر قوم بواهییر جماعه کلان که اهل سنت و جماعه اند سوم حصه از آنچه بر گدوه هفود قرار میگرفت معین بود محصلان تحصیل بعین شدند چون خبر لغیری واقعی بود بغایران جرأت نموده و به هئیت اجتماع فرقه بواهییر در ظاهر باظهار عرض بیثباتی احوال و عدم استطاعت ادای بیوره که مکرر واصل شده و در باطن بتصور آنکه چون خبر عزل بعد تیقن و توانر پیوسته مبارز الملک از ساوای عام اندیشناک گشته ازین تکلیف در گذرد در مسجد جامع فراهم آمدند اتفاقا شیخ عبد الله نامی از آن جماعه که از دنیا داری گذشته و ملبس بلباس وقرا و کسوة و تاضان بود گویند که از مدت سی سال در گوشه خانه آنزوا گزیده از معاشرت و مخالطت خلق نفرت داشت از انعقاد اجماع امت آگاه گشته حاضر شدن را در آن جمع از حسفات و مستحبات شمرده تخلف و تقاعد را در چنین امر خیر از سینات پنداشده مجمع را بتشریف خود مشرف ساختند و زبان را به هذیان و هرزه کشوده فصلی از مزخرفات چند بگوش حاضران رسید - آنجمله قدوم شیخ را که بغتة بعد سپری شدن چندین سال آنزوا از تائیدات عیبی و الهامات لاریبی شمرده جمعی دیگر که دخلی باین کار نداشتند فی سبیل الله داخل اجماع شده سخنان بیمغز پریشان شیخ مزور را حمل بر کشف

و کرامات دموده در صدر مجلس جا دادند و کمر متابعت بر میان جان چست بسته و غاشیه اطاعت بر دوش کشیده فرمان بزرگ گشتند شیخ زراق که این چنین روزی را بدعاهای نیم شبی و سحرهای پیوسته خواهشمند بود ریش را پرباد کرده یال بست و بشارت امداد جنود عیبی داده بانموا و اضلال آن گروه پرداخته میفرمود که همین دم معزول را که موجب ایدا و اضرار است اگر از شهر بیرون فرود گرفته می آرند این حکایت که حکم نطق بر آتش داشت آن بیخردان سست اعتقاد باور نموده چون خروس بی محل در جوش و خروش در آمده متفق اللفظ به تسولات شیخ سالوس گندم نمای جو مروش همداستان و بدان ترانه مترنم گشتند و یکدیگر را بطریق بشارت آگاه ساخته گفتند که * مصرع *

از کرامات شیخ ما چه عجب

از سفوح این سانه مبارز الملک. عدد الغنی خان دیوان صوبد و ابو المفاخر خان صدر و عبد الاحد خان قاضی و امانت دار خان بخشی وقایع نگار و هادی خان سوانح نویس را که از تغیر کبیر علی خان مقرر شده بود نود خود طلب داشته مصحوب شیخ فتح الله برادر امانت دار خان مکرر پیام ملایمت آمیز نزد شیخ فرستاده گفت بظاہر پلس خاطر ایشان وجه ذمه بواهی را معاف نموده این جماعه بفراف بال بخانهای خود بروند هر چند اظهار تملق و ملاطفت مره بعد آخری و کره بعد اولی شد خشونت و درشتی و تشدد شیخ مضاعف گردید نتصور آنکه سخنان زوروش اثر بخشیده و نبر مراد بهدف اجابت رسیده در پیروهن ده گنجید و نفس خبیشش بر عقل نفیس غالب آمد از راه عجب بر مرز اشاره ابرو و حرکت ریش بآن جماعه ظهور کرامت و خرق عادت را نمود و بزهر خند هلی زیر لبی گره برابر زده به سخت گوئی شہیق و نهیق برگشیده سر که انسانی آغاز نمود و در پاسخ لاطائل و مهمل چند از زنگرفتن پیروزه از دیگران و خالی نمودن شهر گفت و بدین شعبده می خواست که گروه هنوز هم فراهم آیند و حقی بر آنها نیز ثابت ساخته مطیع و منقاد خود نموده متفدا و مصدر هنگامه باشد - مبارز الملک بعد اتمام حجت اله یار بخشی را با جمعی از سوار و پیاده مقرر

نمود که کوچها و شوارع طرق آمد و شد مردم و در آمدن ان مجمع را مسدود سازند و نگذارند که احدی از ان جماعه و غیری در مسجد در آید و از قلعه بهدر سوار شده سه دروازه میدان گذشته بود که چندی از جهال عوام کالانعام بل هم اصل آنجماعه که (۱) کلپتره ولاف و گراف شیخ رانی را براسنی در دل جا داده چون نقش کالنجبر بر لوح سینه مرتسم ساخته بودند از مشاهده رسیدن فوج به پشت گرمی جنود غیبی پیشدستی نموده بر پشت بادهائی داکین راسته بازار بر آمده با نذاختن خست و سغال دست جرأت کشودند - آله یار بفار تادیب به همراهیان امر گرفتن و بستن آنها نمود دمجرد گرفتن و محستن چندی دیگران از امداد جنود غیبی مایوس گشته کرامات گونی شیخ^۱ بر طاق نسین نهاده باده مار پیش گرفتند -

* بیت *

ز شهری مجوقوت لسنری شماره چگونگی کند احتی

و اکثری که فراز نام و دروازه مسجد و راسته چشم به نظاره کشاده بودند برفافت داریان بدر رفتند شیخ که در محراب بمخصوصان نسینه بود با شرمه^۲ قلیل ماند که آله یار بجادی و چابکی امر به ضبط دروب مسجد نموده مردم را جهت دستگیر ساختن شیخ و رفقاییش بدرون فرستاد و آنجماعه سپر ممانعت بر سر و دست مدافعه در پیش نمودند جمعی از یمن مقدم شیخ گوشه نسین بمطمره^۳ نیسی انزوا گرفتند و برخی خسته گشتند و جوی خون در مسجد جاری گشت بقیه السیف حسن بدهان گرفته رهائی یافتند و شیخ با چندی از معتبران و رئیسان آن قوم اسیر پنجه تقدیر گردید و کرامت و شیخیت سلب گشت و به نحوست شیخ اضعاف آنچه بایست داد بران جماعه مقرر شد و به اسرع اوفات بمعرض ایصال در آمد -

* بیت *

چرا آن کند عاقل هوشمند که از کرده خویش بیند گزند

(۱) کلپتره بفتح اول و نای فارسی و نای فرشت و مکنون نای فوفانی سخنان بوده

از آن روز دیگر کسی را جرأت اجتماع بر اظهار احوال نمی شود و این واقعه در چار دهم شهر محرم الحرام سال هزار و صد و چهل و سه رویداد - مبارز الملک عبد العزیز خان را از تغیر حسین الدین کوتوال بلده ساخت و از پیشگاه خلافت و جهانپي راقم بمنصب هفت مدی ذات و یک صد سوار بخطاب حسین محمد خان سرفرازی یافت •

کشته شدن اودیگرن دیسائی بیوم گلم و برآمدن مبارز الملک بعزم مقابله با مهاراجه ابهی سنگه و درگزشتن صلابت محمد خان از جهان فانی

از سوانحیات این سال کشته شدن او دیگرن و دیسائی مددکار بیوم گلم است بدان این مقال آنکه علی نام برادر دواب محمد تانک قصباتی آنجا بنابر امری با و خصومت بهم رسایده بود فرصت یافته هنگام شبی بزخم جمدهر کسب صلابت محمد خان از اجتماع این فزیه چون نیابت نوجداری آنجا بدو تعلق داشت در بلده بود بنابر تنبییه و نادیب قصبادیان از مبارز الملک رخصت گرفته بموضع بالری آن طرف دریای سابر برای فراهم آوردن سپاه رفته متوقف گشت از قضای آسمانی بعد دو روز قریب پاسی از روز برآمده هیضه نموده مَجَاوَه در گزشت اتغافاً مبارز الملک همان روز پیش از رسیدن خبر فوت او در ظاهر عزم بیوم گلم را دست آورده در ضمن برای استعداد و سرانجام مدافعه مهاراجه که در جالور رسیده بود دفعه بی تقریب جریده سوار شده از دریچه باغ بهدر که مشرف بر دریاست با معدودی از مخصوصان که حاضر بودند برآمده بفرونگاه صلابت محمد خان رسید و حالت او را برای العین مشاهده نموده قرب گنبد اعظم معظم نزول نموده خیمه و سرا پرده و سپاه

بتعلقت یکدیگر آمده فرود آمدند چون حیات و ممات صلابت محمد خان
 مشخص نه گشته بگمان سکه هنگام شامی در شهر آوردند چون کار از تدبیر و علاج
 گزاشته و وقت رحیل رسیده بود فائده متربس نه گشت مبارز الملک روزی چند
 که سپاه و اسباب و آلات نبرد را سرانجام داد خبر و عول مهراجره را بیان بور
 بدخاه کروهی بلده شنیده کوچ نمود در نزدیکی موضع کالی دو کروهی جانب
 شمالی بلده آن طرف رود سابر مقابل سر راه حوده پور معسکر آراست - و مدجمله
 چهار هزار سوار و همان قدر پیاده بر قذاز جسامه بکسریه و عرب پانصد سوار و هزار
 نفر پیاده با محمد امین بیگ و آله یار بخشی نزد شاهنواز خان بسرش نه
 حفظ و حراست بلده تعیین نمود و فریب هفتصد غریب توپ از خورد و کلان
 و فریب هزار جزایر و مقدار در هزار من سرب ناروت و مصالح ضروری توپ خانه
 بر دور اشکر بنجیر بند نموده مامرد و منظور مهراجره رزم طلب نشست در آن
 هنگام جمعی از خیر اندیشان که راه سخن داشتند استفسار نمودند که پیوسته
 استعفیای صوبه بحضور نوشتن و اظهار بیزارای نمودن الحال که منصوب می آید
 آماده مدافعه و مقابله شدن را چه منظور است پاسخ داد که آنچه در معرض بیان
 آمد و افعی است از اینجا که مبلغهای خطیر طلب سابق و لاحق سپاه باز رفته
 طاعت ادا و عهده بر آئی آن ندارد و دیگر ارکان حضور در جفا افسد بعضی
 سخنان نامذات نسبت بمن عریض کرده اید بالفعل منصوب با همراهیانش
 از اسلام بیگانه اگر کشته شوم از تقاضای سپاه خلاص و بدرجه شهادت وائر میگردم
 و اگر فضیه منعکس گردد جمعی از کفار را کسند حواهم بود بر تقدیر بکه فتح
 آسمانی است مرا درین صوبه بودن نیست و سواى کشته شدن یا مظهر گردیدن
 وقوع امر دیگر را خبر واهی دانسته باور نخواهند کرد که مرا بجز ظهور یکی
 ازین دو صورت شق ثالث مدعا نیست همدران اوان میر اسمعیل بنیابت
 غلام محی الدین خان بفوجداری جوته گدده شتافت و دخیل کار گشت
 و شیر خان بر آمد *

صوبه داري مهارجه ابهي سنگه ورسیدن به صوبه
و وقوع جنگ صف میان منصوب و معزول
و صلح نمودن بایکدیگر و روانه شدن
مبارز الملک و دیوانی عبد الغنی
خان و طالب علي خان و نیابت
عبد الحسین خان

چون آنچه مرکوز خاطر ملکوت ناظر حضرت اقدس و باعث عطاء مبلغهای
خطیر بوده از مبارز الملک تمسیت پذیرفت و نالش گرفتن بیورها و صادرات
و گرفت گیر رعایا و برایا بدرگاه معذات پناه مکرر معروض گشت و بفایز امری
با امیر الامرا مصاص الدوله که رفو و فتح مهمات سلطنت بکف افتدار داشت
(۱) نقاری بمیان آمد و ده سبب موقوف گشتن در ماهه رساله متواتر عرایض مبارز
الملک که مشتمل بر استعفا صوبه بحضور میرسید مزاج مقدس را ازو منحرف
ساخت و برای متوسل ساختن باخود مهارجه ابهي سنگه راجه جودهپور را که
باعتماد الدوله مربوط بود از پیشگاه خلافت و جهانبانی بعطای خلعت خاصه
و جواهر و یک زنجیر فیل و هجده لک روپیه از خزانه عامره در وجه خروج رساله
همراهی او سرفراز گردانید و پنججاه ضرب توپ از خورد و کلان با سرانجام عمله و فعله
از سرکار والا تعیین نموده بامر نظامت صوبه احمد آباد از تغیر مبار الملک مرخص
ساخت و دیوانی رساله همراهی مهارجه و متصدیگری بندر سورت از تغیر بهرام
خان به مسنغید خان که از منصب اقصی القضاة معزول شده مقرر گشت
و تعلقه بخشی و رقائع نگاری فوج رساله و متصدیگری بندر کندهایت بهومن
خان که برطرف گشته بدارالخلافت شتافته بود مرحمت شد و قوجداری بروده

(۱) نقار بمعنی خشناک ۱۲ *

و دبهونی و بهروج بسید عظمت الله خان بارهه تغویض یافت و حکم شد که معصول محالات موصوفه را در وجه مصارف رساله مهاراجه میرسانیده باشند و مخلص خان جاگیردار محمود آباد بنابر بندوبست جاگیر رخصت یافت مهاراجه جهت فراهم آوردن سپاه و استعداد فوج بوطن خود شتافته قریب بیست هزار سوار جرار ملروز و ناگوز قوم راجپوت جمع نموده باتفاق برادر خود اجه بخت سنگه متوجه انصوب شده بعد قطع منازل وطی مراحل در نواحی بالی نور رسید کریمداد خان فوجدار آنجا استقبال نموده همراه گشت مهاراجا از استماع اراده ممانعت در مداخلت مبارز الملک و برآمدن به عزم مقابله خفیه سفد نیابت باهندی بیست هزار رویه نزد سردار محمد عورنی که در بلده اقامت داشت فرستاده نوشت که اگر تواند بلده را بتصرف در آرد و از جمعی از گجراتیان را فراهم آورده در انتها؛ فرصت و قابو نشست از اینجا که شاهنواز خان و محمد امین بیگ و اله یار با فوج آراسته دروب حصار شهر پناه را خست چپن نموده و برج و باره را بمردم کاری سپرده با مصالح قلعه داری از قرار واقع شب و روز از حزم و هوشیاری دمی غافل و عاطل نبودند سردار محمد خان را حرأت کاری اتفاق نه شد بالجمله چون مهاراجه بنزدیکی سیددهپور چهل گروهی بلده رسید جوان مرد خان و صفدر خان که بنابر مراعات صلابت محمد خان عم خودها با مبارز الملک در رادهن پور کفاره گزین بودند یس از استماع قوت او حقوق به (۱) عقوق مبدل گشت بمقتضای وقت برقاعت منصوب حرکت را بر تقاعد و تخلف راجع دانسته بتصور پیش آمد جمعی را فراهم آورده بمهاراجه پیوستند و اکثر فرقه سپاه پیشه روزگار گجراتی و قصبات بامیدواری نیز رفته شامل شدند محمد باقر خان پسر مومن خان دیوان پیشین بی اجازت عبد الغنی خان عم خود با سه چهار کس از رفقا بیخبرانه از بلده برآمده نزد مومن خان که با مهاراجه بود شتافت و مهاراجه بکوچهایی متواتر بسوضع ادالیه پنج گروهی

(۱) عقوق ناول و ثانی مضموم نافرمانی کردن کسی را که حق گزاردن او واجب

بلده منزل نمود روز دیگر از انجا نزدیکی موضع موچیر بر لب آب سابرمئی
 بفاصله یک کوه او اخر روز در پهلوی اردوی مبارز الملک مورچال قائم ساخته
 فرود آمد مبار الملک به دریافت این خبر فوجی را با چند ضرب توپ پله رس
 تعیین ساخت که از آب گزشته نزدیکی باغ محمد امین خان که محاذی و سرکوب
 دائره گاه مهارجه است رفته توپ اندازی نمایند و شب همانجا قائم نگاه دارند
 چنانچه چند بمر توپ بر درگاه مقابل کار گر رسید که روز آخر گشت - * نظم *

روز رف خورشید جمشید اساس سیه کرد یکسر جهان را اساس
 دو لشکر در اندیشه داوری که بخت که فردا کفد ناوری
 در پرده ظلمانی شب از جانبین طلایه بر آمده بحزم و هوشیاری پرداختند -
 منصوب و معزول هر یک در کفکش طرح جنگ عجاج ناممندان و سرداران
 و گردن کیشان شب زده داری نمودند در دینگر که سلطان شرف کوس را بر حیل
 بجاد طرف در دوازش آوردند بر خفگ سبک تگ روز سوار گشت - مبارز الملک
 به عزم مبارزت مستعد شده انظار بر صف آرائی طرف نایی داشت - مهاراجه
 در (۱) جانقی دوشنبه صوفه جنگ و صفوف بردازی در آن مکان ندیده ه
 رهنمائی انجراتیان براهی نه آمده بود بر گسته دو سه کوه دالافت و نمم
 عربی بلده در محلی که سابق مبارز الملک منصل گند اعظم معظم فرود آمده
 بود آخرهای روز رسیده دائره نمود و دیوارهای خانههای پورجات اطراف لب
 آب دریای سابرمئی که زمینش مرتفع و باین حصار بلده جوی آب فاصله
 دارد و پله جزایر رس است پناه گرفته بمقابل ازک و محاذی حصار طرف آب
 دروازه و معبرها پورجات را استحکام داده بطریق مورچال باندی مردم کاری
 و پناوتان مارواری و جوان مرد خان و صفدر خان بابی سپرد و او اخر همان
 روز چند ضرب توپ بر قلعه بهدر خالی گشت و فوج دیگر را به سمت جنوبی
 بلده از آب گذرانیده متصل مقبره حضرت شاه بهیکس قدس سره و بهرام پور
 و باره نین پور مکان فوجدار نشین بنابر تصرف نمودن پورجات و قائم نمودن

مورچال بطویل محاصره تعیین ساخت و در بغیة افروز و تمام شب باستحکام و ترتیب مورچال و انداختن توپ از طرفین گذشت - مبارز الملک را نزدیک شام این خبر محقق گشت و بدایر رسیدن روز همانجا متوقف گشته از راه حرم و عافیت بینی جمعی را بمصالح جنگی و چند ضرب بدورک و جزایر بمحافظت قلعه کالی که متصل فرودگاه بود و برپای مسجد ملک مقصود گنجواتی متصل باغ شاهی که بغلام میان خان چشتی اشتباه افتاده چند نفر جزایر چپ را گماشته روز دیگر -

• شب •
دم صبح کین آتشیں آفتاب زد از چهره آتش نه مشکین دلف
کویت نموده در ساحت برابر گفند دریا جان گجراتی که پیش وی آن دلف است
دایره کرد و چند ضرب توپ ریادتی و باره سرب و ناروت ، برخی از اسباب
ناجمی از سوار و پیاده به شهر فرستاد و افروز داد از آن گزراشد ، در تمام
روز جنگ توپ با حصار شهر پیاده جاری ماند - کسان مهراجہ درین موصل
در روزها و کورهای بوجات را خست چپن نموده حذوفهای عمیق کنند ، بخاطر
جمع از دست مستحکمه ها به جنگ توپ و جزایر اشتعال و بریدند از اینجا
، مدتی زمین آن طرف بود اکثر گوله توپ و جرات ناین طرف خصوصاً در قلعه
ک کار گر می افتاد و بیشتر گوله های این طرف در بسته های خاک
در شمس روز دیگر هشتم شهر ربیع الثانی که سپیده صبح از لجه دریای شب
در ساحل امین افتاد -

• بیت •
بر آمد برین خنگ زیبا خرام بر آورده رخسندہ تیغ از دیام
مدر اهالک مویب بدو سه ساعت از روز بر آمده ناردہ مبارزت و برداشتن
سوار پال های مقابل سوار شده در ریگ سابر متی پشت بحصار بلده داده
بجوان در آمد و گفت -

• نظم •
به بینیم تا دور گردان سپهر کرا سر بر آرد ز پستی به مهر
و یا گردش چرخ نا پایدار کرا کرد خواهد درین کار خوار
به بینم تا خود به هنگام جنگ که باشد چو موم و که باشد چو سنگ

و دوسه دفعه شلک توپخانه بر مورچال مقابل زده پورش نمود و چون برق
خاطف و ریم عاصف بسرع از آب گزشت غازیان اسلام جنگ کفار را جهاد تصور
نموده و کسته شدن را درجه شهادت و رفع درجات پنداشته حمله های مردانه
و تلاشهای رستمانه بظهور رسانیدند - چون در مقابل میدان اسپ تاختن نبود
پیاده بیا مردی جرأت و دلوزی قدم جلالت بر بالا آمدن بسته ها و شکستن
مستحکمه ها را پیش نهاد همت بهادری ساخته دويدند و از جانب اجانب
از بست دیوار و مرحله ها چون کار از پله توپ گزشته بود تیر و تفنگ مانند
نگرگ آتشیین باریدن گرفت کسانی را که وقت اجل مسمی رسید؛ بود کسته
و برخی حسنه شدند آخر الامر بهادران دروازه خان پور را که بغایت استحکام
داده بودند و چون بر کفار دریا واقع شده و هنگام طغیانی آب (۱) کوره و (۲) کویر
و نسیم و مراز بسیار داشت افتان و خیزان رسیده بضرب باز و شکسته فتح الباب
نمودند بسیاری از لشکریان از راه نامتعارف غیر مسلوک جنگ بحبل المین
عروة الوثقی زده بالا بر آمدند مارواریان و گجراتیان نیز پای استقامت فائز نموده
مدافعه پینس آمدند و دلاوران طرفین مکافحت و مکاشفت بجنگ کوتاه یراق
کار از بیرة و شمشیر گزانیده منجر بگرفت و گیر و یکدیگر افکني و دست و گریبان
و مس و پیسانی ساخته از خنجرهای خاها شکاف پهلوی همدیگر میدیدند
درین زد و خورد جمع از پٹوانان نامی بخون غلطیده بمطموره بیستی عفودند
بقیة السیف ناب مقاومت نیاروده توپ ها و لاش کشتگان گزاشته بمها راجه
پیوستند *

ز گجراتی و مارواری سپاه برون رفت زان سهمگین جایگاه

(۱) کوره بفتح اول کاف تازی و ثالث زمینی را گویند که آنرا سیلاب کنده باشد *

(۲) کویر بکسر کاف تازی و تعنائی مجهول بوزن دلیر زمینی باشد که باران باریده باشد

و مردم و حیوانات آمد و شد بسبار کرده باشند و آن زمین خشک و نا هموار شده باشد
که تردد و آمد شد بر آن دشوار بود ۱۲ برهان *

مبارزالملک که (۱) ملصق بر پشت لشکریان می آمد توپها را گرفته بقلمه ارگ فرستاد درین جنگ که کمتر از قلعه گیری نبود بسیاری از مردم کاری و شجاعت نامی اسلام بدرجه شهادت فائز و بیشتری زخمی شدند اگرچه از راه گزر موضع با دیم که متصل بآبادی پورجات و مورچل طرف ثانی نداشت سهولت با لوازم توپخانه و توک لشکر می توانست گزشت و آبادی پورجات را بدست چپ گراشته در انطرف که میدان وسیع دارد معرکه آراسته می شد این همه سعی و مردم شکنی و تفرقه روی نمی نمود - مبارزالملک خود نیز از آن واقف و نیر خیر اندیشان هنگام یورش ظاهر کرده بودند از آنجا که تقدیر چنین مقدور بود پاسخ داد که بظاہر رسیدن گوله های توپ در محاسرائی واقع قلعه ارگ میرت تقاضا نمی کند مبعلا چون از کوچه و بازار آبادی پورجات باید گزشت سرشته ترتیب و انتظام فوج از هم گسیخته شد و بجایه جماعه نکره و جامره دست متاراج خانهای مردم که در آن وقت آباد بودند و گمان وقوع این واقعه بدان طرف نداشتند دراز ساخته هر کسی چیزی گرفته راه خود پیش گرفت از آن تاریخ آبادی آن طرف دریا که بمثابه معموره شهری بود و از صدمه تاراج مرهته در هنگام بغی حامد خان که خرابی یافته بود درین مرتبه ویران بی چراغ گشت که اکنون آثار و علامات هم بر جا نمانده - الحاصل مبارزالملک که پست به پورجات داده بمیدان در آمده صف آرا گشت مهاراجه با تمامی فوج که اکثر سواران قدر انداز برق بودند بعزم رزم پیش آمد • • •

یکی آتشین قلزم آمد بموج طپانچه زنان موج بر روی موج

در دریای لشکر در آمد بجوش ز جنگی نهنگان بر آمد خروش

و نائره قتال و جدال اولاً بتوپهای رعد کردار و صواعق محرقه بان آتشین بار التهاب یافت و برق آسا بخرمین جان اجل رسیدگان افتاد و ثانیاً چون کار از جنگ پله توپ در گذشت مارواریان کلهم اجمعین شلک زنان بگرمی رسیدند بهادران اسلام نیز بار گئی جلالت را بر انگیزته برهم آمیختند • • •

ز آواز اسپان و گرد سپاه هوا گشت چون روی زنگی سیاه

بدان گونه کم شد دران گرد مهر که می جست با صد چراغش سپهر

یکی گفت گویا قیامت رسید سرافیل و سوز قیامت دمید

از آنجا که اکثر بندوقچیان و جزائریان مبارز الملک که در پوزجای متفرق گشته چندانی حاضر نبودند غاریان میدان رزم را بزم انگاشته گول جزائر و بندوق را نقل آن محفل پنداشتند و در مقابل نه کمانداری پرداختند و بسیاری از جانبین کشته و مجروح گردیدند - رزم طلبان با تفک و ناموس از هر دو سو بر یک دیگر تاختن آورده باهم آویختند - مبارز الملک بگمان اینکه مهاراجه و برادرش چنانچه ضابطه سیداری و سپه داری همد است فیل سوار خواهند بود و عاقل ازین که آنها در آن معرکه از روی حزم و احتیاط که شناسا و علم نباشند ملبس بلباس سایر راجپوتان اسب سوار بودند از دور فیلانرا بنظر در آورد و از بسیاری مخالف نیندیشیده بجولان در آمد و مانند برق و باد خود را در ایشان زد و در صدمه نخست صفوف را بهم شکسته نه فیلان رسانیده دست آورد - چون از فیل سواران خالی یافت دو سه قبضه کمان که در عمارتی دید بیادگابی گرفته دست برداشت و متوجه صید افگنی و شمشیرزنی گردید مارواریان نیز حیث المجموع حمله ور گردیده داد مردی و عودانگی میدادند اهل اسلام پای ثبات استوار ساخته کارنامه‌های نمایان عرصه ظهور رسانیدند که بهرام خون آشام بر فلک پنجم انگشت تحیر بدندان گرفت و بدفعات حمله مخالف را گزانیدند که از پرده غیب ماسدق کریمه کم من فئة فلیلة علبت فدة کثیرة. ان الله جلوه ظهور نمود و نسیم فتح و ظفر بر پرچم اسلام و زیدن گرفت مارواریان تاب مقاومت نیارده پس پا شدند و میدان را بحریف سپردند *

ز هر دو طرف کوشش از حد فزود شکست آخر آمد بقوم همدود

مبارز الملک دو سه میدان اسب تاختن آنها را پیش اداخته توانید درین : د و خورد سید قائم با چندی از پسر و اقربا و همراهیان و بهمین نهج ترقی خان افغان و جمعی دیگر از جماعة داران بدرجه شهادت فائز گشتند و بسیاری زخمهای نمایان برداشته بسرخرؤنی چهره ها برافروختند - سید جمال علی خان و سید

عابد علی خان برادرش در یک حوضه فیل سوار بودند سید عابد علی خان بزخم
 تیر بندوق حب شهادت نوشید سید جمال الدین علی خان برادر را بر فیل با جمعی
 از کشته و زخمی همراهیان خود روانه شهر کرد و باسپ تازی در آمد و بدین
 طریق سید قائم و ترنی خان را از معرکه برداشت به هئیت مجموع او به شهر
 نهادند برخی از بیدلان همراهی اصحاب ممات را وسیله حبسات خویش پنداشته
 از آن وادی هولناک که نمونه یوم یفر المرء من اخیه بود بر آمدند ظهور این
 معنی موجب کمی فاحش در سیاهی لشکر اسلام پدید آمد لهذا بعضی
 از سوره بعید الفکر درین وقت خرد را کار فرموده به ظاهر بینی کمی موافق و کثرت
 مخالف زنده بر آمدن مبارز الملک را از آن وادی خونخوار ر عرصه گیر و دار
 از محالات علمی تصور نموده کشته و مرده انگاشته رو به شهر نهادند و از رویداد
 این سانحه و گفتار بی خردانه ظاهر بینان آن شهرت بی امل که محض بتصور
 باطل و خیال امر موهوم اهل جبن بود قریب سه بهری روز در شهر شیوع یافت
 محمد امین بیگ و اله یار که بمحافظت بلده قیام داشتند نظر بر نمک خوار گی
 معرم جان سپاری با جمعیت موجوده بلا توقف و اهمال از راه دروازه خان پور بر آمده
 در میان آب دریای سابر متی با گروه ادبوه از سوار و پیاده که در پورجات متفرق
 بودند و چه از همراهیان مقتولان و دور اندیشان معرکه دو چار شدند اکثری از
 آنها از راه خیرسگالی و رفع بدنامی خویش گفتند که رفتن آنجا تحصیل حاصل
 است شاید کار باتمام رسیده باشد بالفعل محافظت بلده که ناموس آقا در آن جا
 است ازین عزیمت اهم خواهد بود آنها گوش بسخنان واهی بی مغز شان
 داده سرعت هرچه تمامتر از آب گزشته روانه گشتند و اهل فرار که دروازه شهر
 پیوستند بنابر بند بودن در و ممانعت لاجار پای دیوار حصار در میدان ریگ
 توقف نمودند بالجملة مارواریان که رو به فرار داشتند از مشاهده قلت سپاه که
 فریست چهار صد سوار شیر شکار با مبارز الملک باقی مانده و باستقلال تمام میدان را
 قائم داشت عطف عنان نموده بار دیگر قدم جرأت و جلالت پیش نهاده
 چپه‌لشهای صعب و تلاشهای بیش از پیش زیاده از مقدور و میسر نمودند و از

هر جانب تیر و تفنگ مانند زاله ریختن گرفت مبارز الملك با آن جمع قلیل
استقامت ورزیده بشپه تیر که کم خطا میکرد مرغ روح مارواریان را از قفس تن
می پرانید •

• نظم •

عقاب خدنگش گزشتی بخشم چو شاهین قدرت نمودی بجشم
به هرکس که تیرش پرافشان رسید چو تیر او هم از خانه زین پرید
بر آورد تیرش ز دشمن دمار کمزش یکی بود و قربان هزار
دمدم از آن عرصه داروگیر به بد خواجه پیغام می برد تیر
چو بحر خروشان در آن داروگیر هوا موج می زد پرواز نیر

الحاصل درین بین فیل نشان که بعلامت لواء مبارز الملك از آن اله یار بود نمودار
کشت محمد امین بیگ و او فدائی وار در رسیدند و بار دیگر کور که و کوس
در ماتم نو گزشتن بفریاد و فغان در آمد مارواریان بقیس ایفکه مبارز الملك الحال
در میدان آمد تلاش موفوره دجا آوردند جنگ سخت پیوست •

• بیت •

چنان آتش جنگ گردید تیز که گفتی پدید آمده استخیز

اله یار بزخم تفنگ رخت هستی بر بست مبارز الملك مبارزتهای مردانه
و جلادتهای رستمانه نموده دفعه دیگر مارواریان را پیش انداخته تا نزدیکی موضع
سر کپیچ سه کوره دوانید و آنها چون از دیو لاجول گریزان مانند حروف تہی پریشان
شدند از آنجا که از مطلع فلق تا مقطع شفق آئین جدال و قتل قائم بود - هنگام
اصفرار شمس طرفین دست از جنگ باز کشیدند •

• بیت •

چو شمع شبستان گردون نشست عیان شب تار آمد بدست

مارواریان را خوف و رعب در دلها جا گرفت ظهور این معنی محض تائید الهی
و اقبال بوده که یکی از بندهای درگاه آسمان جاه باوجود قلت جمعیت و
حالت عزل با چنین زمیندار عمده سر آمد راجهای هندوستان با فوج گران و منصوب
جنگی که از آن داستانها رانند نموده غالب آمد اگر جمعی از فدویان آستان فلک
بنیان بانتزاع ملک زمینداری و اخراج اوبدسنور عهد حضرت خلد مکن مامور
شوند چگونه خواهد بود لہذا از ایستادگان بارگاه و الا زمینداران حساب ها بر گرفتند

بالجمله چون خبر میدان گزاشتن مهراجا بیدلان ملووار به اشکر گاه خود رسانیدند عجب قلق و اضطراب در مردم بنه راه پلانت - پای استقلال از جای رفته در فکر خرو بار و کندن خیمه و افکندن جهنده بادل پر بیم و هراس که ملووار دور است گویان به بار بندی اشتغال ورزیدند و اکثری از فرقه سپاه گجرات و فصبات بفریات گرد و نواح و تا دواقه جلو بارگی نه کشیدند و بیشتیری در خانهای پورچات هر کسی که با کسی سابقه و راهی داشت پناه برده ما من طلب گشت که هنگام نماز خفتن مهراجا از رزم گاه معاونت نموده بفرو گاه پیوست فی الجمله اطمینان بفلوب رمیده و داهای تپیده پیدا شد و کسینکه بگوشه عافیت کفاره گرین و چون دور فرفته بودند د. پرده ظلمانی شب که فوت ناصر را از مشاهده اشخاص و مطالعه اجسام معزول کرده بود در لباس عاز و خسار با اعتناق منکسره بهرار گاه حورها آمدند مبارز الماک تا غروب آفتاب در میدان شادیانه فتح نوازان ایستاده بود *

شد آن سهمگین بانگ کوس حدل بصوت خوش شادیدانه بدل
و نا همراهیان گفت که خیمه و خرگاه را همین حا طلب داشته دائرة باید نمود
* مصرع *

شب آبستن است تاجه زاید سحر
محمد امین ظاهر ساخت که آنچه مرکوز خاطر بود بعون الهی بعرضه ظهور
در آمد - موبه را که همیشه مستعفی از ان بودند میخواستند نیمار احوال
مجروران و استمالت باز ماندگان در گزشتگان لازم - صلاح و انسب انست که
سمت بلده مراجعت کرده شود لهدا برگشته در فضای زیر دیوار قلعه ارک بر کذر
دریا قریب سه ساعت از شب گزشته فرود آمد لیکن گجرانیان را از سالم آمدن
مبارز الملک باور نمی گشت - خصوصاً سردار محمد خان را که سفد نیابت
سیده و وجه خرج را بصرف در آورده جمعی را فراهم آورده در حانه خویش در
انتها ز فرصت و قابو می بود پس از استماع ^(۱) آراجیف که نزد کوته خردان

(۱) آراجیف جمع ارجاف که بمعنی خبر دروغ افکندن باشد ۱۲ جامع *

بدرجه ايقان پیوسته بود مضطرب شده در صدد کمر بندى و ریختن بر دروازه شهر و کشادن در آمد و از ممانعت عاقبت اندیشان که خبر احتمال صدق و کذب دارد منع پذیر نمی گشت چون والد راقم هم سایه و ربط قدیم داشت از راه اخلاص مقرر کسان خود را فرستاده استفسار حیات و ممات مبارز الملك می نمود و والد آنچه بیان واقع اطلاع داشت در جواب گفته از آن حرکت بی موقع منع فرمود و او ابرام و لجاجت داشت که قریب نصف شب گذشت باز دیگر پیغام نمود که اگر با لغرض و التقدير مبارز الملك زنده باشد اما زخمی کاری داشته جان بر نخواهد بود چون حافظ حقیقی کسی را که نگاهبان باشد اثر زخم به ویبان و او و کسی را که درخواستی بود به هیچ یک نرسیده صحیح و سالم در (۱) کَفَّ عَرِّ را فَمَالُ بُوْد بِالضَّرُورَةِ آدم معتمد او را طلب داشته با یکی از طرف خود همواره نموده در قلعه ارک فرستاد که از فراز دیوار قلعه مشرف بر فردگاه مبارز الملك به نشیب برده نمود که مانع شیر شریزه در خیمه نشسته سر گزشت روزانه را با یکی از مخصوصان تقریر می کزد بعد آمدن او سردار محمد خان از اراده خود باز ماند روز دیگر که زاغ شب از آشیان پرواز نمود خیر تفدرستی مبارز الملك بمهراجیه رسید و چون پهلوان زرین کلاه بر توسن سبک تگ روز سوار شده رو بمیدان روزگار نهاد سر جنگ جویان و رزم طلبان دیروزه از خواب در آمد و کمر بندى نموده پیشتر بنابر رفع خجالت و حرکت بی موقع گزشته بتدارک و تلافی مافات مهیا و مستعد رزم و پیکار گشتند *

همه مرده بودند و برگشته روز بدو زنده گشتند و گیتی فروز

مبارز الملك گوش بر آواز اراده طرف ثانی داشت که (۲) منهبان ظاهر ساختند که مهراجیه امروز عزم سواری و صف آرایی ندارد بنابر آن وارثان مقتولان عرصه نبرد و بخاک غلطیدگان دشت ستیز از هر دو جانب جهت برداشتن لاشها شتافته باید دیگر در نبردگاه دوچار شدند و بی مملعت و نزاع باتفاق هر کس غریق بحر فانی خود را از آن لجه خونخوار بر آورده راهی گشت *

(۱) کَفَّ بَاول و تانی مفتوح جانب ویناه - ۱۲ جامع *

(۲) مُنْهَبَان جمع منهبی که بمعنی اعلام کننده باشد ۱۲ جامع *

فرستادن مهاراجه مخلص خان و مومن خان را نزد مبارز الملک و قرار یافتن صلح و ملاقات با یکدیگر و روانه شدن مبارز الملک و در آمدن کوتوال مهاراجه در بلده

از آنجا که مهاراجه چشم مارواریان را از جنگ ترسیده دید دوشوروت خیر اندیشان مخلص خان جاگیردار محمود آباد و مومن خان بخشی وقایع نگار فوج و متصدی بندر کنیهایت را بذاترهم جنسی و ارتباط سابقه تکلیف سلسله جنبدایی ام مصالحه نمود مخلص خان رقعہ مبني بر اظهار اشتیاق و خواهش ملاقات نزد مبارز الملک فرستاد بعد رسیدن جواب با صواب او آخر همان روز آمده ملاقی گشت بعد گزارش رسمیات متعارفی و احوالات سر رشته (۱) کلافه سخن را بمدعا رسانیده مغضی المرام هنگام شب رخصت شده رفت -

* بیت *

کارها راست کند عاقل کامل به سخن که به صد لشکر جراز میسر رسد
روز دیگر مخلص خان بذاتر جسمات جئه و سال خوردگی از تردد آمد و شد
مانع در بود مومن خان و امر سنگه او دوات پناوت عمده مهاراجه آمده گفت
و شنید مصالحه بقرار لک روپیه نقد خرج و سر انجام باز بردار از شتران و اراده
و بنای ملاقات دید و باز دید میان منصوب و معرول بدین نهج گزاشتند که هر
کدام از دایره گاه خود خیمه علحده بغاصله نصب نمایند و اول مهاراجه دیدن
کند و روز دیگر مبارز الملک باز دید بجا آرد چنانچه مبارز الملک خیمه متصل
باع غازی الدین حسین برپا کرد و مهاراجه در پیش روی فرودگاه خویش برابر مقبره

(۱) کلافه بروزن و معنی کلاه باشد و آن رسمانی است خام که از دوف بر چرخه

حضرت شاه بهمنی فدس سره^(۱) چادر زد روز یکه وعده آمدن مهاراجه بود از غدر و خدم دهنده بخاطر آورده قیاس بنفس خود نمود و بعضی غدر بد تراز گناه خواست آن روز در خلف وعده بآخر رسید روز دیگر قریب سه بهری مبارز الملک اسپ سواره بلا وسواس و اندیشه با جمعیتی قلیل متوجه خیمه مهاراجه گردید مارواریان مستعد و غرق آهن صفها آراسته چه از روی احتیاط و چه بظرافه اهل اسلام ایستادند -

نوگفتی که دیوان صف بسته اند و یا چون درخت از زمین رسنه اند مبارز الملک بصحن خیمه در آمد و مهاراجه تا پیش سرا پرده استقبال نموده همدیگر را در کنار گرفتند و منصوب و معرول برادر وار پهلوی یکدیگر نشسته وحشت و بیگانگی بالعت و یگانگی مبدل ساختند چون رفت بگ بود به تبدیل دستار عقد مواخات بسته بوداج یک دیگر پرداختند - مبارز الملک بفروگاه خود که همان روز متصل باغ محمد امین خان مقرر کرده اسباب و قبائل را فرستاده بود شناخت - بخت سکه برادر مهاراجه بغیر عارضه تیر که در رزمه رسیده بود ملافی نه گسب و گویند مهاراجه دران روز بدبیر حفاظت نهانی زره جامه پوشیده بود بالجمله روز دیگر چهاردهم شهر ربیع الثاني جگ دیوانام از طرف مهاراجه برخصت مبارز الملک همراه فداء الدین خان عمه زاده مومن خان بکوتوالی بلده در آمده دخیل کار گشت و روز دوم رتن سکه بهنداری نایب نظامت مقرر شده داخل فلعه بهدر گردید از انجا که والد رافم داعیه سفر حجار مصمم داشت چنانچه سبق ذکر یافته مبارز الملک تکلیف نمود که تا اودی پور همراهی گزیده رخصت شوند و رافم را مصحوب امر سکه او داوت که کفیل امر مصالحه بود نزد مهاراجه فرستاده گفت که علی محمد خان امین کتهره پارچه از حضور معلی رخصت حج بیت الله الحرام حاصل کرده و برای رسانیدن من تا او دیپور همراه بودن او ضرور است چون نیابت تعلقه از پیشگاه خلافت و جهانبانی بنام حسین محمد خان پسرش مقرر شده او را دخیل کار دارد

(۱) چادر لغت ترکی که بمعنی خیمه است و بجای دال تای فوقانی هم آمده ۱۲ *

چنانچه رافم همراه امر سنگه بفروگاه مهاراجه رفت و بعد ملاقات خلعت و استمالات یافت بالجملة مبنی بر الملك فنادر سرفانجام دار بردار و ایصال وجه مغیره که امر سنگه متعهد بود توقف ورزیده در صد و هفتاد و سه صوب توپ از خورد و کلان سپرد - عبد الغنی خان دیوان صوبه در سرکار والا نموده رسید گرفت چون بیست هزار روپیه باقی بود امر سنگه باظهار اینکه مدعوفت مبرسانند ذمه گرفت اما فرسائید - مبارز الملک کوچ نمود هنگام رجول رافم حروف بنظر وداع والد و اخوی محمد اسمعیل و مرخص شدن از مبارز الملک رفت بعد خواندن نامه که او فیل سوار ایستاده بود رحمت الاضراف داده گفت که نه نیست من در ریاض قطب العالم قدس سره رافع موضع بنهوه و حضرت شاه عالم و درگاه شیخ احمد کنهو قدس سرهما در موضع سرکشیج درگاه اتفاق شود فادکه می خوانده باشد عرب اعتقاد درین هر سه مکان متبرک داشت که تا ایام حکومت پانصد روپیه در ماهه سادات نهوه و همان قدر بسادات رسول آباد و بروز اعراس این بزرگان هزار روپیه سال بسال و چون از شیخ احمد کنهوا خلاصی نمود همسال بر عرس هفت صد روپیه میداد و بغزایات منعالم درگاه و مدد معائن سادات عظام و مشائخ کرام بهج وجه من الوجوه مزاحمتی از عمال نمی رسید سمکان الله انذون کا آنها به کجا انجامیده که دنان شب محتاج و دامی نمی یابند القصة مبارز الملک کوچ نموده بفصبة موراسه پیوست و در اینجا سید نواز شاه خان دامادش که مریض بود به سفر عالم دیگر جدائی گزیده رفت و در همان قصه مدفون گردید بانصره یک مقام نموده بکوچه ای متواتر پیش روانه گشت - مهاراجه از مکان مفاصلت برخاسته متصل باغ شاهي آمده تا رسیدن ساعت مختار در آمدن بلده توقف ورزیده عبد الغنی خان دیوان صوبه و ابو الفاخر صدر و عبد الاحد خان فاضلی و امانت دار خان بخشی و قانع نگار و هادی خان سوانح نویس و اهل خدمات و اعیان و سرگروه بواهر و رئیسان هفود ملاقی شدند بعد چندیکه روز دهن تیرس و باعتقاد هفود ساعت نیک بود مرادف بیست و ششم شهر مذکور مهاراجه با برادرش جریده داخل شهر گشته ساعت چند در قلعه بهر توقف ورزیده

بطحیمه گاه رفت همدران اوقات یک زنجیر فیل از لشکر مبارز الملک در اثنای راه بدمستی نموده گریخته با حمدآباد آمد و فیلبانان مهاراجه دستگیر کردند - کریم داد خان فوجدار پالن پور که همراهی مهاراجه گزیده حسن خدمت بظهور آورده بود بقضای الهی و دیعت حیات سپرد و لاش او را به پالن پور بردند شیر خان بعد موت ملائک محمد خان بانی و دخیل کار شدن میر اسمعیل به نیابت فوجداری جو ناگذده چون از انتقال پدرش کهوکه باره و محالات دیگر در حضور افس در قبول و کلای نواب قدسیه والد حضرت افسد علی فرار یافته و به نیابت سید مرتضی خان فامی وارد احمدآباد گشته بود بظاهر بحال جاگیرات و دیدن مهاراجه با جمعیت شایسته آمد و بواسطت سردار محمد خان غوری بدرجه راحه بنخت سفک مهاراجه را دید و سه زنجیر فیل و چند راس اسب و جرابر از نقد و جنس پیشکش نمود و یک زنجیر فیل و جزوی نقد براه بنخت سفک داده نجوین نام اضااف منصب و خطاب بهادر و بحالی جاگیرات اثنالی پدرش حاصل ساخت که بدرگاه ملک بارگاه دعرض رسانیده بدرجه پذیرائی بسادد - مومن خان فدائ الدین خان را به نیابت منصدیگری بقدر کفبهایت رخصت نمود و بدرگاه با برگذد چواراسی در نذخواه مهاراجه فرار داشت بالمقطع نعهده خویش گرفت که بموجب اقساط می رسانیده باشد مهاراجه که بظاهر سرانجام بعضی ضروریات روزی چند بیرون متوقف بود داخل بلده گردیده به نمشیت مهمات مالی و ملکی یوداخت والد راقم مبارز الملک را تا فواحي او دیپور رسانیده معاودت نمود و مهاراجه را دیده به عزم سفر حجاز رخصت شد و از کفبهایت کشتی سوار به بقدر سورت شتافته عره شهر رمضان آن سال راکب جهاز شده به مقصد راهی گشت مستفید خان منصدی بقدر سورت چون از طریق خشکی مخاطره مرهته داشت کشتی سوار از کفبهایت به بهروج رسید - جرأت عبور از دریای نریده نمی کرد لهذا توقف ورزیده با پیلاجی گایکوار بمواعید دلپذیر تقدیر چوتمه آنجا راه سلوک مسلوک ساخته بسواد بقدر سورت پیوست - بهرام خان منصدی معزول بممانعت پیش آمده در را برویش بست مستفید

خان نگاه داشت سپاه نموده بمورچال بقدی پرداخته بامید فتح البلب نشست و مبلغی بعنوان قرض بدادن تمسکات بدفعات از پیلای کایکوار گرفته بصرف در آورد فوجداری پثن که بر اجه بنخت سذگه بعلق داشت نائب خود فرستاد و میر فخر الدین از همراهیان مبارز الملک بیخبرانه از اقلای طریق جدائی گریده با حمد آباد آمد و بمعرفت اروپا سذگه بدهداری ملاقات مبارجه و کار سازی نموده فعالیت فوجداری جونه گنده و گرفتن عمل و اخل آنجا را به عهدا خویش گرفته روانه شده محمد یهتر والد کریم داد خان جالوی فوجدار پالن پور حسب الطلب مبارجه آمده ملاقی گشت و تجویر دمه فوجداری از انتقال پدرش حاصل ساخت - همدران ایام محمد باقر خان خلاف مومن خان دیوان پیشین که به نیابت دیوانی عبد العفی خان عم خویش سی پرداخت آرزده خاطر گشته با خانه کوچ عازم دارالخلافه شده بود در راه کونان موضع دلو بهادر عارت نمودند و او به مشقت تمام بر آمده بیلده پثن رسید و از آنجا سرانجام نموده برانده شد جوان مرد خان بابی تجویر اضافه منصب و وطن داری فصبه بدنگ بدادن یک زنجیر فیل از مبارجه حاصل ساخت *

آمدن باجی را و مدار کار راجه ساهو و ملاقات کردن با مبارجه

از آنجا که مبارز الملک چندی پیش این مقام عصبی امور باجی را و مدار کار راجه ساهو را نوشته راغب آمدن اینصوب ساخته بود و پیش از رسیدن او مقدمات صدر بعرضه ظهور در آمد و مبارز الملک روانه شد باجی را و برای استحکام و استقرار چوتنه از طرف خود با منصوب راهی گشته در نواح بروده مدد سلسله جنبانی طریق سلوک نموده نوشت مبارجه سید عظم الله خان و جدار بروده و بهرچ را بفابره (۱) تشدید مبانی اصلاح فرستاد و او در نزدیکی

(۱) تشدید بمعنی استحکام داری است ۱۲ *

دریای مهربی بد و پیوسته همراه گشت و بکوچهایی متواتر بر تالاب چند وله با انبوه کثیر و (۱) جم غفیر فرود آمد گردهر داس و رتن سنگه بهنداریان و کارکنان مهاراجه بدفعات نگذارش پیام و استعکام بنای صلح آمد و رفت نموده روزی چند به لیت و لعل که خاء ذات مارواریان اسف گزرا نیده بنای ملاقات با مهاراجه گراشتند و مهاراجه بباع شاهي رفت دوسه روزی در آنجا نیز بدفع الوف گزشت آخرهای روز چهارم باجی را و آمده مهاراجه را دید و عهد و پیمان بمیان آورده معاودت کرد و قرار یافت که بجیراج بهنداری با بوج مارواریان و سردار محمد خان و سید فیاض خان رسالداران سپاه گجرات باستظهار و اتعاق باجی را و رفته برده را از کسان پبلاجی انتزاع نموده مستخلص سازند و سید عظمت الله خانرا دخیل کار نمایند چون او از خود استعدادی و سرانجامی نداشت اهل گجرات جمعی از مسلمین و هندو بتوقع بیانت عالمی رفوگری ماندند مگسای گرد شیدینی فراهم آمده از توجه فوج مهاراجه و باجی راو امر موهوم مداخلت را و فومی بنداشته بنابر سرانجام ضروریات و اخراجات بعنوان قرض و گرفتن تمسکات اَمْ یَصِلْ و نامزد ساختن تعلقات بنام خودها که صورت دخل ده پذیرفت مبلغی سربراه شد و متعاقب بجیراج و باجی راو عازم برده گردید درین بین خبر رسید که میر فخرالدین که بفوجداری جوته گدهه شتافته بود میر اسمعیل نائب غلام محی الدین خان بدریافت خبر باستعداد مقابله بر آمده در نزدیکی امریلی تلافی فریفتن رویداد و میر فخرالدین با میر قمرالدین ولد سید عقیل خان که برفاقت دیگر بودند به تردوات نمایان داد مردی و مردانگی داده کشته افتادند الحاصل باجیر او بجیراج و رساله داران و سید عظمت الله خان بکوچهایی متواتر متوالی از آب مهربی گزاشته برده را محاصره نمودند بر حاجی برادر پبلاجی که در آنجا بود با استعکام برج و باره پرداخته توپهایی که از جنگ کاه رستم علی خان بدست آورده بود نصف نموده تحصن جست فرستادهای مهاراجه بمحاصره اشتغال ورزیده مورچال بستند و از طرفین جنگ

توب . بنگ در گرفت برین ماجرا چندی نه گزاشته بود که ناگهان جوانیسی
 ناجی راو که بظاهر خبر آوری در فوج آصف جاه داشت بمخارج استعجال رسیده
 ظاهر ساختند که آصفجاه بدریافت خبر رفتن و بصوب احمدآباد از مساعدت
 رفت و قابو دانسته جریده و سبکسار شده نعیم رزم و بیگا بر گز دریای نریده
 مطابق ابعاد آمد و اینک به دنبال ما رسیده داند ناجی او از اطلاع این معنی
 مضطرب گشته همان ساعت فوج مهاراجه را بخصمت احمدآباد نمود دست از
 محاصره کشیده سراسیمه بسرعت هرچه تمامتر که از برو و بد استعار کرده بود
 چون تیروزا از شست جسته و بمسکن خویش نهاد آصف جاه که از آن طرف
 مجادی و چابکی متوجه بود در نواحی نذر سورت رسیده معلوم نمود که ناجی
 را داندک فاصله درین نزدیکی از طریق غیر مسلوک جنگل کفار دریای شور
 گزشته - آصف جاه بلا توقف و احوال باشد کوب پی را برداشته دنبال او
 شتافت و چندی از پرتال و چار پایان که در عقب مانده بودند بدست اسکیان
 اوند از آنجا که صیدرمیده گشت معاودت نموده بظاهر اسودگی بموضع کوله کامریج
 رباب دریای آینه هفت کوهی نذر سورت چندی افاقت برزید - متصدین
 بدر از منصوب و معزول هر یک ناظهار مدعا و استدعای امداد و فرستادن نفع
 و هدایا پرداختند مستعید خان که در بیرون بود رفته ملافی گسب - آصف جاه
 بمقتضای وقت هر یک را مستمال ساخته عازم دکن گردید راحه سخت سفره
 رخصت برادرش روانه ناگور محال زعیفداری خویش شد - سید عظم الله
 خان چون بر آمد کار ندید مدار الخلافت رفت - ناجی راو که بمسکن خود
 شتافت و بدون مصالحه مرهته پیش رفت کار نمود - کفهاجی که در آن ایام وارد
 سوه گشت مصدر شورش و فساد گردید مهاراجه مومن خان را بظاهر سابقه وقت
 مدارز الملک سلسله جنیان تقریر چوتنه بدستور سابق نموده مقرر ساخت و برگزیده
 پتلاد باجرا مومن خان قرار گرفت از آنجا که برگزیده دولقه و بهروج و جمو سر
 و مقبول آباد بآصف جاه بحال شده بود چنانچه سمت گزارش یافته عبد الله
 بیگ که از جانب مبارز الملک در بهروج قیام داشت و بظاهر قلبیت مکن که

دست مرهنه از تصرف آنجا کوتاه بود چون مهاراجه دخیل کارگشت او از راه عاقبت اندیشی رجوع بآصف جاه آورده اسدعلی سفد نیابت نمود و از آنجا سفد و تجویز منصب و خطاب نیک عالم خان بد رسید و بدین دسناویز خود را متوسل او ساخت و در سال هزار و صد و چهل و چهار مهاراجه از راه دور بینی نامه مشتمل بر اظهار یگانگی بآصف جاه نوشته مصحوب محمد شاه خلف قدوة الوصایین شاه علی رضا سرهندی که روابط و تعارف با آصف جاه داشت سرانجام زاک و راحله داده فرستاد و بعد چندی مصطفی خان نامی که سابقاً با رستم علی خان بوده در جواب با نامه مودت آمیز و پارچه پوشیدنی و بعضی پیامهای زیادی آمده مهاراجه را دید و فریب سه ماه توقف نموده روانه گشت همدران سال امانت در آن خان بخشی و فایز نگار که به منصب هزارگی ذات یک صد و یصحاته سوار سراموازی داشت و دیعت حیات سپرد و بعد معروض قدسی از انتقال او علام حسین خان در حضور بخشی مدر گشت و سفد نیابت خود نزد محمد مجاهد الدین خان فرستاد و او سرگرم کار گشت *

مصادره نمودن مهاراجه گنگا داس سیئه و گروه ابریشم فروشان را و سوانحاتی که در آن سال روی داده

همدران اوان نه تهییدی مهاراجه نه لک رویه بطریق مصادره از گنگا داس سیئه و ابریشم فروشان جبراً فہراً گرفت مفصل این مجمل آنکه چون سابق در ایام حکومت مبارز الملک خوش حال چند سیئه از امر سیئهی معزول گردیده روانه دارالخلافه گشت و گنگا داس سیئه کل مقرر شد چنانچه در ضمن سوانحات ایام حکومت او اندراج پذیرفته گنگا داس باستقلال بسر انجام مهام پیور و او امر دیگر حسب الخواش مبارز الملک می برداخت - هنگام آمد آمد مهاراجه از راه دور اندیشی کسان خود را بیشتر فرستاده درخواست نوشته جات استمالت مبني بر کفالت پثارتان عمده که باصطلاح گجرات باندهری گویند نمود که بضاطر

جمع فوائد مافد - مهاراجه بر عايب رفت و تاليف فلوت حسب الخواهش او نوشته بمهر خود و كفالت عدم تعرض بمهرابهي كرن ولد درگك داس را تهوور كه سر گروه پناوتان بود داد گنگا داس از اعداد باندھري كه متعارف اين ديوار است اطمینان قلب حاصل نمود پس از اوريدان امر مصالحه فيما بين معزول و مدعوب صرافان و تجارت پيشگان و سر گروهان رعابلي نلده را همزه برده مهاراجه داد و استمالت و تساي ظھري بالمشافه گرفته داس بهيقي فيام هي نمود - اما مهاراجه در باطن در صدد قيد و گرفتن مغلها از و در نظر در آورده در انتظار فرصت بود از انجا كه باندھر فوي درميان داده جرات نمي كرد و اندیشه اين حيال را نداشتن و مشاوران مخصوصي جائف داشت چون در مرم مصالحه مدار الملک مومن خان را با بهنداري زن سنگه يك كوده خصوصيت و تعارفي بهم رسیده بود و او ميژ بذاير خواهش اسير تركي كه مدار الملک به گنگا داس داده و او عذر نموده نه داد رنجيدگي داشت بهنداري مومن خان را از مكرون ضمير مهاراجه آگاه ساخته كه گاش طلبيد و او تمهيدی بخاطر آورده گفت دو قطعه حسب الحكم اعلى بمهر امير الامرا مصاص الدوله بايد ساخت نكي تمام مخلص خان مضمون اينكه چون گنگا داس در حكومت مهاراز الملک مصدر اخذ بيوزة متعدده و مصادرات سنگه احمدآباد گشته است او را دستگير ساخته مسلسل و منول درگاه و الا بفرستد و اگر مهاراجه ترين معذبي ايستادگي نمايد سپرد نموده رسيد بمهر او گرفته بحضور ارسال دارد و دويمي تمام مومن خان منعر برايكنه در گرفتن و ميد ساختن گنگا داس كه بمخلص خان حكم شده با جمعيت همراهي خود شريك شود و در (۱) جلدوي اين كار مقرر نمود كه پركنگه محمود آباد چون دصف در جاگير مخلص خان است و ديمه ديگر در ضبط نظامت كه دستور معزول مهاراجه نيز تمام صوبه را به تحت و تصرف خود در آورده بود بمخلص خان در و بست را گزارد - مهاراجه پذيرفت - مومن خان احكام را مرتب ساخته

(۱) جلد و لغت تركي بضم يك و سوم انعامي كه ناصر دهند و در عرف هر عطيه

مخلص خان را از جمیع مراتب آگاه ساخت و او روزی گنگا داس را طلب داشته حسب الحکم را نموده نشانید و او ابھی کرن باندھر را از ماجرا پیغام نمود ابھی کرن را عرق حمیت بعزکت آمد چون از موضوع و محمول مقدمه واقف نه بود با جمعیت همراهی خویش مستعد پرخاش گشت - مومن خان با همراهیان آمده شریک مخلص خان شد ابھی کرن بهاراجه پیغام نمود که چون من باندھر گنگا داس ام بذیر استخلاص از بهر نوعی که باشد با مخلص خان پرخاش خواهم کرد بهاراجه او را نزد خود طلب داشت از راه (۱) مدالست و (۲) مخادنت نپذیر نمود او پتخوانین وجه و باعث نشانیدن گنگا داس را گفته فرستاده استفسار کرد و آنها در جواب احکام را بجنسه فرستادند بهاراجه و بهنداریان متفق اللفظ از روی (۳) مختلت (۴) بمجارت پرداختند که کفالت و باندھری از جانب بهاراجه بوده و این مقدمه از پیشگاه خلافت و جهانداری است مخالفت حکم و الا دمی تواند شد هرگاه بندهای پادشاهی بموجب حکم او را گرفته باشند سخنی بر من و دیگری نیست و در باطن او را بمواعید دلید و از جوش و خروش باز داشتند و او فیض به طمع در افتاد *

طمع را سه حوصست و هر سه تهی از آن نیست مرمطمعان را بهی از آنجا که در گجرات مقدمه باندھری نازک است ابھی کرن مطعون خلق گردید الحاصل بهاراجه فرد رسید بمهر خود نوشته داد و در همان شب گنگا داس را د بهدر طلب داشته حبس نمود و افزای او و جماعت ابریشم فروشانرا دست گیر ساخت و برای (۵) قرق خانهای آنها که مبلغها را از جفس ابریشم و اثاث البیت

(۱) مدالست - فریب دادن ۱۲ جامع *

(۲) مخادنت روانه نازی کردن و حیل کردن ۱۲ *

(۳) مختلت با کسی فریب آوردن *

(۴) مجارت باری مضموم کسی را جواب دادن *

(۵) قرق لغت ترکی بمعنی محافظت ۱۲ *

نقد و جسد مشهور بود (۱) یتاقیان گماشت و به ضرب و شکنجه دو لک روپیه بر گنگا داس و سه لک روپیه بر خوش حال عم زاده اش و ما بقی بر دیگران به قدر حالت هریک مقرر نموده نه لک روپیه را بعد غن تمام و تشدد ما لاکلام در اذک فرصت بمعرض ایصال در آوردن از سفوح این سازه موجب پرسشانی ایهوه کثیر و جم عقیق از برقا و پیر سکنه گشت خصوصاً عمه و نعله کلر خانجرات متعدده ابریشم فروشان از چرخ نالان و (۲) عباغان و (۳) نساجان که اصناف متفرقه متعدده دارد گردید و نقصان کلی در محصول مکال صد پدید دبت ابریشم در بنگانه . بار رسیدن احمد آباد که اقسام و انواع اقمسه مشهوره معروفه ترتیب یافته باطراف . گدازات بلاد هند و سنده و روم و فرنگ و عرب و حبش و ایران و توران تجارت بدشگان برای و بحاری می بردند روی نمود و فرقه ابریشم فروشان ازان رفت که گروه علحده بودند بر طرف شدند اکثون مردم منفرد کم و بیش می آرند مهراجه احمد نامی را از قوم بواهر جماعه کلان که دران هنگام تازه ده عرصه آمده و سیئه قوم خود مقرر گشته بود سیئه کل نمود همداران ایام بدست آونز خون حسن . قتول آهن فروش بوهرة جماعه خورد که مبارز الملک سه لک روپیه ازان فرقه بدین جهت گرفته بود چنانچه سبق ذکر داشته درین ولا یکی از رانگ او که پیراهن خون آلود آن مقتول را داشت برپا نموده نزد مهراجه داد خواة گشت معلمی بدان جماعه مصادره قرار داده گرفت و آنها چون از صدمه نخست هفتوز نیا سوده بودند بهر نوع ادا ساخته پایمال گشتند و جلالی وطن گزیده د اطراف و جواد رفتند که اکثون ازان جماعه کسی نمادده که حالی داشته باشد مگر جمعه برای دهم که وجود و عدم شان مساری است خواهند بود . از انجا که در صوبه از مصلدداران و اعیان که اسمی رسمی داشته باشد نمادده میدان را خالی یافته

(۱) یتاقی بفتح اول بروزن مضافی یاسان و نگاه دارنده و محافظت کننده باشد

و بضم اول هم آمده است برهان ۱۲ *

(۲) صباغ رنگروز ۱۲ *

(۳) نساج باننده *

بهندرا یلن خدا نشناس^(۱) و نَسَناسان ماروار اخیای بدعات سابق و لاحق نموده اخذ و جر و گرفت و گیر و ضیع و شریف مسلم و هفود بغیاد نهادند و ابواب شر و ظلم کشود، گشت بازار اسلام^(۲) کسادی بدیرفت کار کشی منع گردید مساجد ویران^(۳) و کنائس را رونق افزود و در ایام هولی ایذا و اهانت و هتک حرمت مسلمین را از مستحبات و مستحسبات گرفتند و احدی را یا رای آن نماند که گوید این چون و آن چرا است در هنگام روانگی مبارز الملک و ورود مهاراجه که کاه رعایا و برایا از بعدی معرول به ستوه آمده بودند اظهار سرور و شادمانی داشتند سیمما گروه هفود که اکفون ناظم سر گروه آنها ست و مهاراجه و برادرش را نسبت به رام و لچهمن که به معبودی او قائل اند داده بخوشی می سرائبند از مشاهده معاشرت و سلوک آنها به مضمون رحمة الله علی نباش الاول متذکر گشتند الحاکم اکثری از اعیان و اشراف از مدلت و خواری اندیشیده و از ریخته شدن آنرو بهراسیده توقف و سکوت را مناسب ندیده به تدریج و مرور ایام باطراف و اکناف متفرق شده گوشه عافیت گرفتند روز بروز کار خلق الله به صعوت انجامیدن گرفت ماروار یان در خافها بزدستی و^(۴) علف فرود آمده غصا نمودند و چه خانه خرابیها که بعرضه ظهور دیامد * بیت *

چو خواهد که ویران کفد عالمی بهد ملک در پنجه ظالمی

این همه از شامت افعال و اعمال نا شایسته ما بوده از ما است که بر ما است محال کثرة بارچه که بجهت اخذ زکوة شرعیه از عهد حضرت خلد مکان مقرر است و هفد و را باین امر مناسبنی نیست و هیچ گاهی سوای اهل اسلام به تمشیت امور آنجا مامور نبودند چون از ایام بغی حامد خان محصور را ناظران

(۱) نَسَناس بول مفتوح ثانی زده نوعی از خلق اند که نک یای بر میبهند و پای دیگر ندارند آورده اند که دو مردم اند و در دویدن از دویا بیش میدوند ۱۲ *

(۲) کساد بول مفتوح بی رواج شدن *

(۳) کنائس مساجد ترسایان مطلق بتخانه را گویند ۱۲ *

(۴) علف بول مضموم درشتی کردن *

متصرف شدند با وجود آن متصدیان بادشاهی بدستور معمول و ضابطه معین
 دخیل کار نمودند و حق التکثیر می گرفتند مهاراجه ناچاره نقالان ملو را در داد
 و آنها متصدیان را مغل پذاشته کارش بیجا در پیش نمودند - متصدیان بهر از
 همشنگی و بد صحبت نا جفس آن خدیو طلعتان را عدابی الیم گفته تغفر و تقاعد
 وریدند و بغرستان گماشته نویسنده اکتفا نمودند از آن نار بدو بست متصدیان از آن
 محال برخاست اگر مهر آنها بر داخلی ادابی محصول که بمالک محروسه
 می روند و بی مهر متصدیان بادشاهی منظور نمی شود نبود بدستور محالات
 دیگر از سایر و دار الضرب و بنهه دخل بی دخل می شدند چون مبارز الملک
 محال سایر را در وجه اخراجات سرکار معلی عهد و اختیار دیوان صوبه را گزارش
 کرده بود در عوض بسب و پنی رویه یومیه فرار داده از محبت دیوان بر آورده
 ناچاره نقالان داد و اکثر ضوابط دیوانی که فی الجمله بفضله دیوان بود بر آمد
 از آن جمله بخت المال که همیشه دارو و کسین دیوان صوبه به ضبط می پرداختند
 در باده کوتوال و در پورجات فوجدار گرد متصرف گشت و این دعوات صوت
 اسمار گرفت و در دار الضرب چون متصدیان بادشاهی بی دخل بودند طلا
 بهره مس آمویر گشته مسکوک گردید و بدین صیغه شفیعه مدعی بر محاصل
 بجا افزوده اشرفی و رویه ضرب احمدآباد که پیوسته بی عش و تمام عیار
 بود بدان علت بدنام گردید و سوای بلده در بیرونات رائی نمی گشت که تا حال
 با وجودیکه عش را بر طرف ساختند در بیرونات در بعضی امکنه بدنام است
 و بر مواضع و اراضی مدد معاش سادات عظام و مسایم کرام و ارباب استحقاق
 نه صیغه چنها من فرار داده عامل و تحصیلدار علحدده مقرر گردید که اکثرون ارباب
 معاش را جر نامی باقی فمانده و به هزار سماجت و لجاجت دست برداشته
 بعضی را به عنوان گدائی چیزی میسر می شود و این جماعه بمر ذابیر عدم
 وجه معیشت و جور فاقه کشی آواره هر دیار گشتند - سرب و باووت و مصالحه
 نوبخانه که درین مدت مبارز الملک فراهم آورده و فریب بیست هزار رویه
 را می شد با توپهاییکه بدیوان صوبه سپرد کرده بود بتدریج روانه جودهپور ساخت

همدرازان اولن سند بهکائی متصدیگری بفدر سورت بسعی عمدة التجار ملا محمد علی از پیشگاه خلافت و جهانبنائی به بهرام خان رسید و منصوب معزول گشت - مستفید خان زیربار سه نفدی آمده قرغندار و پریشان حال باحمد آباد مراجعت نمود چون در آن اوقات عبد الاحد خان پسرش ودیعت حیات سپرده بود از انتقالش بمصب فضای بلده سر افزای یافت *

کشته شدن پیلاجی گایکوار بخدع مارواریان
ورفتن مهاراجه باراده تسخیر بروده و محالات
آن طرف دریای مہی و فوت عبد الغنی
خان دیوان صوبه و تقرر دیوانی به
طالب علیخان نبسه او در حضور
و دخیل بودن عبد الحسین خان
بامور دیوانی

از آنجا که اومان نائی زوجہ کھاندیر او داربہ سیفابتی متومی کہ چوتہ ملک گجرات بدر تعلق داشت درین ولا چہارم حصہ این طرف دریای مہی بہ ضمیمہ آن طرف از تعمیر کتہاجی و پیلاجی گایکوار مقرر نموده رخصت کردہ بود و او با اندوہ کثیر بفاہر مداخلت آمدہ بموضع داگور معمولہ تہاسرہ رسید مهاراجہ از استماع اینمعنی بہ عزم مقابلہ و مدافعہ باستعداد فوج و توپخانہ پرداختہ بیرون بر آمد و چندی از ماروارانی را در ظاهر برسم رسالت و پیام رسانہی و سلسلہ جنبنائی امر مصالحہ نزد پیلاجی رخصت نمود و در باطن دوسہ نفری از انہارا کہ مصدر خدعہ نوانند شد و در ان جماعہ مردم این کار می باشند بمواعید دل پزیر و موافق موکد بایمان مستمال ساختہ گفت کہ ہفگام ملاقات رفت قابو کارش را تمام سازند فرستادہا پذیرفتہ با او ملاقی گشتند و بہ چرب زبانی و شیرین

کلامی معقول و (۱) منحول و کلمات زری اندود دو سه روزی پرداخته هنگام شب که رخصت مقرر شده بود وقت بر آمدن یکی از آنها برگشته به عنوان گزارش مطلبی به سرگوشی در آمد و به دوزخ کاری جمدهر پی در پی پیام اجل را بکوشش رسانید - دکنیان قابل را نیز برفاقت معقول راهی ساختند و لش پیلاجی را برداشته همان وقت روبه فرار نهادند و در نزدیکی فصبه سادوی آن طرف دریای مهبی سوختند بمجرد استماع این خبر مهاراجه که تدبیرش را موافق تدبیر دید بسرعت هرچه تمام ترکوچ نمود در عرض راه خبر رسید که عبد اعلی حسن دیوان صوبه که از چندی بیمار بود غرق شهر جمادی الاولی نضای الهی موت شد. موسی خان بذاترشته فرابت از مهاراجه رخصت حاصل کرده و برای عدد الحسین خلفش خلعت مانمی و تجویز نامه دیوانی از انتقال پدرش گرفته باحمد آباد آمد و بلوازم نعریه پرداخت و چهار روز متوقف گشته بمهاراجه ملحق شد تدبیر القصه مهاراجه بکوچه‌های متواتر عبور دریای مهبی نموده به صلح بوده در آمد - دکنیان را که بیم و هراس غالب آمده بود بروده و پیرگنات دیگر را حالی نموده پناه بحصار دبهوئی که جای مستحکم است بردند - مهاراجه حیدرراج بهنداری را به ضبط غله و آذوقه و سرب و باروت و گرفت و گیر مالداران بروده تعیین کرد و او به بهت‌های دروغ و افروای امانت مرهته و دریمت آنها مصادرات نمود مهاراجه همت بر تسخیر حصار دبهوئی گماشت همداران اوان حیم بارور خان سزاول را گذاشت جاگیرات منصبداران حضور و متعبد صوبه دست اویز دستک و احکام دمهر امیر الامرا بنام مهاراجه از دارالخلافه وارد احمد آباد گشت و رتن سنگه بهنداری نائب صوبه را دید از آنجا که بهنداری حسب الطلب مهاراجه روانگی داشت برفاقت او روانه شده مهاراجه را ملاقات نمود و اندر اتم از سفر حجاز پس از انقراغ مفسک و زیارت در ماه صفر آن سال در عرض پنج ماه و نیم که باتفاق موسم آن وقت در جهازی که عزیمت آن صوب

(۱) منحول سخن برافته گهتن دروغی بکسوت راستی گفتن *

نموده بود مراجعت کرد و چندی که بفایز منازعت متصدیان در بندر سورت متوقف گشته بود درین ولا برای کشتی به بندر کنبه‌پایت رسید بالجمله مهاراجه هرچند همت تسخیر دبهوئی گماشت از کثرت بارش و قحط غله پیش رفت کار ندید بعد ضائع شدن چار بایه بسیار و مقامات دو ماه از موضع بیپلو پور که بر کنار دریای دهار در مابین بروده و دبهوئی واقع است طفل بر گشت فرو کوفت و اراده دستگیر ساختن دلا مقدم موضع پادهره که مدار کار برگشته بروده بعلت زرداری که بپادهری تمام پتا و نان نامی و مومن خان و سردار محمد خان غورنی و شیر خان و جوانمرد خان بابی و سید فیاض خان آمده بود و در موج قیام داشت با خود مصمم نمود بفایز کثرت بارش که نا دو هفته علی الاتصال شدت کمال بود و علاوه آن قحط غله که بسبب انسداد طرق و شوارع از طغیانی رود درها و ایل ولای که ذیم آثار پخته بیک روبیه میسر نمی شد و کاه بمرتبه نایاب که اسپن به گداز در میان سران داشتند و بسیاری بچراگاه عدم شناختند اتفاق مراجعت باخطرات که در عین طغیانی ناله‌ها بود جمعی که شتاب زدگی نموده براه دوری در آمدند رخت هستی اکثری از آنها و چار بایان به طوفان بلا رفت و بیستری از ستوران در گل ولای از عدم طافت پا برجا ماندند روز دیگر مهاراجه کوچ نمود و باراده گرفتار ساختن دلا مقدم او را به همراهی خود گرفته به بهانه دیدن حصار بروده در آمد و لشکریان و بیگانه را از در آمدن منع فرمود از بیرون ماندن باندهران دلا را حلوائی بی دود و عسل بی مگس پذیرفته سرشامی جمعی را متعاقب یکدیگر به طلبش فرستاد و او ازین معنی متوهم گشته بر اسب مادیه که گوی سبقت از باد می بود سوار شد باوجود ممانعت یاسبانان دروازه بجهانیدن مرکب نجات یافته یک راست بمسکن خود شتافت و روز دیگر به مهاراجه نوشت که اگر سردار محمد خان را به نیابت فوجداری بروده نصب می‌نمایند استقامت دخل خواهد بود الا فلا - بالضرورة او را بفوجداری گذاشت و حسب الطواشه سردار محمد خان شیر خان بابی را بقرار حکومت بالمناصفه مقرر کرده به سمت

احمدآباد کوچ نمود فرقه کولیان ساحل دریای مهبی که از کسته شدن پیلاجی
 به تصرف در آمدن بروده مغلوب و اهرمه گردیده مطیع شده بودند از دست
 نامدن حصار دهبوئی و بند فولی بادلا مقدم هنگام برگشت دست تطاول دراز
 خنده شبها بر خیمه‌ها ریخته و زخمی ساختن مردم و بردن اسب و یراق می
 برد اخذند چنانچه درین قسم زد و خورد شدی نزدیک خیمه جوان مرد خان
 سانی محمد شریف دوکر جماعه دار نوکر او کسه افتاد و آتار عقلت و بی
 دندری بندوبستی که بخودی خود عورت گرفته بود بر دم خرد الفصه مهاراجه
 مو در پایی مهندی نمود میخواست که راه برگشته پند فریادش در بین طریق
 راه در رافع شده اند عزم احمدآباد شوم مومن خان که برگشته در اجاره‌اش بود
 ناک پایمالی زخمی نمی گشت و مبلعی بدین جمع مجرا و محسوس
 خواست دانست و این معنی موجب کرائی خاطر مهاراجه گشت و شکر
 در این بدستار مرد از محمد خان را روکش نمود و او برگشته را بقرار اجاره مومن خان
 و کل خود متعهد گشت و مهاراجه را از راه برگشته پند گرانید مومن خان
 به مهمانیت رخصت شده وقت و مهاراجه کوچ کرده بر لب رود و اترک مقام
 و جمع که در محال وطن داری محمد بابی مقامات چند نموده بسرس هزار زوده
 ندان بشکست مشخص ساخته باحمد آباد آمد محمد اشرف عورنی بر در
 د خان چون او در بروده بود بظاہر طالب شکر داس از احمدآباد به پند
 و ملا محمد خان از تغیرهادی خان به سوانچ نویسی صوبه از حضور
 و توانی صوبه از انتال عبد العزیز خان در پیشگاه خلافت و جهانداری به
 جان نسیه او که در حضور بود مفوض شد و او سفد نیابت نرد
 خان خالوی خویش فرستاد اما مهر و امور دیوانی را بظام طالب
 جان جایی نکرده خود بمهمات پرداخت و بظاہر قریبهای قریبه ممانعت
 دیامد اما وجه یومیه بیست و پنج روپیه که در عوض سایر قرار گرفته بود
 عوفوف نمود *

وقوع قحط و وبا

همدرآن سال قحط شدید و سمیت در هوا و مرگ و میر در مردم بهم رسید و علاوه مکروهات بد معاشی مارواریان گشت پلنگ تسعیر غلات روز بروز بالا رفت و هزاران هزار از اعلی و ادنی نه نب کردن دو سه روز که سدای یرقان قبل سابع می شد ده نود عالم دیگر می گشتند که فرصت تجهیز و تکفین نبود و عمده و فعله موتی بدست نمی آمد و هر روز جمع کثیر رفتگان نهانخانه عدم را که و ازنی یا دسترسی نداشت در ریگ دریای سائر از کوچه و بازار کشیده می انداختند که طعمه کلاغ و کلاب می شد و دو نفر را بریک جنازه که دو کس بر داشته می بردند رافم معاینه نموده فریاد و فغان کافه برآیا در گزبد فلک پیچید ۱. فریاد و فصبات اطراف و جواب کروه^(۱) علا زندگان از خان و مان آواره گشته کاسه کدایی در دست بغایر فروش اولاد و احفاد صغیر و کبیر اناث و ذکور روبه شهر آوردند *

شکمه فناد از پی خشک و در چو^(۲) انبان در یوزه گر دیدر
گرسنه شکم برنمد دوخت چشم که همسایه گوشت بود ست بشم
و راسته و بازارها پر گشت و بیک روپیه و دو روپیه فرزندان خود را در معرض بیع در آوردند درین بلیه آسمانی اکثر زنان مسلمان و ایندای آنها از وضع و شریف را مارواریان بدادن کرده نان رشته رقبت در گردن افکندند و بخوراندن سرکین ماده گاو و سوختن دانه چند از جو سرشش باعتقاد خودها تزکیه نموده مرید ساخته و افله هاروانه ماروار کردند و از راه شماتت می گفتند که چون در عهد حضرت خلد مکان از جود هیور آسرای ما را گرفته مسلمان ساختند این در مقابل آن است مهراجه شیر سنگه پتاوت و چترا مهته را باکثر احوال و اثقال را که فراهم آورده بود روانه ماروار ساخت *

(۱) علا قحط *

(۲) انبان پوستی باشد دباعت کرده که درست از گوسفند برآرند - برهان ۱۲ *

اشتعال یافتن نائره نزع فیما بین بهرام خان متصدی
بندر سورت و عمدة التجار ملا محمد علی
و تعلق پذیرفتن حکومت بنام تیغ
بیگ خان برادر بیگلر بیگ خان
قلعه دار و روانه شدن بهرام
خان به بهاونگر .

چون بهرام به سعی و تلاش و سرانجام اخراجات عمدة التجار ملا محمد علی
از بغیر مستعید خان دستور سابق به متصدیگری بندر سورت بحال گردید به
تمشیت امور و ربق و فلق مهمات پرداخت و میر عبد الرحیم ناهسی را نائب خویش
گردانید از آنجا که عمدة التجار موضع اناره را چنانچه سبق ذکر پامه دریافت داد
و حدود رفته در آنجا سکونت ورزید و بندرستان را نوعی نمود که هر که پناه
دادنجا می برد احدی یا رای باز آوردنش نداشت روز بروز رونق آنجا برآمده
بهائی در صورت بندر سورت مانند در حقیقت بندر علیحدہ مخصوص خود
گردانید اکثری بقعی و اموال آمدنی جهازت را بدون اطلاع و اجازت متصدی را
از آنه دخیوت و خود سری که متصدی را دست نشانده حوینت می یزدانست
برود می آورد و چندی بدین نهج گزشت بهرام خان تا مفذور مراعات را منظور
اشده تعالیر می ارزید چون کار از حد اعتدال گزشت و نقصان ملی محصول را
معادد نمود به صلاح و صوابدید نائب حری را به عنوان فوجداری اناره تعیین نمود
و به ضبط محصول پردازند به عمدة التجار پیغام کرد که در خانه قدیم در بندر آمده
انند و او به مقتضای رفت حسب الفرموده به عمل آورد و گفت و شنید
حکم و احوال که درین مدت بی اطلاع فرود آورده در پیش گشت و پس از فعل
ال موجود بکه عمدة التجار وجه اخراجات حصول سند را درخواست داشت قطع
ازان نموده بر لک روپه انفصال داد میر عبد الرحیم نائب را عرق طمع بحرکت

آمده ده هزار رومیه دیگر برسم حق الفیاض برای خود استدعا نمود - عمدة التجار از آنجا که مدعی از سابق طلب داشت و درین ولا دیگر بایست داد و نیز یک گونه از نعدن ساختن فوجدار به ائمه و آوردن او در بندر اهانت و مذلت خود تصور مینمود از تقفل درخواست میر سر باز زده ابا و امتناع نمود - و کمر بر عول و بر آوردن بهرام خان بست و ندبیری با خود اندیشیده هنگام شبی دو هزار روپیه به مدینه بدر نمود سید علی و اعطی که مایه فتنه و فساد و جمعی کثیر از مبدیان داشت فرستاده از اراده خود آگاه ساخت سید که نقد را به دیده سر دید بالترامی و العین گفته و عده دهیدن صبح که آلیس اصبح بقریب نمود عمدة التجار که سه هزار کس از سوار و پیاده با خود داشت آنها را مستعد گردانیده روز دیگر هنگامیکه صدر صبح از بستان افق جوشیدند گرفت بخانه سید زین جاسین سید عیدروس آمد و سید علی و اعطی که در تمام شب بدین مصمون مشغول بود * * بیت *

که ای شب گونه روز رستخیزی چرا آخر بخت در نخییری

فی العود خود را رسانید و کسان عمدة التجار فاضلی و مفتی را حاضر ساختند و احمد چلپی و تجاران دیگر حسب الطلب جمع گشتند - سید علی و اعطی که در صدر مجلس جا داشت پس از انعقاد اجماع سپند آساجسی نموده شد کردار در وسط آن مجمع انجمن آرا گشت و قاضی و مفتی را مخاطب ساخت گفت که این از کجای مسلمانی و در کدام شریعت و کتاب جائز است که بهرام خان با وجود یک عمدة التجار مبلغها طلب دارد درین ولا بيموجب درخواست دیگر می نماید و وجود عمدة التجار که وسیله روزی جمع کثیر و هر ساله مدعی کلی از عسور در سرکار نادرشاهی واصل می شود از مغفومات وقت است و بهرام خان اراده استیصال او دارد و فقره چند مشتمل بر وعظ بدلائل عقلی و تعلی در معرض بیان در آورد -

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با ملک حقه کرد

و مقرر شد که فاضلی اعلام نویسد و به هئیت اجماع از خانه برخیزد بمسجد بیکه احداث کرده و متصل به خانه عمدة التجار بود و فقه اعلام

آدم قاضی فرستادند عوام الناس و اجامره متابعت پیر از شاد و اعطی از گوشه
 ، کفار حاضر آمدند - اعلام که به بهرام خان رسید چون از سنج این ساجده آگهی
 بداشت مناسبت گشت میر عبد الرحیم که وقوع این واقعه بذکر شوم ظمعی
 او حاضر بود مستحضر و فوق بر مضمون اعلام بلا توقف موجب را مستعد ساخته
 دشمن فرمود که هنگامه آرایان را بسند بیارند فرستاده فغانی آنچه را بدو رسانیدند
 جمعند و هرقوی نموده علی رؤس الاشهاد ظاهر ساخت - عمده التجار بفر کسان
 حدود را بکوچه بندی و ترفیق سر راه آنجا در اطراف خانه خویش امر نموده و از
 طرفین جنگ تیر و تفنگ در گرفت و آسیای حرب بگردش در آمد و پنج شده
 ، بدین مژدال پیری شد و دزدین ایام علیه از طرف بهرام خان به عرصه بفرز
 آمد - عمده التجار از مشاهده این معنی گشتاد و پیسرفت که را باعالت
 را امداد قلعه دار دیده معتمدان خود را فرستاده از بدو خان استمداد و استعاضه
 بود چون از معدمات سابق که و با به عهد خود نموده خاطرش از عمده التجار عیار
 - قدرت بود - * * * * *

می کرونا و مروت نهی است باو دوستی کردن از ابلهی است
 اده بظهار اینکه بالفعل جمیعتی موجود نیست و آذوفه و ذخیره و ...
 صرف امداد مغدور دارد بار دیگر پیغام آمد که آنچه مایحتاج مطلوب
 مهیا نموده میسرانم بیکلر خان خواهش حضور عمده التجار کرد که
 به بظهار ما فی الضمیر پردازند و او آمد و گفت و شنود و عهد و پیمان
 که بعد اخراج بهرام خان متصدی تیغ بیگ خان باشد و حصول سند
 رد مده عمده التجار و این معنی را بایمان و درمیان آوردن قرآن مؤکد
 قرار یافت که چون مورچالهای طرفین از فراز قلعه تشخیص نمی شود
 در مورچالهای خویش بیرقهای سفید برپا نماید تا آشنا و بیگانه
 دشمن امتیاز یابد عمده التجار بلا توقف و احوال از قلعه برآمده دو صد
 دار و آذوفه و سرب و باروت و بست هزار روپیه نقد از راه کشتی به
 بودهای ازدها بیکر در مورچال بهرام خان که سمت قلعه بود آتش

افشانی و گواه افکنی آغاز نهاده در طرفه العین برداشت - بهرام خان از مشاهده این حالت که دو تیغه نایب جنگید بالضرورة بمقابل قلعه مرحله و (۱) دمدمه بسته توپها نصب نمود و بجنگ هر دو سو پرداخت و قریب یکماه بدین مهوال گزشت - حلقی کنیز از برنا و بیرو مسکین و غنی درین هنگامه از جان و مال رفتند از آنجا که بهرام خان از قدیم و جدید قریب ده هزار کس داشت - اما چون دربار خانه عیبی آب خورد او از آنجا برخاسته و مستیت ایزدی بر عرش پیوسته بود بعضی از بیم و هراس و برخی به شوم طمع امید موهوم از رفقی نامی مشاهده طول انجامیدن هنگامه و اتفاق قلعه دار و تجاران از خامت عائد اندیشیده رو گردان شده به عمدة التجار پیوستند و در مقابله و مقاتله شریک گردیده باظهار یکرنگی و پیش آمد بیش از پیش کوشش در آمدند -

* نظم *

این دغل دوستان که بی بینی	مگسافند گرد شیرینی
تا طعامیکه هس می نوشند	همچو زنبور بر تومی جوشند
باز و فتیکه ده خراب شود	کیسه چون کاسه رباب شود
ترک صحت کفد و دل داری	دوستی خود نبوده پنداری

و عوام الناس چه نارشاد پیر واعظی و چه از راه خوشامد هر طرف هجوم نمودند - با بهرام خان جمع قلیل از یاران جانبی که بودند نظر بر تهور و جلالت ذاتی دست از قتال و جدال بر نمی داشت که دران اوان دیوجی نا کبیه مرهته باده هزار سوار حسب الطلب عمدة التجار به کومک رسیده از بیرون ابواب آمد و شد و رسد غله و کاه را مسدود ساخت و این معنی علاوه گردید و از ممر فقدان آذوقه کار بهرام خان به تعسر انجامید - بهدا بغای امر مصالحة بمیان آمد و قرار گرفت که بهرام خان دربار را خالی نمود در باغ ملا فرود آید - بغلبران متعلقان را در خانه کامگار علی خان گزاشته بآنجا رفت و سید نور الله و سید ولی جماعه داران با همراهیان خود با تهاوه رفتند و ناثره حرب اطفای پذیرفت در

(۱) دمدمه بفتح اول بروزن زمزمه آنچه که مرکب قلعه مانند برج از چوب و سنگ

و گل سازند و از آنجا توپ به قلعه اندازند - برهان ۱۲ *

حینکه متعلقان بهرام خان نقل می نمودند چون ختنه احمد چلبی سر راه بود سه چهار منزل رتبه که جاسوسی نقدی دران نشان داده بود او باظهار اینکه سرب و نازوت می برد از عرض راه کشیده متصرف شد - الحاصل تیغ بیگ خان بموجب فرار دار بدربار داخل گشت عمده التجار وجه قرار نقد حق الاعاده که با دسوجی مرهغه بود باضافه خلع سرداران و تحائف دیگر خوشنود ساخته رخصت نمود - فرقه سپاه و تمامی رعایا و رزستانیان با شاره و اغواهی هنگامه آریان نقلهای طلب به شدت پیش آمده کار بیدعمرمتی را بجای نازک رسانیدند و بعضی اهل کاران و رفقاء بهرام خان که از راه حکومت بعدی بحال بازاریان نموده جسد گرفته بودند بدست آنها به همین بلا مبتلا شدند - بهرام خان باندیشه ایذکه مبادا از اند آموزی معاندان بی آبرو یا دستگیر شود بصواندید محسن خان حاوی خویش هنگام شب به تبدیل لباس که سد ظلمادی میان مصرات و عین انسانی حائل گشت خود را در شهر رسانیده ^(۱) متواری ساخت - روز دیگر اصطبل و ابدال و اسباب از ناطق و صامت به ضبط تیغ بیگ خان در آمد - عمده التجار بدست اویر طلب اخراجات حصول سفد آنچه خواست از اثاثه به نیمه به گروم -

چنین است آئین گردنده دهر که بخشد به مهر و ستاند بشهر
 بهرام خان سه چهار روز در شهر مخفی طور متوقف گشته صلاح بودن را ندیده به سارش یکی از پاسبازان بروج حصار با محسن خان نیم شبی بدستگیری کمند بر آمد و با تهو شتافت و سید نور الله و سید ولی را که در آنجا بودند باخود موافق دانسته آگاه ساخت و آنها او را باندرون گرفته در برد خفانگه داشتند اما شهرت گرفت که بهرام خان در اتهو هست بذابران تیغ بیگ خان فوجی تعیین نمود که سید نور الله و سید ولی را از آنجا بیرون نمایند و اگر بهرام خان را یابند بدست آبد از آنجا که بر حصار اتهو سر انجام توپ خانه مهیا بود سید نور الله و سید ولی به مدافعه پیش آمده بجنگ توپ و تفنگ در پیوستند اتفاقاً در روز مبدأ هنگامه آرائی عمده التجار بهرام خان کیفیت را به امارت مرتبت برهان الملک

(۱) متواری پوشیده شونده - جامع ۱۲ *

که در حضور نور اطلاع داده و از انجا بنام تجار عموماً و به عمدة التجار خصوصاً دوشته برهان الملک متصن اینکه ازین فتنه انگیزی اگر آسیبی یا چشم زخمی به بهرام خان خواهد رسید از آنها انتقام کسیده خواهد شد - قاصدان حامل نوشته گرفتار عمدة التجار گشته بودند و او از در یافت مضمون که مشحون از تهدید و تخویف بود هر اسیده از و خامس عائدت به بحر اندیشه فرو رفت - چون یک گروه از بودن بهرام خان در آتیه به طریق خفا اطلاع داشت سید نور الله و سید وای را با معتمدی استمالت داده گفت که مصالح جنگی و آلات حرب همه معد و آماده است پيامردی خود بخاطر جمع استقامت را از دست بدهند که باز دیگر بهرام خان را به حکومت می نمانم - آنها دل گرمی یافتند و با میدواری فرار دموکر اصلی بدش از بدش جدوجهد نموده بکوشش در آمدند - چنانچه شدی هر دو سردار باجمعی از جوانان با قام و ذنگ بطریق شبخون برکسان تیغ بیگ خان بجنگ می پرداختند - ربخته چندی را کشته و زخمی ساختند فصارا در این زد و خورد ساکرام بخشی که سر گروه فوج تیغ بیگ خان بود کشته افتاد و خیمه و دهنه را بعارت در آورده هم عذبان ظفر معاودت نمودند اما سید ولی که شمشیرش خطا کرده بر آئینه زانو رسیده بود زخمدار گشت *

قید نمودن تیغ بیگ خان عمدة التجار ملا محمد علی را و رفتن بهرام خان بگهوگه و سیهور و معروض شدن هنگامه ببارگاه سلاطین پناه و تفویض متصدیگری بندر سورت بنام مومن خان و متصدیگری بندر کنبهایت به تیغ بیگ خان که هیچ یک به عمل در نیامد

از انجا که عمدة التجار ملا محمد علی درین معرکه آرائی قریب ده هزار

کس از سوار و بیاده فراهم آورده و بهرام خان را بیرون نمود دود نکوت و پندار که مذموم ترین خصائل رئائیل است به گنج دمانش پیچیده بود بصیرت عقل مآل اندیش را غنائع ساخته و از حادثه روش اسلاف دور انداخت - چون اسباب شوکت و حشمت را فراهم و آماده دید مضمون این الاصلان لیطغی این راه استعنی صادق آمد بدستور امرایان به تعیین شخصی و عرض بیگی و دور داشت و عرض و معروض پرداخت -

زانی روش کبک دبی می آموخت

آن دست فداد و راه او روت ز دست

و مخاطورش خطور نمود که یکی از پسران خود را بر سالک ندگی درگاه والا - مسلک سازد - فخر الدین پسر کهترش را که بجوهر دانی آراسته و به صفات بسندیده پیراسته بفطر در آمد درخواست منصب سه هزاره و خطاب فخر الدین خان و سزد متصدیگری بندرسورت بلا قید اسم و حسب الحکم اقدس نظام خویش متضمن اینکه عمدة التجار هر کرا قابل و لائق حکومت آنجا دان و راضی باشد نام او را درج نموده مستقل سازد و به معرب الحضرة و الکفان حافظ خدمتگار خان که دران ایام رائق و فائق مهمات سلطنت بود بدرجة بديرانی رسانیدن پوشش و مبالغ اخراجات این امور شصت هزار روپيه را هندوی مرسول نموده از آنجا که تدبیر برخلاف تقدیر بود قاضان با نوشنه جات در مواجی بهروج بدست کسان تبع بیگ خان گرفتار آمده آوردند و او پس از وفوف مضامین یارری بخت خویش انگاشته از راه پخته کاری فاضدان را مکانی که دیگری را مجال اطلاع بر آنها نداشت نگاهداشت و بتصور آنکه یک دفعه که او را برپا نموده چون کبیده خاطر گشت بهرام خان را باز متمکن ساخته چنانچه سبب ذکر یافته تا وجود عمدة التجار باقی است مطمئن خاطر بر حکومت ماندن محال علی است از کمال کیاست و درایت در تدبیر علاج و افعه قبل از وقوع با خود می اندیشید و بحسب ظاهر در مراعات و حسن سلوک و خاطر جوئی او می افزود نا آنکه ماه ربیع الاول که ایام متبرکه مولود مسعود حضرت سید کائنات صلوة الله

و سلامه علیه و آله در رسید بروز دوازدهم طعام نذر آنحضرت ترتیب داده - * بیت *

گر مهمانی قدم در کلبه ما میزنی

لطف میفرمائی و بر دیده ام پامی نهی

و از اجابت کرد و دانست - * مصرع *

کین سه کاسه در آخر بکشد مهمانرا

و بروز موعود باظهر شهر، دروغی نموداری مرهقه لشکر خود را مستعد و حاضر ساخت و جمعی رژه پوش در حجره بام نشیمن در کین و انتهاز فرصت نشانید بر عمده التجار با تروعه از منزل خویش اراده سواری نمود خبر سگالان و دور اندیشان ده استعداد موج را دیده شبهه بخاطرشان میگذشت در کمال خوف باظهر آن و موقوف سواری بمعرض بیان در آوردند از اینجا که دست فضا نازل دیده بخت او را از مشاهده چهار صواب^(۱) مکفوف ساخته بود از راه غرور التفات بجواب نکرده باجمعی از معصومان نیای خویش نگورستان شتافت - * مصرع *

صید را چون اجل آید سوی صیاد رود

تیغ بیگ خان صید را در دام خود دیده به کشاده پیشانی در کمال توابع به تعظیم و اجلال مهمان عزیز برداخته دهن را ابریز نبسم ساخته به بشاشت تمام خبر مقدم گوین چون دل در پهلوی خویش جا داد و هر کسی به مکان و رتبه خود قرار گرفت و فیما بین اختلاط گرم جوشی ها بمیان آمد تا هنگام کشیدن مائده در رسد تیغ بیگ خان از راه جرئت باظهر اینکه درین محفل کثرت است ما و عمده التجار علیحدہ طعام خواهم خورد و دستش را گرفته بر خاست و بر بام در آمد و غیری بدان محفل مخصوص راه بیافت بعد فراغ از اکل تیغ بیگ خان نوشته جات را با هندیوات بدست او داده گفت همان قرآن که در میان داده بودی گیراینده است بمطالعہ در آرند و بچشم عبرت نگرفت عمده التجار بعد

(۱) مکفوف نابینا و باز داشته شده ۱۲ *

(۲) جرئت معرب کبریت بمعنی مکر و حيله است ۱۲ *

ملاحظه چون لا جواب بود باصد تشویر سرانجام در پیش انداخته خموشی
گزید -
* مصرع *

که کس مباد ز کردار نا صواب خجل

درین بین درجی سنگه زمیگذار چهر مندوزی که از حمله امین نشسنگان بود از در
حجره دست فراز کرده خنجر مصرع از کمر عمدة التجار گرفته در پهلویش نشست
و دیگران بدوزش حلقه زدند از انجا که عمدة التجار مرد ضعیف اندک و کوتاه بالا
بود مانند عصفوری گرفتار چنگال شاهین قضا گردید و در نفس حجره محبوس
گشت -
* بیت *

حلقی اسب آئین این کهنه کاخ که گه بر نو ننگ است گاهی وراج
همراهیان او را به شدت و عذف از دربار بیرون کردند و هیچ یک را توفیق رفیق
نسی گشت که درنگی برایش نماید بالضرورة همقرین یاس و ندامت با عذف
مذسوره بر آمدند و هر کسی سر خویش گرفته بدر رفت تیغ بیگ خان یتافیان
و خانها و انبارها تعیین نموده زیر مهر قرق در آورد و قریب هشتاد یک روپیه نقد
سوی اموال و اجناس به ضبط در آمد -
* بیت *

دادا خویش چرخ بستاند نقش الله جاودان ماند

بعد دو سه روز عمدة التجار را در دولی انداخته به قلعه فرستاد - چون دست از
زنی آنا و اجداد خود برداشته بود اندوخته سالهای در از آنها بران داد - * نظم *
کسی کو باندازه اش با نهد نواند کزان پای بالا نهد
چه داد کسی پدر و مقدر خویش پیشمان نگردد ز کردار خویش
سی آرزوها که در دل بماند سی پای امید در گل بماند
تیغ بیگ خان برای صائب خود آفرینها گفته بفر اقبال و استقلال تمام تکیه بر
چار باننش حکومت زد و از مساعدت بخت آنکه بعضی از حق ناشناسان
و نمک حرامان که محرم کارخانجات عمدة التجار بودند بذایر حفظ آبرو و حراست
ما یعرف خویش که از دولتش بدست آورده بودند از راه خوشامد کوئی در
آمده به نشان دادن دفائن پیش آمد نمودند سید نور الله و سید ولی از گرفتاری

عمدة التجار دل شنیده شده در کمال یاس نماندیشه مآل کار خودها افتادند - که پیام تیغ بیگ خان رسید که اگر هنگامه آزائی باشاء عمدة التجار بوده او خود گرفتار گشت بالفعل اگر خواهش نوکری دارند بیانیید والا نه بهر جانب که برود و بخارند کسی متعرض آنها نیست سید وایی درخواست چند منزل کستی برای روانگی نموده بهرام خان را در پرده خفا با برادران خود بگهواره رسانیده در بهارنکر اسکان نمود و سید نور الله نوکری قبول نمود تیغ بیگ خان را دید چون آهوه از وجود اعیان خالی گشت تیغ بیگ خان اسباب و توپ خانه از صاهت و فاطق در آورد و اکثرا بدان نکرده حسرت و سنگ و چوب حصار و عمارات آنجا را کده در معرض دفع رسانید که اثری و علامتی در آنجا نماند و با خاک راند برادر ساخت فامتبروا یا اولی الابصار چون حاجی ربیع از دهقانی بهرام خان که پیوسته بخسین سلوک معش کرده در بندر بکوشه عاقبت گذاره گدیزی داشت تیغ بیگ خان تکلیف مرافقت و همقسمی با خود نمود از امتناع و زبده دیر بودن خود را در آنجا صلاح وقت ندانسته گشت که اگر متعلقان بهرام خان را رخصت نمایند آنها را بدر رسانم تیغ بیگ خان مضائقه نکرده مرخص ساخت و او براه کشتی برده رسانید - چون و افعالت صدر از روی معروغه ارباب نخبه بر نجانان متواتر متوالی بعرض مقدس معلی رسید نواب رفیع هنگام حکم شد که مومن خان به منصدی گری بندر سورت و تیغ بیگ خان از تعمیر او بحکومت بندر کندهایب سرافراز باشند - چنانچه مومن خان بمرحمت خلعت فاخره و یک زنجیر ماده فیل امتیاز یافت و حواله و کدل شد که برساند و سند مصحوب فامدان در حینیکه مومن خان بهمراهی بهرامجه بصوب دهبوئی بود رسید و او بنفسی دهر نامی را بانقل سند رخصت نموده به سید نور الله نظر بر سابقه آشنائی نواب مداخلت نوشت و او باظهار این معنی پرداخته جمعی را فراهم آورد و درخواست دخل نمود تیغ بیگ خان او را به ملاطفت و ملایمت مانع آمد چون منع پذیر نه گشت کار بجنگ و جدال منتهی گردید و چندی از طرفین زخمی شدند سید نور الله عهده بران نشده بر

آمن از آنجا که مبلغهای خطیر دست نیغ بیگ خان آمده بود به بدل اموال
پاشی ارکان حضور را راضی گردانید و سند و خطاب بهادر دنام خویش حاصل
اخته مستقل گشت - معمر محمد خان برادر خود را نائب و راتق و راتق
مهمات مالی و ملکی گردانیده به پیش و کامرانی شد و روز دایه عشرت و بیداد
و بون و افعه در اوایل سال هزار و صد و چهل پنج رزی نمود - همدیگر سال دهم
در جمادی الاولی سوار محمد خان عورنی در بوده باجری طبعی در گشت
در همدیگر بذار نقل در احمد آباد امانت بخاک سپردند و بدسم همان ماه
در امیر خان صدر صوبه رخت هستی بر بست - بهاراجه نوشتند استقلال
و در این در ده بزم شعر خان بابی فرستاد که بتخاطر جمع حیدر باشد و سهیم
محمد شاه خلف شاه علی رضا سر هندی گامد بر مصمم پدرش دنا نهاد *

آمدن اومان بانی زوجه کهناندی را و دباریه
متوفی سیناپتی راجه ساهو و سحاصره نمودن
احمد آباد و صلح نمودن بهاراجه و بتاخت
آوردن بعضی پورجانات

و آن بانی زوجه کهناندی را دباریه سیناپتی راجه ساهو که عادت از بعضی
در سرتی باشد پس از فوت شوهرش بظرف مرگ رسیده از افعال پدر سیناپتی
در شده بود و چو به صوبه گجرات بدو دعلق داشت خود متکفل آن امر بود
در دیکه دهمش جوان گشته چون جوه دانی نداشت او دهمور سرداری و دوکر
در به موجب کسی بسواری پیل و اسب می برداخت - بدریافت حیدر کشید
در بد به خنده مارواریان چون مار بخود پیچیده کمر انعام چست دست
در بدنام آمدنی به رفته باسی چهل هزار سوار و کهنالجبی و داماجی را و پسر
در دایه متکفل که دوکران او بودند جوشان و خروشان رو بصوب احمد آباد آورد
در دایه مونغ فیض آباد عرف شاهبازی سه گروهی بلده بر لب جوبهار سابرمتی

مرد آمد هر چهار طرف افواج را بتاخت و تاراج فریات پرگنه حویلی و پورجات
 مامور کرد مومن خان و جوان مرد خان حسب الطلب مهاراجه شباشب
 با همراهیان خویش رسیدند و آنها را به سمت باغ شاهي بمحافظت
 پوجات آن طرف ر افواج مارواریان را با پناوتان و بهندریان با طرف و جوانب
 دیگر مقرر نموده آماده رزم و بیکار گشت - همدران اوان راجه بخت سنگه که
 دناگور شتافته بود با فوج آراسته رسیده با برادر ملافی شد و حوش حال چند
 جوهری سینه که در بنام حکومت مبارز الملک چنانچه سبق ذکر یافته ددارت خلافت
 شتافته بود بدست آویز روانه مهر امیر الامرا بمصام اندوله در باب نگر سیاهی
 حاصل نموده به همراهی او آمده مهاراجه را دید و پروانه را نمود *

نقل پروانه بنام مهاراجه

آنکه غایب حضرت ظل سحانی مؤین حال ستوده مآل امارت و ایالت
 مرتبت حشمت و رسالت زبده نویدان و الانسان عمده راجهای
 هندوستان باد خوش حال چند رند سفیداس از بیسگاه معلی نگر سیئه احمدآباد
 مغر شده بمرحمت خلعت و گوشواره مروارید فامت افختار برافراخته مامور
 برای رفتن آدجا گردید بعد رسیدن او به کار پردازان اجازت شود که در امور تعلقه
 او را دخیل ساخته اظهار مقدمات خیر خواهی خلایق و آبادی شهر و راهیست
 کافه سکنه را معرون باصلاح دانسته از نمشیت آن نقید نماید که خلایق ناظمیدان
 دکار و پیشه خود مشغول باشند بنارنج پنجم شهر ربیع الثاني سنه یانزدهم
 جلوس والا نکروریافت مهاراجه او را بامر سیاهی فرقه هفود بدستور سابق
 خلعت داده مامور ساخت الفصه دکهنیان سر به شورش و فساد برداشته
 به دهیپ و هارت دسب کشادد رن سنگه بهنداری ذائب صوبه با فوج آراسته از نام
 نا شام در رنگ دریایی سابر متصل باغ غازی اندین حسین و بهرام پور افامت
 ورزیده مترصد نموداری مرهته می بود جیوراج بهنداری که جمعی از سوار
 و پیاده گجراتی و مارواری همراهی او که به تفسیق بعضی محالات زور طلب

متعلقه خود کمایندگی کوشیده دم از تهور و جلالت میرد درین هنگامه مهراجاه
 او را در چار توره متصل راج پور ورود آورده و حفاظت پورجات آن طرف بعد
 از گزشته بود مستعد و آماده پیکار و مدافعه مرهته از روی حرم و احتیاط گوش در
 آواز خبر آمد آمد آنها می بود روزی بتعجب اتفاق ندیدن سینهی جمعی از
 سواران دکهنیان که باصلاح آنها هول سوار گویند چون گاهی جنگ با مرهته
 اتفاق نه شده بود بلا تامل و اندیشه بمقابله و مدافعه شتافت و آنها بعد از
 مستمر خود بمیدان دادن و کشیدن حریف در فانی در آمدند جبر راج طهور این
 معنی را علیه خویش و مغلوبی آنها پنداشته بی اختیار عیان خرم و هوشیاری
 را از دست داده جلوریز به تعاف پرداخت و بسر خودی یا از اندازه و انترک
 نهاد که نگاه -

سر آمد یکی تیره گردی چو دود کز انجا مجال گزشتن نه بود
 جنبید کوهی بآهنگ جنگ دران جنگجو عد هزاران بلنگ
 از مساعده این حالت عقل و هوش از سرش پرید تا بخود جنبید که در نرفته
 دکهنیان افتاد و آنها از چهار طرف مانند مور و ملخ هجوم آوردند و راه رسیدن
 کومک و سرب و داروت را مسدود کرده باندک زد و خورد کارش را تمام ساختند -
 چندی از دلاوران کشته و برخی خسته گشتند و اسب و یراق مقتولان و زخمیدن
 و توپ و جزائر و عام و نفاره بدست مرهته افتاد - بهندابی رتن بنکه که با موج
 گران نزدیک بآن معرکه بود با وجود اطلاع جنگ و تاکید مهراجاه دکومک بنابر
 حسدیکه از پیش آمد جیوراج داشت تعطل و اغماض عریج نمود و پس از
 گزشتن آب از سر و خرابی بصره بمومن خان و جوانمرد خان گفته فرستاد که
 استقامت از دست نداده بخبرگیری پردازند و خود بطرف بهرام پور آمد از
 انجا که از شاهي باغ تا پوره حضرت شاه عالم قدس سره که پلگ دوز اسب بدو
 ساعت از روز مانده در وقتی رسیدند که دکهنیان مسعول گروتن (۱) اولجه
 بودند لهذا چار دیواری پوره را گرفته بسر دادن جزائر و بان و های هوی

برداشتند میر ابو الفاسم و چندی که در اجل شان تاخیر بود ازان معرکه زخم دار
برآمدند. آنها را بداشته هنگام شب معاودت نمودند و رتی سنگه در زیر دیوار
نعل ازک به خیمه خویش در آمد. در ایام گزشته هنگامه شورش مرهته عامه رعایا
و کافه برابا سنده پورجات و قریات نزدیک که عبرت کلی از مشاهده خرابی و پا
مالی پورجات آن طریق دریا در هنگام بغی حامد خان یافته بودند با عیال
و احمال و اطفال حصار شهر پناه را وقایه خود ساخته درمیان آمدند درین ولا
جیو راج که نظر بر جلالت و نازوی خویش غره بود مانع حرکت آنها شده جبراً
مهرباً نمی گذاشت که احدی به شهر در آید از استماع خبر کشته شدن او از غلبه
رع و هراس دست از باگم کرده خانهای ما لا مال را گزاشته سرا سیمه با دو
گوش و بیفی دست عیال را گرفته زو بشهر آوردند - صباح روز دیگر که شهبسوار
زین کلاه دست بغارت زنگبار کشاده عرصه روزگار مصفا و منور ساخت دکهنیان که
از چیده دستی دیروز حیره شده بودند دست تطاول بغارت اماکن و بیوت
و دکانین مساکین پورجات آنطرف کشادند - * نظم *

فتادد بیداد گر دکهنیان ز هر جانب آن سمت غارت کنان
گرفتند از خانه ابله بود چه از مسلم و چه ز قوم هفود
پس آنگه رگین آتش افروختند تم و خشک دایک دگر سوختند
حصوصاً پور رسول آباد مسکن سادات شاهیه اولاد و احفاد حضرت شاه عالم قدس
سره که منازل دلکش و ناعچیهای سرسبز داشت و بنابر پاس ادب و حرمت
درگاه کسی متعرض نبود از خدا بی خبران مرهته یکباره ریخته دست به زب
و غارت در از ساختند - سادات عظام بنابر حفظ ناموس (۱) دفاع را واجب دانسته
مدافعه پیش آمدند از انجا که انموة کنیره بود عهده بر اندشند بعضی کشته
گسته و برخی خسته دسته مستورات اهل عصمت را گرفته باطفال خورد
سال بالان افغان و خیران منوجه بلده شدند و اماکن آنها و اسباب درگاه و کتاب
خانه عالی که در آنجا بود بباد فغا رفت غرض در عرض یک هفته روزانه دکهنیان

(۱) دفاع ناکسر باز داشتن و دور کردن ۱۲ *

و شعبانه کولیان تکندن و بردن و سوختن دنیغه از دقانق ناصری و مهمل نه
 تراشیدند و مالکان را بخاک نا کامی رسانیده کباب ساختند از آن وقت پوذا رسول
 داد و پوجان دیگرماتعلق درگاه ویران بی چراغ گشت و سلط مرهته که بس از
 رسیده شدن بیلاحی و بی زایل شده بود تنزگی رنگی بهم رسانید - چون از صوم
 دوم چند راج خاطر شان جمع گردید بمقابل رتن سزکه بمندایی که در رنگ ساد
 مانی ماصل نافع عزیزی اندین حسین پیام داشت از آمده از هر دو سو جوانان
 و از جوانان در آمده و از آنها می نمودند اندین بغیر خوف رسیدن گولگ نوب
 و روح رسد دروازه خان جهن که محدد می بود حرارت ریختن و آیردن حمله ده
 هشتاد و پنج مجموع نمی یافتند - در راجه بغیر وقوع خرابی بسیار که عهده برآیی
 حذک مرهته در مرویان نمی دید و از خود سوای تماشا ندیدی از دور کاری
 و آمدن به نامی خدم اندیشار در مصالحه در داد و استی کون پناوت
 و جوان بود خان را فرد اومان بانی نه تاده سلسله جفغان امور مصالحه
 * * *

در از مرد پیدل زن بر جگر بود ندید ماده نه از گاو نر
 در روز دایجا متوقف گشته پس از گفت و شنود در هستان هوار بود
 و در آن حال انسانی که کهدنی باشد و استمرا چوتیه و سردسمکهی سوده سوز
 در آمد و اومان بانی که بغیر کتوب حرج فوج ته دار طلب سدا شده بود
 در مقبره و عهده جوان مرد خان که برساند سپرده بصوب بروده کوچ
 و برگشته بزم گام قنقراوه نموده فوجداری آنجا را به جوانمرد خان
 در صبا مال برداخته برساند و او بمرور فرستاد منجمله آن دست هوار
 می ماده بود نرسانیده خود متصرف گشت الحاصل اومان بانی
 و تواتر در آن ده سواد بروده پیوست شیر خان نائب فوجداری آنجا
 استوار ساخته مستعد مدافعه و برخاش گشت او ملن بانی که
 به راجه حاج نموده بود باستمال او برداخته بغیر ملاقات طلب
 و نکاس دار چوتیه از طرف داماحی گایکوار همراه نموده رخصت
 داده بمسکن خود شتافت - کسان سردار محمد خان لاش او را که

نامانت سپرده بودند بفایر دفن از بروده به بلده آورده برخست مهاراجه اندرون
 حصار متصل خانه او در طویله بخاک سپردند همدران سال فرمان و الاشان با
 خلعت حاشه شش پارچه و سرپیچ و حیغه مرصع و یک زنجیر فیل برای مهاراجه
 و خلعت فاخره جهت مومن خان مصحوب خواجه اسد الله خان گزر سردار که
 از پیشگاه فضل و عطا مرحمت شده بود رسید مهاراجه مومن خان را همراه گرفته
 سسائط استفدال و قدیم آداب سوار شده خلعت سرافرازی پوشیده و زر بدرگاه
 ملک دارگاه آداب بجا آورد و مومن خان دینز متاع گسته نیاز مندی تقدیم
 رسانید بعد چندینی مومن خان و جوان مرد خان هر کدام رخصت یتیمه تعلقات
 خودها شتافتند میر عازمی اندین وارد نظام اندین خان محتسب معسر حضرت
 خلد مکان را دعوت زرداری به سعادت رحیم یاورخان کسان مهاراجه دشتگیر
 ساخته در چپوتره کوتوالی باز داشتند و مباحی مصادره داده خلاص شد رحیم
 یاور خان بفایر و گزاشت جاگیرات منصب داران آمده روزینه از سرکار مهاراجه
 می یافت اما بفایر پیش آمد خود چندین خانه خرابیها از و بظهور آمد
 سیمدابر قبائل و عشائر شیخ الاسلام خان روسیاهی اندی حاصل ساخت - از اینجا
 که حق تعالی مفتقم حقیقی اسب پاداش دینوی را عاجل نمود که در اواخر
 بنان شب محتاج گسته به مظموره نیستی شتافت و جزای عذاب اخروی آجل
 را برایش ذخیره نهاد *

روانه شدن مهاراجه باتفاق راجه بخت سنگه

بدارالخلافت و تعیین نمودن رتن سنگه

بهنداری به نیابت صوبه و تعلق

پذیرفتن سوانح نویسی به

فدوی درگاه

در سال هزار و صد و چهل و پنج مهاراجه باتفاق راجه بخت سنگه به غرم

دار الخلافت از راه جودهپور وطن مالوفه خود رتن سنگه بهمدایی را فائز صوبه
مقرر نموده بر آمد و محاذی باغ شاهي آنطرف رود سابر متی فرود آمد همداران
آن خدمت سوانیه نویسی صوبه از تغیر غلام محمد خان به اقم حریف از حضور
معرض گردید و سند بمهر علی حامد خان داروغه قاتل سد پس از ملاحظه
بهمدایی و مداخلات در نعلقه روزیکه دیوان صوبه و بهدنهانی بهدشاهی و بهاراجه
بخص می نمود ملافی شده خلعت یافت و بهاراجه بوج نموده پیداست
راهی دست مومن خان باستماع بر آمدن بهاراجه بظن بهخصت از کذبیت
روان شده والد اقم که پس از معاونت سفر حجاز در آنجا متوقف بود بهمان
مومن خان آمده در مقام موضع بلول دوازده کبوهی باده ملحق گشتند و در
در دیگر همراهی گزیده رخصت انصاری حاضری گشت هنگام معاونت در شش
بهی باده باوجودیکه با مومن خان جمعیت سوار پیداده بود فولان حواله
به شوخی پیش آمده چند چنانچه صالح علی خان از همراهان در دنده شهادت
بشد - مومن خان روزی چند در باده توقف ورزیده به بهمدایی شتافت و غلام
محمی الدین خان فوجدار سورته در حضور به فضلی آهی فوت شد و فوجداری
آنجا به مبر هربر خان از انتقال برادرش مرحمت گشت رتن سنگه بهمدایی
دس از روانگی بهاراجه دم از استقلال و استبداد زده نامر حکومت وزیر کنی
سخت پیوره و افسام گرفت و گیر بیموج به تهمت و ستن امترا پرداخت
در خانه بر اندازان خدا نشناس گجرات بههمونی بدش آمد نموده گاو بخرم
این و آن بستند و به همین نهج کونوال در باده و فوجدار در پورحات بایدا و انصار
کافه رعایا و برباها که الفاس علی دین ملوکهم بافواع متفوعه مصادرات دست
تظاول در ار ساختند *

آمدن جادوچی متبنای اومان بایی و سوانحاتی که دران سال به ظهور آمده

همداران سال بر هنگام آمدنی مرهقه جادوچی متبنای اومان بایی با

بیست هزار سوار بدر یافت خبر روانگی بهاراجه بنابر استقرار چونه با بهنداری
نائب صوبه تخب کزن و کهنی گیران بسواں بلده پیوسته در فضای ناخ شاهی
فرود آمد بهنداری از گجراتیان سیاه پشته نو نگاهداشت نموده بسرعت تمام
مومن خان را طلب داشت و او شبانش با جمعیت همراهی خویش رسید
بهنداری دروب حصار شهر پناه را مسدود ساخته مردم کاری سپرد و مورچالها
و برج و باره را با تیرکامه دان محمد اله دین عورنی را رساله داده مقاومت فوجدار
کرد و محافظت بورجات یعنی فرمود و دکهنیان که گروه گروه در بورجات هجوم
می آوردند در محلات جنگ توپ و تفنگ بمیان آمد و فریب یک ماه که برین
منصبه گیرند بهنداری معتمدی را در ستاده سانه الفزاع باوجود و موع مصاحبه
ایمان دانی را استعلام نمود چون او را همین مدعا بود فرار چونه دستور سابق
بمیان آورده به ضلع سویده شناخت و هنگامه و رسیدن گسب - حادثی
بهنداران سویده کهنی گواران بر ایام او گسب بمسکن خود داشتند
که دوباره بهمنود بودن بهاراجه را موج گواران ده گاهی به تنبیه و تادیب آمد
در داخله و ضامن عدم مردم به ترفه گردش فلکی را بروفق تمام خویش داد
از هر طرف سر اساد و فطاح الطریفی برداشته هنگام شب به هیئت مجمر
بخطرات جمع در بورجات در آمده به شگفتان حادثها به غیب نبرد و بعد رومی و نبرد
دکاکین و در بلده بدر فانیافته بدان امر پرداخته کالا و اسیر می بردند و شمی
نبود که فریاد و فغان بیچارگان بر فلک اثیر می رسید و احدی به داد شان نمی
پرداخت -

* بدت *

جهانی پر از فتنه و شور بود ز فریاد چون نفخه صور بود

روزانه بگرفتاری مواخذه مارواریان ماروار و شبانه از دهشت کولیان سلطان
بچشم شان آشفتمی گشت - نفس ناظم بر جماعه کولیان که ریشه و فساد
این دیار اند درست نه نیست آمد و شد قوافل بی بدرقه آنها صورت می
بست شیو سنگه بنات که برخصت بهنداری روانه وطن شده بود در دواچه
موضع داود نهاد و معموله بثن کولیان ریخته حمی را کشته و ریحی

نوبت نمودند و از بهنداری سوای مردم آزادی و اخادی امر دیگر متعینی نمی
داشت و بفوجداران که در قداک این معنی می نوشت چون آنها بداند
عمر اشتغال داشتند بعمل در نمی آمد *

مقرر شدن فوجداری گهواره باره محال تیول نواب قدسیه و بهرام خان و تعلق یافتن نیابت فوجداری سورتمه بعد از آن

حدید بهرام خان از بندر سورت را آمد و متعلقان او را و بیوسند چند آنچه سب
در سر سینه چندی در در بهارنگه علقه بهار سبکه زعفران بهرور متوقف گشت
بعد از نظر در سینه اسلاف او به لوازم خدمت گمانی می بردا حب و بندری
در انصار و ملازمان آمده معحق گسند، بعد از بدیدن یک سر سینه نوبت
در است اسبده مومن خان نوشت که اگر سند محاکات پایداری او که
در سینه از دفتر دیوانی برسد روزی چند بدان اشتغال وزر را از
ب ج ه ه ظهور آید مومن خان حسب التخواستش سند بهر عبد الحسین
ب دیوان حاصل کرده فرستاد - بهرام خان بدست او بر آن بعد ضرورت
ب نموده سید نور الله را که از بندر سورت بر آمده بود طلب داشت
ب مستخدم و محال یایدانی گردید و در ضمن اکثر برگذات روز طلب را
ب می گس - چون حقیقت سرگشت خود را از سابق و لاحق که
ب بود به بهران الملك اطلاع داد از آنجا که برگنه گهواره باره
ب علاب محمد خان بابی در تیول و کلامی نواب قدسیه مقرر
ب بموجب تجویز مهاراجه در تصرف داشت و بجویز درجه
ب بهران الملك آن محال را بنابر پرداخت بهرام خان سند از دفتر
ب حاصل ساخته فرستاد چون دران ایام شیر خان به تمسیت
ب بوده اشتغال داشت شیر زمان برادر کهنش در گهواره

بود بهرام خان حاجی محمد ربیع را جمعی همراه نموده با فتزاع و مداخلت
 آنجا مامور ساخت و او نامر معاصره و جنگ تیر و تفنگ پرداخته در اندک
 فرصت به رن و خورد شیر زمان را از آن بیهوده بر آورده دخیل کار گشت و کیفیت
 حسن تردد و گرفتن گهواره حاجی محمد ربیع از روی افراد سوانح مرسله فدوی
 درگاه معروض پایه سپهر خلافت مصر گردید چون برهان الملک مربی بود قابو
 یافته شطری از جوان مربی و نهور بهرام خان و همراهانش را به عنوان شایسته
 به عین افسر رسانید از بیسگاه فضل و عطا حاجی محمد ربیع بمنصب هفت
 سدی ذات یک صد سوار و خطاب محمد فلی خان سرافرازی یافت از آنجا که
 نائب میر میر خان دوسته نگارش شکایت بهرام خان از بابت تحصیل
 و تسخیر محلات بایدافی و امکان دیدر به موکل خود نوشت و امیر الامرا
 مصمم الدوله اظهار گله این معنی را با برهان الملک داشت درین ولا برهان
 الملک بابت فوجداری حونا گدده را خود متعهد وجه اجاره گشته سند بلام
 بهرام خان گردید و دستاد و او که جمعیت خوبی بهم رسانیده بود بلا توقف
 و اهمال به حونا گدده بهاد میر اسمعیل نائب معزول را که یک گونه
 ایستادگی در ضمیر داشت فرصت داده جبرافرا بر آورد و او که از دست
 طاب ساه عاجز آمده بود براه کشتی بسخت گشته رفت و بهرام خان دخیل
 کار گشته به بهام مرجوعه و فرستادن فوجداران و نهانه داران متعلقه خویش سرگرم
 کار گردید - چون حمر نقره فوجداری سوزگه به بهرام خان به نزدیک و دور شایع
 گشت سده بی روز کار را وسبله روزی بدست آمد و از جانب رو بدان صوب
 بهادند و در سال هزار و صد و چهل و شش چون بهاد سفاک ولد اودی کرن
 دیسانی مقتول که پس از گشتن پدرش مدار کار پرگنه بیرم گام شده بود
 بهنداری که از دیر باز تمول و زرداری او را در نظر داشت و پیوسته در انتهاز قابو
 بود درین ولا تدبیری اندیشیده جوانمرد خان را که به نیابت فوجداری آنجا
 می پرداخت تطمع نموده به گرفتن و فرستادن دیسانی نوشت و او به
 تمهیدی دستگیر ساخته مسلسل و مغلول نموده در رتبه انداخته با معتمدی چند

روانگه بلده کرد از آنجا که هنگام تقرر فوجداری و در آمدن جوانمرد خان باند هران فوی در میان گرفته آمده بود از اطلاع این معنی باند هران کشتن و کشته شدن را برای حفظ آبرو بر خود قرار داده با جوانمرد خان بدرستی و خسوفت پیش آمده بود. چون او خود را در معرض خطر دید لاجرا از اثنای راه برگردانیده حواله داد هران کرد سابقا آمدن رحیم یاور خان سزاول و گذاشت جایگزین فرموده کلک بمان گشته درینولا بهنداری یک نک و بیست و سه هزار وینده را تقصوه نوعی جایگزین مقصوداران حضور منجمله محصل بذر کدهایت که بعد از مومن خان بود داد *

محاصره نمودن مهماجی برادر پیلاجی گایکوار بروده را و به تصرف در آوردن آنجا

از جمله سوانحات این سال رفتن بروده بتصرف مرده است شرح این اجمال در سبیل اختصار آنکه شیر خان نالی از افتخار سردار محمد خان خسروش در بیاست فوجداری بروده می پرداخت محمد سرباز بسو عم و متعلقان خود را در آنجا گذاشته بفرار بندوبست پرگنه ناره سیدمور محال جایگزین مهماجی را در پیلاجی گایکوار که پرگنه جموسر را در تصرف داشت و از بروده فریب رافع شده برده بودی دلا مقدم پادری که از شنیدن مقدمه دیسائی بیوم گام از خدع و مکر مارواربان شک و روز در اندیشه دور و دراز سر می برد درین ولا شیرخان به ناره سیدمور شتافته وقت فرصت و قابو دانسته او را برپله محاصره بروده آورد مهماجی با جمعیت سوار و پیاده با اسبعداد و اراده تصرف بروده آمد و مهماجی را و نیز از سوهن گدهه مسکن خویش فوجی بمعارفت این کار فستاد محمد سرباز دروب چهار دیوار حصار استوار ساخته بمحافظت برج و ناره پرداخت و هر روز جنگ توپ و تفنگ در پیوست - شیر خان بدریافت این خبر از بهنداری استمداد نمود او بفرار کومک و اعانت مومن خان نوشت که هرگاه شیر خان بر گزر دریای مهندری برسد شریک او شده بمداغه دکهفیان پردازد شیرخان

باستعداد و نگاهداشت پرداخته نارسیدن فریب یک ماه و نیم نائره منال
اشغال داشت انحصار شیر خان از باره سیفوز زودان صوب آورده از دریای مری
عبور نمود مهماجی آگاه گشته سر راه بستن حریف را اهم دانسته جمعی را به
محاصره و حفاظت مور چال قائم داشته معرم نائره امروزی و معرکه آراسی آمده
مقابل گشت - شیر خان با همراهانش داد مردی و مردانگی داده اکثری
درجه شهادت فائز شدند و انسپ او نیز زخم شمشیر برداشت چون مردم
کاری و محل اعتماد از میان رفتند و کثرت طرف ثانی مشاهده کرده عطف
عنان نمود و بنابر باز دید دزدانک به باره سیفوز متابعت مومن خان که برای
کومک آمده بود درین طریق رویداد را شنیده به کذبیت بر کسب حصاربان
بروده از امداد بیرون مایوس گشتند به مقدضای وقت پیغام مصالحه در میان
آورده به عهد و پیمان بر آمدند و آن جا بصرف دکهیان از امروز رفت که با حال
به شرکت گیری دارند - از آنجا که با دیسائی بیرم گانم و جوان مور خان
بسد دستگیر نمودن او صحبت برهم خورده بود چون او مدار کار پرگنه واقع شده
و وجب برهم زدی کارها می شد بهمداری شیر خان را که حسب الطلب آمده
بود دیانت آنجا که از هذگام صلابت محمد خان یک گونه با دیسائی موافقت
داشت مندر نمود جوان مور خان پرگنه کری و بیجا بور را بالمقطع در ده حدود
برفته تفاوت و دهنروب بهمداری موجودار بتلا فوئ شد و پرگنه فریاد و اهر
و بتلا و مووده را مومن خان باجاره فروت *

مسموم گشتن عمده التجار ملا محمد علی

و ارتحال او بعالم دیگر

کفایت گرفتاری عمده التجار ملا محمد علی و ضبط گشتن اموال او و به حدس
داشتن در قلعه سبق ذکر یافته همدران ایام جهازیکه ملا محمد حسین پسر عمده
التجار راکب بود از بندر جدّه رسید تیغ بیگ خان بآنچه از خانه عمده التجار
بر آمد اکتفا کرده به اموال جهازات و بنادر مزاحم نه گشته پسرانش را مستمال

ساخته بامر تجارت مامور فرمود عمدة التجار در تدبیر و اندیشه کار خود و بجات
از تفللی زندان شب و روز بفرای داشت تا آنکه تا یکی از پاسداران طرح
احتفاظ انداخته بدادن انعام و امیدواری آیند سزایش نموده اسباب کدایت
دست آورده و غذائیمت عرائض و ستمل در حالات و سرگزشت خویش به
مذمت الحضره و الخافان حاظر خدمتگار جان بحضور و آصف جاه که در کهن
بود بفرای فوستاد و بظایر مرید احتیاط بدفعات تا به این معنی پرداخت چون
آصف جاه از بندر سورت قریب بود يساول تعین ساخته در استخلاص عمدة
التجار به تمهید و نهید تیغ بیگ جان را نوشته مدعی نمود يساول رسیده زبانی
از آنجه بود حواله بود ظاهر ساختن ببع بیگ خان ظاهر ظاهر انقیاد و رشک
امروز آمده روی را جهت خلاصی و ساعتی دایره ای عمدة التجار معین
ساخت و ترتیب داده گران بها و ادب (۱) پیچاق نهاد سوانح و معدت عمدة
التجار به کار برد از آن خود امر نمود و این معنی زبان زد خاص و عام گردید و در
ممن به اندیشه ای که ما را بخشی گزاشتن کار خود بندان فیست اگر او دهانی یافته
در آصف جاه شنید از (۲) نقیر و (۳) قطمیر سرگزشت و ما یعرف خود اگاهی
اده نظلم نماید مسترد باید ساخت چون دشمن فوی است چه فتنه ها به بر
ان نمود . خداوند که انجام کار به کجا میزاید شود اگر وجودش از میان برداشته
نشد و است اهدا سم قاتل و زهر جان کسل در کارش کرده مسموم گردانید
در ده دفعه انبردیده گشت بالاخرش در شبی که فردای آن روز موعود
بود (۴) مخدوق گردید و شهرت دادند که شادی مرگ شد و "ش او را
پایه انداخته بخانه اش فرستاد .

(۱) نقیر لغت ترکی اسپ عراقی را گویند ۱۲ *

(۲) نقیر اول صفتوح در لغت جامک خورد که بر پشت استخوان خرما می

(۳) قطمیر اول مکسور بوسنک باریک که بر استخوان خرما می باشد ۱۲ *

(۴) مخدوق معنی رسمان در حلق کسی کشیده شد ۱۲ *

* رباعی *

از جریمه حنبض خاک تا اوج زحل کردم همه مشکلات عالم را حل
 بیرون جستم ز بند یرمک و حیل هر بند کشاده شد مگر بند اجل
 و بساؤل بدو تن انعام زیاده از حوصله اش رضامند گشته بدانه که یادش دادند
 مگر دم گسند رفت *

بر آوردن بهنداری خوش حال چند سیئه را از بلده بنابر نا موافقت احمد سیئه و فوت احمد

سابقاً بایدن خوشحال چند سیئه بدست آویز پروانه از دارالخلافه
 بهمراهی راجه بخت سفک و قیام نمودن داور سیئهی سمت گزارش پذیرفته
 ازانجا ده بار کورن مصادره از گنگا داس و مغول ساختن او از سیئهی احمد
 دایمی در دوره دواهی را در امور گرفتن بیوره و مصادرات و ابواب ممنوعه
 داسرهای حاط بهنداری می پرداخت اهدا مرجع جمهور گشته خوش حال
 چند را استعالی بدست نمی آمد و پیوسته در اکثر معاملات بیوره و مقدمات
 مصادره با احمد اسمکش و مداعت می نمود بهنداری با ظاهر احمد که او مخمل
 کارها است مورد عتاب و خطاب ساخته در عداد ایدا و اضرار و سانیدن خفت
 با قید داشتن و بیرون کردن در آمد خوش حال چند بتقریر دریافت مکنون
 ضمیر او نموده از آمد و رفت متقاعد گشت و جمعی از عرب را دوکر ساخته
 بر درازة جوهری واره و دور خانه خویش نشاندیده بمحافظت پرداخت و بدستور
 کپور چند بهنسالی مانع گرفت و گیر مردم شد اتفاقاً دران ایام مومن خان
 و جوانمرد خان بتقریر امری در بلده قیام داشتند بهانی اشاره هفکامه آرائی
 بخوش حال چند کرده بودند او بتقریر خوانین بیش از بیش جوش
 و خروش داشت - از سفوح این سانکه بهنداری مجمعی منعقد ساخته مومن
 خان و جوانمرد خان و قاضی و از باب تحریر و احمد و گنگا داس و سرگروه صرافان
 و تجارت پیشگان مسلم و هندو را طلب داشت و فوج را با توپ خانه مستعد

ساخته حاضر نمود چون طاب شد گان فراهم آمدند باشا را به نذر پند
 مرضی او احمد و سرگروهان هر فرقه نالش خوشحال چند را بمیان آورده زبان به
 دظم تسودود چون در صورت فرستادن فوج و محاصره جوهری راه و گرفتن
 خوشحال چند که دست اندازی و خوانی نردنگران ساریت می کرد به
 موافقت خیر اندیشان با تمام حجت در آمد و محمد مجاهد اندین خان نائب
 بخشی و فایع نگار و رافق حروف و بگرام پیکار مومر خان و عجب سنگه بدسکار
 جواد بود خان و رحیم یار خان را با چندی از مارواریان در آن فرستاده پیغام داد
 که همین امروز از شهر بر آید در صورت ایستادگی هر چه خواهد دید از خود
 خواهد کسب فرستاده ها رفته نادانی است بردارند از آنجا که پشت گم می
 از خوانین داشت به جست و خیز و جوش و خروش در آمده از سر آمدن
 سربازان رافق که موتی از داده های آنها شنیده بود و بالفعل که برخلاف مشاهده
 می نمود خوشحال چند را مخاطب ساخته گفت .

* مصرع *

مزن می تامل بگفتاردم

اگر درین باب به مشورت پاسخ داده شود خوب است که عجالت و شتاب زدگی
 موجب دعامت و دسمانی است با مجاهد و عجب سنگه و دیگری که محل
 تمام حدود دارد بکناره نیست که گفتار نماید است آنها که در عضو
 مردم از خوف افساسی از فزونی از لای نعم لب را گرفته بودند متعین اللفظ بسته
 داشتند بسیار بموقع است و دست خوشحال چند را گرفته و خلوت شدند
 مقتضای وقت که از خوانین اعانتی نمی توانست بعمل آمد صلاح و فلاح حال
 از در سر آمدن دادند و او همان وقت در استعداد بر آمدن برداشته نزدیک
 آمدن رزق بیرون شهر در نور الله پور فرود آمد و روز دیگر بموضع پتیا پوز و از آنجا
 در جمع ناسنه دونه را با مسکن کولیان رفته اقامت ورزید و این رفته فرو بست
 و بخیل از میان برخاست با فراغ خاطر مارواریان بیداد گرو دنداریان
 حاکم پیشه -

* لمؤلعه *

همه پشت طیفه همه زشت کار باضرار مردم همه ماروار

همه بد سرشتان همه بد گهر همه تخم شیطان پدر سر پدر

در اید و انوار بهندریان همه دیو سیرت همه اعدیان
 (۱) انهارون همین دم بوعده کفند بدین لفظ حیلہ حوالہ کنند
 به بر قول و بر فعل شان اعتماد همه کفند نارهل من مزید

احمد را استقلال افزوده به کار مردم آزادی و خانه بر اندازی پرداختند - چندی
 برین فضا نه گزیده بود که احمد بیمار شده در گزشت و در مقدمه بیرون شهر
 مدفون گشت. خوش حال چند از اسنماع این خبر خوشحالی چند نموده
 سکه با او عداوت مدعی داشت شب جمعی از گولیان را برای نیش پدر و بیرون
 انداختن او فرستاد و آنها بر آورده رویش را به نجاست آلوده یکدستش را بریده
 بدست آورد نزد خوش حال چند بردند - * بیت *

ای دوست در جزایه دشمن چو بلزری

شادی مکن که بر تو همین ماجر رود

الکامل بهنداری پس از موت احمد ابوبکر داماد او را سرگروه نواهیرو سیئه کل
 مغرور ساخته خلعت داد و از مدوسلان احمد که باقی امور بودند اجرای کار ادواب
 نشر نمود - خوش حال پیغمبر مدعی در مکان گولیان با میدواری بوده چون هنوز
 وفات نرسیده بود بر آمد کار دیده به کهنمایست شناخت و چندی در آنجا
 درنگ ورزیده فرد بهرام خان به جودا کده رفت *

فوج کشی نمودن جوان مرد خان بنابر انتزاع ایدرو

در محاصره افتادن مرهته و دادن زورآور خان

برادرش در عوض مقطعی بطریق یر غمال

جوان مرد خان نامی که برگنه کری بر بیجا پور را بالمقطع باحارہ گرفته
 بود و سال آخر گشت در محالات خساره کلی داشت حسب الطلب بهنداری
 بنابر سبیل بقایای وجه متعده باحمد آبان آمد و چندی متوقف گشته مبوض

سپاه نمدخواه داران ندان تمسکات بوعده خود را از تقاضای بهنداری خلاص ساخت و روانه موننجیور و سمی محال جاگیر خوش گردید و طلب سپاه علاوه بر دهن داران گشت که به هیچ قسم نهد به بر آبی از آن نه خود نمی دیدند لهذا بدیوری با خود اندیسیده که اگر موافق تقدیر نماند برگزیده اند را از اندک حمله و زانی سنگه برادران مهراجه که قبل از نفوذ نظامت در جاگدیش مروت گشته و او در عوض حصه زهرداری ناآنها داده بود انتراج نموده امکنه جند را که مخچاس داشته بتاخت در آرد برین عزم مصمم گردید و اگر احمی کوئی مومع داهوسن را با بهیدواری دستبرد و عظیمت یا جمعی از کولین به همراهی خود دعوت نمود و او به طمع در افتاده اجابت کرده مراجعت کرد و در این راه از اقوای زهرداری مومع ایلول کاذبه معموله احمد نگر را به همان هیچ همراهِ گرفته و به کوه ایدر که قلعه مستحکم می دارد و چهار طرف میدان وسیعی است او به تبرزیده همت بر تهمخیر آن جا و تاخت ویران گماشت - برادران مهراجه وسیع و طاعت مدافعه و مقابله می برداختند از فضایی آسمانی درین ضمن ملها بهر آنکه و رادوجی سفیدیه مرهقه با ادویه کثیر فرستاده داجدراو که هر سال بصورت مالوا از نزدیک فضا دودن صوب می شتافتند دادچا بدوسه بودند و احدی از سنگه از آن اطلاع یافته چون از آن ناحیه فریب بودند فکر بر اصل نموده همه از سیر به بدل مملعی چون خود به نهبانی مهده برآبی دادند در ملها را و فرستاده بمعرفت خویش و برداشتن حریف استمداد و (۱) استنجداد در داهنجان این معنی را از مساعدت بخت و معانجات وقت تصور نموده در یک سده دو بار شغیده گرفتن وجه متعبله و داخه و عذمت بقول آنکه یک گزند و ناله و بسته بردان صوب آوردند و چندی برین ماجرا به گزشته بود که یک روز پیش از رسیدن آنها افوا این خبر زبان زد گشته به جوان مرد خان رسید - حمل و اراجیس و شهرت بی اصل دادن طرف ثانی بدین مصلحت و انداختن ملک تفرقه و تردد در میان عزم خود تصور نمود - چون مشیت آمدن نوعی

(۱) استنجداد ناری خواستن وفوی شدن بعد از ضعفی و دایر شدن ۱۲ *

دیگر پیوسنه بود به غفلت افتاد - روز دیگر که سلطان روز با علم زر تازی تاختن آورده زنگی شب را به تعنت الثبی معصور ساخت ناگهان گرد عظیم علامت فوج جسیم نمایان گشت -

* نظم *

فرور شد درون تیره گرد آفتاب بدان سان که در خاک شوریده آب
زمین در تزلزل ز سم سنور ز گرد سپیده آسمان را سنور
که دکه‌بازان جلوریز مافند مور و ملخ زیاده از چند و چون مافند بلای ناگهانی
و فضای مبهر آسمانی رسیده قلعه را نقطه وار در میان گرفته حلقه زدند و مافند
دریای خون خوار محیط گشته حصاریان را در گرداب حیرت اداخندند و حقیقت
مدر از حجاب شبه بیرون آمد -

* بیت *

ز جوش سواران دران ناحیه گزرگاه شد ننگ بر عافیه
عقل از سرها خیر باد گفت و دست از با گم گردید اعلی و ادبی مرگ خود را
برای العین مشاهده نموده از جان و مال مایوس گشته بماتم داری خودها
نشسته -

* نظم *

گرفته یکی مرگ در خویش وصیت نوشت به روز دوزخ
هوس داشت آن دیگری داری ز اندیشه مرگ و مدت نری
چون ازان ورطه خونخوار ولجه نا پیدا گذار بر آمدن امکان داشت لاجا دل نهاد
مرگ شده به ضابطه و شعار راجپوتیه که در چنین هنگام کسوت خود را در زعفران
بگین ساخته می پوشند که باصطلاح کیسریه گویند و این علامت اظهار کمال تهور
و شجاعت است و کسی که کیسریه درین وقت شود بجر گسته شدن رهائی ندارد
لهذا جوان مرد خان با چندی از مخصوصان و دلیران مابس بدان لباس شدند
مرهته از روی پخته کاری و حزم و هوشیاری پندتان چند را بدر یافت احوال و کم
و کیف لشکر و نام و نشان سردار متحصنان بعنوان گفت و شنود پیغام گزار فرستادند
و آنها آمده با جوان مرد خان ملافی شدند دران بین بموجب اشاره بذکر نمود
فرستاده دو سه اسب و شتر را بعضی از سپاه بی زده بی زبان چند را از پا در آوردند
و این معنی را باصطلاح هند جوهر نامند که نیز نسان دل نهاد شدن مرگ است
پندتان مانع آمده کار پردازان جوانمرد خانرا همراه نزد سرگروههای خویش برده آنچه

دید و شنیده بودند ظاهر ساختند و معاملات در پیش شد پس آمد و شد و فیل و فال بسی تمام یک لک و هفتاد پنج هزار روپیه بطریق مقطعی فرار یافت چون زری در میان نبود - عجالتاً بیست و پنج هزار روپیه را اسب و شتر خود و همراهیان بدادن تمسک قیمت نمود داد و در عوض باقی زور آور خان برادر و عجب سنگه پیکار و اکرا کولی و امرا کولی را که باجسعیب خودها به طمع بردن غنیمت و تاخیر بر فاقه آمده بودند تا ادای آن به عنوان برعمال سپرد و بموجب فرار بدیدن و رخصت سرداران دهمی و راهی شدن شایف آنها بتواضع پارچه و اسب و یک زنجیر و فیل ماده برداخته مریض ساختند جوان مرد خان بقصه بدنگر رسیده فرین اندوه و ملال نسبت به باقی طایف سبک از سابق و لا حق و وجه قیامت اسب و شتر علاوه افکار سیل وجه باقی خلاصی برادر گشت -

ای وای که به بند دتر شد
و در سال هزار و صد و چهل و هفت محاللات انتقایی جاگیر شرف الدوله و دیگران به عهده برادر راقم که دران اوان به منصب پانصدی ذات پنجاه سوار و خطاب اسمعیل محمد خان نو سرافراز شده معرر گشت و از دفتر خالصه شریعه اسناد و احکام والا بمهر وزیر الممالک رسید چون هفتاد و پنج هزار روپیه منجمه تفخواه بهمداری عوض جاگیر مقصداران بر مومن خان نوعول در آمده و راجم باور خان بحضور فرستاده بود حکم شد که از وجه باقی تفخواه محصول سی و چهار لک دام محصولات موصوفه حواله اسمعیل محمد خان نمایند که ارسال دارد از انجا که دیگر دامی بمعرض ایصال نرسید به عمل در نیامد •

کشته شدن احمد چلیپی تاجرو سید علی
واعظ و روانه شدن ملا فخرالدین به
مبنی از بندر سورت

از جمله سوانحات این سال کشته شدن احمد چلیپی تاجرو سید علی واعظ در بندر سورت است شرح این حکایت برهج اختصار آنکه احمد چلیپی که پای

دی در امر تجارت از عمده انبجار ملا محمد علی نداشت و پیوسته قریب دو هزار
کس از عرب و رومی بودند و در بر انداختن بهرام خان و عمده انبجار
سای کسی که در حدین بر آمدن بهرام خان دست اندازی در سوال او نموده
جذالده بالا گوشه بنگ پیگ خان او را بقیه امر شر و مایه فتنه را فدا نمود
دمود مطمن خاطر بود و تدبیر دفع از با خود می آید سید از اینجا که چلبی
مرد عدل را به تکلیف ایام جوانی چنانچه شاعر گوید -

جوانی جلوه داد دل افروز که هر صبحش روز چون عید نور
حوائی فصل عس و کامرانی است نشاط افرای دل حوائی است
به شرف باده انوائی و دمودن جام زنجانی افدام داشت و بارین به غنچه کد
و طایح همد راه جدی که بگذر نعلین خاطر بهم رسانده شیفته و والگ آن نگار و ند
لف آن غزال دلفناز -

دو چشمن دو آهوی مردم شکار دو اسب دو سرفراز دو
زمن سوده گیسوی غنچه لب در آویخته ر افشای دو
اکثر اوقات با معسوفه خود به ضحاک طبع مضمون آنکه -

دل بی رخ یار خوش نداشت بی باده بهار خوش نداشت
به عیش و طرب و کامرانی و کسبیدن ساعریک شب و دو شب (۱) نداشت
داد عسرت می داد - اتفاقاً عمارت باغ مشرف بر لب رود بیتی واقع در
ار راه خنکی جماع عرب و رومی ملازمان او به (۲) کشیک می پرداختند و
خان را تدبیری که با تدبیر موافقت داشت به خاطر آمد و در شدی که در
معهود چلبی سر گورم نشاط بود جمعی را کشتی سوار فرستاد که از در باده
حاکم دریا که از ناسانین حاکم است بالا بر آمده او را معسوفه به در باده
فرستاد قریب نصف شب فرستاده ها در اینجا رسیده و دستیار معسوفه
و حلیی را که معسوفه در باده در محفل به در باده
عقل یافتند بالا نرسید و باده بچند رخ متوالی کامی به در باده

(۱) نداشت در خانی بود *

(۲) کشیک اعه ترکی معنی پاسداری *

خدا را بیدار تا تا دمیدن نفخ صور يوم الفسوز بیدار شود و رام حنفی چون
 بهش رسیده بود زخمی گشت و شهرت دادند که او باشان یا ازهم شهریان او
 در انکار از افعال نکوهیده او داشتند بدین امر اقدام نمودند تیغ بیگ خان خانه
 را را دست آویز کردن مال بهرام خان به ضبط در آورد و بدیلم خطیر متصرف
 چون از ممر چاپی خاطر را برداخته اطمینان قلب حاصل کرد در عهد
 امیر امیر فیاض فصر حیات سید علی واعظی که اکثر اوقات امری را در مملکت
 در آنکه ادائی می نمود چنانچه بدفعات سدق در یافت بعد چندین ماه
 در سال گشت جمعی از افانقه مهدوید را که سید دین مددیه آنها
 در گشت در گشت - آدجمده فرصت نموده تنی بخانه اش در آمده
 از خون اشام باره باره ساختند - تیغ بیگ خان به کلی از امیران و افعه
 در خون جمع نموده مطلع را صاف ساخت و بد فراغ حال دم از استقلال
 داد در امر حموه اشتغال ورزید عقدر محمد خان که باه ریای می
 چون در مملای ملا فخرالدین پسر گهتر عمده التج شاد و جوهر
 ساده می کرد مکر تیغ بیگ خان را جهت مدد ساختن او به
 مدد و مدد می نموده و می رفت که افعی را کستن و بچه
 کستن کار حردمدان بدست اما تیغ بیگ خان مجوز این مدعی نمی
 بدیده این که مبادا برادرش بی اطلاع آواسیبی رساند به مدنی بدست
 او چندی در انجا بوده به دهن نزد آصف جلا شتاب *

شدن فوجداری بیرم گانم عرف جهالوار از
 شریفه به بهرام خان و رسیدن او
 در وقت بعزم مداخلت و بمقابله
 بی بهرامی و رویداد جنگ
 در گشت شدن بهرام خان

این سال کسبه شدن بهرام خان است بدین این معال
 بیرم گانم عرف جهالوار که در عوض دوله بخالصه

شریفه تعلق پذیرفته بود برهان الملک که مربی بهرام خان و علی رغم امیر الامرا
 باشد و پیش آمد او را منظور و مربی میداشت سند آنجا بقام او از دفتر
 خالصه حاصل نموده فرستاد و احکام والا بمهر وزیر الملک در باب امتياز و باز
 داشتن بهنداری ذنب مهاراجه از مخالفان و تفاضلی سه نفدی بقام مومن
 خان و دیوان صوبه و بخشی و نافع نگار و مدوی درگاه شرف و رود یامت بهرام خان
 دل سند را بقام ملاحظه بهنداری فرستاده خود به تهیه گرفتن دخل پرداخت
 بهنداری پس از اطلاع این معنی از آنجا که بحسب اتفاق دران سال آفت
 موشن حوزی مرارعات در تمام صوبه و خدای بسیار رویداده بود آمارا دسلاویر
 نموده به بهیودی مقدمه عزل بیرم گانم را از ارباب تحریر رسانیده به حضور روانه
 ساخت و عرض اقدس رسید حکم والا بسرف مدور پیوست که امیر الامرا و پس
 و او برخلاف برهان الملک حسب الحکم بهرام خود در اساعلال و بحالی بیرم
 کادم بقام مهاراجه نوش و در ناک که بود راقم و رود یامت به بهنداری رسانیده
 رسید گرفت بهنداری بمجود وصول حکم که حسب انخواهش او بود نقل آن را
 بمهر مستفید خان فاضی نژد بهرام خان فرستاد و از بجنسه پینس برهان الملک
 ارسال داشته حقیقت حال را نوشت - برهان الملک ازین معنی بر آشفته
 در حضور اشرف اعلی نا امیر الامرا درین مقدمه گفتگوی خسوت امیر نموده
 به بهرام خان پاسخ بقال آورد که بجمع جهات خاطر جمع داشته بهر نوع که داد
 و تواند در مداخلت بیرم گانم کوشد بهرام خان به پست گرمی آن در افدک
 فرصت قریب سه چهار هزار سوار و پیاده از قدیم و جدید بجنید نموده حذد
 صوب نوب و لوازمه حرب سرانجام داده مادی علی خان را به نیابت جونا گده
 گراشته به آمد بهنداری نیز آگهی یافته موج مارواری که در برگات بود و مومن
 خان و شیر خان و صفدر خان دبی را طلب داشت و بفگاهداشت سپاه دای
 ماندگان گجراتی و مرمت توب خانه پرداخته بعزم مقابله بر آمد و عبد الحسین
 خان نائب دیوان صوبه و محمد مجاهد الدین خان بخشی و نافع نگار و رام
 حروف و رحیم یاور خان سزاول را بغیال اینکه اگر به گفت و شنود کار انجامد

آمد و رفت نمایند همراه گرفت و محمد اشرف غورنی که عدل انگ در باب مومنان
 تائیدات با جمعی مدد خرج مقرز نموده نزد مهراج نام پیشکار که بجای خود
 در بلده نصب کرده بود تعیین فرمود که در قلعه اراک به محافظت بپردازد از آنجا
 که گوا بیان چاشقه خور بنده بودند در همان اقامت جاسوسی نموده شمی از جانب
 دیوار مسجد دریا فرد نانی از شاخ درختان درخت دمود به قلعه در آمدند و از
 محاذی مکانی که محمد اشرف ورود آمده بود آن صراط مبارک را به غیب
 برداشته کبسه حقد از روز بگذردند و احدی مانع و مراهم آنها نه شد - الحاصل
 ممداری کوچ نموده به فاصله دهولقه و از آنجا موضع کوه را تاخت در آورده
 - در آن روز - چند نفر از اوزی جنس غله و نهوبه مصادرات و زدند که خبر
 دوستان بهرام خان را به دهددوفه که قریب باندره کوه فاصله داشت شنیده کوچ
 نمود و موضع همراه ستفاوت هفت کوه از بهرام خان دانواه کرد و دوازده مملکت
 سن مومنان خان و شیر خان و صفدر خان که از مکان خود به در آمده بودند
 توقف و زدند و آنها در همان منزل پیوستند کوچ نموده موضع دمولی معموله
 دهددوفه چار کوهی ورود آمده باثپایان و بهنداریان و همراهیان حویش محفل
 نگارش آسانه در محله و جنگ و (۱) مخاونت و (۲) مکاشحت (۳) مطارحه نمود
 آنها برای قرار یافت که مومنان خان و صفدر خان دایی و نائب دیوان
 عهد و ارباب انکیر را بذاتر و معاهدت و قرار مصالح و معاودت مسروط بر
 اندک جور حسب الحکم اقدس در باب استقلال مهارحه و ود فرموده امسال
 دست از مزاحمت و مزاحمت بهرام خان باز دارند و در سال آینده بهر که حکم
 بچدد به شرف صدور پیودد بی ممانعت نامر مداخلات بپردازد باید فرستاد -
 و این معاهدت بهرام خان شافته در بیرون خیمه گاه ملافی شدند و آنچه
 آنها خوانه بود بادای رسالت پرداختند از آنجا که فرقه سپاه گجرات از ممر بی

(۱) مخاونت با کسی دوستی داشتن *

(۲) مکاشحت با کسی دشمنی کردن *

(۳) مطارحه ناول مضموم با کسی سخنی بر افگندن *

روزگاری و آوارگی خاتمان از بد معاشی مارواریان به ستوه آمده بودند برپا
این معرکه را از مساعدت رفت و یاری بخت تصور می نمودند از ا
این حال که باعتبار ظاهر بوی بی دلی و جبن بمشام شان می رسید -
بجز طرب ثانی نموده امر موهوم غلبه خود را وقوعی پنداشته متفق
بجوش و خروش در آمدند و ناظران بهر و جلالت پرداخته گفتند -

که بادیم گری ازین رسانجیر	شود خرمس مناماد
هریم دمانیم گریزین بلا	شویم از وطن ها نه کلبی جدا
جدائی وطن سخت باشدسی	کجا آورد تاب آن هر کسی
درخیزد شد کفده از جای خویش	نه بپند در آنجا دگرپای خویش
جدا گشت هرکه که تبر از کمان	شود از کمان دور ترهر زمان

که هم یک ازین معاللات در وفای کار از فوه احدی به فعل دیامد چنانچه از سوق
کلام ابیده توضیح می سازند - الفصه بهرام خان که در عین جوانی سرد و گرم
روزگار ندیده و تجربه حاصل نه کرده بود از استماع گفتار واهی بیهوده گویان
مومی دل گدازد راضی به عین نه گردید و فرار بجنگ افتاد فرستادهای بهنداری
معانود نموده آنچه دیدند و شنیدند گفتند بهنداری نیز دل بهاد رزم و بیگار
گست از آنجا برخاسته بمقابل بلک بوپ بمقابل - راب فرود آمد از هر دو جانب
با روحان دایه بوپ بمقابل و با گرم ساختند بهرام خان که پیش نه مصبه
دهندوقه حیمه رده بود ز روکار گسین جنگ بمقابل سپلی از اردر ^{۱۱} شامیان
نصب نموده شب و روز استقامت گزید و ناسه روز متوالی بوپها دمی از آتش
اسانی داسودد که از اسکر بهرام خان شغه مشتمل بر رسیدن نفل سفید نبات
صوبه داری که فروغی از اصل نداشت رسید و بدین شهرت دهل بشارت زد و کوس
شامانی بموازش در آورد بهنداری آخر شب روز چهار شنبه غرق ماه جمادی
الاولی آن سال نه کمر بزدی فوج امر نموده باتمامی سپاه که فریب شنش هعد
هزار سوار مزواری و گجرات بود مکمل و مسلح شده بقصد بر داشتن مقابل سوار

شد و هنگام تافتن شهسوار زرین سپهر روز و رو بغرار فهادن سیاهائی شب بر مورچال
 بیش رو درانید از آنجا که اکثر شکریان و جماعه دران که بغیر سرت خرچ برافست
 کزیمی مدت عظیم بر بهرام خان داشتند چندان وقتی سردار انگزاشته اطاعت
 نبر نبودند مورچال هرا خالی گزاشته بعضی در خانههای فصبه که مرود آمده
 بودند و برخی در خیمه که نزدیک بود پاره ازانها که طوائف مغفنه برای عسرت
 همراه داشتند باستراحت می برداختند و بعد از آن و مارواریان را کم جرأت
 بنداشته وقوع اینواقعه بخواب و خیال شان میگزشت و چندی از جزائر چینان
 و پیدانگان برافزار که آنها نیز معلول آنکه -

* مصرع *

آلو چو نالو نگرین رنگ بر آن

و غفلت و بیخبری در مورچال سر می بردند از رسیدن انگهائی مارواریان
 سرآمده از خواب بر جسته حرکت نموده سرپا شده در بغرار فهادند بهرام
 خان در بزرگ خیمه با چندی از مخصوصان و هم صحبتان اطاعت داشت از
 ساعده این ساعده دعوی از روی جلالت و نه بر ذاتی از قلب موافق و کثرت
 خائف نیدید بسیده بلا توقف در معدودی که حاضر بودند سوار گشته در میدان
 مبارزت بجولان در آمده سر راه بر حریف گرفت و بجنگ کوتاه توان در دیو -
 انداخته شرمه قایل بودند مارواریان ماروار بدوش حلقه رده بر و خورد
 و احاطه ابو داب ولد ملتف خان و پسران مهر علی حزن و میر غلام عالم
 جماعه دار و چندی بدرجه شهادت فائز شدند و خود نیز زخمهای گاری شمشیر
 در دوش برافست محمد قلی خان که حسب الطالب از کوه که با جزوی سر
 و خرچ همان شب وارد شده بغیر هنگام شب و بگاه در فصبه متوقف
 بود با معدودی از استماع بریا گسین هنگامه به عجلت در وقتی که بهرام
 از حمی ش رسید چون کار از کار گذشته و عرصه را تنگ دید او را که امید جان
 داشت برداشته به صوب سیهور راهی گشت که پس از یک دو ساعت
 به شهاب او را بدانجا رسانیده بخاک سپرد و احدی از آشنا و بیگانه
 حیات و سمات و بردن بهرام خان اطلاع نیافت و از سلسله کاظم بیگ که همه از

معارک شریعت را گوار اجل چشیدند بهرام خانای نامی بود که بر طرف
شد - * رباعی *

ای چرخ فلک نیکار کردی همه را دل برون روزگار کردی همه را
نامی بدیدادی و مرادی دادی خوش یک یک سر گزار کردی همه را
سید نور الله و جماعه داران و اسکریان که پس از کزشتن اب از سر از نوم غفلت
بیدار شده مسعود رزم و نیکار ببینند موعظه بدید را از وجود سردار خویش تهی
و از مخالف بدیده هر کدام پیدش و پس بنه و اردو را بر جا گذاشته به فکر سر
سلامت بدن ازان هلاک دل گسل افتاده بدر رفتند مارواریان را که این گمان
دعوت جنور میدان را تک تازه از وجود حریف حالی دیدند دست به نهیب
عاف آید از دطوی و صامت در از ساخته ماندند جوانی عملی نوکان در بودند
رس ستماء بهنداری از روی حرم و احتیاط که نسکر مخالف عطف عذر داشتند
مددا سرین ضمن حیلۀ مانند با پتوتان نامی و مرد مان کاری در میدان ایستاده
در نعلکس و نجس مآل کار بهرام خن که حمیری داشت بود که ناکهان ید
سوارى (۱) بلارک هندی آید - * بیت *

ز بعض و دفاعش دورای و دو روی زبان آشنای خواه و دل جنگ جوی
چون بروی حلف و ریح عاصف اسب داران بصورت رسا مژده فتح گویان ماندند
فصلی اسمانی سوار بهنداری رسیده جابک دسی نیکار برده موعظه بعد اخیری به
دو زخم منکر نمایان یکی بر دایه و دیگری بر شانه دواخته به نهیبت و مبارکباد
پرداخت حاضران او را در میان گرفته بر خاک هلاک انداختند و معلوم نه شد
که چه کس و از کدام مرفه بوده هر چند پیشتر جستند کمتر یافتند گویند که پس
از براگندگی چهره او را نآتش سوزانیده بودند که نشخیص نه شود بالجماعه
بهنداری پتوتان را بجای خود ناوا پرداختن مردم از نهیب و عارت گذاشته
رخمدار به خیمه برگست و نزدیک به یک پاس و نیم از دور برآمده مارواریان

نفس از (۱) بنده وارذوی بهرام خان دُفیی به گزاشنه بمنزل گاه خویش آمدند از آنجا که تاوان و بغدادیانی متمکن گردیدن بهرام خان را در سورتیه متحن خود می دانستند و آنجا در مخیله شان دمی گرفتارست دسپل ترین وجهی صورت گرفت. جمعی از آنها از راه دور اندیسی کار بخیرین مونس خان بسته آمدند به نموده بهنداری را ظاهر ساختند که او نظر داندینی جنسی و همه می دانستند عهده پایانی را فرستاده کمر بهرام خان بست که که تا این جا نرسد و این سمیکه نیز داشته او بر دست نهاده بود صلاح تا این سب که به به این دمی او را از میان برد داشت که دیگر کسیکه سر زنده داشته باشند در این سب نیست و در این باب با صبار و مبالغه نوشتند بهنداری به دیره او عمل و یک کرده تا مونس خان اتحاد داشت و غیر خبر حیات و مرگ بهرام خان مشخص می بسته دور ادبسی را کار فرموده تا این حکایت همدانستان و هم آوار به کسب این روز سر بسته نموده زبان زد خاص و عام گردید چنانچه بدستوری از احامره دواوار بجای بر راسته و بازار باوسنی آن پرداخته نامه بدین داده مردم گشته به در این داندیسته می سرانیدند تا آنکه رفته رفته این نغمه گوش در مونس خان رسید. (۲) نسبت خاطر هم رسانیده (۳) تمارض نمود و از بهنداری نخست حاجان که به صورت به غایت شرافت بهمدان ایام که امتزاج فصلین بود رافتم نامه از بهرام سرراج از جاده اعدال احمدآباد آمد و بهنداری با العیام بدیورین بهرام خان فریب نه عهده در آنجا معائنات و زنده پس حصول عیانت چون هنگام ساری مرسته فریب بود به سمت دیگر منوجه نگردیده به نامه معاودت نمود به بهرام از بیشتر از راه نخوت و غریبی که در فتح کامیابی به بهرام خان بهم رسانید به بهرام حیر و گرفت و گبر که بهرام داندش در هنگام غیب دست کمی به بهرام بود استین ستم بالا شکست برگرفته موند و از هر مافر و نپاد که اقام اجاره

(۱) بنده تضم اول بار و جای آن *

(۲) نسبت تراکندگی *

(۳) حاجان بیماری نمودن بی بیماری *

داری مومن خان منقصی گشت صفدر خان بانی بطریق اجاره متعهد شده
 شناخت چون بهداری را از طرف بهرام خان اطمینان قلب حاصل گشت کلال
 چند نام معروف نکلیا را که در زمرة سائر الفلاس بود از آنجا که درس (۱) مدالست
 و (۲) تلخیص را از اندس علیم داشت از تغیر شیر خان به موج داری بپرم گانم
 جمعی از اربابان معموله نموده فرمان و شیر خان بر آمده بارادۀ سیمور
 محال جاگیر بموج کهنه آمد و بعد نیابت موجداری سوره از انتقال بهرام
 خان نام محسن خان خالهی او رسید و مخلص خان جاگیردار محمود آباد
 دناور ملاقات مومن خان به کندیات شتافته چندی اقامت ورزید *

مقرر نمودن اومان بانی چوتنه این طرف دریای
 ماسی را از تغیرکنتمهاجی کدم بنام داماجی
 گایکوار و آمدن رینکوجی به نیابت او
 و جنگ نمودن باکنتمهاجی و شکست
 دادن و وقوع جنگ با مومن
 حان در سواد قصبه پتلاد

همدین سال اومان دانی چوتنه این طرف دریای مهندری را در
 کنتمهاجی کدم به ضمیمه چوتنه آن طرف به داماجی گایکوار مقرر صاحب
 و رینکوجی نامی به نیابت او با موجی از آب مهندری گزشته بارادۀ مداخلت
 در آمد و دناور بندوست و برداشتن گماشته های کنتمهاجی نزد و خورد
 و ناخت فریات پرداخت کنتمهاجی نیز جهت ایستادگی دخل بسرعت هرچا
 تمامتر خود را بموضع انند موگرمی معموله پتلاد رسانید و بارادۀ مقابله و بر آوردن

(۱) مدالست داول مضموم فریب دادن *

(۲) تلخیص بحیله کاری کردن *

رینگوجی مستعد گشته راهی شد اتفاقاً رینگوجی نیز به همین اراده بر او می آمد که در بدن طریق تلاقی فریقین دست داد رینگوجی از گود راه رسیده و از کم و بیش نید بسیده سرکن پکن خود را بر حریف زد - * نظم *

دو رویه سبزران بر انگیختند جوانان هم از دوسو ریختند
 ۵ شمشیر هندی و نوک سنان بهمدیگر آویختند دگره‌بان
 مصر را پسر کفهاچی در حمله نخست از پا در آمد و چندی کسبه شده
 و برخی شسته جسد بر آمدند - کفهاچی باب مغلوب فیاورده شکست
 - - - خورد و افتان و حیدران بهای فلحچه «وجودار نسمن بتان نظور ساقه که تا
 - - - حان داشت آمد - مومن حان که باسماج هنگامه آانی رینگوجی از
 دگره‌بان مدافع آمده بیرون فصبه اقامت داشت متعاصی وقت نرلی
 ۱۰ فرستاده و سلوک ظاهری مستمال ساخت و از شب را گزافیده روز دیروز
 مسکن نهاده و ت و لغزش رینگوجی ده جغد نسست - معدان و رعایای برکذات
 ۲۰ - - - ز نیات رجوع آوردند و بغیر تعیین (۲) مکاس دار بتان بدان صوب آمد
 و ن حان که از استماع آمد آمد او بعزم مدافعه از خیمه گاه حویش در حمله
 ۳۰ - - - ایستاد بود جمعی از سواران خوش اسپه که «ول سوار گویند سباهی
 بر آمد و روی خان بخشی مومن خان تا چندی از گجراویان در جلوی دوده
 ۴۰ - - - در راه آنها ناخندند - ناختن همان بود و جنگ در گوفان همان
 ۵۰ - - - اسمانی گوله نفنگ بغدادی خان رسیده در غلطید همراهیان لاش او را
 ۶۰ - - - ری نگریز نهاده رینگوجی که ملصق بر پشت آنها کمین داشت به
 ۷۰ - - - فراریان در آمده خود را به مومن خان رسانید - بعضی از بیدان همراهی
 ۸۰ - - - لاش که از رسیدن مرهقه پای استقامت شان به لغزش در آمد
 ۹۰ - - - برخی از آنها تا در بندر کهنیایت جلو باز نه کشیدند بالضرورة مومن خان
 ۱۰۰ - - - باقی ماندگان بجنگ تیر و نفنگ در بیوست و جنگ کنان قصد

(۱) نزل بضم نون و سکون زای منقوطة آنچه برای مهمان مهیا سازند ۱۲ *

۱۲ مکاس نکسرمم جمع کردن خراج و خراج گرفتن و باج گرفتن *

از روی خویش نمود - چون مرید المسافت بود باندک زد و خورد خود را رسانید -
 از آنجا که روی چند فیتله بند در پیش روی منزل گاه چیده بود بر مرهقه
 خالی گشت و سنگ بفرقه در جمعیت آنها افکند و مانند نقات الغعش
 برانگنده ساحت رینکوجی از ظهور این معنی در همان نزدیکی منزل گزیده روز
 دیگر کشت و تنبید استقامت و نائب چو تبه بمیان آورد - مومن حال بمقتضای وقت از
 در مصالحه آمد بر روی و تسلط افتد رینکوجی بدش از پیش کردید و چو تبه
 این طرف دبی بهندری بر داماجی مسلم گشت و او نیز در همان زودی با فوج
 گران در رسید - صفدر خان بابی که بنابر رویداد هنگامه دکه‌نیلان در برگشت
 متعهد به تسخیر و تحصیل مال واجب چنانچه بایست نتوانست
 برداشت و خسارت کلی دیده دست کشید و بنابر اظهار احوال باحمد آباد آمد
 و تذخواه داران بهنداری متقاضی گسند چون عهده بر آن بود برای حفظ آب و
 جمعی از گجراتیان نوکر نمونه در خانه خود منقاع گشتند چندی بوعده
 و وعدد گزیده روی بدست آویر شکار سوار شده به رادهن بور شتافت -
 الحاصل رینکوجی به داماجی را و ملحق گشته بقمبه دهوانه آمد از آنجا که
 موجودات بدون این بهنداری به گماشته‌های او بر چونه دخل نمی دادند
 مصدر شورش و فساد گشت و اکثر فوجداران از خوف به شهر آمدند *

رفتن قلعه بیرم کانم در تصرف مرهقه و بر آمدن

بهنداری بمقابله رینکوجی و تحصن جستن

او در حصار بیرم کانم و محاصره نمودن

بهنداری آن جارا و برگشتن بی

نیل مقصود

مقرر شدن کلیه نام با جماعه مارواریان از غیر شیر خان بابی به فوج داری
 بیرم کانم درین اوزان سبق ذکر یافته از آنجا که بهار سبزه دیسائی از در آمدن

مبارورایان بر خود می ترسید روز و شب در اندیشه سال کار افتاد از استماع تقریر
چونیه و آمدن داماحی به دهوخته نهانی معتمدی را فرستاده تا او ساریش نموده
مجلس داشت داماجی که خواهش نمود این قسم امور بود بدان صوب شدایت
بدان شب که نزدیک حصه پیوست بهاورمکه دنوار مکان بودن خود را شگفته
بهفته را ساندوز گرفت و دولت محمد تاجک قصباتی را که صاحب انتمی
سراد فانی پدرش که در او احقر حکومت مبارز انملک کشته بود گذرانیده بقل
بسانند و مصدیان دیگر را اخراج نمود و کلیه عامل را موجودار مباروری را دفاتر
بصالحات رفت شفاعت نموده نشانید و او آمده آنکه دند و سرورس رفت
بمباروری را ظاهر ساخت . چون حصار بمرم کافم بتصرف در آمد داماجی را
و خدمی را بصوادید دیستانی بمحافظت آنجا گراشته چون به غایع سوریه رفت
بمبارور ایام برگشت به اوطان به بلعها به عیغه کهدنی گرفته معودت در
بمباروری را که مصدر نودات نمایان شده بود مورد نکسین و افرین ساخت
مباروری را به بمباروری او تعیین نمود و بذکر اسانحکام مداخلت چهارم حصه کزاشه
به سمن خویش شفافیت و در سال هزار و صد و چهل و هشت بعد از روانه
بدان داماجی چون اسقوار چونیه بدون اذن بمباروری صوب بدیر نمود بمباروری
در موضع باوله معموله دهوخته که عمده برگذات است اسقامت کرده در گرد و بوا
لمده گرد فاخته و مساک بر انگیزخت و دسه به نهیب و تارت کسانه بهروز
سوان مرهغه بغار فزافی و برگذازی در نزدیکی بلده در آمده بدن و بستن و قبل
را بدست متردین برداختند - بمباروری تعبیه و تازی او را بیش دهان هم
ساخته بر ادبا تالاب آن طرف دریای سابر دانه کرده بنگاهداشت سباه و سرانجام
موتها بدنه زوری چند مدفوف گشت - سواران مرهغه تا نزدیکی بیرونگاه ناحین
آورده بدن و بدن کهی لسکر بیش از بیش هذگامه آرا گشتند - بمباروری کوچ

(۱) نومن باول و نانی مجهول رسیده و مدم معدوح نون زده قصه را گویند که صد باره

ده در محب آن باشد بعضی گویند اغت نرکی است و در اصطلاح مقرر شده که شخصی که
جمعی همراه او باشد آن را صاحب نومن گویند و بعضی گفته اند که ده سوار سوار یک

نومن است ۱۲ *

کرده بارادار مقابلہ بر سر رینکوجی شتافت از آنجا که با او جمعی قلیل بود به غایطہ مستمرہ مرہتہ جنگ در گریز نموده بسواد قصبہ دھولقہ را ہی گشت بہنداری نیز بدنبال او بدانجا پیوست - رینکوجی بصوب بیرم گام رفت - بہنداری دیب چند ماروازی را بہ فوجداری و عاملی آنجا نصب کردہ مقامات برزید و جواسیس بظاہر خدہ گری رینکوجی ورستاد و ظاہر گردید کہ او بموضع مکہاؤد اقامت دارد - بہنداری رویدان صوب نہاد او بہ مقتضای وقت خود را در پناہ حصار بیرم کام کشیدہ تحصن جست بہنداری چند ضرب توپ از بلدہ طلب داشنہ متوجہ آنجا گردید - رینکوجی باتفاق بہاؤ سنگہ بمکناظت برج و نارہ پرداختہ و توپی را بنزدیکی عیدگاہ و تالاب موہن سر کہ سر کوہ بنظر در آمد ناجمعی از دکنیان بیرون حصار بطریق مورچال قائم ساخت - نوزدہم شہر جمادی الاول بہنداری رسیدہ بر تالاب گنگا سر مقابل حصار دائرہ نمودہ نوپہا را بست و بنور حرب نہ شعلہ افروزی توپ افروختہ گردید درین بین پانصد سوار مرہتہ از بروہ کہ بعنوان کومک رینکوجی بر آمدہ بودند ہنگام آمدن تہانہ دار موضع بنریچہ معمولہ پرکنہ حویلی رازدہ بر آوردند و دست اندازی بدانجا نمودہ بصوب بیرم گام شتافتہ فابو جسہ حصار در آمدند چون از صدمہ گولہ توپ مورچال عیدگاہ کہ پیوستہ بود اثارہ گاہ بہنداری کشادہ مہگشت اکثر زخمی و راہ عدم می ہمودند مارواریان رفع شرآن را اہم دانسدہ یورش نمودہ ریختند از دکنیان جمعی کشہ گشتہ و دقیتہ السیف راہ فرار پیش گرفتند و از حدت تیغ خون آشام خود را در تالاب موہن سر انداختہ عرق بحرفنا گردیدند و توپ و جزائر و ہندوق بدست مارواریان در آمد - بہنداری آنجا را مناسب مورچال دیدہ خود قائم گشت و بہ ساختن مرحلہ و بریدن نقب پرداخت - ہمداران ایام فوجی از مرہتہ کہ در قصبہ سر تال عرف تہا سرہ جا داشتند با کولیہ آن صوب اتفاق نمودہ بر قصبہ کپہ پنچ ہجوم آوردند - نائب فوجداری آنجا باندک زدو خورد کہ تاب مقاومت نہاورد باعانت قصباتیان بر آمد و آن جا بتصرف مرہتہ در آمد بہنداری ہر چند بمومن خان بظاہر آمدن بمزید تاکید نوشت او چون از کیدش اطمینان

نداشت بدفع الوقت می گزرانید روزی در ایام محاصره مرهه جاسوسی
 نموده مکان بودن بهندری را در نظر آورده هنگام نصف النهار که هوا گرم
 بود و اکثر مورچالین بخیمه گاه بغیر ضروریات سری رفته فرصت را غنیمت
 شمرده قریب پانصد سوار از حصار جلوریز تاختن آوردند بهندری که با
 چندی از مخصوصان نشسته از رسیدن این بلائی ناگهانی دست از پا خطا
 کرده یکی از بتخانهایکه در دورنای موهی سراسر است متواری گشت جماعت
 مرهه چون او را فیافزند بلا توقف عطف علی نموده در پناه حصار درآمدند
 الحاصل قریب یک ماه بامر محاصره آنجا پرداخته نقبها را بریز برج و دیوار
 حصار رسانید و در تدبیر انباشتن باروت و ردن آتش بود که نوشته جات مومن
 خان مختبر بر رسیدن پرتاب را و برادر داماجی و دیوچی فاکیر با جمعیت قریب
 ۲۵ هزار سوار رسید - بهندری اولاً این معنی را حمل بر تمهید او که در عزم خلل
 اندازد نمود که ثانیاً جواسیس او رسیده در تصدیق قول مومن خان گواهی دادند
 که پرتاب او عبور دریای بهندری می نماید دیگر صلاح وقت در توقف و درنگ
 نداده دست از محاصره باز داشت و در انتصاف اللیل دفعه نوپ حاذق و اراده
 دلی و اردو را بسمت احمدآباد کسبل ساخت و خود هنگام زوارو شب تا
 آمد آمد روز در دیار رو برآه آورده مسارعت را از برق و باد استعارة کرد
 بمراحمیان که او را به عجلت تمام ره نمود شتاب زدگی مشاهده نمودند دست
 دادن و یال بارکی زده بگفتن جانم (۱) بور و جانم کهر از یکدیگر گوی سدف
 می بودند -

یکی جامه افکنده تاجان برد کله آن دگر تا سر آسان برد
 و یک جاو آخر روز هنگام اصغر شمس با احمدآباد رسید - رینکوجی چون خبری
 از رسیدن پرتاب راو نداشت به تصور خدع مارواریان درنگ در تعاقب نمود پس
 از محقق شدن ماجرا جمعی از یکه تازان خوش اسبه را بدنبال فرستاد و آنها در

(۱) توز و کهر رنگهای اسپ است توز معروف و کهر نفخ اول و نانی برورن سهر رنگ
 کمت را گویند و لغة ترکی است ۱۲ برهان *

نزدیکی موضع سرکهیچ رسیده بعضی از پرتل و غیب ماندگان و امبد سنگه
 ، احبوت را که یخمی در بالکبی می آوردند گرفته بردند بهنداری از رسیدن پرتاب
 ، او با استحکام برج و باره و محافظت دروب حصار پرداخته بگرفتن بیوره و مصادره
 ، مذابح حد فضاء ایام محاصره باهتمام تمام بیش از بیش در آمد کافی انام از وضع
 و شدت از ظلم و ستم مستوه آمده فابوحسته دل از مسکن و مایای آبا و اجداد
 خویش در کناره راه فرار پیدش گرفتند اندران سال شیخ الاسلام حان که در هنگام
 دعای حامد خان نوفیق جبری حج بدت الله الحرام زاد الله شرفا و تعظیما یافته
 ، معاونت کرد از وقوع آشوب و فتن که یوما فیوماً در احمدآباد به ظهور بیوسب از
 خوف اندر در بندر سورت کفاره کسیده گوشه عافیت اختیار نموده بسومبی بود
 ، موت شد و لاش او را بفانر بخاک سپردن در صحن مدرسه بنا کرده او با احمدآباد
 آوردند محمد مجاهد الدین حان برادر زاده اش نائب بخشی و فاع نگار اجارت
 ، آوردن بابوت در بلده از بهنداری حاصل نموده مدفون ساخت - از آنج که شیخ
 الاسلام خان از عهد حضرت خلدنکان و بعد آن بخدمات و سیرد جاگیرات امیران
 نظام می پرداخت چنانچه مکرر سبب ذکر یافته علاوه آن تمول و زرداری و از و دیم
 الانام شهرت تمام در خاص و عام داشت - بهنداری بآوا نمود ظاهری نمید
 ، نموده نائب دیوان صوبه و قاضی و ارباب تحریر را طلب داشنه و معظم الدین
 حسین خان همسیره زاده شیخ الاسلام خان را که در هنگام کار برد از یها رتق و تنق
 ، مهمات اکثر با او دوده برهفمونی و کاشنن گل خیر رحیم یاور خان با چندی از
 معتمدان خود همراه نموده به ضبطی اموال و فلم بند ساختن اثاث البیت
 ، و رستاد با سه روز متوالی که سوای فروش و خینه و مسی آلات و چیغی و کذاب
 خانه از طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک چیری ظاهر نه شد نوشتند - گوید که
 بهنداری هنگام شب که ملاحظه طومار تفصیل می نمود از ظروف مسی آنچه
 ، مرعوب او بود در برده شب منصرف می گشت چون در اسباب ظاهری آنچه
 منظور و مرکوز خاطرش بود به منصبه ظهور نیامد بگمان دغینه بحفر بک دو
 مکان که ظن آن می رفت پرداخت هر چند که بیشتر گفت کمتر یامت و از

اثبات انبساط که اکثر اندراس یافته چندان مالیت به نظر نیامد بدلائل و حجت
 بنور خان معظم اندین حسین خان را در خانه خودش شناسیده - * بدست *

پاکیزه کمر بسته تقدیس است فاباک اگر ملک شود انبساط است
 در محصلان شد و غلاظت بر گشت و به عفاف و خسوفت تمام به ده هزار روپیه
 که واصل سازد مخلفات شیخ الاسلام خان حوائج او نمود که در عرض بدع د آورده
 آنچه انان به عمل آمد و عمل ساحت انتمه را از خود داده ارای داده نمود
 آنچه در فکوحی از فکوحی حصار بیروانم بر آمده است فبیل پرتاب را و ششده
 منحص گردید را از زمینداران صلح در نامی مهدری بهندی سران در ساحل رود
 در یک دوازده گروهی بلده رسیده مواضع چند را باحد در آورد - بهدیری
 چون از مومن حبان قطع رشته امداد و اعانت کرده بود بجهان مرد حبان که از
 آل گوشه بغیر عمد از سال وجه نفعخواه داران و خسارت کسی دگر بیل در بدست
 ندیده داشت فوشت که احدی از نفعخواه داران و اراحم احوال نخواهد شد مخاطره
 جمع امدد شریک شود اما او از راه دور اندیسی که دول و فعل و احوال در اعتماد
 با ساد عذر آورد بپرتاب را و تمامی ضلع و اثرک را به تحصیل در آورد و موجودات
 بدل هر سیده به بلده پیوست پرتاب را و در برگنه حوبلی احمد آباد در آمده
 و جمع ولد و از انجا نصوص پتیه پور و جهاله رفته بدولفه معنودت نمود و پیغام بهر
 چون به مصحوب محمد اسمعیل ساکن آنجا نزد بهنداری فرستاد و دفعات گفت
 و ششود بمیان آمد صورت فکرفت لهدا پرتاب را و در هزار سوار در فصبه
 واحد گزاشته به دهندوفه شتافت همدان اوان کفهاجی که همراهی باجی را و
 گریده بود بامله پور هونکر در راه ایستاد و سرحد دانته رسیده ان جا را بناخت در آورد
 و اکثر سنده رنار داران و متمولان بدنگر و قصبات دیگر که از چندی دران جا
 سکونت داشتند از آمد آمد دکنبان که به شعاب جبال گریخته پناه برده بودند
 بهمنائی رهبران رسیده دست اندازی نمودند و مرید ده تک روپیه از فمد
 و جنس آنها نتاراج بردند و متوجه پالن پور گشته به نهیب و عارت برداختند
 بهان خان جالوری فوجدار آن جالک روپیه کهنده قبول نموده بر عمل داد

و دهکدهیان بصوب بهیل مال راه مازوار پیش گرفتند و پرتاب راوور نیکوجی از دهذوفه نه کولوار و کاتپیا و از راهی گشت - همدین اوان خدمت کرور محل کتره باچه بموجب سند حضور بنام نظام الدین خان خلف مولنا نورالدین مقور گشت بعد اظهار بهذاری نایب او دخیل کار گردید و محمد پهاد خان جالوی به دیانت راجه سخت سنگه به فوجداری بلده بئن سرگرم کار شد از انجا که معدوم چوتبه درست نه شده بود پرتاب راو برگشته به دولفه آمد درین ولا بعد آمد و شد با مبران موره بعد اخری و گفت و شنید فرار چوتبه افتاد و فرهر نام پندت بوکالت و اخذ چوتبه برگفه حویلی بموجب قرار در راجپور آمد پرتاب راوور و نیکوجی از عمر استقوار چوتبه خاطر را پرناخنه بعزم سوده نا کنار دریای مهندری رسیده بودند درین صمن بنابر نوشته داماجی نه ضلع سورتبه شتافتند چون راه سلوک با مرنه مسلوک شد فوجداران و عمالن را بهمداری به تعلقات آنها حصص نمود - رعایای سمنه اورجات بنابر ادای وجه بیوره که دران امان بتازگی منبر نامه بود عمله عمارات را فروخته ادا مای ساختند و اکثری دست از خانمان کشید - و از سر قرار گردیدند -

و خانمان بطریق جدی شدند که عقل در و مانند تحیرت سپهر را ملی ا بهمداری مفادی بر آورد که احدی عمله خانه خود را بدون حصول اجازت ورود نیارود و این بدعت نیز از و بیادگاری صورت استماریافت - زفار داران دستار و چهار قوم جمع شد بعضی سرها شکسته و کارد و خنجر گرفته مستعد به حو کشی بنابر مراحت بیوره هنگامه بر پا نمودند بهمداری از بلوای عام اندیشید - بیوره زفار داران را دست برداشت همداران اوان شیرخان بابی حسب الطلب بهمداری بموضع کهیره رسیده بود باحمدآباد آمده ملاقی شد از انجا که نامه به خان سوء مزاجی داشت او را به نیابت تحصیل بیشکس و فوجداری در دهر مومن خان و پرگنه نریاک و لهر مانرو مونده مفر ساخته روکش - محمد عافل و میر محمد زمان جماعه داران را با جمعیت بانصد در - نموده بتواضع بارچه و فیض شمشیر و به شفر داس پیشکاش دادند

پرداخته رخصت کرد و او نوزدهم شهر ذیحجه الحرام در رحمت پور بنابر فراهم آوردن سپاه و پیوستن تعیناتیان در روز مقام ورزیده بموضع کهنه شتافت - مومن های از اجتماع این معنی بهنداری را نوشت که برگذ پتلاد از روزیکه بعهد من گزیده مدافع کلی به صرف سپاه و تعمیر قلعه د. آورده از مدینه امت دکهنین مومن و محرس داشته اکنون که قبل از انقضای مدت متعده اجاره شیر خان ا. م. موده است اولی آنست که معتمدی را نعن نامند که از وجه اخراجات تحصیل مال واقف شده و اصلاحات بالمواجه بنایا مرتب ساخته داخل بدهاند لهذا بهنداری سپها چند نامی مارواری را بدین امر مامور ناحیه و عبد الحکیم را از فائز دیوان صود بتقریب ملاقات - و من خان باتعدن او روانه شد همدان را از خان حالوی که در پثن به نیابت راجه دخت سفته به فوجداری می برداخت بنابر امی سید میرو سید محبوب نام قصدتانی آذربا را به دنا کشت را بنار و صد و چهل و نه پدید او برادر داماجی را و ا. نملع سورتیه که از کهنه های وا پرداخته به عزم روانگی مسکن خود که ایام در گشت رسیده است در سود در به طریق بیمار گشته جدی بر آورد به موضع کانکد معموله بسته رخت هستی در بست بهنداری که در موده آزاری و خانه در شفارت چست بسته سولی اخذ و جربه بهمت دروغ و بستن افترا به بادواع متنوعه که گاهی به صیغه سرشماری و قوم به قوم و فرقه بهفرقه نوعی از انواع مختلفه وضع و اختراع نموده محصلان شداد و علاظ معروض ایصال در می آورد - لوحی از سنگ را که باصطلاح گجرات بنام نقش به مزخرفات و دروغ چند از ایمان مغلظ که آینده بدین صیغه نخواهد شد در ساحت مانک چوک بنابر فریب مردم نصب می نمود

۱. حال محل شاشه سکان است و مبلعی بعنوان باندهری بدوره
 ۲. جماعه صرافان و تجارت پیشگان و جمعی دیگر را اسم نویسی نموده
 ۳. معنی ساخت و عالمی از ظلمش دستوه آمده جلالی وطن
 ۴. چون سبیل وجه مصادره یا بدوره که طاعت عهده برآنی در

خود دیدند - نه کار بردن سم قاتل یا افگندن چاه و آب انبار سپردن نقد زندگانی
 و امی رها نیدند نوعی و اهمه غالب آمد که بعضی بگمان و اندیشه اینکه
 شاید فوت گرفت و گیریدو سرایت کند بسکه درین باب متحیر و متفکر
 گشت از خور و خواب افتاد منجر به جنون شده در گزشت - * نظم *

رعایای مسنین به تنگ آمدند ز تنگی به کام تنگ آمدند

ز طلش معان سنم دیدگان شب و روز میرفت بر آسمان

بسکه فاله مظلومان و فریاد ملهوفان بلند گشت گوش کروییان مله اعلی راکر
 ساخت ظلم جفا پیسگان ماروار بعدی انجامید که هیچ چشمی ندیده و گوشتی
 نه شنیده بود از آن جمله اندکی از بسیار و مستی از خوار آنکه مسکینی بدست
 ظلم شان گرفتار آمده قید گشت آن سنگین دالان محصلان فرستاده زن بچه
 اش را کشیده به قلعه می آوردند - چون آستین بود - هنگام بر آمدن سنگ
 بست در قلعه از خوف اسقاط حمل آن ضعیفه ملهوفه گشت - بعضی از عاقبت
 اندیشان مارواری که بعنوان تجارت و صرافی وارد این دیار شده بودند از مشاهده
 بد معاشی بهنداری از مال کار اندیشیده دست از داد و ستد و معامله کشیده
 در فکر سر سلامت بردن خودها افتاده قریب دو هزار کس روزه ماروار نهادند
 بالجمله مومن خان باستماع رسیدن شیر خان به کپیره چشمه نگاهداشت سپاه
 جاری ساخته باستعداد توپخانه پرداخته باجمعیت فدی و جدید از کهناییت به
 پتلاد آمد اتفاقاً رینکوجی که به عزم روانگی بروده دران نواح رسیده بود کسان
 خود را فرستاده با خود موافق ساخت و گفت که چندی در همین ضلع
 متوقف باشد تا از پس پرده غیب چه به عرصه شهود آید شیر خان که بموضع
 دهکام کاروه آمده افامت داشت بانتظاری عبور رینکوجی از دریای مهندری
 درنگ ورزید - بهنداری نیز دریافت خبر مومن خان با فوج در پتلاد استعداد سپاه
 و توپ خانه نموده عزم مصمم شافتن به پشت گرمی شیر خان گوش بر آواز
 روانگی رینکوجی می کشید مومن خان باستحکام قلعه پتلاد و محافظت
 فصبه بتعین ساختن مردم کاری خاطر جمع نموده به کهناییت برگشت و عبد
 الحسین خان رخصت شده به احمدآباد آمد *

صوبه داري مومن خان كه بعد از گرفتن دخل
 بـاضافهٔ منصب و عطای خلعت و خطاب بهادر
 و حكم پالكي جهالردار و در او اخرايلم حكومت
 به و الارتبه منصب شش هزاري ذات
 و خطاب نجم الدوله مومن خان بهادر
 دلاور جنگ و سدور فرامین سر
 بلندي يافت و ديواني طالب
 علی خان نيابت عبد الحسين
 خان و محمد اسد الله

بعد زويداد مقدمهٔ بهرام خان آتش ظلم و عدوان ماواران كمال التهاب
 بدرفت كه خستك و تررامی سوخت و فرياد و فغان مظلومان هم دیده و ناله
 ملهوفان ستم كشيده در گفبد چرخ اثير پيچد اشار ماوار از ممر غرور و پندار
 و استظهار قوت و مكنت مهارجه كه دران اوان بحضور امور افامت داشت
 و صوبی مدن امير الامرا كه راتق و فاتق مهمات سلطنت بود تصور عزل و خيال
 تغیری در مخيله شان نمی گزشت ماوار به (۱) لسع جمهور سکنه بفراغ بال
 اشتغال داشتند كه (۲) لدیغ شان جز جان و مال سپاری تریافی نداشت و عرافان
 معتبر و تجارت پیشگان صاحب ثروت گجراتی كه در اردوی معلی بسودا و
 معاملات می پرداختند به ملاحظهٔ جانب داري امير الامرا خون دل را خورده
 جرأت كشودن لب به شكوه و شكایت و ظلم كه پیشرفت نخواهد شد نداشتند

(۱) لسع ناول مفتوح گزیدن مار و كژدم ۱۲ *

(۲) لدیغ بفتح اول و كسر ثاني و فین معجمه مار و كژدم گزیده ۱۲

از آنجا که هر امری در گرد وقت خویش است فضا را بنابر امری که ذکر آن
مناسبت بدینی او راقی ندارد امیر الامراء از مهاراجه رنجیده گشت و مقلب
القلوب و الابصار دل و دیده اش را از مراعات جانب او برگردانید در صدد عزلش
در آمده می اندیشید - ستم دیدگان گجرات اردوی معلی ظهور این لطیفه غیبی
را از مساعدت وقت و یآوری سخت تصور نموده تیر مراد بهدف اجابت رسیده
یافته دلاکین را تخته کرده بستند و دست از داد و ستد سودا و معامله کشیده به
هتبت مجموع بدرگاه معذات پناه تظلم و بیداد نمودند و اذا اراد الله شیئا فیهما
اسدابه درین ضمن که امیر الامراء در تجویز منصوب بود نوشته شکایت آمبر
مومن خان از بد معاشی بهنداری و قصد او از سابق و لاحق که کمر بر انداختن
او را بسته و شیر خان را روکش ساخته رسد امیر الامراء پاسخ نوشت که اگر عهد
بر آئی تواند کرد حسب الحکم اعلی در امر نظامت عطا میگردد مومن خان در
بدبیر این معنی شده حوال مرد خان را بجای آنکه که سبق ذکر یافته از بهنداری
که مطمئن خاطر نبود و در اندیشه نفاذی سپاه و استخلاص نادر متعجب بر
فصله بدنگر کناره گرین بود به نیابت فوجداری پشن و صدور حکم اقدس مستظهر
ساختم و بمواعید دلبدیر امبداری وعده نموده دریافت خود در افتزاع حکومت
از مارواریان و اخراج آنها دعوت نمود و او که بیوسنه مترصد و منتظر چنین
لطیفه غیبی بود بقول آدکه کواچه میخواهد دو چشم بیضا منت داشته اجابت
کرد - مومن خان در باب صدور حسب الحکم در امر نظامت بداء خود و حتم
تقرر فوجداری پشن بشرط یافت و سرانجام مهام بادشاهی بفام جوان مرد خان
بمضمونی که التماس نمود در اسرع اوقات مصحوب فاصدان قمر سیر رسید مومن
خان از راه پخته کاری حکم موسوم خود را مخفی داشته بنابر خلل انگندن
و دودله ساختن مارواریان حسب الحکم فوجداری را نزد جوان مرد خان رسانده
ترغیب و تحریص بمداخلت پشن نمود و خود گوش بر آواز نشست تاجه مد
سر حیزد - جوان مرد خان بمجرد ورود حسب الحکم جمعی را فراهم آورد سازش
محمد جنک کهوکر فصابی شبگیر نموده ببلده پشن در آمد و قصباتی شریک او

گردید و بهاد خان نائب راجه بخت سکه را از مضمون حکم آگاه ساخته تکلیف حالي ساختن مکان کون چون ایستادگی داشت باندک زد و خورد در رفت و جوان مرد خان آن جا را قانع گردید ظهور این معنی موجب بی استقلالیه موجوداتان دیگر گشت و بهنداری را خلش هر دو بهم رسید جوان مرد خان نیفت بدست آوردن و مداخلت را به مومن خان نوشته آگهی داد و او که چشم انداز امر شارح چار داشت حسب الحکم موسوم خون را ظاهر ساخته بدستور معبود و ضابطه معمول به شرائط استبداد و تقدیم ادب برداخته گرفت و مضمون ۱۰۸ مع حائران رسانید *

نقل حسب الحکم بمهر امیر الامراء

آنکه شجاع و جوانی بنام جلالت و معالی دستکاه مومن خان مورد تائید پادشاهی باشند از چندگاه امسام و انواع ستم و فووان اخذ و جور گوناگون نمایند. نائب نظام صوبه احمدآباد و کندن خانهای مردم برای مال مدفونه تحریک در سر مردم از باشندگان شهر دفعات و کرات معروض جناب والا گردیده هر چند از حضور اقدس با مراتب مرتبط بهاراجه ایی سنده تا کد تلخ و مدعی دید. بعمل آمد فائده نه کرد لهذا از پیشگاه سطوت و جلال صوبه داری احمد آباد بهاراجه بغیر شد و حکم اعلامی بمعان صدور یافت که آن عوالی پناه نامقرر شدن موددار مذکور از بندوبست صوبه خبردار باشد و نائب مذکور را از شهر بر آرند و نکند که بدریافت خبر عزل دست جور و ظلم بیشتر در آن نماید و احدی از اذیت رساند تا رسیدن صوبه دار مذکور محافظت بنده و مردم سکنه عهدی خود دانسته فرار واقع در حفاظت سعی نمایند و به تسلی و استماله رعایای م دیده و تلافی مافات پردازند - چندی را فائبان بهاراجه به طمع اخذ و جر معد کرده اند خلاص گردانند و با مرآه متشرع نواح صوبه سلوکی که مناسب وقت است مسلوک دارند بالفعل مصلحت درین است باید که بر طبق حکم والا رسد. آرند بتاریخ دهم شهر محرم الحرام سنه هیژدهم جلوس والا علمی شد و بفار

اعلان و اعلام و یافتن شهرت به نزدیک و دور به فواخت نوبت شادمانی امر
 نموده نفل حکم اقدس را بهمر قاضی کهنبایت و نزد عبد الحسین خان نائب
 دیوان و مستعید خان قاضی و ارباب تحریر ارسال داشته نوشت که باتفاق یکدیگر
 بهنداری را واقف گردانند - شبر خان از استماع رویداد صدر از دهکام کاروه
 تعیناتیان بهنداری را برخصت انصراف داده خود دست از مرافقت طرفین کوتاه
 ساخته در باره سیفوریفته تفاعد و زید عره شهر صفر المظفر مطابق سال هزار و صد
 و چهل و نه مومن خان برتالاب ناریکسر در سواد بدر داخل خیمه گردیده
 مسرعان سریع السیر نزد رینکوجی که دران دواج باشا او متوقف بود فرستاده
 نزد خود طلب داشت و فدای الدین خان عمه زاده رانی و فائق مهمات
 و محمد مومن برادر زاده را بخسی و محمد زمان بیگ همزلف را داروغه
 توپ خانه مقرر نموده به نگاهداشت سپاه از سوار و پیاده مامور گردانید
 و نوشته جات طلب جماعه داران با طراف و جوانب فرستاده جوان مرد خان
 را نوشت که با جمعیت شایسته خود را ملحق سازد و از اتفاقات همدران
 اوقات چند ضرب توپ هفت جوش ازان جمله دو ضرب بله رس که هر یک
 مقدار بست اذار پخته شاهجهانی تیر داشت و معتمدان مهارجه از بندر سورت
 خریده بظاہر سهولت بعمل کسی روانه بندر کهنبایت کرده بودند رسید مومن
 خان این معنی را امداد غیبی و فتوحات لازمی تصور نموده بساختن ارابه
 و لوازم مصالح آنها اشتعال نمود و رینکوجی حسب الطلب آمده ملافی
 گست و گفت و شنید معامله بمیان آورد - فرار برادر بخسی بالامناصفه صوبه
 سوای محالات بلده و پرگنه حویلی و بندر کهنبایت بشرط رفاقت و اخراج
 مارواریان نه عهد و بیمان و موثیق مؤکد بایمان افتاد و بصلاح طرفین بجیرام پیشکار
 مومن خان باتفاق معتبری از رینکوجی فرزند داماجی راو بظاہر تاسیس و تشدید
 اسلح و استحکام مواد فرار داد مقرر و برای نگاهداشت جمعی از سوار
 و پیاده دکهنی رخصت شد - بهنداری بمجرد مشاهده نقل حسب الحکم
 و رسیدن خبر بر آمدن مومن خان حقیقت حال را بانقل مصحوب فاصدان تیر

رفتار فرد مهراجه که در دارالخلافه بود روانه کرد و خود با پیاوتان و بهنداریان و خیر سالان بمشورت شبانه روزی محفل کنگاش آراسته چندی در اندیشه و تدبیر کار گزاید. - چون مزواریان بدو دفعه سابق هنگام عزل به مدلت و خواری برآمده بودند اکنون نیز نظر بر بد معاشی خود بیشتر از بیشتر اندیشه ناک بود - هر چند به نظر نامل و تعمق بحال سکنه بلده نگرست احدی از منصداران و اعیان و سپه پیشه صاحب اسامع داد که سرزنده و اسمی داشته باشد و مصدر امری تواند شد سوای چندی از بندهای بادشاهی از نائب دیوان و قضی و ارباب تحریر و منصدیان محال کهنزه بارچه که برای نام بر تعلقات مانده و آنها نیز به علت عدال ناری و عدم استطاعت نقل و حرکت به کم و بیش ساخته می گزایدند چون صریحا بر آوردن آنها را مناسب ندانست تمهیدی که در ظاهر خوش نما باشد خیال کرده به عنوان گزارش پیام عدد الحسین خان نائب دیوان و مستعید خان قاضی و عبی محمد مجاهد الدین خان نائب بخشی و قانع نگار فدوی درگاه و رحیم یار خان سراول را خواهی فخواهی رحصت نمود و باعتقاد خود حلیش را از دل بیرون کرده مطلع را صاف ساخت - پیغام آنکه مومن خان را مهائیده بگویند که بالفعل دست از هنگامه آرائی و انداختن خلل در بندوبست کوبه نموده قسم عزیمت نماید چون مهراجه در حضور و حقیقت حال را نوشته است بنوعیکه جواب برسد به عمل خواهد آمد فرستاده ها که مجبور بودند لاجار به بدر کهنبایت شتافته بقول آنکه نقل کفر کفر نمی باشد پیام گزار شدند و قریب یک هفته در انجا نوفف روی داد درین ضمن جواب مهراجه فرد بهنداری رسید که عونه از پیشگاه خلعت و جهانبانی بدستور بحال و برقرار است متعاقب احکام استقلال میرسد بهنداری از راه ظاهر بینی این معنی را کمال استغلال بنداشته و مقدمه مومن خان را قیل و قال انگاشته صلاح بودن بندهای بادشاهی را که مصالح امور نظامت دانست بآنها نوشت که اگر جواب با صواب حاصل کرده باشند بهتر والا پایی بندان نبوده بزودی عازم این صوب شوند از انجا که ناموس آنجماعه در شهر بود تقاعد و تخلف را مناسب ندانسته آمدند اما در

باطن نوشته جات امیر الامراء مومن خان رسید که هر چند بذات مصلحت
وفاقت در ظاهر احکام سرمد مفاط اعتبار ندانسته از عزم خویش باز نماند و سعی
معموره دست تعدی مارواریان را از سرستم دیدگان احمدآباد کوتاه سازد - انحصار
بعد شیوخ خدمت انجیری بهندازی و رسیدن نوشته حاکم طلب مومن خان به
دریدیک دور نرفته سپاه که در امیدواری چنین روز شمی بروز می آورد و بذات
پاس آموخته، غیر دوده منتظر فرج بعد شده داشتند شدان و فرحان بدل خوشی
و متن وطن و سدای مسکن و نوکری با وجود نزول شدت باران و طغیانی رودها
و ناله هر روز جوف حوق و فوج فوج پیوستند مومن خان فریب یک ماه و نیم بر
دالاب درنگسر با تعداد نوپ خانه و فراهم آمدن سپاه متوقف بود درین بین
محمد علی خان و آقا محمد حسین برادرش که با شجاعت خان و رسنم علی
خان و بهرام خان مصدر بودات بودند با جمعی رسیده ملحق گشتند و غیر خبر
حاکم جوادمرد خان که از پلتن برآمده نزدیک رسید کوچ نموده بموضع سوچیترة
ده گروهی بدر نزول نمود و همدان مقامات جوان مرد خان با جمعیت شایسته
شامل شد از اجتماع خبر کوچ مومن خان و رسیدن سوچیترة و اجتماع سپاه
بهندازی نقین حاصل کرد که او عزم مصمم دارد عبد الحسین خان را که رشنه
و رانت با مومن خان دارد بخیل آنکه مدد مراعات خویشی نموده در صورت
بودن در شهر قابویان مصدر کاری شود و از افعال شفیعه خود می دانست که
کافه رعایا و عامه برآیا همه تشنه خون اویند باندک صدائیکه بلند شود بلوای عام
در خیرد اوزانه ارباب تحویر و رحیم یاور خان در دیگر تکلیف نموده بعضی از
پداهای بی سروپا که یا فیه بود زبانی حواله کرد -

* بیت *

رنا گفتنیهای بیوده گفت گهروار خرمهره بسیار سعت
و نزد مومن خان روانه نمود هر چند که نزد ارباب خود واضح و لائح بود که ازین
پیغام رسانی تحصیل حاصل است چون چاره نداشتند در عین شدت باران
سوچیترة رسیده ظاهر ساختند مومن خان دو روز دیگر مقام ورزیده کوچ نمود
ممنوع بسو معموله بتلاد هفده گروهی بلده دائره نمود و فرستاده را رخصت کرد

چون بدروازه جمال پور رسیدند مستحفظان آنجا بدر آمدن اجازت طلب گستند -
 و بالضرورة در بهرام پور توقف نمود بهمداری را آگاه ساختند - رحیم یار خان را که
 حیر خواص خود میدانست طلبد داشته عند الحسین خان را گفته فرستاد که بعلمت
 موافقت مومنین خان بودنش در شهر مناسب نیست - متعلقان خود را کوبه بهر
 طرف که خواهد بود و او که ایمنی را خواهش می نمود از مساعدت دخت
 دانسته متعلقان را به کهنایت روانه نمود و خود به موهر خان ملحق گشت
 از آنجا که فرستادن حال متعاض بر آوردن عبد الحسین خان بود از محمد مجاهد
 الدین خان نائب بخشی و راقم به گروین عهد و پیمان که مصداق امری می شوند
 طلب داشت همدان ایام مبرر دوست علی داری به نجات میر هوشیار خان به
 موحداری جونا گده از تغیر محسن خان رسیده روانه شد بالجملة مومنین خان
 از موضع نسو کوچ نموده بر ساحل رود و اترک محلی موضع کهنه دوازه کوهی
 بده بذب طغیان دریا و شدت دریا که در آن سال بافراط بود فریب یک ماه
 نوبت و زبید بهمداری که قطع امید بودن احمدآباد کرده بود در عذر کردن پیروز
 و انواع مصداقات و کندن خانهها و گرفت و کدر و از فرار واقع اشتعال رزید که
 دمیغه از دقائق ظلم و تعدی فوت و میر گزارش می کرد و چه خانهها که به
 رعایت ساعیان خدایا ترس خانه بر انداز بباد و فتنه آتش ظلم التهاب یافته
 و در حتمت را می سوخت - اگر تکویر کلیات و جزویات بردازد از مقصد باز ماند
 مومنین بهمداری پیوسته بفکارش حالات و کوچ و مقام و اراده موهر خان می
 داشت بهر آنچه در حضور استدعای احکام مشتمل بر استقلال خود و مقام مومنین
 و این از فسخ عریضت و معاونت مدبر کهنایت می نمود و ارکان دولت مراعات
 نماید و این مطلب خواهش از نوشته می دادند لیکن از آنجا که امیر الامراء
 و این از نوشته بود نظر در آن از اراده خودش باز نمی آمد الحاصل چون
 در اشکال پر اشکال منقضی گشت و طغیان رود و اترک که موجب توقف
 و دستنست مومنین خان غرق شهر جمادی الاولی باتفاق جوان مرد خان
 و باجی با فوج آراسته و توپ خانه پیراسته از آنجا برخاست و عبور نموده

دو کوچ متوالی بر کنار بالات کانگریه که در سواد بلده واقع است رسیده خیمه زد و باره دین پور مکان فوجدار نشین را که مازواریان خالی کرده بودند بتصرف در آورد و فوجداران و عمال در پرگنات باتفاق مکاس داران ریذکوجی تعیین نموده گفت چون هفتم (۱) ارنقاع و حصاد علالت رسیده بزودی تحصیل مال واجب نموده بد تامل جهت مصارف لسكر مي فرستاده باشند و به تقسیم مورچال و محاصره و بسدن درجه‌ها و اسباب قلعه کشانی در مغایل دروازه کالو پور جوان مرد خان و در مسجدیکه بنام سیدی بسیر اشتها دارد و محاذی دروازه سارنگ پور میر ابو القاسم و برابر دروازه اسلوریه سید نور الله و در افضل پور ملک چهاگمو وار دروازه جمال پور نائب آب سابرمی بعهده محمد مومن بخشب ریذکوجی هر کدام با جمعیت شائسته و مصالح جنگی از توپ و جزائر بندوقچیان و سرب و باروت در ماکن مقرر کرد و آنها قائم گشتند بهمداری نیز پدواتنرا به محافظت داشت و برج و دایره و نصب نمودن توپ و گزاشتن (۲) قدرونک چوبی و سنگی در (۳) شرفات (۴) انگ حصار و خست چین نمودن دروازه‌ها گماشت و در همان روز جنگ توپ و تفنگ در دروازه اسلوریه شروع گشت درین اثنا بجیرام که به سوهن گدده بنام استحکام بیان امر مصالحه و فرار داد به داماجی راد و آوردن سپاه رفته بود محمد عمر و فادر و چندی جماعه داران با جمعیت شائسته از سوار و پیاده آورده شامل فوج شد و باعث تضعیف سپاهی و انبوهی لسكر گردید و پس از بدیدن یافتن مرحله و ساختن دمدمه نوپهای روئین تن را نصب فرمود و آن ازدها پدگران آتش مشائی و دیوار افگنی آغاز نهاده دمی ازوا مرادگی حرارت دفس سرد بخود نمی کشیدند و کیفیت منع پدیرنه گشتن و رسیدن مومن خان به کهیره از نوشته بهمداری بهماراجه بدرجه ایضاح انجامید

(۱) ارنقاع بند شدن و از جا بر آمدن و عله و دانه که از مزارع بردارند ۱۲ *

(۲) قدرونک بر وزن رندوک سنگی را گویند که بر کنگرهای قلعه و حصار گزاردند چون

دشمن پهای دیوار آید بر سرش اندازند بهندی متواله خوانند ۱۲ - برهان *

(۳) شرفات جمع شرفه بمعنی کنگه است ۱۲ *

(۴) انگ بر وزن بلند بمعنی سله دیوار ۱۲ - برهان *

لهذا رنجیده از حضور بر آمد ارکان دولت از راه دور اندیشی که مباد او
 محمدآباد رفته غبار انگیز فتنه و فساد شود از پیش گاه مجدد و اعتلا مظفر خان
 شانه مستمال ساخته ملازمت اقدس فائز گردانید و احکام مجدد مستمل بر
 مهرداد و تخویف در عدم اطاعت حکم اقدس در معاودت ده کهنبارت و دست
 داشتن از هنگامه و استقلال مهاراجه باعتبار ظاهری بفام مومن خان نوشته
 دادند امیرالامرا از اندیشه اینکه از طلب داشتن مهاراجه بحتسور که بفام
 مصلحت وقت بود بهنداری نوعی دیگر ظاهر ساخته مومن خان را بیدیل سازد
 و خلل در زمزمش افکند حسب الحکم در اسمانیت و تربیت برآورده او چنانچه
 فعل آن واضح میگردد فرستاد *

نقل حسب الحکم

آنکه شجاعت و عوالی پناه جلالت دستگاه مومن خان مورد عنایات
 پادشاهی باشند درین ولا کفایت رسیدن آن عوالی پناه با وفور جمعیت و توپ
 خانه بر دروازه کورهی بلده و متوقف بودن بر ساحل دریا بسبب طغیانوی آب
 معروض عافان عتبه سپهر رتبه گردید از آنجا که امارت و ادالت مهرداد
 آهی سزگه از حضور پر نور به آزدگی روانه وطن شده بود بموجب مرضی مقدس
 معالی امارت مرتبت مظفر خان بهادر او را ملازمت اقدس آورده بفواضات
 حیدرآباد و ستمال گردانیده حسب الحکم اعلی قادی میگردد که اگر احدا فائز
 مهاراجه این معنی دست آویز ساخته شهرت نکالی و استقلال ظاهر کند
 آن عوالی پناه قابل اعتبار ندانسته بخاطر جمع نه عجلت تمام خود را نه باده
 محمدآباد رسانند و بهر عنوان فائز مهاراجه را بر آورده نه مداخلت و بندوبست
 سویه موار واقع پردازند و روپداد مفصل معروض دارند درین باب از پیشگاه عظمت
 و جلال تاکید اکید شناسند - الحاصل بهنداری بانهدام داکین و جدور و در که قرب
 و جوار به دیوار حصار داشت باندیشه اینکه چون فوج اسلام محاصره دارند و در
 بیش آوردن مورچاها سعی اند مبادا بآنجا رسیده پناهگیر شوند چنانچه داکین

بیرون دروازه سارنگ پور را مهتم ساخت و بارگاه کندن مسجد سنگی مقبره افضل خن بدایینی گجراتی بیلدران فرستاد - ملک جهانمو متعینه مورچال آن طروب آگاه گشته سرعت خود را رسانیده مسجد را بتصرف خود در آورد که سالم ماند از آنجا که تجارت پیشگان اقسام اقمشته و انواع امتعه بابت فروش هر دیار و مصر و اطراف - اکناف ممالک در خانه‌ها معد و موجود داشتند از مشاهده هنگامه بیای مدعی آن جان و مال خود را در معرض خطر میدیدند به او نمود اتصال وجه دیوره که بدون بیرون فرستادن مال و فروختن صورت ندی گیرد از بهداری اثر حاصل نموده در محال کثرت بارچه محصول ادا ساخته در آورگند و در بیرون مومن خان عمله و عمله ضبط عشور مقرر ساخته دو داره حاصل میگرفت و حدافندان بضاعت را ازین که مال شان به سلامت میرسد و بر هنگام موسم جهازات فروش می آید به طبیب خاطر محصول دوباره دادن گرانی نمیگیرد و ناد بیج بدین وسیله سدکار گشتند - عمله و فعله محال دارا ضرب از ضرایب و بارکسان از خوف دیوره و گرفت و گیر فایو یافته بدر زدند و مومن خان مستمال ساخته کار خانه را جاری نمود و عوام الناس و اهل حرفه و بازار از مسلم و هفود مرور ایام بر آمده در پورچات در مساکن آنجا که در انوقت فی الجمله آباد و شکست و ریخت عمارات نشده بود سکونت ورزیده به کسب و پیشه خودها پرداختند چون بدایطعیانی آب رود سابر مورچال بدان صوب تعیین نیافته درین ولا که آب روبه کمی آورد و مزروعات رسید مارواریان هنگام فرصت در دیده می آوردند مومن خان وافف گشته فوجی را بزدن و بستن آن جماعه مامور ساخت - چندی از انها زخمی و دستگیر شدند دران ایام قریب نصف الفهار که هنگام غفلت است مورچالیان بیرون مابین دروازه بند واسلوریه جنوب رونه ناده فرصت یافته مکان را از مستحفظان خالی انگاشته نردبانها بر دیوار حصار گذاشته بالا بر آمده بر شرفات صعود نمودند که حصاریان وافف گشته بمدافعه پیش آمدند و چندی کشته و خسته روی به هبوط نهاده برگشتند از آنجا که زور آور خان برادر جوادمرد خان بطریق برعمال نرد مرهته بود چنانچه در محل خویش سبق ذکر

یافته و سبیل ادای آن نشده درین ولا مومن خان نظر بوفاتت گزینی برادرش برگنه پرانیچ را در جاگیر زور آور خان تجویز نمود که تحصیل مال واجب آن حا را در وجه مقبره می فرستاده باشد و به مردم مورچال گفت که در هرجا که فانی بریدن نقب و ساختن سلامت کوچه بنظر آید شروع نمایند در دوسه مکان محاذی دیوار و بروج حصار نزدیکی دروازه بند دادن امر اشتغال در زدند و موجی را آراسته به شب گشت که گویان کاه و دانه برای حلب مفعولت در برده ظلمانی شب به بلده می بردند مقور ساخت که تمام شب پیش روی باغ شاهی که محل آمد و رفت آنها است خبردار باشند و نگذارند که پر کاهی و دانه ناله به محصوران رسد باوجود آن گویان که جان گران بها پیش آنها قدری و مصلحتی ندارد نظیر مغانع کلی جان بازی نموده بهر حیل می آوردند و کسی را که فضای آسمانی گویان گیر می گشت دست مستحفظان می افتاد - مریش را با بار به مشتری اجل داده توش را سبکبار می ساختند و فرج عله و کاه روز بروز بالا رفت که در غره شهر جمادی الثانی پستاره کاه که یک اسپ را کافی باشد دو رویه رسید مارواریان در شب های تاریک ماه فراهم آمده مروجات حوای پورچان در دیده می آوردند مومن خان نبر به درویدن دمی امر کرده دیدان را پاک ساخت و فهم نامی که با جمعی از پیاده نوکر بهنداری در دورنگ نور آن طرف درباری سایر اقامت گرفته هنگام شب به معاونت گویان رسانیدن کاه و دانه می پرداخت مومن خان موجی را تعیین فرمود که در آنجا رود در انسداد طرق پردازند و آنها بی خمرانه شتافته فهم را دستگیر ساخته قائم گشتند - بهنداری دریافت خبر بریدن نقب و سلامت کوچه دسمتی که گمان بریدن نقب بود در اندرون خندق عمیق کفده پر آب نمود از آنجا که قرب ارفضی ایام برشکال بود بنابر نمناکی زمین نقبی چند از خود خراب گشت و دوسه را که بهنداری سراغ یافت باطل ساخت و یک در مکانی را که بنظر آورده در زیر نیل دیوار حصار سوراخ نموده به خندق بیرون رسانند و در بچه های مستحکم گزاشته مردم کاری را تعیین کرد که در هنگام فرصت و غفلت طرف ثانی

در مورچال مغال ریخته دست برد نمایند چنانچه مکرر مارواریان چون موش از سوراخ سر بیرون نموده بدان امر اشتعال ورزیدند و جمعی را کشته و مجروح ساختند و میخهای آهنی در گوش توپها زده کار نامه‌ها به عرصه ظهور آوردند از آنجا که بمقتضای مصالح امور ملکی باعتبار ظاهر بذایر استمالت و پلس خاطر مهاراجه که در حضور بود از پیشگاه خلافت و جهانداري احکام مطاعه در استعلال و بحالی عرصه نه مهاراجه و در گزاشتن فداء الدین خان باید سوار و دو صد پیاده به طریق قلعه دار و معاودت به کهنابایت بنام مومن خان چین از نعدی رتی سننه بهنداری رعایا نالش داشتند تا مقرر شدن نایب دیگر از طرف مهاراجه در حفظ و حراست بلده و نیابت نظامت بنام ابهی کرن پناوت بهمه امیر الامرا مرحمت گشت و مهاراجه فرستاده بود - بهنداری مستفید خان قاضی و ارباب تحیر را طلب داشته نمود و رفته بهمه ابهی کرن با حسب الحکم موسومه مومن خان فرستاد و او در جواب نوشت که حکم ولی دعوت بر سر و چشم هرگاه رتی سده که مصدر ایدا و اضرار حق است از احمدآباد بر آید فدوی درگاه فداء الدین خان را در قلعه گزاشته میبرد از استماع این پاسخ که موافق مزاجش نبود سکوت ورزید و شب و روز آتش حرب از هر دو جانب التهاب یافته نخل حیات چندی را از طریقین می سوخت و یوماً فیوماً تسعیر و غلات حبوبات و (۱) علق دالا رفت کافه انام از خاص و عام را بای استقامت از جای لغزید اکثری از انان و دکور دست عیال و اطفال خورد سال را گرفته جوعان گویان به فغان در آمده باراده برون شتافتن در دروب شهر فراهم آمدند مارواریان این حالت را رفاة حاصل خودها پنداشته سابق برین که مانع بودند و گزاشند اما بشرطیکه احدی از نقد و جنس مالیت دار با خود برون بزد لکن اکثری از نقد و جنس بنفهای به سازش مستحفظان برده در پورجات سکونت گرفته فارغ از اندیشه می گشتند و هر روز دسته دسته بدین منزل از مضائق شدت و مهلکه و اراسنه بیرون بر آمدند و از مقابل احدی متعرض احوال آنها نشده از ورطه عذا و محنت

(۱) علق جو اسپ و گبلا را گویند ۱۲ *

بر آورده به مقام فراغت و غذا می‌رسانیدند مارواریان خانها، ای بی خداوند خالی
 بهانه به بهانه جستجوی غله و کاه چیرهها در آمده مال مفت و دل بی رحم
 آنچه یافتند بده مالک شدند در همان ایام محمد باقر خان ولد معتمد خان
 که در بندر سورت سکونت داشت با جمعی از سوار و پیاده و چند بیرون توب آمده
 به مومن خان پیوست و صادق علی خان با محمد طاهر بادی زاده انس
 با جمعیت خوبی از جوانان رسیده شریک کار گشت و کثرت و انبوهی
 موج اسلام زباده و افروز گردید و در انسداد طرود و شوارع که پراکشی وجهه
 اجداد داشت بدرون شهر فرستادند و همه اهتمام ورزیدند و روز بروز کار بر مصطفیان
 دشوار و عرصه نفی پزیرفت اکثر از سواران آفاقی و مارواری ملازم بهنداری
 نظر بر حال ضیق معاش و اتلاف اسپان بی اجازه به زندانی از دروازه
 خان پور بدرون شتافته مورچالیان مقابل را آگاه ساخته مرد مومن خان رفته
 دوکر کشند - کار حیوانات بچرانیدن برگ درخت و آخور افکنده شته (۱) و
 مرتلها (۲) رسید دیوار حصار سمت مورچال جوان مرد خان که در مقابل سجان
 ستمه هزاری داشت و از صدمه گولهای توپا انهدام یافته خراب گشت
 که مکان جا گرفتن مسدودان نماند و از افتادن خشت و خاک ممانعت
 سر بالایی که بناده توان صعود کرد دیدد آمد بهنداری صدایق چوبی از
 خانههای مردم طلب داشته بخاک انداخته بجای شکست و ریخت قائم
 نموده پناهی مرتب ساخت و بدین مفعال دیوار متصل دروازه بند که
 که به همان شکل و صورت شده بود از آن جا که جدور دور مردم نزدیک دیوار حصار
 می‌رسید و بلند از آن در ارتفاع بیشتر به نظر درآمد سوراخها کنده کلوح انداز
 ساخته در پشت آن پاسبانانرا حلی داد و از رفعم و حواب احتیاج و احتراز
 نمود شب و روز دغیفه از حرم و شوشیاری و خبرگیری دمی دایمعی و مهمل

(۱) شله ناول مغنوح و سکون نانی و فتح وقانی جای مردار و باباک را گویند معنی
 موضع که دران سرگین و لیدی و خاکروبه و امثال آن ریزند و بهندی او کوله گراند *

به گزاشته غافل و عاطل نبود - جماعت مارواریان که یک گروه و یک ذات بودند سلامتی خود را از چنگال اهل اسلام و دکمنیان در نگاهداشت چار دیوار حصار دانسته در شب‌های تاریک ماه بر بروج دور حصار تمام شب با فروختن چراغان و مسعل و گفتن خبردار باش و هوشیار باش همدیگر را آگاهانیده شب زده داری می نمودند و موز چالیان بیرون نامید در آمدن خانه‌های خود در دبیر فتح الباب و سیله و چاره جوئی داشتند چندی بیگناه را العلم عذ الله به تهمت خدعه و سازش با بیرونیان به سعایت ساعیان و خوشامد گویان از خدا بی خمر دست و پا و گوش و بینی و جان از شکنجه مارواریان بر باد رخت و بدین نهیم در بیرون بمظنه رسانیدن اخبار و رسد غله ناندوزن چندی را در آورد وادی عدم ساختند همدران اوفات قاصدان از نزد مهارجه با شش قطعه احکام فدی و مهر اعتماد الدوله و وزیر الممالک و امیرالامرا صمصام الدوله و مظفر خان در استقلال و نکائی صوبه مهارجه و گزاشتن فداءالدین خان و معاونت موسی خان به که نمایندت سه قطعه بنام ابهی کرن و سه لقاغه بنام موسی خان رسبد بهنداری مستفید خان قاضی و علی محمد خان و محمد مجاهدالدین خان نائب بخشی و فدوی درگاه و رحیم یاور خان سزاول را طلب داشته احکام موسوم ابهی کرن را بمطالعه در آورد - چون همه بیک مضمون بود تکریر نقل یکی از آنها پرداخت *

نقل حسب الحکم بمهر اعتماد الدوله وزیر الممالک

آنکه تهور و جلالت دستگاه ابهی کرن مورد مراحم والا باشند حکم محکم مبرم پدر نوام شرف صدور یافت که صوبه داری صوبه احمدآباد بامارت و ایالت مرتب راج راجیسر مهارجه ابهی سنگه بدستور سابق بحال و نیابت بدستور اکبرآباد بروعت پناه فداءالدین خان که با یک صد سوار و در صد پیاده در شهر بوده بمحافظت و استمات سنگه بلده که بوجهی من الوجوه جور و تعدی

و حیف و میل باحدی عائد نگردد و در امور شریعت غرا ارباب شرع شریف
مسئله باشد می پرداخته باشد و شهادت و عوالتی بخواهد مومن خان از جائیکه
رسیده باشد به کهنایت مکان خدمت معاودت نماید و به سبب استعائه مردم بلده
ایالت مرتبت مومن الیه رتن سنگه را پیش خود طلب داشته بجایش دیگری را
معز می نماید تا رسیدن او آن بهور بخواهد به بندوبست امور نظامت پردازند باید
که مطابق یرایع فضا تبلیغ به عمل آورده از قرار واقع و بندوبست پرداخته در
انباری و پرداخت رعایای آنجا مساعی جمیله به ظهور رسانند اندرین باب تاکید
دانسته به عمل آورند و سه لغافه احکام که بنام مومن خان بود سیرد خوانین
مموده برسانند آن و پیام اطاعت و اقبال حکم اقدس فرد مومن خان فرستاد
انها که مجبور بودند از راه دیچه دروازه اسلویه به بیست و چهارم شهر
جمادی الثانی فریب دو بهور برآمده بعد اخبار و رسیدن بخصت گزشتن از بهور
جبال او آخر روز ملاقی شدند و احکام به مطالعه در آمد چنانچه به مطالعه تکبیر
نقل یکی از انها که مضمون واحد داشت پرداخت *

نقل حسب الحکم اعلیٰ به مهر وزیرالممالک اعتماد الدوله

آنکه رفعت و عوالتی بخواهد شهادت و معالی دستگاه مومن خان مورد
مراحم والا باشد حکم جهان مطاع عالم مطیع پیرایه صدور یافت که صوبه داری
احمد آباد و مارت و ایالت مرتبت راج راجیر مهاراجه ابهی سنگه بدستور سابق
بحال و نیابت بلده بدستور اکبر آباد برفعت بخواهد مداءالدین خان که تا یک صد
سوار و دو صد پیاده در شهر به محافظت و استمالت که بوجهی من الوجوه
حیف و میل و جور و تعدی نسبت بحال سنگه بلده عائد نگردد پردازد و در
اجرای امور شریعت غرا ارباب شرع شریف مستقل باشد و آن معالی بخواهد
بر طبق حکم معلی از جائیکه رسیده باشد به کهنایت متعلقه خود که مالی
است معاودت نمایند مومن خان در پاسخ گفت که سابق به همین مضمون

احکام ورود یافته این ها متغی آنها است و جواب همان است که احکام ولی نعمت بر سر و چشم تابع امرام هرگاه رتن سنگه قلعه ارک را که مکان نائب دسین است خالی نموده بر آید و ابهی کرن در امور نظامت سر گرم کار شود و فداءالدین خان داخل شده بلستمالت رعایا و بر ایا پردازد و ارباب شرع شریف مستفل گردند و سکته بلده که بنا بر جور و ستم بیرون بر آمده اند بخانه خودها به طیب خاطر آباد شده راغی نامه بدهند فدوی درگاه آسمان جاه معاودت نموده به کهنبايت خواهد شتافت درین ذکر و مذکور قویب نیم شب گزشت چون معاودت صورت نمی بست همان جا ماندند مومن خان بظاہر نیک نامی رحیم یاور خان سزاول جاگیرات را گفت که تمامی جاگیر جاگیر داران واگذاشت است دایبان آنها بر محاکات بروند مزاحمت نیست و روز دیگر به فرستاده ها گفت که بالفعل آنچه در جواب گفته شد بهنداری را نوشته اطلاع دهند تا چه پاسخ رسد از انجا که نورالدین احمد خلف قاضی مستفید خان که داماد محمد مجاهد الدین می شد و محمد پناه پسر رحیم یاور خان که هر دو به طریق نوکری همراه مومن خان بودند بنا بر دیدن آنها و بر آمدن بعضی مطالب توفف را بر متن شهر ترجیح دانسته سکوت ورزیدند راقم حروف از راه دور اندیشی بحضور خوانین بخدمت والد که مدعی داشت ظاهر ساخت که سائق مکرر این قسم جواب در میان آمده اکنون به تکرار آن پرداختن و انتظار پاسخ داشتن تحصیل حاصل است و از (۱) مخاللت ماروانان دور نیست که پس از رسیدن رقعہ جواب نویسد که همان جا باشند چون ناموس هر یک در شهر و شهرست بر آشوب درین صورت فباحث عظیم و وخامت جسم متصور است اگر رخصت رفتن شود مناسب خواهد بود این معنی پسند خاطر همه ها شد و قرعہ حصول اجازت بقام راقم انداختند رحیم یاور خان را که محل اعتماد بهنداری بود بظاہر گواهی با خود نبرده ظاهر ساخت که صلاح در رخصت است اگر حسب المدعا جواب حاصل خواهد شد بار دیگر آمدن دور نیست مومن

(۱) مخاللت یا کسی قریب آوردن * ۱۲

حان که مدعی دیگر مضمّر داشت امدفاع ورزیده درشتی و تذد حوثی اغر نهاد
 راقم حروف را نیز حوصله برداشت نکرده از جا در آمد و در مقابل بجواب پرداخت
 و صحبت به (۱) مصارمت انجامیده مغض گشت درین بین خوشحال چند
 سینه که در انجا بود از مشاهده مکالمات حسب الاشارة مومن حن جمعی از رعای
 آورده شروع داد خواهی و نظم نموده گفت که راقعان از خانمان برآمد
 آوازه و سر گردانیم اکنون که بندهای بادشاهی جاد داری بهنداری با مظهر
 داشته گفت و شنید می نمایند تا وضع مارا مشخص نه کنند نخواهیم گزاشت
 که نود او روند - الحاصل باکراه تمام از آخر روز مریخص ساخت و بدروازه اسلورین
 رسیده بانتظاری اجازت در آمدن درنگ شد - از اتفاقات مظهر اقامه سوال محل
 اعماد بهنداری که مقرر خبرگیری دروف و بروج حصار و دغین مستحفظان
 برآمده بود در انجا پیوست و حالی از دغین رخصت در آمد داد چون رفت
 تنگ بود برای ادای صلوة به مسجد دستور خان گجراتی متصل دادند دروازه
 در آمدند درین بین هرگاه فرستاده بهنداری بارقه رسیده گفت که از کدر بهرامپو
 در اشکر رسیده چون از انجا برآمده بودند می را برداشته درینجا رسدم خلاصا
 مضمون مرفوعه آنکه روز چند نزد مومن حان متوقف باشند که احکام دید
 به متعاون میسر جواب انرا فیر گرفته خواهند آمد و منعش گردید که چون
 یک گرفته از بودن این جماعه خلشی دارد اکنون که بیرون آمد همانجا باشند
 با ما منع آمدن نوشت و آنچه را راقم تصور کرده بود از حجاب شده بیرون آمد
 الحاصل در جواب پیغام نمودند که رقعہ بس از در آمدن شهر رسید والا نه هانچ
 دست می ورزیدیم بالضرورة بهنداری طلب داشته بایستی کون و کهدرام
 چندین از خیر سلالان بکناری بنسخته بر سر گزشت مطلع گردید و از وفوف
 و خوشی که با راقم در باب رخصت بمنطوق این کوبه عسی ان تکره و
 اندک خیر لکم بمنصه ظهور آمد *

* بیت ۱
 ی عروجل را بضم هرچه کند لطیفها است که کس را اران خبر نبود

و بهنداری را بک گونه تسلی خاطر گشت همدران اوان کانونجی ناکبیر مرهته و سادات داماجی را و با دو هزار کس از سوار و پیاده بموضع بقوه سه گروهی بلده رسید مومن خان و داد الدین خان و مومن علی خان را باستقبال فرستاد و او آمده شامل ریختو جی ورود آمد - مومن خان بار سال لوازم غنایم از نقد و جنس برداخت دین بین سه قطعه حسب الحکم اقدس بمهر و زیر الممالک بهمان مضامین احکام سابق بنام مهاراجد و مومن خان و بنام جمیع بندهای نادرانی که حسب الخواهش مهاراجه نوشته شده بود رسید چون دفعه نخست فرستادهای بحسب اتفاق در شهر آمده بودند پس از ورود احکام بهمان نهج قاضی و دیگران را جمع نموده تکلیف رسانیدن احکام نمود از اندیشه اینکه دین بار بالجزم ناندرون راه نخواهد داد در جواب گفتند که در رفتن مضائقه نیست و آمد و شد مکرر بعمل آمده این دفعه یکی از معتمدان خود را همراه نمایند که آنچه گفت و شنید نمایان آید. بگوش خود بشنود فراز یافت که رقعہ مبذولی برآمدن و آوردن احکام به مومن خان نویسند جواب رسید که اگر برای خالی کردن حصار است بیاورند والا احتجاج نیست - بهنداری از استماع جواب صاف دم بخود کشید و در اندیشه دیگر افتاد بالجمله چون قلع کاه و دانه بیشتر گردید و برگ سبزی و خشکی بر درخت و پر کاهی بر چدر نماند مارواریان شترافرا به قلبه رانی بسته بکنار دریا و سرچاهها کوری که قسمی از غله نامتعارف است کاشت نمودند که بجای کاه و دانه اسپان کافی باشد و از راه اضطرار بهنداری جماعه کولیان موضع بهوهن و حاجی پور و تپه چنوال را بقول و ناندهری طلب داشت که هنگام شب بآوردن غله و کاه پردازند و قابو دیده بعضی از بیدلان ماروار و اسپان را از مستحفظان بیرون گزانیده به مامنی رسانند - آن گروه شقاوت پزوه که پیوسته خواهشمند فساد و هنگامه و قطاع الطریق اند اینمعنی را از یاروی طالع منکوس انگاشته آمدند و شبها دزدانه کم و بیش بآوردن کاه و دانه و رسانیدن اسب و شتر بعضی مارواریان می پرداختند و اکثری بدام طلایه و اهل اسلام افتاده جان و مال را می سپردند روزانه کولیان به کساد پیشانی علی رؤس الاشهاد کوچه بکوچه و محله بمحله

در خانه‌ای بی صاحب فراغ بال سرای خود انگاشته در آمده هرچه بدست
شان می افتاد متصرف می گشتند و شبها به نقب زدن و بردن کالا می پرداختند
چون ایام زمستان بود بساسقف عمارات را کفده سوختند * بیت *

نظر بر در خانه هم دوختند بردند زنجیر و در سوختند

تربیب حالتی و عجیب و حشمتی تر بانی ماندگان بلاد که لاجر بودند مدگرشت -
روانه خوف گرفت و گداز بهمداری و شب هراس گوی از خورد و خراب افتادند
و طوفان ترایند که چون دیدن خانه‌ها بزم گویان اشتها داشت مازاریان برون آن امر
اشتغال ورزیدند الحاصل چندی عالمی بدین موال نه و بالا شده کشتی مبرور
مراز شان در چار موجه حوادث و گرداب بلا افتاد بالصورة بهر نوعیکه صورت
مدکومت به سارش مورچالین درون و بیرون آنچه قابل بردن با خود بود گرفته
بدستباری ریسمن از دیوار حصار بدروازه از کشمکش و بیم و هراس شبانه روزی
وا می رستند اما آنچه از مسی آلات و ظروف برونجی و اثاث البیت که نقل و
تحویل آن دشوار بود برجامی ماند که بهمداری و گویان خداوندی می
دمود * بیت *

نماند آشکارا ز چیزی نهان نهان دان تهبی ماند بیز از نهان

درخ مس فی من شاه جهانی بدوازه رویه رسید لیکن خریدار کجا - بهسها
مسکوک نموده به تفخواه سپاه میداد *

بیرون شتافتن خواجه مستفید خان قاضی بدست

آویز حسب الحکم بفسون گری و دمدمه

سازی بهنداری

از آنجا که بهنداری پیوسته از بودن خواجه مستفید خان قاضی و دوسه کس
مندهای بادشاهی که آنها بنابر کثرت متعلقان و عیال باری در حرکت و نقل
لاچار بودند خاطر او نا جمع و حواس خمسه اش پراگنده و از اندیشه برپا شدن

و بهمداری را یک گونه تسلی خاطر گشت همداران اوان کافوجی ناکبیر مرهه
 و ستاده داماجی را و با دو هزار کس از سوار و پیاده بموضع بقوه سه کروهی بلده
 رسید مومن خان فداء الدین خان و مومن علی خان را باستقبال فرستاد و او آمده
 شامل ریفکو جی فرود آمد - مومن خان بارسال لوازمه ضیافت از نقد و جنس
 پرداخت درین بین سه قطعه حسب الحکم اقدس بمهر و زیر الممالک بهمان مضامین
 احکام سابق بقاء مهاراجه و مومن خان و بتمام جمیع بندهای ناکشاهی که حسب
 الخواهش مهاراجه نوشته شده بود رسید چون دفعه نخست فرستادهای بحسب اتفاق
 در شهر آمده بودند پس از ورود احکام بهمان نهی قاضی و دیگران را جمع نموده
 تکلیف رسانیدن احکام نمود از اندیشه اینکه درین بار بالجرم ماندن راه نخواهد
 داد در جواب گفتند که در رفتن مضائقه نیست و آمد و شد مکرر بعمل آمده این
 دفعه یکی از معتمدان خود را همراه نمایند که آنچه گفت و شنید بمیان آید
 گوش خود بشنود قرار یافت که دفعه مبنی برآمدن و آوردن احکام به مومن خان
 نویسند جواب رسید که اگر برای خالی کردن حصار است بیابند و الا احتجاج
 نیست - بهمداری از استماع جواب صاف دم بخود کشید و در اندیشه دیگر افتاد
 بالجمله چون فلت کاه و دانه بیشتر گردید و برگ سبزی و خشکی بر درخت
 و بر گاهی بر چیر نماند مارواریان شترانرا به قلبه رانی بسته نگذار دریا و سرچاهها
 کوبی که قسمی از غله نامتعارف است کاشت نمودند که بجای کاه و دانه
 اسپان کافی باشد و از راه اضطرار بهمداری جماعه گولین موضع بهوهن و حاجی پور
 و تبه چنوال را بقول و ناندهری طلب داشت که هنگام شب تاوردن تله و کاه
 بردارند و واپس دیده بعضی از بیدلان ماروار و اسپان را از مستحقان بیرون گزراونده
 به حاجی رسانند - آن گویا شتابت پریه که پیوسته خواهمسد مساک و هنگامه
 فطن طریقی آمد بهمداری را از باوری طاع معحوس افگشته آمدند و
 بیدانه کم و بیش تاوردن کاه و دانه و رسانیدن اسپ و شتر بعضی از وارزان
 می برداختند و اقربا بدام طلاهی و اهل اسلام افتاده جان و مال آنها را سپردند
 و در راه به عشاء بخان و در راه اشهاد کرچه بکوچه و ...

در خانهای بی صاحب فراغ بال سرای خود انگاشته در آمده هرچه بدست
شان می افتاد متصرف می گشتند و شبها به نقب زدن و بردن کالامی پرداختند
چون ایام زمستان بود بساسقف عمارات را کفده سوختند * بیت *

نظر بر در خانه هم دوختند بردند زنجیر و در سوختند

مرد حاکمی و عجیب و حشمتی بر بانی ماندگان بلده که لاجر بودند مدکزشست -
روزانه خوف گرفت و گبر بهمداری و شب هراس کولی از خورد و خراب افتادند
و طرفه تر اینکه چون دیدن خانها مقام کولیان استوار داشت ملازریان بیرآن امر
اشتغال در زدند الحاصل چندی عالی بدین سنوال نه و بلا شده کشتی صبر
مزار شان در چار موجه حوادث و گرداب ناک افتاد بالصوره شهر نوعیکه صورت
میکرفت نه سارش مورچالیان دیون و بیرون آنچه قابل بردن ا خود بود گرفته
بدستیری ریسمان از دیوار حصار بدروازه از کشمکش و بدم و هراس شبانه روزی
را می رستند اما آنچه از سسی آلات و ظروف برنجی و اثاث البیست که نقل و
تحویل آن دشوار بود برجا می ماند که بهمداری و کولیان خداوندی می
دموند * بیت *

نماند آشکارا ز چیزی نهان نهان دان تهب ماند نیز از نهان

نرخ مس می من شاه جهانی بدوازه رویه رسید لیکن خریدار کجا - سهارا
میکوک نموده نه تفخواه نه پناه میداد *

سیرین شتافتن خواجه مستفید خان قاضی بدست
آویز حسب الحکم بفسون گری و دمدمه
سازی بهنداری

انجا که بهنداری پیوسته از بودن خواجه مستفید خان قاضی و دوسه کس
ماده بادشاهی که انها بنابر کثرت متعلقان و عیال باری در حرکت و نقل
بد خاطر او نا جمع و حواس خمسه اش پراگنده و از اندیشه برپا شدن

هنگامه صریحا به جبر بیرون کردن را بمقتضای وقت صلاح و فلاح کار نمیدانست و میخواست که از راه مخادفت و مخالفت و مداملت^(۱) این کار صورت گیرد و چندی پیش زین که دفعه ثانی بدست آویز احکام بیرون می فرستاد آنها دریافت ما فی الضمیر او نموده برقعہ نویسی و جواب طلبی از خود رفع کرده بودند درین ولا که خبر بر آمدن داماد جی با فوج گران از سوهن گرہه و او بدین صوب نهادن رسید نظر بر افعال و اعمال شنیعه خود که صغیر و کبیر و برنا و پیر از و به ستوه آمده اند بیشتر از پیشتر از ممر آنها مشوش و پراگنده خاطر گشته در چاره جوئی این کار افتاد و از راه تدلیس و تزویر آن ابلیس تمهید نوی و خیل تازه بسته و بلباس ظاهری آراسته بر رخ کار آورد که بدان وسیله سنگ تفرقه دران جماعه افتد و هریک را جداگانه باید برآورد *

فسونک فسون نوی ساز کرد سر حقه دمدمه باز کرد
و حسب الحکم به مهر امیدالامراء بنام مومن خان که مهراجہ چندین احکام فرستاده بود ظاهر ساخت و قاضی و ارباب تکویر را طلب داشته خواجه مستفید خان را مخاطب ساخته گفت که مهراجہ حکمی فرستاده و بدسخط خود نوشته که مصحوب شما بفرستد و نهانی بسرگوشی *

فسون دگر خواند در گوش او بدر کرد گوئی ز سرهوش او
دمدمه را به کار برده دمید و گفت که مهراجہ فقره که استشمام بوی مصالحه از ان بمشام توان رسانید مرقوم و حواله آن مخصوص به شما کرده امروز که مجمع است افشای راز مناسب نیست فردا عندالذہاب گفته خواهد شد و بنابر نمود ظاهری حسب الحکم را سپرده نزد مومن خان رخصت کرد - شریعت پناه از استماع افسون آن افسار که سریع الاثر بود در رگ و پوستش دویده از جادو مال اندیسی به مد فرسنگ دور انداخت و از خوشی در پوست نه گنجیده دهان را بویز تبسم ساخته انگشت مفت بر دپدا قبول نهاد و به شغف تمام و امید دانا و مد مرخص گشت از آنجا که در شریعت غوا باثبات مدعا بی گواهی عدلین حال

بدون بهداری محمد نور الله و محمد شهریار منصبداران را بدین امر مامور ساخت که در رکاب شریعت پناه روند الفصه هنگام مراجعت بطحانه تا خود گفتگو داشت که بالجزم و الیقین که مهارجه از در مصالحه در آمده و برای نمسیت این امر مرا مامور ساخته از مساعدت بنخت و موافقت رفت است * * * امؤلفه *

اگر صلح گیرد بدستم قراز بسی سود بدم سرین روزگار
و شب را بظاره طلوع و امول ثوابت و سیار (۱) صدی نسان (۲) زیچ بهذان
همه چشم گشته به ستاره شماری و تکرار ر ننگار این مصرع زمزمه می نمود *

امشب عجب شبی است که فردا می شود

حوادث را حرام ساخته به (۳) دلواسته زنده داشته بپایان رسابد و هنگامه در آمد پیک
عبا در بن طارم اعلی و بر آمدن طارخان مساه از گبند خضراء که طظظنه زرین کوس
رحیل خسرو شقی برخاست معد و آماده شده میان را چست بست و چشم
انتظار بر شارح طاب بهداری و امیدواری شغفمن سرمه مخون سراپا گوشت گسته
دست * * * امؤلفه *

بسی دامن گوش کرده فراخ که از راز سر بسته یا بد (۴) سماخ
که نگاه آدم بهداری با یک راس اسپ که از جور فافه کشی شکم بر پشه --
چسپیده خشک و فای و در فرای علیی ماند کاه گاهیده و از جدایی جو طافتس
طای و چشم انتظارش سپید گسته اگر تفریدی از کهکشان و گاه نیز صوتی نه گو

(۱) زنده اول معقوق ندانی زده چشم داشتن و راه را نگاه داشتن و در سرنامه است که
پادشاه بلندی هفت صد گز که حکما بجهت دانستن اسرار فلکی ساخته اند و جملگی
راست را یک هزار و دست ز در کوکب مرصود زده اند ۱۲ *

(۲) ریح نکسر اول و سکون ثانی و جدم ابجد معرب زبک است و آن کنایی باشد که
۱۰ جمار حوال و حرکات افلاک و کواکب را از آن معلوم کنند ۱۲ *

(۳) دلواسته بر وزن چلباسه اصطواب و بقراری و بی آرامی و صل نه چیزی
* ۱۲ *

(۴) سماخ و سماخ نکسر اول هردو معنی سوراخ گوش و بر سوراخ گوش رسیدن ۱۲ *

شش رسیدی یا مهره که با بفظوش در آمدی به مناسبت اسمی بتمنا عرق طمع
بحرکت آمده دل در سیفه اش پرواز نموده زبیدی و گر نقد جوی نام جو شدیدی
خبرن خبرن بالده ددان تو مع نیز ساختی *
* نظم *

من نمی بینم از گمان دارد شیر مرگ در دهان دارد
دسته زانو زدن است از پیش در کف آید سه سکندرش

یا پاره دست و پای رفاق غنکدونی که از ضعف تا یکدیگر می سود کمری دم
خبر زمین دیر مامد تصویر تشریح اعصاب و عروق و مفصل عظام دیر دست
دفعی نمایار *
* نمونه *

مرد، گر کسد تصویر آن تنبذیز اعدا زبانه فاش دود راه محسورا
و از دست جوع یان و دم خود را جادیده عریب شکلی و عجیب هیئتی بهمرساند
داین ^(۱) فرنوس شکسته و سر اسار و غمان از هم گسته با بار دم بازه پارد که بران
حبوان گرانی میکند *
* نظم *

گر نه پستان مسدودت زمین تا بگردن فرد روز بر زمین
نس بیدان خافه نفس زانکه مهمان کش است آیدش
در بیاید زوط چسپانی از تفش تنگ دیون سدهالی

بهر قدم سکندری حوردمی و بهر گامیکه به کار فرمانی مهمیر بر داشتی در
آمدی اندک مسرتی که به سعی و دشواری نور دیدی جای گرفته نفس سر
بر آوردی بزبان حال آن بی زبان بر بی مروی راکب دفرین نمودی دلمان بکوت
قدره از باب شرع که اسب و گاو سواریش را بیرون کرده بود هزار جریندر
بمواعید و موافقین جو و کاه کسان کسان آورده حاضر ساخت و تکلف سوایی که
اجازت برآمدن از دروازه رای پور داشت نمود شریعت بغاه بیغام کرد که اثر
بموجب وعده بر مضمون نوشته نهانی که اصل مدعا و علت غائی این حرکت
است مطلع سازند بهتر خواهد بود - پاسخ آمد بالفعل ساعت سعد است

(۱) فرنوس بفتح اول و ضم نای ابجد بر وزن محسوس کوهه زین اسپ را گویند و آن
بلندی پیش زین اسپ است و نای فارسی نیز آمده و ضم اول نیز دنده شده ۱۲ برهان *

تسریف ناید بود متعاقب از سر بسته ن رفعة مخنومه می رسد هر چند مکر بسیار
 گذشت نو کمتر شصت از استماع وعده اگر چه فی الجملة پند عقلت از گوشتش
 آمد اما بنمان آنکه شاید این دروغ راست نباشد و بدون همین چاره نداشت
 من الخوف والرجاء بیستم شهر شعبان سوار گسبه سبحان الدی سخرند هدا
 یثقاله معینین را برخواند و زو براه آورد و بمجرد پ از دروازه شهر بدون
 بدون ادم بهنداری که بمشایعت آمده بود فی الدار ه و متعظان آنجا
 رفتند و اگر شریعت بقای از گشت ندایند و آمدن ده دهند و او بیس
 را برسد از آنجا که هنگام سحر شبی سرش تپمی ددی غریبی نموده دو چار
 شدن (۱) متخللات پر جو و اخور آگنده از کاه بسوط خواجه دد ساقی نگوش آن
 ... خوانده بود جانی بامید تازه کوه بران مزده جان وسای بر کاه زنی آغاز دیاد
 ... جان کردن ناگهسی در آمد -

* بیت *

بود روز کبذاه و مفرل دوازده مفرل رسم گر کدم ترکنا

... شویین اوین و خیزان تگبو نموده لنگان لنگان به اسکر ده مومن جان
 ... نام و حوت از رسید - و لشکر فعلی الهی بجا آورد در تمام شب سر
 ... دانی ه سجود گزاشته تا سحر بر نداشت - شویعت بقای چون گل
 ... و د جان نادل شادان نا مومن خان ملاقی شده حسب الحکم را رساندد
 ... بینه نتازگی یاد گرفته بود تکرار نمود - چون حسب الحکم خوانده شد
 ... مضامین سابق که مکرر رسیده ظاهر گشت و چون فیک دکرستند از نارنج
 ... مدد سه ماه رفته تفویم پازین گشته لهذا اصحاب خبرت و ارباب دانش از
 ... استعظاظ فرمودند که بهنداری از راه گریزت دلبهر بر آوردن و آواره
 ... شویعت بقای دست آویزی بدستش داده دست سر نموده و وعده
 ... رفعة و وعده فروغی از صدق ندارد و حضرت قاضی را باوجود فضل و کمال
 ... دیانان مبارک (۲) گولش زده از راه برده است الحاصل شریعت پناه مترصد

(۱) متخللات توبره *

(۲) گول نا کاف فارسی بر وزن عول بمعنی مکر و فریب *

و منتظر ورود رفعة موعود تا شام نشست اثری پیدا نه شد روز دیگر تا نصف النهار چشم انتظار بر شارج چار ساخت دیده اش شفید گشت چیزی مرئی نگر دید شکی بداش راه یافت و خواست که خود رفته بیارد بحسب اتفاق در همان روز خدر تولد پسر چه انمرد خان از پهن رسیده و جشنی و طوی و ولیمه بذا نهاده فردای آن روز ضیافت موهن حان داشت و شریعت پناه را نیز (۱) بشامی وعده گرفت و او به طمع آنکه مدتی در بلده بخوردن نان حوار و ناجره و برنج کر و روغن متعفن که آن هم بدشواری گاه گاهی میسر می شد بتصدیع تمام کز زاننده اکنون ازین مائده آسمانی حظ وافر و تمتعی متکثر برای ذخیره روز نیک و بد و سگله و اعتشاشی جهت عیال که رازق العباد از خوان عیبی کرامت فرموده داید برداشت و شکم را که مایه عیش آدمی گفته اند به تناول الوان نعمت اطعمه لدید و افسام مسمدات و مشروبات لحم طیر مما یستهون و شرب انواع اشرف خوش اگوار اذقه لاسارین که ضیافت بسی بتکلف خواهد بود یک دفعه از عذاب بر آرد و از جزاء نما کاذبا یعملون عاقل گشته رقعہ مشتعل بر عذر دیامدن خویش مخابر اجابت دعوت جوان مرد خان نوشته نزد بهنداری فرستاد پاسخ آمد که در همانجا اقامت داشته هر روز ضیافت تناول می نموده باشند احتیاج تصدیعات کشیدن شهر نیست و نخواهد آمد و بالمره خاطر خود را از ممر اندیشه او فارغ ساخت شریعت پناه ازین جواب از غفلت بیدار گشته دانست که مقصد ازین رویه بازی چه بود در پس زانو فرین تاسف و ندامت مانفد مجازین و آدم دیوزده در بحر اندیشه فرو رفته پای درخت چه کنم نشست و بر نا بنخردی و نا تجربگی خود زبان ملامت و نفرین کسود و نمی داد سود -

* بیت *

چنین است رسم سرای دغل که زهرت دهد چون چشاند عسل

و سرور و شادی واسطه کاری امر مصالحه بازده و ماتم داری اهل و عیال و ناموس و مایعرف که در شهر است چگونه از چنگال ستم پیشگان ماروار سالم خواهد ماند مبدل گشت -

(۱) شالم مهمان طقبلی را گویند *

* بیت *

همین دست افسوس بردست سود بهر لحظه عم بر غمش می وزود
 متعلقان شویعت پناه که حال بدین مژوال دیدند هراسان شده در تدبیر استخلاص
 و حفظ خودها و رفتن بیرون که برملا نمی توانستند رفت از خانه بر آمده گوشه
 و کناره مدواری گشتند و به سازش موچالبدان در لباس گمنامی شبی نیم شبی
 چادر بر سر و بقچه در بغل ارزان و تسلی به تدریج بر آمدند - از آنجا که اهل
 عفت و عصمت گاهی به چنین مصیبتی گرفتار نه شده و کوچه و بازار را ندیده
 اگر در اندامی راه بیناکی از ساروازدن دوچار شده اندک تهدید می نمود بقچه
 انداخته می گریختند و او اوگنده را خدمت شمرده متصرف میگست بالجملة
 به سعی و مشقت تمام که حق تعالی هیچ دشمنی را نصیب نکند رفته
 دسویعت پناه پیوستند *

رسیدن داماجی راوگایکوار با فوج گران در بلده

وملاقات نمودن مومن خان وجد و جهد نمودن

در تسخیر حصار

همدراں اوان داماجی راوگایکوار که از سوهن گروه بقصد این صوب بر
 آمده بود با فوج گران به قصبه نریان رسید مومن خان بدریافت این خبر بظاہر
 تمهید ملاقات او بجیرام پیتکار خود را بخصت فرمود داماجی بیست و هفتم
 شهر شعبان المعظم بموضع عیسن پور بماصله دو کروزه دائره نمود مومن خان با
 داء اندیسی خان و قاضی مستفید خان و عبد الحسین خان و مومن علی خان
 محمد فلی خان و صادق عابی خان و چندی دیگر بعزم ملاقات رفت - داماجی
 در تا بیرون فرودگاه سواره در رسیده ملاقی گشت و بغیمه خویش برده دو راس
 اسب و طرفه مرارید و پنچ خوان بارجه و یازده دست خلاع به همراهیش تواضع
 نموده با مومن خان به تبدیل دستار باصطلاح هفت مواخاٹ بسته قرار نمود که

نزدیک مرار حصرت شاه بهیکن فدس سه بر ساحل رود بار سائر فرود آید موسی خان معارفت نمود - هزار روپیه نقد و احساس لوزمه ضیاءت فرستاد داماجی بداد و از مکانیکه مدبر شد آمده نزول نمود - بهنداری از استماع رسیدن داماجی و کعبه ملاقات و مواخات موسی خان با بهنداریان و پتا و دان و خیر اندیشیان محفل گفتش اراسته امیری را اندیشید که برهم زن اتفاق مرهده با موسی خان شود و سفتک بغای بر میدانی و فاق رند لهدا مصحوب معتمدی بداماجی پیغام نمود که موسی خان باریکوحی در صوبه سوای محاللات بلده و بندر که بنایست و برگشته حوبلی باامضاغه فرار داده اگر جانب داری او را فرار گزار در محاللات بلده و امر حکومت تمام صوبه باامضاغه مرا قبول است و بنابر خاطر جمعی پتا و دان نامی را کفیل میدهم که سرمو تفاوت بمیان نیاید داماجی این معنی را به موسی خان ظاهر ساخت و او به معترضی رفت تن به فضا در داده بدان موجب راضی گشت و در عوض بندر که بنایست برگشته بدرم گام بلا شرکت معاون مرهده ساخت و قربات برگشته حوبلی را بایک دیگر تقسیم نمود و در محال مدط عسور مکاس داران او را نخیل کار کرد و بدین تدبیر رخنه افتند بهنداری را بسدود ساخت - روز دیگر داماجی بنادر غسل گزر دودیسه رود سائر متی نه اعتقاد هذود محال متدیرک است و در نزدیکی شاهی داغ واقع شده سوار گشت و دیوار حصار شهر پناه که بسمت دریا است از دور ملاحظه کردان بدان گزر رسید و پس از انقراغ غسل هزار روپیه به عنوان خیرات بردار داران تقسیم نموده معاونت کرد و حامی فوج خود را به همراهی رینکوحی بمورچال مقابل دروازه جمال نورد دروازه بند تعیین کرد و بنابر پیش بردن مرحله و انباشتن خندق و اهندام دوا حصار فدعن ببلغ فرمود از آنجا که اهل سوق و حرفه و مردم آبرو طلب اهل و عیال بتدریج از شهر بر آمده در پورجات سکونت گرفته بداد و ستد سودا و معامله و به کسب و پیشه دفراغ بال در آرایش و پرایش دکاکین پرداخته بودند از آمدن دکهنیلان بدان کثرت و ابنوهی که شبوه غارت و کالا ربائی را معتاداند خوفناک گشتند و این معنی به داماجی منعکس گردید لهدا در اردوی خود

مدانی بر آورد که اگر احدی مقصدی امر تعدی و بودن چیزی خواهد شد
 بخونش دهد است می الحمله اطمینانی حاصل گشت ملواریان از آمدن داماجی
 . امر نه بخشیدن اسون بهنداری نو او که رفافت مومن خان را فام داشت
 . هم آمدن سدا گنجرات نزد مومن خان که من حمت انکسوع مراب پرنجاه
 هت سوا و پیاده آمده باشد نه باب اندیشه پاک و هراسان گشته بدستیاوری بد رفت
 ازینان مدینه دوه بعضی از مدالان ملواری که قاتل سی ص کس از سوا و بد
 اند جان سلامت بودن نه و طین بر آمده بودند چون تاب و رزینانین بیرون
 نه بهدر امام بالساد رسد ناله و علف می برداختند گرفتار شدند و فرخ حبوت
 بهر آثار که گندم و جورا بیک بها می آویختند رسید بهنداری انوکا لک آب را
 به حمت انگیری بهت حین نه کرده بود مسدود ساخت و فقط آب فیر ملواری
 ازینان بعد روزی چند داماجی بهانه باز دید مومن خان ازینان فین بهر آمد یک
 دهم مدال و یک راس اسب و جواهر و چند حوان افشته و چند دسب خلایع
 به سمرقند باری بواسطه او گرفته مدکور و مشورت تسخیر داده در میان آورده به خدمه
 به حبس فست و رفیکوچی را امر نمود که باتفاق معدد مومن و متهمان
 مومن خان ساختن دهمه و نصیب کردن توپها و بدشن سرن مورچال تفه
 به به جندالجه دکانن دورونه رسته بازار واقع بیرون دروازه جمال پور و بسوت آید
 به به ساخته مورچال را به کنار خندق رسانیدند و شروع به انداختن نمودند
 به به برآمد بهتارهای ز فوم و سبدهای یراز خاک و خاشاک بر سر کشیده
 در احمد بهتری چند بمقابل دروازه آورده بگواه افگنی اشتغال در زدند
 به به جملک سخت در پیوست که شب و روز خورد و خواب پیرامون شان
 به به

• نظم •

که دهر اسبین بر زدند تن آسودگی را قلم در زدند
 به مترگان خودان دو صف رزم ساز یکی در نشیب و یکی در فراز

هدر ناول و نانی معنوح و ناول معنوح و ثانی رده و مدال مهمله نامل و هرزه شدن

بی فضاوی شدن ۱۲ *

نه کس ۱۰ مجالی که بیزد دلیر
 ز پایان بیبالا ز بیبالا بزیب
 ز آمد شد سنگ و تیر تفنگ
 زمین آسمان هر دو گشتند تنگ
 کسی کو سر از پاره کردی برون
 نه تیر تفنگ آمدی سر نگون
 وزان سو همه مارواری نژاد
 ز غیرت زده آتش اندر نهاد
 همی داشتند جلی خود استوار
 برزم مقابل ز پشت جسددار
 ز پایان جو سه برزدی از حیر
 به سگی پریشان شدی مغرور

با آنکه حنفی انباشته شد و مورچال پهای جدار حصار بیوست - بهنداری آگاه
 گشته بدو تان عمده و جوانان کار که نزد او می بودند تعین نموده خود نیز
 همانجا مستعد به مدافعه نشست - دکهذیان به طمع نهب و غارت زیاده از مقدور
 و مبهو همت در تسخیر بلده که پهای دیوار رسیده بودند گماشته سعی موفوره به
 کار می کردند - مومن خان از چیره دستی مرهغه از راه دور اندیشی که مبادا
 دکهذیان رخنه یافته به قهر و غلبه در بلده در آیند و قتل و غارت بمیان آید شهر تلف
 خواهد شد و خدا داند که پس از پرده غیب چه بعرضه ظهور آید و این معنی را
 در ظاهر بلب آشنا نمی نمود اما در باطن بمردم خود که برفاقت آنها مامور بودند
 گفت که با انداختن توپ و تفنگ و شای و هوی و جوش و خروش ظاهری
 معرکه گرم داشته از در آمدن بلده پرهیز و احتراز دارند و کار را بدانجا نرسانند که
 دکهذیان در بلده راه یابند و آمد و شد مردم را از بلده که پیش ازین مسلوک بود
 مسدود ساخت مارواریان را خیال برداشتن مورچال زیر دیوار بسر افتاد و از راه
 دریکه پایان بدیان جدار که راه بخندق بیرون ساخته بودند بر آمدند چون آنها غافل
 نبودند چندی کشته گشته و خسته جسته خائب و خاسر منکوب و مخدول برگشتند
 همدان اوان که کار محاصره به تعسر انجامید وجد و جهد مومن خان و دکهذیان
 بیشتر از پیشتر واضح گشت بهنداری را که از طرف مستفید خان قاضی خاطر جمع
 گشت از واند راقم که بفضل ایزدی نامی و نشانی درین دیار دارد و بخيال اینکه
 میر محمد زمان جماعه دار نوکر او نسبت سببی دارد و جماعه پر دیسیان و جمعی
 از گجراتیان که ملازم اویند با ایشان مربوط درین وقت که کار بدشواری پیوسته نظر

بر ابدایی جنسی و هم مشربی و تعارف دیرینه مومن خان اگر مصدر هنگامه شود
فداخته عظیم و وقاحت جسیم متصور است خاری به دلش خلیده رنجه داشت
اگر چه از سابق همین خیال مرکوز خاطر او بود و موقوف بر وقت می داشت
درین و لا که طافتش ازین اندیشه خطرناک طاق گشت فباس مستغید، خان کرده
شعبده ناری آغاز نهاده روزی حسب الحکمی بمهر عمده الملك امیر خان بر آورده
ایشان را طلب داشت که دعوی مشورت در پیش است و موقوف بر حضور شما
است اتفاقاً یوم پنجشنبه چون صائم بودند عذر آوردند پس از دو روز دیگر که طاب
دمود به رانده خوردن مضجع و مسهل گزرا نیدند از آنجا که از سر آوردن فاضی و
حراسی بار ماندگان معاینه شده عبرت کلی نافته بودند از آمد و شد کس بهنداری
مهایب به بحر تفکر فرو رفتند -

* بنای *

در دهو همیشه مود دانا زار است
پیوس ته نصیبش ز فلک آزار است
نکو نذود هنر بگیتی آری
خون میخورد آن تیغ که حوهر دار است

احوالتماس نمود که عذر آوری هر روزه موجب زیادتی وحسب و مخاطره
بهنداری میگردد مبادا کار بفا خوشی انجامد - اگر علاج و رخصت باشد رفت
از مافی الضمیر او اطلاع بگردد و آنچه مذاسب وقت باشد جواب دهد * بیت *

اگر زاده بگرگی دهد ممالک را ز بهر روز سلامت سلام ناید کرد

این معنی مستحسن افتاد و نزد بهنداری رفته تقرب طلب والد را در میان آورد
بهنداری دیگران را خیال مستغید خان کرده لب لبسم به تمهیدی که درین باب
اندیشیده و طلسمی که برین امر بسته بود کشته گفت مرا یفین حاصل است که
ایشان رفته مومن خان را بفهمانند البته او ازین هنگامه آرائی دست خواهد
کشید و نیز حکمی بمهر عمده الملك رسیده است در جواب گفت اگر این معنی
محقق است ازین چه بهتر که موجب رفاة عالمی است مذمت بر جان دارد اما
خود را منصف ساخته تصور نمایند که درین مدت که محاصره بطول انجامیده

و لکنرها، مریهم آورده و اخمار هر روز با بلده از ضیق معاش و فقدان کاه و دانه و بپرون شادمان بسیاری از مارواریان و نوکریں چگونه عقل باور کند که بمحض گفتن و مهاددن این همه معرکه را برهم زده خواهد رفت - چون لا جواب بود گفت راست است و مریهم گمان نمی رود چون دید که فریدش اثر پذیر نه گشت و نهمیدش هم سر آمد - بر اندیشه یخته ملتوی گزاشته بنا بر غلط اندازی گفت که بدستخط رهبر ایسان درین باب رفته بدام مومن خان نویسانده بفرستند که مصحوب آن خود فرستاده جواب طلب خواهم داشت و عذر در پیش آورده که دیس بر مورچال ایستاده خسته ام الحال رخصت شوند و برخاسته بپرون حنجره راهی گشت که درین اثنا گو با ندای غیبی سروشی گوشش هشتم رسانید و او سبکداده تعالی میخواست که از شران ظالم مختال در حفظ و امان خون دارد ملهم ساخت -

بسی فقل کاذبا باشد کلید کسایفده ناگاه آید بدید
چون مدفون خاطرنش هویدا بود بر زانم حای شد که در حلوت چیریں گفتن
است طبیب و در حنجره دوند و بسته -

ناو آب کساد ز راه صفا بخواندم برو داستان وفا
که اگر فصد و عزم است که بصورت شریعت بنهاده حیل سازى با دو گوش
و بینى ما را برآورد امربى است محال و خیالی است باطل - * مصرع *

زهی تصور باطل زهی خیال محال

و بدون بردن متعلقان و ناموس گشتن و کسنه شدن را بر خود گوارا ساخته ایم
* رباعی *

گفتم که مکر تخم هوس کاشنی است
نی نی غلظم که جمله بگذاشتنی است
بگذاشتنی است کار عالم یکسر
الا عزت که آن نگه داشتنی است

و اگر بمطذنه اینکه مبادا بهجاذب داری منصوب اراده هنگامه در ضمیر داشته باشیم

که موجب این همه تنویش خاطر است از در صورت بیرون نیست که بیشتر است
بند. یا اگر مدعا حامل است صوبه داری را دیگری خوانند کرد و اگر تقصیر نباشد
باعتبار بنحسب جان و جان و مال در معرض تلف است - * اینست *

ایسی رفقه سه روز سر دشمنی ندیدید که امان در دشمنی

هر که با این مرا در سرو این خیال در خاطر خطور نمی کند چون سرشته کلاه
سختی بدینجا رسید و حرف اشفا نکونش رسد - * بیست *

سخت نهایی سفید شد و خوش شد باده تاد ایسی خبر را رسد

باید که در پیش روی ایستاده بود از حجب بیرون ندهد و در هر حال چشده
در آن ده آب که اگر آنچه مدکر بد معزونی به صورت است - دای کردن قسم
باید که چون سر داکل خاطر در میان مرا جمع نمایند و مکفرین عمدیش نبور کرد -
باید که هرگاه بیدار کردن ایمان که موجب بسکین فب شما است مرا
باید که در حال شب چه اطمینان - غدا ای ایستاده قسم باد نموده حشده را برداشته
باید که در ایسی ر بکرده ای عائد حال شما نخواهد شد راقم دیو بهان نه
باید که چون از طیفین مواد باطنی سروا کرد و خلشهای دهانی زائل
باید که اینجا که گفته اند که تا تفوی گرم است دان می گیرد کعبت دقار
باید که کرائی تصدیع کمال و عهده بر آئی نمی تواند شد - اگر حصت
باید که در بیرون بمامن فستاده خودها باشیم گفت بالفعل داماجی
باید که در بیرون اسب و خداوند که چه رح نماید و مقدمه ناموس نازک -
باید که بر لازم که او بطری بیرون رخصت میدهم - سرانجام سوانی
باید که صفت دست که با صلاح فعل گویند گرفته آمده ماجرا را بخدمت
باید که و خلش طلب بهندای رفع شد اما بنادر آوردن متعلقان که
باید که بندی و تستت خاطر بود با انتظار بیروانگی داماجی می گزشت
باید که مورچال بیلی دیوار حصار داماجی مکرر پیغام نمود که بیک دنه
باید که یورش باید نمود شاید از سمتی فتح الباب و صورت مراد جلوه گر
باید که دامن خان به بهانه مرتب شدن مرحله روان که باصلاح هندن کده

گوید از بختها دو طبقه طرح انداخته می ساخت چندی را مهلت خواست چون داساجی را فریب دو ماه از آمدنش منقضی گشته بود رنیکوجی را با جمعی دیده گذاشته خود روانه ضلع سوخته گردید رافم بعد از چهار روز رفتن او برای حصول اجازت متعلقان نزد بهنداری شتافت اتفاقاً در همان روز خانه یکی از هفود صاحب ثروت را را دموده اثاث البیت و دقینه را بدست آورده در کمال شغف فشنه یافت باطهر مدعا پرداخت و او بلا توقف و اهمال دستوری دروازه را می پور داد فرا بخانه آمده سوارى زنانه را در دواى ها که داندازه دريچه دروازه ساخته بود سوار کرده رو دروازه نهاد از آنجا که موسم زمستان از پوشش و ضروریات دیگر که انسان را از آن گریزی نیست همراه بود یکی از مستکفطان دروازه اسباب را بظ ظاهر بینی مال بنداشته خیرخواهی بهنداری بخاطرش خطور نمود نه دهانه گرفتن اجازت بالمواجهه رفته از آن مطلع ساخت و جواب شنید که فلانی یعنی رافم که در انجاست هرگز بیرون نماید یا هرچه باشد مانع نه شود منفعل و حجلت رده آمده دريچه را کشود و سوارى ها و اسباب از خود و دیگران که همراهی را وسعت نجات و بیرون بر آمدن دانسته آمده بودند از آشنا و بیگانه همه را بر آورد انعاما همدران اوان متعلقان مومن خان از بندر کذهایت آمده واکثر سوارى ها و بار بر دار زیادتى بدانجا میدست بهمان سوارى ها به کهنایت نزد اخوی اسمعیل محمد خان که از چندی باقبائل سکونت داشت رفته به فراخ مال نستند و یک گونه انسراج فلک از آن ممر حاصل گشت باجملة مومن خان بعد داساجی باهتمام تمام داتمام رسانیدن سلامت کوچه ها بخندق و مسدود ساختن دمدمه ها و انسداد طرق آمدنی کاه و دانه بینش از پیش سرگرم گشته و بجنگ شبانه روزی توپ و تفنگ دمی نمی آسود - متحصنان نیز از پشت جدار پای کمی در مدافعه و خبرداری نمی آرزدند و داد مردی و مردانگی مبدادند و درین زد و خوردها -

تهی شد، ز سودا دماغ بسی نمائد آتش اندر چراغ بسی

بهنداری بغایر رسانیدن روز مره لسكرين از هرجا و هر که بود گرفته میسرسانید

و حجرهای اموال بادشاهی را وا نموده آنچه از دست حامد خان باقی مانده بود سوای چوب و تخته شکسته - چیزی نگذاشت *

نشانی بنهداری محمد مجاهدالدین خان نائب بخشی و وقائع نگار بمظنه زرداری

از آنجا که سراج الدین برادر شیخ الاسلام خان که در اوایل ایام حکومت سراج الملک رجب هستی بنیستنه بود و بنهد حضرت خداداد مکان مبلغ خطیر سرکار والا را تصرف نموده مابین به لباس فقرا ساخته و بسیار در امور خیر مباد و با خدای مساجد و رباط و چاه صرف نموده بهنداری از تدریج به حسب خاندان و اندران در کمایی حالات او وقف گشته نگاه این که از مخطرات او نرسد محمد مجاهدالدین خان پسرش مبلغی خواهد بود و اندیشه و تدبیر دستگیر نمودن و عصاره کردن او مأخوذ کفکش داشت و بنصیر اینکه اگر در ظاهر حندی را فرستاده گیرافیده دوستای^(۱) سازد مبادا غیرت را کار فرموده ایستادگی نماید و جمعی با او مراعات دهد و هنگامه آرا شود و چه رو دهد و اگر تنها طلب دارد شاید عذر اندیشیده در آرد - آخر الامر دانش بران فرار گرفت که رافم را و او را به ظنون که او نیز بلا سریش خواهد آمد و مصحوب یک کس گفته فرستاد که امر ضروری در پیش است باین آمد رافم خالی از ذهن به قلعه رفته بهنداری را که در اندرون بود از آمدن جمعی آگاه ساخت و او را که آمدن دیگری منظور بود گفت می آیم که در این بین مجاهد الدین خان هم رسد رافم مقیم این اول را که محرم راز بهنداری در گفت که اکنون ما در وقت حاضر ایم اندر امروز فرصت نباشد وقت دیگر او رفته آمد و در رسم گفت به اندک صبر نمایند که شمارا بخصت میبهم ازین سخن در وقت نمود که ازین احضار و طلب مطلوبش کیست و قصد مقصودش چه است درین بین کس بهنداری به طلب رافم آمد و نه محلیکه دسته بود

(۱) دوستای لغت ترکی به معنی فدا است ۱۲ *

رسانید و او در باب طلب تمهیدیکه یافته و پرداخته بود توطیه نموده برداشته گفت که مجاهد الدین خان که با فاضی مستفید خان قرابت دارد و تا یک دیگر ساریش نموده مستحقان در پیچه زیر بنیان دیوار حصار را بوعده بدل مال و نوکری بیش قرار مومن خان خودها متکفل گشته با خود همدستان ساخته بودند که از آن راه جمعی را از بیرون در بلده در آورده معرکه آرا شوند . چون ناخبر گشته به تبدیل مستحقان پرداختم عزم شان باطل و اراده شان فاسد گردید اکنون او را بفایز نه بدین و تسبیح این ادا طلب داشته شما را آگاه ساختم که با وجود بودن در شهر حنفی خیالات دور از کار در سر دارد که موجب خرابی عالمی است و بدین کلمات روی اندود و سخنان منقول بانبات نهمت و افرا پرداخت - رافم در یافت مکدون ضمیرش نموده از راه شوخی و بکتادلی در آمده گفت که داشت این همه تکلف در سخن آراستن و معانی پیرواستن ندارد عرض معهودم کسب -

* بیت *

بر آنی که ترک مدارا کنی نه ویش در دشمنی و اکنی

کما دیت بر غلط و نفسی است بر آب - آن دفتر را گاو خورد وجود ظاهرش حبایی است بی معوار و چیزی به عمل نخواهد آمد خود را و دیگری را رنجه ساختن کاریست بی حاصل - چون دانست که به من مدعا سپیده مانسم گشته گفت که کمتر از یک رویه چه خواهد داد و شما بدین کارها کاری نباشد رخصت شده بروند هر چند مصالحه نمود که نهایت بی مروتی و کم فطرتی است که او را گزاشته بروم و رفت دیگر از او بایست طلبید فائده نه بخشید -

* بیت *

چو از خار به شکست مبدای سست باستانی کس فرمود در سست

مدداری بر خاسته بندوق رفت و رافم آمده مجاهد الدین خان را از صاحب آگاه ساخت که در این اثنا فقیرا یسارول که بر نقیر و فطیر گفت و شنید و افب بود . راه مدالست آمده گفت که بهمداری می طلبد و بدین مخانات رافم را از انج بر آورد و مجاهد الدین خان را به محصلان غلاظ و شداد سیرده یتافیان فرو در خانه اش فرستاد و پسرش را که در سن هفت هشت سالگی بود آورده بود

پدر باز داشتند و به تهدید و تقید در تشخیص وضع تصدیع آن مرد پرداختند و در
 خانه اش هر چند بیست و جستند کمتر یافتند - نهاد چندی بدست تفاوت پیشگان
 ماروار گفتار ماند گویند که این نیز گل خیر کاشنگ رحیم ماروار جان بوده است
 بالجملة چون فرخ حبوبات بدر آثار پیوست و گاه بهایی زعفران بهم ساندید از سنگ
 بداده که تصدیعات بعضی بذایر نگاهداشت خانها با از سر دیگر مانده بودند از
 انات و ذکور یکبار طمع او نکرده و دست طمع از جمیع بهات برداشته به
 ده بیرون نهادند و چه مستورات صاحب عفت و محرمیت که دلالی از مدت العمر
 با از دهلیز خانه بیرون نهاده صورت و صوت را محرومی ندیده و نشنیده ای
 روس الاشهان جادر بر سر و طفل در بغل گاه یان ز نعرین کزان جویان گویان که
 از جوی فافه کنی طاعت شان طاق کسته بصد تشویش و هزاران تشویر افتان
 و خیران بر آمدند و از دست و دهان سگان و گربه که همه از دست می ربودند
 که با حلق خلق می رسید عجیب حایب و عیب وحشتی عادت حال کردند مصر
 بدان نظم و کثرت خلق بنوعی خالی و بی چراغ کشت که تیس فی الدار
 تیره دیار صادی آمد -

* نظم

در آمد به نداد مردم کمی بری شد درون فاحیاب آدمی
 ز فحط آس دیگدانها بمرد چه تخطی که آتش از اینجا نبود
 از همه - اتفاق معدود یکه مانده بودند و مارواریان کم و بیش عله بدست می
 از دست اند کسی سر وقت می رسید و استعدا می نمود صورت بکار برده سپیم
 بهر ساحه پدر هم می فروختند والد رافم که تا حال بامید رواه امروز و فردا
 ت داشت اگر چه از ممر پایی نفدی ناموس که بر آورد رهائی یافته اما رفتار
 سه - اندر آشنا و مکانه مسلم و هفود که هزاران را مالیت بود و از خوف
 یان از همه تمامی حجرات خانها را مملو و مشحون ساخته هر کدام اسم خود
 ت بد - موده بیرون رفته بودند بذایر حفاظت آنها که بعون و حفظ آلهی
 مع هذگانه بهر کدام سالم رسید توقف داشت از اینجا که عرصه بغایت

تفک گنسب از طرف اکل و شرب که موافق مزاج میسر نمی شد و از مشاهده سلوک بهنداری با مجاهد الدین خان هر چند که بحسب ظاهر عهد و ایمان بمیان آورده چون روز بروز کار بر او دشوار می گشت و رشته امید بودنش بریده می شد بر قول و فعل او چه اعتماد و بقول آنکه الغریق یتسبث نکل حشیش -

* نظم *

نبودی امید و فزان دو رنگ خواص مرشته نجست از پلنگ

نبود ایمن از مکر او یک زمان نمی داشت از وی امید امان

چو زان زهر طیفنت نبوده امید که بر مار افعی که کرد اعتماد

مبادا تهمت و افترای بسته اگر خود نباشد دیگر را رهنمون گردد خدانخواستند خلل در آبرو و عافیت کار به کجا انجامد لهذا ناظهار کشیدن تصدیعات ماکول و مسریات درخواست احازة رفتن بیرون نمود و او به کشاده پینانی گفت که هرگاه اراده نمایند از هر دریکه خواهند رخصت است چون در صورت بر آمدن به علایقه نیز از سگ صفتان ماروار متیعنه دروب چندنی خیالات و اندیشه دور و دراز بخاطر میگزشت از آنجا که رفتن را گوش زد او نموده و او نیز سر رضا جنبانیده بظاہر با مستحفظان دروازه را یکسر که قریب بخانه و یک گونه ربط و اعتماد بهم رسیده بود در هنگام انجمن آرائی انجم برین چرخ طارم بر آمدن را مقرر کرد و مومن خان را آگاه ساخته جهت فرستادن دو راس اسپ که در نزدیکی باغ غازی الدین حسین آن طرف جوی سابر بروقت میعاد که شب بیست و چهارم ماه ذی قعدة الحرام بود درشت والد و رافم حسب القرار بر آمده قریب نیم شبی نزد مومن خان رسیدیم - روز دیگر بهنداری واقف گشته رقعہ نوشت که عذر رخصت نکرده بیخبرانه رفتن موجب تصدیع شده باشد بهر حال چندنی در همین نزدیکی توقف باید داشت تاچه رخ نماید و میر محمد زمان و قریب بیست نفر پیاده که در خانه بودند آنها را بذابر محافظت تاکید نمود *

یورش نمودن مومن خان و رینکوجی و به شهادت
 پیوستن قائم علی خان و میر ابوالقاسم و پیشرفت
 نشدن کار و تقید نمودن در انسداد طرق
 رسد و صلح نمودن بهنداری و بیرون بر
 آمدن او و در آمدن کوتوال مومن خان
 و رینکوجی در بلده

چون ضبق معاش محصوران و تنگی عرصه متحصنان چنانچه سبب
 گرایش یافت درجه کمال پیوست و محاصره پردازان سلامت کوچه‌ها را که
 بدان اهتمام داشتند بکفار خندق رسانیدند و قواعد بنیان برج و باره و شرفات
 مابین دروازه بند و اسلوریه بظواهر اشرف دهمده و نصب توپهاضرب گونه متوازن
 گشته انهدام یافت و از برافتادن سنگ و کلوخ مافند (۱) کتل راه سدایی که به کام
 زنب و پای مودی دایری و دلاوری بمعراج مراد عروج و به سام مقصود صعود
 توان نمود بهم رسید مومن خان رینکوجی و سرداران خود و دکه‌نیان را طاب
 داشته محفل کنگاش آراست و گف و شنبه چگونگی یورش بمیان آورد - دلاوران
 و گردن کسان طرفین هریک بقدر حوصله و مقدار تهور و جلالت خویش رای زد
 و فرار یافت که جمعی از بهادران اسلام و شجاعان با ننگ و نام با قائم علیخان
 بخشی رساله فدائالدین خان و میر ابوالقاسم از یک سلامت کوچه و دکه‌نیان
 دهمده رینکوجی از کوچه دوم در آمده بخندق حصاره گزار نشوند و قدم دلاوری
 پیدش نهاده بر فراز پشته بر آمده در آیند و بقوت بازوی شجاعت و جلالت
 و قتل و اسیر سیه درو فلان ماروار پرداخته بلده را مستخر سازند و جوان مرد خان
 و مورچالیان دیگر از چهار دور حصار که مرکز وار درمیان دارند هنگام سحری مستعد

(۱) کتل بر وزن جعل بمعنی تل بلند که بشه خاک باشد ۱۲ *

و آماده برین امر کمر بندې نموده گوش بر آواز صدای شلک توپخانه فراز دمدمه
سر سلامت کوجه باشند که بمجرد آن فرد بانهارا پیش انداخته بمقابل خود حمله ور
کردند اگر نوافند بالا بر آیند و در آیند و الا نه حریف را سراسیمه با خود مشغول
داد تا که کرمک و معاونت یکدیگر نتوانند پرداخت - * نظم *

ز هر دفتري نکتہ گفته شد ز هر لجه گوهی سفته شد
که فردا بود روز ناموس و نام نین آسودگی باشد آنجا حرام
ز دنیا نروں نام و ننگ است و بس چه به زانکه نامی بماند نکس
و فراهم آمدگان بدیرفته رخصت شد و فراز گاه خودها شتافته باستعداد آلات
و ادوات حرب اشتعال ورزیدند - * نظم *

در اندیشه گردن کسان یک بیک که فردا به نام که گردن ملک
همه شب هزار ناموس و ننگ در اندیشه کار سازی جنگ
ز آییند تیغ ز نگار گون به صیقل زدودند ز نگار خون
کسان کیانی یکی کرد زه دگر یک صلا داد خود و زره

روز دیگر هنگام صبحگاهی که ترک زمین خود با خمچر گزاران خطوط شعاعی از
تنگنای سلامت کوجه خط استوا بقصد یورش در نسیفان شامی حصار نمروزه سر
بر آرد مومن خان به پست گرمی حامیان حوزه اسلام و ریفکوجی با دکنیان
و جماعته با ننگ و نام قریب به سلامت کوجهها فستسته امر به شلک توپخانه
فراز دمدمه ها نمود - * نظم *

شد از آتش توپ هنگامه گرم سحر مغز از سنگ عراده نرم
ز دودش جهان ابر آهنگ بود چه ابری که باران آن سنگ بود

و در نهجی که مقرر شده بود قائم علی خان و میر ابوالقاسم با جمعی از دلاوران
معلیه و هندوستانی و از یک طرف دکنیان بسرداری بادواد علی رغم یکدیگر
بطریق معهود در سلامت کوجهها در آمده برق آسارها را در خندق بر آورده بهم
جلدی و چابکی پا بر پشتهای سنگ ر کلوخ جدور منهدمه جنگ بحبل المتین
عروة الوثقی زده جمعی بر فراز دیوار آمدند و دیگران در کار بر آمدن -

* نظم *

دایران و شجاعان کار آزمائی بر آن بسته دالا فهندند بای
 هژران شتابان بسوی فراز همه نیزندندان بکس (۱) گراز
 نکرده اندیشه از سنگ و تیر گزشتند چون دلازانچو دایر
 سواران که نابالو حزم و احتیاط چنین روز چون بر فصول از صدمه کواند نوپ پناهی
 نمانده بود در پس دیوار خانها بمحافظه می برداختند بمجرب دالا بر آمدن
 چندی را به تیرتفنگ غلطاندند - * بیت *

کسی را که جرأت بود بدینمنبر شود گشته در معرنه پیشتر
 چون نوپ اندازی بسبب رسیدن اهل یورش موقوف گشته بود سواران گرم
 و کبیرا در پناه سوج شد دو جانب در آمده بر جمعی که ماندند سوار در کاربالا بر آمدن
 و (۲) درنا قطار منوجه بودند بازداختن سنگ و تفنگ دراختند - * بیت *

فرو ریختند از سرباز سنگ نهادند آتش سگوتن تفنگ

و قائم علیخان و میر ابوالقاسم آن دو سید عزیز را با چندی از معنبه و هندوستانی
 شربت خوشگوار شهادت چسانیدند و بابو راو نیز در غلطید دنگران را بای از فراز
 گسته بلغزیدن در آمد و خود داری نتوانستند نمود - در فتر جان در آوردن ازان و رطه
 خونخوار افتادند و نابالو در آمدن به سلامت کوجهها که هریک بر دیگری
 سفت داشت هجوم واقع شد و جمعی کسبه و خسته گسند - * نظم *

یکی را در افتاد از سرکلاه دگوار تن افتاد بر خاک راه
 دهل در فراموش کرد از دهل بگردن دوالش بگردد غل
 بسی گسته گسند زبالا و زیر همه از یورش جان شان گسته سیر
 قائم علی خان و میر ابوالقاسم را در جنب سوار ابراهیم شهید پیش روی باره نین روز
 بخاک سپردند و زرجه بابو راو همراهی شوهر گزیده خود را سوح -

(۱) گراز تکاف فارسی بضم اول بوزن گراز بمعنی خوک بود اما که جفت خوک مانده

است ۱۲ برهان *

(۲) در نا قرنا لغة ترکی کلنگی را گویند ۱۲ *

• بیت •

خسروا در عشق بازی کم ز همدوزن مباش

کر برای مرده سوز زنده جان خویش را

و مورچالبان اطراف را توفیق حمله آوری به سمتی نه شد مگر محمد رضا داروغه جنسی رساله فداالدین خان که بطرف دروازه خانجهان تعبیر بود بای جرأت پیش نهاده خود را بر دیوار احاطه آنجا رسانیده بدرجه شهادت فائز گردید - مومن خان را یسین حاصل گشت که بیای مردمی این سپاه فتح حصار به یورش صورت پذیر نیست و کشتار کار را منحصر بر انسداد طرق رسد دانسته باهتتام پرداخت و کوشیدن آغاز نموده به مستحفظان قد غن بلیغ نموده و آنها نیز -

برفتند از دیدها خواب شب بسستند آئین خوردن ز لب
شب و روز را در هم آمیختند خشک دره خواب و خور ریختند

بهندازی هر چند بزجر و تهدید و آزار محمد مجاهدالدین خان پرداخت دامی به عمل نیامد لهذا مرخص ساخت و او با قبائل بیرون برآمد القصه چون از بیرون تمام اوقات مصروف انسداد رسد بود دانه و گاه در بلده وجود عفا بهم رسانید - باوجود آن مارواریان سگ جان قریب یک ماه و نیم بهر صورت گزرا نیدند و کار بر حصاربان به کمال صعوبت پیوست - بهندازی پناوتان و سرداران را جمع نموده صلاح طلب و چاره جوگسته گفت که نه ماه کامل در نگهداشت بلده آنچه شرط حصار داری بود بعوض ظهور آمد و از مهاراجه سوامی احکام که انقیاد امر نشد کومکي و خزانه سرانجام نیافت و موسم نزول ناران نزدیک رسیده و حالت بلده و آذوقه و مصالح جنگی ظاهر است بموجب صلاح پناوتان و اهل مشورت پیغام صلح مشروط با آنکه چون مبلغی طلب سپاه بالا رفته و نه سرانجام بار بردار که بیشتری چار بایان بچراگاد عدم شتافته اند در اواخر ماه محرم الحرام سال هزار و صد و پنجاهم بیرون فرستاد و پس از گفت و شنود و آمد و رفت میانجیان لک رویه نقد و فلیلی از بار بردار تا ایصال نقد و جنس و راه

گشتن مداو الدین خان و محمد مومن نزد بهمداری بطریق کروگان باشند که
بلا رسواس بر آمده بلده را تسلیم نماید مقرر گشت - * نظم *

چو هنگامه آشتی گرم شد دل سخت کین آوان فرم شد
نکردند شب پاسبان چراغ نهادند سرها بخواب فراغ

و فرار داد صلح بمهر و کفالت سرداران طرفین مسجل گردید از آنجا که صوبه با
مرهته بالمناصفه منقسم گشته بود سرانجام بعد و جدس نیز بهمن هیچ تقسیم
بافت بهمداری در استعداد و سرانجام روانگی در آمده نویهای فدم و جدید با سرب
و باروت باقی مانده که مبارز الملک فراهم آورده گذاشته رفتن بود چه مهارجه به
جودهپور فرستاد و چه با حال به عرف در آمده و چند ضرب توپ که از خرید مهارجه
از سورت به کهنایب رسیده و مومن خان آورده بود گرفته و موازی بهتجاه ضرب
توپ آهنی و ناکاره را گذاشته ششم شهر صفر او آخر روز بر آمده بیرون دیوار ایدر
متصل باره حاجی پور رفته جودهپور بود آمد و مفتاح دروب را تسلیم نمود در همان
شب محمد یوسف از طرف مومن خان به کوتوابی بلده عقرر شده با اتفاق کونوال
و بهمجوی داخل بلده گردید و به حفظ و حراست پرداخته دروازه اساو به رانپور را
بناظر آمد و شد مردم مفتوح ساخت - بهمداری روزی چند به سرانجام بار سردار
و ایصال رجه مفره متوقف گشته با اموال ظاهری فراهم آورده حاکمهای مردم
را افعال فراوان و بال و مظلومه در ترن گرفته روی ارباب به ماروا نهاد - * بیت *

نهادستم کار بند روزگار نهادم برو نعد کردگار

سرمون خان بمبار رسیدن ساعت مختار درنگ ورزیده کیفیت را دبا به سیر
حرف مصیر با قدر عرضداشت و مسووحا حالات را دامیر الامراء مصاص الدوله
نوشته بمحتوب مسرمان قمر سیر ارسال داشت و به جمیع فوجداران و عمال فتح
نوشته - سکنه بلده از روز فتح ابواب درهای شادمانی بر روی خودها
نموده شادان و فرحان بخانه در آمده از بردن اثاث البیت و کندن دینیه
ادیهناک کشته کسان را که دسترس بود شروع به تعمیر و جبر نقصان کردند *

داخل شدن مومن خان ورینکوجی متعاقب یکدیگر در بلده احمد آباد و فرود آمدن ورینکوجی در خانه رستم علی خان

بر روز مداف جمعه چهارم شهر صفر المظفر که ساعت مختار انجم شناسان بود مورخین خان و فداء الدین خان و جوان مرد خان بر فیلان کوه پیکر باتفاق مستعدان خان فاضلی و عبدالعسین خان نائب دیوان صوبه و علی محمد خان و مومنین علی خان و محمد قلی خان و ناصر محمد خان و محسن خان و عارف علی خان و سید نورالله با دکنر جماعة داران گجراتی و آفانی و موج آراسته و تویخانه پیراسته از باره نین پور که اقامت داشت شادیانه نوازان از راه دروازه رای پور به بلده در آمد و در مسجد جامع شتافته نماز جمعه ادا کرده خطبه ای به شنیده خلعت به خطب داده داخل قلعه ارک نهاد گردید و فداء الدین خان نائب رنجیرام را به پیشکشی نظامت و حاجی مسعود باتفاق رام سنده هزاری به موجودی کرد تجویز نموده مفادی امن و امان و ابطال ظلم و عدوان داسم حضرت نذر قدرت بلند آوازه کرده که احدی مرتکب ایدا و اضرار عامه رعایا و کافه برایا نکرد - اعیان بلده از سادات عظام و مشائخ کرام و بزرگهای بادشاهی و سر گروها و سپه هر طائفه و هر قوم نراخور حالت به پیش آوردن تدویرات نهییب و مبارکباد گفته لب بدعای توفیق کشوده مرخص شدند - ورینکوجی که از روزی چند پیش ازین بذایر ملاقات ناماجبی راو که از ضلع سورتبه معاودت نموده به مسکن خود می شغافت رفته و او را نا دریایی مهندسی رسانیده به دولقه آمده و بذایر بعضی جهات درانجا متوقف بود - مومن خان فداء الدین خان را باستمالت و عذوان استقبال فرستاد و او نیز با فوج دکھیان نا راستگی تمام به بلده در آمده بخانه رستم علی خان که بر لب آب جوی سابر و برای بودنش مقرر گشته بود وارد آمد و بموجب قرار داد تقسیم دروب شهر پناه بر دروازه رایکهر و خان جهان و حمال پور و دروازه بند و اسلوریه و رای پور کسان خود را نشانیده بست و کشود آنها را

بکف اختیار خویش گرفت و بر محاللات کهنه یارچه و سایر پنه نخاس و دار الضرب و حواهری بازار و درین بیگ تغدول و اوغن و مدوی و سفری مندری و کردا و جکلات فانیان و حوانه داران و فوجداران و نهانه داران روز و فواج آمدن نموده کشت که در جمیع محاللات با فانیان باطم که رانق و فاقی و همات اند در مهمات مرجوعه مالی و منگی بعنوان حکومت با مصلحت می داخته باشد - از آنجا که از هنگام ابتدای موجودی نادرشاهزاده و امرايان عظم به نکهت ددنیان آنها را معل می نامند اکنون سیریک و سپیم کار کنند حصه معل و حصه مرهته این زد کردند و این اندای دخل مرهته در دنده است - * مصرع *

نوعی بود در دد باشد اندر وادتی

رویداد خانه جنگی فرقه سپاه اهل گجرات با

رینکوجی بنابر تعدی و زیاده سری مرهته

بر مساکن آنها

دکهنان را به هرگز این روز در مخیله شان نمی گزشت و در خواب ددده
د ددنهان رخ نمود - از آن تعجب هر زمان از جانی حسنه و هر یک چشمه
د دده می گفت - * مصرع *

ایفنه می بینم به بیداری است یارب با خواب

د دد و خود سری و عرو برای ورود آمدن هر جا و مکانیکه پسند خاطر نشان
د دد به دد و غلبه در آمده قبض می نمودند و از ممانعت صاحب خانها منع
د دد گسند و از گفتگوی زبانی به سنگ و چوب و مست و بیستانی
د دد امید سم دید کانی که هنوز از صدمه بیدادی مارواریان و آوارگی خادمان
د دد خودها نیاسوده و نفسی راست نه کرده بودند بدین بلیه ناگهانی گرفتار
د دد که خانه سید مظفر عرف سید مستو که مکان با وسعت و عمارت
د دد علق سید افضل و سید نصرالله برادران سید مد ثر داشت آنها تاب تعدی

و غضب مرهقه را نیا ورده یک دو کس را مجروح ساختند دکنیان به هنگامه
آزائی فراهم آمدند -

• نظم •

ز یک فتنه انگیز شوریده کار سب فتنه برخاست از هر کنار
هر سو سیاهی بجوش آمده چو سیل دمان در خروش آمده
نگفتند به هم بیانگ بلند تحمل ز مرگ ستمگار چندی
و گر به شمشیر خونی دهیم ازان به که نن در زبونی دهیم

حویش و افواص سید افضل و اکبر از جماعه داران گجرائی و آفاتی و کسانیکه
به همین درد مبتلا و گرفتار بودند دست از خاندان شسته شریک گشتند - دکنیان
بجز چون کلاغ به یک صدا جمع شده بجنگ تیر و تفنگ در پیوستند - درین
رد و خورد سید صدر جهان برادر سید فیاض خان و محمد همت داؤد زنی به نبر
دندون بدرجه شهادت وائز و جمعی دیگر کشته و زخمی گشتند و از دکنیان
جماعه بمطوره دیستی شناختند و آتش فتنه مشتعل گردید - مومنان خان اگر چه
صدید سخن را به لب آشنا نمی کرد و خود را بری الذمه میداشت لیکن کسان
نبرد را که بفار فایب و ارتعاط اشنائی و شرم هم وطنی که چون حریف به
معاودت رفته شریک شده بودند مانع نبود بلکه بریز و کفایه بتغییب و تحریص
آنها می پرداخت بخيال آنکه هر چند خدیره سران مرهقه مغلوب و منکوب شوند
و چشم شان نرسد اولی است که آینده بیرامون بی حرمتی و این چنین جرات
و جسارت نگردد و از مردم آزادی که خاصه آنهاست سر حساب بوده محترز باشد
و در کوچه و بازار مورچال بندی و صفوف آزائی پدید آمد و این معامله تا سه شذانه
روز بطول انجامید و جمعی از طرفین بخاک هلاک افتادند و خانهای مظلومان
و مملوفان که قرب و جوار معرکه بود بغارت رفت و آنچه از دست مارواریان
بافی در بساط داشتند در باختند بقول آنکه هر چه از درد ماند فال گیر برد -
بالجمه چون جنگ مرهقه در اسب تازی و میدان داری و فراواست و در کوچه
و بازار که نرکتاز نمی توانستند کرد و از هر طرف هجوم عام گسب خیریت خود
را در بر آمدن از شهر دیده خانها را خالی نموده و در رب شهر پناه را که تعلق

بآنها داشت و اگر اشته بیرون رفتند ریفکوجی با معدودی از مخصوصان که در خانه
 رستم علی خان بود در اندیشه آنکه اگر کار بدیغجا بسد بیرون برآمده بتلامی
 و تدارک پردازد مومن خان از عاقبت بینی و مآل اندیسی که از بیرون رفتن
 او مسد عظیم منصور است فداء الدین خان و معتمدان دلاج اندیش را فرستاده
 مقتضای وقت به سخنان دلپذیر استمالت داده گفت ده باشندگان شهر اکثر
 سپاهی و از امینانند از خوف بیگرمی خود این معرکه سرپا نمودند و ما را
 بشما نزاری نیست - آیفده به دکنیان تقید داشته باشد که مصدر ایذا و ضرر
 کسی نگردند و رفع هنگامه شد - دکنیان که بی محابا بخانه هر کسی در می
 آمدند نچربه حاصل نموده پاره بددازه کلبم خویش دراز ساحه بخانهایی دور
 و دواح خانه رستم علی خان قانع شدند و دروازه خانچهان و دروازه جمال پور بنابر
 قرب جوار تصرف خود نگاهد داشته ما بقی را و گزاشته همدران اوان راف که بعد
 عاشوراء بنابر دیدن برادران به کهنبایت رفته بود به همراهی مخلص خان که از
 چندی دران جابوفف داشت ببلده رسیده سعادت اندوز خدمت تا برکت والد
 گردید - از اضافات ایسان را عارضه جسمانی که مقتضای شهریت است برمی نمود
 لهذا متعلقان را از کهنبایت طلب داشت و در اندک فرصتی تا حوشی طمع به
 صحت مدال گشت جوان مرد خان که فریب یک سال در وفات مومن خان
 بود درین ولا رخصت روانگی پتن و درخواست برگشته کهوالو که از انجا قرب
 و حوار بود در عوض برگشته پرانیتج در جاگیر زر آور خان برادرش نمود مومن خان
 سفد و بجویز نامه بمهر خود داده رخصت فرمود چون خبر برآمدن مارواریان
 و در آمدن مومن خان به دور و نزدیک رسید گروه گروه از اطراف و اکناف رعایا
 و برایا و تجارت پیشگان که از جور و تعدی آنها بندریج آمده در قریات و برگذات
 و فدر سورت و کهنبایت و نا خجسته بنیان هر کسی به مامنی بفاه جسته مترصد
 و منتظر وقت سر می بردند حب الوطن گریان گیرشان گردید و زوبه احمد آباد
 و مسکن آنا و اجداد خویش آزدند - * رباعی *

حب الوطن از ملک سایمان خوشتر خار وطن از سدل و ریجان خوشتر
 یوسف که بمصر بادشاهی میکرد میگفت گدا بودن کفغان خوشتر

مرد روز قافله های تازه دتازه دسته بدسته با میدواری تمام و شغف مالا کلام که
 عدلین فرج شدتی و دش ازمین فرح کدورتی و پست ازمین عسریسری فخواهد بود -
 غافل ازمین که چه مصیبتها و رنجها و غریق مقدر شده شاد و خندان رسیده به
 نسب و بدست خودها اشتغال ورزیدند و باز از سرور و نقی و فرهتی در بلده
 دید آمد - مخفی نداند که باوجود رویداد حوادث منواتره که برین دیار
 وارد گشته اگر مکانی دیگر باشند و کسی که از ندیعات آنجا رهائی یافته و نه
 مأمونی چندی سربرده باشد کمتر خواهش رجوع آن جامی نماید بر خلاف
 اهل گجرات که شب و روز بباد آنجا متذکر می باشند و علت غائبش اینکه
 اکثر دل بهشت اهل کسب و حرفه شعر یا فن و بذایر عدم موافقت آب و هوا از
 مرط و بعید بحرافت و صفات خویش که نه بها و روغن احمد آباد از قسم کمخواب
 و قطبی و البه بجای دیگر نمی توانند برداخت لاچار اند حتی المقدور بر
 آمدن از احمد آباد گویا درج روح آنها است و در ایام سابقه که اقمشته و متعه
 لکوک خرید و درخت می شد آن جماعه مروه و آسوده حال و از گرفت و گیر
 مصادره و نفرین بدوره فارغ البال بودند و تجارت بیسگان صاحب ثروت از هر
 جنس مبلغانها در خانه معد و آماده داشتند - از سدوح سانحات و رویداد
 حوادث که مشروحاً سبق نویافته با میدواری بهبود امروز و فردا اندوخته های
 آبا و اجداد شان بر باد رفته و مرور ایام کار شان به فلاکت و افلاس انجامید اکثری
 بر طرف شدند -

هر کسی روز بهی می طابد از ایام مشکل ایست که هر روز تر می بینم
 و فرفه سپاه پیشه که جمع کنبر و جم غفیر در بلده و آن طرف جوی در سابر
 و فصبات سکزی داشتند و در همین ملک در ز قوم زارها و کربوه باکولیان مصد
 تردد می توانستند شد و در ناخت قری و راندن مواشی و رهبری و عهد وجه
 بیشکش زمینداران به همراهی ناظران به علوه کم فرار هنگام موج کسی
 که روزی چند نگاه میداشت و با فوجداران و تهانه داران بوده پارچه دانی
 بهم می رسانیدند و بعضی به علف و دانه مزرو عات خویش مدار گزاری

مبکروند و چون در صوبه جات دیگر اکثر جنگ صف و میدان به تخصیص
، عاریه دکنیان دارد و آنها نه وز زیده عهده برائی مقدور شان نبود اگرچه اکنون
از آنها یک گونه نامی و نشانی داشتند بمور ایام از مه بیکاری و ضبطی مزایع
و به قتل و غارت در آمدن بر طرف شدند و معدودی که مانده اند از اسباب
طاهری عاری بنان شب محتاج نظر بر چرخه های زنان و کنیزان
دارند و بجای آنها ارذل و گمراهی چند که سپاه گیتی را بد نام
ساحه بر سر پا آمده و از ننگ و نام بی خبر بعنوان باز گیری نوکری می
نمایند -

در کسوت خاص آمده عامی چند بد نام کردند و نام می چند
بجای از آنها که به ضرورت جرات را کار برده نکبات و مرآت دطراف رفته
نصیب آزمائی کردند بحال تنه بر نشان گسته آمدند -

* بیت *

گور زمین را با آسمان درازی نداشتند زده داده از روزی
از اطمینان خاطر از حکام جفا کار و بند و بست و اسبب طرف و شوارع بهم رسد
ملک روزگار و اجرای کسب و صنعت خدا دهد در اندک فرصت احتمال
آبادی مأمور است یمحو الله ما بشاء و یثبت و یزانی و خرابی بحدی انجامد
در روز رسول آباد مکان مزار حضرت شاه عالم قدس سره که مسکن سادات شاجیه
است شهری آباد بود شیری آمده مصدرا اید و اضرار آدم و حیوان گشته جلی
و مومن خان آگاه گشته با فوج سوار شده شکار نمود و شرآن سمع او کفایت
اکتدور در اید چون پیشتری عمارات درین مدت آفات خصوصاً به تجدید
گردید و در روی یک دیگر غلطیده حرابه ها گسته شغال و روبه و جکا شه
س و طبر جنگلی مغاره و آشدان ساخته اند - چنانچه اکثر اوقات برای آمدن
و م - شود -

* رباعی *

بهر که جمشید دران جام گرفت روبه بچه کرد و شیر آرام گرفت
رام که گور می گرفت دامن بفکر که چگونه گور بهرام گرفت

گروشتن عرضداشت با نذر مرسوله مومن خان از نظر
 اشرف اقدس اعلی و سرافراز شدن او باضافه
 منصب و خطاب بهادر و عطای خلعت و سر
 پیچ مربع و علم و نقاره و صدور حکم پالکی
 چهاردار و برآمدن مومن خان بنابر
 بند و بست و اخذ پیشکش زمینداران
 ضلع دریای سابر متی

چون عرض داشت باندر مرسوله مومن خان، مبدئی بر فتح احمد آباد، معروف
 عافان پایه سرور، خانه و مصور گشت از پیسگاه فضل و عطا باضافه یک هزار
 داد، هزار سوار که از اهل و اضافه بمنصب چهار هزار داد و دو هزار سوار شدن
 و خطاب بهادر و علم و نقاره و مرحمت خلعت خاصه و سرپیچ و پیچ مربع
 و شمشیر بضمه ده نشان و یکنه نجیر، میل و حکم پالکی چهاردار و صدور حکم
 الحکم والا در تکسین و آفرین و غدودست نمودن موند احمد آباد سرافراز و
 و عطیات موعود با چند دست خلعت فاخره جهت جواز آمدن خان و همراهمان
 درین (۱) بساقی مصدر تردد شده باشند مصحوب زمین انعامدین خان سرافراز
 مرحمت گردید و امیرالامراء مصاص الدوله پس از تکسین فراوان نوشت * ص *
 این کار از نو آید و مردان چنین کنند
 ازان جا که ایام باران منقضي گشت و هنگام ارتفاع غلات (۲) و حصا (۳) و حصا

(۱) بساق لغت ترکی بمعنی مهم است ۱۲ *

(۲) حصا بفتح اول بمعنی درودن *

(۳) حصا بفتح خاء معجمه بمعنی پاک کردن درخت است از خار ۱۲ جامع *

مردودعات در رسیدن مومن خان به عزم بندوبست و تسخیر مال واجب مال
کران و پیشکش زمینداران و ضامن عدم تمرّد و عصبان گویان ضلع دریای سابر
سر انجام لوازم توپخانه و نگاهداشت فرقه سپاه پرداخته به شیر خان و جوان
و خان بابی فوش که آمده شریک کار بادشاهی کردند و سحان سنگه هزاری
کرد، سنگه را با جمیع ت هفت صد سوار و شصت عاقل و عید محمد زمان را با
رسد سوار و جمعی از مایوانان را که از بهمنی جدائی گزیده در احمدآباد بوطی
بودند توکرساخت و رینکوجی را تکلیف صرفقت با فوج دهقانان نموده غنّه پیر
داده الدانی منصل و فتح محمد امین خان در ساحل حویید سوار معسک آباد
دینکوجی در سرتالاب مانکویه نمود آمد و جوانمرد حان که حسب الطلب از
آمده بود رسید از آنجا که رینکوجی در رفاهت گزینی تفریح و تساهل
شده بود خان فداءالدین حان را فرستاد به صفای ملک پرداخت و او
الاف متصل سوخت و کهدال دایره نمود و پنچ هزار روبده دست آورد امری بر
و معینه محکم دارالضرب معمر ساخته ده فتن تمام بمعرض تحصیل در آورد
ن بدست حیدر خود را به موضع ادالیه معمول حویلی پنج کوهی بلده
د دنگ داس سرگروه ابریشم فروشان را که از رفت دادن مهرالجه گران
نیر بدایر اظهار خوش حال چند نگرسیده گفت که در احمدآباد نداشت
مده بصورت اودیپور شتافت بالجمله مومن خان روز دیگر بدایر فداءالدین
یدن رینکوجی رفت و او یک راس اسب بواضع کرد چون ذکر ملحق
لشکر در میان آورد دوزم همت در خواست - مومن خان سوار شده
سابر نموده در پیش خیمه داخل گشت و جوانمرد خان را به هراوی
مال پیشکش مقرر ساخت و شیر خان بابی که از باره سیفوز آمده
نار دشت که با اتفاق جوانمرد خان در هراوی باشد - رینکوجی دو روز
جمعیت دو هزار سوار و پیاده بموجب وعده به مومن خان
خان سنگه زمیندار پتھاپور که قریب بود رجوع آورده وجه پیشکش
نام ادالیه فداءالد خان به زیادت بلده و رینکوجی راماجی را

که نه نیاید خود مقرر کرده بود رخصت گردیدند همداران اوان فاضی مستفید خان که بمنصب هرازی ذات یک صد سوار و از چندی پهلوی برسرنا توانی داشت بیستم شهر جمادی الثانی روزه محکمه عقبی نهاد و در جنب آب و اجداد خویش در باغ مدفون گردید مومن خان خبر رحلت او را شنیده تجویر نامه منصب فضا را انتقال او موافق ضابطه نظام خواجه نوالدین احمد پسرش فرستاده دخیل کار گشت و کوچ نموده بموضع مانسره دائره کرد و زمیندار آنجا رجوع گشت اگرچه روزی چند در طالع و اختر بحث اهل گجرات از حضض نکبت نوج عورت صعود کرده از وبال و محاق گرفت و گیرهائی داشت درین واکم و بینش در چمنه کونوالی بدست مصادره و مواعده احیا پذیرفت و هر شب کوبیان سر عصیان برداشته در بوجات دست اندازی و بردن کالا و اسیر و روزانه به قطع طریق متوکل دین دراز ساختند مومن خان پیشکش گیران بموضع سوخا معموله کرد پسبدد بنابر تشخیص پرگنه بیجاپور معاملات نمود - رنیکوچی جهت ستم شریکی که اهل کازان مومن خان در حصه مغل نهایی زیاده از نصف متصرف می شدند و او در ظاهر بدست آویر ایام دسهره را ادوچی برادر خود را با جمعی گراشته به نداده آمد همداران اوان راماجی نئی از سنگ خارا تراشیده در سلطان ندو بتخانه برایش احداث نموده نصب کرد و غرقه هفتاد هنگامه پرستش را از استند و یک گونه کارش میمانی موجودان و عمال مغل و مرهقه در زیاده و کمی حصه در پرگنات همان آمد - رنیکوچی بدستور سابق راماجی را به نیابت نداده گراشته ناراده ایامه علحده سر خود پیشکش گیرد بصوب ببرم گام و ضلع سورتیه برآمد و آکوچی برادرش چندی روز مومن خان بوده جدائی گرفته برنیکوچی ملحق گشت مومن خان پس از انقراض معاملات بیجاپور روزه سمت پرگنه ایدر نهاده از زمینداران موهن پور در تسن که آنها را رهبران گویند به تشخیص پیشکش پرداخت و برتهی زمیندار موضع مانسه که در موج بود بیست و سه هزار روپیه و زمیندار برسوره ده هزار روپیه پیشکش قبول نموده برعمال داده رخصت شدند مومن خان چون به نواحی ایدر رسید اندک سنگه و رای سنگه

برادران مهاراجه ابهی سنگه آمده ملاقی شده پیشکش زمیذداران موهن پور در
 دین که تعلق ایدر دارد انفصال داده تا سرحد تعلقه خودها همراهی گزیدند افزود
 - سنگه رخصت شده بایدر شتافت و رای سنگه درایش بنابر تکلیف مومن خان
 به فراخور حالت مدد خرج برایش مغرور کرد همراهی اختیار نمود همدان ایام
 سیم محمد خان نامی از تغییر میر دوست علی به دیابت موجوداری چون گده
 از طرف میرهزیر خان به بلده رسیدند الدین خان نائب صوبه را دید از اینجا که
 راماجی نائب دیوچی بر دیهات و اراضی مدد معاش سادات بنوه و رسول آباد
 و دیگران کاوش و درخواست چیزی داشت - آنها بروز جمعه در مسجد جامع
 بران آمده به معانعت ادای صلوٰه و خطبه برخاستند و الدین خان واقف
 بسته باستمالات پرداخته گفت که راماجی را از حرکت اینجا باز مبادارم نماز
 و خطبه خوانده شد و صیغه گرفتن وجه مفاطع که بدعت ناظران ببینین بود
 جاری گردید و میمایین کوتوال طرفین برزیده و کمی حصه مصادرات گفتگو واقع
 شد و سه چهار کس از جانبین زخمی گشتند و منصب فضایی بلده از انتفال
 مستعید خان به محمد نظام الدین خان خلف فضیلت و کمالات دستگاه
 مولانا نورالدین که دران اوان در حضور بود مرحمت گشت و صدرالحق خان
 دران زاده اش دخیل کار گردید چون مومن خان پیشکش گیران به ضلع پالن پور
 بدوست بهاد خان فوجدار اینجا بذریعه شیر خان بابی ملاقی شد که دران اوان
 خبر آمدن دیوچی نا کبیر با جمعیت دو هزار سوار در نواحی بروده بوضوح
 بدوست لهدا معاودت نموده بموضع بسی دایله بست گروهی بلده رسید
 و بهاد خان را رخصت انصراف داد و جوان مرد خان بنابر بندوبست پتن
 بایدر حدود صفدر خان را گزاشته اجازت گرفته رفت و معمور خان نامی به
 موجوداری چون گده به نیابت میرهزیر خان به بلده رسید - سفد را بنام خود
 ظاهر ساخت و دیوچی نا کبیر از دریای مهندری عبور نمود و مومن خان
 چهار دهم شهر شعبان از موضع حاجی پور بژاوی هفت گروهی کوچیده به سواد
 بلده در باغ سید حسین خان عرف سید خان متصل بهرام پور فروز آمد و به

مستحق‌ظان. دروب حصار و کرنوال قدغن نمود که احدی از لشکریان را بی اجازت در بلده نه گزارد و فداء‌الدین خان و اعیان بلده رفته ملاقات نموده آمدند دیوچی به عدم روانگی ضلع سوربه به دوله رسیده بیش راهی گشت از آنجا که هفوز شیر محمد خان نائب فوجداری حونا گدده بذات سرانجام روانگی توقف داشت که معمور خان سفد آنجا را آورده نائبان نزد مومن خان دالش این معنی نمودند در جواب گفت که هم دو به صاحب خدمت نویسمد سفد سجده در که نرسد دخیل شود چون دیوچی از دوله به سوربه شتافت مومن خان به عوم بدوستان گذار دربابی و ترک در موضع عیسن پور دو گروهی بلده پور حذد معاملات ورزیده به موضع کیولیج بر گذار آن رود نمود آمد و گویان آن ضلع بذات ادای پیسکش و صامنی رجوع آوردند همداران اوان بیست و هشتم شهر شعبان المعظم سید محمد سجاده نسین حضرت شاه عالم قدس سره را ملاقات نمود و در جانب مرار آید اجداد خویش مدفون گردید مومن خان صاحب سجاده‌گی آن جا را به سید حسن مموی او تجویز کرد و بعد چندی که سید نوایب از حضور به سید عبدالسکور برادر زاده سید محمد رسید سجاده دسپزی دیر بر او فرار گرفت و مومن خان به دریافت خبر رسیدن داماجی از سوهن گذشت و عبور دریای مهندری و بدوستان موضع اراس از موضع کیولیج طدل عود کرد داخل بلده گشت و داماجی بدولقه رسیده به صوف اولکه سورده شناو و شیرخان بابی بدستوری مومن خان به‌هوکبه محال جاگرد روانه گردید از آنجا که میر دوست علی به بدایت میرهربرخان در حونا گدده افامه داشت و جمعی از گجراتیان را که طلب آنها افزوده بود و در تقدیم نوکری محیلی داشتند تقاضا درپیش کردند آن بیچاره که بدام حیل حواله آنها گرفتار آمد و رهنمائی بعضی که در باطن با شیرخان دست یکی بودند بفرار باکماله نمود او را طلب داشت که باتفاق تشخیص و تحصیل نموده از دست سپاه خلاص شود او بدین معنی راضی شده آمد و چندی به مقتضای وقت گزاید نوعی سلوک درفشست و برخاست در پیش نمود که آن مرد ساده لوح بریشان

و بسبب گشته خود، خود مغرول ساخته بیرون رفت و چون گداه بی ممانعت
 و شرکت غیر در تصرف شیر خان در آمد اتفاقاً در آن اوان میرهزیر خان در
 حضور بعضی از اعیان در گزشت و شیر محمد خان و معمر خان که در امیداری
 مداخلات و رسیدن سند مجدد متوقف بودند بتصدیقات گزانشده به دارالخلافه
 بر گشتند و فوهداری سورنیه از اذعانال هزیر خان در پیشگاه عزیر جلال به هم
 ملی خان برادر زاده مومن خان که در حضور بود مرحمت گردید و از برای
 مرستادن نائب به عم خویشش پوشش نظیر به هنگام هر ساله مرهقه در آن ضلع
 و گمان استنادگی شیر خان موقوف بر وقت ساخت - نامادنی بر هنگام برگشت
 از سورنیه معاونت نمود چون کولبان بته چنوار که مرستادن مقرر می‌شد تبذیر
 اندک آنها را بزم شمرده بر موضع چغنیار مسکن کاندجی سه گروه آنها شناخت
 کولبان فراهم آمده بجنگ پیوستند و کهنیان نیز به پیش بدین سراج حد و جهد
 و مجاهده به کار برده روزی چند بذور حرب با گرم ساختند و تباخت در پیامد لهدا
 حاجی مومن خان را بذایر فرستاده کومک بجنگ خوب توپ پوشش و او
 در الدین خان را با جمعیت شائسته و توپ خانه بعین فرمود دورتر دیگر
 بدین پنی استقامت فشرده هنگام شب چرا خالی ساختند و رفتند و آن
 سانس قهر سوخته گردید و داءالدین خان رخصت شده به احمد آباد آمد
 و حاجی به وطن رفت و ربانکوجی را از دریای مهندری بدو روز سابق
 داده احاطت برگشت داد *

میدان عطیات بارگاه والا مصحوب زین العابدین خان گرز بردار و استقبال نمودن مومن خان بهادر و سوانحات دیگر

در سال هزار و صد و پنجاه و یک خلع و عطیات بارگاه والا که سابق مرحمت
 شده بود درین ولا مصحوب زین العابدین خان گرز بردار بیرون بلده رسید مومن

خان به ضابطه و قانون مقرره مستمرا به لوازم استقبال پرداخته و رو به دارالخلافه
آداب بتقدیم رسانیده گرفت و عبدالحسین خان نائب دیوان و چندی دیگر
را که مصدر تدوین بودند مخلع ساخته شادیانه نوازان داخل بهدر گردید اعیان
اشراف و سر گزینان و رئیسان هر گروه و هر فرفه آمده رسم تهنیت بجا
آوردند - خلعت جواهرات خان چون در پٹن بود مصحوب همان گرز بردار
روانه نمود و به تمشیت مهم و انتظام امر نظامت متوجه گشته صادق علی
خان را از بعد حاجی مسعود و زام سنگه سی هفت هزار روپیه سالانه سه
بندی بالمقطع مقرر نموده به فوجداری کرد تعیین ساخت و برگزیده مونه را
در وجه سه بندی بخواه کرد - چون هنگام از تغای غلات و حبوبات رسیده
بود حدود در بلده اقامت ورزیده فداءالدین خان را نامر تشخیص و تحصیل
پیشکش و گرفتن ضامنی عدم تمر و عصیان کولیان غلغله رود سایر مامور
ساخت و جوان مرد خان که حسب الطلب از پٹن آمده بود راجه رانی سنگه
و او را فوج آراسته به همراهی از رخصت فرمود فداءالدین خان تشخیص کفایت
و پیشکش کش کیوان به موضع چواره رسید اتفاقا دران ازان موضع پان مول
معمولاً بیجا پور در جاگیر رافتم تجویز یافته بود - به تفریب تشخیص آن جا دران
مقام به لشکر ملحق گشت و فداءالدین خان به همراهی خوبش تا هنگام معاودت
نگاهداشته رخصت انصراف نداد و از معاملات برگزیده بیجاپور را پرداخته
نصوب احمدنگر کوچ نمود و از آنجا بر سر جیت سنگه زمیندار موهن پور رناسن رهبر
رسیده بعزم ناخست آنجا متوجه گشت و جنگ در پیوس و از هنگام صبا تا فرب
مسامانه افروزی توپ و تفنگ تفور حرب مشتعل گردید و قریب دو صد کس
از سوار و پیاده کشته و زخمی گشتند و بذابر قلبیبت مکان ازان طرف چهره فتح
در آئینه ظفر نمودار نگردید روز دیگر که خسرو شرقی برون قبه زبجدی خیمه
زر نگاری بر افراشت فداءالدین خان جهت غربی آن جا را که احتمال پیشرفت
کار در نظر آورده بود فرود آمده توپها را نصب کرد - زمیندار سوای ادای وجه
بیشکش مخلص و مقری در خود ندیده بواسطت جوان مرد خان و راجه

رای سَنگه رجوع آورده بده هزار روپيه انفصال داد فدا الدین خان از انجا کوچ
 نموده بهاصلاّ چهار گروهی ایدر دایره نمود راجه رای سَنگه رخصت ایدر و وعده
 نمیلست گرفته رفت روز دیگر فدا الدین خان و جوان مرد خان و محمد مومن
 بادرزاده مومن خان با عیار همراهان به ایدر شتافته بعد ضیافت رای سَنگه
 یک راس اسب به فدا الدین خان و یک راس به جوان مرد خان و یک
 اس به محمد مومن نواضع نموده بخیمه گاه برگشتند و از انجا به دو کوچ به
 قصه بدنگر که به جوان مرد خان تعلق دارد رسید او نیدر به لوازم ضیافت
 و مهمانداری و تواضعات اسبان پرداخت و کوچ نموده به قصه بدسلفگر پیوست -
 چون جاما سر گروه گولیان تا کوچ که بوفور کولدن مدمود اشتها داشت
 دم سحوت زده از جوان مرد خان نمی ادیشید و به سر خودی و خیره سری
 دست تظاول به قربات پشن دراز ساخته به موضع بالیسا نه افتاده بود بذابر
 درخواست جوان مرد خان متوجه تغبیه و تا دیب او گشت و او تاب
 نداشت نیلورده رو به مسکن خود نهاده رفت و آن جا را بناواخت در آورده
 معاودت نمود و از نزدیک قصه کرمی جوان مرد خان رخصت پشن شد
 . فدا الدین خان با حمدآباد مراجعت کرد همدران اوان فاضی نظام الدین خان
 یک زنجیر فیل عطیات بارگاه والا داخل بلده گشته مومن خان را دید *

مقرر گشتن بیوره برسکنه بلده و اخیای بدعت
 مصادره و رویداد خانه جنگی با رینکوجی
 بنابر ستم شریکی زیاده و کمی حصه و طغیانی
 رود سابرمتی و اتفاق نوروز جهان افروز
 بروز عید اضحی و به سکه رسیدن روپیه
 و اشرفی بنام نادر شاه

چون نیر بخت عامه رعایا و کافه رایا در حذیض هبوط مدالت از کسف
 عده ذنب و راس مارواریان بد اساس باوج غرت و فرح اقبال ناظم نوروزی

چند معدودی و عروجی بهم رسانیده بود از آنجا که هنوز از کلف و زور و وبال اعمال نكوهیده بر نیامده و به سهم السعادة نه پیوسته استقامت داشت و جرم جرم تیره سختی پرتو صفا و انجلا ندیده گرفته که به نکوست راجع گشته در حجاب محاق افتاد و بتدریج در برج نکبت بدرجه احتراق و تقاطع پیوست که تاثیرش احیای بدعت سابقه و لاحقہ بمعرفه ظهور آمد و لک رویه را بیوره معمر گشت و بازار ساعیان چغل و خبیث طغیتان جعل که فی الجمله کساد می داشت راج گروت و چه خانه بر اندازها که نکردند و چه برجس تهمت و افترا دامن شان را آلوده نساخته رخنه در بیت المال انداختند ستم دیدگان که هنوز از صدمه اولی و رفیع آزارگی نخست در بیوت خودها بیاسوده و نفس راست نه کرده بودند که محصلان شداد و غلاظ وجه تحصیل بیوره تعیین گشته حتما قهرا در اندک فرصتی بمعرض ایصال در آمد و بفای اخذ و جر و گرفت و گیر گزاشته شد و فرح و شادی رعایا به افدوه و عنا مبدل گشت این همه از تمامت اعمال ز شب ما است اعمالکم عمالکم - * نظم *

نماند اندرین شهر بخشایشی نه در شهر و در شهری آسایشی

خراشیده از کینه ها سینه ها شده عصمت از قفل گنجینه ها

بالجمله چون در تقسیم بالمناصفه وجه بیوره و صادرات که ستم شریکی به عمل آمد رینکوجی محصلان تعیین نموده از بعضی مظلومان وجه تفاوت را به ضرب چوب و شکذجه باز خواست نمود آن ها از ادای در باره به فریاد و فغان آمدند و کار پردازان مومن خان به ممانعت پرداختند بنابراین از طرفین کار بنا خوشی انجامیده منجر به خانه جنگی گشت و در شهر مورچال بسته فائز توپ و تفنگ النهاب یافت و قریب بیست روز بخرم سوزی اجل رسیدگان و به عارت رفتن خانهای دور و حوالی معرکه ستم دیدگان را داغ بر بالای داغ سوخت مصلحان خیر اندیش میانبی گاری نموده در عوض تفاوت یک چیزی قرار داده اطفای آن نمودند و برای رفع مناقشه آینده و استحکام مواد مصالحه رینکوجی به طریق قرار نامه که مشتمل بر شروط چند مقرر بدفعات ساخته بود درخواست کرد چنانچه از نقل آن واضح و لائح میگردد *

نقل قرارنامه

آنکه اول در تمام شهر و پورجات محصل وعیره ده قرار نصفانصف باید گرفت
 و وجهی من الوجوه تفاوت و تجارز بمیان نیاید شرح دستخط مومن خان
 آدمه این شاه الله تفاوت نخواهد شد پندت هم در بیرون بکنند دوم آنچه شد آمد
 در شهر آدم این جانب بود قائم باشد و بردار از حامل پور و دروازه خان جهان
 چوبی هم در فاشد شرح دستخط آنکه چوبی ما نخواهد بود سوم آدمه
 سوادان و اهل حومه شهر و پورجات از اندکی عمل در هر دو طرف آمد رفت
 مستند چند روز است بموجب مدح ناظم بود اینجانب می آید چنانچه
 دستور قدیم پیش متصدیان این جانب آمد و رفت داشته و اگر احیاناً کسی
 در زمین آرد عریض این جانب طلبیده بدارد کسان نظامت متعرض نباشد
 شرح دستخط آنکه کسی مزاجم نه خواهد شد بدستور آمد و رفت خواهد کرد
 صورت نیست چهارم آنکه بر جمره کوه الی هر کار که بایست فروعی و غیره باشد
 درویش هر دو سرکار اتفاق انفصال دهند تفاوت یک دم نه نماید اگر تفاوت
 ظاهر شود تحقیق دموده به عمل آرند و بر پندت خانه مردمان هر دو سرکار برابر
 و در انامی راه ضبط داشته ضامنی و مچلکا وعیره موافق نصفانصف به
 عمل آرد شرح دستخط آنچه ثابت برسد البته به ضامنی به هر دو بدهند
 بدست خانه بدستور مردم باشد پنجم آنکه در کچه ری نظامت و عدالت
 درویشی هر دو طرف یک جا نشسته مستحبص معاملات فروعی و غیره بلا تفاوت
 به عمل آرد و کسی را که بطلبند از هر دو طرف آدم برود و بر پندت خانه
 مردمان هر دو جانب باشد شرح دستخط هر دو دارو عه یکجا کار نمایند ششم
 آدم این جانب از شهر به ملک گیری برود نظر بر فلیل جمعیت بر نائب این
 جانب بسپی ثابت کرده با نائب جز و کل عمله و فعله کارش نه نمایند و احیاناً
 اگر برای جواب و سوال معاملات برگشت از عاملان طرفین وساد شود در شهر
 با نائب بدستوری به عمل نیارند مفصله ذیل را درین باب در میان بدهند
 اواندین خان عبدالکسین خان علی محمد خان صادق علی خان روز آور

خان بانی شرح دستخط البته نوشته بدهند اما بموجب قرار داد روزی چند گزاشیده در بیرون و اندرون همان آش در کاسه شد که بود راجه رای سنگه که از چندی در احمدآباد بود - بعزم روانگی ایدر رخصت شد - مومن خان بتوانع زارجه و جواهر و اسب پرداخته مرخص ساخت و همدران اوان محمد مومن بخشی و برادرزاده مومن خان به منصب و خطاب نظر تلخیصان سرافراز گردید *

طغیانی رود سابر

همه روزه سال رود سابرمی طغیانی نموده در معموره بلده در آمد و موج حاده بدان صفت استیلا یافت که اندیشه بدفع آن محیط نمی شد از تعزیر اکثر معمرین واضح گشت که از طغیانی ایام حکومت مهابت خان در عهد حصرت خلد مکان که بدان افراط در ایام ماضیه و نرون خالبه گاهی اتفاق نه ۱۸۵۰ بود از آن یک درجه بیستر است و بعضی جا فسیل شهر را با در آمد و اکثری از حیطان و جداران عمارات نزل پذیرفته چون شهرستان سبا از سیل مرم فواید بناها منهدم شد و عالیها سافلها مرنی گشت و چندین قریات سواحل را بحرانی رسانیده و در شهر ذیحجه الحرام آن سال که از اتفاق گردش فلتی و مرور ایام و لیالی و تصاریف شهوز و سفین نوروز جهان افروز در روز عیدانه عید جلوه ظهور نموده مجمع عیدین در محفل بهاری دست داد و رید صبا ام مزده را ببوستان رسانید فرگس که همواره در انتظار این بشارت چشم امید کشوده بود جامه طشت بر بدو بخشید و شاهنشاه نادر شاه که از ایران دیار بد سیر بهارستان هندوستان با فوج گران بر چهل گروهی دارالخلافه رسید و از وقوع جنگ سلطانی کار به مصالحه انجامید - مخالفت به مخاندن گرفت و دو بادشاه را چون شمس و قمر اجتماع واقع گشت و باتفاق بدار الخلافه وارد گشته در اسد برج قله ارک چندی قران السعدین به عرو ظهور آمد اگرچه سوانحات آنجا و ممالک دیگر را مدخلی به تسوید این اوزان که منحصر بر روزداد صوبه گجرات است نداشت بنابر تقریب سکا

دندرشاه که تا بودنش در دارالخلافه در بعضی بلاد هند بدین مضمون موزون
و راجه در اهم و دفا نیر زده بودند -

* سکه *

هست سلطان بر سلاطیر جهان شاه شاهان ذک صاحب مران
روح دیگر خلد الله ملکه ضرب فذن مکان در دار انصوب احمد آباد شانزدهم شهر
محمود انحرام سال هزار و صد و پنجاه و دو نیر روپیه و اشرفی چندمی
سکه یک گردید *

و قوع خانه جنگی با سجان سنگه هزاری و بر آمدن او از بلده

هنگامی که این ملک شعبده باز معرکه تازه آراسن خلافت کلام آنکه سجان سنگه
در پی و رام سنگه و گودر سنگه همراهیان بهنداری بر سنگه که از وجدانی
داده در احمد آباد مانده با جمعیت فریب هزار سوار فرد مومن خان به شرح
در فرا فوک شده از اینجا که مبلعها طلب آنها افزوده نالا رفت نه دست
در کثرت مردی و جمعی دیگر که گروه او مشاهده نموده شامل او گشته
از راه غور و پندار خود را فراموش ساختند و با را از اندر گلیم فراردها
در بنایی و سخت گویی به تقاضای آن میپرداخت -

* بیست *

دسی که دهد پای ز اندازه پیش و بیفتد سرخویش د پی خویش
در بنایی به مقتضای وقت نه ملایمت و ملاطفت استمالت داده نه
آنها می گزوانید -

* بیست *

دسی شود سهل کار درشت توان شعله آتش از آب گشت
در ظرفی روزی در بهدر برادری خود را مستعد ساخته به هنگامه آرائی
در کار را بجائی رسانید که آتش فتنه در گیرد مومن خان از راه
دسی به قسمی که او را ضی گشت مبعاد و اقساط ادای طلب او مقرز
به باب یاری زبان شیرین و سخنان سحر آفرین رخصت نمود و در تدبیر دفع
آمده می اندیشید و بهانه جوئی داشت و با خود می گفت -

* بیت *

نقصدش گرم سعی سستی کند مبادا که او پیشدستی کند
 اتفاقاً روزی بر سرخانه شخصی بایکی از برادرهای گفتگو واقع شد و او نزد
 مومن خان داد خواه گشت مومن خان به سجان سفک گفکه فرستاد که
 مردم خود ز تعدی و ستم بی چارگان باز دارد که دست از مزاحمت خانه کوتاه
 سازند و او از راه نخوت که دود پندار در کاخ دماغ بی معزش پیچیده و حدت
 جوانی که شعبه از جفون است از نیک و بد بیندیشیده جواب بی موع داد
 که حوصله اش برداشت نکرد -

چو دانست کان زخم خورده حریر نباشد رفورا نندازک بدیدر
 جفا دیده از خار خارش بسی چرا خار در پا گزارد کسی
 چون ماده از سابق بخته شده بود سرا نمود و (۱) کچه کل کرد بجماعت عرب
 و بارگیر بردن و بستن منعدیان امر کرد و کسان هزاری به حمایت او پیش آمدند
 و چندی از طرفین رحمی گشتند و جنگ و منارعت از ادبا سرایت به سجان
 سفک نمود کسان مومن خان روز آورده در خانه اش که در میرزا پور می
 باشد محصور ساختند و جنگ توپ و تفنگ در بپوست رام سفک هزاری
 کشته افکند و یک شدنه روز بود و خورد گزشت و بر سجان سفک عرصه مذکی
 در برفت -

د ادیش دیده را خار گزند که شد بزد در حلقه شهر بزد
 در جاره جوئی بدست آوردن (۲) مفاسی تا آخر روز دوم استعامت بجنگ
 ورزیده چون کار از کار گزشت و کار دش با ستخوان رسد عهده بر آبی را بخود
 ندیده با جمعی از سواران خوش اسبه با شمسیرهای آخته از یک جانب بر
 آمده همه جا تازان خود را بخانه رینکوجی رسانیده داخل او گشت
 و امانت الدین سابق و لاحق از صامت و باطوق بتازاج رفت - رینکوجی آن

(۱) کچه کل کردن کنایه از ظاهر شدن و فاش گردیدن خردای دهایی باشد ۱۲ *

(۲) مفاسی نازل دفعیح کربو کاه *

نیک او را در کنف حمایت خویش جای داده صباح روز دیگر از دروازه خان جهان متعلقه مرسته بیرون نمود و او به ایدز شتامت و این واقعه درست و سوم شهر صفرا المظفر رو نمود از آنجا که نادر شاه در بستم شهر صفرا آن سال روانه ایران دیار گست و سلطنت بدات حضرت اقدس اسبقار بزیروفت احکام قدسی مستمل بر روانگی او و استقلال بنام ناظران و دیوانیان ممالک محروسه صادر گردید مومن خان پس از ورود حسب الحکم موسومه خوش روز جمعه بمسجد جامع شتافت خطیب خطبه طیبه را موشی القادس اقدس اشرف اعلی به سمع اعلی و ادای رسانیده مخلع گشت و در دارالضرب سکه بنام همایون مسکوک نموده چهره اشرفی و رویه تازه روئی پیدا کرد زدهای مسکوک نادر شاه چون در احمد آباد چندان بی سکه رسید بود شکسته شد اما در زدهای او کاتی که از آنون از سمت دکن آورده رانج ساخته اند و با فساد سکه قدیم و جدید هم در بازار مخلوط است به عنوان قدرت ازان بنظر می آید همداران اوان محمد باقر خان واد مومن خان دیوان پیشین که در ایام حکومت مهراجه بدار الحلاوة شتافته بود آمد و مومن خان فوجداری کرد را از بغیر صادر عالی خان به محمد حسین نادر زاده فداه الدین خان مقرر ساخت *

معاودت نمودن داماجی را و گایکوار از ضلع سورتیه

باراده مسکن خویش و مقرر ساختن

به نیابت بلده بملمهار خونی از تغیر

و رینکوجی

همدران سال که داماجی از جندی به ضلع سورتیه شتافته به گروان پیشکش شتعال داشت درین ولا که ازان وادی را برداخت باراده مسکن معاودت نمود و رینکوجی که بنابر ملاقات رفت به همراهی خویش برد و ملمهار خونی را از تغیر روز دروده به نیابت مقرر نمود و او به موضع عیسن پور دو گروهی بلده رسید

مومن خان فداء الدین خان و بجیرام پیشکار را پیشوا فرستاد و او بسیت و پنجم شهر جمادی الاولی آمده با مومن خان ملافی گشته خلعت و سرپیچ مرصع و اسب با سه افسار نقره و قریب پنجاه دست خلاع به همراهیان تواضع گرفته به خانه ستم علی خان که محل اقامت نائب مرهته قرار گرفته فرود آمد مومن خان که پس از روز چند باز دبد نمود او نیز بتواضع اسب و پارچه پرداخت چون هنگام ارتفاع غلات قریب رسیده بود مله‌ها چندی در بلده توقف نموده مادهو نام بذرّت را نائب مقرر ساخته بنابر تشخیص برگزات حصه خود بر آمد چون در مقدمات بیوره و مصادرات و قطع و وصل معاملات کار پردازان مومن خان حصه فرار واقع به گماشته مرهته نمی دادند کش مکش و گفتگو واقع شد - مادهو بذرّت چون از خود جمیعتی نداشت محمدا له دین غورنی و جمعی از گجراتیان را نوکر گرفته به گرفت و گبرکسانیکه مقدمات شان انفصال یافته بود بنابر تحفیهات مقدار کم و بیش حصه خود پرداخت - کسان مغل به ممانعت پیش آمدند و از طرفین کار بمورچال بندی و خانه جنگی منجر گشت چندی از جادیدن آماده و مستعد رزم و پیکار بودند که مصالحان خیر اندیش رفع هنگامه نمودند و کار بجنگ و جدال نرسید اما در ضمن این هنگامه چند روزه خانه واقعه بدش بازار قلعه ارک که منسوب بجگدیو کوتوال مهاراجه که او زمینی را از شارع گرفته عمارت کرده و در روز داخل شدن مومن خان بدست مرهته افتاده بهاسک فام رکیل آنها در انجا می بود چون قریب به چبوتره کوتوالی بدروازه بهدر بود مومن خان داشتن آن را مناسب ندانسته مضار ساخت همدران سال زور آور خان برادر جوان مرد خان که بطریق یرغمال مله‌ها نزد جماعه گوسائین ضلع اودیپور بوده درین ولا که ادای وجه دمه شد خلاص گشت و به پهن رسیده و از انجا بنابر ملاقات با احمدآباد آمد چون در ایام حکومت مهاراجه کار پردازان او در محال دارا ضرب طلا و نقره را مس آمیز نموده به سکه رسانیده بودند اشرافی و دریده ضرب احمدآباد بد فام و تاراج گشته درین ولا مومن خان مرافان و عمله و فعله آن محال را گفت که روهلی مغشوش را گداز نموده تمام عیار

ساخته بکسکه مبارک رسانند تا رفع بد نامی گردد آنها در باب غش و محصول درالضرب ظاهر نمودند لهذا تا مدت یک سال محصول از مغشوشه معاف و مرفوع العلم ساخت با وجود آن تا حال در بیرونیات بالمره رفع بد نامی ضرب احمد آباد نه شده و خدمت امینی و فوجداری پرگنه نلاد از تعذر محمد هادی خان به صادق علی خان و فوجداری کرد از تغیر محمد حسن به محمد ناقر خان تقویص نمود *

تعیین نمودن مومن خان فداءالدین خان را با فوج بنابر تشخیص پرگنات و اخذ پیشکش زمینداران و گرفتن ضامنی کولیان و سوانحات دیگر که دران سال روی داد

ازانجا که هنگام ارتفاع غلات و حصاد و خساد مزروعات و موسم فوج کسی در بخش و گرفتن پیشکش و ضامنی زمینداران رسید مومن خان فداءالدین خان را نظر علیخان را بدین امر مامور ساخت چون هر سال جوازورد خان با وجود صرف پرگنه پش و پرگنات دیگر هرگاه حسب الطلب می آمد مسافری بعنوان مدد خرج همچ همواریان روزمرا میگرفت و این اخراجات گرانی می نمود - درین الا زور آور خان برادرش را به قرار مدد خرج قلیل مقرر نموده به همراهی فداءالدین خان رخصت فرمود - فداءالدین خان کوچ نموده بر موضع دهبوره معموله چوراسی بهیل دائره کرد کولیان آنجا سپر ممانعت بر سر و دست مدافعت در پیش نموده تا در روز بجنگ تیر و تعذگ پرداخته وجه پیشکش و ضامنی دادند و ازانجا بر موضع انتر سونبه منزل گزید و سه روز به گفت و شنید انفصال پیشکش متوقف گشت در اثنای آن شبی کولیان بر مقدمه سکر بر توپخانه آمده شوخی آغاز نمودند - نظر علی خان با همراهیان خویش دویمک رسید اتفاقاً تیر بدوق پوست مال روی سینکه او را خراشیده رفت

و گویان بذر برگشته رفتند روز دیگر وجه پیش کش و ضامن فیصل گشت و در ضاع مالدوه کوچ نموده مقام کرد و کلای زمیندار آنجا رجوع آورده به کم و بیش دمه خود را بری ساختند چون فصبه کپر بخیج فریب بود رفاه دائره نمود و تشخیص مال واجب به عمل آمد بازاده فیهب و عارت فریات برگذند بمر بوز که زمیندار لونا واره متصرف بود نهضت نموده به ناره سبنفور و از آنجا بدو کوچ بر ساحل رود مار میخندری دائره گشت و چندی بفاپر آمدن سلطان سفکه مدارکار زمیندار لونا واره نوهف روی دان که در این اثنا نوشته جات مومن خان مضمن اندکه ملهبار خوبی تمامه غلات برکذات را زیر فوق داشتند از رعایا درخواست اضافه دارد چون بدرون صلاح و استرضای عمالان طرفین تشخیص صورت می گیرد کار تحصیل مفاصحت و اراده پرخاش مکفون ضحیر دارد لهذا بزودی مراجعت نموده خود را با محمدانک رسانند از آنجا که مدمه زمیندار لونا واره فیصل به گشته ابطا آمدن سلطان سفکه داشت دو روز دیگر درنگ ورزید که او دبر آمده دو راس اسب و سه هزار بوبه به صیغه پدر خاطر نشان نمود و فداء الدین خان به موجب مرید ساکبد به تعجیل تمام به کوچ طولانی به ناره سبنفور و از آنجا به فصبه کپر بخیج آمد و بکمان ایستاد پس از ورود آنجا گماشته ملهبار که در کپر بخیج اسب بمجود حصول استواری جهت اطلاع او نوشته باشد و او که سر پرخاش دارد اگر بدین طریق دو چار شود چه رخ نماید از راه حرم و احباط داروغه بوپخانه حنسی را فدای نمود که آخر شب بوبها را از دیای مهور که در زیر فصبه جویان دارد بکزارد و حتماً میباید انار سوپیه و گویان مالدوه را بوش که بر گز کهلواده ساحل رود واریک دانه محافظ و گزرا دیدن اردو حاضر شود و خود دو ساعت به شب مانده بی آنکه صدائی از کوس بحبل بر آید که مخالف آگاه شود کوچ نموده گرم رفار گردیده به فصبه دپیل بدوس در بین راه نوشته مومن خان مدعی بر آنکه چندان اضطراب نیست به خاطر جمع از جائیکه رسیده باشد به صوب برگذند بداد که دران نزدیک ملهبار اقامت دارد رفته به قطع و وصل تشخیص باتفاق او بردارند لهذا اطمینان ملک حاصل کرده به دو کوچ موضع کهیرا آمد و در اندامی

راه نزدیکى موضع کینج محمد فلى خان از احمدآباد تا بعضى از دیاهمهاى زباني
مومن خان رسیده همراهِ گسنت محمد حسین برادر زانۀ مداءالدین خان را که
بعد روانگی او مومن خان نظریه بر فصد هنگامه آراسی مله‌ار تا جمعت وید هزار
دور از سوار و پیاده با سه چهار فصد توپ و یک ریکور فیل و ده اندود افند رام
به س فوج کشی بر سرش افندۀ بود به سست مودد مرسند و دو روز فیل
از رود مداءالدین خان بموضع کهیره آمده معام داشت سلعین گسنت چون مله‌ار
خوبی بر موضع دهوج که از انجا فرد است رسیده بود مداءالدین خان از بدوستان
حدود کهیره و خواهرش ملاوات بیعام نمود و روز دیگر باندا محمد فلى خان
به مله‌ار نیز از موودگاه خدم پدش آمده بود برخورد نمودند و فوار بات که در
به فصد بتلاد معدمان و بتلایا طلب داشته به ملاح یکدیگر به قطع و وصل
به سنج معام اند برادران مداءالدین خان کوچ دموده به ساخت زور قلعه و حصار
ممن دائره نمود و صادق علی خان فوجدار از انجا به همان برادر گسنت مله‌ار نیز
به دایم وعده به داخته سین و گفت و شنود در پیش گردید و بتلایا گراش بعضی
به سوار و سوار بود مومن خان رخصت شد ادفاً دران اوان کولدان غلج برگذ
به سوار به سوار بود شاهه مصدر شورتن بودند مومن خان عداءالدین خان
به سوار را بانک پنجیر فیل و فوجی همراهِ داده بتلایا بنیدم و نادبست آدبا
به سوار و سوار و یک دو مکان را آنش دادند از انجا که جمعیت فلیل بود
به دایم موهم آمده به خورگی و زد و خورد پیش آمدند به سوار از دک رخم
به سوار است چون بیسروست کار از ان شر ذمه قلیل بنظر بر نیامد تا احمدآباد
به سست و نظر علی خان حسب الطلب مومن خان از بتلاد جویده آمد
به سست حسین با فوج همراهِی خویش بصوب برگذۀ موده و از انجا به سمت
به سوار بتلایا بمقتضای حالت رفت استخیص و بیسکش گروته بعد و بود
مداءالدین خان تا احمدآباد وارد گردید و فوجداری کرد از تغیر محمد فاف خان به
محمد زمان خان واد مداءالدین خان مقرر گشت از انجا که در سالی یک دو
دمه تا تابان مرهته خانه جنگی دو میداد مومن خان برج پهلوی دروازۀ جمال

پور را دو طبقه بسرکاری عبدالوهاب کوتوال مرتفع ساخت که سر کوب خانه رستم
علی خان باشد و توپی پله رس بر فراز آن نصب فرمود القصره قریب یک ماه
و نیم فداء الدین خان و ملهار مکرز ملاقات نمودند چون تفقیح بعضی جهات تعلق
بحضور مومن خان داشت فداء الدین خان و مادھو پفدت فائز ملهار که
همدران روزها از بلده آمده بود در او احرار ماه صیام باحمدآباد آمد و انفصال
معاملات شد همدران سال مومن خان صبیغ محمد بافر خان خلف مومن خان
دیوان بدینین را جهت مفتخر خان پسرش خواستگاری نموده برییب و زینت
تمام کدخدایا ساخت بلیداس مہدم فریاد که دران اوان در انجراح معاملات
و بنای امور بیور و مصدرات و واسطه کاری مہتہ بدش آمد نموده مبلغها را
داوت و اعانت داشت حد اشرفی بعنوان نذر مبارکباد شادی به مومن خان
پس آورد از راه خوش آمد و بیس آمد ہفمون گستہ بر کار پردازان دیگر
فراخور حالت و بدین صیغہ اشرفی بیورہ بر سائر فرق سکفہ بلده از صرافان و تجارت
پیسگان و گروہ نگروہ و فرہ ہفرہ و بر فربات پرگفہ حویلی و عمال برگذات مقرر
و محصلان بعین شدہ بمعرض ایصال در آورد و این بدعات کار خیر علاوہ
بدعات سابق گردید و موجوداری کرد از نعیر محمد زمان خان به مفتخر خان
دعویض شد *

شتافتن مومن خان به صوب بندر کہنبایت و رسیدن
رینکوجی از تغیر ملهار خونی به نیابت داماجی
بدستور سابق و روانہ گشتن مومن خان
باتفاق رینکوجی بعزم بیرم گانم و معاودت
نمودن باحمدآباد

چون هنگام نزول باران منقضی گشت و طغیانی رود بارها فرونشست در
سال هزار و پنجاه و سه مومن خان بنابر بعضی مصالح امور ملکی و اصلاح کار

دند در کهنیابت در باغ موضع غیاث پور سد کوهی بلده منزل نمود درین اثناء خبر
 دیگری مله‌ار و تقرر نیابت داماجی به رینکوجی بدستور سابق واقع گشت بنابراین
 گماشته‌های مله‌ار را از معاملات بلده بی دخل ساخته گفت که وجه حصه
 مرهته را بامانت نگاه دارند و ودا الدین خان را به نیابت گزاشته واند و اسمعیل
 محمد خان برادر راقم را به مرافقت همراه گرفته به کهنیابت رسید و به تمسب
 مهم پرداخت چون از دارسائی داروغه در محصول فوضه کمی فاحش روی داده
 بود اسمعیل محمد خان را داروغگی مقرر نموده که نظر بر حسن سلوک دیرینه
 دچار را مسئمال ساخته بجبر نقصان بردارد و در واقع درست دیده بود که در
 اندک مدت بمركز اصلی در آمد و فریب دو مایه که در آنجا مقام داشت
 رینکوجی مساعرت را از برقی و ناد استعاره نموده به پتلاد ده کوهی کهنیابت
 رسیده از آمدن خویش با بعضی پیغام معاملات معتمدی را در اختیار اظهار
 اختیار کرده نزد مومن خان فرستاد و منور پیام آوران طریقین آمد و رفت
 نمودند و کار مذاخوشی انجامید مومن خان روزی چند بر نالات فارس متوقف
 گشته برینکوجی دوشست که رفع کدورت و تفتیح معاملات موقوف به حضور
 و مواجهه و ملاقاتها است و او بلا توقف آمده و مخاطب بمخاندنت مبدل
 کردید چون در بین عزل مله‌ار و نصب رینکوجی نهاد و سنگه دیسانی بیرم گانم
 که از بد معاشی گروه مرهته بستوه آمده آنجا را به تصرف خود در آورده
 جمعی از عرب و روهیله را نوکر ساخته در حصار را بروی دیگری بسته ناستحکام
 برج و دایره پرداخته مسعد به مقابله و مدافعه دشسته بود فرار یافت که مومن
 خان و رینکوجی بانفاق بر شتافته آن جا را مستخلص سازند و برج در طبقه
 متصل دروازه جمال پور مشرف بر مکان بودن نایب مرهته نواحدات گشته طبقه
 بالا را برداشته بدستور سابق نگاه دارند گوبال سنگه کوتوال رینکوجی با نوشته
 مومن خان رسیده دخیل کار گشت و بموجب قرار داد طبقه اعلی برج برداشته
 شد جوان مرد خان و راجه رای سنگه که حسب الطلب مومن خان نظر بر نا
 چافی محبت با رینکوجی با حمد آباد آمده توقف داشتند چون صورت التیام

و موافقت مرئی گشت با اجازه به تعلقه خودها رفتند مومن خان و رینکوجی از بندر کهدیایت به عزم بیرم کانم کوچ نمودند والد رافم از عرض راه رخصت شده را حیدرآباد آمده پس از بیوستن بیرم کانم ناعین مورچال و بستن مرحله و دهمده اشتغال ورزیده جنگ توپ و تفنگ در گروت و فوژ یکماه که بدیر و بیره بسر آمده و صورت تسخیر آنجا در میان و فتح الباق مرئی نگشت مومن خان را که طالب سبب بالادست دیگر پیش ازین توقف را علاج حال خود و دافسه جدایی گریه و نه سمت برگشته گری و بیجا بود به تشخیص و تحصیل سال واحد و پیشکش راهی گشت - رینکوجی نامر محاصره پیام داشته حد و جهت ببنس از پیش بگریدن محصوران که با وجود روانگی مومن خان حلی در اساس ندان عزم او مشاهده کردند جماعه عرب و دو هیله از و خامب عافیت اندیسه بدست یافتگی طلب گردیدند اگرچه بهاد و سنگه از روی حرم و احتاط دور بینی کار مبروده از جسد نله و کاه و آنچه مایحتاج بشردست باشد آدونه فراهم آورد آنچه نایب مقدار آنها را که بهانه جوانی منظور بود خواهش از نقد که دران روت سوانجام نمی توانست شد کرده هذگامه در پیش نمودند - بالصوره فارغ نام مصالحه گشت مشروط باینکه قلعه پانتری را با چند فربه باو وا گزارند تا بدمه کانم را تسلیم نمایند رینکوجی راضی گشت - دیسائی نادرهوان معبر را کفیل گرفته برآمده به پانتری شدافت و بیرم کانم بدست سابق به تصرف مرهقه در آمد مومن خان تشخیص و تحصیل کفان بموضع مانده هفده گروهی دلمه رسیده بود که خبر آمدن داماجی با فوج ده هزار سوار بر ساحل رود مهدری شدید لها از آنجا بکوچ طولانی سوزدهم شهر رمضان بدین شاهي خود را رسانید و داء الدین خان و اعیان رفته ملافی شدند دو روز در آنجا اقامت ورزیده ببلده در آمد همدان اران شخصی ظاهر نمود که در چاه رافعه محمود آباد که آنرا چاه بوکس می نامند گنجی از آن سلاطین گجراتیه چون آب حیوان دران چاه ظلمانی بنهان و مستور است مومن خان جمعی را به جستجو و کفدن و بدست آوردن آن تعیین فرمود هر چند بیستر جستند و کاغذ کمتر یافتند داماجی عبور ری

برندری نموده بوسیله ضلع گذار جویبار سایر درآهه موندع مانسه را محاصره کرد
 مدفدار آنجا بمقتات انقوهی ز قوم زار و حصانت جنگل و کثرت راجپوتان
 کوفتن سپهر ممانعت بر سر کسبیده دست مدافعه در پیش نمود و بجنگ توپ
 نمک از هر دو سو بردارند از آنجا که در حوالی آردی و ناحیه سکر آب
 نمی داشت داماجی بکهر چاه اسیر و بود در اندک فرصت چاه متعدد گنده
 ده و اعمام کانی در ناحیه آنجا پیش زهاد همت ساختند تا جبدیل سری
 پیش بردن ماحل و مورچال نمود و مرد یک ماه به مدد پای استقامت
 بوسیله جوی دیشود حوالی کاف معلومت دیدند مکان را خالی نموده در دست
 داماجی آنجا را آدرس فهرس کردند و قوم زار را از بیم دنده حبطان و جدران
 بسمین سکان آنجا با شمار ساخت و به منع سوزنه ای گند نهاد پسکس
 مددداران این صوبه مدافعت *

اعاودت نمودن داماجی به سوهن گنده و محاصره

نمودن بهروچ و سوانکاتی که دران سال

روی داده

چون داماجی از ضلع سوزنه و ابردا حده متوجه سوهن گذر مسکن خود پس
 دند از آنجا که بهروچ سر راه واقع شده و از دیر باز بیلاجی را قمدای بدست
 در آن مکنون عمیر بوده از روزی تا خود برد و داماجی پیش را که مدت
 قدرت کمال دین موده بهم رسید اراده تسکیر آنجا را بخود مصمم ساخته هنگام
 دست نامر محاصره میام نمود چون فلعه آن جا در قرار بیه خاک بسیار
 به جمع که *

از بلندیش من دانوان کرد آتش دیده بان ز نور رحل
 اند ۴ بلند همتان به حضض آن نمی رسید و وهم دور ببعان از ادراک
 ن فاصر دانه رهش متخیم غمام جهان بیمای و دامن شور متیعش ملتعم بق
 س پای -

* قطعه *

ناوار، دراز مساهده کردن بچشم سر بقیعت کواکب و اشکال آسمان
 جابجوس احوان شود و ناظر ملک بر سطح او بمدت نزدیک دیده بان

بریک جانبش دریای فزیده که به بحر عمان پیوسته و در شدانه روزی دو دفعه جزرش
 آمده می افتد و می باریدی سرکب خسبی گزشتن ازان متعذر بل ناممکن
 است حاجی به پیش بردن موجال و بردن فذب اشتغال و زید نیک عالم خان که اکنون
 از مدر آیت حاکم فوجداری ادجا می برداخت بجنگ بوپ و ننگ بمداوعه
 برداخته بعدت حال را آصف جبه نوش و ایام محاصره مدت سه ماه با متداد
 کسید زمین بین دونه خان نامی از نزد آصف جبه با دوشه جات بغیر ممانعت
 زبرد داماجی را که بدست آمدن حصار بجنگ و قتال بیسر بزیر نبود باس
 خاطر داشت آصفجبه را مقدم داشته دست کشید و به مسکن خود شتافت
 همدان سال مومن خان عامل و فوجداری بآلات را از بعیر صادق علمدان
 بمحمد همدان ساز ساخت و ممانعت و نام قلی خان فوجدار دهوکه و نائب
 دنگوی خانه جنگی واقع شد دائم فاندان غالب آمد و مرهته را دستگیر کرد
 که بموجب اظهار زینکویی مومن خان دوشته دایکدیگر التیام داد بدستور
 دخیل که گردید از آنجا که علی حامد خان دروغه داک کوکه حضرت اوس
 جنگ نادر شاه به همراهی امیر الامراء جن دثار گشت دروغی بحکم ا مالک
 معصوم علی خان مرحمت شد و لهر اسپ خان خالوی عبدالحسن خان
 داشته قراست با مومن خان داشت از تغیر اقم بعلقه سوانج نویسی
 رسید همدان اوان از پیشگاه فضل و عطا مومن خان بارسال و زمان والا شن
 خربزه و فداءالدین خان تهاه دار صندل پور و خان پور از اصل و اغاوه بمص
 سه هزاره ذات دو هزار سوار و خلعت فاخره و شمشیر و عطای علم و
 و خطاب بهادر امتیاز یافتند و عطیات که مصحوب خواجه اسد الله خان گرز
 ارسال یافته بود رسید خوانین بشرايط استقبال و تقدیم آداب رو بدرگاه عرش
 برداخته گرفتند و از باغ شاهي شادیانه نوازان داخل قلعه ارك شدند *

نقل فرمان والا شان

«... شجاعت پناه بسالت دستگاه مورد اعطاف مطرح الطاف لائی
... فایز انور محبت مومن خان بهادر بفوازش بادشاهی امدادوار سودا دادند
... متضمن شورش و فساد اشقب که بیارگاه مظمت و اعدای ارسالی داشته بود
... اظهر غیاگسور گرشش و مومن والا شان بدام دادی رموز سلطنت
... واقف اسرار خلافت کدوچل سرخیل یکدیگر وفادار سالار که جیبان حم کرا
... دوا بین مایع انسان مدوکه امرای تلفد مکان مخلص یکدیگر بالا ایستاده عمده
... درین خاص نظام الملک بهاد فتم جنگ سپه سالار اصف جده به آن حاجب
... ربیک است در دلب اعانت و امداد آن مورد اعطاف واد صدای زیاده دید که
... در تقدیم خدمت نکوشد و این معنی را دستیار شایع نکند »

نقل فرمان والا بمهر وزیر الممالک در باب مرحمت الوش و صدور فرمان والا شان

«... نشان سمنی امکان گرامی قدر مورد مراحم والا شد
... شاهنشاه افاق خربوزهای ولایتی برای بددگان حضرت قدر قدرت
... حضور خدیو دین و دولت به مقتضای بقده فوازی و یاد فرمائی
... طریح اوش مع فرمان والا شان بآن بسالت دسان بفضل فرموده اند
... که آداب و استقبال عظیم بر قانون فاعده بجای آورده عرضداشت متضمن
... در جواب منسور قدر توام بیارگاه ملک جاه مرسل دارد در سال هزار
... اجاه و چهار مومن خان به فصد فوج کسی و تشخیص برگذات
... و گرفتن پیشکش و ضامن زمیقداران و کولیان بیاف شاهی در آمد
... برانجام نوپخانه و بر آمدن سپاه روزی چند متوقف گشته فداءالدین
... و همراهی نمود - و فداءالدین خان کوچ نموده بموضع دهبور واد
... اراست کولیان آنجا باستظهار قوم زار و کربوه بجنگ تیرو تفنگ
... آمدند روز دیگر مومن خان از استماع خیرگی کولیان خود

منوچه گشته رسید و جنگ سخت در بهبوست و چندی از طرفین کشته و دست
 رسید. آنجا که امیر آقا محمد حسن بخسی رساله و داء الدین خان قدم جلالت و دعو
 دین و دهان آن وحشی هفتان را در ساحنه مساکن آنها را آتش داد - - احواله •

گریزان از آن جاگه کولیان گرفتند از بیم خس در دهان

درین روز و خوردند در بدو یک بدگوش آقا رسید چون کولیان فوار در
 کردند و خون بد چو الدین و پیدن مروتات رسیده و تا رسیده آنها نمود
 دربار خواند و رجوع آورد بدستش و صاعقه بدید دادند از اینجا ده در ابد
 بدست نهاده دار در اینجا می بود محمد شهاب و بهتات جماعه داران را بنام
 نه در اینجا نهاده دار ساخته و اوالدین خان را بیس رحص فرموده خود
 نمود مراجعت نمود و داء الدین خان بصوب برگشته هر سول روانه شده مستعد
 کمال بموضع سانیمه و از اینجا به ناره سبوز و در غلغ برگشته تهاوره بکوفین بیست
 اشتغال داشت که از نوشته محمد هادی خان و حیدار پتلاق واضح کرد که
 در این او و زید کوجی که در آن هنگام در قلعه بود و ناهاده خویش و
 داشت چند روز پیش ازین در مقدمه معاملات برگشته گفتگو واقع شده و جمعی
 از طرفین کشته و زخمی شده اند و اکنون فوجی را فرستاده کار تسخیر
 و تکمیل ایند ساخته و ابر نوشته مومن خان بعدن رسید که بدان خوب
 شایه آنچه مقتضای وقت دانسته عمل آرد لهذا بآن سمب متوجه گشت
 و از راه موده در نواح پتلاق رسید - ظاهر شد که ملهاری فامی با فوج فرود آمده
 مصدر شورش است محمد هادی خان و حیدار اینجا محمد جعفر بهر خود
 در قلعه نه محافظت گراسته بماند ملاقات و گزارش احوال او - از اینجا که ملهاری
 سبقت نموده از اندیشه فرود رسیدن و داء الدین خان جمعی را مستعد ترس

داشته بود محمد هادی خان و بذاری مقدم که بجهت بعضی مصالح حص
 کرده بود و بموضع مهلا و رسیده چندی برای استراحت و خوردن آب و
 فقیری مکث داشت همراهیان غافل و پراگنده هر یک سایه درختی را گز
 بعضی بدفع احتیاج بشری اشتغال داشتند دفعی فوج مرسته رسیده حمله آورد

شکافته به او ملافی گشت و قرار یافت که در یک مکانی که مناسب باشد ریفکوجی و فداءالدین خان به خورد نموده بالمواجهه به نفیج معاملات بردارند و مریض گشته بیم شمی به پتلاد آمد و روز دیگر باتفاق محمد هادی خان به مقام سوچیتره رسیده کیفیت را ظاهر ساخت چون ریفکوجی را خیال هنگامه آرائی در سر بود برامجی نائب بلده نوشته که نگاهداشت سوار و پیاده پرداخته فساد برپا کند مومن خان از قصد او واقف گشته فداءالدین خان را آگاه ساخت نهاد از سوچیتره حرکت را بر توقف راجع دانسته بی آنکه صدائی و ندانی از کوس رحیل بر آید کوچه غلطی داده به صوب کهنبایت رایت عزیمت برافراشت مله‌ها که دران نزدیکی بود آگاه گشته جمعی را مامور ساخت که جلورود به تعاقب دارند و آنها نزدیک موضع نار نمودار شده بجنگ در پیوستند چون شرمه فلیل بودند باندک زد و خورد عطف عمان نموده رفتند و فداءالدین خان بر تالاب دارنگسروافعه سواد بدر کهنبایت فرود آمد و خود جریده داخل گشت روز دیگر مله‌ها بر موضع جله موبه در گروهی بندر بقصد معرکه آرائی آمدند فداءالدین خان محمد حسین برادر زاده اش و زور آور خان و آقا محمد حسین بخشی را با لوازمه نوپ حاند بمقابله و برداشتن آنها مامور ساخت و بجنگ نوپ و یفنگ با آنها همه جا جنگ کفان به فصبه پتلاد رسیدند درین ضمن راجع نائب ریفکوجی در بلده شرجی آغاز نهاده بهانه جونی می نمود مومن خان نیز مورچال سنه مسعود بود و از راه دائره افروزی کوتوال ریفکوجی در آمده با یوسف کوتوال مومن خان گفتگو نموده و معدودی از طریقین رخمی شدند یوسف او را دستگیر ساخته در بهدر فستاد - ریفکوجی ازین ماجرا واقف گشته باتمامی فوج رو با حمدآباد نهاده در اکرم پور بیرون بلده فرود آمد و بموجب نوشته مومن خان فوجیکه بتعاقب دکهنیان به پتلاد رسیده بود در یک شب خود را به شهر رسانید مومن خان از ریفکوجی دریافت : ! به القراع نموده روز دوازدهم خود رفته او را مستمال ساخت و با خود بریک حوزة فیل سوار کرده در بهدر آورد و تکلفات و تواضعات متعارفی بجا آورده رحصت فرمود و او به حمد و خویش شکافته فداءالدین خان که در بهدر کهنبایت متوقف بود عزم داد

کرده بیستم شهر رمضان رسید همدراں سال از پیش گاه فضل و عطا موسوی خان سال خلعت و یک رنجیر فیل مصحوب موسوی خان کرد. مردان مفاخر مداهمی گشت - تا بیرون بلده دستقذال و آداب پرداخته آورد و فوجداری پتلاد و پدر محمد هادی خان به مفاخره خان مقوض نمود - شهر رجس المرجع سال مخلص خان که بمصوب سه هزارای ذات دو هزار سو و خاکبرانی احمد آباد سرورای داش در گزشت و سید ناصر خان که به مصوب رای دو صد سوار و فوجدار جاگیردار احمد ذکرمصوب بود بیست و ششم شهر سعدان رخت هسنی در بیست *

رونداد خانه جنگی با ربنکوجی

انجا که ربنکوجی به مفاصلی رفت دست از هفتمه آرای و معرکه آرای کوتاه ساخته در ظاهر از راه میخاندن گریگ آتشی بمیان آورده بود اما بدین که عبار آورد بعضی جهات ماند به تدبیر فراهم آوردن سده و زمین ساختن مقیمی در باده در آمده می پرداخت سجان سنگه هزارای را که از چندمی ۱۶۰۰ توکر دسته بود به سلسله جفبایی دفاف گزینی راجه رای سنگه امواکید در دید رخصت نمود و او که مرض کدنگه دیرینه در سینه عرصه داشت به آید به آتیه باغی و اصلال او پرداخته داجمعیت شایسته آورده در اکرم پور فرود آمد و محمی ظهور این معنی را عظم شان خود پنداشته باستقبال شتافت و در کمال مقام و توفیر بر خورد و بدایر بودنش خانه سید مظفر عرف سید مستور را که سر و در معنی مورچال بود معین ساخته به همراهی خویش بدانجا آورده در در دجه از احترام و اعزاز مهمان عزیز خود معاف نداشته مبلعی روز مره می توان مدد خرج سپاه همراهیش مقرر ساخته میسرانید و انتظاری آمدن به بیرون پوار مرهته که با فوج داماجی حسب الطلب او رخصت کرده بود به آمدن موسوی خان پیر بر اراده اس آگاه گشته از راه حزم و احیاط حاکم بجا در و سه کوچها کسان خود را تعین ساخت و از طرفین به طریق مورچال و در به ظهور آمد و شبانه روز نظر بر یکدیگر دوخته پاس میداشتند فریب یک

ماه و نیم منقصری شد از آنجا که در اوائل وجه معینه بلانغه بر اجه مبرسبد بس
 از چندنی امروز را بعد اکم و زیاد گردید رای سکه که اخراجات بیستر داشت
 کفاف نمی شد و دیر جسمش از گران خواب غفلت بیدار گردید که بجانب
 و مخالفت ناظم موده و جادس داری ریفکوجی شایان شان او نبوده است داد
 و پسندین گشت و در حیات جوانی این امر در آمده به نظر علی خان برادر
 زاده مومن خان که مربوط بود از مانی الضمیر آگاد ساخت و او عم خود را ظاهر
 نمود و در ملاقات بمیان آمد بهفهم شهر ذی حجة الحرام مومن خان در دام
 چکدیو کونوال مهار اجه انبی سکه که متصل دیوار سارنکپور اندرون بلده واقع
 است رست و راجه رای سکه در کمال خجالت سرشرم ساری در انداخته
 ملافی گشت مومن خان بداجوی و گرم جوشی از حجاب نسو در آورد به
 شواهی خود آورد و بر توابع پارچه و جواهر و یک زنجیر فیل ماده و نچو در
 پانه داری انمبارا پرگنه سوراسه و منکریچ و احمد نگر و هر سو در بر اینچ در حاکم
 مشروط داده پروانه شد از دفتر دوانی به دادن مچلکای جوع اسناد دگرگی
 به میعاد دو سال دهانده در خانه نظر علی خان فرود آورد درین اثنا جگ
 جیون دیوار در رسید بیست و سوم آن ماه کسان مومن خان در مورچال ریفکوجی
 (۱) معادات نموده ریختند و جنگ در گرفت فرساده روز از هر دو جاد
 نانش فسانی بوپ و تغذگ تفور حرب افروخته ماند و جمعی هر روز از طرفین
 کشته و خسته گشتند و اکثر خادهای مردم درین حادثه بباد فدا به غارت روم
 ریفکوجی صوفه در جنگ شهر ندیده باظهار رنجیدگی غره محرم الحرام سال
 هزار و صد پنجاه و پنج اماجی را دستور سابق به نداشت بلده گراشته بدرون
 در آمد و دو روز متوقف گشته بانفاق جگ جیون دیوار روانه بوزند که قلعهچه دران
 جابذا نهاده و مصالح جنگی فراهم داشت بخیل اینکه در پرگنه ملافی برادر
 همدان اوان جیونداس نام بدست آویر سند عاملی و فوجداری پرگنه
 دهولقه مهر آصف جاه که بیش ازین از حضور بدستور سابق بجایگزین بحال

دسته آمد چون صورت مداخلت ندید بی دلیل «فصوص» رجعت قهقری نموده است و راجه افند سنگه برادر رای سنگه را در آید با سرشته جاگ شد و او کسه ایاد و رای سنگه برادرش رجعت گسته بدان جا شتاب *

روانه شدن عبد الحسین خان نایب دیوان موبه
بنابر رنجش با مومن خان و سپرد شدن نیابت
دیوانی به محمد اسدالله به نیابت طالب علی
خان و متوقف گشتن عبد الحسین خان در
بورسد نزد رینکوجی و بر آمدن مومن
خان و ملاقات نمودن با رینکوجی
و راهی گشتن بعزم گرفتن پیشکش
غلع سورتمه باتفاق یکدیگر
و معاودت نمودن رینکوجی
بموجب نوشته داماجی
و پیشراهی گشتن مومن
خان و سوانحاتی که
در آن سال روداده

سابقاً تعویض دیوانی صوبه ارانغال عبدالعزیز خان در بهشتگاه عروجلال به طالب علی خان نبه او و دخیل کار بودن عبدالحسین خان خالویش زعم داده (۱) رجعت قهقری او را گویند که چون آفتاب در سه ماه سه برج طی کرده دار مرا به نماید آن را رجعت قهقری گویند ۱۲ *

ماه و نیم منقضى شد از آنجا که در اوایل رجه معینه بلادانه براجیه مبرسید پس از چندی امروز را برداکم و زیاد گردید رای سفکه که اخراجات بیستر داشت کفاف نمی شد و نیز جسمش از گران خواب غفلت بیدار گردید که مجاذب و مغاوت ناظم صوبه . جانب داری ریذکوجی شایان شن او نبوده است نام و پسبمن کشف و در جاده جنوبی این امر در آمده به نظر علمی حان برادر زاده مومن خان که مربوط بود از مانی الضمیر آگاه ساخت و او هم خود را ظاهر نمود و فرار ملاقات . مدین آمد به همدوم شهر ذی الحجۃ الکرام مومن خان در نانج یکدیو کونوال . براجیه ادبی . مکه که متصل دوار سازذکپور اندرون بلده واقع است بهت . راجه رای سفکه در کمال خجالت سرش را ساری بر سر انداخته ملازمی که مومن خان بداجوئی و گرم جوشی از حجاب بشوینر آورده به همه اهلی خود آورد . بر تواضع پارچه و جواهر و یک زیجیر فل داده و یکسیر بهانه داری امداداره به گفته . و واسه و منکیر و احمد دکر و همسوزو براییه در حاضر مسرور داده پروانه عهد از دوار دیوانی به دادن محکمی رجوع اسناد درگاهی به مبعاد در سال دهدهده در خانه بطار علمی خان فرود آورد درین انا جگ جیون بهار در رسد . نسب و سوم . ماه کسان مومن خان در مورچال ریذکوجی (۱) معادات نموده ریختند و جنگ در گرفت . و بیست ده روز از هر دو جانب دآنش فسادی روی و نفدک تفور حرب ادوخته ماند و جمعی هر روز از طوبین کشته و خسته گشتند و اکثر حادثهای مرده درین حادثه بباد فدا به غارت رخت ریذکوجی صوفیه در جنگ شهر دیدده نظهار ریجیدگی عرفه محرم الکرام سال هزار و صد پنجاه و پنج راجی را دستور سلمی به نبات بلده گراشته مدون بر آمد و در روز متوقف گشته دافاق جگ جیون دوار روانه نورسد که فلعلجه دران جانبا بهاده و مصالح جنگی فراهم داشت بختال اینکه در پراگنا بملانی بردارد همدان اران جیونداس نام بدست آویر پسند عاملی و فوجداری بر گنده دهولفه بهر آصف جاده که بیش ازین از حضور دستور سابق بجایگزیش بحال

نسته آمد چون صورت مداخلت ندید بی دلیل و فصوص^(۱) رجعت فقهری نموده رفت و ناحیه انڈس سبکه برادرزای سبکه را در ایدر با مرهته جنگ شد و او کشته افتاد و زای سبکه برادرش رخصت گشته بدان جا شتافت *

روانه شدن عبد الحسین خان نائب دیوان صوبه
بنابر رنجش با مومن خان و سپرد شدن نیابت
دیوانی به محمد اسد الله به نیابت طالب علی
خان و متوقف گشتن عبد الحسین خان در
بورس نزد رینکوجی و بر آمدن مومن
خان و ملاقات نمودن با رینکوجی
و راهی گشتن بعزم گرفتن پیشکش
ضلع سورتمه باتفاق یکدیگر
و معاودت نمودن رینکوجی
بموجب نوشته داماجی
و پیشراهی گشتن مومن
خان و سوانحاتی که
در آن سال رو داده

سید تعویض دیوانی عونه ارانتال عبدالعفی خان در پیشگاه عروجلال به طالب علی خان نموده او و دخیل کار بودن عبدالحسین خان خالویش رقم رده
(۱) رجعت فقهری او را گویند که چون آفتاب در سه ماه سه پنج طی کرده بار
مراجعت نماید آن را رجعت فقهری گویند ۱۲ *

ملک دیار گشته اگرچه بنام بعضی امور احکام بباغی بنام عبدالعسین خان نیر
 و رود یافته اما هر گاه پروانجات ثبتی ضبطی جاگیرات با امور دیگر موافق
 نظام از دستم خالصه شریفه به مدد می بیوست بنام طالب علی خان بوده
 . در حسب الحکم اقدس دیوانی که بنام راجه و رود یافته چندینچه در محل
 خویش انداج خواهد یافت ان شاء الله تعالی . از افتخار او ثبت گشته لهذا
 عدد العسین خان را دیوان مستقل و مدرج نه ساخت درین و لا بنابر بعضی
 جهات گردد رنجشی و نثار کدورتی فیما بین او و مومن خان و رفع گردید باوجود
 نه مرد بیست هزار بر بیه با دسانی مداخل داشت برادر بیست فائده
 و خیالات دور از کار از احمدآباد بر آمده در باره نین پور در ظاهر به عزم روانگی
 حجهه بنیان بود آمد مومن خان محمد اسد الله پسر عم خود را به نیابت
 طالب ملی خان در امور دیوانی مداخل کار ساخت عدد العسین خان پیش
 زاهی گشته موضع نیرسد که سر راه واقع است بیوست و با ریخته و جوی ملازم گردید
 از ادجا که هر ده دن ممد و از مومن خان دل گرانی داشتند شکوه و شکایت
 آثار دهاده خیالات صوره داری در دستند ریخته و جوی دسناویری بدست آورده بنابر
 بر آمد و حصول مراد خویش چندی بعنوان مدد خرج و در ذممه و متوقف
 ساخت و او سلوک این جاده را پیاپی همب آسان شمرده و سهل انگاشته
 داکسانی که در حضور راه نوشت و خواند داشت درین باب نوشته بانتظاری
 جواب ننسب و فال فال این مقال در افواه زبان زد خاص و عام گشت مومن
 خان نظر بر مآل اندیسی که -

زمانه به نیک و بد آستن است ستاره گهی دوست گه دشمن است
 بعنوان سیر و شکار فزهنگاه محمودآباد جریده فداوالدین خان مفتخر خان
 و مومن علی خان را همراه گرفته نظر علی خان را در بلده گذاشته بر آمده
 و از انجا بنابر تالیف قلوب به جوان مرد خان که برای شادی برادرش به احمدآباد
 آمده بود تجویر اضافه منصب و خطاب بهادر و عام و نقاره و مهر کنده بهادری
 مصحوب به جیرام که تعینات شهر شده فرستاد و او بباغ شاهی باستقبال و تقدیم

آداب رفته شایسته نوازان بخانه آمد و زور آور خان برادرش را چندی در احمدآباد گراشته به پثری شتافت بالجمله مومن خان از محمود آباد کوچ نموده به قصبه دیار رسیده به تمشیت مهم آنجا مقامات کرده به یتلاد راهی گشت همدان. اوان از پیشگاه خلافت و جهانبانی مومن خان باضافه منصب که از اصل و اضافه شش هزارمی ذات شش هزارسوار و خطاب نجم الدوله مومن خان بهادر دلاور جنگ و عطای خلعت خاصه شش یارچه و سر پیچ مرصع و یک بجیر فیل و ماهی مراتب سر فزاری یافت و درین باب فرمان والا شان که شرف صدر پیوسته بود مصحوب فاضدان فمر سیر فرستاده حکیم الممالک معصوم علی خان رسید مومن خان حیمه بیرون قصبه نصب نمود از آنجا که غایطه معین است که سوانح نویسنده هم داروغه داک است فرامین و احکام والا را می رساند چون از حرکت عید الحسین خان که باغواهی میرزا لهراسب خان سوانح نگار خالوی او میدانست خدمت سوانح نگاری را به محمد قلی خان تجویر نموده خلعت داد و فرمان را بدو سپرده پیش فرستاده و خود ملایر استقبال و تقدیم آداب شتافته گرفت .

نقل فرمان والا شان

آنکه شجاعت پناه بسالت دستگاه مورد اعطاف مظهر الطاف لائق العزایت قابل المرحمت مومن خان بهادر بنوازش بادشاهی امیدوار بوده بداند که درین زمان میمنت قرین بهجت افزا فضل و کرم خسروانه از راه بنده نوازی و عاطفت گیری آن قابل المرحمت را به عطای خطاب نجم الدوله دلاور جنگ و ماهی مراتب و خلعت و فیل و بعزایت اغایه منصب که از اصل و اضافه شش هزارمی ذات شش هزارسوار که ازان جمله دو هزارسوار در اسپه باشد سرمایه اندوز مفاخرت و مباحثات ساخت شکر این نوازش مقدس معلی بجا آورده در تذبیه و تادیب مفسدان شقاوت نشان سعی و کوشش به کار برد و این معنی را باعث مجرا در جناب خلافت عظمی شناسد تحریر یازدهم شهر ربیع الثانی

سال بېست و پنځم جلوس معلی فلمې شد بالجمله مومن خان روزی چند در پتلاد مقامات ورزیده به رینکوجی از در مصالحه در آمده نوشت و پس از آمد و شد سفر او چون بورد مکان بودن او که از پتلاد به فاصله پنج کروزه واقع شده فداء الدین خان و مفتخر خان بظاہر ملاقات و رسانیدن پیام زندانی فرستاد و آنها بر خورد نموده فرار ملاقات نجم الدوله گزاشته همان روز معاودت کردند نجم الدوله روز دیگر از پتلاد روانه بورد گردید رینکوجی که دو کروزه باستقبال بیرون آمده ملاقی شد او را با خود در حوزه نسائیده بر تالات آنجا فرود آمد از آنجا که خیمه و سرانجام جریده همراه داشت رینکوجی چند منزل خیمه و بعضی از اسباب ضروریات فرستاده درخواست نمود که تا هنگام توقف درین محل مهمان خواهند بود و روز مره در وجه مصارف آن معین ساخته فرستاد و هر روز دو هفته صبا و مساملاقات نموده مجانیت را به مخادنت مبدل گردانید روزی حسب الخواہش رینکوجی برای ملاحظه قلعه به بذا نهاد او رفت رینکوجی نتواضعات پارچه و اسب با سرافسار نقره به همین نهچ به فداء الدین خان پرداخت و چند کس دیگر را پارچه به ضابطه دهن داد نجم الدوله بظاہر استمالت و جذب قلوب فریات چند که رینکوجی خواہش داشت از چوراسی بنذر کهنذایت و پرگنه پتلاد در و بست دلا شرکت غیر با و نوشته داد و قرار یافت که بر هنگام حصاد و خصاد مرزوعات باتفاق یکدیگر به ضاع سورته شتافته باخذ پیشکش پردازند و از آنجا کوچ نموده به کهنذایت آمد حاجی مسعود را از تغیر یوسف به کوتوالی دلدہ رخصت کرد همدران اوان عارضه مرض جسمانی عارض حالش گردید بالضروره قریب یک ماه و نیم دران جا اقامت ورزیده چون فی انجمله مزاجش بسرحد اعتدال گرائید کوچ نموده بموضع بسو آمد و رینکوجی بموجب وعده در آنجا با فوج خود ملحق گشت و چندی بظاہر^(۱) نکس وعود کسالت مقام نموده بکوچهای متواتر به دوله آمد و یک زنجیر فیل ماده بابت خرید نجم الدوله که از اردپیور آورده بودند رینکوجی داده به تسخیص پرگنه دهوله متوجه گشته

(۱) نکس باول مضموم عود کردن بیماری *

مرتب یکماه درنگ نمود چون دوله نه قایم قلی خان تعلق داشت در بین گفت و شنید معاملات پرگفته او رنجیده هنگام شب بیخبرانه بر خاسته در حمدآباد شتافت میرزا بهر اسپ خان باستماج خبر بغیری تعلقه از بلده آمده بدو است انحراف مزاج نجم الدوله بنابر مظنه رهنه منی عبد الحسین خان را که دریافت نمود از بکرمندی خویش اندیشیده پناه به رینکوجی برد . عبد الحسین خان که در بورد بود از رینکوجی مایوس گشته روانه سوهن گدهه نزد داماجی گردید همدان سال بجیرام پدنگار نجم الدوله بنابر آسایش ، وفاته خلق الله ما بین دوارق حمالپور و دروازه بند که در انجا نیز مثل پتج کوه سبب مجاورت ابد خندق آب چاهها فی الجملة خوب است باولی احداث نموده مرتب ساخت .

نمود آنکه مافد پس از وی بجای بل و مسجد و چاه و مهمانسرای نجمله نجم الدوله و رینکوجی باتفاق یکدیگر از مقامات دوله کوچهای متواتر نامه می پیوسند چون آنجا تعلق بیرم کام داشت رینکوجی انفصال تسخیم و مرات متعلقه زمیندار آنجا در پیش کرد و گفت و شنید در میان بود که دوشنجات داماجی بمزید تاکید و قدغن شدید بنابر هنگامه آرائی بابونایک که بر او موجکسی نموده می آمد رسید و او به عجلت تمام کار را معطل و مهمل گراشته از نجم الدوله رخصت گشته راهی گردید نجم الدوله با کار پردازان خویش محفل گفتاش آراسته گفت که امسال بنابر امساک بزاران نقصان کلی در مزارعات و گرانجی حدودات در بلده رویداده که فی رویه بهفت هشت آثار بدوسته است و طلب و تقخواه سپاه را عهده برائی نیست و از اتفاقات حسنه امسال مددان از خلل وجود مرهته چون سینه صافی دلان خالی و مصفا است نه داماجی بحال خود در مانده فرصت را از مغنمات وقت باید شمرد و کمر حمت چست بسنه چندی در ضلع سوزنه که از ابتدای حکومت اتفاق نشده داند نگرانید و چیزی بهمرسانیده به سپاه باید داد بنابران محمد قلی خان را که

از وقت بهرام خان وافف کار این مرز بوم است هراول و (۱) صارف مصروف
انفصال معاملات مقرر ساخته بصواب دید به صوب کولوار و کهوکمه باره کوچ
کرد و موجوداری پرگنه پلاد را از تغیر مقتضی خان به فداءالدین خان تعویض
دود و او آقا محمد حسین را به نیابت خویش فرستاد الحاصل عرف شهر رمضان
به لولایه دائره شد و از انجا بکوچه‌های متواتر کهوکمه رسیده پیشکش بهاوسنگه
زمیندار و چندی دیگر سیهور را انفصال داد از انجا که شیر خان بندر
کهوکمه ۱۰ که تابع بندر کهزبایت است متصرف گشته بود نائب نصب
نموده بقیه ماه صیام را در انجا مقام وزید دوم شهر شوال المکرم متوجه
کاتبیار شده پیشکش گبران بصوب هالار و اسلام نگر عرف نوانگر روی آورد گویب
بیست روز با زمیندار انجا جنگ توپ و تفنگ بمیان آمد آخر الامر پنجاه هزار
روپیه پیشکش مقرر گشت و سلم شهر ذی‌قعدة الحرام کوچ نموده رایت مراجعت
باحمدآباد افراشت از انجا که از سابق عارضه جسمانی نجم الدوله بالمره بصحت
مبدل نگشته بود روزه اشتداد نهاده منجر بمرض استسقا گردید در هنگام غیبت
او نظر علی خان و بحیرام زور آور خان را همراہ گرفته بصوب کولیان پرگنه بهبل
بر آمدند و چندی در آن طرف بگرفتن ضامنی و پیشکش قیام داشتند روزی
کولیان در اثنای طریق بشوخی پیش آمده دست اندازی برارد و بازاریان نموده
آنچه بقابوی آنها در آمد کشیده بردند شهاب الدین خان خانوزاده زور آور خان
که نکومک پرداخت گشته افتاد و چیر دستی شان بیش از بیش گشت لهذا
العود احمد بر خود خوانده باحمدآباد آمدند نجم الدوله در هنگام مراجعت از
زمینداران سر راه پیشکش گیران هجدهم شهر ذی‌حجة الحرام که مرض بدرجه (۲)
چهارم پیوسته بود داخل بلده گشته پهلو بر بستر نانوانی نهاده صاحب فراش
گردید - رینگوجی که به عزم روانگی نزد داماجی جدائی گزیده رفته بود پیش
از عبور دریای مهندری فیما بین بابو نایک و او جنگ بوقوع آمده و نایک برگشته

(۱) صارف مصروف بمعنی مختار دخل و خرج ۱۲ *

(۲) هرگاه مرض بدرجه چهارم رسد مهلک است ۱۲ *

بود لهذا در بپرسد توقف داشت از استماع آسمان و بیماری نجم الدوله در ظاهر
بعضوان عیادت به احمدآباد آمد و در دفعه اتفاق ملاقات شد همدرین حال فدرا
رباب کمال و اسوه اصحاب مقال -
• بیت •

خود به مکتب او همچو طفل در ابجد

هذر بحضرت او همچو بچه در مکتب

مولانا نور الدین بعد طی نود و یک مرحله از مراحل زندگانی نهم شهر شعبان روز
سه شنبه وقت زوال روی به عالم قدس نهاد شخصی از طلبه وارث اهل بیت
نارنج یافته •

ارتحال نجم الدوله از سپنجی سرا به دارالبقا و رسیدن حسب الحکم اقدس بنام فداءالدین خان و مفتخر خان و بهم رسیدن مخالفت با یکدیگر و جنگ رینکوجی

در سال هزار و صد و پنجاه و شش چون مرض نجم الدوله از تداوی
و سعالجه در کربش -
• نظم •

نبود اندران درد امید شفا ندانند اجل را طبیبان دوا

چو ز اندازه نگزشت سوء المزاج فرو ماند عاجز طبیب از علاج

هستم شهر محرم الحرام رخت هستی بدیار نیستی فریب یکپاس و نیم از روز
برآمده بر بستر و در اوائل شب در مقبره رستم علی خان که در بلده واقع
است مدفون گردید -
• قطعه •

تا یار مگر آرمیده باشی همه عمر لذات جهان چشیده باشی همه عمر

در آخر عمر وقت رفتن ز جهان خوابی بود آن که دیده باشی همه عمر

فداءالدین خان و مفتخر خان این سانحه را به حکیم الممالک معصوم علی خان
پوشنه عرضی بجناب اقدس نمودند و بامر ماتم و سوگواری قیام ورزیدند روز سوم

که باصطلاح هند زیارت گویند اعیان و اشراف بلده و ارکان فرق سپاه از نوکر و بر
 طومری از سپاه تا سفید فراهم آمدند پس انفراف فاتحه سرداران جماعته داران که نوکر
 بودند فداءالدین خان و مفتخر خان هریک را فراخور رتبه باستمالت و دلدهی
 پرداخته نمودند بحالی بدستور سابق خوشدل ساخته رخصت نمودند اما روز
 بروز تسلط و دعوی که از نجم الدوله در دلهای جا داشت رو باذکطاط آورده یکباره
 از میان برخاست و هر فردی از احادالداس حسب المدعای خویش نقشی
 بسته بی محابا باظهار پرداخته در انجاء آن کار بلعاجات و سماجیت مبرسانید
 طلب کاران سفواتی سابق و لاحق که مهابت نجم الدوله سر بگریبان گمناهی فرو
 رده در انتهاز فرصت و فالو چنین روز میگزرا نیدند به طمع اخذ مرسومات ماضیه
 خیال بسته جابجا فراهم آمدند فداءالدین خان که در حین حیات نجم الدوله
 صاحب اختیار و صارف مصروف مهمام مالی و ملکی بود درین ولا نیز بافتدار
 تمام بانصرام مهمام متوجه گشت بعضی خدمات و تعلقات را که تغیر و تبدیل
 نموده به منتسبان خود مقرر کرد ظهور این معنی بر اکثری گران آمده تخم نفاق
 در مزارع وفاق کشته شد از انجا که بالفعل مبلغی در وجه مصارف مطلوب بود
 و بنابر خشک سالی از برگذات چندانی به عمل در نیامده فداءالدین و مفتخر
 خان گاهی بخمال گرفتن چیزی از فایم قای خان و همسیره اش کوچ نجم الدوله
 و گاهی بتفریق پیش کاران و اهل کاران که اسم نویسی آنها را بقید مبلغ مرسوم
 می ساختند و هر روز گنگاش به عمل می آمد تا آنکه کار پردازان ازین نمید
 و اف گشته اتفاق نموده بخانه ریاکوحی پناه رده بهاندهر طلب گشتند چون
 کار بی آنها بند بود لاجرا والد رافم و صادق علی خان را کفیل گرفته آمدند ظهور
 این معنی نیز علاوه بیدلیهای آنها گردید همسیره قایم قلیخان از مشاهده این
 اطوار بر مال کار خود اندیشیده ما یعرف خود را از نقد سوای پیرایه بتدریج بخانه
 محمد زهرا بیگ شوهر همسیره اش فستاده بیکبار شد الحاصل چون خبر رحلت
 نجم الدوله بدربعه حکیم الممالک معروض بارگاه فلک اشتباه گردید از انجا که خانه
 زاد بروزی شیوه این دودمان والا شان است حسب الحکم اشرف اقدس به مهر و وزیر

الممالك در استمالات و بحفظ حراست صوبه پرداختن باتفاق بنام فداوالدین خان و مفتخر خان شرف صدور یافت و هفتم شهر صفر المظفر رسید حوائین بشرائط استقبال پرداخته موافق ضابطه روبرو درگاه معلى آداب بجا آورده گرفته ، صمون افرا به گوش خاص و عام رسانیدند •

نقل حسب الحكم

آنکه شهامت و امارت پنهانی رسالت دستگاهان فداوالدین خان بهادر و مفتخر خان بهادر بود مراحم والا باشند عرضی مرسله ز نظر انور کز نشست • کتبیت رحلت نجم الدوله بهادر مرحوم معروض مقدس گردید چون رسالی الهی است چه چاره در هر حال سلامتی بزدگان حضرت را خواهان باشد اربابا که تفضل و عذابات جدای سلاطین مآب شامل حال مدویان و دولت خوانان است به متقاضی خانه زاد بروزی و تفصیلات بی پایان و نفعات نمایان نسبت بحال آن شهامت پناه و خلف الصدق عوالی رسان مفتخر خان مدعی و مبدول گردید - حکم والا صادر شد که آن بسالت دستگاه در مقام برپا و دلداری خانف الصدق آن مرحوم بوده مراسم کمال دلداری و دل جوئی تقدیم رسانیده عذایات جناب حاقانی را نسبت بحال خودها روز افزون نالند و با صدور حکم مجدد بانفاق یکدیگر از فرار واقع در حفظ و حراست ملک دشتی پردازند لهذا قلمی میگردد که حسب الحكم اعلى در جمیع امور نعلیه صوبه دفعه از دفتاق حزم و کار برداری فرو نکرانند چون اسم و فداوالدین خان مقدم بر ذمه مفتخر خان مذکور و در طاهر به سن و سال و رتبه و منزلت عمومی مفتخر خان می شد لهذا فداوالدین خان حکم را بر سر خود بسته باتفاق یکدیگر بکتاب حوضه فیل سوار گشته شادیانه نوازان داخل بلده گردیدند و این معنی باعث آبیاری تخم نفاق که گلسته شده بود گردید و روز بروز رو به سرسبزی آورد و فیما بین به سوره مراجعی و مخالفت نهانی خوشه بست و در افواه و اسننه خاص و عام افتاد اندر دام که در نزد نجم الدوله در اکثر امور خیر و شر مدخل

کلی داشت و در سال گذشته او را مورد تقصیری ساخته نظر انداز نموده و از خوف برداشته قرار بر فرار گزیده رست خانه اش را نجم الدوله منهدم گردانید از آنجا که عجب مایه فتنه و فساد فطرتی داشت درین وقت قتلویافته با ینکوجی سازش نموده نزد او آمد و از مشاهده اوضاع و اطوار و بیدای اهل کاران و نقای خوانین باغوازی ینکوجی پرداخته دیو کردار در رگ و پوست او دوده بانتزاع ملک از راه برد و نه تمهیدات و تسویلات دور از کار رهنمون گردیده او را با خود همدستان ساخت -

* نظم *

زنا بخردی راه طغیان سپرد رهی آن چنان مرد نادان سپرد

کسی را که بر گشت روز بهی نسگرد نصیبش بجز گمراهی

ینکوجی به طمع افتاده شب و روز سرگرم تدبیر گشت و باعتبار ظاهر بانداختن مغلطه در ارتحال و تلسف نجم الدوله و دلداری و خیر سگالی فداء الدین خن و مغنخر خان افزود و در باطن بتالیف فلوب آشنا و بیگانه بجایب داری خود اوقات شبانه روزی را مصروف ساخت خوانین نیز به مقتضای وقت طریق سلوک و مدارا می بيمودند که -

* بیت *

در شنی نه بیند ز کس فرم گوی بغیر از ره درم گوئی مپوی

و می اندیشیدند که -

* بیت *

ازان سهمگین ازدهای دمان بافسون بیابیم شاید امان

از آنجا که سیفه اش از بعض و نفاق ممثلی گشته بود از او جز ظاهر داری که رابحه وفاق به مشام اهل خبرت ازان نمی رسید به ظهور نمی آمد و (۱) مسامحت و (۲) مسالمت خوانین را که از راه (۳) مساهلت اکثر برای دیدنش میرفتند حمل بر اقتدار خود و ضعف طرف ثانی پنداشته دور دوران فلک را به مرام خود می اندیشید -

(۱) مسامحت فرو گزار کردن و نرمی کردن *

(۲) مسالمت با کسی آشتی کردن *

(۳) مساهلت آسان گرفتن *

• بیت •

نه بیند مدعی جز خویشتن را که داد پسرده پندار در پیش
 سجان سفکه را که نزد او نوکر بود بدست آویز درخواست طلب سوخته
 سفواتی به فراهم آوردن سوار و پیاده و بی اسبه فرقه سپاه گجراتی و آفانی
 مامور نموده (۱) چوب پشت در دسک روی یخ ساخت و از جبروت خاطر
 دشمن فداه الدین خان و مفتخر خان می نمود که اگرچه او را اراده فاسد و خیال
 باطل تقاضای طلب در سر است اما من نخواهم گزاشت که از فوه به فعل
 آورد - رینکوجی - اندر رام را که بانی مبنای این امر بود پالکی و اسپ
 و خلعت و آفتابی داده پیشکار و راتن و فاتق مهمات گردایند و او به استقلال
 و بزرگ تمام به کشاده پیشانی دو هفته نزد خوانین آمد و رفت نموده دریافت
 ارضاع و اطوار میکرد از آنجا که روز بروز شجر نفاق را به ثمر عدم و فاق بار و درید
 انیس صحت بگوش هریکی عذالفرصت افسونی نازه میخواند و رینکوجی
 را حیر خواه بفلم میداد و گاهی سبب نگاهداشت را بدین ترانه مترنم کشته
 «رمه می نمود که بفایر خوف داماجی است که هنگام طلب بروقت نرسیده
 شریک کار نه شده و مبلغا بر ذمه او باقی است بلکه استظهار و استمداد از
 نما چشمداشت دارد و هر صبح فصای نازه انشا نموده میخواند و هر شام
 تصنیف نوی در آهنگ دو گاه بر بسته در یک پرده دو نوامی سرائید از آنجا
 که بین العوام از اجتماع مردم مذکور ضمیر رینکوجی اشتها یافته بود خوانین
 شبیه ناک گسته چندی پای خود را از آمد و رفت خانه او کشیده داشتند
 اندر رام بتفرس دریافته از راه حیل انگیزی و دمدمه سازی دوسه دفعه غول
 کردار از راه برده با رینکوجی ملاقی ساخت و او نیز نفسی که منسوج و بر بسته
 اندر رام بود برخ کار آورده در اطمینان خاطر و برنگ زدائی مرآت ضمیر از
 عمار وحست و بیگانگی به ایمان زور پرداخته اندر رام از اندیشه اینکه مبادا بار

(۱) چوب پشت در دسک روی یخ کنده است بمعنی اینکه به نام دیگری باشد و مدعی

خود حاصل سارد چنانچه در محاورات متعارفی مصطلح است ۱۲ *

دیگر صید بدام افتاده رمبده شود روزی چند به دل جون و گرم جوشی گزینیده رام ساخت و باریکجوی فرار نموده جمعی را در خانه مسلح ساخته در کعبن بار داشت و تبصر ییکه بعض مسورت در پیش است خوانین را بخانه اش برد و آنها خالی از ذهن رفتند اتفاقاً رام نیز در آن محفل برفاق حاضر بود چون خدا نمی خواست در آن روز جرأت نکرد و خماین برگسته آمدند از آنجا که مردم گجرات که از قدیم الایام با والد سقوط و مربوط بودند بعضی از آن کمین نستگان بر تدبیر او آگاه ساختند و صوبی ازین معنی گوش زد خواندین کرد به مقتضای وقت در ظاهر خودها را بآن آشنا نساخته فرار دادند نه من بعد هر دو یکجا بخانه او بناید روپ اندد رام که پیوسه آمد و رفت داشت دریاضت نموده از سرفو ببنام رام نمودن صید رمبده و آوردن به (۱) تله بهاد باریکجوی از دست برداشتن صید بدام افتاده دست ندامت بدست ناسف می سود تمهیدی دیگر بست و پیغام نمود که بنابر فراهم آمدن مردم که نه پاس آنروی خود است ظاهر بدقان را دست آوژی شده که هر روز صوتی نازه که موجب ملال و خدشه خاطرها ست بر عی ابد - * بیت *

بدر بو نه توان رسن از عذاب خدای و لبک می نتوان از زبان مردم رست داندیشه اینکه مبدا از استماع این ازاجیف و شهرت بی اصل خلمی و رخنه در بدقان مصادفت افتد و موجب نفرت و وحشت یگانگت گردد لهذا تمامی سپاه نو نگهداشت را بیرون رخصت می نمایم و در باطن بخیال این که راماجی با جمعی بیرون رفته بر هفت هست کروهی بلده افامت گیرند و بخاطر جمع به نگاهداشت فصباتیان پرداخته گوش بر آواز باشد که هنگام طلب بلا بوفف خود را رساند او را بیرون فرستد و رینکوجی به صوابدید اندد رام دو دفعه در بهدر آمده بالمسافه مجدداً به مصقل زبان باعتقاد خود موریاغه سچنچل قلوب را ز دوده مصفا ساخته گفت که از تفاعد ورزیدن دید و باز دید که باامت

(۱) تله بهتم اول و نانی غیر مشدد مطلق آنچه جانوران در آن بقدر در آیند و در هندی

است آویز سخن چینیان است در قواعد یک جهتی تزلزل نباید افکند و خانه مرا خانه خود دانسته بدستور سابق از آمد و رفت منور و از ملاقاتها مسرور دارند و رخصت شده رفت و با خود قرار داد که این دفعه اگر فلک به کام دل نگرند گذر آنها به مقام ما افتد می تامل مدام خویش حاصل نموده فارغ اقبال گردیم خویش را که با و یک رو گردن و ^(۱) مجاهرت نمودن فرین صلاح نبود چون قرار یافته بود که هر دو یکجا بخانه اش نباید رفت مفتخر خان به دهنائی سوار گشته نازم خانه او گردید و از زبانی جاسوسان خبر آمدن او را بوحادث شنیده مدار ملاقات گفته فرستاد مفتخر خان از عرض راه برگشت و مکفون ضمیرش اندک فداء الدین خان و او هر دو یکجا خواهند آمد فضا را همدران اوان حاجی بن جماعه دار عرب که او نیز از جمله طلبکاران سدواتی دجمن دوله بود حسب الاشارة ریفکوجی از نود شیر خان بانی بنظربار بر صربی و تلاش نوکری با چهار صد عرب رسیده در بهرام پور فرود آمد فداء الدین خان آگاه گشته بر ایفکوجی پیغام نمود که او را از راه دروازه‌های متعلقه خود رحمت در آمدن داده باشد اما او منع پزیر نگشته از دروازه جمال پور در آورده به حسب ظاهر در خانه نید خان فرود آورد و در ضمن مورچال فایم ساخت و در جواب فداء الدین خان عدری که بدتر از گدازه باشد گفته فرستاده که چون متعلقان حاجی بکر در شهر بر پس از مدتی وارد گشته محبلا گرفته‌ام که نفاضلی طلب از شما نکند به ایران راه داده‌ام روزی چند بطرفی خواهد رفت اگر بر خلاف ظاهر شود به عطف می توان بیرون ساخت خاطر را جمع دارند هر چند که نزد بعضی از اصحاب بدبخت و از باب دانش آغاز صدور اطوار ناهنجار و تحکم و گرفت و گیر مردم مصدرة که بخود سری و خود رائی میگرد و چه از تعزیر کسانیکه درین هنگامه موکر شده بودند و دریافت مدعاء او نموده زمانه سازی او را رویه بازی می داشتند و صریحا به کرات و مرات که او نرد و غا می باز و بخوانین از راه خیر سگالی ظاهر می ساختند از آنجا که بچرب زبانی اوسون افتد راه مسحور

(۱) مجاهرت با کسی دشمنی آشکارا کردن ۱۲ *

گشته و نزد تدبیر شل در مردار خانه افتاده بود چندان اثری سوای نرفتن با تفاق
بطحانه او مقررت نمی گشت - • مصرع •

چو گوش هوش نباشد چه سود حسن مقال

انند رام در ظاهر قارع باب خیر خواهی و دل سوزی گشته شعبده ناز بهرپا کرده
در لباس درستی به دشمنی پرداخت و در یک پرده در نوا سرانیدن آغاز
نهاد به فداءالدین خان و مفتخر خان گفت که چون درین ایام بذایر رفع
تقاضای سپاه و اخراجات زر مطلوب است خوش حال چند سیئه و بلیداس
مقدم نریاد که در وقت نجم الدوله در جمیع امورات جزوی و کلی و باب دادن
کل خیر بیوره و مصادره مدخل کلی داشت در معرض بیان در آورد که اگر
بدست رینکوجی گیرانیده شوند آنچه به صیغه مصادره از آنها به عمل آید
بموجب قرار مستمره برادر بخشی قسمت شود بد نامی عاید حال رینکوجی
میگردد و باغهای سبز نموده خاصر نشان کرد که آنها حسن و قبح این کار را نه فهمیده
با او همدستان گشتند و او که در ضمن این عمل اقتدار و انمود غلبه خود
اندیشیده بود هر دو را رینکوجی طلب داشته قید نموده محصلان غلاظ و شداد
برگماشت و از هر یک صد روپیه بطریق محصلانه جبراً قسراً میگرفت و محمد
هادی خان که دران ایام در سرانجام مهام می پرداخت هر شب کسان
خود را فرستاده نیمه وجه محصلانه باز خواست می نمود تا آنکه رفته رفته
برده بدلت رینکوجی دریدن آغاز نهاد و (۱) بخیه ترویش بر روی کار افتادن
شروع گردید و خوانین را مظنه بدرجه یقین بیوستن گرفت - انند رام تفرس
این معنی نموده به چاره جوئی انسداد رخنه عذر و درز دوزی چاک گردید
مکر رینکوجی را او آخر روز در قلعه بهدر آورده خیمه شب بازی برپا کرده
با فداءالدین خان و مفتخر خان محفل خاص آراست و خلوت را از غیر
پرداخت و تایک پاس از شب گذشته ده شعبدهای گوناگون و انواع
تسویلات و عهد و پیمان موکد و موطن بایمان زور درمیان آورد و بد میدن

(۱) بخیه بر روی کار افتادن کنایه از رسوائی است ۱۲ *

دمدمه عزایم عقداللسان چشم گوش و هوش را نست و حسب المدعی
خویش رهنمون گشت و عول صفت کول زده بخانه اش رفت فداءالدین
خان از ساده لوحی بالکل مطمئن خاطر گردیده آن گندم دهایی جو فروش و آن
دشمن بظاهر دوست را در پرده ظلمانی شب سپیده فجر کاذب دمیدن صبح
صادق افگشته از آن غافل گشت که گفته اند - * نظم *

حدر کن ز آنچه دشمن گوید آن کن که بر زانو زنی دست تعابین
کسرت راهی نماید راست چون تیر از آن برگرد و راه دست چپ گیر
نکاصل روز دیو هنگامیکه شب رنگ عیار پیشه شب از مغرو حیل خود را
برداخته در نهانخانه حجاب^(۱) قطع شب روی را از برکنده متواری گشت
و یک سواری صباح به عزم ده نوردی عرصه روزگار هودج زمین بر فناء فلک دسته رو برآه
اورد فداءالدین خان با جمعی از سپاه بر طرفی و نحالی باز آمد بفدر کهذبایت
روانه شد و بدرخانه صادق علی خان رسید فوراً که سرور بود رسیده گفت
که تا مراجعت در بهدر شب و روز پیش مفتخر خان بوده تا خبر باشند آنها
نه معطل نشسته بودند هر کدامین با شاگرد پیشه و برادر و برادرزاده بنادر
باس حقوق نمک خوارگی رفته افاقت گرفتند از باب بصورت و اصحاب
خبرت از ملاقات دوشینه و خلوت طولانی که دیگر را اطلاع حاصل نه گشت
و روانه شدن دفعی فداءالدین خان را در گرداب حیرت فرو رفته تمکیل فریده
و فیلس تمهید و تدبیر غفلت اندازی و خالی ساختن میدان را تسجید -
آمد رام که تیر تدبیر خویش را به هدف مرام رسیده دید بتازگی^(۲) معاونت
ر^(۳) مدالست را در پیش نموده دکان فریت و تزویر کشود را جفاس افسام
حیله وری و افمشه انواع دمدمه سازی منسوج و منقوش که برای چنین روز
آماده و مهیا داشت بآمد و شد صبا و مسا در خلا و ملا تازه بتازه و رنگ برنگ

(۱) نطع جامع چرمین که عیاران و دربان پوشند ۱۲ *

(۲) معاونت روباه بازی کردن و حیل کردن ۱۲ *

(۳) مدالست فریب دادن ۱۲ *

نزد مفتخر خان بجلوه در آورد و او را فریفته متاع خود ساخت و بفوعی
 مایل و راغب گردانید که به تعمیر خانه او که نجم الدوله مسمار ساخته بود کار
 پردازان خود را امر فرمود رینکوجی بساط خدیعت و مکیدت گسترده گاهی
 دافایم قلی خان و گاهی با بجیرام باظهار اخلاص و یک جهتی اختلاط گرم
 حوشها پرداخته به مواعید تعیین مکان چون صحبت با خوانین موافق نیت
 بسوی خود می کشید و بدین حیل رخ آفتاب را به گل اندودی و ماهتاب
 را به گریبندی که درین بین شیرخان بابی بموجب نوشته رینکوجی که
 امبدوار نبات صوبه ساخته بود با جمعیت شایسته از جونه کده برآمده
 در نواحی دولقه رسیده بانتظاری طلب ثانی توفف نموده دوفیه چوگراسی
 کهنباییت را بتاخت در آورد رینکوجی را بجمع جهات خاطر جمع گشت
 و جمعیت خوبی فراهم آمد و بنابر رفتن اکثر سپاه بحالی و برطرفی که
 به همراهی خود فدء الدین خان با میدرازی تدبیر طلب به کهنباییت برده
 و در آن جاجنس ابریشم تجارت بیسگان را به ضبط در آورده و بر سکنه آنجا بصیغه
 بیوز و مصادره وجهی معین ساخته بدان امر اشتعال داشت فرصت را
 غنیمت شمرده کسان خود را اشاره نمود که در امکنه سرکوها و راسته بعنوان
 مورچال فرود آیند و تدبیری اندیشید که چون بتازگی عهد و پیمان درمیان آمده
 و صفای قلوب حاصل گشته مفتخر خان و فایم قلی خان و محمد هادی خان
 را بدست آریز مشورت طلب داشته دستگیر سازد که بلا درد سربی صدا و ندا
 کار صورت خواهد گرفت و فی الواقع درست دیده بود اما چون تقدیر با تدبیرش
 مساعدت نداشت پیشرفت نه شد - بالجمله بنابر تکلف و خواهشمندگی او که
 مکرر گشت پاس خاطر او را مقدم داشته او اخر روز غره شهر ربیع الثانی مفتخر
 خان و محمد هادی خان مستعد گشته به مکان فایم علی خان که مشرف
 بر ساحل جریبار سابر متی بود آمده به انتظاری کمر بستن او به تفرج دریا می
 برداختند اتفاقاً فیلان را بآب دادن آورده بودند که سواران یکه تاز رینکوجی
 رسیده فیلبان را کشته یک زنجیر فیل را پیش انداخته بردند و مفتخر خان

و دیگران برای العین معاينه نمودند ظهور این امر موجب توقف در سواری شد و حقیقت عذر و مکذبت از حجاب شبهه بر آمده بچه کل کرد و آنچه در سیف ریذکوجی مستور بود بروز نمود و با حال که این معنی روایت بود با امانت منجر گردید در فکر محافظت خویش و سرانجام حراست قلعه بهین افتادند ریذکوجی که پیوسته جاسوسان در بهدر داشت که از نعمدر و فطمیر و خبر می رسانیدند همان دم حقیقت عزم آمدن و موقوف گردیدن از کفتن و بل بدو رسانیدند و او ازین حرکت بی موقع نادم و پشیمان گشت و صید در دام آمده رسید و فی الفور قبل را واپس فرستاده گفت که کسان سچان سگه که داعیه فساد در سواد از او این فعل ناشیسته به عمل آمده او را مورد عتاب و خطاب ساخته بر طرف دمدم و بیرون می نمایم اصلاً و قطعاً بدار ملال را بیرومون بچین خیال فکزانند نه من بر عهد و پیمان خود و ایم هستم چون طشت تفضیح از بام افتاده بود ناله منرب نه گشت و ریذکوجی نیز ندانست که اکنون این درز رومو پزیر نیست و این زخم بخیه آبر ده توقف و تامل درین کار در کار نیست .

که آنهاست در تا خیر و طلب را زیان دارد

احال که حریف با خبر گشت فرصت دم کشیدن و مجال سرخاریدن نباید . در شب درم سرب و ساروت بمردم تقسیم نموده مقرر ساخت که در تمام طالع و بجای و نمایش پیکر نور بخش روز همین که دروازه بهدر کشایند بی خبرانه واپس نموده درآیند و قریب دو پاس از شب بقاء مخبر صحیح القول و عتخر حن را خبردار نمود و او به محافظان دروب بهدر قدغن کرد که بی حصص دروازه را کشایند و جمعی را که حاضر بودند بمحافظت ابواب بعین کرد نه ناگاه .

دم صبح کین قنابل بسی دریغ ز مشرق بر آمد بکف طشت و تیغ

ساز ریذکوجی بموجب قرار یورش آوردند و در میدان پیش روی قلعه در آمده سرچندونه کوتوالی ریختند حاجی مسعود کوتوال با همراهیان بدفاله و مدافعه

پرداخته نگذاشت که چبوتره را تصرف نمایند آنها عمارت کلر را قائم نموده
 بجنگ تفنگ با او و بر دروازه بهدر نائره حرب را مشتعل ساختند - کسان
 ریفکوجی دست به غارت داکین راسته بازار کشوده بافوه سیری و دروازه سلاح
 فروش جابجا در آمدند - و سچان سزگه با همراهیان خویش بخانه سید عقیل
 خان متصل میدان بازار به پشت گرمی آنها مورچال کرده نشست و از هر
 در طرف جنگ توپ و تفنگ در گرفت - اتفاقاً چندی از جزایر چیان که
 نجم الدوله از روی حزم و احتیاط اینچنین روز که اکثر با مرهغه خانه جنگی
 روی میداد بر بام سه دروازه تعیین نموده بود که شب و روز در آنجا اقامت
 داشته باشند چون کسان ریفکوجی ازاده بام نمودند بجنگ پیش آمدند
 از آنجا که تمام میدان و عمارات و داکین پیش روی بهدر را گرفته بودند مشروط
 باین که تا یکسو شدن هنگامه آنها بانداختن جزایر نپردازند و اینها نیز متعرض
 نگردند از یک دیگر خاطر جمع ساختند بالجمله ریفکوجی سواران و پیادگان را
 بجهت ضبط دروب حصار شهر پناه برداشتن مستحفظان آنجا تعیین نمود
 و دروازه اسلوریه و رایپور را بتصرف در آورد محمد عاقل جماعدار که بر طرف
 بود و جمعی دیگر از فرقه سپاه که همدر او با میدواری گرفتن طلب نشسته
 بودند شریک مفتخر خان گشته فراهم آمدند و باسط الله پسر محمد عاقل
 با همراهیان بر چار سوی راسته نکود آمده ایستاد که درین بین جمعی از سواران
 گجراتی که نزد ریفکوجی نوکر شده بودند و وقت کار آمد از خانهای خویش
 مسلح شده باراده رسانیدن پیش او بدانجا رسید و باسط الله سر راه بر آنها گرفته
 نگذاشت که از آنجا قدم فراتر نهند و صادق علی خان و سید نور الله با چندی
 از قلعه بهدر بر آمده بر دروازه سلاح فروش که کسان ریفکوجی داشتند ریخته
 در ساخته خودها قایم گشتند و نظ. علی خان با همراهیان بر چبوتره نظاس
 به پشت گرمی حاجی مسعود کوتوال رسیده توپها را کشیده بمقابل بست
 و بتوپ اندازی آتش تنور حرب را افروخت محمد جعفر خلف محمد هادی
 خان که به محافظت دروازه بهدر می پرداخت از شکاف در تیر بندوقی در

پیش رسیده عذر لنگی بهم رسانید درین وقت زاماجی که سابق رینگوجی از راه حیلہ او را برای چنین روز بیرون فرستاده بود و او بموضع جبپور در هفت دیوہی اقامت داشت از اجتماع در گرفتن آتش پیکار در بلدہ با فوج جلوریز خود را رسانید و مہر محمد زمان جماعہ دار کہ او نیز داخل سرطرفی ہا بود مراۃ سرای خیاطان را گرفتہ نمی گزاشت کہ احدی مخالف از آن سو بگذرد انجا کہ شدت ایزدی بنوع دیگر پیوستہ بود بمضمون اذا اراد اللہ شیئاً مہذباً منہ درین وقت محمد شہباز رو ہینہ با دو صد ہزار از افانفہ کہ سامی دست از نوکری نجم الدولہ کسیدہ چندی در سورہہ و اندر گزرایدہ دریوۃ حسب الطلب رینگوجی در بہرام پور آمد و بظاہر پندہ و نمی علوہ نوکری در صورت نہ بست و رینگوجی تصور باطل آنکہ جمعیت بسیا فراہم آمدہ و اکثر دروب حصار بلدہ در تصرف است و مفتخر خان داشوزمہ قلیل در قلعہ اک اسب تا چند فلحہ گیر خواہد ماند اعماض مدون نہ ہمین حبال محال شہر خان را کہ بدہولقہ رسیدہ و انتظاری طلب ثانی داشت بصوابدید افند رام کہ اکنون در بدست آمدن چہ بافی مادہ کہ بیگانہ را سپہم و شریک بابد ساخت لہذا منع نوشت بالجملہ مفتخر خان از رسیدن محمد شہباز خان و صورت دہ بستن نوکری او آگاہ گشتہ ابراہیم نام روہبلہ را کہ نزدش نوکر بود بدش او فرستادہ بقسمی کہ اوراضی گشت نوکر ساخت و عجانۃ ہزار روہبلہ دہد دادہ فرار گرفت کہ فردا پگاہی چون دروب این ضلع بلدہ بتصرف رینگوجی رفتہ اردروازہ دریا پور کہ دسب مخالف از آن کوتاہ است در آید و او بدان موجب عمل نمودہ گرم و گیرا از گرد راہ رسیدہ مورچال بشوہ سیریرا در اثنائہ در مورچال عمارت کاریز مانند بلای ناگہانی و فضای آسمانی ریخت جمعی را کشتہ و خست درینوقت جزایر چیان بام سہ دروازہ فرصت یافتہ لہذا ختن جزایر دست را کشادند و میدان پیش رو را از خس و خاشاک مخالف پاک رفتند - و محمد شہباز عمارت کاریز را بدست آورده قایم گشت - کسان رینگوجی مدرسہ سیف خان و دروازہ خارو و خانہ سید عمیل خان را گرفته از

پشت جدور و حیطان باهگزدن توپ و تفنگ پرداختند - شیر خان بابی که جواب بر خلاف مدعا از رینگوجی یامت قطع امید از و نموده به سلسله جنمانی طرف بانی پرداخته محمد فرید کرانی معتمد خود را نزد معتضر خان مرستاد که اگر قرار مدد خرج سپاه معین شود درین وقت آمده شریک شوم - چون معتضر خان از روز بد و این سانحه مسرعی به طلب فداءالدین خان فرستاده بود و او شبانش تاازم این صوف گشته جواب داد که درین وقت شریک کا بادشاهی شدن موجب نقائص یک است باید آمد و قرار داد اخراجات هرگاه بر سزد بصوابدید فداءالدین خان که بر آمده و مبرسد بالمشاهده انفعیح خواهد یاف شیر خان با جمعیق قریب چهار صد کس از سوار و پیاده از دولقه هفتم آن ماله بموضع اکوچرب آن طرف دریای سابر فرود آمد - صبح روز دیگر که نطعی پوش زرین کلاه باهنگ مملک نیم روز توسن شتاب روی بر ادگیشت فداءالدین خان با فوج متعینه بنذر کهنبایت و آقا محمد حسین نائب فوجداری پتلاد مسارعت را از برق و باد استعاره نموده در رسید و تدبیر آوردن شیر خان در پیش گشت نظر بر سابقه روابط دیرینه والد رافم حروف را تکلیف نمود که رفته بیارد و فایم فلی خان را همراه کرد احقر که حاضر بود به مفتضای وقت مجوز تصدیع ایشان فسده باتفاق فایم فلی خان رمت و شیر خان را دید فایم فلیخان ناظهار اشدیان و انتظار خوانین پرداخت از آنجا که او از در آمدن بلده بفایر بعضی امور درنگی داشت اشاره برافم نموده بد پیشکا خود گفت که اگر ایشان متکفل شود مضایفه نیست درین بین والد رافم را که فداءالدین خان بار دیگر بجد و باعث شده فرستاده بود رسیدند چون آب آمد بیم برخاست و شیر خان بلا و نعم لب نکسوده سوار گردید رافم بدشتر ازو که از دروازه خانپور می آمد از دریاچه باغ به قلعه در آمده باخبر نمود از آنجا که رینگوجی از رسیدن فداءالدین خان و آمدن شیر خان بطرف بانی و درین دوسه روز جنگ که پیشرفت کار بمظر نیامد و خیر سکالیهایی انقد رام ننیدجه بالعکس بخشید در فکر مآل کار افتاد و از گران خواب عقلت بیدار گشته چشم

ساعت بیعی کشود (۱) لاشه تدبیرش را از هم پاشیده دید و اوضاع اندیشه را
 مختل ، براگذاشته یافت بالضرورة (۲) ندی ازان به کار پردازان دکنی که تا
 نایت حال در پیش افتد رام رنگی نداشتند ظاهر نموده چاره جو گشت
 کشاجی نراد زاده بهاسکر که بعد از گشته شدن او بهاسر وکال و آمد و رفت
 در پرداخت بواسطت بجهت ازان راه ریگ جوید، سبب در سهر آمد که
 باصلاح ذات البین کوشیده رفع هفگامه نماید و رسیدن او و رام فریب بهکدیگر
 بوده و با فداءالدین خان ملاقات کرده انتظاری خاوت داشت که درین بین
 شد خان سعد و در مکن بودن فایم قلی خان، محفل گفتارش و تدبیر انعقاد
 به و عهد و پیمان موند بایمان بدست رسانیدن فران در میان آمد درین
 وقت خبر آمد که کسان بهکجی پیتش فدی می نمود و دروازه سازنگ دور را
 گرفته و به چبوتره قدر کهاریه را مورچال فایم می نمایند و فداءالدین خان آقا
 محمد حسین را با فوج بهاسر ساخت که بر آنها شتوده برآرد چون کشاجی
 که با رام ربط داشت و فریب در پاس در انتظاری فرصت مانده پیغام نمود که
 اگر اتفاق ملاقات با فداءالدین خان در خدمت رو دهد بعضی مرادب که
 موجب رفع فساد است گفته شود - احقر بعد اظهار در محل غیر از اعیار او را
 طلب داشته ملاقی ساخت و او زبان به عذر خواهی گشود که هرگز بهکجی
 را خیال مطلق در دل و سودای این کار در سر نبوده افتد رام مانند انلبس
 بهسوسه و اغوای او پرداخته از راه برده بود اکنون از کرده خویش فادم ، بهیمان
 بهت بهر نوع که مرکز خاطر اطمینان حاصل شود عهد و پیمان را به تجدید
 در میان آورده روانه بورس می شود و آشنی به همد حال بهتر از جنگ
 است هر چند او مبالغه و فروغی (۳) دندان سفید کرده بیشتر گفت کمتر شنید

(۱) لاشه بر وزن ماشه آدم واسپ و خراس و یربون و مرده جمع حیوانات هم

نمک اند ۱۲ برهان *

(۲) تند ناول معنوح چیز اندک و بختنبن گذرندگی ۱۲ *

(۳) دندان سفید کردن کنایه از عاجزی و فروغی نمودن اسب ۱۲ برهان *

چون تقدیر آسمانی بنوع دیگر پیوسته بود در جواب گفت * مصرع *

عهد کردم که دگر عهد تو باور نه کنم

و برخاست - و کشفاجی قریب یاس از راهی که آمده بوده برگشت بالجمله
آقا محمد حسین که قریب سه ساعت بوز مانده سوار گشته دو ده صوب کرده
نهاد عوام الناس تماشا بین از هر کوچه و محله قریب هزار کس به دنبال بر
آمده روان گسترد هنگام چراغ شام نزدیک بیچوتره گذر کهارید رسیدند . * نظم *

شبا نگاه بین مهر فرخنده چهره فرو شد به گرداب نبللی سپهر -

ح - روش یلان نبود آزمایی ز سر هوش می برد و فوت ز پای

تزلزل بجان مخالف فتاد گریزان خس و خوار از بعد بناد

مورچالان آنجا کثرت عظیم و شور و غوغای جسیم را دیده و شنیده تشخیص
و امتیاز سپاهی و تماشا بین کرده آب ندیده موزه کشیدند و فرار را بر فرار
گرفتند - حامیان بعضی اسلام بهمان گومی و های و هوی باشنه کوب به تعاف
پرداختند - بای مستحفظان دروازه سارنگپور نیز بر جاماند بفراریان چوتره
پیوستند و باستماع خبر غلبه جمع کثیر از سپاهی و اجا موره ورجاله شهر به توقع
دست برد و عنوان تماشا رسیده ملحق گشتند و در بدروازه رای پور و اسلامپور
نهادند از آنجا که پرده ظلمانی شب جهان را تیره و تار ساخت مخالفان از سابه
خویش هراسان گشته و آشنا و بیگانه را نشناخته می جنگ و درنگ ندر رفتند
و بی ممانعت اهل اسلام به دروازه جمال پور پیوستند و از جاذب میدان بازار
پیش روی قلعه بر خانه سید عقیل خان و دروازه خارو به توپ اندازی ناکره حرب
را مستعمل ساختند - سجان سنگه هراری و دیگران از اطلاع رسیدن فوج بدروازه
جمال پور که فریب بمکان رینکوجی بود پای ثبات و فرار شان در اعوش در آمد
روی اقبال را بادبار مبدل ساخته رفتند و کسان خوانین تعافب کفان تا خانه
القیات خان رسیدند و از هر دو سو غلبه نموده کار به محاصره رینکوجی انجامید
و اکثر خانهای منسوبان او که دران فواح بود به غارت رفت و قریب به صبح بعضی از
دکهنیان که فرصت یافتند آنچه توانستند گرفته از دروازه خان جهان مشرف جوینار

سالمی بر آمده بدر زدند درین بین - * بیت *

شبى را که روزش نبوده پدید به یکبار صبح سعادت دمید
و جهان از هرتو شعاع پرچم زر تازی شاه کشور نهاری مجلی و محلی گشت
خوش حال چند سیئه و بنیداس مقدم که در قید رینکوجی بودند درین
وقت که او بحال خویش در مانده بود فرصت را غنیمت شمرده برآمدند
و فداءالدین خان با شیرخان نزدیک دیوار خانه محمد بیگ خان که بخانه
ستم علی خان که رینکوجی بود اتصال داشت و بدست کسان او مانده از
پناه جدور بانداختن تنگ می پرداختند رسیده امر به شگفتن دیوار و یورش
نمود و جا بجا رخنه افکنده باز درون در آمدند - رینکوجی در خانه رستم علی
خان محصور گشته بجنگ تیر و تفنگ در پیوست از آنجا که مرزا لهر اسپ
خان بامبر اسماعیل پسرش بفانر ناخوشی نجم الدوله در پناه او بسر می برد
و او به مراعات و خبرگیری می پرداخت و در فائت بود - رینکوجی چون
عرصه را بر خود تنگ دید بفانر گفت و شنید پیام مصالحه بیرون فرستاد -
فداءالدین خان او را رخصت انصراف نداده نزد خود نگاهداشت - الحاصل
در ضرب توپ را از طرف دریای سابر بمقابل خانه اش دسته درازل در بیان
استقامت محصوران افکندند - رینکوجی با همراهیان بر سر دروازه و بامش که
سریک کنار بود کفاره گیر شده بجنگ در پیوست - * نظم *

نالا چون در آید ر دیوار و بام به دروازه بستن چه سود اهتمام
فرو آمد از آسمان چون کزد چه حاصل که دیوار باشد بلند
اجا مره و او باش از دیوار و بام سرا بالا آمدند - * نظم *

ر هر گوشه چندی ز چابک روان بدیوار آن خانه بالا روان
گرفتند پی کا و دیوار و در باین دست مته بآن یک تبر
یکی کرده از رخنه دیوار پست زده در گریبان آن رخنه دست
در پنجه یکی در هم انداخته و زان پاینه نردبان ساخته
جو کار بدین جا انجامید والد راقم از راه دور اندیشی و مراقبت بینی که

مرد گرم و سرد روزگار چسبیده و بقول آنکه آنچه پیر در خشت بخته می بیند
 حیوان را در اینده معاینه نمی شود احقر را خواندد فداءالدین خان را پیغام
 داد که اکنون صلاح کاران است که با رینکوجی از در مصالحه در آمده بدوئی
 که خطا بر نه همه انواع جمع گردد عهد و پیمان گرفته او را صفون و مرهوری
 احسان خود سازند -

بدان من دهنوی کن ای نیک کیش که آخر دهنوی کفد کار خویش
 چو تاجر شود خصم بپیش کسی به از انقه نام است عفویش دسی
 چو دشمن شود زیر پایی تو پست به شکرا نده آن بگیـ ریش دست
 و از خدمت عاقبت خصومت با داماجی که اختر بخت مرهته گز اوج
 اسب و اران عهده بر آئی متصور نیست باید ادیسد که اس عداوت
 و مجاهرت بکجا سواست میکند و زیاده بدین مجوز خرابی و اهلاک او و بداد
 دادن حاکم اش بتاراج عارت گران نبا شد که آن ها می برند و (۱) رنج بد نامی
 حاصل می شود -

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم

نو حواله از سختم پند گیر خواه مثال

مسود او راق حسب الامر ایسان در عین هنگامه خود را رسانیده به تبلیغ رسالت
 برداشت که ماعلی الرسول الا البلاغ چون مقدر ندود بخاطرش رسید بانجمانه
 فداءالدین خان انقدر راه مایه فساد را به گمان ایفکه نگریزد از رینکوجی طلب
 داشت و او مروت را کار فرموده جواب داد که کسته شد اما پندتان دهنوی که
 ازو دل برداشتند گرفته سپردند و فداءالدین خان دشنش را برکتفش چنبر
 به خانه به خدمت و اهانت تمام کشتن کشتن در بدر فرستاد -

زمانه چو باد است و باد از نفخست بسات از رخ گل بعزت کشد
 بس از هفت همدران انجمن تفتش را بخاک مدلت کشد
 انجام کار رینکوجی بران قرار یافت که حواله شیر خان باشد و او ضامدی بدر

حدود نوشنه بدهد که فلهه بیرم گلم و بوزسد دسان او خالی نموده سپارزد -
 ریفکوجی به مقتضای وقت که احدی را او باشد از چهار طرف د آمده دست
 و تارت کسوده اند میداد کسه یا سنگیر شود آنچه گفتند شنیده از شد خان
 دوساییده داد و اوریفکوجی را با فبائل و پذیرتن . بار که آن بخانه خویش
 برد - کشفه جی . با مدعلمان خود از راه اخلاص که داشت بخانه زافم
 که قرب جوار با مسکن بندر خان است آمده سدودت گروفت و خانه
 نذوجی و مدسوبالشی را کسان حواین و عوام الناس خواران یغما ساختند و در
 سجان سفکه نهایی که بداده به شهر خان آورده به نهانیدن و مدس طالب و
 نجم الدوله او را مرخص ساخت و آتش هفگامه و دس دسین گشت
 و دادالدین خان دم از استقلال و استعداد داده محال داد بهرگز حوایی حصه
 بهرگز به ضبط آورده به محمد هادی خان سپرد و فوجداری کرد . بنام
 و بیخان داده یوسف را از تعبیر حاجی مسعود بدسوز ساق کوتوال ساخت و را
 به اسب خان را به بعلقه سوانی نویسی بحال فرموده و لا شرکت غیر بامر
 حکومت و نمشیت نظامت برداخته ایا محمد حسن را فوجداری بگذار
 رجعت نمود و چهار صد روپیه روز مره همراهمان شهر خان مغور ساخت و روزی
 چند رسید همدران ایام عطیات بارگاه والا که عدل ازین برای نجم الدوله مصحوب
 بن العادین خان گرز بردار مرحمت شده بود چون ناویدبور رسید خبر انتقال
 نجم الدوله را شنیده متوقف گشته حقیقت را بحکم الممالک پوشید
 و درص فدرسی حکم شد که به مفتخر خان پسرش بوساند او از انجا راهی گشته
 بدین بلاد رسید مفتخر خان اطلاع یافته بدست و دوم آن ماه واقفان دادالدین
 خان و شیر خان و اعیان ناراستگی تمام بعزم استقبال شتافته رو به درگاه گیتی بداده
 مواهب ضابطه آداب بجا آورده گروفت و شادیانه نواران داخل بداده گشت اند
 که که حواله بجهنم شده بود قریب بفجاء هزار روپیه از نقد و جنس که در مدت
 دیش آمد خود با نجم الدوله از ممرشوت فراهم آورده بود به هدیه و زجر
 تو بدم از او به عمل در آمد از انجا که مفتخر خان شیر خان را که جانب سازی

فداء الدین خان مرعی میداشت و فیما بین شجر مخالفت که از پیشتر در ضمیر ریشه درانیده بود برخلاف خود تصور نموده بخیال امر موهوم بالعل داس و کیل جوان مرد خان نظر بر آنکه او چون مرهون احسان و عواطف نجم الدوله است جانب داری او را و مراعات او را منظور و ملحوظ داشته بدانچه استقامت و استفراز حکومتش باشد مدد و معاون خواهد بود و ندانست - * مصرع *

کریار جفا به که از اغیار حمایت

مخفی ببال رسل و رسائل پرداخت و فرار یافت که یک زنجیر فیل و اسب تواضعی که با شیر خان به عمل آمده بود بمیان آمد - * بیت *

هزار نقش بر آرد زمانه و ببرد یمنی چندانچه در آئینه تصور ماست
و او با زور آور خان برادر و قبایل باظهار فاتحه و تعزیه نجم الدوله از بن راهی
گشته بیست و ششم شهر ربیع الثانی ببلده در آمد و باخوانین ملاقات نموده
بخانه شیخ الاسلام خان فزول کرد و بموجب قرار غره جمادی الاولی او را به
ضیافت موعود ساختند و تواضعات و عقد عهد و میثاق باخوانین از طرفین برداشتن
فرآن پدمان را موکد و موطن گردانیدند - * بیت *

از عهده عهد اگر برون آید مرد از هرچه گمان بری فزون آید مرد

و هنگام رخصت پارچه پوشیدنی و یک زنجیر فیل ماده و یک راس اسب به جوان مرد خان و پارچه پوشیدنی و یک سراسیم به برادرش تواضع به عمل آمد -
همدران ایام عبد الحسین خان که سابق به سونگده رفته و با داماجی ملحق
گشته و در جنگ بابو دایک شریک شده بود چون بعد از آن داماجی بصوب
ستاره گده روانه شد او برگشته که بنیابت آمد و روزی چند در آنجا بوده درینوال
به احمد آباد بذایر فاتحه نزد مفتخر خان رسید همدران او ان سید راجو صاحب
سجاده حصرت قطب العالم قدس سره واقع موضع بٹوہ از سرای فانی ۸۰ فانی
دانی انتقال نمود *

بر آمدن فداءالدین خان به عزم تشخیص پرگنات
و گرفتن پشکش در باغ شاهي و رفتن رینکوجي
در پرده خفا ببورسد و روانه شدن شیر
خان بباره سینو و سرانکات دیگر

چون میماند فداءالدین خان و مفتخر خان و جوان مرد خان عهد و پیمان
می‌کند بآیمان بمیان آمد دوم شهر جمادی^(۱) وای فداءالدین خان به عزم تشخیص
پرگنات و گرفتن پشکش و بندوبست زمینداران و کولیان که هنگام ارتفاع غلات و حصاد
و روغات رسید و میدان را از خلل اغبار خالی و یدغار بدیده گفت - * بیت *

حذل گسست گیتی که ما حواسیم

خدا یا تو از چشم بد دور دار

• رباعی •

تا گردش گردون فلک گردان است پس عاقل پرهیز که سرگردان است
تا و عمر مسوز شادی که داری در هر شادی هزار غم پنهان است
مست را از مغذیات وقت و یاوری بخت دانسته به باغ شاهي فرود آمد
و بنابر سرانجام نوپ خانه و برآمد سپاه چندی نوف و زید شیر خان مکرر
در باب رینکوجي گفت که چه دید کرد جواب شافی حاصل نه گشت رینکوجي
از استماع این معنی از اینجا که جوان مرد خان از وقت نجوم الدوله از و گرائی
خاطر مشمر داشت در بحر اندیشه مآل کارحویش در گرداب تدبیر افتاده چاره
حو گردید و تصور آنکه بر شیر خان هم چه اعتماد شاید بمراعات جوان مرد خان
می‌عمش با فداءالدین خان دسب یکی شده امری را اندیشند که در معرض
تلاک افتد بیش از بیش خونذک گشت - هر چند به نظر^(۱) تعمق و^(۲) تنوق

(۱) تعمق در شدن در چمری ۱۲ *

(۲) تنوق نیک نگریستن در کاری ۱۲ *

نگریست ابواب مغر و (۱) مناص را مغلق یافت با ضرورت دست ضراعت و استکانت
 بدامن روجه شیر خان به صبیحه سردار محمد خان عورنی بود زن که مکر
 او مردانه در استخلاصش قدم گزارد و نه تطمیع حال و مواعید استقبال و بگردن
 او بگفتن فلانده آمدن و احسان پرداخت و آن مخدّره بزیرا گشته انگشت قبول
 بر دیده نهاد و به تدبیر این کار در آمد فضا را دران اباء عرس دانا علی شیر قدس
 سره که در موضع سرک ریج آسوده اند اتفاق افتاد و اهل گجرات از آن اعتقاد از زن
 و مرد بداد بپاشت . فاتحه بروز عرس بدانجا شتافته بسیاری بیوقوفی می نمایند آن
 مستور بدست آویز رفتن آنجا ریزکوجی را در حجاب رتبه زنانه با خود ببرون
 دید و از آنجا بدیش اهی کرد و معاندش را در محلی که غیر از اطلاع نداشت پنهان
 ساخت و نوعی این عمل نمود که شوهرش واحدی بدان راه نبرد و مصداق
 آن کبد کن عظیم جلوه ظهور نمود -

ز کید زن دل مردان در بیم است زنان را کبد هلی بس عظیم است
 عزیزان را کشد کید زنان خوار به کید زن بود دانا گرفتار
 ز منبر زن کسی عاجز مبادا زن مکاره هرگز خود مبادا
 روز دوم که دوازدهم آن ماه بود این راز سر بسته گشوده گشت و شدو خان
 و دیگران آگاه شدند فضا را در همان روز فدای الدین خان در باغ صیانت
 جوان مرد خان داشت و از شیر خان نذر وعده گرفته بود اما او بدبختی نفحص
 و تجسس چگونگی رفتن ریزکوجی و از مهر حجالت از عفت خویش متقاعد
 بسته متردد خاطر بود بر وقت و عده دیامد و از آخر روز با جمعیت همراهی
 آمده ظاهر ساخت و خدا را نگاه میگرفت که از رفتنش مخبر نبودم و به گفت
 . شنید بعضی تقریبات برای بدست آوردن قبائل ریزکوجی دخانه آمد
 فدای الدین خان نیز فریب یکپاس از شب گزشته در بهدر آمده بوساطت
 جوان مرد خان بیامهای خوشونت آمیز داده گفت که البته قبائل ریزکوجی
 باید سپرد او هر چند بیشتر جست کمتر یافت فدای الدین خان بدمان آمده اند

۱. بفهمان ساخته اند یوسف کوتوال را با فوج مقرر نمود که تمام شب کوچه
 بندی نموده محاکمه او را باس دارد و تا بنمادایی که زان شب نزدیک چهار
 صبحه جبهه باز مهر پریدن گیرد و شعسه روز جهان امروز عرصه روزگار را محاط
 کردند دور خانه و محله شیر خان کوچه بندی نموده قائم کردند که شاید از کم
 شدها نشانی یابند و به مکان شان پی برند شیر خان تمام شب در اندیشه که
 شخص تمام به چشمش آشنایی نمی گرفت و از (۱) نلواست بهلویش از ساد
 استراحت که باز داشت نثار حفظ ابرو مردم خود را مسعود ساخته شد و در
 داری نمود نزدیک بود که آتش جنگ در گرفته خاک و آبرو باهم سوختن والد رادم
 که بدیدن فداء الدین خان بخته را حاضر در خانه که در یک محله واقع است آگاه
 شده ازین سادکه والد را اطلاع داد و ایشان فداء الدین خان را ازین حرکت
 رابیش مبالغه آمدند و به تصدیق قول شیر خان پرداختند که می توانم ازین
 واقعه او را خبری نبوده و محکم هادی خان همواره حاد گرفته برای سادکات
 راجع شیر خان آمدند و جماعه که کوچه بندی نموده بودند برداشتند
 دست شیر خان را گرفته بخانه خویش آوردند و این فتنه فرو بست و شیر
 خان تا شام متوقف بوده بخانه خود رفت اما مهر گشت که بندگان ریدکوجی
 به سپارد و بار گیران و سپاه پیشه او را از شهر بیرون نماید چندانکه فریب
 بدست دفر پندان را کسان و فداء الدین خان گرفته در خانه سید تبدیل خان بار
 داشتند و بار گیران را بیرون کردند و از بندگان نیز راماجی و کسناجی را تا
 دواده کس که معتبر بودند در بهدر طلب داشته بید نموده دیکران را از شهر
 در ساختن محاسب اتعاق فریب نیست کس از دكور و امات دکهانی و بنسوان
 کسناجی در خانه رادم بودند کسان و فداء الدین خان که برای برین آنها آمدند
 در سادکات که رادم متکفل شد و گراشتند و زوجه شیر خان زبان ریدکوجی
 افتاده به تبدیل لباس بر آورده به نوزد فرستاد و شیر خان فریب ده روز
 در حوف و رجا در حجاب تسویر گرایده صلاح بودن را ندیده بهانه شکار نموده

(۱) نلواست بر وزن چلباسته و نلواست بر وزن وسوسه اضطراب و بی فراری و بی آرامی *

بصورت باده سیفوز بدر زد و متعاقب او حلیله اش باجاست فداء الدین خان با چند منزل رنجه و پالکی رینگوجی بر آمد - گویند که مبلغها ظروف طلا و نقره و اسباب دیگر از آن از که بطریق حق الاعانت داده با خود متصرف گشته در تحتش ماند و العهده علی الرازی - رینگوجی که از موضع سر کهیچ چون مرغی که از تنگدای قفس رهایی داد بیا وری نال بخاش بردار نموده یک راست خود را به شهبانه دورد رسید و مکتوبی بنام فداء الدین خان و مفتخر خان و بعضی اعیان مشتمل بر این که لکوک را نقد و جسد خانه به غارت برده اند و این همه از آن دامجی است باز خواست آنرا بر ذمه خودش دانند و فراهم آورند اما از خوانین جواب نفرت بالجمله نا مقدور به ضرب و شتم و شکنجه و شلاق از اندام بد سر انجام که ماده و مصدر این مفسده بود آنچه بعمل آمد گرفته بنابر عدوت و با داش کردار نا هنجارش چار ضرب بر ریش و بر و تش زده گوش و بیضی را بکز لک سیاست از صحنه رویش حک ساختند خرسوارش کردند - * مصرعه *

و این گزده را این عفوین همچنان بسیار نیست

و بگرد شهر و محلات شهید نموده در پیش چپوتره کوتوالی شمش را بازه ساختند و از فتنه انگیزیش استند - * نظم *

چرا فاسرا گوی را فاسرا ست ز کس هر چه آید همانش سزا است
به بد طیفان نمک حوی مکن با فعی و عقرب فکرونی مکن
به عدوت محاسن ز رویش ستود دان انجمین آسرویش بدود
میان دو کس آتش افروختن نه عفل ست خود در میان سوختن
پس از برشش جرم دیوینده اش نکشند و بسند از کینه
بدردهم شهر جمادی الثانی فداء الدین خان باتفاق جوان مرد خان
خان را جهت تمهیت مهام بلده گزاشته به عزم تشخیص و تحصیل
و گرفتن پیشکش بصوب برگنه پیل بر آمده فریب یکماه بدان امر اشتعال
که خبر وصول کهاند بر او برادر داماجی و عبور نمودن دریای مهندری و مانت
گشتن رینگوجی را شنیده معاودت نموده بر تالاب کانگریه رافعه سواد بلده

آنهی یافت که کهاندیراو و ریفکوجی بمحاصره قلعه یتلاد پرداخته و جنگ توپ و تفنگ در گرفته است بموجب در خواست آقا محمد حسین فوجدار اینجا بد و دفعه سرب و ناروت مصحوب کهازان بدانکه فرستاد و ولیداس مقدم را بدایر گفت و شنید امر مصالحه و شکوه و شکایت ریفکوجی در کهاندیراو حصص فرمود و مبلغی به صیغه بدوره و دصا دره سر تجارت بیشکان ندهد هر موده تفخواه سیاه کرد از اینجا که داد اندین خان مرد آرام طلب بود تدبیریکه اینجا مشن روی بهمود نداشتن مخاطبش خطور نمود .

* بیت *

مسادوات که آبد بر گز گاه
چو مین آگه داند گم کرد راه

و شنید بیابت عوبه با جوان مرد خان د بدش کرد . بجدرام دیسکار با
بسیار سده مدار کارا و بد بدل بمیان آورد - حلاصه مدعا آمده بحالات داده
پرکنه خودای را در وجه مصارف خوانین را گزاشته طلب سیاه از سانی
لاحق و تشخیص و تحصیل پرگفت و پیسکش و برج کسی را بر دمه خود گرفته
مستخار گرد -

* بیت *

بدست تو شاید عنان را سپرد
همت پایی مری سن بهم دست برد

ساول ازین که در ممکن غیبی چه مستور است روزی چند به دعوت آید
مملک سر آمد -

حیرت مخواست تا کند ضرری نیکفش مکفت و مجال دسود
الامر آنچه خواست نکرد بر طریقی که در خیال نه بود

این خبر صونه داری عبدالعزیز خان عرف مقبول عالم شهرت یون - از اینجا
ن بود هدایت دار الخلافت فروغی از صدق نداشت از جمله اراجیف تصور
و چای ازین نه گزشته بود که دو نفر ملازم مقبول عالم با مکتوب او
عمر حسن الحکم تقرر صونه نزد جوان مرد خان فرستاده بود رسیدند و در بیرون
روی حزم . احتیاط متوقف گشته جوان مرد خان را از آمدن خودها اعلام
کردند *

رسیدن نوشته عبدالعزیز خان عرف مقبول عالم
 در باب نیابت صوبه با نقل حسب الحکم والا
 بمهر قاضی جنیر مشتمل بر تقرر صوبه
 گجرات نزد جوان مرد خان بابی
 و هنگامه نمودن سپاه و نشانیدن
 فدائ الدین خان مفتخر خان
 و قایم قلی خان را جهت
 طلب خودها و تصرف نمودن
 جوان مرد خان صوبه را

عبدالعزیز خان عرف مقبول عالم که از جانب آصف جاه به قلعه داری
 قلعه حنیر قیام داشت از دریافت خبر ارتحال نجم الدوله و اختلال اوضاع این
 دیار بمهیدی نموده نقل حسب الحکم بمهر وزیر الممالک اعتماد الدوله بمهر
 قاضی جنیر مرتب ساخته و نیابت صوبه را بزام جوان مرد خان تجویز نموده
 دوشنبه و مصحوب دو نفر ملازم خویش فرستاد و او آنها را بعد در آوردن بلداء
 و اطلاع بر مصمون مرقومه بنابر مصلحت و تقاضای وقت چندمی در یکی
 از خانههایش باز داشته از در آمد و بر خورد مردم مدع فرمود و بتدبیر
 و گذارش دخل نا خیر اندیشی پرداخته و برای فراهم آمدن جمعی شهرت داد
 که زمیددار کهچ با رساله سوار و پیاده به معارفست خود خوانده بدین دست آویز
 جهت نگاهداشت مردم را خبر نموه و باظهار فرسیدن مدد خرج معین از سرکار
 فدائ الدین خان در شهر آمده تقاعد ورزین اما رسیدن فرستاده های مقبول عالم در
 اعواله جمهور والسنته عوام افتاد از آنجا که عامه رعایا و کافه برایا از دادن بیوره

و مصادرات متفوعه به ستوه آمد، بودند . * رباعی *

سرم مکن که ندین گشت زار زود زوال
بداس دهر همان بدروی که می کاری
دهقان سال خورده چه خوش گشت نا پسر
کای جان نازیدن بجزار گشته ندروی

هنگامی که آن محاکم پرداخته بر نجات غیر مکرر سرانبدین آغاز نهادند تا آنکه قال فال زین نغمه نوائی و از آن سرود صدائی گوش زد قداالدین خان و مفتخر خان گشت و از نقاعد و دریدن جوان مرد خان شبهه ناک گشته و معاصر خان بخانه اش آمده او را برد و داد الدین خان که در فکمه ناع فرود آمده بود برد چون عدد رسیدن وحد مدد جوی در میان آورد و بلغی از نزد محمد هادی خان دهانید و او بظاهر بهانه تا ایصال آن رخصت شده باز به شهر در آمد و از گفتار عضی که نقل حسب الحکم و نوشته مفبول عالم را نوی العین معینه کرده بودند و تقریر علی رؤس الاشهاد که به شد و مد آب داده مردم میگفتند و بهانه جوئی جوان مرد خان را دیده و داد الدین خان بظاهر تامل و تشخیص صدق و کذب این معنی جریده داخل بهدر گشت مسود و امان را دطر بر ارتباط قدیم و هم محلتی خیال استکشاف این امر مبهم و استعلام دست و دیوخ گفتار مردم در سرافتک صبح روز یکشنبه شهر شعبان المعظم سال هزار و صد و پنجاه و شش بعنوان دیدن رفته ملازمی گشت و تقریر نمود و او نقل را با نوشته مفبول عالم ظاهر ساخت - رافم از راه یگانگست باظهار اینکه نوشتهجات را به نظر والد رساند و باز مرستد گرفته تا خورد آورده نمود و از راه خلوص اتحاد تبعیت را به داد الدین خان اعلام کرد و او گویا که منتظر و مشتاق بوده بلا توقف آمدن و آوردن اشاره فرمود فریب به نصف المهری رفته ظاهر ساخت که نوشته و نقل را به بهانه نمودن والد آورده است اگر او را گفت و شفید مد نظر بوده باشد مصحوب کسان خود خواهد فرستاد و نیز آگاه ساخت که از مضمون نقل حکم صریحاً ساخته و جعلش پیدا و هویدا است که به ضابطه مستمره درگاه والا ثبت

رسیدن نوشته عبدالعزیز خان عرف مقبول عالم
 در باب نیابت صوبه با نقل حسب الحکم والا
 بمهر قاضی جنیر مشتمل بر تقرر صوبه
 گجرات نزد جوان مرد خان بابی
 و هنگامه نمودن سپاه و نشانییدن
 فداء الدین خان مفتخر خان
 و قایم قلی خان را جهت
 طلب خودها و تصرف نمودن
 جوان مرد خان صوبه را

عبدالعزیز خان عرف مقبول عالم که از جانب آصف جنة به قلعه داری
 قلعه جنیر پیام داشت از دریافت خبر ارتحال نجم الدوله و اختلال اوضاع این
 دیار تمهیدی نموده نقل حسب الحکم بمهر و زیر الممالک اعتماد الدوله بمهر
 قاضی جنیر مرتب ساخته و نیابت صوبه را بدام جوان مرد خان نجویر نموده
 نوشت و مصحوب دو نفر ملازم خویش فرستاد و او آنها را بعد از آوردن بلده
 و اطلاع بر مضمون مرفومه بفانر مصاحب و تفاضلی وقت چندمی در یکی
 از خابهایش باز داشته از در آمد و بر خورد مردم منع فرمود و بتدبیر
 و گذارش دخل با خیر اندیشین پرداخته و برای فراهم آمدن جمعی شهرت داد
 که زمیندار کهنج با رساله سوار و پیاده به معاونت خود خوانده بدین دست اویر
 جهت بگه داشت مردم را خبر نموده و باظهار نرسیدن مدد خرج معین از سرکار
 مداء الدین خان در شهر آمده تقاعد ورزید اما رسیدن فرستاده های مقبول عالم در
 افواه جمهور و السنه عوام افتاد از اینجا که عامه رعایا و کنگه برایا از دادن بیوره

و مصداقات متنوعه به ستوه آمده بودند . * رباعی *

ستم مکن که بدین گشت زار زود زوال
بداس دهر همان بدروی ده می کاری
دهقان سال حورده چه خوش گفت با پسر
کای جان نازنین نجر از گسته ندروی

به دکار و نکرار آن محافل پرداخته بتر نعمات عید مکرر سرانیدن آغاز مهادد ن
آنکه فال فال این بغمه نوائی و ازان سرود صدائی گوش زد فداءالدین خان
و مفتخر خان گشت و از نقاعد ورزیدن جوان مرد خان تنبیه ناک گسته
مفتخر خان بخانه اش آمده او را درد فداءالدین خان که در نکهت ناع فرود
آمده بود بود چون عید رسیدن وجه مدد چوچ دهمان آورد مبلغی از فرزند
محمد هادی خان دهانید و او بظاهر بهانه تا ایصال آن رخصت شده باز به
شهر در آمد و از گفتار بعضی که نقل حسب الحکم و نوشته مقبول عالم را
برای العین معاینه کرده بودند و تقریر علی رؤس الاشهاد که به شد و مد آب داده
مردم میگفتند و بهانه جوئی جوان مرد خان را دیده فداءالدین خان بظاهر
دست و تشخیص صدق و کذب این معنی جریده داخل بهدر گشت مسود
موان را بظرف ارتباط قدیم و هم محلتی خیال استکشاف این امر مبهم و استعلام
است و دروغ گفتار مردم در سر افتاد صبح روز یکشنبه شهر شعبان المعظم سال هزار
صد و پنجاه و شش بعنوان دیدن رفقه ملائی گشت و تقریر نمود و او نقل
را با نوشته مقبول عالم ظاهر ساخت - رافم از راه یگانگست ظاهر ایفکه نوشتهجات را
به نظر والد رساند و باز فرستد گرفته با خبر آورده نمود و از راه خلوص انعقاد
تبعیت را به فداءالدین خان اعلام کرد و او گویا که منتظر و مشتاق بوده بلا توقف
آمدن و آوردن اشاره فرمود فردسب به نصف النهاری رفقه ظاهر ساخت که نوشته
و نقل را به بهانه نمودن والد آورده است اگر او را گفت و شغین مد نظر بوده
داشت مصحوب کسان خود خواهد فرستاد و نیز آگاه ساخت که از مضمون نقل
حکم صریحاً ساخته و جعلش پیدا و هویدا است که به ضابطه مستمره درگاه والا ثبت

نشده چه از مقرر شدن صوبه از انتقال نجم الدوله یا از تغییر معرا است و محل سخن و اندیشه است چون در هنگام تسوید این اوراق نقل آن موجود نبود که بجنسه مندرج می ساخت تا ارباب بصیرت و اصحاب دانش دریابند - بالجمله باوجود اظهار این مراتب از آنجا که فداء الدین خان تا غایت حال به یابوری اقبال دیگری کار میکرد و از میان رفت و دست قضا نازل از مشاهده چهره صواب او را مکفوف البصر ساخت *

ملک را هنگام آن آمد که چون موافق خمیر

از کف نا مستعدش زود بیدرون می برد

و فوراً مفتخر خان و علی محمد خان و محمد هادی خان و نظر علی خان و محمد فلی خان و صادق علی خان و فایم قلی خان و بجیرام پیشکار را طلب داشت و به راقم گفت که ما فوادم آمدن آنها متوقف باشند و مصطربانه سرور حبشی جماعه دار عرب و دفعه دار شهباز روهیله و پیشکار محال دار الضرب را که مدار کارش بود خوانده ساعتی به سرگوشی پرداخت احقر فباس کرد که شاید جماعه عرب و روهیله را مستعد ساخته جوان مرد خان را پیغام بیرون بر آمدن از بلده خواهد داد و فی الواقع اگر چنین به عمل می آورد از میرفت که آخر روز دفعه جوان مرد خان راقم رسید که سرور حبشی و روهیله در دار الضرب رفته قریب سه هزار روپیه که امروز مسکوک شده بود جبراً فسرّاً متصرف گشتند و تمامی عمله و فعله آنجا باستغاثه و نظلم آمده اند ناید گفت که این امر مناسب نیست آن وقت کاشف به عمل آمد که سرگوشی چه بوده و بجنسه دفعه را به فداء الدین خان و مفتخر خان و محمد هادی خان که حاضر بودند نموده گفت که همین حرکت بیجا خود را بدست خود معزول ساختن و تیشه برپای خود زدن است مفتخر خان نیز تصدیق قول نمود اما فداء الدین خان را بخاطر نه گزشت و از وقوع این واقعه بر خاص و عام رفع شبهه عزل گشت * * بیت *
چو خواهد قضا سرنگونت کند بکردار بد رهنمونت کند
بالجمله آخر روز که طلب شد گان گرد آمدند نقل حسب الحکم را نقل مجلس

ساخته کنگاش درمیان آوردند چون فضا کار خود را کرده بود در پیش فدائ الدین که همه چشم را برو درخته و گوش را بد گفتارش کشیده بودند احدی به لا و نعم — نکساک •

مضا دستنی است پنی انگشت دارد چو خواهد از کسی کاری برآرد دو بر چشمش نهاد دیگر دو بر گوش یکی بر لب نهاد گوید که خاموش و او که خود را از دست تقاضای سپاه عاجز میدید و پیوسته گوشه عاقبت می حسرت و اندیشه اینکه آنچه دارد به فراغ نال به صرف آرد • بیت •

به نیک و بد سر آید جهان همان بهتر که زندگانی با طبع شادمانه کند
نظار به همین پیش از درون نوشته جان گفت و شنید نبات با جوان مرد خان
چنانچه سبق ذکر یافت درمیان داشت تصور بطل و خیال محال • مصرع •
تدبیر چندین بود چه تدبیر نوا کرد

ثقت که در صوبه چه خلاوت است و ملک و تصرف مرسته رفته اگر جوان مرد خان تدبیر طلب سپاه بر دمه خود گیرد ما از خدا میخواهیم که این بلا از سره ارفع شود • بیت •

برداشتیم دل ز امیدمی که داشتیم بر رفاشتیم ز تخم می که کاشتیم
حون فدائ الدین خان را همه کس بزرگ خود می یذداشتند هرچند که این معنی برخلاف رای مرده بعد الفکر بود عین صلاح و فلاح کار دانسته مهر حموشی بر لب نهادند • بیت •

خدای عز و جل را به ضمن هرچه کند لطیفها است که کس را از آن خبر نه بود
و میست به تمام هنگام عزل رومی زور و نص زنگی شب علی محمد خان
محمد فلی خان و زاف و بجیرام ۱۰ ظاهر اظهار این معنی بود جوان مرد خان
اختصاص فرمود • بیت •

شیر آنگو مهیا بود دولتی را اگر او نجوید بجویدش دولت
ادب رفته با او گفت و شنید درمیان داشتند که رقع بدستخط فدائ الدین خان که
نام اشخاص اربعه مندرج ساخته بود رسید که ازین چه بهتر نه صوبه با جوان مرد

۹
 خان که درستدار و رفیق است تعلق پدید و لیکن طلب سپاه را که جماعه داران
 جمع آمده اند تدبیر نمایند و رایها بران قرار گرفت که فردا جوان مرد خان در قلعه
 مہر آید و خبر اندیشان فراهم آمده چون مبلغهای خطیر است عہدہ برائی
 معلوم مگر بہ تدبیر کہ عقال دران خوض نموده وضعی مشخص و معین سازند
 . این معنی را مصحوب بجیرام پیغام نموده ہر کسی بوثاق خویش شتافت
 کہ شب آستان تا سحر چہ زاید - جوان مرد خان ازین گفت و شنید کہ د
 مخیلہ اش نمی گزشت شجر امیدش را مثمر دید و غنچہ گل مرادش
 را متدسم یافته استسمام رائحہ مرام بہ مشام جان رسانید و گفت * * بدت *
 آن و تہہ کہ تقدیر ہمی داد ادا شد آن کار کہ ایام نمیی خواستہ بر آمد
 الحاصل عباہ روز دیگر بموجب وعدہ دوشینہ رافم حروف چون جوان مرد خان
 را دید و او مستعد گستہ گفت کہ من بر سرارہ در انتظام ہر گاہ عالی محمد خان
 بیاید ہمراہی می نمایم و رافم معاودت نمود و نزدیک بخانہ با فدائ الدین خان
 کہ فی الجملہ در مزاجش اضطراب مختصر بود می آمد و دوچار شد و او فرد
 والد آمدہ گفت کہ تاتق بخانہ جوان مرد خان رفته بفاہی گزاریم - رافم کف
 کہ روان بخانہ اش صلاح و مناسبت ندارد پاسب داد کہ ہمین جا ہم خوب است
 چون اصرارش را مساعده کرد بجوان مرد خان پیغام نمود و از آمدن جن
 حماعہ داران و دیگران او رتہ فدائ الدین خان و آمدن جوان مرد خان آگاہ گستہ
 جمعی از آنها بفانہ استطلاع انجام کار حاضر آمدند و فدائ الدین خان و والد
 و محمد فلیخان با جوان مرد خان علحدہ نشست و گفت و شنید تدبیر
 سپاہ در پیش گشت از انجا کہ مبلغ کلی بود از جوان مرد خان کہ بہ حد
 ظاہر نائب شخص دیگر است عہدہ برائی معلوم بعد گفت و شنود فراوان
 کہ باتفاق یکدیگر مواضع چند از قرب و جوار کہ گنجایش داشتہ باشد بنا
 در آورده فاطق وصامت آنها گفتم بہ طلب کاران بدهند و سی ہزار
 برہگنہ حوبلی کہ ہنگام حصاد و ارتفاع غلات است تفخوہ نمایند و
 کہ فردا صبحی فوج از ہر دو جانب بدین امر پردازند و برخاستہ بمنزل خو

رفتند *

* بیت *

که داند که فردا چه آید پدیدد مگر آنکه فردا هم او آفرید
 فداو الدین خان قهر دیویش بر جان درویش انگشته فوج خود را که بر تالاب کانکویه
 فزاده بود به (۱) با شلیقی محمد حسین برادر زاده مسعود ساخته بر موضع
 پشت پور سه گروهی باده که از ابتدای حکومت در تعلق خود داشته و باقی
 حداث کرده بود فرستاده مواشی آن جا را رانده آورد مرارعان و رعایا بددال
 ریده گریبان خاک بر سر ایشان به بلده در آمده نزد جوان مرد خان مسغانی
 رفتند و او ظهور این معنی را از مساعدت و وفایوری به خست تصور نموده
 بر آنها را به هدیه مقصود رسیده یافت و خود از تعیین به چه و ذاخت مواضعات
 در تغافل زد *

* مصرع *

همان رسم دیروزه را کار بست

تکامل جماعه داران از خلوت دیروزه و آوردن مواشی به شهر افتاده از فداو
 این جان استعسار قرار مدد نمودند و او از ساده لوحی آنچه بیان واقع بود
 که شد و نه یقین بدوست که ایشان دست از صوبه کسیدند و بعضی از مدوسلان
 حاکم مرد خان که با آن جماعه قرابت یا اخلاص نداشتند از خلوت دیروزه از راه
 به کاری بدایر حصول مدعا و انداختن سبک نفرت و از راه بردن بدین تمهید
 به باب دادند که فداو الدین خان اراده نموده که از راه دریچه باغ واقع بهدر
 وکیل به کنه دایت برو و جوان مرد خان متکفل رسانیدن شده امسب یا فردا
 مل خواهد آمد و نیز چندی را نوید فوکری و بیش قراری دادند و بخاطر
 رسم شب یکدیگر را آگاه ساخته او اخر روز جماعداران سایر توپ خانه
 به راهم آمدند و قریب در ساعت از روز مانده که فداو الدین خان بر
 با متغاضی گشته سختی به بیش کردند چنانچه حوصله اش برداشت
 جواب درشت پرداخت *

* بیت *

ی و بد خوئی آغاز کرد در قفسه بر روی خود باز کرد

وعدۀ فردا نموده میخواست باندرون رود از اجتماع وعدۀ فردا گمان شان بعدیقین پیوست که آنچه خیر سگالان جوان مرد خان شنیده اند مقرون به صدق است و بیش از آن که شب تیره در آید کاری باید کرد یکی از آنها دست به کمر داد و الدین خان زده به گزاششت که برو و آورده نشانید برین قال مقال مقتدر خان و فایم قلی خان که بگذار دریافت هنگامه مضطربانه بیرون آمدند آنها را نیز در پهلوی نشانیدند و مابقی جماعه داران و عرب و روهیله سوار و پیاده بحالی و بر طریقی از روداد آگاه گشته رو به قلعه نهاده هجوم واقع شد و عجب هنگامه برپا گشت حمعی برای آوردن نظر عالی خان بخانه اش شتافتند و او فرصت یافته بجوان مرد خان پناه برد و محمد زمان خلف فداء الدین خان را باز گیران در خانه اش باز داشته جماعداران پنج زنجیر فیل از آن نجم الدوله و فداء الدین خان و بازگیران اسپان را کشیده بخانه های خودش برده بستند بالجمله قریب پاسی از شب گذشته جوان مرد خان که وقوع این واقعه را بروفق مراد و خواهش خود دید بحسب ظاهر بذار محافظت بلده که مبادا درین هنگامه که مستحقفظان دروب و گدوها و چبوتره کوتوالی برخاسته رفته اند اجامره و او باش فابو یافته دست اندازی نمایند سلیم جماعدار عرب نوکر خود را به عمارت کاریز واقعه میدان بازار فرستاد و او جمعی را بر در سرای اعظم خان که سرب و باروت در آنجا بود تعبیر نموده به قبض در آورد - از اطلاع این معنی فداء الدین خان نزدیک نیم شبی رافم را طلب داشت رفته ملاحظه نمود که طرفه هنگامه حشر و بشر برپا شده و فرقه عرب نهایت به شدت پیش آمده الحاصل که جوان مرد خان بدون ادن و بجا آوردن قرار داد کوتوال تعیین نموده منع باید کرد چون گفت او متمسک به محافظت بلده گشت از آنجا که کار تمام شده بود آخر همان شب سلیم مفادی بتمام مقبول عالم گردانیده خود در چبوتره کوتوالی نشست و گذرانان و مستحقفظان جابجا تعیین نمود *

امشب که فلک شعله داشتن مرده است

نورمه و مهر در دمانش مرده است

دستی بدر آر و هرچه خواهی بیا وین خانه تا یک چراغش مرده است

روز دیگر هنگامه بیشتر گردید درین ضمن راماجی و میرزا پندخان ریخکوجی که در حبس بودند و هائی یافته برآمدند چون دریداد صدر به کهادیر او که بامر محاصره فلعهجه بودند و جنگ آوا محمد حسین می پرداخت بسید به فدای الدین خان و معتضر خان بر جناح اسعجال دوش که بالفعل بجهت سپردن فلعهجه پناه که در محاصره داریم دوشسته فرستند و خود داری نمایند که به سرعت رسیده رفع هنگامه نمودند و متعلقی می گردانیم چون آنها بی اختیار سده زدند بعضی جماعه داران این معینی را می نمودند جواب در وقت درین انجا همسبزه فای فلی خان کوچ نجم الدوله که از چندی بپیش بود معتضر گشت و فایم فلی خان بذکر و داغ افسوس و دیدار و افسوس از جماعه داران رخصت درخواستند اول راضی نشد معینی نگذاشته آخر موافق نام که سید مهر علی جماعه دار و ماروایان بطریق اعلان بر در حاضر باشند که او اندرین رفته بیاورد اتفاقاً رسیدن آن ضعیفه و بعد از حیات مستعجل سپرد و فایم فلی خان بفرستد بجهت و تکفین بپیرز برآمده بدان امر فایم نمود و قریب باشی از شد گذشته در جنب نجم الدوله به نام سپرده معاونت کرد و بر دروازه محل سرایان مستحقان دست به امر نام داری پرداخت و در همان شب از آن جا به گمان انوک بود جماعه داران به فایم فلی خان گفتند که طلب از وقت نجم الدوله و مال اوست بالفعل و عیال آن مرحومه را فلم بماند نموده زیر مهر میان نگاهدارد و اولادش بعد از حفظه صدایق و حجرات را مقفل ساخته بر آن ها نمود و پیرایه را بعصل و شامه سپرد فایم فلی خان کردند همدرین شب او طریق مختصی برای خود داده به تغیر ادای رجه طلب آنچه از روی حساب برآید تا سده مهر علی و امان در ساخت و قرار کرد که تا رفع هنگامه فی نفوسه از آنه روز مره سبده باشد و عهد و پیمان را مؤکد و موطن بایمان ساخته با خون رفیق همداشته نمود روز دیگر که جماعه داران بفرار آوردن فایم فلی خان پیغام فرستادند علی رغیره بجواب پرداختند که شما و ما ها همه طلب گارابیم فدای الدین

خان و مفتخر خان نزد آنها قایم قلیخان بدست ما باشد و نخواهیم آورد
و مستعد پر خاش گردیدند القصه جوان مرد خان گردش چرخ را بحسب مرام
خود دیده دم از استقلال و استبداد زده گفت *

• دست •

هر شادی که چرخ ز ما فوت کرده بود آنرا بیک لطیفه فضا کرد روزگار
و کسان خود را همراه رعایای مومن غیث پور داده از هر جا که مواشی آنها بود
مسترد گردانید و جمعی را بر دروازه بهدر قائم ساخت و بذار خالی نمودن قلعه
پیغام و با بردار بستاد بالضرورة فداء الدین خان و مفتخر خان بموجب تکلیف
فرقه سپاه بر آوردن احمال و ائذل را آغاز نهادند و بودن قبایل و اسباب فداء الدین
خان در خانه محمد بیگ خان و افغان خان پور که خورده بود و متعلقان به ائذنه
مفتخر خان بخانه حاجی امیر حسن که نجم الدوله از وقت بهمداری در گرو
داشت و متصل بخانه فداء الدین خان است و قایم فلی خان اشیاء و وابسته
های خود را بخانه محمد زمان بیگ شوهر همشیره اش که در خانه مهر علی خان
می بود مقرر نمودند جماعتداران کسان خود را همراه داده رسانیدند و هم شهر مذکور
هر یک از خوانین را فرقه سپاه برده فداء الدین خان را در بدگله باغی که در پیش
خانه خود ساخته بود و مفتخر خان را بخانه حاجی امیر حسین و قایم قلیخان
را پس از بر آمدن آنها به مخاطره هنگامه آرائی دیگران که دیدان طمع برادر
تیز داشتند سید مهر علی و مارواریان قویب پانصد کس از سوار و پاده مسایح
و مستعد شده قریب دو پاس از روز نفاره نوازان از راه میدان بازار بخانه محمد
زمان بیگ رسانیدند و کسان جوان مرد خان بلا وسواس در قلعه در آمده به رفت
و روپ برداختند و مستحفظان بر دروب قایم گشتند قلی خان بموجب فرار
داد وجه طلب مهر علی و مارواریان را افساط بقدی نموده در سرانجام رسانیدن
پرداخت و آنها بر دور خانه مهر علی خان به طریق مورچال شب و روز قائم
گشتند و جوان مرد خان در باطن اینکه چون صحبت با خوانین موافق نیست
در رفاقت او خواهد بود و آنچه لازمه خدمت گزاری است بجا آورده عذرهای
خواسته خواهد شد پیغام نموده حامی و با خود متفق ساخت که احیاناً اگر

امری رو دهد بحماییت پردازد شیر خان بانی که در باره سیف‌پور اقامت داشت از
استماع سوانحیات صدر فصبه کپور و فچ و پرگنه نهامه را متصرف گشته بکسان خود
سپرد و با قتائل باحمد آباد آمد از آنجا که فرقه سپاه را امید فوی بر فایم فلی خان
نه مرفع زرین می پفداشتند بود و از دست شان رفت و حالت فدوت مفتخه
خان که در عذفوان جوانی سواى فیل و اسب و گاو و شتر اسباب و بشكخانه
و مراش خانه ائنه ظاهمی بجم الدوله دسترس نه داشت بر فداد الدین خان
عهد و تسدد بپس از بیدش در پیش نمودند چون حوصله اش برداشت نمی کرد
او نیز بدبشتی از جا در می آمد *

به آن کسود دا مودم از مودمی که آید در اندیشه آدمی
و روزی چند به سختی که نصیب هیچ دشمنی مباد گمراهیده تدبیری با خود
اندیشیده به جوان مودخان پیغام نمود بدین نوع به فرست اب خوردن و دم
کشیدن و سرخاریدن ندارد عهده برانی نیست اگر نظر بر روابط سابق در میان
آمده وضعی قرار دهند که تواند تدبیر و سرانجام نمود اولی خواهد بود * بدت *

چندین است تدبیر این زال پیر که زهـرت دهد چون چساید شیر
دلسران جوان مود خان او آخر روز آمده بعد گفت و شنود و قیل و قال با
جماعداران مودر گشت که به عوض فداد الدین خان محمد هدی خان را به
طریق بر غمال نگاه دارند و او را رخصت رفتن اندرون بدهند که رفته تدبیر نماید
چندانچه با اندرون شتافته در دیگر پاره پیرایه طلای مرمع و نفرة آلات و افسه زر بافی
و غیره فراهم آورده در معرض تشخیص قیمت در آورده نمود روزی چند بدین
مدوال گزشت جوان مود خان فیلت دیوانی صوبه را به عبد الحسن خان
دستور سابق سپرده محمد اسد الله را بی دخل ساخت و بروز جمعه پانزدهم
شهر صدر که ساعت مختل بود با تجمل و آراستگی سوار شده بمسجد جامع
ستائنه نماز جمعه ادا نموده خطبه طیده شنیده بخطیب خلعت داده بلا تعب
و عنا که هرگز در مخیله اش نمی گزشت شادبانه نوازان داخل قلعه بهدر

گردید :

* بیت *

نه حاکی بغض کس آغشته شد نه یک مور در زیر پا کشته شد
 اعیان بلده از سادات عظام و مشائخ کرام و سرکروهان بواهی و هژود فرقه به فرقه آمدند
 به تهنیت برداختند سکنه بلده عموماً به تصور و خیال اینکه الحال ناظم هم
 وطنی شده خوشیه نموده به کسب و پیشه خودها مشغول گشتند و خصوصاً
 جمعی که از خوف گرفت و گیر در پرده خفا مستور و محجوب می بودند بر
 آمده شکرها بجا آوردند که آینده از دادن ندوره و مصادره ایجاب یافتند * مصرع *

زهی تصور ناظر زهی خیال محال

ناجمه فدائ الدین خان فرزند دوازده ساله در اندرون خاندن نشسته در ظاهر
 به تدبیر وجه طلب سپاه و در ضمن که به هیچ قسم عهد نهائی نخواهد شد در
 کاره گرفتن و نجات خویش و سبله هامی اندیشخت و چون شیر خان که با و در
 فدائ الدین خان اخلاصی داشت درین وقت روزی بجهت ملاقات
 آمد فرقه سپاه بقول آنکه مارگرفته از آسمان آسمانی می رسید بگمان اینکه مبادا
 مثل رینکوجی به عمل آرد نه گذاشتند که فرود آید و او برگشته رفت شاید در
 خفیه بیعنام شده باشد - القصه شب پانزدهم شهر مذکور فدائ الدین خان به
 قصد بر آمدن از کلبه خویش و رفتن به خانه شیر خان که در ده نیلگون شب
 حان را نیوه و ناز ساخت دیوار حانه را شکافته انتظار می نمودنستان هنگام آمد
 و رفت مردم داشت و چون محمد هادی خان که مادرین فدائ الدین خان باشد
 و او نیز در اندرون بود ازین معامله که تا صبح دم نخواهد ماند شوهر خود را
 فغانی آگاه گردانید که او نیز تدبیر خلاعی خود اندیشده کاره کشت هادی خان
 شیخ محمد عاقل جماعه دار را نزد خوانده مکفون ضمیر را در میان آرد و وجه
 طلب او که قریب بیست هزار روپیه می شد ادای آن بر ذمه خود گزید که
 ازین رطه برآورده بخانه خود نگاهدارد و پس از نشان وجه مذکور مرخص سازد
 و عهد و پیمان برین معنی بسته شد فدائ الدین خان قابو دیده از راه رفت
 با قبائل در آمده بخانه صادق علی که فریب بود رفت و به رتبه سواری او قبائل

را سوار ساخته یک راست بخانه شیرخان آمده جا گرفت و در او احشاش که مردم به خواب غفلت غرقه بودند کسان شیخ مافل هادی خان را برآورده بردند و بوسی که سپاه سوار دالین برداشت از فداا دین خان و محمد هادی خان نمائی نمایند به بحر تهیه فرشته به تجسس و تفحص در آمدند هر چند تا ستم جستند کمتر یافتند و بعد سه روز که سراج یابند چون دست نمی رسید مفتخر خان جمع شدند و قدر خان و در جوان مردخان حسب الطاری از آن دور آمد و اما جی و تیره پندتان بافتوحی چون از جوان مرد خان اطلاع بدادند خبر داشتند از والد و امم درخواست نمودند که آن را زاده شان بدهد به حصه تا جوان مرد خان به کدام را بزرگ پوشد و به ضابطه دکن داده بک و بول بدهد و یک راس اسب برای سوار می دهد و کرده مخصوص ساخت و او را به سنجی و باحق داشته سرگزشت را ظاهر نمودند آن محمد حسن که از قلعه داری بتان و جنگ تا مرسته داشت و بفرمان چون آمده نمی یافت به دربار و افشارخان تاروت زند دیوار بنام و دیده مراد ساخت که درین بین در داخل شدن جوان مرد خان در بهادر و آمدن خواندین رسید چون تا آفری و بک تعارف داشت پیغام نمود که این همه استادی و مردم شکافی برای می که بود در میان بیست و همدی احمد آباد آن صورت یوسف خواب اسب و سب جنگ کوتاه ساخته بخاطر جمع تا حمل و دال در جا که خواهد داد و قلعه را تسلیم نمایند باوجود این سعی به محمد علی خان نادر خویش در داده بود نوشت که آنرا کومک و مصالح جوان مرد خان فرستاد استادی می تواند و در این چون به عمل در بهامد الصالح احمد نور واداده تا دلال تمام بر داده به که بیدای شتافت و قلعه بتان تصرف مرسته رفت و بفرمانی جهت تا تحلی که قصد انهدام قلعه در نظر داشت همه را آتش داده برداند و ما می را بفرمان ساخت و به سرعت تمام برای استحکام امور خود به عزم احمد آباد کوچ نموده بموضع بنو سه گروهی دو لقه رسید و مصحوب کساجی بجوان مرد خان پیغام فرستادن معتمدی از خود و رام و صدو علی خان دلال

معاملت نمود - لهذا عجب سنگه پيسكار را همراه راقم و صادق علي خان رخصت كرد - مدعلي ريفتوجي از طلب راقم بذابر سلوكي كه با او و پندتان و نامه بود مدخواست كه درين معاملات واسطه باشد القصه دران مقام ملاقات دست دراز و گفت و شنيد استقراز بالمناصفه صوبه با عجب سنگه كه مرد كار بوب دمياي آورد *

رسيدن حسب الحكم اعلى در باب استقلال صوبه بنام مفتخر خان و وقوع خانه جنگي با جوان مرد خان و بر آمدن مفتخر خان از احمد آباد

پس از گذاره گيسي فدا، الدين خان و بچدوام پيسكار كه او در داخل شده شده و فابو دفته هنگه شمي به تعديل ابلس به دار الخلاف شالوت تمامي مرفه مي افتاد خان هنگامه آراشدد با صورت از فاطمي و صاه ب انچه در قاص او در حواله سپه نمود كه دين امن چون واقعات در دريه حريم الممالك بعد ابلس رسد احكام والا بنام مفتخر خان بجهت وزير الممالك معان محمد به كه از بدشگاه خلافت و جهانباني صوبه به عبدالعزیز خان مرحوم در دست باستقلال تمام نام نظامت فدام نمايند و بنام جوان مرد خان در باب دست داشتن مصحوب فهدان سريع السير رسيد مفتخر خان از وفوف اين معدي با چندي مشورت درميان آورد قرار يافت كه چون در مكاني كه مي دان فریب به قلعه بهدر و جاي مستحكمي نيست اگر احيانا از اظهار احكام طر ثاني انقياد امر نه نمايد كار به نا خوشي انجامد توان خود داري نمود شجاعت خان كه بالفعل عبدالحسين خان مي باشد و جاي با وسعت و است انتقال نموده به تدبير كار بايد پرداخت و بدان جا آمده محمد شاه در هيله و جمعي ديگر را كه با خود موافق ميدانست طلب داشته بر مضاه

حکام واقف گردانیده نوکر ساخت و احکام قدسی را درون جوان خود جاری
میداده از راه ملاحظت سلسله جنیان مصادف شد پیغام نمود که احدی
لایق که اکنون صلاح و فلاح کاران است که بدستور مردم از راه دوستی
مخادمت در آمده بهد را خالی نمایند و برادر وار و اوست گردیده نائب
استقلال باشند جواب حسب نمده حاصل نه گشت و حقوق سوار و و لاجرم
از هم جدا گردید و آمد و پیمان و عهد پیمان بر طبق مسکن دیده آمده
یک دس و یک دس -

حسامی که را خود بر انداختی
چو آن قیامت باری ملط ناخانی
و عزم روز چهارم شهر رمضان المذکر کسان را بمحضره بعضی نمود و جایک
برای درین هنگامه خانم محسن نام خان و میرزاخان "مستثنی و محمد علی
قد که سراف و نزدیک بود بعزت و مب دین دولت مستخر خان قام علی
در آنجا که ایستاد و موافقت نموده فرج نام آشنی شده
بعزت که بالاعمال آب رفته بجمعی آید با جمعه که در آنجا ساختن شریک
نمودند بستم گرفت تصور آنکه هر دو بمیدان آید و بعد از آنکه
در آنجا شایسته افتاد و زید - کسان جوان مرد خان از چهار طرف بهجه
در آنجا را مکرر وار محیط گشته بجنگ در میمانند - مفتخر خان نیز بعد
و مدسوره مدافعه می پرداخت بعضی از گجوانان که درین محوره
کشته شده بودند از طرف ثانی و توهم گشته جدائی گردند محمد شهید
در آن و جمعی از مخصوصان پایی استقامت فسرده زد و خود داشت
آمده ناگه پربوفت مصلحان خیر اندیش در میان آمده صحن را از
داشتند و قرار یافت که مفتخر خان از ملده بر آمده در رحم بود
در آنجا که توقف نموده برود و او بر آمده به رینکوجی کیفیت سرگوش
و شده جمعی را طلب داشت که همراهی گرفته بیايد درین ضمن بعضی از
مخصوصان جوان مرد خان دور اندیشی را کار فرموده خاطر نشان او نمودند که
در آن هنوز عهد و میثاق و معاملات با مرهته صورت نه گرفته اگر مفتخر خان
بماندیر او و رینکوجی ملحق گشته احکام استقلال خود را ظاهر سازد بحتم

که فتنه برپا شود - چون پرده ظلمانی شب مانع بود - جوان مرد خان فوجی را مقرر ساخت که قبل از دمیدن تباشیر سفیده صبح رفته به ممانعت پردازند و در شهر آورده تا هنگام انفصال معامنت مرهته نگاهدارند از آنجا که او آخر شب فرماد هلمی رینکوجی رسیده و او با قبائل و محمد شهباز که رفقت ورزیده بود روانه گشت این معنی صورت نه بست - مفتخر خان قریب شامی وارد لسكر مرهته شد و رینکوجی به مراعات برداخته خیمه علیحدہ برپا نموده فروز آورد و بعضی گف و شنید با او کرده روز دیسّر جمعی را همراه نموده بصوب کهنابایک کسپیل ساخت باجمه ازان مقام مرهته کوچ نموده بموضع دو کلیچ مدول کرد و رحصت مراد علی خان و دیگران در میان آمد - رینکوجی بتوافع پارچہ پوشیدنی به ضابطہ دکهن برداخته تره پندت و کشاجی و هوی پندت را همراه داد و هنگام وداع از راه خصوصیت به گوش راقم گفت که در پرگنه پتلاد حلاوتی ده مانده چنانچه سال گزشته پرگنه عمده ده هشتاد هزار روپیه که آن نیز در وجه مصارف سه بندی صرف شد رسیده دوعی نمایند که در وبست به ما وا گزارد که مقدمه صلح صورت گیرد راقم پاسخ داد که هر چند کمی مداخل باشد لیکن عمدگی پرگنه که مسهور و معروف است نرفته همین که یک دستی شد باز همان است که بود اکثر در عوض نصف پرگنه حویلی احمدآباد حصه مرهته را وا گزارد که در وبست به حصه مغل فراز یابد سعی می تواند نمود و شاید صورت گیرد - گفت هرگاه جمیع مقدمات درست شود من از گفته بیرون نخواهم رفت از اتفاقات باید اس داد اساس خفاس که از وقت نجم الدوله چاشته خور معاملات مرهته بود و ملعه را از هر دو جانب مواضع چند بصیغه خدمتانه در انعام داشت - و بموجب گفته قداء الدین خان بنابر گفت و شنید با کهنادیرا به پتلاد شافته بود چنانچه سنی ذکر یافته هنگام مراجعت بموضع کهنیه رسیده رویداد احمدآباد شنیده متوقف بود از استماع آمدن راقم و دیگران چون ماهی می آب بیاب دانست که مراد کا، از دست برپا برآم پیغام نموده همراه به احمدآباد آمد و

در ده پندت مرد واند آمد به رینکوجی معامنت پرداخت درین

دهاند بر او و ریفکوجی کوچ نموده در موضع بخور سه دروهمی بنده بر آب ایستایی
 سایر مفلول گردیدند جوان مرد خان بر تالاب کادیه داخل خیمه گشت و قائم
 ملی خان با جمعی بر یافت در آمد روز دیگر اقم کرد جوان مرد خان بر آب
 معلوم نمود نه بایلداس بنام بدش آمد خود امور چند خاطر نشان او کرده
 و احش را بجانب خویش منقل ساخته تا در هر یفتاب و سفاحی تا حدود در
 جانت اند چون از آمدن اقم آگاهی یافت فرستاد که اندک توقف نماید
 می آیم دانست که چه آتش در کاسه شده و واسطه کابی برین مسم منده مات
 نه و ماسب حال خود می دید و هم گویا خواهشمند بود بنام دلس جانور
 بدبو حیدر که خواهد فدا شد و نماند گسسته بود افتاد برین معدی را از
 خدا خواسته پای خود را فکند و مقدمه فصیح نموده حیوانی که دیگری اطلاع
 ندارد خود را آشفته ساخت بلیلداس در سه دفعه در موضع مرهفته آمد و دست
 نموده فرار مصانکه را بر او کراشیدن برگشته بتلاد بلا موصوفه است نمود درین اثناء شمر
 جان دانی به ریفکوجی حسب التخواهش فداء الدین جان دانه نمود که بخوانند
 در او بیاید اگر بموجب سوگهیم خود بیایند من او را آورده می رسانم و ملاقات
 سیدتر دیر بعمل می آید ریفکوجی بزیوار گسته نه مبعود گاه آمد و تاثیر خان
 فداء الدین خان را با خود بر قبل سوار ساخته و دانه های زبانه همراه گرفته در
 ماعت از شب گذشته بسوت و چهارم شهر رمضان از دیوانه را بیکم شب سایر در آمد
 مستحق فظان که ایستادگی داشتند منع بر برگشته ریفکوجی رسانیده معرود
 در ریفکوجی فداء الدین خان را به فرود گاه خویش آورد و از سلوک گذشته
 که از آن نمود

چو شمر مدد شد طعنه سوزی مرن	بیک جادو خفجری پدایی مرن
ناززدگان وحشت انگینختن	بود بر جراحت نمک ریختن
مرن طعنه شرمندۀ خویش را	نه نشتر مکن بیست ریش را

کتاب که اگر چه من بد کرده بودم اما از شما بد تر به وقوع آمد عاقبت
 ریش را با وجود عجز و الحاح به خاطر نیاروند اگر اتفاق می بود کار

نایبجامی انجامید اکنون آنچه خدمت کزاری از دست من بر آید کوتاهی
 نخواهم نمود - * بیت *

بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اسا
 حیمه و سرانجام ضیافت فرستاده فرود آورد از آنجا که معاملات صوبه با مرهته
 درست شد صفدر خان یک زنجیر قیل ماده بابت تواضع مفتخر خان را همراه
 گرفته با رینکوجی ملاقات فرود داد و مزار نایک نامی به نیاست مرهته در بلده
 مقور شد آمد شیر خان روانه دژه سیف و گردید و کهندیه او و گاناجی از بنجم
 کوچ دمیده دروازه رفت و رینکوجی را اخست پذلان نموده به تبلیغ سورتیه
 شتافت اداء الدین خان به رینکوجی ظاهر ساخت که از حضور صوبه تعیین شده
 و احکام دیگر هم مجدداً در استقلال و زون فرموده اند اگر مرافعت نمایند
 و اب رفته بجو آرند می تواند شد او گفت آنچه ما یعرف من بود به طفیل
 شما به غارت رفت اگر برای خرچ سرانجام نمایند حاضرام و او بنابر تدبیر ایر
 معنی به کهنایست روانه گردید چون رینکوجی را گرفتن نیمه حصه آنجا که در
 موضع بیرم گام نجم اندوه در و بست داشت در پیش بود بدانجا شتافته بر
 تالاب نابکسر فرود آمد مفتخر خان و نجم خان ملاقی شده نائب او را دخیل
 کار نمودند و بنابر تمسبب مداخلت صوبه که فداه الدین خان سلسله جندان
 شده بود محفل کنگاش آراستند پس از گفت و شنید قرار یافت که عیال
 لک روپیه اگر سرانجام یابد کمر بسته می کرد و خوانین در تدبیر آن شده آنچه
 ته بساط نجم خان و جمع دیگر از مدسوان و افرا و از گرفتن نقد و جنس
 تجارت پیشگان بهر نوعی که توانست شد در عرض یک ماه هشتاد هزار روپیه
 و اصل ساخته در تدبیر بافی ساعی بودند - رینکوجی را که مدعا از مداخلت
 حصه بندر کهنایست و گرفتن زر بود گفت که من به بورس که ده کوره ا
 کهنایست است رفته باستعداد مهم می پردازم هرگاه بقیه وجه مقرر را گ
 بیایند بانفاق بدان امر قیام نموده شود و خود به بورس شتافت و منکشف
 گشت که گفتار و کردار فروغی از صدق نه دارد چون فداه الدین خان باعث ربانی

این امر بود حمل بر نفاق او نموده منجر بآزردگی ساختند و او رنجیده باغبانان
 بموضع دهوان که مسکن ظالم حاکمه کنونی است بقتل سنو ت گرفت جوان مرد
 خان پس از انفصال معاملات میدهته و کوچ دهان دیر از دایره باغ داخل مله
 کشته به تمشیت مهام پرداخته و در او در خان برادر خود را به نبات مله پنهان فرستاده
 به سپاه نجم الدوله که اسباب و اثاث البیاب او را در دستخوا طلب خودها گرفته
 بودند بعضی از راه دوشام که امدهای دوکوب داشتند و از انشی آنچه را
 خواهش نمود از خیمه و پوش طلب داشته گرفت و از همان خانه در سرین
 داخله و بساط در زیرش کساده گشت و خدم و دهم بخدومت فیه نمودند
 وادامه با اولی ابصار -

چنین است آئین کردند دهر که بخند به مهر و ستاند به مهر
 اسپان و اقبال در زنجیر ویل یکی منته و دوم ماده بدل شیر خان و یک زنجیر
 جوان مرد خان و یک زنجیر روز آور خان از جماعه داران به نیمه بها خریدند
 میرب سی ص جرائر که جرائر جبار در عوض خود دهگاه داشته بودند آنها را
 در ساخت و در آخر کار جوارها را کسیده گرفت و هفتاد یغی ضرب توپ از
 حرد و رک و مصالح سرب و باروت از آن نجم الدوله را به تصرف خود در آورد
 و در خان برادرش را نائب مغاب و رائق و فائق مهمات مالی و ملکی ساخته
 و در دستگیر و گرفتن دشمنی با فوج به غلبه برگشته گری رخصت نمود - نظر
 سی خان و محمد زمان بیگ و میرمن علی خان و محمد فلی خان صاحب
 و لوح حال خود را در مادن احمد آباد ندیده دو از دهم شهر ذیقعد الحرام به
 زم داد الخلافه روانه شدند و طایفه علی خان دیوان مویه که در حضور بود
 و مادیان از م باجل موعود در کزشت *

روانه شدن عبدالعزیز خان از قلعه جنیوب به عزم

احمدآباد و کشته شدن او در بین طریق

چون نوشته جات جوان مرد خان مبنی بر مداخلت مویه و برآمدن

مدد الدین خان و مفتخر خان به عبدالعزیز خان عرف مقبول عالم که ده قلعه داری بنییر می برداخت رسید با استعداد فراهم آوردن سپاه و لوازم توپخانه . کرم گسسته چند ضرب توپ و مصالح از قلعه فرود آورد و به نگهداشتن پرداخته . رستم را و دامی از جماعت مرهفته را نیز دوکر گرفت و متعجب خان قلعه دار ملیک را را به اخلاص مدد بود بروفت دعوت نموده باغلق و سرانجام رو برآه آورد . بیت .

کبوتری که سکر آشیدان نخواهد دید

فصاحتی بدش ناسومی دانگ و دام

الفصل الثانی در سورت را بدین جهت خود ساخت . متصدی آنجا از وفوف این معنی به حفظ و حراست و استحکام برج و دایه پرداخته مستعد ممانعت نسبت باوجودیکه از ضلع سوهن گده دانست گشت . مخاطره مرهفته را بخاطر دیاورده و طریق مصالحه و التیام به آنها که در صوبه افتد دارند نه بدموده باستقلال تمام ازان ضلع گزشته به موضع برآه رسید دیوچی با بدب داس دامجی را که از سینه زوی او رافف و نه عفوان خودسری رستم او دیده به خود اندر نید که اگر به احمدآباد رسیده متمکن گردد چه سلوک دیوچس خواهد نمود . اهدا به متصدی بندر سورت فوشت که به استقلال به مدد او کوشد که از بدون به مقابله می رسم عبدالعزیز خان از وفوف این معنی گرفتن بندر . بوخت دیگر موفوف داشته عفان عزیمت به سمت احمدآباد معطوف ساخت .

دیوچی تا کبیر سد راه گسته به مقابله پیش آمد و او جنگ کزان از بسیاری مخالف فیندیسیده قطع طریق می نمود هر روز جمعی از طرفین گسته و حسان می گشتند از بجا که رستم را در ایام سابق مکرر به صیغه دوکری و دامجی بوده دیوچی او را تطیع نموده بجایب خود مائل ساخت و رزیکه مدون عالم متوجه منزل موضع کهیم کهنه گزید جنگ صعب بوقوع آمد . کمی آذوقه و مصالح سرب و باروت و کشته شدن جمعی از جماعته داران و علی ما نام که هراول بود زخم کاری برداشته در همان شب در گزشت رستم را و دیوچی ساخته بود چندی از جماعه داران دیگر را اغوا نموده رو گرد

به مختار الدوله فخرالدین خان بهادر شجاعت جنگ که به منصب هفت هزاره ذات هفت هزار سوار سرافرازی داشت به گزرا نیدن دو لک روپیه به عنوان پیشدش سرکار والا مقور و مقوض گردید و به مرحمت خلعت خالصه و سر بهج و جیفه مربع و یک زنجیر میل مفتخر و مباحی گشت از آنجا که کیفیت کسبه شدن مقبول عالم به حضور نرسیده بود او سند نیابت بلا فید اسم برد سپهتارام نام صراف که از سادات با او معرفتی داشت فرستاده دوشک که از منصب داران متعینه هر که نیابت نیابت داشته باشد و عهده بر آ تواند شد نام او را به داد ج ساخته بر داد و رسیدن سعد به جوان مرد خان که مآدد خاطر بود واضح گشت و فید کسی که مصدر این امر تواند شد نه بود لهذا جوان مرد خان که نا حال ذات مقبول عالم بود این معنی را از مسامحت وقت تصور نموده سزد را گرفته بنام خویش موفوم نمود هر چند که ضابطه استیصال این مسم نوشته جات معمول نبود اما مذکور اعلان و اشتها بیست و چهارم شهر دیحجه الکرام بدفع شاهی رفته بر سر بسته داخل بلده گردیده مذکور نام فخر الدوله بر آورد و وکیل با سرائص روانه کرد از آنجا که در عهد حضرت فردوس مکاری و ایام حکومت و نظامت وکلای حضرت خلد مکان بتخانه جفتا من احداث نموده ستیداس جوهری را دمر آنحضرت آثار شرعی گزاشته مسجد ساختند و موسوم به فوة الاسلام گشت چنانچه در محل خویش سبق ذکر یافته احدی جند که مضمون پیرایس فانه معدوم قوم سراوگان از سنگ مرمر مراب کرده و انتظار روز معین نصب آنها بود که از تقدیرات فلکی بیت الصم بیت الصم گردید از انجمله دوست را که هر یک بقدر صد من باشد به حیل شکستن ۹۰۰۰ فوت داشته در زمین دفن نمود درین وقت ورثه او ضعف اسلام و حمیت دین را قلوب زائل و طبائع را بظلم دینوی راغب و مائل دیده به ایثار رشوب بخش حاصل کرده بر آوردند علی رؤس الا شهاد به حمل عرا بهادر بلده آورده در ساخته که در زیر زمین از فدیما داشتند و از خوف اهل اسلام نهانی دران دهانخانه پرستش اشتغال می ورزیدند نصب نموده بت پرستی را آشکار ساختند

در سال هزار و صد و پنجاه و هفت صفدر خان بعد تشخیص پریگفت و پیشکش
 مبداران غلغ دریایی سال معارفت نموده به بلده در آمد و همانندیر او نیز از سوتنه
 که هنگام برگشت رسید ریفتوجی را فانت مستقل گواشته به مسکن خویش
 تفاوت ریفتوجی به فصد اهر ماند و ساحل جوینار و ابوک دوازده کوهی بلده
 ابدان لغات بعضی گفت و شنید ملاقات بجوان مرد خان نوشت و از فیم ملی
 خان را فام را همراه به موضع کهنه که از فرزدگان ریفتوجی بود به سود رفت و یاد دیگر
 را بلده به بدین دستور عدد و واخات بسته آمد و کشفایی از تعدی مرار نیک به
 به حصه میده به بلده سده دخیل کار گردید همدان اوان فخر المود پس
 از رسیدن نوشته جات و دنبال جوان مرد خان خلعت شش پاچه که مصحوب
 جان محمد خان و وکیل او فرستاد بود رسد و بدست نده که چندی دفعه کشته
 به مرین و لاله جوان سر شماری داور اهل حومه و قوم به قوم و همدان می
 به سه نیم رویه که از آن مبلغی به عمل آمد گرفته شد و حسن ظن عامه رعایا
 دوه سرینا به آن بعض الظن بود مردان گشت و جسم داشت هم طفلی که
 انان نتیجه العرس بخشید و خوشی به اندوه انجامید * * نظم *

چنین است دساور چرخ کهن که چون سر بر آری برآرد
 درین لاجوردی سرای در در دنبال مطهری رسد فوچه گر
 آنچه در چهل هزار رویه به دو دفعه از سید فاضل سجاده نشین امام اند
 به موضع کهنه اسوده اند و به دو دفعه از محمد عبدالواحد بازرگان قوم
 در هر یک شصت هفتاد هزار رویه جبراً فسر حبس نموده گرفت از اینجا که
 دعوت به نجم الدوله آن مظلوم مبلغی به طریق مصلحه داده و درین ایام
 به همه بدین شادان و فرحان بود گریان و دالان به ذکر هی اکبر من اختها متذکر
 به فرموده به بدر سورت شتافت و ده هزار رویه جنس ابریشم شین
 به سرب زوری تجارت پیشه را که در خانه اش گذاشته به کهناییت رفته بود
 ده گرفت و بقیه گرفت و گیر و اخذ و جر گواشته گردید *

ارتحال خان مغفرت نشان علی محمد خان امیر کشمیر پاره ازین خاکدان بروضه رضوان

از جمله سنجش غم فزای این سال که عالم الحزن را هم بود رحلت واد
سرمهوم مغفور است از آنجا که او سبحانه تعالی او را رفیع القلب و خدا ترس
آفریده بود از مشاهده حوادث زمانه و اطوار ادوار دوران و خرابی این ملک تاب
ستفاهت دین دیار در خود ندیده دل کنده شد و اراده عافیت بخیری
بخطراتن خطو نمود که متعلق صغیر و کبیر را در بندر سورت به حفظ و حمایت
حافظ حقیقی سپرده خود را شرف اندوز کوفین اماکن مشرفه سازد چون از مدینه
احمد آباد مسکن و بار یافته بود پیوسته در تدبیر این معنی اندیشیده اسباب
رباطی بر طرف ساخت و سرانجام و استعداد سوارها و باران از پرداخت
و بنابر حصول دستک راهداری مرهفته از دیوچی تا کبیر نائب امامجی
و آگهی عزم خویش به بیخ بیگ خان متصدی بندر سورت نوشت و جواب
با صواب از هر دو رسید و فصد ایسان تصمیم یافت و اراده الله که بر همه غالب
است بنوع دیگر نعلی بزیروب جوان مرد خان آگاه گشته با صد خان
برادرش و ویم فلی خان آمده به دل جوئی و فسق عریضت به مخالفه تمام
بجد گشت و راضی نه شده مقرر فرمودند که رافم با فسمت باشد به تعارض
امیدی نمود و ببعانه به مکارین داده دهم شهر جمادی الاولی حرکت را نمود
کردند - انعاما صبیح خورد سال رافم که ایسان الف تمام باو داشتند تب نموده
جدری بر آورد و اراده لایق را عائق گشت چون بمانده عیش لعلی شده بود
ایام معدود در گرشمت و تم شدید عارض حال ایسان گردید که روز سوم از خود
دب کردند و روز بروز مرض اشتداد بزیرفت از دریافت حالت خویش اسمعذ
محمد خان برادر رافم را که در کهنه بیت بود طلب داشتند آخر الامر کار حفظه
تدبیر و مداوی و معالجه بیرون رفت دوم شهر جمادی الثانی بروز دوشنبه فریب
دور ساعت از روز بر آمده که در دیوان فضا اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعته

لا یستهدمون ثبت گشته بود از یغما کردن بر ریاض روضه جدان انتقال فرمودند
برای ماندگان را دیدن فراق و بوعده دیدار بقبامنت مبتلا ساختند * ثبت *

بر آمدن برای درباری اندوه روز دیدن سبلی کوه تا کوه

چون امری فاکر بود زبان به کلمه ترجیع انا لله و انا الیه راجعون گشوده نام
جهیز و تکفین پرداخته بخاک سپرد امید که او سبحانه تعالی بفور معروف
نامرزاد جفا بجه ایشان بسدت بحال فرزندان شصت بدوی مبدول داشتند
لله الحمد که از آنها راضی ازین سه پنجگی سرای انتقال فرمودند و اهاب بی
عدت اولاد و احفاد ما را نمر توفیق رفیق دارد و عواف امور شان را بخیر کرداد
نامه وجوده * بیت *

مماند آن فروخ آنین پسر که سازد فروزان جبراف بدر

ادعا که نم خوار و خیر خواة حلائق و مجوز ایداد انوار احدی نبود سکنه بلده
عموماً اشفا و بیگانه قرین اندوه و ملال گشتند * بیت *

بیک و بد چون همه دندید مرید خفک آن کس که گوی بیکی بد

عد فاتحه و رسوم روز سوم رافم که بحسب حال سدفیت داشت برادران را جمع
مموده به دالسا و تسلی پرداخته گفت * رباعی *

دنیا چو دباط و مادر و مهانیم تا ظن دبری که ما دور می مانیم

آن خالی ذوالجلال میماند و دس نانی همه کل من علمها و انیم

و نه یقین که هر دی حیاتی را شربت ناگوار مرگ چشیدی و رخت هستی نه
نام نیستی نیستی است و این غم و اندوه تا رفیق حیات مستعار فراموش
شادی نیست * بیت *

من ابرم گرفته ز دریای بیکران دود دل من است در و اشک من دهن

کاون ادبیری داید اندیشید و چاره باید جست که نام و نشان آن مرحوم بر صحنه
ان ایل و هزاره یکی ثبت و یادگار بماند * بیت *

روافتن روشن و فرخنده دادا اگرچه مرد نامش زنده بادا

و مرزد خاف را که بافیات مالکات است مردم از درگاه مجیب اندوات دالعد

و الأعمال مسئلت می نمایند - برای چنین روز است اراده او بزیارت اماکن مشرفه و رسانیدن متعلقان به بندر سورت بوده و خواهش الهی باین قسم به ظهور آمد بالفعل ملاح و فلاح کار دران است که رفوع این رافعه را به معرب الحضرة و الخاقان مهروز خان که واسطه حضور بر دور است اطلاع باید تا چه جواب رسد همه ها را این معنی پسند آمد و کیفیت نوشته شد بهروز خان آگاه گشته نظر باتحاد و اخلاص آن مرحوم داشته حقیقت را معروض بارگاه والا گردانیده منصب و خطاب و خدمت امبدی و جاگیر خان معفور را بنام راقم و در دسب خلعت ماتمی یکی ازان به اسمعیل محمد خان که از پیشگاه فضل و عطا مرحمت گشت با اسناد خدمت و جاگیر و اضافه و خطاب حواله وکیل فرموده بدل گرمی تمام که شیوه بزرگان است تعزیه نوشت چون داروغگی فرضه بندر کهنبایت از وقت نجم الدوله به اسمعیل محمد خان مقرر بود بالضرورة بعد اربعین بدافع شتافت همدران سال بهادر خان جالوری فوجدار پالن پور رخت هستی بر بست و محمد بهادر عموزش مکان را متصرف گشت • • • بیت •

یکی چون رود دیگر آید بجای جهانرا نمایند بی کد خدای
و کهاندر او که نزد او مان بای شتافته بود به برادرش داملمجی بدین صوب مقرر شد و از طرف او رامچندر نامی به بیابت باده رسید درین ضمن خبر آمد آمد فخر الدوله اشتها یافت و فرفه سپاه بی روزگار بغیر تلاش نوکری دسته بدسته و گروه گروه رو براه آورده روانه شدند •

رسیدن فخر الدوله بسرحد صوبه و ملاقی گشتن

شیروخان بابی و راجه رای سنگه و پیوستن

او بباره نین پور در سواد بلده و

گرفتار شدن بدست مرهته

از پیشگاه خلافت و جهانبانی فخر الدوله دستوری یافته به عزم احمدآباد بر آمد و پس از قطع منازل و طی مراحل بسرحد صوبه پیوست شیروخان که

سر راه دربار سیدوز اقامت داشت با جمعیت موجودی باستقبال شتافته در پیر
پور ملاقی گشت فخر الدوله بظاہر تالیف ملوب خلعت شش پارچه و سرپیچ
مربوع و یک زنجیر فیل تواضع نموده با خود رقیق ساخت از آنجا که غرور و یندار
در شوق طبع و بدمعاشی او که اشتهار نامه داشت نظر بر مرادت سببی
برشن الدوله برادرش که صبیغه او با ناصر جنگ خاف آعف جابه منسوب بود
با کھاندیر او راه سلوک نه پیموده نه سینه زوی متوجه این محبوب شده به سعی
خیر اندیشان که مکتوبی به او نوشته مبنی بر اظهار سرکشی و دھور و جلالت
خود بود چون موہنه را که درین صوبه اقتدار بیشتر گشته از وفوق این معنی
اندیشیده غبار - کدورت و وحشت بردلش پاشیده گردید * * نظم *

درشتی همه نیش چون خار بن سـرـایاش ماسد چو درشن کهن
ر یک گفتنش جمله شورونده کار بسی فتنه بر خلعت از هر کنار
جوان مرد خار که از و اطمینان نداشت در تدبیر مآل کار خود محفل کنگاش
از استه در ظاهر بظاہر استقبال و در ضمن به تهیه و استعداد مدافع و ممانعت
نیست و چهارم شعبان در فضایی موضع اساروہ یک گروهی بلده داخل خیمه
گشت و قائم فلیخان را فرد گنگجی مدار کار کھاندیر او که در نواح پتلاد با فوج
دلهان رسیده بود رخصت نموده از و امداد خواست قائم قللی خان با و گفت
بر شنید در میان آورده به مقرر داشتن هزار روپیہ روز مره خرج سپاه گرفته نزد شهر
مندان رسید و در موضع میسن پور فرود آورده - جوان مرد خان از مرافقت
مرهغه قوی دل گشته کمر همت بست و جمعی دیگر از گجراتیان را فراهم آورده
امداد مدافعت گردید - فخر الدوله از باره سیدوز شیر خان را به هراوای با پسر
خویش بعین ساخته عازم پیش گردید و راجه رای سنگه را از ایدر طلب داشت
و او در نزدیکی قصبه کپور متج ملاقی شده خلعت شش پارچه و یک زنجیر فیل
تواضع یافت و برافات شیر خان در هراولی مقرر گشت و از آنجا کوچیده به
قصبه بهیل درازده گروهی بلده رسید و هفتم به عزم احمد آباد رایت عزیمت بر
اشارت جوان مرد خان داخل بلده گشته صفدر خان برادرش را با فوج باتفاق

گنگا دهر و جماعه دکهفیان با چند غرب توپ و آلات و ادوات حرب تعین ساخت
که پیش شتافته در بین طریق فابریاته بمقابله پردازد او باسعداد تمام رود راه
آورد و در سه چهار کوهی نموداری کرده جنگ در انداخت فخر الدوله به پا
مردی و استقامت بسینه زوری رو برآه آورد و میگفت *

من امروز کاری کنم بی گمان که بر نامدوان سیراید جهان

بر آم که گودن فواری کنم ده شمشیر ما شیر بازی کنم

همه جا بدفاعه برداخته زد و خورد کفان بر اچپور در سواد بلده پیوسته مکان
مناسبی بنظر در آورده مور چال بندی نموده فرود آمد و صغدر خان پرده
ظلمانی شب را پیش رو دیده معاودت کرد و دکهفیان به فرودگاه خرد هاستند
مردا از پس حجاب عیب چه نمند روز دیگر چون زون افتاب بر روی سپهر
آب گون روان شد و مهر بامد رایت را بادبان ساخته از ساحل مسرق برآشید
چون باره نین پور مکان موجودار نشین را کسان جوان مرد خان فایم داشتند
و بر اچپور اتصال داشت فخر الدوله مور چال را پیش انداخته عزم بدست
آوردن آنجا نمود و فائده حرب در گرفت صغدر خان و قام قلیخان به کمک
برداختند و دکهفیان نیز به ترک و تاز در آمدند از آنجا که حیطان مساکن پور جات
به یکدیگر پیوسته کسان فخر الدوله در بنه آنها همه جا در آمده به توپ اندازی
و بمعدازی مورچال را باره رسانیده او اخرو روز به تصرف خود آوردند و فخر الدوله
در آنجا در آمده با فائده استقامت گرفت و تدبیر بستی مور چال در حصار
شهر بهانه در پیش نمود مغایر در بر بلده مسدود گردید و جنگ توپ و تفنگ از فرار
درج و باره سمت دروازه اسلوریه و راپپور در پیوست و تا پنج شبانه روز با حصا
و موج دکهفیان بآنش افروزی حدال و معرکه آرای قتال بسر آمد راجه رای سنکه
به غلظه نجم الدوله درخواست مدد خرج همراهیان نمود فخر الدوله بنظر بر
مربوطه بادشاهی گلب که برگذات در جاگیرد و بر کار سرکار والا درخواست مدد
خرچ بی حساب است و ندانست که از مدتی آن قانون تعویم پارین گشته
و آن دفتر را گاو خورده رای سنکه از استداع جواب صاف میدادی آغاز فهاده دل

از وفات کند و جوان مرد خان را برادرش آگاه ساخته هنگامی که سپاه
شام بر لشکر مملکت نهم روز تاختن آورد فیض نصف شب حدائی گزیدند
دروازه سازنگپور آمد - جوان مرد خان بدانجا شتافته در حور و او را بوعده
وستاندن یک زننجیر فیل در پاداش این عمل مسرور ساخته رحمت نمود و مخمر الدوله
حون چندان موی از خود فداش و اکثر سپاه بی روزگار فراهم آمده نوکر
شده بودند و بآنها خرچ نمی رسید ده ده حاکم دادند و ده روی بار گستر
اشتدند در گرداب حیرت فرور ماندند *

بهر لشکری چون تلائی رسد	دل دانی بیسوانی رسد
اگر دایدت شوکت حسبی	دل و دست شمشیرین کن فوی
دستی کو ندارد ز تو سر دریغ	تو باید داری از تو زر دریغ
بتو روزم آنگاه بکدم بود	تو که چه بانی دهی کم بود
دایم نه بی دست هفگام کار	چوبازی است بی بال و پر در شکار

جوان مرد خان جدائی گزیدن راجه و پیدای دیگران از سعادت رفت و یاری
دخت بافته مغایر بودن شیر خان که اکثر جماعداران نو فراهم آمدگان چشم بر
و داشتند تهنیتی که سنگ تفرقه در آنها افتد اندیشیده از راه برادری به شیر خان
تعه فرستاد که کهاند بر او با فوج گران متوجه این صوب است عفو و عفو میبرد
حسن معاشرت و مخمر الدوله را معافانه نمودند ترک مراهم او را می است -
انجا که از شنیدن باسخ دای سخته که همان منزل در بتو میگویم دیوار تو گوش
از قطع رشته امید یافتن مدد خرچ کرده در کار خود متحیر بود این ترانه را
شعیده نهادن مذمت تربنی عم اندیشیده عذر عسر اخراجات را نکوش مخمر الدوله
سدنه روزانه با همراهیان خوش و اکبری جماعداران که مراهمت او را گزیدند
بغاه حصار بلده آورد و از رویداد این سادعه مخمر الدوله آگاه گشته خود سوار
ده خواست که دلبوی برداشته ازان حرکت باز دارد چون او از مکان خود رفته
و پی برداشته به سرعت به ناحتن در آمد چون باو افک بود به غلطی با
در یک دروازه اسلوریه یک تاز آمد و او را بدو درین بین شخصی از حصارین

که در اینجا بود بیگانه را دیده شمشیری انداخت و اندک جراحتی به گردش رسانید با ضرورت برگشته ببار در آمد و گفت *

* رباعی *

دیروز چندان وصال جان افروزی و امروز چنین فراق عالم سوزی
افسوس که مستوفی دیوان قضا آنرا روزی نویسد و این را روزی

شیر خان تا هنگام نو هشتان بقاف نیای برخ روز در باغی که یوسف کوتوال
بحکم الدوله در پای دیوار حصار مابین دیوانه اسلویه و رای پور احداث کرده توقف
ورایده روانه ناله سیف و گشت و سپاه متفرق که تازه جمع شده بودند طریق
مخلصی بسته گذاره کشیدند فخر الدوله با جمعیت همراهی خویش بباره را
قائم نموده نشست صفدر خان که از سمت پورجات با فوج به جنگ توپ
و تفنگ می پرداخت و از طرف دیگر دکه‌نویان معرکه آرائی داشتند از سفوح
این سانحه جرات کرده پیش آمدند و مرکز را احاطه کرده جنگ در پیوستند
با وقت شام که طلوع سپاه زنگ نمودار گشت نائز جدال و قتال ساعه بساعه زبانه
می کشید و محصوران در مدافعه باقصی الغایت دافداختن بندوق و شهاب
بان بجان می کوشیدند چون طرف نانی جمع کثیر و آنها شرمه کم قلیل بودند
فریب پاسی از شب گذشته شب چهاردهم ماه رمضان عرصه تنگی پدیدرف
ر دست تطاول دکه‌نویان بغارت ناطق و صامت دراز گشت و چهار طرف ریخته
دستگیر ساختند *

شیری که اسیر سگ شود هم ز قضا است *

چو ماهی به کام نهنگ افتاد ضرورت دل و جان بمردن نهد

از اینجا که قبائل خود و متعلقان پسران جمع کثیر از اناث و ذکور صغیر و کبیر همراه
داشت و بدین قسم گرفتار مصیبتی نه شده بودند از خدا بی خدیران مرهنة
بیرایه زنان را از دست و گردن آنها گرفتند و طرفه حالی که خدا نصیب هیچ
دشمنان نکند بر آنها گزشت دران هنگامه داروگیری از ازواج فخر الدوله
نیم جان با طفل هفت ساله از دیگران جدا افتاد و بخانه یکی از ساکنان
سبد پور که دران نزدیکی بود پناه گرفته متواری گشت *

* بیت *

بر بختان و ریحانی دل فروز بسر برده با خوشدلی چند روز

که اکنون انجام کارش بدینجا کشید بالجمله روز دیگر که زنگی شب از شبخون
 را پرداخته زورتانست میرفقیر الله بخشعی فخر الدوله با جماعه کثیر از مروه
 سپاه و تجارت پیشگان عارت رده رخمی عربان و نالان روه شهر نهاده در آمدند
 و در مسجد جامع بدان حال اقامت گرفتند سکنه بلده از راه خد نرسی و خبر
 کسری و بیمار حال پرداخته برسانیدن نان و کسوت و مایحتاج سری کسب نمود
 بامی دینوی و ثواب و اجر اخروی حاصل نمودند - روجه و طفل فخر الدوله
 جوان مرد خان آگاه گشته حاجی نور الله را با زوجه سواری فرستاده آورده معتمد
 داشت درین بین فرستاده گنگدهر با خواجه ساری فخر الدوله که بنابر بفرمان
 و رجس از بر آمده بود به بلده آمد و ابرار برد و مبلغی بای از بر جواهر
 و انمشه و اسپان ترکی و فیض کوه بیکر و تمامی سز و سامن امارت و ایالت
 که لکوک را ارزش داشت با اسمپ و شتر همراهان و بعضی تجارت پیشگان که
 بامید مدافعه تخته های شال برداشته آورده بودند بدست مرهته افتاد و حردی
 به جوان مود خان رسید *

سدک بد گوهر آگ کلسه زرین شکند فیضت سنگ فیروزید و زر کم نه شود
 شنج کدر هرچند دست در دامن سرو سهری زند آسمان داند که ددام سر سوار
 سز می است . گیاه اگرچه با ر مرد دعوی براری کند و لیکن * مصرع *

این یکی را به نگیان دان برند و آن را بجوال *

آسدن کهاندیر او بناسر فراهم آوردن مال مغروته فخر

الدوله و قید نمودن رینکوجی و ملاقات

نمودن با جوان مرد خان و همراه

بردن فخر الدوله و نگاه داشتن

او در قلچہ غیاث پور

کهاندی را و برادر داماجی را که او مان بانی به نداشت او مقرز کرده بود

از مسکن با اراده اینصوب برآمده درین ولایت بوده رسید و گفتاری فخرالدوله و عارف ادویش را شنیده بلا توقف و اهمال بذات فراهم آوردن اسباب مذهب را از آن بود باز مهندری گزشت و رینکوچی را که در قلعه نرسد بود همراه گرفته پنجاهم شهر رمضان در تالاب چندوله در سوان بلده رسید و تمامی اموال و ائانه مرده را آنرا نموده به تصرف در آورد از آنجا که از رینکوچی خاطرش عارف آمد گذشت بود بدست آویز باز خواست محاسبه با چندمی از پندتان و کار بداران او را دستگیر ساخت و چون قرار ملاقات با جوان مرد خان داشت در باغ دایقه واقع تالاب کانگریه از هر دو جانب آمده عهد و پیمان و توضعات متعارف به عمل آورده بود اجماع یکدیگر برداختند و روز دیگر که اندیر او مغفله و رزیده و فخرالدوله را با متعلقان به سواریهایی بی حفاظ همراه گروه روانه گشت * نظم *

چندین ست رسم سوامی فریب گهی در فراز و گهی در نسیب

ازو شادمانی و رو مسامتند گهی بر زمین و گهی بر بلند

از قلعه نرسد ناطق و صامت رینکوچی ضبط نموده نائب خود نصب کرده بدو محبت را بدو نمود که محبوس دارد و فخرالدوله را در قلعه تهنه دار نشین موضع غیاث پور که بر ساحل دریای مهندری واقع و مکان متین است مستحفظان داشته باز داشت و خود کوچ نموده به ضاع سوریه شتافت جوان مرد خان پس از کوچ که اندیر او دروب حصار را کساده دم از استعلا و استعداد زده شد و خندان به فراغ بال به نمسیت مهمام سرگرم کار گشت *

زمان خوشدلی دریاب دریاب که دامن در مدد گوهر نفاشد

از آنجا که با عبد الحسین خان نائب دیوان صوبه سبب نوشتن بعضی امور با فخرالدوله که بر خلاف مرضیتش بود و بجدسه بدست آورده ندانست دیوانی و جاگیرات را از بغیر او به فایم فلی خان سپرد و پس از چندمی معمر خان بدارش مدبر امری رنجیده بدادهن پور شتافت جوان مرد خان چهار دست و درکذات و تحصیل بیسکس و گرفتن ضامن مبداران و نوایان فایم ملیخان به نیابت بلده گراشته بیست و یکم شهر شوال در آمد و حادی علی

و محمد هادی خان و رافع را همراه گرفته از ضلع درینین و آنراک و سایر را پدید آمدند
 سیوان و صدقه بیلنگر که در تصرف روز آورد خان را پیش بود روزی چند مقامات
 رسیدند و چون از اجتماع کسب هادی احمی اسعدیل محمد خان آمد
 که نمایان بود عازم آمده بودند و نزدیک موضع پیتیا بود که کوبان طایف اطریق
 کمک بودند و چندی کشته و حخته گشتند چند نفر را هم اسید از دکان که در خط
 ... شادمانه شادمان بود کابی بداد *

اگر تیغ تمام بجای میزد و جای نمود رنگی در بخارها حدایی
 ... عید الضحی داندل ملده گشت و در آن روز از نمایان طلبه ...
 جوانان خان بهیستار کوی به سر آمدند و در خانه محمد خان ...
 جمع قدرت نمود و بعد از شهر پنج الدلی سال هزار و ... بدعا و هفت
 آمد و صفدر خان فیروز همان ایام رسید که آنرا از آن شایع سواتیه شایعه
 ... معارفت نموده و از فضیله دهوانه گشت و بدست آمده از آن روز و قدرت
 ... کمک بدقت ... کرده و آنرا نروده کردند از آنجا که بدانه عمر احمی اسماعیل
 محمد خان ابرو بر گشت سوم شهر شعبان ... رحمت ایودی پیوسته شد
 ... و الم و اند مرهمه ... شده بود که این داغ مالای داغ سوحان و جگرها
 ... ساخت *

هرده زهانه داغ عمی بر جگر دید یکداغ دیک که شده داغ دیگر نهد
 ... از جوانی او چون امر نا ریز را چاره و در مانی بجز صبر و تنگمندی
 ... لایح مدامی طاب معنوت اشدعال برزید *

... اعدا نادیم و فلک لعین از از روزی حقیقه ... از روزی مجاز
 ... تیغه نمی گفتم بر طبع وجود رفتم صد صدوق عدم یک یک دار
 ... ایام بیجم الدوله در اوجی ... بدر کفایت می بود احب و از حسن
 ... تجار را دای و شاکر و بیجم خان را نقش خیر خواهی او بر لوح سینه
 ... رسم بود و پیوسته صلاح و صواب دید او کار میکرد از اجتماع این قصه
 ... متاثر شده رسم متعارف تعزیه براف نمود نوشته است دعا نمود که یکی از

داداران را بجای او رخصت نماید لهذا قلم علی را مقرر نمود که بعد اربعین روانه گشت و نجم خان فرعه را بدو سپرد همدرین سال شدت فزول باران تزلزل و حوادث اکثر عمارات افکند و جوان مرد خان نیابت فوجداری دهولقه را از تغیر نام فلی خان به محمد عظمت کرانی تفویض کرد و محمد شهباز روهیله را با سه صد نفر از سوار و پیاده توکر ساخت و کسان او مان بائی رینگوجی را از حبس بر آورده نازدش بردند و کهاندیر او نیز متعاقب او نزد او مان دائمی شتافت *

برپا نمودن پوتاجی پشیل فخرالدوله را بنابر پنجش

جوان مرد خان و مقرر گشتن نیابت داماجی

برینگوجی بدستور سابق و رویداد

جنگ شیر خان با فخرالدوله

و رسیدن رینگوجی

از اینجا که بظاهر مقدمه تعاون حصه وجه بدوره که دران ایام بر اقوام سندھ مله تصریق یافته بود و ریاده و کمی بخش مصادرات فیمابین جوان مرد خان و نائب مرهغه کار به خسونت و ناخوشی انجامیده بود و او شکوه این معنی به پوتاجی بٹیس که دران اوان سر فوج و راتق و فاتق مهمات کهاندیر او انداخته صاع پرگزنه پتلاد رسیده مدام داشت تمهیدی نموده فخرالدوله را که در مامعنه غیبت پور باز داشته بودند بالکی سواربی و فیل نشان و خیمه نعین ساخته بود نمود جوان مرد خان و حصول مرام خویش ماندند (۱) مقوس و (۲) خا برپا نمود و درین ضمن خبر بحالی رینگوجی به دستور سابق شایع گشت *

(۱) مقوس بفتح اول و نانی و سکون را و مین بی نقطه صورتی را گویند که در

در کشت زار سازند بجهت دفع جانوران زبان کاره ۱۲ برهان *

(۲) خواسه بفتح اول و وزن نواسه صورتی باشد که در فالیز و زراعتها نصب

تا وحوش و طیور اراں ترسیده آسیب به کشت نرسانند ۱۲ برهان *

مرد خان ظهور این معنی را به فال نیک گرفته علی رغم پوتاجی نائب کهاندی او را از بلده بی دخل ساخت و آمدنی محاللات برگزیده حویلی به ضبط در آورد پوتاجی بر صرافت آمده کوساحی و گنگدور را فوج دکه‌دی و حاسی از مصداقیان را که بقاء فخر الدوله نوکر گرفته بود برای تشخیص و تحصیل و بدر ساختن عمال جوان مرد خان برگزیده مروده و آمده دیگ که در چهار طرف مصروف شدند و خصص نمود و فخر الدوله را مازند ^(۱) عروس که آزادانه سر می برد گذاشت و پوتاجی را که با شیر خان اخلاص بهم رسیده بود نوشت که تا سیدش موی را فراهم آورد منتظر و مترصد او باشد شیرخان از اطراف حیوانات بهاء را طاعت داشته نوکر ساخت و عزم ادباز بر شارج آمدن و پوتاجی چار کرده در سواد فرستاد که نیم مسست از اینجا که از راه خاندیس مرده این صوب شده بود یک گونه آشفته روی داد و شیر خان بذات امر احاط سیاه مضطرب گشته قریات چند برگزیده مروده و دیدار را متاح در آورد چون هنوز خبر واقعی بدوستن پوتاجی نداشت به مقتضای وقت از راه دست اندیشی محمد امام بدیع را جهت سلسله جدیدی امر موافقت نمود و پوتاجی پتیل ورسند و خود عزم کپربنچ معاودت نموده بدو وضع کرد و آمد - فخر الدوله که با فوج مرهته دران نواح رسیده بود بطریق جون بر شیر خان رسیده بجنگ تیرو بنگ در پیوست و معدودی از کشته و خسته گشتند چون صبح قریب بود دست از جاگ کشیده آمدن مرود آمد درین بین محمد امام بدیع که با پوتاجی ملافی گشته ابواب دولت و شیر خان مفتوح ساخته با معتمدی از او رسید و فخر الدوله ازان مرهته را ازان وافف ساخته سرداران هر دو جانب را ملاقات داد الدوله به شیر خان گفت که العاضی لایدر اگر اکنون بمددگاری بخواهی دو مرهته طریق موافقت و موافقت پیموده بمدد معان است که بچست بسته بتدارک ملاقات بردازند و آب رفته بجو باز آرند - خلاصه

(۱) عروس که کزایه از صورتی باشد زشت و مهیب که طفلان را بدان ترسانند ۱۲ برهان

مدعا آنکه پرگنات را بتصرف در آورده باحمد آباد باید پرداخت و از جوان مرد
حان داد دل باید خواست *

* مصرع *

تا در میان خواسته کردگار چیست

• دو روز گفت و شنید و عهد و پیمان سپری شد شیر خان در مراجعت
و مبادیبت متوعد خاطر و دونه بود که دوشسته رینکوجی • شعر بر رسیدن حدود
در بواح ناره سیفوز دفعه رسید و شیر خان از تردد بر آمده در کتمان این راز کوشید
چون فاصله کپر بنج که در تصرفش بود از اینجا قریب المساواة واقع شده هدگمی
که چشم و کوشش طرف دنی در دوم غفلت غمزد *

* بیت *

چندان حلفت از روی غفلت خراب که بی‌داری خود ندیدی یخ-واب
بی خبرانه خود را به کپر بنج رسانید صبحگاهی که حاجب سلطان روز حجاب
دغاب را از رخ شب تاری برداشت و شخص مدام از کاشانه دماغ نمودگان
دستری خبری کناره کسید فخر الدوله و دیگران از شب روی شیر خان رسیدن
رینکوجی با خبر گشتند و پاشنه کوب به معاون پرداختند اما بگردش نرسیدند
و در سواد فاصله کپر بنج که شیر خان معسکر آراسته بود آمده بجنگ تیر و تفنگ
دائرة جدال و نیران قتل نار دیگر بر او برخاستند روز دیگر رینکوجی نیز رسیده شامل
شیر خان گردید و از بی دخل ساختن کماشته کباندی را واقف گشته نذر
مداخلت نائب حویش مرار دمی را که در نلده افامت داشت بمواعده
دلپذیر بجوان مرد خان دوش از اینجا که بتفریبی از (۱) حاوی اوراق معاملات
وصف درگنده حوینای حصه سه هفته در عوض پرگنه بتلاش شعیده بخاطر دانست
درین روز مانو یافته در حواله - نموده باسم نوشت رینکوجی را که هر دو
از ملک پای خود را فام کردن مد نظر بود بالضروره برپورنه را گزارش و ح
مرد حان مرار را به نیابت او در محاللات داده دخیل نار ساخت با چه
رینکوجی باسند ظاهر و اتعاق شیر خان روز دوم *

* بد *

دم صبح کین شاه زرین حشم ز مشرق بر آورد طبیل و علم

به مقابل مخر الدوله به مغوف پردازی و معرکه آرائی پرداخت • • • بیت •
 در صف را مسافت چو نزدیک شد از آن چشم خورشید تاریک شد
 و مبارزان و رزم طلبان هر دو جانب بر روی یندیگر تیرگنازی میدان داری به
 جولان در آمدند •

دواندند بر یکدیگر ناگی صلاح! میان رفت یندگی
 و در حمله نخست ناندک زد و خود ورامد استقامت مصیبتیان همراهی شد
 خان متزلزل گشت و رخنه در ییقان پایداری دیگران او زد و تاب مقاومت
 دیوارده رو گردان شده میدان را به حریف سپردند • • • نظم •
 گدازان برفتند زان استخیر بود رسم قصد ایمن در گریز
 دور که زبان را شد از کار دست ز هم جرم بگسب و چوبک شکست
 رسم هر دو لشکر در آویختند شب و روز را در هم آمیختند
 از مشاهده این حال عرق حمیت شیر خان بحرکت آمده عار فرار را بخود
 وا داشته • • • بیت •

پیچیده بر خود چو پیچیده عار آورد شمشیر ز هر آب دار
 و در عریض کارزار استقامت ورزیده بیاوردی تها و جلالت قدم جرأت پدس
 داده مدافعت پرداخت اما از تن تفها چه خیزد اگرچه رستم رفت ناشد از
 که چه اند هر چند که روئین آن بود درین بین مرکبش نه تیر نفنگ از پا در
 و او که رزه پوش عرق آهن بود پیاده رو برآه آورده حریف از زمین و یسارن
 آمد نزدیک بود که از پناست بارکی هستیش نیز فرود آرند که سقای او جرعه
 بدنی که سرمایه زندگیش بود رسانید یعنی اسب خود را پیش کسیده
 حوا و فایه ساخت و با آبرو کشته افتاد شیر خان سوار گشت از آن ورطه
 جان سپار بیرون آمده اتفاق رینکوجی در چار دیوار حصار
 تحسب جست و از طرفین به مورچال بندی پرداخته بجنگ توپ
 نگ در پوستند در سال هزار و صد و پنجاه و نه از آنجا که چندی محاصره
 به کپرنج بطول انجامید و از هیچ ممری پیشرفت کار درونیان و بیرونیان

میسوهر مقدور نمی گشت هرکدامی به چاره جوئی ملجاء گشتند قضا را ملهار هولکر فرستاده باجی راو بنابر تشخیص و تحصیل صوبه مالوا فوج کشتی نموده از نواح برگنه کودهره و دوحده میگزشت درینوقت که رسیده بود و زمیندار لونا واره که با قصبه بیرپور نزاری درمیان داشت جهت حصول مرام خویش او را آورده بیرپور را تاخت چون از کپر پنچ قریب المسافت بود ریدکوجی واقف گشته سرگزشت خود را به ملهار هولکر نوشته استمداد نمود و او پاسخ داد که اگر دو لک روپیه نقد و دوزنجیر میل بشرط بودن یک ماه بطریق حق الاعانه سپاه منظور خاطر نشان نماید می آیم - ریدکوجی پذیرفته آکوجی براد خود را با چندی از معتمدان شید خان به صیغه یرغمال فرستاده طلب داشت فخرالدوله و گنگا دهر و گوساجی ازین بهمید آگاه گشته چون تاب مقاومت این فوج گران نداشتند دست از محاصره بار داشته آب ندیده موزه کشیده دوازدهم شهر صفر ملل باز گشت کوفته رفتند - اتفاقاً پیش از رسیدن فرستاد های ریدکوجی ملهار کوچ نموده رفته بود و اتفاق ملاقات دست بهم نداد - ریدکوجی ظهور این معنی را از فتوحات غیبی و امداد لاریبی پنداشته از تمدنای چار دیوار برآمده مانوجه کار خویش گردید فخرالدوله را دکهنیان برداشته راه دهولقه پیش گرفته آمدند و محمد عظمی فوجدار آنجا را بیرون ساخته متصرف گشتند - چون از هنگامه آرائی کسان کهاندی راو و برپا نمودن فخرالدوله داماجی آگاه گشت بنابر روع منافسه و نیز از چند سال اتفاق آمدن این صوبه نه شده بود کهاندیر او را همراه گرفته به برده آمد و ریدکوجی را نزد خود طلب داشت - گنگا دهر و گوساجی از رسیدن داماجی بانفاق کهاندی راو شنیده فخرالدوله را همراه گرفته از دهولقه بموضع جتبلپور معموله برگنه حویلی هفت کروهی بلده که فلعهجه دارد و در حصه مرعته بود و درین ولا به تصف جوان مرد خان درآمده و عند حبسی از جانب او باجمعی از سوار و پیاده تعیین کرده بود منزل گزینش شدند و حبشی تاب استقامت در خود ندیده برآمد و گنگا دهر کسان خود را به محافظت آنجا تعیین نمود درین بین داماجی از برده کوچ نموده به موضع

نسو معموله پندار هفده گروهی باده رسید و گنگا، دهر با فخرالدوله رفته بدو پیوستند و داماجی چندمی درانجا مقامات ورزیده کهاندر او دراز خود را به دادن برگذنه نریاد و نیابت دوده راضی و مستمال ساخت و بموجب درخواست او قلعه بوسد را نیز بدو وا گذاشت و رفع مدایعت و حصومت کشت و داءالدین خان که از روز ناخوشی با مفتخر خان از کهناییت برآمده در دهوان اقامت داشت درین والا که داماجی و دیگران فراهم آمدند برای حصول بعضی مرام خویش آمد و فائده نه بخشید داماجی از سو کوچ نموده بموضع نو کلیچ ده گروهی باده آمد بعضی گفت و شنید معاملات با دهوان مرد خان نموده کا نوجی تاکید را با فوج مرهقه فخرالدوله را همراه داده بصوف ضلع سرتهبه خصم کرده خود بعزم مسکن سرگشت و رنکوجی و داءالدین خان تا دریای مادی به (۱) مشایعت پرداختند و داءالدین خان به دهوان شتافت و رنکوجی بامر ماموره اشتغال ورزد ازانجا که قلعه بوسد مکان بودن رنکوجی در دست کهاندی راو ماند فاصله مرهقه را که بوسی گروهی دلد رافع است برای سمنای خویش در نظر آورده اساس قلعه طر ح انداخته به تعمیر آن جمعی گزاشته بفرار تشخیص به دهولفه آمد *

ارتحال تیغ بیگ خان متصدی بندر مبارک

سورت ازین خاکدان و تقرر متصدیگری

آنجا به صفدر محمد خان برادرش

ادریز سال کشتی هستی مسکون متاع عیش و کاه رانی تیغ بیگ خان متصدی بندر سورت روز سه شنبه بیست و یکم شهر شعبان المعظم از تدد باد متخلف پیش روی اجل طوفانی شده درهم شکست و طغاب باد بان املش - - - - - گرداب محیط فنا افتاد -

• بیت •

درین ورطه کشتی فرو شد هزار که پیدا نه شد تخته سر گذار

(۱) مشایعت پی روی کردن و در اصطلاح بجهت رسانیدن مسافر است ۱۲ *

و (۱۱) طاحونه فلک که چندی بمرامش گردش نمود در آخر کار دانه وجودش
 ۱۰ در هم ساید - * نظم *

جهان آسمانی است مردم را که بر خون همی گردد این آسیا
 دو سنگ زیر آن نه بین یکی آسمان است و دیگر زمین
 تو اندر میانه یکی دانه بخود نانش گرم بود فـ... زانه
 که زانکه بگردد همین آسیا کفد استخوان ترا توتیا
 و صدر محمد خان برادرش که دامرنیابت می پرداخت بعد انفراغ مادم
 و سوگواری به حفظ و حراست و استمالت سکنه آنجا کیفیت و افعه را گزیرا
 معروض بایه سپهر خلافت مصیر گردانید و هفت سر اسب عیبی نژادیناد رفتار
 و ده هزار اشرفی تمام عیار بذات پیکش بازگاه والا راونه نمود - و محمد هادی
 وکیل او در یقه صدر جنگ مبدانش از نظر اقدس گزینید خلعت و فیل و امانه
 منصب و خطاب بهادر و سزد متصدیگری بقدرازی بیسگاه فضل و عطا مرحمت
 شده حواله وکیل گسب •

تعلق پذیرفتن دیوانی صوبه به راقم از انتقال طالب علی خان

اندرین سال دیوانی صوبه از انتقال طالب علی خان بذات تقریبی براف
 تعلق پذیرفت مفصل این مجمل آنکه برهنمونی و اغوای ملعون دیو خصلتی
 ابلیس فطرتی - عقیبت طلعتی - دون همتی - غول کرداری مردم آزاری از فرقه
 هفود کم اصلی - بد نسلی - شعبده بازی - دمدمه سازی - * نظم *

کافر بد خصال بی پیروی همه مکاری تمام تزویری
 همچون غولی دراز با لائی زشت روئی کریمه سیمائی
 بد کنش بد گهر عجب ملعون همه چیزش حرام الا خون
 از آنجا که جرئت جلی در طینت * خبیثش آغشته بود در هر امری از امور به

شایدی از هم کاران گویى سبقت مى دبود و از سالهاى دوازده در سر انجام مهام
پیش والد راقم پیش آمد نموده بامر پندستى مى پرداخت و د اعیان و هم
جشمان زهد و آبروى پیدا نموده معروف و روشناس گشته - • نظم •

سر ناکسان را بر افراشته - و یمن آمد بهی داشتن
سوزنده خویش کم کردن است به جیب اندرون مار پروردن است
از آنجا که کار فرما را بداته نیک ذات دید بازار بد داتی را کسد و بصاعت مدانست
را فاسد ساخته مدامت طریق سلامت مى پیمود اما گاه بیگاه که حوصله اش
ننگی مى نمود به مضمون کل شیئی يرجع الی اصله بجوع نموده موشکی مى
دوایند - • بیت •

پرتو نیکان نگردد هر که نبدادش بد نامست

نریخت نا اهل او چون گردگان بر گفدد است

و بمقتضای کثر طبعی نه نیشکی مبرنجاندد - • بیت •

نیش عقرب نه از ده کین است مقتضای طبعش این است
و با راقم که برداشت نمیکرد موافقت ندود بالجمه پس از عزل مدار الملک
والد مغفور چون کاربکه فراخور حال او باشد نداشت سفارش نموده در سرکار
دجم الدوله نوکر ساخت تا آنکه نوبت حکومت و امر نظامت به دجم الدوله
رسید و او به کردوائی نظامت کهنه پاره و سایر مامور گشت و از بد افعالی
و زشت اعمالش عالمی متذکر به حسب اتفاق فدائ الدین خان بنابر امری با
او (۱) چپ افتاد و نجم الدوله در معرض باز پرس و صدد گرفتن مصادره در
آمده بمحصلان غلاظ و شداد سرهنگی عبدالوهاب بیگ سپرد و کار به شکنجه
و زدن و سندن انجامید آن گفتار مکار به عجز و انکسار دست افتقار بدامن
استسفاع خان مغفور زد و ایشان نظربر آنکه از من گفته می شود و مقام من
شناخته اند به شفاعت پرداخته مفت پذیر گشت و نجم الدوله و فدائ الدین
خان بیاسداری خاطر ایشان از سر جریمه اش در گزشتند اما از خدمت معزول

(۱) چپ افتادن کنایه از بد شدن است ۱۲ *

گشت -

* بیت *

آن سرکه سزای تیغ باشد شربت دهیش دریغ باشد
و آن گندم زمای جو فروش معرفتی با زوجة نجم الدوله بهم رسانیده به نمودن
باغهای سیرکهای بتصور حمایت متکفل سرانجام قریات تعلقه او شد پس
ارتحال نجم الدوله و آن مرحومه فداءالدین خان و مفتخر خان در کرم
و کیش نگاش داشتند قضا را حای اوراق که در آنجا حاضر بود به تفرس
در بخته او را آگاه ساخت و او عیال خود را کنار نموده خود در (۱) کنف خان
مرحوم پناه گوی -

* بیت *

نکوئی با بدان کردن چنان است که بد کردن به حای نیک مردان
تا آن که مقدمه خوانین بخویکه سبق دگریقت فصل گشت و ساط حکومت
شان در نو دیدد شد و فراش روزگار فروش امر نظامت برای جوان مرد خان
گسترانید و صفدر خان برادرش برچار بالش نیابت نکیه زده به رتق و فتق
مهمات مالی و ملکی مامور گردید آن (۲) مختال (۳) مختال در مال کار خود
اسید که هم وسیله روزی و از مهر مواخذه و مصادره محفوظ و مصون بوده
باشد چون در ایام حکومت مبارزالمک و دیوانی خان مغفور مبرور از بغیر
و قطعی امور نظامت و افع و صفدر خان و کار پردازانش ازین معامله
عاری -

* مصرع *

گیرم که خدا جامه دهد کو اندام

* بیت *

هر نظری را که برافروختند جامه نادار آتن دوختند
بایکی از اخوان شیاطین در ساخت و او پیش صفدر خان تقریب کار پردازی
و واقف کاری او را به کوشش کوشید از آنجا که او خواهشمند این چنین کس

(۱) کنف جانب و پناه ۱۲ *

(۲) مختال مکر کننده ۱۲ *

(۳) مختال متکبر و فریبند ۱۲ *

که به‌هم‌ما باشد بود طلب داشت و او از و خامت عافیت متامل گسته از راه
مجانوت که آیفده بالمره خاطر مفعوشش مطمئن باشد گفت که بدرن اجازت
و خصت علی محمد خان که قدیمی ایشانم و در پیشش نجم‌الدوله نیرنه
سغارش ایشان بودم براین کار امدن نمی توانم کرد درین صحن منظور نظر دیده
بی بصیرتش آنکه اگر احیاء محضت در فکیرد و در سیاه (۱) چال بلائی افند
اسکمان شتر نچه نه سغره گرفتار آید بدست‌ناری حمایت برآید و برهد - صفد خان
تاعیم آن معلم ابن‌السه پیغام کرد و خان مرحومه او را که برین تمهید حاضر آمده بود
و سذل -

• بیب •
• درین دیربیب بدگور و زاده را نه بدست هفتدر میده باده را
• نه کساده پیدانی در سرانجام امور حیر و شریک رفته پیش امد کرد و تصرف
• در میان صفدر خان بهم رسانید سر نه شورش جاریدن امر بران - • بیب •

• دراز فکوف جابه بدتر شود چو کردد سوی مار از در شود
• اسع صغدر و کبیر قدیم و جدید کار یوزان صفدر خان در آمد و در حابه
• راندازی سکند بلده هادی طریق غلات و گماشی گردید و کار بجایی رسانید
• که در آخر جمیع حقوق سابق و حق را فسیاً و مسیاً و هبایه منظوراً انگاشته
• یک دو امر سهلی خان مغفور را آزاده و مکدر ساخت و نارام فرد دینااخت
• دوری در مواد اخلاص و اتحاد با جوان مرد خان و برادرش انداخت • ربانی •

بد اصل و گدا چو خواجه کردد نه فکر است
معورر شد بود دادند از دشمن و دوست
کسردانوره که کوره ز دوهو و سوزی
بر کوره همان بیرون برآود که در و است

• بجمله پس ارتحال والد معفور بیش از پیش متوجه حال باز ماندگان شده
• پس نمک خواری دیرینه پرداخت -

(۱) چال نروزن شال مفاک را کوبند ۱۲ *

(۲) اسع گزیدن مارو کوبدم ۱۲ *

* نظم *

بر سرم لشکر جفا آورد حق نان و نمک بجا آورد
 نیست ند اصل را وفا و تمیز اصل پاک است مایه همه چیز
 و کمر عداوت به نطق شقاوت و (۱) حشانت چست بسته در عدد عزل خدمت
 امینی که با راقم بود آمده تمهید راست ماندنی بسته باغ سبزی به صفدر خان
 نموده به صمغ در انداخت که از محال کثره پارچه که کورائی نظامت آنجا از
 طرف سرباز به شیم رضی مقبر است نغلب و تصرف او معلوم نمی شود و در
 سلطنت چه افتد از باقی مانده که با متصدیان بادشاهی باشد دیوانی عوبه
 و داروغگی که قهره پارچه را که از عبدالحمید خان افتزاع شد که پرسید اگر بدوئی
 و امینی و کورائی و مسرفی و دعویداری و مقیمی که با مردم است ضبط
 نموده یکی از آن خود حواله شود از وجه لوازمه مبلغی عاید و از معاملات
 شیم رضی خاطر جمع میگردد اگرچه صفدر خان پاسخ داد که امینی از مدت ها
 نا خان مرحوم و اکنون نافلانی یعنی راقم تعلق دارد و کورائی که به محسن
 خان و او در حضور و در سپرد ایشان امینی را نمی توان گرفت و مناسب
 نسبت از آنجا که آن ملعون (۲) افسار اهرمن کردار را اصل مدعا (۳) محارفت
 و معطل ساختن و کشیدن انتقام کینه دیوینگی راقم بود شعله ده کار بردن به دمیدن
 دمدمه و افسون عقداللسان پرداخته جسم و هوشش را بسته گفت که اگر به ضبط
 در نیاید دیگران آزاده میگردند اگر بخاطر برسد آیفده و گذاشت می توان کرد
 و بدین وسوسه آن (۴) خفاس (۵) کناس (۶) نسفاس بصورت فاس او را از راه

(۱) حشانت بکسر اول کنه ۱۲ *

(۲) افسار بر وزن رفار یعنی افسون *

(۳) محارفت ناول مضموم کسی را بیروی کردن و معاش بزرگسی سخت کردن ۱۲ *

(۴) خفاس بالفتح و النشد درو می در کننده و وسوسه کننده ۱۲ *

(۵) کناس - جاروب کتی ۱۲ *

(۶) نسفاس ناول مفتوح نانی زده نوعی از خلق که به یک بای بر مینهند ۱۲ *

دیده اجازت حامل ساخته از روی تزویر عورت عدلی اندیشیده و مصیقه مکی پیش نهاد ضمیر خود نموده رخسار حیا را به نیل حرام حواری مخضوب کرده و دیده احوال بی بصیرتش را به میل بیوفائی منکول و معیوب داشته - • بیب • نه از خلق شرم و نه ترس از خدا نه اندیشه کرده از وز جبر با جودیکه تا خلف مهینش را پیدگار به نعلقه کزرائی مغرور داشته بود این نفول آنکه - • ص. ع •

گدای در زمین فرزند خود را کور می سازد

خود پیام گزار این معنی شده جغد صفت و نوم گردا برقع حیا دیده در بانی آرزوی سرخ رسوائی مالیده آمده چون خروس بی هفگام به برانگ بر داشته • نهید سته خودش بصوت ان افکر الاصوات اصوات اکمبر شهبیق و بهمن نلاد کرده سرائیدن و درجانیدن سامعه آثار بهاده ظاهر ساخت که صفد خان با قام ملی خان نقاری دارد و نه میخواست که مکنون ممیرش بر ملا اود و این عفته نکشاید اوده دارد که دارونگی کهته پارچه را از نکتش بر آرد بفر مصلحت کزرائی که ازان دیگرست و در سپرد شما و از دیگر تعافات نفعی و ضرری متصور نیست امینی ۱۰ که از قدیم دارند بعد انقضای یک ماه را گراشت خواهد کرد چون جاره بجر اذعان داشت سکوت ورزید و آن (۱) همار مساء (۲) بزمیم موجب ضا دانسته رفت و روز دیگر که غره شهر جمادی الاولی بود جمیع تعلقات را غبط نموده تا خلف دویمی را پیشکار ساخت که پیوسته ناشیم رضی در مقابل دکانی چیدند - • سوز اوراق تا یک ماه و نیم مهر خموشی بر لب زده بانتظاری ایغای وعده گزایدن روزی او را طلب داشته گفت که چرا بموجب فرار به عمل در نمی آید (۳) مهمل و تا مربوط چند از طب و ریاس گفته رفت و ظنم به یقین پیوست که گفدار واهی بر ریسان می معوش یا بر جانیست

(۱) همار ناول مفتوح و تشدید نانی از بس مردم عب کنند و سخن چینی کنند ۱۲ •

(۲) نیم سخن چین ۱۲ *

(۳) مهمل ناول مضموم و مبم نانی مفتوح ضائع دکار و سهوده ۱۲ •

و فروغی از صدق نه دارد * رباعی *

مرد تمام آنکه نگفت و نکرد وانکه بگفت و بکند نیم مرد
وانکه بگفت و نکند زن بود زن نه از آن کس که نگفت و نکرد

بالضرورة رویداد او را به مقرب الحضرت بهروز خان نوشت فضا را پیش از رسیدن
این سانه او را شخصی در حضور گشت از آنجا که اکثر خدمات حضوری در
تعلق داشت حکم معلی صادر شد که از دفتر خالصه نوشته از نظر افس
نگرانند محصور آن بعد بفرمان تعلقات حضوری آمدنی و کروانی که پاره
احمد آباد را که از واسطه عرض معروض بود نیز درج کرده گرانیدند و حصرت
ظل سبحانی هر یک از تعلقات را منصوب یکی از بچکانه های او بدستخط مرین
فرمودند چون بدنام احقر رسیدند حکم شد که بدیگری تجویر نمایند مقرب الحضرت
و الخافان جاوید خان و رای رایان تاگرمیل که شرف اندوز حضور بودند بدو عرض
نمایندند که امید می مقام علی محمد خان مرحوم و درین والا به پسرش که
بخطاب پدر سرفراز است مرحمت گشته تعلق به بهروز خان ندارد مگر واسطه او
بوده و از خاند زادن مورثی شاه اعلی رضوان جایگاه است و کروانی که به
محسن خان است چون هنگام تهر خدمت پیشکش سرکار والا قبول کرده
و برعایت بهروز خان واصل نه ساخته محصوران نوشته ادد هرچه حکم بصاد خاص
مرین فرمودد و حکم والا به شرف بغاذ پیوست که حکم استقلال امینی بدهند
و کروانی را نیز در سپرد امین نمایند که وجه پیشکش را از لوازم خدمت به
ضبط در آورده ارسال حضور نماید و در قطعه احکام فدیسی بمهر وزیر الممالک از دفتر
خالصه که مرحمت شده بود درین وقت رسید از آنجا که ان پیر گفتار غدار
و آن (۱) دیوث (۲) لئیم (۳) عدل (۴) خنار از راه خدیعت و مکاری به مراعات

(۱) دیوث بفتح و یای مشدد مرد بی عبرت و بی ننگ و بی حمت ۱۲ *

(۲) لئیم بغیل و ناکس ۱۲ *

(۳) عدل - ناول و نانی مضمون و لام مشدد سم گرو سخت گو ۱۲ *

(۴) خنار - بالفتح مع تشدید نا عذر کننده یعنی بیوفائی کننده ۱۲ *

ظاهری و ضمناً بدریامت ایفکده درجه خیال و اندیشه است آمد و رفت داشت احکامی که ورود فرموده بود نموده گفت که بفراستاه حاجت صدر خان را از احکام آگاه باید ساخت و تقریب و گزارش باید کرد آن شقی که از در کوشن بهروز خان واقف گشت از آنجا که موش خانگی و از جمع حیات مطلع بود و خاریکه از مهر امداد و اعانت بهروز خان در سینه بر کینه اش می خلید دفعه بر آمد و سهام مرام را به هدد مراد پیوسته یافت بحسب ظاهر همراهی نموده بود صدر خان آمد و احکام را ظاهر ساخت و او نفت که نه جوان مرد خان گفته جواب خواهم داد حیله درپیش آورد و آن کم ظرف بد اندیش که درپیش رویش نشسته احکام در دست داشت بخوش آمد گویی لب را کشود و از روی ظنرو استخفاف نفت که درین وقت سلطنت کج مانده و احکام شاهی را می پرسد نفقات خان را درخواست نمایند از استماع این گفتار ناهنجار زیاد از دهش رافم را عیان حوصله از دست رفت و عالم را در چشم نیره و تار دید احکام را از دست واجب القطعش کنیده گوشت و گفت که اگر در نزد چون دوتا اهلی اعتبار ندارد اما ما را بعبادت عزیز و موجب افتخار است * • قطعه •

در نه بید بروز شب بده چشم چشم چشم افتاب را چه گناه
 راست خواهی هزار چشم چنان کور بهمرنه اوتف سیاه
 ، برخاست و اخرو روز جوان مرد خان را دیده از احکام واقف ساخت و گفت
 مبارزان جهان فلان دشمنان شکفتد
 ترا چه شد که همه قلب دوستان شکدی

از آنجا که او را دیز از وجوهات چند خاطر نشان نموده رخنه در قواعد مصادف و مخالفت افکنده حقوق دیرینه اسلاف و اخلاف را به عفو مبدل ساخته بود اندر پدیر نگشت و جوابی که مطابق سوال باشد حاصل نه شد و آن مرور مد بر از مهر شمامت با کار پردازان دیگر که پاس نمک خواری داشته با رافم بودند سرّاً و جهرّاً میگفت که اکنون بچه توقع و کدام امید مانده اید کسی که محل اعتماد و اعتبار بود از میان رفته بحالی خدمات را مگر در خواب دریا بید هیئات هیئات

امریست داممکن که صورت بستنی نیست و در فقایم میخندید از استماع این
مفالات که آتش در نهادم می انداخت بآبیاری مضمون این منظومه منطقی
میساخت -

به هنگام سختی مشغول امید کز آب و سیه بارد آب سفید
در چاره ساری بخشود در میزند که بسیار تلخی بود سود مند
و آن ابلیس سراپا تلبیس سالوس^(۱) لاهوس بعد چندی به عذر خواهی مجلس
به بناس مکرو نزو پر شده از در خیر سگالی در آمده به طنزازی گفت که اگر
چیزی به عنوان رشوت برای صقدر جان متعهد شوند شاید بدین وسیله امینی
را بدهانم و کروورائی که از آن دیگر نیست و سپرد دارند نمی تواند شد پاسخ داد
که حق کسی را غصب نه کرده ام و عاریتی نپدید گرفته ام جای پدر خود را گرفته
ام بحالی که بدادن رشوت و منت باشد گردن داین مدلت نخواهم نهاد
و اهب العطایا که رازن العباد است بهتر ازین را عطا خواهد فرمود * صائب *
ده در شود کنساده اگر بسته شد درمی انگشت ترجمان زبان است لال را
و در اندیشه کار مدامل گشته با خود گفت -

گرد دیوار خانه گشتن چنبد فتح در را کلید باید جست
و شاف عیبی و سروش لازیمی نکوشم میخواند -

* بیت *
گر بسد گل ز چمن بیش منال ای بلبل
که درین هفته صد برگ و ذوا باز آید
نمیددی به خیال آورده سوید نموده برای رام نازاین وکیل دربار چهار
و بسنت خان محلی بچکانه بهروز خان را نوشته فاصد را رخصت کرد از
که بدید موافق تقدیر بود بمجود رسیدن رفایم سابق ولاحق که آنها چشم
بر شارع چار داشتند محلی فرد حقیقت را بنظر اودس گرانید و بخط
مزین گشت و حکم محکم شرف صدور یافت که بدیوان صوبه نیز به قدس
یرلیغ نویسد و احکام والا بفام تیغ بیگ خان متصدی بفرست و بجم

متصدی بددر کهنیابت و سیاهه بداروغه کهنه پاریچه رکاب سعادت نه لمان ظهور
سید که رونه مال بویاریان و تجارت بدسگان که بدون مهر علی محمد خان امین
باشد منظور نه کفند و محصول دونه باز یامت ذمایت و احکام صدر نه روم رسید
چون موسم روانگی امتعه تجارت بدسگان دارالخلافت و بقادر فریب بود باظهار
این معنی نبداخته با خود گفت که هرگاه ابلاغ حکم مقدس دداروغه کهنه
پاریچه رکاب سعادت شده گماشته های نجاران آنجا نوشته باشند بخودی خود
برو خواهد کرد از آنجا که به خط خاص مزین شده بود که بدیوان صوبه نیر بدویرسد
«محرران دفتر خالصه شریفه حقیقت دیوانی را که طایب علی خان دیوانی
اقرار بود و از شریع خدمت نه تعلعه گرفته و در حضور فوت شد دیوانی آنجا در
کسی مغور بدست از نظر انور گزیندند چون حواشی ایامی بدان پیوسته
بود که بدین تعریف این کار برافم بعلق بدید حکم شده و عهده امین نمایند و
حسب الحکم اشرف اعلی بهم وزیر الممالک در تمسکات دیوانی حواله و کذل
گردید و سرآینه وافی هدایه عسی ان تکیهوا شبنما هو خبرتم - * منظومه *

ای بسا کارها که در عالم رود و عالمی زنده سرهم
در نظر آن در و گران باشد حیور کلی همه دران باشند

نیم و مصمون - * مصرع *

عذر شود سبب خیر گر خدا خواهد نه ظهور پیرست

چون در عرض شدن مقدمه دیوانی و مرتکب گشتن حسب الحکم فریب نه ماه
سید هنگام روانه شدن فافله دارالخلافت در رسید و از نوشته جات آنجا کیفی
احکام دداروغه کهنه پاریچه حضور و مصدیان بقادر مشروحاً نه تجارت بدسگان
«اودان بضاعت احمدآباد منکشف گشت و آنها به جوان مرد خان ظاهر
در جاره حوشدد سوای را گزاشت تعلقات علاجی و درمانی ندید میثها
در نه بود را بقادر تحقیقات صدق و کدات احکام فرستاد درین بین حسب الحکم
ای . و در مورد - * نظم *

روز و شب روز روشنی رسید شب آهنگ را صبح صادق دمید
آغاز بختم سبک خیز شد نشاط سخن بر دام تیز شد

او احکام را بجوان مرد خان ظاهر ساخت و نظر بر قدم ارتباط که مکرر سبق
ذکر یافته گله این امر بقول آنکه گله از دوستان می باشد آغاز نهاده گفت * قطعه *

جوانمردی دو چیز است ای جوان مرد
به سویم گوش ده تا گویمت راست
یکی آن کز رفیضان در گزازی
اگر هر لحظه بینی صد کم و راست
دوم کز ترنویابد هیچ گاهی
چنان کاری که باید عذر شان خواست

اخوین قسم مغلظه یاد نموده عذر خواه گشتند که ما را هرگز سودای این کار در
سر و خیال این عمل در دل نبود فدیمی و نمک پیوده شما بدین امر نا بالیسب
رهزن شده از راه برد پاسخ داد که ان شاء الله تعالی در اسرع اوقات سزای کردار
و پاداش این کار خواهد یافت -

این تلافی فلک با و بکند نکند گرفتار نمک بکند

از آنجا که او سبب شده تعالی مبتلای جمعی در اندک فرصتی انتقام از او کشید
که در اواخر واصل گردیدند بدو کت جصیم مرگ دختر و ناخلف مهیضش
و پسرزاده و دخترزادهای یتیم می پدر و مادر بدیده بی بصیعتش دید و اندوخته
های کسب حرامش بباد رفته پریشان شده بآنها ملحق گشت - * وحید ،
نمک و سودا الماس شبیه اند بهم به غلط هر که نمک خورد بر از عمر ببرد

* قطعه *

جهان بیمانه را مانند بعینه
که چون پر شد تهی گردد به هر بار
کنون کز مرگ آن ملعون تهی گشت
نه پندارم که پر گردد دگر بار

هر چند که این همه در از نفسی موجب ملال خاطر نظران گسته و با
صداع سامعان شده چون دل پر داشت بدین وسیله خالی نمود و نیزه

بهرت است که کرد که نیافت - • قطعه •

تا بدانی که داده ایرد کس نیارد بکوشش از تو بود
 و نخواهند عالمی چه شود خواست او بی خلاف خواهد بود
 بانجمله محبران دیوانی را با دفته از خانه فایم قلی خان طلب داشت و را
 کداشت جمیع خدمات بدین رساله شده هشتم ذی الحجه که یوم التودیه بود
 به تعهدات امور متعلقه خویش سرگرم گردید و معاند سه بخت و حاسد
 بسبب طرب اسود الوجه فی الدارین گشت - • قطعه •

همه با بیهی ای حسود کین ردعی است
 که از مشقت آن جز نمرگ نتوان است
 پنداشت ستمگر که ستم بر ما نسود
 سرگردن او بماند و بر ما باز نماند

ایضا همدران اوان روزه مالی که مهر احمد و محمود داده بودند در بند
 سوت مظلوم نه گشته چون کالی در برش خداوند برگشت بجدسه آن را
 و خانه والا سپرد که یک کار باشد و روزه دگ مهر خود کرده داد و در سال
 و در دست جوان مرد خان ندست آویز بر آوردن حسب الحکم احیائی
 و دست فی بیوزة نموده بمعرض ایصال در آمد و ریفکوجی بذاب بعضی امور
 و در یکی موضع اسلانی چهار کردهی بلده آمد و جوان مرد خان قایم قلیخان
 و اقم را همراه گرفته رفته ملاقی شده معاودت کرد و ریفکوجی رفت - انه ۱۱
 • دایم ذائب فوجداری دولقه که بایکی از فضاوتیان آنجا رنجشی داشت
 و قصاصان قصبه گری ذائب فوجداری آنجا را نیزید و ملحق ساختند
 و فوجداری گری به صفر خان تعلق داشت باجمعیت شایسته بد آنجا
 و بدیده بداخته اخراج نمود و محمد مغور الدین خان صدر صره از مهر
 و عدم مداخلت روانه دکن گردید چون خللی از فساد کولیان در برگرفته
 بود و محمود ادا رویدا ده بود محمد شهباز زوهیله بر آنها تعین گشت و او
 بود سب نموده آمد •

درگوشتن بیلگر خان عرف گدا بیگ خان قلعه دار بندر مبارک سورت ازین فیروزه حصار و غرق شدن زورق وجود نجم خان متصدی بندر کهنبایت در گرداب فنا و سوانحاتی که دران اوان رو داده

همدین سال که ایبک خان که پس از ارتحال بیلگر خان برادرش از پیشگاه خلافت و جهانپادای از انتقال او بظطاب و قلعه داری آهزی اساس بندر مبارک سورت سرافراز بود چندیکه بدان امر اشتغال نمود ناگاه سنگ قضا از میزخفیت فلک دوار بر شرفه اساس وجود خاکبش رسید و حایس هادم اللذات فرمان پدر تو امان عزل در نشینی بیکر هیولائی آورده بیست و یکم شهر صفر از در بند عفاور اربعه بیرون ساخته به کوتوالی تفنگائی لحد نص نموده فرستاد و مصداق آیه کریمه یدرکم الموت و لو کفتم فی روح مستیده هودا گشت - * معظومه *

فضا بر فکودد ز در بستفت بود فی المثل گرد از آهفت
چو تقدیر از عرش آید فرود ندارد بلنددی دیوار سود
ارنجا که در حین حیات و ثبات عقل چون ایام از زل العمر را دریافت و روز اسقاط
فواهی جسمانی و استیلائی ضعف و ناتوانی را در خود مشاهده نمود از راه
عاقبت اندیشی - کیاست و دانشمندی را به کار برده نارسال پیشدش بارگاه
فلک اشتباه پرداخته قلعه داری را پس از ارتحال خود بنام وقار محمد خان
ولد صفدر محمد دامادش التماس نموده سند درگاهی حاصل ساخته بنابران
اوبه حراست و محافظت قلعه سرگرم کار گشت و نیز دران اوان ^(۱) شنگ آمال
و امانی نجم خان متصدی بندر کهنبایت به لغرگاه محیط نا پیدا کنار
ادزکه الغرق عدم دهم شهر ربیع الاول پیوست و از چار موجه تلاطم حوادث روزگار
به ساحل ممات رسید و بار خانه اعمال و افعال را در فتره جزاء بما کانوا یعملون

(۱) شنگ بضم اول و سکون ثانی و ضم ثالث کشتی کوچک را گویند *

ورود آورد مقتدر خان خلف نجم الدوله که بخطاب موعن خان مقتدر و مباحی
 منته بود باراده دارالخلافه نقل مکان داشت از سدوح این سالکه فسخ غیرت
 نموده به حفظ و حراست معموله بدر پرداخته و افعه ناگزیر را به پایه سرپر خلافت
 مصر معروض داشت - فداءالدین خان که از سابقین رفیقیده در موضع دهوان
 مسکن نظام جالیه کوی اقامت داشت از استماع این قضیه ناخریبه و ناخوش
 تعزیه باز ماندگان که آمده بود از ممانعت در آمدن رجعت مقرر شده بود
 و ت و بیش از پیش بر آورد گیها افزود -

نماید یک نفس زخم سندان دشمنم بر دل
 ولی از درست گر خاری خلد سیز می رفجم

پس از چندی که از بودن دهوان و مصاحبت گویان دل رنگ و منفر گشت
 به رینکوجی نوشته با قبائل به قضیه امرته آمده جانی گرفت و او به مراعات و دل
 حوی میسر میبرد و همداران ایام شعله حضور پر نور متضمن بمایش روغن وی زور
 سازدین و روغن د اسپک^(۱) که از بلاد فرنگ می آمد حواله وکیل فدوی درگاه
 اسمانچاه شده بود ورود فرمود بتلاش تمام روغن و اسپک بعد وکیل که میسر آمد با
 برصدانت مرستان و از نظر افسد گزنت و از راه فضل و عطا بمرحمت خلعت فاخره
 برقرار شد و جوان مرد خان بنابر بدو بست ضلع دریای میسره که داسردار نامی کولی
 مذکور سر به شورش برداشته مصدر فساد بود محمد شهباز روهیله را با توج تعیین
 فرمود و او چندی با او به زد و خورد پرداخت و داسردار کشته افتاد *

معاودت نمودن کاناجی تا کبیر با فخرالدوله از
 ضلع سورته و وقوع ناخوشی فی مابین
 جوان مرد خان و رینکوجی بنابر تفاوت
 حصه و مصدر هنگامه شدن او
 و بدست آوردن قلعه بورس

کاناجی تا کبیر که با فخرالدوله بصورت سورته رفته تسخیر و تحصیل

(۱) د اسپک لغت فرانسه بمعنی منبل که در غنای بالچ می گویند *

کهدنیی آن ضلع نموده به قصبه بن تهلی پیوست و آنجا را محاصر نموده به
 سعی و کوشش مفتوح ساخته غارت کرد و فخرالدوله از تذک ظرفی تسخیر آنجا
 را بر خود بسته بفرست شهرت و آواره کلبدی از طلا و عرم داشت با بیست و یک
 اشوبی نزد درگاه والا ارسال داشت و از نظر اشرف گزشت بالجمله چون هنگام
 باز گشت مرهته رسیده بود کاناچی او را به دهولفه رسانید محمد جان از قصدانی
 آنجا که به نیابت موجوداری می پرداخت می دخیل شده به بلده آمد و کسان
فخرالدوله بادفاق مرهته قاض و متصرف گشتند ریفکوجی از امرته خود را به
 سرزمین نام رسانیده ملحق گشت چون دران ایام بر تفاوت حصه پیوره
 و مصادرات دا جوان مرد خان گفت و شنید داشت و کار بفاخوشی انجامیده
 بود رسیدن کاناچی و فخرالدوله را از مخدات وقت و مساعدت بخت شمرده
 اتفاق موضع ساند معموله دهولفه شش گروهی بلده را بتاخت در آورد و ناطق
 و صامت آنجا را غارت نموده منزل گزید - جوان مرد خان بدریافت این خبر
 با ورج آراسته و اوایمه نوپ خانه به قصد شمشور از درون نا سابر گزشته بر آمد
 و پاسی از شب گزشته چون صلاح کار ندید عنان عریمت را به بلده معطوف
 ساخت در آمد کاناچی فخرالدوله را سپرد ریفکوجی کرده خود روانه مسکن شد
 و از فخرالدوله را همراه گرفته بموضع بنجر چهار گروهی بلده بر ساحل دریایه سابر
 فرود آمد از آنجا که فریات پرگنه حویلی حصه مرهته بموجب قرار که سبق
 ذکر یافته در تحت جوان مرد خان بود - اکفون مصادفت به مخاصمت تبدیل
 یافت محصلان شداد و غلاظ بر تمام پرگنه تعیین نموده چشمه تحصیل هر چهار
 حصه جاری ساخت و از آنجا به موضع عیسن پور دو گروهی دائره کرد جوان
مرد خان نیز به اراده مقابله و مدافعه در باره نین پوره اقامت ورزید و هر روز
 فوجی از طرفین به مقابل یک دیگر نموداری کرده به جنگ نوپ و نفعگ می
 پرداختند از آنجا که ریفکوجی را از بدست آمدن فخرالدوله خیال نص
 در سر بود در تدبیر آن در آمده تسخیر و تحصیل کفان ربه فریات دیگر آورد -
 جوان مرد خان از مکفون ضمیرش آگاه گشته محمد شهباز دهیله را نظر برسانده

که او نزد راجه زای سَنگِه در ایدر نوکر بوده رخصت نموده که او را مستمال ساخته ده معاونت و شریک کار گشتن آورد - شهباز فتنه معتمد راجه را برای عین مدد خرج و گفت و شنید همراه آورد چون هنگام جدائی گزیدن از دخترالدوله وعده دادن یک زنجیر نایل میان آمده و نه عمل در ندادده ایفای آن . پس ازین روز مره را جوان مرد خان متعهد گشته وستاندها را به دست و بر سرود و بکجی که در ضلع مربع ولاد در اندیشه دخیل که ساختن دخترالدوله که دست داده او باشد چاره جو بود راجه زای سَنگِه حسب الطلث جوان مرد خان می آمد کسان خود را بر سر راه از فرستاده به . و اعید سال پدر نسوی خود دعوت نمود و او اجابت کرده شامل گشت از ظهور این معنی قوی دل شده عزم او به هم داد و شیر خان را بذر طلب داشت و او هم آمده ، لحظی گردید و کمر به حصار بلده چست بست -

* مصرع *

هر چه تدبیر است جز با بخت نهید نیست

پس این خبر گشته شدن قائم او که در پتلان بود رسید که هریا نام پسر خوانده در اندیوار که دایم قلعه داری بوزسد می پرداخت در سواد فصبه پتلان آمده است . بطول دراز ساخت نائب ریگکوجی که نه مغایه و مدافعه او برآمد . پس آن تیر مدفوف نایه پیمای وادی عدم گشت چون مسیت ازادی پیونده در دادنه نالایق او را عائق گشت و نه عزم گرفتن قلعه بوزسد و نص نائب بگر رو بداد صوب دهاک و قلعه بوزسد را محاصره نمود هریا تکصن جسته بحدک رسیده و بحدک اشتغال ورزید ، از آنجا که بعضی از متکصنان داریگکوجی موافق بودند ، ایام معدود کسان او نه سازش آنها نوبانها گذاشته بر آمدند و منعه ، هرج گشت . هریا بدو دست چون زبانی خبر تقرر نیافت سرشته بدستور سابق نه که بدو او ستهار داشت جوان مرد خان علی رغم ریگکوجی جفا دین یافت را که بدو دست قلعه ، بباد از طرف او می پرداخت طلب داشته در بلده دخیل کار ساخت .

* بیت *

ماتنه ریگکوجی را بیرون کرد -

نلس ، حمام است این دیدای دون هر زمان در دست ناک دگر

وقوع هنگامه بندر سورت و برآمدن صفدر محمد خان متصدی آنجا و مداخلت سید معین الدین خان عرف سید اچهن

همدین سال شطرنج ناز فلک دوار و شاطر روزگار غدار بساط خصومت
و مزارع... فیما بین صفدر محمد خان متصدی بندر سورت و سید معین الدین
خان عرف سید اچهن گسترده طرح جنگ انداخت و عرصه نبرد آراست
تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه چون صفدر محمد خان از انتقال تیغ
بیگ خان از پیشگاه خلافت و جهاننابی ناصر حکومت بندر سورت مفتخر
گشت سید اچهن را که در حین حیات تیغ بیگ خان به مهمات بخشی
گری مقرر بود بدستور سابق مستعل داشت چندیکه فلم تقدیر بر اتفاق شان رفم
زده بود بسر بردند -

این مردم پر فعلی چون روعین و آب حوشند به یک جا و نه سازد بهم
از آنجا که در حین حیات تیغ بیگ خان بندر بعضی جهات و مصالح ملکی
نظام الملک اصف حاکم را نظر به نظام عمدة التجار و امور دیگر بیدخل ساختن
او بمخاطر خطور نمود و این معنی را در پرده خفا میخواست بجلوه ظهور در آرد
بدوستانه با خود کفکش داشت سید مهن برادر مهن سید اچهن را که در اصل
متوطن دارالسرور برهان پور و در زمرة اصحاب عمایم -

* بیت *

با رویش و فش و پشم و عصاؤ مسواک
اینها همه بود و آنچه می باید نیست

منسلک بود در نظر آورده چون از فرابت سببی برادرش با تیغ بیگ خان
و بخشی بودن او آگهی داشت این راز سر بسته را بدر سپرد و در کتمان آن
مبایعه فرمود -

* مصرع *

مصلحت نیست که از پرده برون آید راز

خود را به تقدیم این کار ترتیب و تخریص نماید سید مثنیٰ سمعنا و اطعنا گفته
و بالراس و العین خوانده بحسب ظاهر اشتیاق ملاقات برادر را دست آورز ساخته
براه آورد . وارد بندر سوزت گشت نبغ بگ خان نظر به اخوت سید اچهن در
میریم و تعظیم پرداخته مهمان پذیر گردید و او در حالت سیمون نمبر ۴۰۰ کوز خاطر
اصف جاه را با برادر در میان آورده چندی منوطف بود اینجا که هر امری در
گرو وقت خویش است سید اچهن را حرأ دسد و هر چند در این امر مفاهر
بناس خاطر برادر و فرموده اصف جاه در بحر اندیشه دست به پا در ساحلی
دست نیارود سید مثنیٰ چون پیشرفت کار بنظرش نیامد معاودت بموکر اصلی
مردۀ کیفیت را باصف جاه ظاهر ساخت و مضمون اکمل احل کتاب بر حوادث
و گفت -

بر آید در زمان خویش ه. کار سوفت خود دهد میوه بار
توان شد بر همه مقصود پیروز مگر روزی فرد خور امروز
اصف جاه را که این حکایت خلاف خواهش و مرضی بگوش رسید مرا عادی
که سابق با سید مثنیٰ مرعی بوده خلل بزیروفت تا آنکه (۱) برید اجر ادع بگ
خان در رسید و نامه طلب حضور رسانیده از شهرستان هسنی بیرون برد و صعد
احمد خان دمر حکومت مامکن گردید و دستور پدش در امر بخشی نری
. صاحب افتداری سید اچهن مستقل ماند اصف جاه کوه دوم سید مثنیٰ را
تکلیف نمود و او بفایر تقدیم رسم فاتحه و تعزیه متمسک گشته آمد و برادر او را
انصرام فرموده اصف جاه به مبالغه تمام می گفت چون هفتوز چندی در
امضار تقدیر آسمانی و مشیت یزدانی در مکن غیب (۲) لبث و درنگ
منبت بود کشتن و کوشش را فائده نداشت .

* بیت *

تا در برسد وعده هر کار که هست سولی ده دهد یاری هر یار که هست
سد مثنیٰ که روی باز گشت نداشت لاچار متوقف مانده پهلوی بر بستر فائده

(۱) برید ناول مفتوح و رای مکسور فاصد و رسول ۱۲ *

(۲) لبث ناول مفتوح درنگ کردن ۱۲ *

بهاکه در گزشت و این تمفارا با خود بخاک برد - گویند که از ممر شر مساری
از آصف جاه که نه چشم دیدن رویش در خود میدید و نه زبان عدر خواهی را
با خویش می یافت سَمی فائلی نه کار برده از خجالت برآمد سید اچهن
نظر بر امتدار آصف جاه و حصول رضامندی او پیوسته در انداز و رحمت و قابو
میگزرایید تا آنکه بشاهت افعال ناپسندیده و اعمال نکوهیده مردم امر مرهونه
از کمر و رفت برآمد و مشیت ایزدی با نلاف جان و مال سکنه انجا نعلو
پزیروت و فضا (۱) امضا یافت - بروز موعود سید اچهن با جمعی از مخصوصان
رو به قلعه آورد از انجا که پیوسته بغیر فراغت و تقریب امر دشمنی گری بی
ممانعت و مزاحمت آمد و روت داشت در آمده دروازه قلعه را به کسان خود
سپرد و گرم و گیرا رفته رفار محمد خان قلعه دار را گرفته حبس فرمود . مصرع *

دران قلعه کین کهن نازه کرد

و روبه مکان حاکم نشین که نه دیار اشتهاز دارد بوپ اندازی آغاز نهاد - صفدر
محمد خان را که ظهور این واقعه هرگز در مخیله اش نمی گزشت در بحر تحقیر
افتاده لچار به بستن مورچال و (۲) سببه و جنگ امر نمود و از راه اتحاک پیغام
فرستاد .

حق فراموش مکن بدوالت ذو زانکه در دست گذر است گرو
و فریب سه ماله باآتش فشانپ شبانه روزی چار دیوار بغدر سورت مانند کوره
حدادی التهاب پزیروت چون پیشرفت کار از هیچ سو بنظر در نیامد سید اچهن
تدبیری اندیشیده ملهار نام مرهونه را که از قبل داملاجی به نیابت بروده پیام
داشت بقرار دادن یازده لک روبیه به صیغه حق الا عانه و با ایصال آن وجه از
آمدنی محصول سوم حصه میگرفته باشد بمعادلت خویش دعوت نمود از انجا
که آن جماعته واقعه طلب و خواهشمند این قسم امور اند اجابت کرده آمد
و از راه بود تپتی و درپچه با چهار صد سوار جوار دکنی به قلعه در آورده سید

(۱) امضا نکسر اول روان گردایدن فرمان ۱۲ *

(۲) سببه نکسر اول بمعنی مورچال و دمدمه است ۱۲ *

چون جمعی از شجعان و مخصوصان را همراه نموده بازاده گرفتن دربار و زدن
 سبزچاها برآورد متعینان که از کوچه و محلات واقف جماعت مبرهته را همراه
 گرفته بکوچه که سر دیگرش به دربار اتصال داشت در آمدند اتفاقاً در وسط کوچه
 خانه که محمد بیگ نام فرستاده داد شاه بفرار اندیاع و ساختن چند منزل جهاز
 پیش ازین وارد گشته با فریب چهار صد نفر مغلبه همراهی فرود آمده و از
 مشاهده هنگامه پیوسته مردم خود را مسند داشته به محافظت خانه خویش
 می پرداخت و کاری از معاضدت عمرو و زید نه داشت درین وقت که آن گروه
 بفرار عادت مسنومه مبرهته که در اکثر خانهها سر راه دست اندازی نموده می
 آمدند رسیدند و او بممانعت برخاست و جنگ بدو دهنگ در پیوست قضا را
 بدو دهنگ از کمین که اجل به مله‌ار سردار مبرهته بسند رسیدن همان بود و تسلیم
 شدن همان - دکنیوان لاش او را برداشته رجعت و بهی می نمودند چون جماعته
 مبرهته بی سردار شد ممکن اصلی شتافتند و از طول انچه آمدن این واقعه چه
 خانه خرابیها از اتلاف مال و جان نجات و سکنه رو نمود و چه عمارات دکنی که
 از حدیثات گولگ بوپ نا خاک ره یکسان شکست و چه دکانها و ادبایها مسجون
 از امتعه و افسه اطراف و جواب بلاد متعدده دعابت و سوختن در بنامد نامی
 سازندها بزبان حال این معال می گفتند -

به صلح از فروزند شاهان چراغ بود شهری . اسکی بی را فراخ

وگر رو بمیدان کین آوردند ملا ز اسمان بر زمین آوردند

جمهور سنده از صغیر و کبیر و ضیع و شریف به ستوه آمدند صفدر محمد خان از
 مشاهده این حالت چون بدست آوردن قلعه بانعوه خودندید از وخامت
 عایدت که تاجار و اعیان بدر از هنگام نیابت تیغ بیگ خان نا او غبار آورد
 خاطر اند و درین مدت هنگامه احدی به معاونت نپرداخته تفاعد دارند
 اندیشید که مبادا در بلای بلوای عام نیفتد بالضرورة پیام گرگ اشتی دمیان
 آورده متعلقان را بخانه دیگر گزاشته دربار را خالی نمود و خود با جمعی از
 مخصوصان در محمدی باغ احداث کرد تیغ بیگ خان واقعه اندرون حصار عاز

بدان به غم روانگی فرول کرد و به سرانجام سفر و ادای وجه مرسومات سپاه اشتغال
وزیر سید اچهن در از استقلال و اسداد رده علی نواز خان خواهرزاده خود را
که هم داماد صفدر محمد خان بود به نبات متصدیکری معبر ساخته به دلا
فرستاد و به محافظت برج و بار و دیوار شهر بفاک پرداخته به معتمدان مردم
آبی میداد و دشاره خالودنس مدانی اسم اعظم حاکم بر آورده سید اچهن به
فراخ بالا در قلعه جانی گرفت صفدر محمد خان به اثر اخراجات لاندی مایه رف
خود را انچه همراه آورده بود در معرض بیع و تناخوه سپاه در آورد و اقبال
سید اچهن خریداری نموده گرفت باوجود آن عهده برآنی نداشت و آنچه در
متعلقانش بود دستش نمیرسد بدها وین ادوده و ملال گردید مفتاح دام
حدیثی غلام تیغ بگ خان که معتمد و محرم راز بود و در رفقت بدون براده
به صفدر محمد خان ظاهر ساخت که در هنگام تعدیر این باغ از قوط کیا ست
و عاقبت بیخی بیع بگ خان در تحت فلان حوض مبلغ کلی را از سر ج
و بدعت نهاده چون چسبه آدکیوان در ظلمات ارضی پنهان است و من ازان
مطلع ام ازانجا که گفته اند که زر سفید برای نور سداست کدام وقت زیاده
این متقاضی صرف آن خواهد بود صفدر محمد خان بدالالت او حفر نمود
و گفتار او را مفرون به صدی یافت ظهور این معدی آبی بر روی کار آورد و مسخر
عزیمت سفر نموده کمر همت بر استقرار مرکز اصلی خویش حسنت بسته بعراهم
آوردن سپاه و بستن مورچال بر حصار شهر بفاک اشتغال ورزید - * منظومه *

دگر باره آهنگ جنگ ساز کرد در بسته فتده را باز کرد

فرو برد سر در گریبان فراغ فرو برد آسودگی را چراغ

سوی باره جنگ آوردان ناخفتند به تدبیر دیوار پرداختند

و از هر دو جانب آتش در بهاد توپ های روئین تن افتاد سخته بند را که هدو
از صدمه اولی آسایسی و از سوگواری در گرشکان معرکه نخست آرامسی پیدا
به شده بود که بار دیگر سخته خفته که چشمش گرم نگشته سر از بالین برداشت
و دانه حرب را مشتعل ساخته هوش از کله شان خیر باد گفت و هر روز جمعی

از طه‌پور برة نوردهی عدم نه گزیدند. حافظ مسعود خان حبشی وکیل
 ارباب خان دندار اچیزی و تجارت پسگن ترب و زرمی، جماعت کلا دوشان
 نگلس و والدین و ورنکسپس نه اندیسه این که حوی سید اچین ادهو
 جدایی نه که حویش افتدای است هم نه سید ادهو و محبوب نه این بهینه
 دهد و پاس مغانی نام آصف جلا که بگوش شان سید یون ملخون دانتنه
 رعایت این را بنظم در آوردند و از مخاطره آنه اگر حدان و قدر محمد خان
 دیگر تمکن نداد چه ساهک نه بدش نماید و سید اچین هم از این ستمد
 را به حالت درخواست داشت لهذا اتفاق بدیدند و بعد و بعد از ده علق و صلا
 و کرد و موعظ ساخته روز دادند نه من بعد محمد خان تا جبری ادهو
 و دولت نگزارند و قدر مقدور و میسر و نه مضرت نه اعب و دارند و این
 معنی را مسجل ساخته اسمی خودها اند و آوردند چون مسدولام که آن
 نگلس که در (۱) تختیم امت و درنگ داشت نای الحال تکلیف و ساهب
 حمهور که تخلف نتوانست نمود و تختیم ساحت و هر کدامین نه مضرت جنگی
 ادوات و آلات حرب الک و بوج حصار را قسمت نموده نه عهده و اهتمام
 حویش گرفته نه محافظ و جنگ در پیوستند و در حیات حال نه که محصر
 دویند منعم بر رضامندی حکومت نه سید اچین بدتر استل درگاه وانه مرتب
 ساخته سپردند و او روانه نمود آصف جلا که از نوشته سید اچین و در
 و جدایی به بوج از رویداد صدر آگاهی یافت عمدة التجار ملا مخوالدین که از
 عدم موافقت تا تبغ بیگ خان و قدر محمد خان که از چندی ا
 خان و مان اوارا داشت ناکامی نامدوایی برگشت بوطن مکتوف نه همراهی
 او و زرمی بود خلعت و یک زنجیر فیل داده تا اچیزی خان نام جماعتدار
 و حضرت فرمود و به سید اچین خصوصاً در استدلال و دوید معروض داشتن در باب
 عطای اسفاد درگاهی و نه سادات عظام و مشائخ کرام و اعیان و اشراف و حافظ
 مسعود خان و بجاران و کلا پوشان عموماً در امداد و اعانت و مراعات سید اچین

(۱) تختیم مهر کردن ۱۲ *

نوشته عمدة التجار با اجمیری خان دسنوری یافه در عین گرمی هنگامه آرائی
 صفدر محمد خان که بار دوم برپا نموده بود رسیده شریک آن معرکه گسند
 در حمله چند ماه که بجنگ توپ اندازی و معرکه آرائی منقضی گردید و صورت
 فتح البواب صورت چشم نه کسود چون جمعی از مردم کاری و اعتمادی همراهی
 صفدر محمد خان مدعی حسین بیگ خان و میر جدد نصمده نورد شهرستان
 عدم گشته بودند و موافقت تجار و عموم سکنه بممانعت مشاهده گردید بدینرو
 کار دبدبه سرر منازعت گوناگاه ساخته در کوب چهار بدمنی و از اینجا به مونه
 تهته راهی گشت همداران اوان چون متوانر و مدوالی و افغان صدرانز معروفه
 اخدر نویسان و دیگران بعرض اعلی رسد بدریعه صفدر جنگ میر انش نه
 از هکمه آمدن از وطن مالموف وارد بددر سورت گشته از عادن علی خان رافع
 بود حسب الحکم اعلی بتصدیگری اینجا بزم او که در احمد آباد افغان دشت
 فستاد - صادی علی خان نظر بر حسن معاشرت و قدم ارتباط به حافظ سعود
 خان و دیگران کیفیه را نوش حباب بسد که چون عهد و پیمان تا سید اچهن
 موکد به ایمان گشته است معدوریم درین بدن محضر و عرصی آصف جابه و مهم
 سازی سید اچهن نازگان دوانت عائد گشت سفد بتصدیگری بزم سبد معین
 الدین خان عرب سید اچهن باضافه منصب و خطاب بهادر و عطیات بازگاه والا
 و سفد قلعه داری به سید حفیظ الدین خان پسرش مرحمت گشت پس از
 چندی اجمیری خان فرستاده آصف جابه ناجل طبیعی در کزشت و همراهیان
 نه دکن شتافند روزی جزد ویمابین سبد اچهن و عمدة التجار صحبت نه موافقت
 و (۱) مخاورت که بسر آمد بفائز امری غبار کدورت از دفاع یافته به عداوت
 و مخاصمت مبدل گردید سید اچهن عمدة التجار را نه نمیددی در قلعه طلب
 داشته باز داشت مستر لام کپتان انگلیس نظر بر هم پیشگی واسطه گفت
 و شنید او شده تدبیری اندیشیده برای بعضی مقدمات که نالمشاهده عمدة التجار
 در دربار نفیج نماید حضور او را مستدعی گشت سید اچهن فریدش را خورده بیرون

میرساد مسافر لام که پیش روی قلعه متوجه آمدن عمده انجمن بود به مجرد بیرون
آوردن بلا توقف به خانه خویش فرستاد خود ۵ دینار آورد و با علی دیوان خان دایک
مصدقی افند به مقتضای وقت گفت و شنیدی نموده برگشت و خانه خود ۱۰
سدحکام داده نشست و روزی حدود شواهد عمده انجمن را به تفصیل حاضر کرد
کستری بمذنی رساند و او تمام آنجا سکونت ورزید از او پیشه دروب و کبر و اسب •

قرار گرفتن حصه مرهقه در بندر مبارک سورت

چون از دایک مسافر مرهقه درین محله ۲۰۰۰ دواخی مدد سورت به کردنی
ابلاخی گایکوار به عمده ظهور آمد از آنجا که چاندان قدوب ، صدقاتی بدایک
مصدقیان آنجا به معاینه و مدافعه می برداختند حدیثه در ساجل خویش
در نامه یافته اند به عبور شهرور رسیدن که جمعیتی بهم رساند دست تطاول
به داشت و با راج بریدفات آن حلقه نواز حاجت که به نام علی خان د فوج آراسته
به ایام حکومت خود سال به سال معاینه و مدافعه او بر آمده تا وقت می نمود
در آن شهادت رستم علی خان که خار سوراخ دیلاچی بود تمامی برگذرات آن
طرف دیلمی مهندسی و سرکار بدر سورت بلا شرکت غیر تصفیش با تسویش
در آمد و بهرام خان را قدوب و مکذات مدافعه و معاینه او دست بهم دداد اما چون
ملکات برگذرات سورت که سواهی آنجا به فروخت نمی رفت و رعایا از خوف
مصدقی خائف و هراسان بودند به صلاح و تکلیف آنها با مدصدی طریق سلوک
سلوک ساخته قرار داد حصه نمود که رعایا میسرانیده باشند و به فراخ مال
و جمعیت خاطر در مساکن خودها آباد بوده بفاسر معاملات و فروخت غلات
به کشاده پیشانی در بندر آمد و رفت نمایند و این صورت تا زود داد سید
اچهن و صفدر محمد خان گرت نرم به کچ دار مریر استمرار داشت و نظر بر
منازات حصار و وفور مصالح توپ خانه مداخلت مرهقه در بندر نمیتوانست
شد چون سید اچهن ملهار نامی را از برده بقرار حق الاعانه به شرط اخراج صفدر
محمد خان بمعافیت طلب داشت و او گسته افتاد و صفدر محمد خان درانه
شرفی بدست آورده در حصار عالم بفاه مورچال بشهر بفاه بجدگ در پیوست

چنانچه گزارش یافت - کیدار را و بدی عم داماجی گایکوار تعلق دار پرتغاب
 سرباز بهر صورت را بقرار دادن سه لک روپه بجزای داری خویش طلبداشته
 برن و انجام کر صفدر محمد خان به نهجی که نگارش بدیروت به عرصه ظهور
 در آمد و بعد اچهن در امر حکومت مسدول گسب کیدار را و فادو بامده مصد
 شویتن و مداد گردیده پیغام داد که اگه صفدر محمد خان دخل می یاف
 وجه قرار داد میداد اکفون که امر حکومت بر او قرار یافته آن وجه را بدهد
 و چندی دین همگامه طریق و شوارخ آمد و روت بچار و مترودین مسدود ماند
 چون از سبد اچهن ندارک به عمل در نمی آمد لچار تن به فضا داده سوم حص
 آمدنی محصول بذور را با ابصال آن وجه نفخواه نوشته داذب کیدار را و طلب
 داشتند دخیل و سهم کار ساخت و پس از استواران و باوجود ایصال زر بسبب
 بعضی حوادث که روی نمود بدخل نتوانست شد و مجموع حاصل اندر
 سه قسمت منقسم گردید حصه ازان متصدی و بخشی در وجه نفخواه حافظ
 مسعود خان داذب بدیوت خان دودا از انجپوری و دهره سوم از دهره صفدر گسب
 همدان ایام پروانه بهر وزیر الملک اعتماد الدوله در باب دخیل کار ساختن گماشته
 بدیع الدین خان وفاع نگار کهشوره پارچه و سایر بدام ودوی درگاه و رود فرمود و به
 عمل در آورد همدین سال در عسیر دوم مایه شعبان المعظم فریب به نصف
 الفهار زمین لوزة که درین مدت افامت رانم در بدیدار گاهی فزیده بود و افاع گسب
 و ماند، وزیدن نسیم در گذشت که بعضی را محسوس نگسب *

وقوع قحط سالی شدید که در عوام گجرات به تر لوتره اشتهار یافته

از جمله سوانحات عبرت افزای این سال که به شامت افعال و نمود
 ما مردم مانع نزول (۱) غیث السماء گشته و فوج قحط شدید که در افواذ اند
 گجرات به تر لوتره که عبارت از سفوفت هزار و هشت صد و سه بکر ماحد

است و نمکینا کن یعنی محط گنده که بهاسی خشک اخو، دو عدد است. داد
 در در از مذهب (۱) بآیه و موی خنمه و نمکینا ساله جادن حدی اتقوا به شده
 و مذهب آبی از اسمای سیر نماد و پیر کبله (۲) زمین سیر بود باشد و مذهب
 به سد علامه حوادث و (۳) ناهات دیگر گشت *

پیمان خشک سالی در آمد دید که هوش از سه خلق غم نبرد
 در اسمان سه سر بسته شد به بینم گیاه از زمین بسته شد
 و جان از که و به نوردون رسید نرسیدن از درگانی عین
 جوان بود خان با حمهور اندام از حص و عدم سه و اتوالی (۴) هستند
 و جویهای اشک از پیچیده سوار چشم دور، سر و حر و (۵) انفعال
 و ندامت اثر اجابت طالع شد و هر چند ظر و تاط در چاه موی آفاق جز
 کسب سوای سواد بود که حسرت انکه انبی موی به گسب بتیغ نعره غلامان
 دای رعدی نکوش بسود او، درز واک تسعیر علالت و کف در ح حدیث بالا و
 سه آنار و چهار آنار به معوان تلاش سده گمی ناه حالتی ترب و وحشت
 بحدت بدیدار گشت عوام الناس فریات که بخوردن بیضهی گیده اظهانی سائر
 صوح می نمودند کبره کبره در دوز وادی عدم می گشتند حیوان می زبان بوش
 کای بنی اسن گرفت، آمده از بی کاهی کاهیده گله گاه بچراگاه بیستی می
 سافند اکل میده هاج و حلال گسب تالاب ها و آیار جوی کاسه کادان
 مملسان خشک و حالی مادم فخط اب تر گوانی غلاب افورد بود سده متی
 حدولی پیش نماد که و صوی دبست ز جان شستن به عدم ادا می گسب
 مظا کردید یا ارض اللعی مازک و یا سماء افلعی و عیض الماء جلوه ظهور نمود
 دوک رعایا و عامه بر ایلی برگذات و فریات خصوصاً از ضلع پتن از ممر بی آبی
 (۱) ناله کف خاله گرسنه محبده ناول مضموم و دال مکرر سال ننگ معیشت
 (۲) ناله جمع عامت بمعنی آفت است ۱۲ *

(۳) استسفا طلب آب نمودن یعنی تازان خواستن *

(۴) انفعال شرمندگی شدن ۱۲ *

چون ساهی بی آب بی باب شده به قطع علائق مساکن آنا و اجداد جدی وطن گریده اواره بادیه ناکامی گشتند و فاوله بقاونه بصوب مالوا و اطراف و اکناف باسی شدند و حسابی و شماری از ده روان عالم فانی نه مادم فریادی که ازان رفت ویران و بی چراغ گشته تا حال صورت آبادی نه گرفت و احدی از رفتگان ناپطان بر نه گشت و این حالت تا هنگام فرول رحمت سال آینده امتداد یافت تا آنکه ارحم الراحمین فضل خود را شامل حال بافی ملادگان فرموده به مصداق مضمون عذافات مسکون و الله افرل من السماء ماء فاحدا به الارض بعد مرونبا برمان داد و آب حیاتی به خلق تشنه کاملان و جان باب رسیدگان برآی حرممان چکانده ازین بلیه بهانی بخشید -

* رباعی *

هر چند بدیم ما فکوکاری سو هر چند گنه کدیم عیاری سو
از باطن زشت ما کسی آکه نیست اینها کل آست که ستاری سو
و در سال هزار و صد و شصت و یک چون خبر ارتحال نجم خان منصدی بند
که بنیایت معروض بیه سپر خلافت صدر گشت از پیشگاه فصل و عطا حس
الحکم بذام مومن خان بمهروریز الممالک موحمت شد و او ناصر حکومت آن
جا اشتغال ورزید •

تعیین نمودن جوان مرد خان شیخ عبد الواسع بخشی را با فوج جهت استخلاص قلعهچه جتیلیور و برگشتن او بی نیل مقصود

سابقاً به تصرف رمن قلعهچه موضع جتیلیور معموله برگشته حوالی بدست
کسان مرهته و بر آمدن عدبر حبشی رفم زده کلک بدیع سلک گردیده دین ولا
جوان مرد خان جهت انتزاع و استخلاص آنجا عبد الواسع بخشی را با فوج
و چند غرب زنبورک و جزایر تعیین نمود و او بدانجا شتافته باهر محاصره و دسمن
مورچال اشتغال ورزید ریمکوجی که بتقریبی در سواد قصبه پتلاد امدد بود ازین
معنی آگاه گشته بهگوان نامی را با جمعی از دکهفیان رخصت کرد که به

دومک محصوران بودند و از شکبر نموده بیخبرانه هنگام درخشندگی علم
 آسمانی درز از افق شرفی گره و کید را رسیده بر فرودگاه آنها ریخته بجنگ د
 است عبد الواسع و همراهانش که از وقوع این واقعه و هجوم این سده علل
 بدستوری در مورچال محاذی و معینه معین و کذری همدان احوال بدوش
 بر داشتند و برخی برقع احتیاج نسبی می پرداختند که این ناله دگرگونی
 همدان فضای آسمانی بود آمد - سید میثا ولد سید دوا الله و سید محمد الله ولد
 سید قاسم که از روی پیروز و جلالت علم مراد را در خود برآورد داشته چون بودند
 اسب سواری نه یافتند پناه داده جرات بخش دهاده تا بکندید گفتند - • بیست •

یا بر مراد بر سر گردون نهیم یا یا مردار در سر همت کفیم سر
 نه مدافعه و معافه در آمده سر را در حریف گرفته بجنگ کوتاه براف داد مدعی
 مردانگی داده عصبه بدن را بخون دگین ساخته بسج روی چهره ها برآورخته از
 در آمدند و دست بطاول مرهقه بر تارت دمه و ادوات حرب چیره گشت دمه
 بعد اتواسع را توفیق فراهم آمدن و نه معافه پرداختن دیم نه کسب و هرکه هم جا
 بود من نجانباسه فعدریج بر حواریه ازان معرکه هولناک رو نه بداده دهاده مذکور
 نام (۱) ناعلی مدکسره و عثمان گسسته و دهل شکسته د آمده - • بیست •
 بود مرگ حوشر ازان زندگی که آرد روی دو شمشیردگی
 ز این واقعه هجدهم ماه صفر المظفر روی داد و بهکوان نا عظیم طفل خود
 کشته برینکوجی پیوست •

مقرر شدن کهاندر او از تغیر رینکوجی

و رسیدن او و محاصره نمودن بورد

و دستگیر شدن رینکوجی

از آنجا که ارمان نانی باجل طبعی در گزشت انکا بانی زوج دلو
 راو سیفایتی پسر او مان متکفل امور گشته بود کهاندری را و بدو توسل جست

ر او چهار حصه صوبه گجرات را به دیانت داماجی برادرش از بغیر ریذکوجی بدر
 تعویض نموده مرخص گردانید - کهاندی را از هنگامه اراکلی ریذکوجی
 و انتراج فلعهجه بورس از هریا پسر خوانده اش و دخیل کار گشتن جلودن پفدز
 به مدد او در بلده وافف گشته مساعت را از بر و باد استعاره نموده عازم
 این صوب گردید ریذکوجی بر قصدش اطلاع یافته با مخروالدوله و شیر خان و راجه
 های سنگه با فوج اراسته مقابله و مدافعه را با خود تصمیم داده در سوان صبه
 پتلاد رزم غالب آمد و از و خامت ثابت صلاح کار در جنگ میدان علی رؤس
 الاشهاد و به ظاهر با او هم چهره شدن و انبایر باس ادب داماجی مناسب حال
 دانسته معاودت به چهار دیوار حصار بورس نموده در آمد کهاندیر او جاد
 و چسبان در رسید چون جمعیت چندانی با او در سیده بود از مومن خان
 متصدی پفدز کهاندیت که از ریذکوجی غبار آلود خاطر بود و جوان مرد خان
 استمداد و استعانت خواسته نوشت مومن خان آقا محمد حسین را با چند
 ضرب توپ و حرائر با جمعیت سوار و پیاده فرستاد و جوان مرد خان محمد شهباز
 روهیل را با همراهیان و جمعی دیگر مصحوب جلودن پفدز رخصت فرمود
 کهاندیر او به عزم بورس آمده به محاصره پرداخت و ریذکوجی را محصور
 ساخت و قریب پنج ماه متوالی بجنگ توپ و تفنگ بسر آمد روزی دران
 اباہ آکوجی برادر ریذکوجی با جماعه دکهنیان از یک جانب و ار سمت دیگر
 راجه رای سنگه با مارواریان و همراهیان بارادۀ میدان داری و جنگ صف از
 ننگنای قلعهجه بر آمدند کهاندیر او نیز کمر مقابله و مدافعه و سر راه گرفتن حریف
 را چست بسته به سویه صفوف پرداخت و جماعه از یک تازان و جوانان رزم طلبان
 بار گیران خوش اسبه را بتاختن مقابل آکوجی مامور ساخت و انها دفعه جلوریر
 به برکنازی در آمده رو بدر آوردند آکوجی بغیر عادت مستمره دکهنیان که جنگ
 در گریز دارند رو گردان شد بار گیران دست از تعاقب او باز داشته بر سر راجه
 رای سنگه که فیل نشان را در پیش انداخته به تجمل و آراستگی از یک جانب
 می آمد عطف عنان نموده ریختند و فیل نشانش را در حمله نخست گرفته

در پرداختن و پایی استقامت او از حای روت نه سعی ، کوشش تمام ازان
 واطع خون خوار رو به یغایه حصار فراد تا کیران نه دنبال شده اند چندی ر کشته
 . حسنه تا دروازه همراهی نموده رسانیدند ساجمله چون مدت مدیده طول
 انجامیده بود و در آذوقه ، مصالحه جنگی متورانه پادشاه جغتای مابولریان
 همراهی ، اجه رای سده و کجایان و زمینن شد حای ر سوزم مدیده پیلانگان
 ر عمله و عمله روت خانه بدی اعاز داده بدرخواست ورسوسات زیاده از معای
 کا ه سماجست ر اجاجب رسانیدند لاجار رینکوجی ملجاسته شده اشمن
 و سپرد آن فلعهجه بیرون فرستاد . شیر خان و راجه ای سده به کعبه محمد
 شریما رهبله که عداوت از پهلاندهوی داشت بر آمدند و شیر خان به پناه سیدوز راجه
 بدر شتافت و رینکوجی ر مخبرالدوله تا که نذر بار صافی کسفت و او مخبرالدوله
 ر دك خریج دوز ملبل معور داشته ارائه یتلاد نمود و رینکوجی ا دستگیر ساخته
 دگه داشت و آقا محمد حسین و محمد شهباز کومکس ا علاج داده حص
 نمود از سروج این ساخته مداء اندین خان که در فصد امربه بد دلگرمی
 بدوچی افامست داشت توف را علاج حال دداسته به کسریج اناءال نمود
 . اراجا بموضع انتر سونده مسکن حبتا زمبدار آمده سکونت گرفت *

افراشته شدن رایت ظفر آیت بادشاهزاده جوان

بخت وارث تاج و تخت احمد شاه بهادر

بمقابله احمد شاه ابدالی و رحلت حضرت

فردوس آرام گاه محمد شاه بادشاه

ازین سپنجی سرا به مملکت

جاودانی

چون در عالم کون و فساد مشیت ایزدی بدان تعلق برپخته و عادت الله
 بران جاری گشته که هزنی حیاتی را جهان فانی بدوود کردی و اس سپنجی

سرا گزاشتنی و شربت ناگوار مرگ از پیمانه اجل چسبندنی و درین فضیه نا مرصه
شاه و گدا و غنی و فقیر مساوی و چاره و درمانی ندارد - * منظومه رباعی *
این خورد و بزرگی که بزم اداسدند در دست زمانه همچو انگشتانند
امروز اگر دلفد و پستی دارند فردا چه بخوابند همه یکسانند
و شاه اهی است و ملوک که هیچ آنی از آفت و رقی از اوقات شادان روی
نیست که از ره روان ملک عدم از عبور و کدم خالی و حالی داشته باشد *

* منظومه *

ز مباد نژاد آنکه آخر دمرد بخود هیچ دارد و چیری ندارد
اگر مدت نوح خویش آیدت تا آخر همین حال بین آیدت
زلفت آفتابی بر اوج شمال کر انجا بیگذشتش آخر وصال
همین منزل است این منقش و باط که گسترده انجا و بدون سناط
همان است این بر کسیده رواق که نفس داراش در ید طاق
عرض ازین تهمید نم اندوز و بیان جگر سوز و فوج و افعه دایره احوال حدود
نخست و تاج و انتقال ستانده باج و حراج محمد شاه بادشاه است که چون
آن حضرت آخرین سواری بدایر تدبیه و تادیب علی محمد روهبله که از جاده
فرمان پریری مذکور گشته بادیه پیمای طریق ضلالت شده بود فرموده رایب
طغر آیت بر افراشته دامن مسکن از مردم رنجه داشته حلقه اطاعت در گوشش
انگنده به شاه راه هدایت رساندند و هم عیان و باج و طغر جون حورشید خاوری
رجوع به بدت الشرف دارالخلافت شد جهان آباد فرمودند اراجا که هنگام نوازش
طبل رحیل ازین دارفانی بملک جاودانی فریب رسیده بود و بواسطه غیمی جهه
انتقال آنحضرت در عالم قدس سریر آرائی می نمود مدوزی در مملکت وجود
شریف و آشوبی در عنصر لطیف بوجود آمده انحرافی از جاده اعتدال در مراجع
همایون طاری گشت -

* قطعه *

کوس رحلت چو کوفت دست اجل ای در چشم وداع سر نکنید
ای کف دست و ساعد و بازو همه نو دیع یکسره نکنید

چنین هنگامه از معروضه مهیای دارالسلطنت لاهور بدروه عرض نا، یکنان حصه
 و پس کذبجو رسیده که احمد شاه ابدالی و نوح گران از دارالملک کابل گریخته
 توحه این صوب است حکم علی شرف نذر یاب که اوج و نوره بدر کردی
 و بر الممالک و والدین خان و ابو المصنوع خان و بعد ملک میر انیس
 و سادات خان دوالعه جنگ و اعرافان درام و بخشیدن نظام و راجا اسیر نموده
 مدددار آدمبر و ابو ازمنه توپ خده و ادوات و آلات بدین اعطایه و مدافعه شدیدی
 از کان دولاب و مان بود گشته در سار و سامی و سار اشتهار و پریدند و در اندک
 مدتی از بساگاه خلاف خلافت مآب دستوری یافته عاوجه شدند و در
 مدتی رسیده بدین دعوی و دعوی و همچنین که اعطایه بدینک سار بود
 و جعل کفایت از استعد و اینها بران قرار درمست که از حد افدسی در حواله
 اجازت بادشاهراده جهان و جهانان احمد شاه پادشاه که در رکاب طغر لانه
 بوده بالضرام بهم بدین ازاد - سادات خان بدین اخلایه آمده انیس
 و بعضی رسانید درجه اسدحسن و بدین ای یافت و بادشاهراده را بخت و بود
 اینجا که طبع اشرف مائل و راجا بدر مملکت و پس کشته بود هر چند شد
 بدین به بدین لانی مدد و بود و بود و بود -

چون فصا آید طبیب الله سود آن دوا در دفع حدود کمره شود

چون شد بیست و ششم شهر ربیع الثانی سال هزار و صد و شصت و یک هجری
 از حاکم احدهم لایستاخون ساعد و لا یستعدمون در رسید داعی حق را ملک کمره
 و روح مقدس نآشیانه فردوس برین برقرار نموده بود گداز اتمی عورت و سداو
 محضت بر رعایت حیانت ملک و مال ارتحال آن حضرت را با و بود زایب غم
 آیات بادشاهراده جوان بخت مخفی داشته عسرج سربع اسب در و رفت
 بخت و نگین روانه ساختند و این داعی در هنگامی رسید که د نواح سر آمد
 و نوح شاه ابدالی بلافی فریقین دست بهم داده و بدواعت معارک جنگ عاف
 آساند گشته و بعضی الهی انکولگ توپ و بر الممالک جان نذر شده زور دیگر
 بدالان شکست خورده رفته بودند بادشاهراده اراده عاف داشت چون این

خبر موخش بعرض رسید فسخ عزیمت فرموده به ماتم و سوگواری پرداخته
 عنان موکب ظفر نوامان را بصوب دارالخلافه معطوف داشتند و در مقام
 اوندزه تعلقه پانی پست بروز مبارک سه شنبه غره شهر جمادی الاولی بر تخت
 موزونی جنوس اول فرموده برهان الملک صفدر جنگ چتر سلطنت بر سر
 انحضرت افرشته آداب بجا آورد و متوجه پیتن گردیدند پس از ورود به سواد
 دارالخلافه لاش آن محفوف رحمت الهی را متصل مزار حضرت نظام الدین
 اولاد انتخاب سپردند و موجب حکم اشرف ان حضرت را فردوس آرام گاه بر
 صفحه روزگار منعت ساختند -

* پیتن *

دوام ملک و بهای قدم کس را ببست

حدای است بهای قدیم و ملک دوام

سلطنت حضرت ابو النصر مجاهد الدین احمد شاه
 بهادر بادشاه غازی و صوبه داری فخرالدوله
 و تمشیت بامور نظامت جوان مرد خان
 و دیوانی فدوی درگاه

چون سواد دارالخلافه مضرب خیام فلک احشام حضرت پدر قدرت کیوان
 رعای ظل ظلیل اله احمد شاه دادشاه گردید امرایان نظام و ارکان دولت و روز
 افزون خان ناظر و مقرب الحضرت جاوید خان با تخت روان و چتر و ساندان
 رنگابی و افیال کوه بیکر و اسپن باد رفتار بعزم آستان بوس و اسنقبال شتافته
 شرف اندرز ملازمت گشایند و آنحضرت بسواری تخت روان و از چتر سلطنت
 و جهادداری بر فوق همایون افرشته نا کوکده و حسمت متوجه قلعه ارک
 دارالخلافه و دولت خانه مبارک شدند و بروز فرخنده پنجشنبه ششم شهر
 جمادی الاولی که ساعت مختار انجام شداسان بود بر اورنگ خلافت و فرمان
 روانی آنا و اجداد بالارث و الاستحقاق جلوس ثانی چون حق بمركز و سکه بررز

فرار یافت امرايان دوی الاحترام و کافه اقام از لشکری و شهری پیدشدهای زلف
 بیش کسیدند و نثارها بر فرق فائق از زر و جواهر پخته زبان محمد ، سیماس الهی
 ، تهدید ، کشاده و طرب اللسان و عدت ایمان گشتند و آداب بجا آورده موقوف
 عرض رسانیدند - * منظومه *

که شایسته بخت شاهی نوئی سراوار ظیل الهی نوئی
 کل طوب باغ فلاحان نوئی چراغ فرا چرا دوین نوئی
 پدر در ددر شاه و شهراده جوان و جون بخت مراده
 بود دست با حمله در دامنه همه نذگانیم بیامد
 دوجا دست بدیم دور بهار کی بیش تو دیکری در نما

تفضلات حسوانه شامل حال با دان محفل و دس گسب و سرین ملک
 ابو المصنوع خان بهادر مقدر جنگ و دخلعت خاصه و چهار و و سرین و حصه
 با در کلکی و فمندان موصع تعویض و زاب اعظم و دستوری معطم بر دواخته و زیر
 الممالک ساحتند و موصح خاصه و سرین و حصه و شمسیر مدصه
 موصح و سپر بهر میر بخشی و امیر الامرائی سادات خان بهادر دوالفقار جنگ
 سرفرازی پاد و رنق و فتن مهام سلطنت دای عالی ، بد افتد ، معرب
 الحضرت جاوید خان بجوید مرهوده دخلعت خاصه فامه فاندیش را سر بددی
 بخشیدند و به رای زایان داکرمل خلعت و حصه سرانجام مهام دیوانی خاصه
 شریفه و دیوانی تن عطا گردید و سایر نذگان درگاه معنی مواخور رتبه و منزلت
 به عنایات بادشاهی از خلایع و جواهر و انس و فیل مهره و زر و جامه گشتند
 چون خیر سیر آرائی به احمد آباد رسبد جوان مرد خان بفواخت نوشت
 شادمانی امر نمود و معاونی امن و امان مقام دای بلند آوازه ساخته رعایا و برابا
 را آگاه گردانید و خطباء بلاغت شعار پایه منبر را بالقاب همایون مرتبه بر بری
 دادند و در دارالضرب وجوه اشرفی و رویه عبارت سکه مبارک احمد شاه بهادر
 بادشاه غازی تازه روئی گرفت *

صوبه داري مهاراجه بخت سنگه و به تمشيت امور نظامت جوان مرد خان و ديواني فدوي درگاه آسمان جاه

مهاراجه بخت سنگه برادر مهاراجه ابي سنگه متوفی زمبذدار جودهيدور که چندی پیش ازین بموجب حکم حضرت وردوس ايام گاه با جمعيت همروهي خویش بحضور آمده در زندگي درگاه والا حاضر بود پس از ارتحال آن حضرت بملازمه ساقدرت فائر گشت چون در ايام حکومت برادرش در احمد آباد آمده و از صوبه واقف گشته بود درین ولا ندریغه امير الامراء سادات خان الماس در صوبه نظام خویش کرد از آنجا که امير الامراء از جور و تعدی مارتوانيان که دران وقت به عرصه ظهور آمده اطلاع داشت منسروط بشرط چنبد که بطريق مچلکه نوشته بحضور اقدس سپاه نرسانیدن درجه پزيرائی را متعهد گس و او نوشته داد +

شرح مچلکه

آنکه فدوي درگاه از راه فضل و کرم بخدمت نظامت صوبه گجرات سروراز شده افراز می نمایم که در شرح ديل در تقديم خدمات نادرشاهی موافق ضابطه پردازم و خلاف آن به عمل نبارم - **اول** محالات خالصه شريفه را بصرف نکم عاملان را دخيل داشته امداد و اعانت می نموده باشم - **دوم** اهل خدمات نادرشاهی را موافق ضابطه متعلقه خدمات دخيل و از حسن سلوک خود هرکس را راضی دارم - **سوم** منصب داران که جاگیر در صوبه گجرات تنخواه دارند بصرف جاگیر آنها نکم و راضی نامه بحضور والا ارسال میداشته باشم - **چهارم** مسلمانان سکده صوبه گجرات را از حسن سلوک خود راضی داشته باشم بی موجب کسی را آزار و ایدا نرسانم - **پنجم** آنچه در عهد حضرت خلد مکان صوبه

داران وجه پیشکش او نذرانه بحضور پد نور ارسال میداشته باشند و نوی نذر
 و نذر و سب صوبه دموده ارسال می داشته باشم - ششم برای اتصال مہدمان
 و معاملات شرعی داروئے عدالت مسلمان نگاهدارم یا از حضور مقرر شود امیر
 امرا محکما و بجذاب افسس از نظر ابو گراندد و چهاردهم " بیسگاه عظمی
 و خلل مہاراجہ دخت سزگہ عظامی خلعت شش یا چہ بطور خاص و سہیم
 شمشید فضہ مرصع نفویص صوبہ داری احمد آباد از تعبد و مخر الدولہ سر بندہ
 نہ - و نہ ہمراہی امیر الامراء نذر نذر سب صوبہ " ادا الخیر احمد و خود ہم
 اخت - گسب از دہدی معتمدان را نذر دیناوت حقیقت و حالت صوبہ
 و مریدہ و رساد و آنها نہ دہدی و مطہر واقع گسبہ وقتہ ظاہر سخاوت - مصرح
 آن مصرح مکرہت کہ نو دہدی حرات شد

* باب *

دران چمن کہ نو دہدی گای نہ باز دہاند

خزانہ در آمد و سر سفری بہار دہاند

چون طاقت عہدہ برآنی در خود دیدد ارادہ این صوب نکرد ہمدوان اوان جون
 مرد خان محمد شہنار روہبلہ را کہ مصدر بردات گسبہ خلعت و یکروہیدہ میل
 در عوض طلب دادہ نذر نذر سبست برگشتہ کری رحصت فرمود در همان روزہا
 در بدن راہ قبل سدط گسب و حوشحال چند نگر سبتہ کہ بیمائہ ہمیشہ لہریر شدہ
 بود و دیعت حبات مستعار بہ فانس ارواح سپید و محمد شہنار از ضلع کری فراخ
 حاصل نمودہ آمد چون انام درود حصاد مہروعات رسبہ بود صدر خان نذر
 تشخیص و گرفتن پیشکش ضلع دریای سابر بر آمد و راگہوشکر دمی نہ نیابت
 کہاندی راو در بلدہ در آمد و از دکن خبر رسبہ کہ آصف جاء نظام الملک
 رخت ہستی از جہان قابی بہ عالم جاودانی برد و بسرداری دکن ناصر جنگ
 حلف اشدش دمن یاعت و مخر الدولہ از اسماع نذر صوبہ مہاراجہ بخت
 سزگہ درنگ و توقف را مناسب حال دیدہ رشتہ امید امر مہوم را منقطع
 سخته براہ گودہرہ عارم خجستہ نیاد گردید از انجا کہ بالاجی راو ولد ناجی

راو مدار علیه راجه ساهو بجای پدرش بتعلقه پیدسوائی مستقل گشت بسرن خود را فرستاده ریفکوجی را که کهاندی راو باز داشته بود خلاص کرده بردند و مرزا لهر اسب خان سوانج نویس از مهر بهکامای تعلقه که اویات تعویذ را کسی نمی برسید بریشان حال بود باسماج خد رسول امیرالامراء به جودعیور نظر ترسانده و معروفی که با او داشت مراد بیگ را بهای نام نائب مهر ساخته روانه گشت . جوان مرد خان از بغر صوبه بهماراجه بخت سفک از راه عافد اندیسی علاج و ابعه را پیش از وقوع بمخاطر آورده صورت حال و محضری مهر و دستخط سادات عظام و مشایخ کرام و اعیان و اشراف و سرگروه تجارت بهسگان مسلم و هندود مرید ساخته بدرگاه معلی ارسال داشت *

نقل محضر

آنکه حضور ظل الله خلد الله ملکه التمس جمهور مسلمین از سادات عظام و علمای دومی الاعتدال و منصردین خدمات بادشاه دین پناه آنکه در عمل صوبه داری بهماراجه ابهی سفک در بلده احمد آباد و برگشت مضاف صوبه گجرات اندک از نهیب و عزرات امتعه و اموال غربا و حق حاکمان به خیال دویزه و شک صورت اسلام و داموس مسلمانان و تحریک مساعد و اماکن بزرگان و امساء مراسم نعر و بطلان و خرید و فروش حمور خدایه در هر کوچه و بازار برسمیل اعلان بظهور رسیده بر احدی ارادانی و امانی مخفی پوشیده نیست و راجه پوان همراهی انسان بعضی زساء مساف را به طمع و ترعیب و بعضی را با کراه و نهیب از دین متین سد المسلمین بارتداد گرفتار کرده بهاروار برده اند و عظیمه مصیبت در اسلام آن است که زنان مسلمة تا حال دران دیار زده اند و مسلمین چاره استخلاص آنها را در این کفره ندارند در هنگام محاصره بلده وضع و شریف مسلمین دل از خدمت برداشته و مال و متاع بآنها وا گزاشته بامثال حکم بادشاهی و حمیب دین خیر الانام علیه السلام از شهر بر آمده شریک جهاد با لشکر اسلام شده ازین جبهه

آنها با مسلمین در مقام انعام اند و عقاب کلی ندارد بنابینای و اعدای
 پادشاهی. از اراده ناطقه آنها که این شهر اسلام را چون خاک و حاکم خیمه
 و مدیداری عاروار نمایند و مسلمین را مستاصل گردانند و صون و محفوظ ماندند
 درین ولا از اشتها بافتن صوبه دلی عورت گجرات از پیسنگ حلاوت و جانیانی
 به بخت سکنه نرادر ابهی سکنه مسلمین و عده سکنه شهر در زیارت حدوت
 اعتقاد اند و دل سرک وطن ما و ف نهاده اند لهذا آمدیم که دلی
 رضا احم الراحمین و حاتم القدین رحم بر احوال ما جماعت مسلمانان و عده سکنه
 این شهر نموده این ملاقات ۱۰۱۰ هجری و شهادت خود چون باید که مخصوص
 با بیان درگاه سلاطین سجده گاه برتبه اعتماد نموده تا نشر آنها در حاکم دلی
 نماید که مابین ناطمینان خاطر و شهر اسلام سکون و رزیده دلی در راه دولت اند و
 حضرت فد و دت شاهنشاه دلی در معاد است و مواظبت می نموده بنیم
 انهم - اما ما اجه یدش از رسیدن معصومین و ترس از خوف دموند حد
 - سال هزاره حد و شخص و دو حد سر اسب عربی و سرجی تکلف از حد
 - و اب که برای و نه الممالک می بودند در بوده که اندر او کسبیده اند - هر حد
 ۵ - این باب نوشته حد وزیر نظام او و پیسوا دلی را و رسید مانده به بخشد *

به قتل رسیدن محمد شهباز و هیله

۱ - حمله سوانحات این سال به قتل رسیدن شهباز و هیله است معاصر این
 محمد بر سبیل اختصار آمده او در اندام حکومت بجمالدله در نوبه سر اسب
 جدیدی از بندگان افعه وارد این دیار گشته در زمرة سایر ملازمین با انخویش
 مدد داد مانده در طرف گشت و در همین ملک در ایاز و امکف دیگرم نوکری
 داده چاند راس اسب و سرانجامی بهم رسانید و در هدایه آرائی ریزکوحی
 ۲ - وقت حان آمد و شریک کار گشته مصدر قود گردید و با او جندی روان
 ۳ - به آنروز و مکتبی از حطام دیوی دست آورد به حسب انفاق ناسی
 ۴ - هر روز به از سوار و پیاده وارد احمد آباد شده بود در اندک فرصتی و کمتر
 ۵ - در سار حوصله اش از باد مائی و منی لب ریز و از شراب فحوت مالا مال

۱۰ - بدیداد بدمستی و خود سعی آغار فهاده از خود حسابی نر گرفت * بد -

ناده پر خوردن و هشیار نشستن سهل است

گر بدو ات بسی و مست نکر دی مودی

و و نرو، نه اسباب تحمل، نکر افروده بر آاسگی دکان خود نمایی می بود

۱۱ - نه در مجمر فلک فلدنش بر اختر بددار می سمحت و رایحه منخو، (۱) حدلا

گیدند، بلند برزازی بمسام خان می رساید تا آنکه زاج اسود سودا در کام

ده اند، آشاده سست و سعرتش را بریزان ساخته بفضله عور که مدموم برین

خصار تا مسدیده و دانیل برین شبوه بکوهید است ملوت ساحت و دوست

د و محافل صد ششلی و بالا دسلی را می حس -

کاکل از بالا سبدی رتیقه حاصل ده کرد رف از متانگی بهیوسنر، صاف شد

و بدظ، حقارت در همراهیان جوان مرد خان از اعالی و ادانی می نکرست

و در محاورات و مکالمات دنان زنان بیهوده گویش در کف اختیار نمید و از

طریق است دور افتده پاز از انداز گلیم ورا ترک فهاد -

هر انکو نهید دار اداره بیس نرودی بسر از انام جنوین

از انجا که مبلعهانی رسومادس بالا رفه جوان مرد خان بهتانی رف داخی

عاشق او را کوارا ساخته تحمل می وزید و صوف بر وقت داسه کسا

و کردار ناهنجارش را نادیده و ناشدیده می انگشت و بدر تعاول ده در

سیرش مبداد و این معنی او اقتدار خود بصور می نمود -

شیراف غرورش چنان برد هوش که بودی یکی فرد او دس و دوس

و کارش بعدی انجامید و سر خود سریش بقوعی خارید که هنگام بر آمدن

خان بذابر بندوبست که او را تکلیف همراهی شد سر باز زده امتناع وزید و

که اگر مرا به سر خودی به این کار مامور سازند فرمان پزیرام وگ نه ناد

همراهی نمی نمایم و نظام خواهرزاده اش را ناهمراهیان تعیین ساخته

با معدودی بامرفوجداری اقامت کرد جوان مرد خان که او را تنها یاب

کشته می شود و استماع آواز جوان مرد خان که اصرار بالفهدام قصر و جودش داشت نموده از حجاب شبهه بر آمد و گمانش به یقین پیوست و دانست که مطنبش چوبسب و مقصودش کیست در را کشوده با شمشیر آخته دست بر جان شبیزین شسته بر آمد و سخت گوئی آغاز دهد - هر که دست از جان نسوزد هر چه در دل دارد بگوید و روز سوچی فراهم آمدگان که بنابر از پا در آوردن از جمع شده بودند آورد و آنها بکندوه از هول جان کوچه داده در میان گرفتند و بیک وئی برحمس مجرب و گسند که از هر چهار طرف هجوم آورده از پا در آوردند -

سه چو بر شد بزد پیل را با همه مردی و صلاب که اوست و انس او را کشیده از در بیکه باغ در ریگ رود بار سارمندی انداختند و هنگام حفری در بدرون دیواره خان پو مدفون گردید جمعی که در تاره نین پور بودند این واقعه را شنیده هر کسی راه خود گرفته کذابه کسید و اسب و یواف و سائی با اذانه آنچه بود جوان مرد خان به ضبط در آورده از روی حزم و احتیاط مسیری فرستاده صفدر خان و زور آور خان برادران را که موضع اودجه اداره معموله پشن رسیده بودند از صورت رویداد آگاه ساخت و نوشت که چون نظام خواه زاده شهناز معتول با همراهیان در اردو است منادا ازین سانحه واقف گشته مصدر امری شود آنها به مجرد اطلاع به محافظت خویش پرداخته در همان فربه جاگرفته نظام را گفته فرستادند که جدائی گرفته بهر جا که خواسته باشد برود و او را وفوف این معنی هراسیده رفت و صفدر خان و زور آور خان بیلده در آمد *

ورود احکام و الا در باب ابتیاع جنس ملبوس خاص و ارسال سر رشته ها و سوانحکات آن سال

همدران سال از پیشگاه عظمت و جلال احکام فدسی بمهر وزیر الممالک در باب ابتیاع جنس ملبوس خاص بیست هزار روپیه بنام فدوی درگاه و حسب الحکم در باب رسانیدن ده هزار روپیه منجمله آمدنی محکلات

ابر بلده موسوم به جوان مرد خان و مقام نیک عالم خان ده هزار روپيه ا معصول
 به گفته بهروج ورد و مود جوان مرد خان را از سبب احكام والا گاه ساخت اینجا
 به ارادتای سیر آرائی حضرت قدر قدرت حکمی مقام او شرف مقام بود
 به شهر جمادی المولود به عنوان تعظم و تکریم به خدمت رافتم آمده گرفت و داده
 به خدمت که به افکند حکم اشرف بود احده ان وجد و بدهاد و بدهاد ای
 جوان شهابین الافس به عمل در بامد و حسب الحکمی به مود نیک عام
 خان و دستک جواب به که پس احتمال آصف ده که بملو مقام حکم
 به به اجازت او مطابق اسم جوان به و ارکان دولت به با خود به
 داشت گاه به خرمین یکدیگر می بستند به خدمت به داد به عظم و ضعف
 به در تسلط سلطنت بهم آمد انصاف احكام والا ناکل به مود او حاسب و به
 به شد به مودان او ان جوان مرا خان شادی خدمت سورن سورن خویش
 به پس موده به لوازم شادی به داشته به به مودان به خدمت
 به به مود و مصلان به به مود به بعض اقبال مساعد و مساعد خدمت
 به به مصلان به بلده پلن به صدر به مود گشته اینجا به مود جوان مرد خان
 به به مودان صوف شتافته به مود دست کرده به دست و مود الدین خان که از
 خدمتی به مود افتر سوخته فیما داشت به مود آنجا و مود به مود
 به مودایی است بهم ملول گشته از جوان مرد خان استدعای آمدن داده مود
 جوان او را مود نه گشت و حق دیرینه را مود موش کرد لاجر به بهروج رفته سکود
 به رید و سیوکرام مودی به مودت که مودی را و در بلده آمد و جفاردن پندت
 مودی بموضع که پیره رسیده در هزار روپيه به صیغه گاه و داده گروت و به مود
 به مود به بهل را مود دیگر به تسخیر و به صیل حصه موده را به گشت جوان
 مرد خان مود اظهار بعضی مود انخبر محال مود به داکب را که از ادای
 مودی بلده به تفخواه مود و مساکین مود بود مود ساخت و مودی به
 آورده سد ابواب خیرات مود که دیگر مودت به مود و عند الحسین
 خان چون معطل بود بسبب مودی از احمد آباد به آمده به مود موده و اینجا
 به بهروج رفته روانه دار الخلافت گردید *

بر انگيخته شدن گرد باد فتنه و فساد در بندر سورت
 فيما بين سيد اچهن و علي نواز خان و طلب
 داشتن صفدر محمد خان بامر حكومت
 و متصرف شدن حافظ مسعود خان حبشي
 قلعه را و رفتن سيد اچهن به مبني

سابقاً رواه شده صدر محمد خان به موبه تهنه و مامكن گريدن سيد اچهن
 در امر حكومت بظدر مبارك سورت و مفرز گستن علي نواز خان به بغداد و ما
 بافرن سوم حصه در آمدني حاصل در عوض تفخواه به حافظ مسعود خان حدسي
 مسروفاً روم زده كلك بدائع سلف گسته چنديكه روزگار ناپابدار مساعدت نموده د
 سكه آنجا واري و آرامسي از ممر هداگامه مثال وجدال بي قبل و فال دسترسيم
 داد ملك دوار و نونون دون كجرفتا را پشت گريدان كيور دشب و از راه عدد
 سپند آسا بيدقاري نموده در نام فيروره حصار ساجفنين مدعي ميب ساحه ساگ
 فتنه در آرامس سكان آن گل زمين انداخ و برك حويتش به س گوداني
 مثلا گردايدد .

ملك را تير ازين خود بيس كاري كه ياري را جدا ساراد زاري
 و هر كجا مجمعي ديد براگنده ساخت شاهداين فعال آكه سيد اچهن
 و فتن مهمات متصدى كيري را بكف احتيا و مضه افتدا علي نواز خان بهاده
 خود در قلعه به عيش و كامراني عيش مي نمود جمعي از خوشامد گويان تازه
 روزگار و نيرنگ سازان عدا در نالو پيش آمد خود به پدي بسته از در حير سگالي
 در آمده سپيم و شريك بودن حافظ مسعود خان را كه نالو وافت گدياني در
 آوردن صدر محمد خان و صدر معاري بودن او رشتي پيدا كيه . حمدي كير
 آورده از ملك ظرفي مدتي مي نهاد نوعي ديك ملبس ساحه حاضش
 از و مدحرف كرده و دشمنش نالم دادد سيد اچهن اظهار امر مودومي اند

مومنی پیدا شده در چاره جوئی و بهانه سازی افتاده با خود گفت • مذبذبه •

مدش ایمن از دشمن گفتم حوی اگر چه بود خون خودش مگوی

اگر حضم خاری نبود در زهی دوایند که در نا حله دانه می

عده زوری حافظ مسعود جان از آنه عروج افروخت و سیر دانه من

به هنگام رسیدن ثلاثت موس بود و خود در کربلای دوزخ بدل شد کربلای دوزخ

باصطلاح اهل کجرات یونک نامند و جماعه حسداری و همدانان میگویند شادان

سید احسن ظهور این معنی را از مساعده و موب و موبی تحت انصاف نمودند

ملاح • میواندید حیدر دینان • جان حرم و احتیاط از دست داد مستحقان

درب حصار شهر پناه را به افساد انوار و منع در آمدن از محکوم یک سالی

انعام نمود و او همه جا در آن بر دیواره که به سید آمد به تعلیم می نمود •

سیاه مسعود جان آگهی یافت به سرب تمام رجعت و بهیوی نموده بر دست

چون دروازه رسید موم خویش بسته یافت بودند دستور آمد که بده ابره زیاد وفای

داد که در کارستان بودند او سه ساعت حمله خود در دیوار نهاد و بخانه

حمیس آمده از سید احسن استفسار و نامت این حرکت نمود و برگردان

دانه را مدمسک ساخته بدو از گناه گفت اما روع شده و دستم که در دل

حافظ مسعود جان جا گرفته بود زائل به گشت و در محفظه و حراسه خود

س از پیش برد احب و بهائی تخم بفرق در مروج سینه اش کاشت •

در انام ابدال سید احسن روانه داشت و روزگار عذاب طویلی بدوئی می نمود

بدی که می آید سید بدجه بالعکس می بخشید و شریک می داد

بعد از آن در خلاف خواهش او می اندک و مهره مضمونه اش را به مردار حده

• در حال زیاد با کامی در چهره مضمونش می بست •

بدست چو کعبه و تقدیر چو نقش

در دست و به یک در دست نو بست

• در خاطرش خطور نمود که ولی الله و کالی دانی را که در ایام حکومت

مع سنگ خان مصدر امور خیر و شر بود دستگیری هم داده اند در معرص

بار برس در آورده مصادره نماید و آنها بتفرس دریافت ما فی الضمیرش را نموده به خانقاه سند عیدروسی رفته دخیل آن جا شدند چون در بغداد سورت بدنام کثرت مریدان و حرمت آیدجا مغرر شده که دخیل آنجا را احدی متعرض نمی تواند بند و کونا (۱) نستی فرارناوته سید اچهن کفاره گیدی آنها برهفمونی علی نوا جان نه آنها منورسل او بودند حمل نموده بدطن گشت و بیعام کرد که بالعلل حمدی نه داداسرور برهان بود که وطن اصلی و مسقط راس است بود و در بغداد سورت میباشد از بر اسماع این حجر موحش که در محبلة اش ندی گزشت درکار خود متعبر گشت چون چاره نداشت ملتجی بعدر عدم سرانجام سفر گشت فائده متبرک نه کردید و بیامم آمد که بیرون برآمده در باج نقل مکان نماید که ما یحتاج خواهیم رسید الصیوة رفته فرود آمد و کمر عداوت بر افتراج حکومت خالو چست بست چون بدست خوریده که بی ان این امور صورت بدبر نمود که گفته اند * منظومه *

چو خواهی مسخر کنی کنوی و گنجی کن آراسته لشکری
دلبر به دست هفگام باز چو بازی است بی نال و درد شک
هر بریده چنگال و دودادش ندست بدریان روز می دافش دیس

در دهر ادیسه غواص و کمر را غوطه وز ساحت مسیحت ایردی یاروی نمود و در زمین تدبیر که هم سنگ و جعب اولو و تدبیر تواند شد بدستش افتاد یعدی وفار محمد خان واد صعدر محمد خان که برادر زنش می شد و او داماد بیگلر خان نود والده و مادر ریش از اندوخته های آنها واقف بود مصحوب معتمدی گفته و رستاد که اگر اتفاق نماید سید اچهن را بر آورده صفدر محمد خان را که در صوبه تهته اواره دشت داکامی است طلب داشته بدستور سابق بحکومت مستعل سازیم - وفار محمد خان که خجالت زده از دست رفتن قلعه و محکوم دیکری بین الخوف و الرجاء زندگانی می نمود و متعلقان صفدر محمد خان که نوید آوردن او را شفیقند با او همدانسان گشته نعهد سرانجام اخراجات که درین کار صرف شود نموده قوی دل ساختند چون علی نواز خان ازین ممر

(۱) بست بفتح اول و سکون سین مهمله بمعنی سد است ۱۲ - برهان *

حافظ خود را جمع ساخت با حافظ مسعود خان که افتاد اسداد دروت بر رویش
از سید اچهن متوحش بود و در میان الضمیر خویش آگاه ساخته بر قامت دعوت
آموز و او اجابت کرد و به صوابدید یکدیگر علی نواز خان بیگانی به تدبیل
در سید سید الله عبدروسی صاحب سجده به وستان بد ر هدیه ساخته
بخلافه آمده دحبل واز گشته به پیمستان سهام سرانجام هر در خانه همان
اندیشه در کمین نشست و حافظ مسعود خان که بنابر به است خویش جمعی را
بزرگی از جمعیت قدیمی آورده با خود داشت حامی او کسب سید اچهن
ازین ساخته آگاهی یافت -

تلک شد بدانش جهان مراح ففسر می شد اسمان مراح

در مدو مدافعه و اطاعتی دائره متفه در آمده محمد ششم وای بخشی حدود
را به نگاهداشت مامور ساخته جمعیت سابق ولا حق بمحافظت دربار مقبر
سوده خلعت داد -

ای که بی تانده می بوشی افس شاد -

اول از قهرام چاک سیفه ساعد را بدن

مفتاح و فلسم و ظفر غلامان حدسی بفع تلک خان که خان از رشد نمودند رفاهت
و محمد خان برادر زاده آملی خود را حاج دانسته و موده او را صدر محمد
خان را شنیده مراجعت گردیدند و جمعی دیگر که توسل داعلی نواز خان داشتند
از سید اچهن جدائی گرفته دو پیوستند علی نواز خان پرده از ج در برداشته بر
سمیل اعلان علی دزس الاشهاد بفرام آوردن سپاه اشتعال وزید و حسب الطلب
حافظ مسعود خان حوائج حدوش از دندان راجدوری که به معاونت طلب دانسته
بود بسپرد گروه تجارت بدشکل بنظر حفظ جان و مال که از رویداد هفتمه سابق از
انلاف خانمان عبوت گرفته بودند بقول آنکه مبار گرفته از دستان می ترسد بقدر
حالت دوک گرفته در بر روی خودها بسته دستار حافظ مسعود خان اگر چه به تهد
و بیمان مؤکد بایمان با علی نواز خان دست یکی شده بود اما نادیده آنکه
مکلفانهانی سید اچهن و او سازش نموده باعتبار ظاهر این معرکه آرائی جنگ

ز گریب نباشد که در ضمن او را بدام بلا اندازند پراکنده خاطر بود - • مصراع •
در کارم و بیکارم چون مد بحساب اندر

دار و عدر میگردانید تا آنکه مرید ده هزار از سوار و پیاده فرد بطعشی در دین
و اهرم آمد و بیست هزار روپیه سید اچهن برسم علی الحساب که فرد افروز
مداخنن طرح جنگ معین گسته بود برای نفسیم سپاه فرستاد علی نواز خان
گهی یافته بقول آنکه دست پیش زوال ندارد پیشدستی را کار فرمود و نواز هم
جانبی اولی - • نظم •

دم سبکدین فهرمان سپهر همه کینه کردید و نگذاشت مهر
بر آمد برین توسن تبرگام بر آورد رخشنده تیغ از نیام
طع رشته صله رحم نموده مسارعت و مسابقت کرده به عزم برداشتن مستحقان
درب حصار و بدست آوردن دربار سوار گشت و جنگ کفان دوازه چند بدست
ورده به معتمدان خود سپرد چون جمعی درین هنگامه از طریق کشته و حسته
شدند حجاب شبهه و اندیشه عذر از پیش روی حافظ مسعود خان بر خاسته
کردید کسان خویش را به مددگاری و بستن • در چال فرستاده مستعد رزم و آماده
بیکار نشست و بموجب تلفین و اشاره او تجارت پیسگان اتفاق نموده نوکران
خودها را شریک کار ساختند و از هر طرف دانه فتنه زاده کشیدن آغاز نهاد - • بیت •
ز یک فتنه انگیز شوریده کار بسی فتنه برخواست از هر کفار

وج سید اچهن که نه سرداری و با شلیفی بخشی بذای اطفائی دیران مسدود
لمر بندی نموده بودند بانسداد طرق و کوچه بندی سیل بلا راه در آمد آنجماحه
دربا پرداختند و تدبیری نگار برده دکانین مساکین راسته بازار جهنی را که گمان
رخنه یورش مخالف میرفت آتش دادند که مگر سد آتشین مانع شود از نجا
که اکثر خانهای بندر حیطان و سفش فی بست است به یک امعه در
گرفت و از همسایه بهمسایه دیگو سرایت نموده بهرجا که رسید تر و خشک
را سوخت - • بیت •

گفته اند آفت همسایه به همسایه رسد ز گریبان چه زبانها که نه شد دامن را

گشته منضم آن بود که آینده او را به حکومت نیاورند و من بذایر تخنم بودگ
داشتنم ثانی الحال بر اصرار تخلف اجماع نکرده مهر نمودم اکنون که مادی
بقام او بر آمده و اراده آوردنش در پیش است بر چه حمل توان نمود قطع نظر
از عهد شکنی که نزد ما جماعت انگلیسان مدموم ترین خصائل فکوهیده است
کسی را که بآن صورت بر آورده آواره ساخته باشند و بر عزلش اهتمام داشته
و عهد و موثیق بسته شده باشد هرگاه تمکن یابد توقع نیکویی نمی توان داشت
و چشم داشت بهمدوی را نباید و من مجوز این معنی و نا شما هم داستان
نیستم و مورچال در خانه ولایتی خویش قائم کرد ولایتی باصطلاح آری حماعه
مکانی را گویند که امتعه و افاشته خرید و فروخت در اینجا می شود الحال
مستترام جانب داری سید اچهن را بر ذمه همت خود گرفت و کمبر معاونت
او چست بست -

• بیت •
نه کین خواهی میان را دنگ بسته دل چون سنگ را بر جنگ بسته
و جنگ بوپ و آذنگ با مسعود خان و مورچال علی نواز خان آغاز بهاد علی -
نواز خان با و قار محمد خان و حافظ مسعود خان محفل کدگاش طلب داشتن
صفدر محمد خان آراسته گفت -

• بیت •
چنان نفش آریم بر روی کار که حیران شود دیده روزگار
و رایها بران قرار گرفت که چون کپتان انگلیس متخالفست گزیده است جماعه
و لندیسان را که باوی دعوی هم چشمی دارند با خود موافق ساخته بدین کار
مامور سازیم و آنها این معنی را بزیرا گسته کشتنی چند روانه گشته نمودند که
صفدر خان را در برده خفا که انگلیس و نیر اطلاق نیابد بیاورند و علی نواز خان
عجالة بریدی بذایر رسانیدن این نوید از راه براری روانه فرمود و بر کمابهی حالات
و رویداد آگاهی داده نوشت -

• بیت •
چو نامه بخوانی سبک بر سینه که بی روی تو هستم اندر هگین
مستترام برین تمهید و تدبیر واقف گشته (۱) ترائی چند متحون از مردم کاری

(۱) عراب نوعی از کشتی را گویند ۱۲ *

به محافظت (۱) باره دریا تعیین ساخت که بر سر (۲) خور لنگر انداخته (۳) زوارق آمدنی اطراف را ملاحظه نموده و اگرانند بالجمله جنگ توپ و تفنگ از قلعه و خانه ولاتی انگلیس در گرفته عالمی را به و بالا ساخت و جمع فئیر از سپاه و رعیت از خدمات گوله به نورد وادی عدم می گشتند و اموال و منعه تجارت پیشگان و اهل حرفه و بیوت و دکاکین راسته بازارها به نایت و سوخت در می آمد.

جهـ سایی شد از کشته بلا ویر

کسده ر کشتن دمی گشت سید

و سلامت کوجه و مراحل به محادی قلعه نائب خندق سید از انجا که حده حافظ مسعود خان بالائی انگلیس قرب و جوار واقع شده بود از دشمن در فعل اندیشه داشت و نظر به متانت و استحکام عمارات لاتی که از غرب گوله توپ یا نقب رخنه پزیر نبود مستحفظان انجا را که جماعه یدگان هندی بودند ببدل نقد حال و امیدواری آیفده و استقبال بهزی نموده یورش بد و آنها بدر رفتند و مبلغ خطیر نقد و جنس بغارت و آتش مهر تلف گسب موجود این سادحه مسرله اسفلال از دست نداده بجنگ و رسانیدن کومک و بعضی ضروریات و من می رفت نابو یافته به سید اچهن می پرداخت چون گرفتن قلعه بجنگ و یورش صورت بزی نبود معرکه جدال و قتال بامتداد انجا مید و مبلغهای کلی هر روزه مصارف این هنگامه را و فار محمد خان سرانجام می نمود و فریاد و معان مظلومان ستم دیده و آه و داله ملهوفان غم دیده به عیون رسیده گوش ساکنان ملاه اعلی را کرساخت از انجا که موسم آمدنی جهازات نبود چندی در حرکت عزیمت صفدر محمد خان تا خیری رو داد تا آنکه در ماه ذیحجه

(۱) ناره عبارت از ان است از خشکی تا آنجا که جهازات کلان لنگر اندازند دوازده کروه

است و بهندی دروازه را ناره گویند ۱۲ *

(۲) خور لنگرگاه *

(۳) زوارق جمع رورق که نوع کشتی است ۱۲ *

الحرام که قریب هشت ماه ازین قضیه منقضی گشته بود جماعه و لندیس
بفروعی در بقدر سورت رسانیدند که احدی با خبر نگردید -

* بیت *

عجب مردم آبی اند این گروه
که دریا بود نزد شان بی شکوه

و دوعه ظاهر شده -

* منظومه *

جهان در جهان فتنه انگیز دید
بسی آتش فتنه را تیز دید
بسی حاندانها نوبی و کهن
ز آسیب افتاد از بین و بن

از مشاهده این حالت و دریافت حقیقت که پسر و دامادش مبلغ خطیر بصرف
این فتنه انگیزی در آورده اند به تو بیخ و تشفیغ آنها پرداخت اما چون تیر فضا
از شصت جسته بود فائده مترتب نه گشت سید اچهن قریب دو ماه دیگری
پایداری نمود از آنجا که آذوق قلعہ منحصراً بر برنج کهنه شده بود عارضه (۱) زحیر
در متحصنان افتاد اکثری را نورد مطمونه نیستی گردیدند و باقی ماندگان آماس
کردند بالضروره با حافظ مسعود خان چون جمعیت وافر فراهم داشت سلسله
جندان امر مصالحه گشت و او بجمیع جهات خاطرش مطمئن ساخته احمد
پسر خود را با جمعی به قلعہ فرستاد و سید اچهن از تنگنای چار دیوار برآمده
بهخانه او آمد - حافظ مسعود خان قلعہ را متصرف گشت و سید اچهن را روزی
چند در کنف حمایت داشته با متعلقان براه کشتی روانه مبنی نمود و او از آنجا
نزد پیشوا بالاجی راو به پونه شتافت و این واقعه در محرم سال هزار و صد
و شصت و سه پایان رسید و بساط فساد در نور دیده شد (۲) جند رال انگلیس که در
مبنی بود به مسترلام گماشته خویش نگاشت که جانب داری سید اچهن نمودن
و بر باد دادن لاتی و در مذاذعت حکام ما تجارت پیسگان را در آمدن مفلسبت

(۱) زحیر شکم رفتن با پیشش ۱۲ *

(۲) جند رال به لغت انگلیس ناظم آنجا را گویند ۱۲ *

نداشت بسیار بد واقع شد - مسترلام به تصور اینکه پیورش عهد نموده بود
 نهضتین و آفرین خواهد گشت نتیجه بالعکس دید از راه غیرت پهلوی بر بستر
 ناتوانی نهاده در گزشت گویند که خود را مسموم ساخت الحاصل صفدر محمد
 خانی به رفق و رفیق مهمات حکومت متوجه گشته فارسینان را که به تعلقه انتیاج
 اسپهان عربی سرکار والا و دابوئگی (۱) آرمار نادرشاهی مفتخر بود نائب مقرر
 ساخت و چندیکه او بدین امر پیام نمود علی دواز خان که سانی میانی این همه
 معرکه آرائی شده توقع نیابت داشت اظهار رنجش نمود - بفاتر پاس خاطر صفدر
 محمد خان فارس خان را موقوف داشته بدو سپرد و او فارس خان را از بند
 سورت بر آورده که به سمت بسنی متاعه پیشوا رفته افامت گرفت و مترصد
 رفت و قانو نشست - همدان اوان در نف جاسوس فرستاده پیسوا بالاجی را و
 با نوشته نامرد جوان مرد خان مسعود بر این که چهار حصه مرهغه صوبه گجرات
 باو تعلق بر بر گرفته و پتیل سکهدیو را بدین امر مامور ساخته ام - اید که گماشته هانی
 داماجی گایکوا را از محاکات و برگذات بی دخل سازند و معدومعون او باشد
 از ادجا که دران هنگام فیملین پیشوا و محاکات جنگ بهادر سردار دکن نائب فثال
 و جدال امروخته گشت و کار به صفوف پر زد و معرکه آرائی انکامید این معانی
 در حبز توقف ماند چون دران ایام بنابر علی کفر اهل اسلام از حمایت دین
 حضرت خیر الانام به مداهنه و مساهله می پرداختند عده اصدام اکثر جا نمده
 راست کرده بت پوستی آغاز نهادند چنانچه در شاهپور اندرون نده در پهلوی
 مسجدی این معرکه برپا شد و هنگام اذان و افامه صلوه چون حموس بی محل
 ناقوس و جرس فاله و فغان بر میداشت حلل کلی به حالت مصلیان بهم رسید
 لهذا خدَمه آنجا نزد قاضی محمد نظام الدین خان حقیقت حال را ظاهر ساختند
 شریعت بفا را در دین دامفگیر گشت روز جمعه بعد ادای صلوه با جماعه
 مسلمین حاضرین پیاده پا متوجه آن جا شده خراب ساخت *

(۱) آرمار چهارزی را گویند که مردم سیاه بشه با مصالح جنگی توان سوار شده در دریا
 بنابر محافظت چهارات تجار از مغاطر دزدان میگردند *

استدعا نمودن راجه گهناتپه داس دیوان صلابت
 جنگ بهادر سردار دکن متصدی گری بندر
 سورت را بنام هرپرشاد خواهرزاده خویش
 و کشته شدن راجه با خواهرزاده بر دست
 عبدالغفور رساله دار و سوانحاتی که
 دران سال رو داده

از آنجا که هنگامه و فتنه و فساد بندر سورت چندینجه سمنی دکر یامت به طول
 انجامید جمهور اقامه عموماً و تجارت پیشگان خصوصاً از اتلاف جان و مال به ستمه
 آمده به چاره حونی و طریق مخلصی هر چند پیک حبل و برید اندیشه را به
 اطراف و اندک دو اندیدند غیر از التجا بردن به صاحب شوکتی که قلع و مع بدین
 فتنه انگیزان بواند نمود بازگشت نکرد لهذا شطری از درد (۱) نال و شح حال حسران
 مال به راجه رگهناتپه داس دیوان صلابت جنگ بهادر سردار دکن نوشتند از
 اعیان رای گنگا داس بیسکار دیوانی صوبه احمدآباد چون دران کار نایب به چ و
 مرج که در دیوانی جر فامی و نشانی نمائده معطل و ما حصلی که اوقات گراری
 تواند نمود نداشت از چندی به دکن شتافته با راجه مامی شده از راه
 حیدرخواهی به تهریمی برخی از بویه سلامت روی زافم را طاهر ساخته مستد
 گردایند و ابواب رسائل ویمابین معنوج گشت راجه رگهناتپه داس بدیر التماس
 سکن بندر سورت و رفع فساد بدریعه مفرب الحضرب و الخافان جازید خان که داس
 و فائق مهمات سلطنت بود حقیقت هنگامه و خرابی و درحواست سکنه آنجا
 به پایه سریر خلافت مصدر معروض داشت که ما دامیکه پای صدر محمد حسن
 و سید اچهن و این جماعه در آنجا برپا است تقاعد ورزیدن شخص فتنه محمد

(۱) نال بمعنی دل *

• منقطع •

اس -

حرابی این ملک ازیشان دود و یسوان جهانی پوشان شود

اگر دفع ایشان گردد شهر - بر بار - شود امن از فتنه ها این دیار

و نه معرب الحضرت نوشت که اگر از پیشگاه فضل و عطا متصدی کبری آنجا
 نام هر پیرشان خواهر داده اش مرحمت شود چون باب یوسف الله اسب داس
 بجای را به عهده و اهتمام علی محمد خان که نامه دومی عونه احمدآباد مامور
 است و از حسن سلوک رعایا و برایا داسی و شاکر نهاده هوا مگ امداد و اعانت
 بها آورده داخل گامی نماید و اطفای این آثاره میشود و این معنی ا
 در فهم رای گنگا داس به داس واهی گفته - سه چهار روز نه گشته بود نه بود
 حقیقت مرسوله راجه را که معرب الحضرت حواله راجه رام داسین وکیل کرده
 مروده بود که موکل او محل امداد است و از احوال و اوضاع این ملک
 واقف بنویسد نه اگر بندر را متعلق ساختن نه دکن و داس علاج داند برگرد
 و او بجمعه فردا که از سال داشته بود رسد پاسخ نوشت که اطفای الله آنس
 تمام سوز انجا بدون اب یاری معاشرت سدار دکن درین وف نه دطر نمی اید
 و این که نام دومی درگاه را مندرج ساخته از این اطلاعی نه دارد و ساد و نفرد
 با نامه نوشته است بالجمله سعد متصدیگری نه نام بر پوشان شرف صدور یار
 راجه رکه نه داس دیاب را دقم و بدسکاری برای گنگا داس و دوهرا سوار
 و همان مدر پیاده نایک بجبر فیل بجویر نموده انتظاری انفضالی ایام داران که
 پیشش بود داشت و نوشت رای گنگا داس رسید که مستعد باشند که بمجود
 شدن و هج نه سوهن گده خود را ملحق سازد از آنجا که مسیت ایردی بدان
 نه پیوسته بود تا سعد العفور نامی رساله دار و راجه گفتگو واقع شد و راجه با خواهر
 داده گشته افتاد و این معنی صورت نه ست همداران سال جوان مرد خان شیخ
 داس از تغیر سلیم نه کوتوالی بلده مقرر ساخت و حلع و یک زنجیر وید
 معناد فاضی نظام الدین خان که از حضور مرحمت گشته بود رسید و در فطحه
 پرواد بهر وزیر الممالک در تاکید جنس ملبوس خلص و دخیل کار ساختن

• تونی درگاه شیخ احمد کهنو گنج بخش قدس سره بفام راقم ورود فرمود حقائق و معارف آگاه شاه به • محمد که در مسجد جامع اقامت داشته بارشاد خلق می پرداخت بیست و هفتم شهر جمادی الاولی رخت هستی به خانقاه نیستی برد و مریدانش نبدی بر مضجع او بنا نهادند و فدائ الدین خان که به منصب سه هزاره ذات دو هزار سوار سرفراز بود در بهروچ از چندی سکونت داشت چهاردهم جمادی الثانی نخل حیانش از پا در آمده و از کشاکش زمانه واپست -

• بیت •

از بهر قطع نخل حیات تو روز و شب

چون اره در سر نفس اندر کشاکش است

و بیست و دوم شهر رمضان راجه رای سنگه درایدر رخت هستی به عالم نیستی برد - و دهم شهر شوال چون بقدوست کوتوالی از شیخن سرانجام نه شد بدستوار سائق سلیم به حال گردید و در شهرستان وجود صفدر خان برادر جوان مرد خن فساد اخلاط اربعه حادث و طاری گشت و طبیعت به دفع آن متوجه گردید چون تاب مقاومت بیارود پهلوی بر بستر ناتونی نهاد و هفدهم شهر شوال یکی از بی باکان عظام چهار گانه غالب آمده پیکر خاکیش را از پا در آورد • منظومه •

چار طبع مخالف و سرکش چند روزی بودند باهم خوش

گر یکی زمین چهار شد غالب جان شیوین برآید از قالب

جوان مرد خان فرین اندوه و ملال بماتم داری پرداخت و این مقال به کوشش

• بیت •

رسید -

گر پیر دود ساله میبود عجیبی نیست

این ماتم سخت است که گویند جوان مرد

و زور آور خان برادرش از بیسلفکر بنابر تعزیه به بلده آمد و بعد اربعین جوان

مرد خان جهت بند و بست و تشخیص پرگفت و گرفتن پیشکش زمیعداران

ضلع رود سایر متی برآمد و قایم قلی خان را به نیابت بلده معمر ساخت و در

سال هزار و صد و شصت و چهار پس از انقراض آن پانزدهم ماه ربیع الاول

مراجعت نموده نسبت امورات مرجوعه بلده پرداخت و متکلی جی چهارا که مدار کارش بود به گفته اهل عرض باز داشته مبلغی مصادره گرفته خلعت و پالکی داده به دستو سابق مستقل گردانید نوازدهم شهر رجب المرجب رهنمونی جیت بتیل گماشته به او سزگه دیسانی بید مکانم موضع ندود و عمومه اینجا شتافت چون دران ایام پناهی از دیوار خانه مدانجا بفرستاده بودند جنگ توپ و تفنگ در گرفت جوان مرد خان که بر پشت موج ایستاده تحمیر و برغیب بر تاخت اینجا می نمود - عدد الواسع بخشی که پا پیش گذاشت برخم تبر بدورق در غلطید و چندی دیگر کشته و خسته گماد اتفاقاً گرانه بعضی در پهلوی راست متصل دقاف بجوان مرد خان رسید پست مال کشت و آنجا را تاخت در آورده به بلده آمد

و رود عطیات بارگاه فلک اشتباه و اضافه منصب و خطاب بهادر به فدوی درگاه آسمان جاه

همدران سال محفده مال از پیشگاه عظم و جلال بموجب عرض معرب الحضرت و الخافان حاوید خان که به خطاب نواب بهادر سر بلند کشته از اینجا که از قدیم متوجه الحال این بنامند بود چنانچه مکر سابق ذکر یافته بر حسب خلعت حاتم چهار پارچه و سر پیچ مرصع و شمشیر فضه ته نشان و عطای اعانه منصب که از اصل و اضافه ده هزاره داب یک هزار سوار و خطاب بهادر و حم علم و بغاره و مناصب مناسب برادر و فدوی زاده مفتخر و مدعی گشت و این دوید و سرت حاوید از نگارش راجه رام ناراین وکیل دربار جهان مدار پیروای انکشاف یافت و ستم دوست که این مراتب را به حسب ظاهر ساز و سامانی مطلوب در حالت صوبه و کار پوشیده نیست توجهات نواب بهادر که سبب بحال رام است گاهی است از کیفیت مرفومه را ظاهر ساخت جواب شد که امیدوار اسباب ناهری بید باشند علم و بغاره بر وف موقوف خلعت و سر پیچ و شمشیر با نوشته مهر خود که بمنزله سند بود حواله وکیل گردید و در اسرع اوقات باحمد آباد رسیده

نقل پروانه بمهر مقرب الحضرت و الخاقان جاوید خان نواب بهادر و باقی سوانحات آن سال

آنکه وزارت و عوالی پداه شہامت و معانی دستگاہ علی محمد خان بہادر مسمول مرادم والا باشند درین والا از پیشگاہ خلافت و جہانداری خاعت ناخرہ و سرپیچ مرصع و فیض شمسیر بابت استقلال دیوانی احمدآباد و اضافہ یک ہزاری ذات و ہست صد سوار و خطاہ بہادر و مقصص پانصدی ذات پنجاہ سوار و خطاہ خانی بہ محمد ربیع و محمد شفیع پسران و پانصدی ذات و پنجاہ سوار و خطاہ کاظم علی خان بہ محمد عبد اللہ برادر این و زرات پناہ از حضور پرنور مرحمت گشتہ باید کہ شکر تفضلات و عذایات بارگاہ والا بجا آورده بحضور لامع النور عرضداشت نمایند و باستقلال تمام از کارہای تعلقہ سرگرم و حذر دار باشند کہ حسن مجرا بہ ظہور آید - رافہ بہ شرائط آداب پرداختہ گرفت و جوان مرد خان را دید و او یک سراسپ ترکی بوضع نمود - حاوی اورین عرضداشت با پنج مہر نیار پیابہ سپیر خلافت مصیر و عریصہ بہ مقرب الحضرت و الخاقان در ادای شکر بصلات از سال نمود چرن در مہر خطاہ بہادر را درج نہ ساختہ بود مقرب الحضرت بکبل ناکید فرمودہ در دارالخلافت مہر دیگر مرتب ساختہ بر عرضداشت زدہ از نظر افسس گراہید بالضرورۃ تبدیل مہرہا کرد بحسب اتفاق دران اوان راجہ بیٹی بہادر متلاشی صوبہ احمدآباد گشتہ مرد پنجاہ ہزار روپیہ پیشکش بدریغہ مقرب الحضرت دادہ بود بجنسہ حوالہ و کیل فرمودہ گفت کہ نزد موکل خود فرستادہ نفویسد کہ اسباب فعاہ و علم ہم رسیدہ اگر خواستہ باشد بالفعل او را تکلیف پیشکش بیست ہرگاہ باشد خوب است از انجا کہ از گردش فلک دوار حالت این دیار از تعلل مرقتہ بحدی انجامیدہ کہ اکثر پرگنات و محالات در دست در تحت و بصرف انہارفتہ و در بعضی کہ با جوان مرد خان بطریق بالانصافہ قرار یافتہ شریک و سہیم غالب با وجود گرفتن بیورہ متعددہ و صادرات متفوعہ فریب چہار لک روپیہ بہ جہت داخل صوبہ رسیدہ

و فلبر افروبی اخراجات و خلل مرهقه که تهاه نفدی و نفد و بست کولیان
 متمرد به داعی نمی شد شمی بر سنده بلده و پوزجات نمی گشت که بی
 دکان کولیان به هئیت اجتماع در آمده به شگفتن دروب و فق زنی جدور مساکن
 و بریدن دکانین اسواق پرداخته از بردن کالا و آسرد خدا و کد نام و اطفال خود سال
 معان و نانک بیچارگان ستم دیده به عیوق نمی رسانیدند -
 • نظم •

درون و برون فتنه کولیان رعایای مسکین به آه و معان
 ندوده شبی از شفق تا سحر که ناید ز درها صدای تپس

و نا امنی شوارع و طرف بجائی رسیده که پیک صبا را خطر و برید نسیم را حد تانه
 متددین و مسافرین چه رسد و بدون دستیابی بدرقه انفسه ضانه طریق فوایل مسدود
 : سی رهبری آنها جاده این معنی معهود اگر احبانا ناجل گرفته دو چار شوند - • نظم •

دست ناسازگر دراز گذند نمائی گرسوی پیار کنند
 یک بنک جامه‌هاش ستانند همچو سیرش برده گردانند

و بنوعی برهم خوردگی بوقع آمده و سرشته تدبیر گسیخته که اصلاح پدیدر بود
 و خبره سری آنها بجائی رسیده که از خوف سواران قراق آن گریه گذران به کنار
 جوی بار سابرمتی به انفراخ خاطر گذری نمی توانستند نمود و مکر اتفاق تنده
 که بسروقت شان رسیده بسته رختوب را می بردند لهدا درین وقت مرتکب این
 امر شدن را مناسب حال خویش ندیده از ابدال آن امتناع و زید جوان مرد
 حان از حقیقت آگاه گشته زافم را تکلیف نموده که برای او سلسله چنان توسل
 به مقرب الحضرت شده مربوط سازد فرمان تقرر صوبه داری برای او حاصل کند
 چون خواهش این کار جهت خود نداشت نوشت که اگر او را مقرب الحضرت
 دستگیرند خود سازند و به تطیات بارگاه والا و صدیر فرمان والا شان امتیاز بخشند
 از دل و جان در خدمت کراری حاضر نخواهد بود و هرگاه یاد فرمایند با جمعیت
 موجودی حاضر خواهد شد چون این معنی از اظهار وکیل بمقرب الحضرت رسید
 گفت که ملا موکل او منظور بود هرگاه او این قسم نوشته بذابریاس خاطرش
 چون با جوان مرد خاں سابعه نیست اگر او کفالت امور مرفوعه نوشته بدهد
 قبول است همدان اوان چندی از مکس بران که باعطلاح همد چوتری گویند

از صندوق و چوب آبنوس منقش بطلا که حسب الغرمایش مقرب الحضرت مرتب
 نموده تا برخی تعائف و یک جفت مورچه‌ل صندوق طلا کاری که بسیار به تکلف
 بود و بعضو ارسال داشته رسید چون بغایت مرعوب و مطبوع بود مقرب الحضرت
 نظر بر پیش آمد داشته بنام فدوی درگاه آسمان جاه بجذاب اقدس گزرا نید و پسند
 طبع دشوار بسند گشت از راه فضل و عطا حکم خلعت چهار پارچه ملبوس خاص
 و سرپیچ مرصع شرف صدور یافت و حواله وکیل شد که بفرستد از آنجا که درین
 مدت به سبب حلال همساله مرهته که به ضلع مورثه روح کسی می نمود جوان
 مرد خان را اتفاق گرفتن پیشکش آن صوب نشده بود درین ایام که منابر بعضی
 امور و تقسیم صوبه میان داماجی گایکوار و پیشوا بالاحی را و گفت و شنید
 دهمبان آمده و موجی بدین سمت رخصت شده فرصت رعیت شمرده فایم
 ولیخان را به دیابت بلده مقرر ساخته بیست و هفتم شهر ذیقعدة الحرام در آن
 صوب بر آمد و پروانه بمهر وزیر الممالک در باب استقلال ابوالمحسن خان کروره
 محال کهتره پارچه بنام راقم ورود فرمود و در سال هزار و صد و شصت و پنج جوان
 مرد خاد اول به سمت گهوکه باز و کولوار پیشکش گیران به کانهیار شدافت
 و به اسلام نگر عرف نوانگر رسیده بقدر حال و تقاضای وف پیشکش گرفته
 بیست و سوم شهر ربیع الاول معاودت نموده به بلده در آمد - چون مومن خان
 متصدی بقدر کهناییت را با گماشته گایکوار پیوسته مناقسه رو میداد از استم
 تقسیم مرهته صوبه فیما بین پیشوا بالاجی را و داماجی گایکوار برج لعل پدسک
 خود را نزد پیشوا فرستاده استدعا نمود که حصه بقدر کهناییت بطرف پدسک
 قرار دهد و نائب او را بیدار چنانچه حسب الخواهش او به عمل در
 و نائب پیشوا رسیده دخیل کار مقرر گشت *

مقرر شدن فوجداری و عاملی پرگنه بهروج ا خالصه شریفه نیک عالم خان

سابقاً در ضمن ایام حکومت مهاراجه ابهی سنگه کیفیت توسل جسنر
 عبد الله بیگ فوجدار پرگنه بهروج و جمو سربآصف جاه نظام الملك و تجویر

منصب و خطاب نیک عالم خان و تبعید امور نامبرده معوض گشت و مرده ملک بدائع سلک شده پس از سیری شدن مدت حیات مستعار عند الله بیگ میرزا بیگ پسرش بخطاب و منصب موجوداری از استقلال پدرش و ارسال حلقه استقلال و محل بیگ برادر او تعجیر منصب مناسب و خطاب خیر طلب خان دستور سابق مقرر گردید بعد ارتحال اصف جاه که ناصر جنگ و سرداری دکن مستعمل گشت مجدداً نوشته استغفار و تعیین وقایع نگار و فوطه دار پرداخت و چندینکه دورا فلکی گردش نمود ناصر جنگ بدعا کشته افتاد و اختلافی در اوجاع سرداری دکن پدید آمد گسب و دیر هر ساله وضع احکامات لایمی صوابی از حاصل پرگانات می بالیست فرستاد - نیک عالم خان درین وقت فانیافته تدبیر بر اصل اندیشند که آینده وامی نه کسی نه دهد و بلا شرکت جمیع محصول را در تحت تصرف خود آرد با آنکه حضور مهم سازی نموده نه ذریعه مقرب الحصور نواب برادر به منصب دو هزاره ذات پان صد سوار و خطاب نیک عالم خان برادر و بعد پرگانات از دفتر حاکمه شریفه حاصل نمود و دست نویر سه بندی و حصه رهنه جمع و خرچ را دایر ساخته فارغ الدل گردید •

سوار گرفتن حصه پیشوا بالاجی راو در بخش
داماجی گایکوار در صوبه و آمدن رگه نانه راو
برادر پیشوا تا بندر سورت و دخیل کار
شدن نایب او در بلده و باقی سوانحات
آن سال

همدرین سال در حصه مرهته صوبه یمابین پیشوا بالاجی راو و داماجی
وار فرار بالمفاصقه افتاد و رگه نانه راو برادر پیشوا با فوج گران و داماجی عازم
صوب گشته بر چهار گروهی بندر سورت رسید و مورچال بر حصار بست صغیر
نادر خان متصدی آنجا بمعاضدت برج و باره پرداخت و دست مدافعت

در پیشتر و سپهر معاشرت بر سر کشیده مستعد رزم و پیکار گشت - رگه‌ها را در پیرگفتا سورت و آن طرف دریای ندریده ورود بار مهفدیری که بلا شرکت غیر در و بست در تعجب و تصرف داماجی بود به فراریکه تفسیم یافته در پیرگفتا رسد خویش عمل و فوجداران تعین فرمود و بنابر فرستادن وکلا برای گفت و شنید معاملات بلده و پیرگفتا دیگر که به شرکت مغل بوده و دخیل کار نمودن دنگر پندت در ایمن حصه گایکوار بجوان مرد خان نوشت جوان مرد خان بموجب نوشته هجدهم شهر جمادی الاولی او را در معاملات مرهقه شریک کار سیوک رام نائب داماجی در محالات بلده و پیرگفته حویلی ساخت و در تدبیر فرستادن وکلا بود که درین بین خبر معاودت رگه‌ها را و بنابر بعضی امور به صوب مسکن گویش دریافت نموده موقوف داشت و سیاجی دهانکر از تغیر سیوک رام به فدانت داماجی مقرر شده آمد جوان مرد خان جیون رام و مغل جی کار بردن ازان خود را به استقبال فرستاده در بلده در آورد هجدهم شهر شعبان المعظم به تعین گماشتگان و نایبان پرداخته و جمعی توفف ورزیده پسر خود را نائب گراشته به برده شتافت و کشاجی به (۱) مکاس درای حصه بیستوا رسیده در راجپور تا رسیدن ساعت اقامت گرفت و نازدهم شهر رمضان آمده جوان مرد خان را دید و خلعت و حلقه طلا و پالکی توابع او را گرفته به امر ماموره سرگرم کار گشت و محمد منور الدین خان صدر صوبه که سابق برین به اکهن شتافته بود برگشته آمد از انجا که با مقرب الحضرت چنانچه سبق ذکر یافته گفت و شنید تقریر صوبه به جوان مرد خان درست شد و هندیات وجه اخراجات به حضور رسیده اجازت تحویل فرمان والا شان به دارالانشاء و سیاهه عطیات ثبت گردیده چون در کار خانه غیبی حکم محکم بنوع دیگر رقم زده کاک تقدیر شده بود هجدهم شهر ذیقعده الحرام و زین الممالک صدر جنگ مقرب الحضرت دیوان بهادر رابه دهانه مسورت امور سلطنت بخانه خود طلب داشته به دنیا کشت و ترفیم فرمان و عطای عطیات در حیز توفف در آمد چون کار بردن ازان باگلا والا بنابر اتمک راجه رام ناراین وجه اخراجات را نه

(۱) مکاس - نکسر اول جمع کردن خراج و خراج گردن و باج گرفتن ۱۲ *

گرفته بودند هندوستان سالم برگشت که به جوان مرد خان رسانده شد یازدهم
 دقهده قلمی نظام الدین خان به محکمه عقی و دهک جوان مرد خان برای
 اجرای امور شرعیه به روز عیداضحی فضل الله خواهرزاده او را خلعت داده
 دخیل کار فرمود و خدمت بخشی گری و وقایع نگاری مونه که نه منصب داری
 بقای مانده که رجوع به بخشی نماید و نه حاکم داری و نه خوفی از بادشاه که کسی
 احبارنویسان را پرسد بجز نامی که آن نیز مفسدس گشته از انتقال غلام حسینی
 خان به عرب الدین محمد خان خلف مهر علی خان مرشد و ده سال هرا
 و عد و شصت و شش یاندر و رنگ بخت از طرف بدشوا بالاچی را و الفوج بدو
 بدو بست و اخذ پیشکش میفداران متعلقه حصه پیشوا بمو در برای مهندسی
 موده به کهنایت آورد مومن خان متصدی آنجا از روی خرم و احتیاط به
 محافظت برج و ناره پرداخته مستعد مدافعت و ممانعت گردید باند و مصلحان
 حیراندیش فرستاده گفت -

مرانیست تا تو سر دشمنی تو سامان جنگم جبراً میکنی
 پس آمد و رفت و گفت و شنید مخاصمت را به مخاندن مبدل ساختند و بایکدیگر
 ملاقات کردند هفت هزار روپیه به صیغه کاه و دانه برگشته چوراسی فرار گرفت تواضعات
 متعارفی پارچه از طرفین به عمل آورده به وداع یکدیگر پرداختند مومن خان به
 موجب درخواست یاندر و پندت چهار ضرب زنبورک و تقی بیگ خان که از
 همراهیان فخر الدوله در کهنایت اقامت داشت با جمعی از سوار و پیاده تعینات
 او ساخت پاند و رنگ از آنجا کوچ نموده در سواد بلده متصل قلات کانگریه فرود
 آمد جوان مرد خان دروب حصار مسدود ساخته به حفظ و حراست برج و ناره
 و تعیین مورچال سرگرم گشته ناره نین پور را که در مقابل آنها بود به مردم کاری
 سپرده آماده بزم و بیکار گشت دکهنیان توپ هارا که از کهنایت آورده بودند پیش
 انداخته به جنگ توپ و تفنگ و ترکنازی در آمدند -

فراران سواران آئین نبرد شدند از سر کینه مددان نبرد
 و دوزی چند آسبای حرب در گردش در آمده بعضی کشته و خسته گردیدند

پاندر پندت از تالاب کانگریه کوچ نموده بر موضع نیکول چهار گروهی که در جاگیر شرطی دیوانی صوبه و برافم تعلق داشت فرود آمد و دست تطاول مرهغه بدانجا دراز شده بعضی به غارت رفت و یکدو مقام دران جا ورزیده به فرودگاه سابق آمد و پیام آشتی درمیان آورد جوان مرد خان جیون رام و منگل جی جها را فرستاد و آنها دو شبانه روز توقف گزیده پیکر مصالحه را بدادن قلیل به عنوان ضیافت و یک سر اسپ مادیه نمودار ساختند و او به صوب او لکه سورهته شناخت *

برآمدن جوان مرد خان به عزم تشخیص و اخذ
پیشکش و آمدن رگهناتپه راو برادر بالاجی راو
و داماجی گایکوار و محاصره نمودن بلده و
رسیدن جوان مرد خان بطریق ایلغار
و بجنگ پرداختن و تسلیم کردن شهر
و تعلق پذیرفتن صوبه با پیشوا

جوان مرد خان پس از روانه شدن پاندر پندت که از ممر او خاطر را جمع ساخت چون هنگام ارتفاع غلات و (۱) حصاد و (۲) خضاد مرزوعات رسیده بود به عزم تشخیص پرگنات و گرفتن پیشکش زمینداران ضلع رود بلر سابر محمد مبارز شروانی همراهی خود را به محافظت فلعه بهدر گزاشته باتفاق زورآور خان برادرش بالوازمه توپ خانه متصل باغ شاهی داخل خیمه گشت از آنجا که دران اوان صوتی از اراده رگهناتپه راو برادر بالاجی راو بافوج گران باین سمت به گوش میر سید بعضی مردم بعیدالفکر دور اندیش از استماع این خبر که احتمال صدق و کذب میرفت ظاهر ساختند که اگر بمقتضای وقت خود در بلده

(۱) حصاد درودن غله ۱۲ کنز *

(۲) خضاد بفتح اول و ضاد معجمه پیراستن درختان است ۱۲ *

نومف ورزیده روزآور خان را بدین امر مامور سازد اولی و انسب خواهد بود چون اراده الله بنوع دیگر پیوسته و در دیوان فضا رم عزتش نامضا رسیده بود بخاطرش بامد پاسبان داد که در همین سی چهل گروهی حواهم بود اگر دور تر اتفاق شود برادر را رخصت نموده معاودت می نمایم -

* بیت *

دیده را گفتم که در هجران چرا بیند نه

گفت نشنیدی اذا جاء القصاعمی الدن

و کوچ کرد و پیدکش گیران نه سرحد بالی پوز یفجاء گروهی بدوست بحسب اتفاق محمد بهادر موحداز آنجا ملافی گسته نامهای سبوتابخ فوای صلح سیروهی را در نظرش حاوه داده نه طمع در انداخت و تقدیر عدان حرم و احتیاط را از کف جوان مرد جان روده کسان کسان نه فامد مد کرده دور رود رگه‌ها نه رار انداخت داماجی گایگوار با فوج سفتین که از طریق ندر مسلوک نازم این صوب کشته بود رسید و ناگهانی خبر وصول و عبور درباری برده در بلده آمد و مسرعان سریدع اسیر به تعاقب نکیگر متوالی و متواتر رساندن این خبر نزد جوان مرد خان روانه گشتند و دروب حصار را بسته خست چین نمودند - * بیت *

به بستند دروازه‌های حصار کشادند بر خود در کارزار

اعیای و برایای سکنه پوجات و فریات قرب و جوار با احمال و اقبال و اهل و نبال برسان و لرزان رو به بلده نهاده در پناه چهار دیوار حصار در آمدند فایم علی خان نظر بر ملت جمعیت متعینه شروع به نگاهداشت نموده بمحافظت برج و باره و ص (۱) قدرونگ بر شرفات پرداخت و جمعی از سواران را به طلایه شب گست دیون حصار مغرور فرمود و صداهای بیدار نالش و هوشدار نالش از فواز فصول نافد گشت رگه‌ها نه رار از اطلاع خالی بودن شهر از جوان مرد خان و سپاه مساعدت وقت و یارزی سخت پنداشته نبال بیک گرفت و نافند ریح عاصف بروی حافظ رو بدین صوب نهاده نه دو منزل یکی از رودبار مهفدزی عبور نمود و فوجب را بسر کردگی بتیل سکهدیو نه طریق منفلا رخصت فرمود و بموجب

(۱) قدرونگ بهندی متواله گویند ۱۲ *

نوشته داماجی گایکوار کوسلجی تعلق دار فریاد به عزیم بلده ایلغار نموده هنگام شام شب هفتم شهر ربیع الثاني موضع محمود آباد لهوری در گروهی شهر را تاخته فرود آمد روز دیگر دست اندازی بر راجپور و بهرام پور نموده به موضع کوچرب که ز بلده دفاعله جوی آب سابرمتی واقع است رسیده غارت کرد و بدان اکتفا نکرده با آتش مهر سوخته خیمه زد - پثیل سکهدیو که بموضع کهیره پیوست محمد دوران راد محمد دبی وطن دار آنجا آمده ملافی گشت و همراهی گردید - و رگه‌خانه را و نیز مباحق گردید و باذفاق روز دوشنبه هفتم رفت اصرار شمس باسی چهل هزار سوار سر تالاب کانگریه فزول نمود و روز دیگر متصل هزار حصار شاه بهبهن فوس سره جنوبی بلده بر ساحل رودبار سابر فرود آمده افواج را بمحاصره تقسیم نمود -

زمین در تزلزل و سست شد - رگ‌برد سپه آسمان را و تزلزل -
سمت شمالی بلده به عهد و اهتمام داماجی گایکوار مغرور گشت و او را به
و انجی عدد الله افامت گرفت و جهت شرفی از گذار تالاب کانگریه و بهر حات
آن طرف سپرد گویال هدی و جانب غربی و جنوبی دمد و خود و سرداران
دیگر تعلق بزیرفت -

بگرد بلند حلقه دست آن سپاه چو هاله که زد دایره کرد ماه
و به بستن مورچال و سیبه و ساخن دمد و حفر نقب امر فرمود حماة
دکهنیان مانعند مور و ملخ در اطراف و جوانات پراگنده گشته ناصر ماموره
شغف تمام دندان غارت بلده را تیز کرده شب و روز خورد و خواب و آسودگی
بر خود حرام ساخته در حیاة جوئی فتح الباب سرگرم گشتند چون هفتوز مکاتب
را استحکام نداده و بنای مرتب نه گشته بود از دور که دموداری میکردند
نرسیدن گول و توپ از فراز بروج سنگ تفرقه میان شان می افتاد -

فرود سرد گریبان فراغ فرود مرد آسودگی را چو راغ
فاعدانی که برسانیدن خبر نزد جوان مرد خان نگامش می در آمده بودند
بعد مسافت که از چندی مکان مهین بودن او خبری نرسیده هر کدامین سراهی

فلیل بونگه داشت - فایم فلی خان که به محافظت و حصانت برج و تاره می برداختند از رسیدن جوان مرد خان اطمینان قلب حاصل نموده چون از شب بده داری و فیهام ایوانی گزشته ملالت و کسالت طاری حال شان گشته بود به نیت فضاء نماز خفتن و نذارک مافات قعود و رمود را بجای آورده به سجود سجده سهو در آمدند اندامه و ایقظ را فراموش ساخته بررو افتاده بخواب غفلت نمودند -

* منظومه *

چو شمع شنیدن گوردون نشست عدان شب تار آمد به دست
فرو هشت خورشید زین رکاب سرباسانان گران شد بخواب
شبی چون ^(۱) شده روی شسته ^(۲) نه قیر نه بهرام پیدا نه کدوان نه تیر
و جوان مرد خان خستگی زه نوردی همراهیان را بخاطر گزراونده کسی را به حفظ و حراست تعیین نه ساخته بود جماعه دکهنیان که پیوسته در انتظار فرصت و کمین فابو در جستجوی رخنه ماندند صور فانوس خیال نه کرد شمع حصار می گردیدند دردیگ نه دروازه کالو یور شرقی بلده رسیده چون محله خاموشان بی عدا و ندای بیدار ناش یافتند از روی حرم و احتیاط هر چند استراق سمع نمودند موتی جز فقیر خواب از مفاخر دماغ به سماخ گوش شان برسید ظهور این لطیفه عیدی را از بیداری سخت و یاروری وقت دانسته بر سه برج فرد بانها زاشتند از انجا که درجه چند مانند معراج عمرشان کوتاهی کرد به گذدن و افگدن شرفات اشتغال ورزیدند -

* بیت *

یکی کرده از رخنه دیوار پست زده در گریبان آن رخنه دست
و مبسر مسرع را بجهت رسانیدن این ابشارت نزد دکهفاته راو اشارت کردند و افواج مرهغه از استماع این مرده متعاقب یگدیگر هر کس از جائیکه شنید بی تکاشی رو بدانصوب نهاد و چون طوفان بلا موج زنان نه پای جدار حصار پیوست جماعه که به ستم مراد عروج کرده بودند کفرهرا هموار نموده راه در آمد

(۱) شده نام سنکی باشد براق و سیاه *

(۲) قبر بر وزن مبر روغنی باشد سبزه که بر کشتی مالند *

ساختند -

• بیت •

ز هر سو تران ناله پر خطر شد از مردمان شاه راه داد
و از انتصاف اللیل که بدین کار پرداختند هنگام سحر نه دو ساعت از شب
مانده فریب همت صد نفر با نشان خامی و گه فاته: او دست به دامن جرات
زده سر از چاک کفگرها بر آورده بر فصول جمع شدند * بیت *

کشیدند صف بر فراز فصیل بمصر اندرون شد بنی سبل ملل
و جمعی پائین ورود آمده انتظار بی نزول دیگران داشتند و فضا را اجپوتی از
دستبان دروازه کالو پر که ماندند کَلَّمَهُمْ نَاسِطٌ دَرَّأَيْهِ نَالُوصِدٌ خفته بود دلاکه جسم
جهان بینش را گشت و بر این جماعه افتاد و دانست که حقیقت چیست و این جمعیت از
کسب چه امن دستوری خمری را ابتدا و خردار نمود. آنها بدو می چند
خانی دادند سواران طلا نه که دران نزدیک گسب کمان رسیدند بودند آوا.
بدو را شنبده، جلو بر خود را رسانیدند مستحقان آنها نه بشب گرمی
انها قدم جرات بینش نهاده از بالا و پائین بجنگ در پیوستند که محمد مبار
سزایی را چندی از طرف دیگر رسید و فریب بیست و پنج در مرهته را
بر خاک هلاک افتادند از مشاهده این حالت که طست رسوائی از نام افتاد
بای استفاده دگر فیان نه لغزش در آمد و از طریقی که صعود کرده بودند رو نه
هدوط نهادند و از هول جان بعضی دست از پا خطا کرده بر زری یکدیگر افتادند.
افواج مرهته که درین وقت رسیده انتظار بی فتح الباب داشتند فرین یاس
جلو کسیده برگشتند درین ضمن (۱) طَنْطَنَه (۲) طَلِيعَه شاه خاوری از نام اعی
مشرفی بلند آوازه گشت جوان مرد خان خبردار شده گرم گیرا خود را رسانید
و آتش جنگ توپ و تفنگ از هر دو جانب زبانه کشیده در گرفت - * بیت *

دها ده بر آمد ز دیوار و بام بجنگ از دو سو شد بسی اهتمام
و تا نصف النهار از نسیم و مرار در کوشش و کشش کوتاهی نرفت چون پیشرفت

(۱) طَنْطَنَه بمعنی کرو فراست ۱۲ -

(۲) طَلِيعَه ناول مغروح مقدمه لشکر ۱۲ *

کار نبود طرفین دست از نایره افروزی باز داشته بمحافظت مورچال پرداختند
 اتفاقاً یکی از آن اجل گرفته ها که از فصیل پائین آمده بودند به قصد دست
 برد و بودن کالا بخانه میثما لعل صوبه نویس دفتر دیوانی که متصل به فصیل
 آن جا است در آمد چون فاضیه را مانفد بغتت خویش برگشته دید ورف
 برگردانیده فسخ عزیمت کذا نموده زبان معذرت به عجز و نیاز کشود و سرانکسار
 بخاک سوده زینهار خواه و امان طلب گشت - * بیت *

نجاتی نباید درون آمدن که نتوان از انجا برون آمدن

میثما لعل مطمئن خاطر ساخته در جوار خود نگاه داشته به راقم که در آن معرکه
 حاضر بود ظاهر ساخت - جوان مرد خان را ازین معنی آگاه نموده او را بخانه
 خویش آورد - روز دیگر اجازت رخصت او را گرفته یک دستار داده مصحوب
 چوبدار خود از دروازه را یکهربیرون فرستاد و او چوبدار را همراه نزد رگهنانه راوردت
 و سرگشت را بیان نمود رگهنانه راو چوبدار را بحضور طلب داشنه از احوال اقام
 و تعلقه استفسار فرموده وافف گشت و گفت که جمعی دیگر نیز مفقود الخبر و در
 گوشه و کنار انزوا دارند اگر از کفج خفا بر آورده بفرستند خوب است - ظاهر کرد که از
 گم شدها اطلاعی ر خبری نیست مگر لاش جمعی که بر خاک هلاک غلطیده
 بمطموره نیستی خزیده اند افتاده - گفت چندی را همراه برده آنها را بر آورده
 بیرون بفرست - پاسخ داد که برون جمعی که درین وقت که از هر دو طرف مستعد
 به رزم و پیکار اند صورتی ندارد مگر لاشها را از بالای دیوار حصار به خندق اندازند
 و معدودیکه برای برداشتن آنها در بیرون آمده باشند گرفته ببرند و تا برون آنها
 توپ و بندوق سرنه دهند و متعرض آنها نگردیده ممکن است رگهنانه راو را این
 معنی مستحسن آمد و یک دستار به چوبدار داده مکتوبی بنام جوان مرد
 خان و راقم مبنی بر سلسله جفیانى امر مصالحه بقلم آورده جاسوسی از آن خود
 را با هر دو خریطه رخصت کرد - راقم پس از اطلاع مضمون مرمومد نزد جوان
 مرد خان رفته کسان را برای انداختن لاشها در بیرون و نیفگندن توپ و بندوق
 فرستاد و جمعی که بموجب فرار بیرون آمده پناهی را گرفته مترصد و منتظر

افتادن لاشها بودند برداشته بردند و روز دیگر جاسوس را با جواب جوان مرد خان و خود مرخص ساخت که دفعه دوم دو نفر جاسوس با جواب رسیدند و نزدیک بود که چهره صالح نموداری نماید اما بظایر بعضی امور و بدنامی اندیخته دست ازین گفت و شنید باز گفتید جوان مرد خان دن کرفت گماشته کسناجی مکس دار پیشوا و پسر سیاجی دهانکر نائب داماجی را از بلده بر آورد و کت سوم دوشته زگهفته راو بجوان مرد خان رسید که صوبه از پیسکه خلافت و جهانبابی بما علق پیرفته است ایستادگی او بی حساب است اکثر دست آوری داشته باشد ظاهر سازد درین عرصه در بدون دمدمه ها بسته و توبهائیکه از بندر صورت و بروده رسید بود ارفا: آن نصب گردید و نعب ها را که در سوراخ کردن و حفرش جماعه مرهته چون موش دراز ناخن و مانند کب از تیر دندان و طرفه جماعتی و ترب امتی اند که بصورت آدمی و ادویت را بفرموده و دیو خصلتا بیکه آسودگی و خستگی را نفهمیده از مطعومات بدان جوار و (۱) فائق چغنی ذائقه را آشنائی داده و از ملبوسات به انگوتی ستر عوربین گریده حلال و حرام را شناخته چشم صورت را از آب بی آرمی شسته باندوختن ذخائر دینوی طاق و در گرد آوریش یکنه افاق -

* منظومه *

گروهی نه به صورت آدمی	ز مردم جدا دور از مردمی
نه در دل نرحم نه در دیده شرم	زبان هم نگردد به گفتمان
ز سرما و گرما ندارند باک	ز سنگ اند و آهن نه از آب و خاک
بجنگ اندر آیند خورد و بزرگ	بجنگال و دندان چو درنده گرگ

در اندک فرصتی و کمتر مدنی نقبی چند را بریده بریر بغیان حصار مابین دروازه جمالپور و دروازه بند رسانیده بارت انباشته آتش دادند و یک برج با قدری دیوار از شرفات جدا شده افتاد و شکست و ریختی بهم رسانید و نوعی نه شد که به پوشش و سهولت توان صعود کرد دکم بغیان به هنگامه آرائی قدم جرات پیش نهادند و جنگ بوپ و تفنگ از طرفین در پیوست چون دست

(۱) فائق زبان ترکی نان خورش را گویند *۱۲*

تصرف^{۱۰} از کدگر^{۱۱} مراد کوتاه دیدند باز داشته به تدبیر ترتیب نقب دیگر پرداختند و نه فاصله یکروز و دو روز و گاهی روزی دو بار هر نقبی که مترتب می شد میپرسید از آنجا که جدار حصار مرتفع و پهناور واقع شده راهی کشوده نمی گشت دروازه جمال یور که از صدمات گول^{۱۲} توپ و بریدن نقب خراب گردید چون از درون خست چین عریض کرده بودند فائده نه بخشید بالجملة تا روز انفصال که چندان طولی نه کشید بیست و دو نقب زده بودند که بعضی از آن از کندن این طرف و دستن آب معطل گشت و یک دو دعد سنبه^{۱۳} ورام نائب فوجدار کرد تا جمعی از راه دریچه بیدان دیوار حصار که از مار و اریان یاد گرفته ساخته بودند بر مده بر مورچال بیرونیان ریخت و چندی از طرفین کشته و گشته شدند - کار پردازان و پیادگان عرب و زوهیله و سواران که جوان مرد خان در پش فرستاده بود به دریج هنگام ظلام لیالی که شخص ناصر از مشاهده عاری و معطل بود قابو یافته به بلده آمدند و چندی دیگر آسیای حرب بگردش مانده دانه و جود اجل رسیدگان طرفین را خورد و خمیر می ساخت از آنجا که بنابر سفوح این ساد^{۱۴} اه آمدنی محاللات بلده و پرگنات مسدود بود و از سکنه شهر که از دادن بیوره و مصادرات به ستوه آمده طاقت شان طاق گشته جوان مرد خان از آئینه ناصیه شان صورت سرکشی و امتناع معایفه می نمود و از سوق گفتار شان خواهش^{۱۵}ندی حکومت مرهته مفهوم می شد بتکلیف بیوره و درخواست نسیم مکلف ساختن را درین وقت خانه زنبور شوریدن تصور میکرد و دست بکبسه اندوخته خرد زدن گوارا نبود -

* بیت *

زند بر هر رگی فصاد صد نیش وای دستش بلغرد بر رگ خویش

چون بنابر خرج سپاه که هنگام کار بود لاچار قرع^{۱۶} سر انجام پنجاه هزار روپیه بنام کار پردازان انداخت آنها به حسب ظاهر به هان و هون دفع الوقت داشته چاره رفع آن را در نوردیدن بساط حکومتش دیده با مخصوصان خیراندیش در بلبس دوستی و مآل اندیشی به اظهار وجوهات چند در چند که عهده برآئی با این موج گران و غلبه و تسلط پیشوا بالاجبی راو که درین جزو زمان است امکان

نماید و هر که با او در افتاد بر او بد پرداخته نترنمات هوش ربا سرانیدن آغاز کردند و تزلزل در ارکان بنیان استقلال انداختند و طومار انواب صلاح و فلاح کار را تن به مصالحه در دادن و تسلیم بلده نمودن و فلادۀ متابعت پیشوا به گردن افکندن و اقتدا بد و گردن را رهبر و رهنمون گشته به شد و مد بخوش الحاکمی آب و تاب داده فصل بعصل بدلائل عقایی و نقلی مدلی و مبرهن ساخته فرأت نمودند بالضرورة جوان مرد خان قارغ باب آشنی و سلسله جفدان امر مصالحه شد و پتیل سکه دیورا واسطه ساخت و او رگهفته راو را که منتظر لطیفه عیبی شنیدن ندای لایبی بود و گمان ظهور پیدر این معنی نه در مخینه اثر و خودی نداشت نمی بد و معاوضه صورت این بود که در مرأت ضمیر نمی دید آگاه ساخت و در واقع چنین بود که اگر یک ماه دبکر بیداری می شد به استغناء حوبه و چوبی بطریق مال امایی بلده انفصال می یافت اما چون مسیت ایردی آنکه نه عوعه ظهور آمد تعلی پیرفته بود چه سود - عده مراد گهفته راو از اهتزاز نسیم این پیام زره شکفتن آورد و مانند گل خمدان شده به خود نالید برای بستبد مدانی و اظهار مدعا و عافی الضمیر احبت آمدن معتمدین و کار پردازان جوان مرد خان داد و فایم قلی خان و جیون رام پیسکار و منگل جی مدار کار و نعل داس بانودهم شهر جمادی اولی بیدون شنیده یک نبانه روز توفف ورزیده بعد گفب و شدند لک رویه نقد بنابر ربع تقاضای سپاه و هذگام ملاقات جوان مرد خان بک رنجیر فیل که داخل تواضعات دبکر باشد و تسوید فرار نامه مقبره معادوت کردند از آنجا که چندی در رسیدن روز موعود مقدر بالیسف انصرام این امر در حیر توفف و تعویق افتاده و چون وقتش رسید رگهفته راو محمد دبران ولد محمد نابی خالوزاده جوان مرد خان که به همراهی پتیل سکه دیو بود کیسه اشرفی وجه مقدره را سپرد و او را ببلده فرستاد که رفته خاطر نشان نموده بیاید و فرار گوشت که پتیل سکه دیو و سکه هارام دیوان رگهفته راو با جوان مرد خان ملاقات کرده بالمواجهه عهد و پیمان را موکد و موطد بایمان سازند اتفاقاً در همان روز چون معروضه فدوی درگاه که مشتمل

بر قضا و پیوستن رگه‌ها ته راو بر دریای نریده و شهرت استغوار صوبه از دربار جهان مدار با و بدرگاه فلک بارگاه فرستاده بود از نظر اقدس گزشته و در جواب حسب الحکم اعلیٰ بمهر و وزیر الممالک صفدر جنگ بهادر که شرف صدور یافته بود ورود فرمود *

نقل حسب الحکم اشرف اعلیٰ

آنکه رفعت و عوالی پناه کفایت و معالی دستگاه علی محمد خان بهادر مورد مراحم والا باشند عرضی متضمن انتشار مرهته رسید و مفصل معروض بارگاه عظمت و جاه گردید بر طبق حکم جهان مطاع در باب استقلال صوبه احمدآباد به شهادت و عوالی پناه جوان مرد خان مرقوم گشته آن عوالی پناه نیز بانفلیکسانت دستگاه در بندوبست و ضبط و ربط آن جا پرداخته به خاطر جمع و استقلال تمام باشند و احوال آنجایی کم و کاست معروض میداشته باشند درین باب تاکید اکید دانند بتاريخ غره جمادی الاولی سال ششم جلوس معالی فلمی گشت - بمجرد و مول نژد جوان مرد خان رفت و دید که *

یک چراغ است دران خانه و از پرتوان

هر کجا می نگرم انجمنی ساخته ادد

و کار پردازان و محفل آرایان در هر گوشه و کناری سرها بهم آورده به شغب تمام به تدکار و تکرار قرار مدار صلح متفق اللفظ و المعنی می بودارد و از راه شوخی و مزاح آن یکی بدیگری می گوید - *

هر چه داری فروش و گوش بخور کز لبم با بآسمان خبر است

رافم فایم قلی خان را از بسیدن و مضمون حسب الحکم که دست آویزی بود قوی آگاه ساخت او را نیز چون در ضمن واسطه کاری امر مصالحه بندوبست کار خود و مدعا حاصل کرده بود با دیگران موافق یافت و گفت که *

لب مکشا گرچه در و نوشها ست کز پس دیوار بسی گوشها است

دانست که تیراز شصت قضا جسته و قدر کار خود کرد اکنون اظهار حکم والا علی رؤس الاشهاد سواي وحشت حاضران وحشت غائبان ماحصلی ندارد و از آهن

سرد کوفتن و گره بر باد زدن چه سود با وجود این مراتب بغیرا تمام حجت که ثانی الحال سطحی لازم نیاید بگوش جوان مرد خلی شطری ازان مقال فیه خوفد ازانجا که هوش و گوشش را بسته بودند موثر نه گشت و در پاسخ گفت که فردا آخر روز قرار ملاقات پنهل سکه دیو و سکه آرام مقرر است باید آمد که باتفاق دیدن شود روز دیگر بیست و پنجم جوان مرد خان و قایم قلی خلی و راقم را معدودی از مخصوصان و کار برداران از راه دریچه باغ در فضلی رود دار سار محصلی قلعه که شامیانه جهت ملاقات و انعقاد محفل طرین برپا کرده بودند ، فته فرار نرفت - قایم قلی خان راقم را تکلیف همراهی موده بغیر آوردن پنهل سکه دیو و سکه آرام که در یغاه درختان متصل باغ غازی الدین حسین خلی آمده در پلی درخت انتظاری نشسته بودند شتافته آورد و بالمشافه مجدداً عهد و پیمان و پیروائی و اگراشت بلده پشن و محاللات دیگر بلا شرکت و مزاحمت غیر و مطالب چند که به دفعات مرقوم کرده بود بفحالت و باندھبی چنانچه از سواد نقل آن واضح می گردد موکد و موطن بایمان ساخته به وداع یک دیگر پرداختند *

نقل قرارنامه به مهربالاجی و او

آنکه یاد داشت قرار داد که با شهادت و عوالی مرتبت جوان مرد خان بابی مقرر نموده شد ازان سرمو تفاوت نخواهد شد تا عمل سرکار و هرکس از برادران و از اولاد این جانب باشد ازیں فرار داد عدول نه کند پرگنه پشن و غیره در و بست بلا شرکت نه محال جاگیر قدیم پرگنه پشن محال پرگنه بدنگر محال پرگنه سمی محال پرگنه مونچپور محال پرگنه بیسلفنگر محال پرگنه تهراد محال پرگنه گهرالو محال پرگنه زادهن پور معه تهرواره محال پرگنه بیجا پور در و بست محال درین ولا به جاگیر مقرر نموده شد بلا شرکت در عوض جاگیریات متفرقات از موضع کتزار و غیره فوج سرکار و نائیب با فوجدار دیگر در پرگنات جاگیر مزبوره فرود و به هیچ وجه مزاحمت فرسد واحدی به علت دانه و کاه مزاحم نه شود از برادران خان بهادر با جمعیت سه صد سوار و پانصد پیاده مدامی نوکر باشد

از روز داخلای سوار و پیاده در سر رشته حضور وجه سه بندی داده شود در حویلیهای قدیم و جدید تعلقه خان بهادر و برادران و وابستگان و نوکران کسی از سرکار فرود نیاید موضع کهنه مع پوره کهریا له بابت سیم قصبه مائو و موضع بانسه مونده در و بست و دیهات جاگیر محمد خان و خان درزان و عبد خان نواز نصف محال و با قایم قلی خان و زورآور خان و متصدیان و نوکران و وابستگان مباحثت نخواهد شد هر جا دانند در شهر و پورجات و قصبات بمافند و آمد و شد دانند یا بروند کسی مزاحم نشود به تعصیل صدر قرار نامه به عمل آمده برای پرورش این قرار نامه باندهران ذیل تا عمل سرکار داده شد و از طرف داماجی راو گایکوار که نصف حصه دار است نیز باند هری این جاسه اسب منهارجی هولنرجی آپا سندیه و رامچندر بتهل سکهدیو سکها رام بهکونت و مادهو راو و گوبال راو بمضون شرح صدر نوشته دادند و صباح آن که صراف روزگار طبق مهر زر نگار نگار گرفته در چار سوی بازار عالم آباد دکان معاملات داد و ستد کشوده چون سکه سر زر ننسب و بصرکات انامل پنجه شعاعی سره و ناسره را از هم جدا کردن آعز نهاد ذرات کائنات چشم انتفاع برکف سیمین پرورش از هر سو دوختند که کیسه هلی زر سرخ لک رویه سفید مرسوله رگهفته راو با پیام تسلیم مفتاح دروت به جوانمرد خان رسید و فرقه سپاه قدیم و جدید نیز سوار و پیاده و عمله و عمله چون مگس شیریذی بگردش جمع آمدند جماعه عرب که شدت نقاضای شان از دیگران زیادتیی داشت انجام کار را به سماجت و لجاجت رسانیده وجه طلب خودها شمرده گرفتند و به قدر حال بعضی را که لابد دانست بخشی داد جماعداران و سواران سایر با محمد عظم کرانی که مبلغی طللس می شد و به سختی و درشتی پیش آمده بودند چون عهده برآنی نه داشت به مقتضای وقت که هنگام برهم زنی را گنجانش نبود موقوف بر فایده داشته به گفت و شنید و وعده و وعید و سخنان چرب و نرم تمسک به مبعاد و افسط نوشته داد و بست و هفتم شهر جمادی الاولی فلعه بهدر را خالی ساخته رجوع به بیت الاصل آباد و اجداد نموده نزول کرد و رگهفته راو از مکان قدیم

تبدیل جا کرده پشت باغ غازی الدین حسین خان فرود آمد و راگهر شفر را
 باتفاق کهندو پیشکار بتهل سکه دیو با جمعی به کوتوالی بلده مقبر ساخت و از
 فریب نصف شب از دروازه را یگهر داخل گشته در قلعه بهدر نشست و دروب
 حصار را که خست چون بود اسر کشودن فرمود و صوبه ده نکت و تصرف
 مرهنة رفت -

• بیت •

بخت دارا گر بماندی پایدا، اندر جهان

نام شاهی از سگسدر کس نه بودی بر زبان

و روز سلخ بتهل سکه دیو با همراهیان خویش در بهدر در آمد و چون مبار ملاقات
 جوان مرد خان را رگه نته راه دان روز صفر بود آخر روز بخانه اش آمده
 با خود مرد رگه نته راو که سواره شده بود در آن طرف جویی سمر در یک با
 یک دیگر دو چار شده ملاقی گشتند و رگه نته او را به خیمه خویش طلب
 داشت و سه سر اسب تجاق و برخی افمنه و یک رفم ددکی مرصع تواضعش
 گرفته پارچه پوشیدنی به غایطه دهن و یک زنجیر میل داده رخصت فرمود
 و بموجب اظهار جوان مرد خان تمسکی که محمد عظمت کرانی دست طلب
 نموده بود بتهل سکه دیو محصلان شداد و علاظ جماعه مرهنة را کماشته به جبر
 و عطف واپس گرفته بد و سپرد و او به سرانجام بار بار روانه ساختن منعلقان
 و اناث البیت اشتعال و وزید چون از گردش فلکی صوبه ده نکت و تصرف
 امشوا بالاجبی راو رفت شیراز ضوابط و روابط نادرشاهی که از مدتی بحال
 داشت از سفوح این سائحه دوعه رشته امیدواری بهبود و جمعیت و پریشانی
 مرور و فردا گسست و دفتر توقع از هم پاشید حایمی اوزان در حرکت و سکون
 عتدد و منامل گشت و در مآل کار هر چند پیک خیال و برید اندیشه را به
 اطراف و اکفاف چار دانگ ممالک هندوستان دو ایفد درین جزو زمان مکانی
 و ماسفی که خالی از خلل باشد دیامت دانست که هموز اب و خورد درین
 دیار ناغی است چون سرو کار با مردم نو در آمده بود -

• بیت •

با سمین مرد مان ببايد ساخت چه توان کرد مردمان این اند

گفته سوم شهر جمادی الثانیه باتفاق محمد منور الدین خان صدر صوبه و قاضی فضل الله و عزیز الدین محمد خان بخشی و قانع نگار و معتمد که برای نام امورات نادرشاهی مفعصر بر اینها گشته و نتهو ساه فکر سیئه و محمد ابانکر و محمد عظمت رئیسان قوم بواهب و جمعی از صرافان و تجارت پیشگان مسلم و هندو که بذایر ملاقات رافم انتظاری داشتند رفته رگهفاتیه راو را دید و عند الاستعسار اندکی از بسیار گفت و شنید امور مالی و ملکی صوبه درمیان آمد به استمالات و دل جوئی پرداخته پارچه پوشبدنی فراخور رتبه و منزلت هر کس داده مرخص کرد و روز دیگر حسب الطلب قانون و ضوابطی که در عهد حضرت خلد مکان در محال کهنه پارچه و سایر و غیرهما محالات بلده معبر و مستمر بود بدعات و رسومات احدانی ناظمان پیشین را در حسو منها نموده با زر بمهر خود مرتب ساخته مصحوب محرران دفتر دیوانی فرستاد رگهفاتیه راو از روی آن طوماری بخط هندی و زبان مرهٹی درست کرده بکار پردازان و سرشته داران خود سپرد که بدان موجب بامورات مرجوعه هر محل و مکان طریق معاملات را مسلوک دارند و روز دیگر باتفاق داماجی گایکوار بسوازی فیل و آراستگی افواج دکهنیان از دروازه ایدر که به دهلی دروازه اشتهار یافته داخل بلده گشته تفرج گزان در قلعه بهدر در آمد و تا هنگام اصرار شمس توف و وزیده برآه در پیچه باغ به خیمه گاه رفت و صباح آن کوچ نموده متصل گذر دودیس ساحل رود سابر نزول کرد رافم نیز خیمه خود را در آنجا فرستاده رفت و گفت و شنید خدمات و جاگیر درپیش گشت همدران اوان پاندر و بندت که سابق برین نسوب سورتیه شتافته برد پیشکش آن ضلع را گرفته آمده با رگهفاتیه راو پیوسته و جوان مردخان منعلان و اسباب خود را روانه بلده پتن ساخت و موجی ازان بشهل سکهدیو بعنوان بدرفه رفته تا بد فکر رسانید و چون با رگهفاتیه راو قرار کرده بود که (۱) قایدی لشکر نموده پیشکش از محمد بهادر فوجدار پالن پور بدهاند بر آمده در جنب مزار راجو شهید بیرون بلده فرود آمد و به انتظاری بشهل سکهدیو که

فوج بلهن امر مامور شده بود چندی متوقف گشته باتفاق او بدان صوب روانه شد . داماجی گلهوار جهت فدویست برگزیده خورش بسمت بهیل کوچ کرد از آنجا که بنابر فرسائی کار پروازان که از معاملات دکه‌نیان علوی بودند مقدمه تعلقات و جاگیر که حسب التوااضافه رافم صورت نه بست و کوچ رگه‌ناتپه راو به زمیندار لیمیری مقرر بود (۱) اعراض نموده به ناده در آمد و متفامد گشت .

کوچ نمودن رگه‌ناتپه راو به صوب لیمیری معموله
 جهالوار و مقرر نمودن سری پت راو به
 نیابت بلده و امور نظامت و معاودت
 نمودن بعد گرفتن پیشکش زمیندار
 آنجا به عزم مسکن به سمت
 دکن و طلب داشتن
 فدوی درگاه

رگه‌ناتپه راو از مقامات گذر دودیس به عزم گرفتن پیشکش زمیندار لیمیری معموله جهالوار عرب بیرم کانم کوچ نموده متصل موضع کوچوب یک کوهی ناده فرود آمد و سری پت راو بددت نامی از همراهان خود را به نیابت بلده درلق و تلق مهمات نظامت مقرر فرمود . و سنبوخی مرهنگه با جماعه اش به فوج ساخته تعینات او کرد و عمال سر محلات بلده و برگزیده حویلی نصب نموده دوباره آورد و به لیمیری پیوسته به تعیین مورچال و انداختن طرح جنگ بداخت از آنجا که از ممر کثرت و اندوهی فوج و بتازه مستخر گشتن ناده از سیدان و گولیای و متمردان مغلوب واهمه و هراس گشته سبب ممانعت را در

(۱) اعراض نکسر اول روی از چنوبی گردابیدن ۱۲ *

پشت سر انداخته و تیغ مدافعت و مخالفت را در غلاف نقاعد کرده دم بخود کشیده بودند هریم زمیندار لیمری رجوع آورده چهل هزار روپیه را متعهد ادا گشت چون موسم نزول باران قریب بود به سمت دیگر متوجه نه گشته طبل عود فرا کوفته به دولقه آمد و سری پت راو حسب الطلب رفت و به راقم که دست از جمیع امور کشیده متقاعد بود و کار داخلی اداری محصول تجاران کهنه پاره که درون شهر دیوانی و متصدیان دورتی نه داشت نوشته رگه‌ناتپه راو رسید که آمده ملاقی شود اتفاقاً بنهل سکهدیو که برهنمائی جوانمرد خان به پالن پور شتافته و یک لک و پانزده هزار روپیه به همه جهت بر محمد بهادر موجود آنجا بطریق پیشکش مشخص نموده و تعهد ایصال آن را بر ذمه جوان مرد خان گذاشته معاودت کرد و از نزدیکی قصبه بدکنر یک زنجیر فیل و پارچه پوشیدی باو داده رخصت بش نمود به کوچهای متوالی باراده الحاق بارگه‌ناتپه راو به باغ شاهی رسید قایم قلی خان و راقم و عزیز الدین محمد خان و حاجی نور الله به اتفاق به قصد ملاقات روانه شدند اتفاقاً رگه‌ناتپه راو از دهونقه سری پت راو را رخصت انصراف داده به موضع تارا پور معموله برگشته چوراسی بندر کهنیاب که از بندر به فاصله هفت کوه واقع است رفت و گفت و شنید بعضی مفدمات با مومن خان متصدی آنجا درمیان آورده ده هزار روپیه به صیغه کاه و دانه در چوراسی مقرر نمود چون مظفر علی و زاهد علی جمعی از تجارت پیشگان مسلم و هندو سنگه بندر بنابر امور چند از مومن خان نالشی نزد رگه‌ناتپه راو آمده تالیمیری همراهی گزیده بودند به مقتضای وقت که تعجیل روا روی درپیش و (۱) نعل در آتش داشت به استمالت آنها پرداخته مومن خان را سفارش عدم تعرض نمود فرستاد و خود کوچ نموده به قصبه بنلان پیوست قضا را راقم نیز همان روز برفاوت بنهل سکهدیو وارد آنجا گشت و سر شام ملاقات سر سری بهم دست داد چون ایام تموز و عین شدت گرما و سورت هوا که مرغ در روغن خود برشته میکرد و نیلوفر از بیم حدت خورشید سراز آب بیرون نمی آورد -

(۱) نعل در آتش کنایه از اضطراب و بیقراری باشد ۱۲ برهان *

* قطعه *

گرما آن چنان می شد بعس گرم
 که لب از تاب آن چون شمع می سوخت
 ز باد گرم بفسادابی که تعسید
 به ندیسا دوزخی دیگر بر آفریخت

دعایر اسایش افام و انعام در ظل ساندیان غلام شب ره دوری را اختیار کرده بود و برب نه
 وصف شب محکم برزق رحیل بسته بر ساحل بود باز مهذب می کشود. التصوری زانم
 و دیگران که رحمت انصاف حاصل نه شده بود موافقت نموده بدانجا رسیدند
 و اواخر روز حسب الطرب رفتند و بذب استمالات مسعود از او زبان عدو خواستی
 و دل جونی را کساد و فایم فلی حان با واسطه حصول تمامندی ساخت
 و کعبه که بالفعل به قسمتی نه تعیین یافته و معبر درده است قبول نماید سال
 آینده که سر فصل خواهد آمد باقی مدعا و مقاصد بادستگاه می رسام از آنجا که
 مقدمه سلطنت نوع دیگر شده و اختلال کلی در او صاع مملکت راه یافته
 مدام پشت گرمی زیاده برین ابا و امتناع نماید و طائف درک و افتد ال با اهل
 عدل در خود نمی دید جز ادعان مغربی و مناعی دیوب سکون و زبید
 بدجمله لوازم دیوانی و خدمات محال کهنه پاره جبری بالمقطع مرز گرفت
 و موضع مید بور و موضع کوجا و معموله پرگنه حویلی و موضع بانمول عمله پرگنه
 بیجا بو را را گذاشت و عدم مزاحمت نوشته داد و موضع نیکول معموله نهانه
 معروض مالد و مرخص ساخته خود کوچ نمود و زانم با دیگران معاودت کرده
 در هم شهر رجب المرجب وارد احمد آباد گشتند و نوشته وا گراشت موضع بانمول را
 در آن مرد خان فرستاد و او ظاهر اینک پرگنه بیجا پور در و بست بمن تعلق
 در جرم از حقوق دیرینه پوشیده به عفو مبدل ساخت

* مصرع *

اشفا را حال این است رای بر بیگانه

* بیت *

ما زیاران چشم یاری داشتیم خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم

داماجی گایکوار که بصورت بهیل و ضلع رود میسوه و اترک بغا بر بغداد بست پرگنات حصه خود راهی گشته بود تشخیص کفان و ضامن عدم تمرکز کولیان گرفته قصبه کپرنج را که کسان شیرخان بابی در تصرف داشتند محاصره نموده مفتوح ساخت و براه فریاد عازم بروده گردیده سیوک رام را به نیابت حصه بلده مقرر نمود چون تمام صوبه بقرار بالمناصفه با او تقسیم یافته جهت اخراجات سپاه متعینه بلده که با نائب پشیوا متعلق بود شش هزار روپیه در ماهه بر حصه گایکوار مقرر گشت که نائب او میرسانیده باشد بالجمله سری پت راو که از دهولقه مرخص گشته بلده در آمد به تمثیت مهم امور نظامت سرگرم گشته بیرقهای پیش روی چموترا کوتوالی که از قدیم الایام برنگ سرخ که مخصوص سرکار والاحاست برطرف ساخته برنگ گل ازمنی که گیروه و بهکوه گویند و تعلق به خوگیان و مهابدو دارد و مرهقه علامت خود اختیار کرده مرتب نموده نصب کرد - گارکشی موقوف و جاموش و کارمیش را که در بعضی امور او هم ضرور داشت برخصت و اجازت پوست کنی آنها را منوط و مربوط فرمود و نوز گوسفند که جماعه مرهقه را نیز مطلوب و مرغوب است در روز دوشنبه و اگیارش و ایام مخصوصی دیگر که تعلق به هنود دارد منع کرده در باقی ایام سلاخی آنها متعین گشت و در دار الضرب در وسط دائره سین جلوس شکل کجک فیل بمذاست گفیس معبود شان اگنده نمود در باغ واقع بهدر که پیوسته بگل و لاله و ریاحین سبز و خورم بآراستگی تمام و نزهنگاه باصفا بود نظر بر انتفاع به کاشت بقولات و فروش بطرح مقرر ساخت چون از قدیم الایام و ضوابط مستمره و قانون معینه بارگاه سلطانی در منع ساختن بندوق و گرفتن محلاک آهنگران مقرر است چنانچه در شرح اسناد ناظران و فوجداران ثبت و مرقوم می شود و سابق برین از خوف ناظران در بلده در سه نفری از آنها که بودند در کنف حمایت در کنج خانهای بعضی اکابر و اعیان بعنوان خفا بدان شغل بموجب فرمایش آنها اشتغال داشتند درین اوان فی ضرب بندوق فوساخت نیم روپیه بطریق محصور ناظم قرار داده رخصت ساختن عالی رؤس الاشهاد شد که قدیم بیست دکان بندوق

سازی در راسته و بازار بهمرسیده و از بیرونات مشتری آمده به کشاده پیداشانی حریده و علامت ادای حاصل برآورده می بود و هرکوزه دیهی از دیهات گولیان متمرد و قطاع الطريقان مخفسد چنددین برقداز دارد از آنجا که قبل از اصابت عین الکمال و وقوع اختلال در ارکان معموری و زو آوزدن آبادی بانحطاط و زوال ایندیلار اطراف و جوانب بلده پورجات بمثابه شهری دیگر به دورش بود و در هر یکی از آنها بقدر ضرور و کار جمعی از پیاده و سوار به حفظ و حراست معین و منصوب و در بندهای بست و کشاد حصین و مضبوط که مانع دخول و خروج بیگانه و دزدان فرومایه و گولیان شقاوت پیدشه تواند شد داشت و بنابر هانه بقدی و ضامدی عدم تمرد متمردان که یلاری پا از اندازه گلیم فرا تر نهادن و جرات و جسارت سرقه و قطع طریق را نداشتند و اگر احیاناً در یکی از پورجات برسبیل ندرت و شاز مصدر شورش و فساد می گشتند فوجداران کرد باره فین پوز و حاجی پوز و فیروز پوز که بهر کدامین حفاظت پوزا چند تعلق داشت به کومک رسیده با سر و قتل می پرداختند و روزانه گشت محافظت طرق اشغال می نمودند پناه عظیم و وفایه جسیم بلده بود اکنون که به مرور ایام نازله حوادث و مضي شهوز و سفین و ورود محن و فتن که سمت گزارش یافته و سبق ذکر پیررفته پورجات ویران می چراغ نه از جدار خشتی و از سقف علامتی و از بیوت اثری و نه از خداوندش خبری که لیس فی الدار غیره دیار صادق آمده هباء مغثوراً و خرابه گسسته بلکه حد و حدود منازل و مساکن از خواطر شگانش محو و نسیاً منسیاً شده و کسانیکه ازین سرای دژم رو به نها تخانه عدم نهاده اند بزبان حال خشت و کلوخ مفهدمه و برزوی یکدیگر غلطیده مجذور دور آنها مضمون این مفال به سمع اهل کمال و اصحات خبرت و ارباب حیرت میرساند .

* مصرع *

آنکو بنا نهاد مرا در جهان کجا است

و نام و نشان اکثر پورجات از ضمائرمحو و زائل شده بسان جفکل که روباه و شغال و چکاشه و حشرات الارض جا گرفته و انواع گیاه و اشجار صحرانی روئیده چغد و بوم آشیانه بسته سواهی چار دیوار حصار شهر پناه پناهی و مانعی و حائلی

نماید و تهانه بقدی و ضامن‌ی کولیان از میان برخاسته بیم و هراس را زائل ساخت در ایام حکومت سابق برین پیوسته آن گروه شقاوت پژوه به هئیت اجتماع میدان را بروفق مراد خالی از اغیار دیده بی مزاحمت و دهشت در بلده در آمده کوجه بقدی نموده دست تطاول و تصرف دراز ساختند و به ضرب تیر درو دکان را شکافته مشاعل افروخته به بردن کالا و اسیر می پرداختند و مکرر اتفاق ناعسس هم چهره شده از طرفین کشته و خسته گشتند لهذا سری پست را و دستور و ضابطه قلاع دکن دو جرس کلانی در قالب تدبیر ریخته به کشکچیان^(۱) و محافظان بروج و النک که حفاظت و حراست منحصراً بران شده سپرد که هر شب از شام تا بام نوبه بغوبه از دو جانب حصار در نفر از برجی به برجی جرس نوازان بذابر انتباه و ایفاظ پاسبانان انتقال نموده دست بدست می سپرده باشند و از غسق تا فلق جرس را به فغان در آورده بر فصول دور شهر پناه گشت نمایند باوجود این معنی شبی چندی از کولیان بسر وقت جرس نواز بر فراز جدار حصار حاضر آمده یکی را کشته و دیگری را خسته ژنگ را کر ساختند و بدر رفتند و بدعات مفصله صدر به تدریج و دفعات نواحداث گشت چون دروازه جمالیور با ده برج جَنَبین^(۲) به صدمات گوله و توپ و آتش گرفتن فنب خراب گشته از تفتیح و تغلیق معطل مانده بود به تعمیر آن پرداخته در اندک فرصتی و فلیل مدتی با دو برج از سنگ خارا و تخته های ضخیم استوار از آهن استحکام داده مرتب ساخت و در بیرون دروازه رای پور که در ایام ماضیه و روزگار سالفه پوره بوده آن ویرانه را آباد کرده بنام رگهذاتپه پور موسوم نموده سبنوجی سرفوج را باتفاق سنکراجی فوجدار بیرم گانم بذابر گرفتن پیشکش ضلع سورتبه رخصت فرمود همدران اولان صادق علی خان از ممبریکاری از بودن احمد آباد بیزاری جسته روانه بندر سورت گشت و دهرم چند نامی که به پیشکاری مومن خان متصدی بندر کهنابیت مقرر شده بود چندیکه بدان امر

(۱) کشک لغه ترکی معنی پاسبانی *

(۲) جَنَبین پهلوه پهلو *

اشتغال داشت بنابر امری در معرض باز پرس در آمد و مبلغی بصیغه جریمه
 واصل ساخته در آخر کار خود را بزخم جمدهر از گرفت و گیر روزگار خلاص کرد
 و محمد هادی خان خسر فدائ الدین خان باجل طبیعی در گزشت و محمد
 رکن الحق برادر زاده قاضی نظام الدین خان از پیشگاه خلافت و جهانداي ده
 منصب فضلی بلده سرافرازی یافته آمد و راقم که کار خیر از دراج برزندی رفیع
 محمد خان در پیش داشت و طرف ثانی در بندر کهنبایب از سببی پت راو
 اجازت گرفته سوم شهر ذی الحجة الحرام روانه گشت و هجدهم که ساعت
 سعید این امر بود کدخد کرد و بنابر بعضی رسمیات متعارفی روزی چند توقف
 داشت .

شتافتن سرب پت راو بعزم گزفتن بندر کهنبایت و معاودت نمودن

چون بنابر شدت پنگال که در آن سال بانواط فازل گشته تزلزل در قواعد بعین
 عمارات اکثر معموره جات افکنده بود شکست و ریختی بجدار حصار بندر
 کهنبایت در بعضی جا راه یافت و به سبب قرب عهد انقضای ایام باران ترمیم
 و تعمیر آن نشده سرب پت راو از تقویر صادین و واردین ازین خرابی و افف شد
 در چنین وقتی ظهور حسن خدمتی را بخاطر آورده تدبیر افتزاع آنجا را با خود
 می اندیشید سرور راو نامی وکیل و سرگروه جماعه ییادگان ما وله دکهنی را
 بر مکنون ضمیر آگاه نموده سر حقه راز سر بسته را کشوده محرم ساخت و در کتمان
 آن کوشیده گفت که اول بنوعیکه کسی او را نشناسد و معروف احدی نه گردد
 و پے باراده نبرد به کهنبایت رفته از شکست و ریخت و کیف و کم سیاه مطاع
 شده راه در آمد و بر آمد را بنظر تامل و تعمق نگریسته بیاید اگر تهدد بر آئی
 تواند شد به تمشیت این کار فطاق عزم را استوار بسته برود و او صورت بی سیرت
 را به شکل و شمایل جوگیان سیاح جهان نورد و هامون بیما آراسته حمار وار در
 خاکستر تلبلیس غلطیده رو به راه آورد و روزی چند بدان هیئت مضحک در هر

گوشه و گنجر درون و بیرون بسربرد و چون شخص دیبوزده^(۱) کو بکو و محله بمحله گشته بر کماهی حالات واقف شده برگشت و بدست آوردن آن جا را با سهل ترین وجهی و آسان ترطریقی در نظر سری پت راو بجلوه در آورده ترغیب و تحریص نمود و انصرام این مهم را به عهده و اهتمام خویش و جماعه ماوله گرفت سری پت راو در تدبیر آن در آمده بذابر انداختن مغلطه دست آویز بهانه می جست که اگر طرف ثانی بر قصدش مطلع نگردد و غفلت ورزد شاید که شاهد مقصود در کنارش آید و دست تمنا بر گردنش حمایل گردد اتفاقاً یک منزل رتبه دو منزل که اختراع نموده و بتکلف نقاشی و پوشش زرد و زبی پرداخته برای رگه ناته راو مرتب ساخته بود روانه کرد و جمعیت خوبی ارسوار و پیاده عرب و سندی به عنوان بدرقه تعیین نموده پیش رخصت فرمود و خود با جماعه ماوله که قریب پانصد شش صد نفر بر قنداز و سواران و مجده چند نو نگاهداشت باظهار رسانیدن رتبه تا پتلاد بر آمد و به سرعت تمام بدانجا پیوست فضا را مومن خان برج لعل پیشکار را برای انجام بعضی مطالب نزد پیشوا بالاجبی راو که فرستاده و او در پتلاد رسیده بود از آمدن سری پت راو واقف شده ملافی گشت و از راه فراست و کیاست از گفت و شنید دریافت که بدرقه رتبه بهانه و اراده اش چیست از روی حزم و احتیاط همان ساعت مومن خان را آگاه ساخته نوشت که از مکان خود با خبر باشد و قریب دو پاسی از شب فرستاده او به کهنابایت رسید از آنجا که بذابر کمی مداخل و افزونی مخارج جمعیت قلیل بقدر حالت داشت و جمعی را روزی چند پیش ازین جهت بدرقه بهگوان نوکر پیشوا بصوب دهندوقه فرستاده بود در صدد حفظ و حراست در آمده آقا محمد حسین را که در آنجا سکونت داشت از راه اخلاص و ارتباط قدیم با همراهیانش به معاونت طلبید و محمد رشید بیگ جماعدار مغلیه نادر شاهی را که بر طرف بود نیز خوانده بر حقیقت حال واقف ساخت و کمربندی نموده در مکان حاکم نسین گوش بر آواز نشست که هرگاه از طرفی صدائی بلند

شود رسیده بمداغعت پردازد سری پت را و هنگامی که شب سیاه چرده ماند
تیره در و نان بد بطن نمودار گشت *

شبی گفتم یکی دریای زلف است

ز یک جانب محیط فقط کل

به قصد بندر کهنابیت رهبری را پیش کرده رو براه آورد و در تاریکی شب که
تشخیص و تمیز جاده راه و بیراه شخص ناصر را معطل ساخته بود دلیل گمراه در
نزدیکی بندر راه را گم کرد و در وادی گمراهی و ضلالت افتاد فریب بدر ساعت
از شب مانده بیست و ششم شهر دیحجه و فیکه سیاه پوش شب رو عیار پید
مراهم آوردن نقد انجم آستین با لا شکسته به نهانخانه جزا می رسانید رسید
و دیوار منهدمه را که راه در آمد تعیین یافته قضا را در همان روزها تعمیر شده مراع
دخول گشت چون برج و باره متصل دروازه کوچه شرق رویه را از مستحفظان
خالی و ماند خانه مفلسان (۱) باهی یافتند جماعت ماوله بدست یاور بی کمند
برقرار آمدند و سواران *

دران وقت رایت بر افراختند دروازه های خبر ناخفتند
سه چهار کسی بر بام دروازه بودند آگاه گشته بندوق چند سر دادند آنها که بنزدیک
شرفات رسیده و بعضی در راه و نیمه راه در کار بالا بر آمدن بودند باندیسه اینکه شاید
باسبانی زیاد باشند از مقدمه در آمدن بحصار احمد آباد که چشم و دل شان
ترسیده بود درنگ ورزیده هر چند سری پت را و بر پشت سر رسیده بضرب چوب
سافه و اکتاف شان را نرم ساخته بیشتر گفت کمتر شنیدند مومن خان که مستعد
معد بود به مجرد شنیدن آواز بندوق بلا توقف جلد و چسپان با جماعت حاضران
خود را رسانید *

دویدند بر باره جنگ آوران بهم از پی کار کین یاوران
بر سر دیوار رسیدگان را زده زده بپایان انداخت و آتش جنگ توپ و تفنگ
را فروخت راقم که درانجا بود آمده صورت حال را معاینه نمود و قریب یک

(۱) باقی خانه خالی را گویند ۱۲ *

پس و نیم از روز برآمده تنور حرب گرم ماند و چندی از طرفین کشته و خسته گردیدند و از آنجا که بیرونیان شب روی نموده خسته و کوفته بودند دست از محاربه ناز داشته در پناه عمارت اکبرپور و مکان بودن گماشته مرهته به ضرورات بشری و استراحت مشغول گشتند و آخر روز رافم به اشاره موسی خان رفعت به سری پت رافم نوشت که امروز قرار بر آمدن خود داشت بنابر وقوع هنگامه متوقف گشت در جواب رافم را نزد خود طلبید و رفته او را دید و او تمهیدی و تقریری اندیشیده به سخنان او افزود ظاهر ساخت که نوشته رگه‌ها را و درود بود که موسی خان بنده کفایت را تسلیم نماید در عوض مکان دیگر برایش تجویز کرده خواهد شد فردا متعمد او را همراه بیاورد که بالمشافه باو نیز گفته شود و همدران شب محاذی دروازه تخته بندی نموده مورچال بست روز دیگر که *

مرور است دوران بجاروب مهر غبار شب از کارگاه سپهر

از طرفین بفرستادن سفراء گوله نوب و تیر تفنگ زبان گیری یکدیگر پرداختند آخر روز که شعله دایره افروزی شان فرو نشست و تردد آمد و شد پیام بران موقوف گشت رافم عظمت الله را بموجب اشاره گنگا دهر نائب بهکودت رافم حصه دار آنجا که او حدود به پونه شتافته بود از طرف موسی خان همراه برد و سری پت رافم تکرار و تذکار بر یافته ماسبق با او نمود چون بموسى خان واضح شد ابا و امتناع ورزیده سرباز زد و برج لعل پینسکار از پتلاد و سوارانکه برای بدرقه بهکوان رفته بودند متعاقب یکدیگر رسیدند و یک هفته ایام معدودات جنگ طرفین که بهانه از پا در آمدن نخل حیات بعضی اجل رسیدگان مقدر بود به سر آمد - سری پت رافم چون پیشرفت کار ندید باستصواب و رهنمونی گنگا دهر بر قویات برگنه چوراسی که هنگام ارتفاع غلات و حصاد حبوبات رسیده بود تشخیص و تحصیل مالوجها را در پیش نموده محصلان گماشت و برگنه را به ضبط در آورد غوغا شهر مکرالکرام سال هزار و صد شصت و هفت بموجب ایمانی سری پت رافم عظمت الله و برج لعل را همراه برد و گفت و شنید رفع مغایرت در میان آورد و پس از

رد و بدل سواي آنچه رگه‌فاته را در سال گزیده گرفته بود هفت هزار روپيه به صیغه کاه و دانه را افزوده در خواست کرد و راقم ایستادگی داشت که عظمت الله ظاهر نموده لب کسان که آن وجه هر ساله بر پرگفه مقور و مستمر است بفایران سکوت ورزید و برای خاطر نشان گنگدهر را با خود نزد مومن خان آورد و او بر پرگمه تنخواه نوشته داد سوم شهر مذکور سری پت راو به احمد آباد الهی گشت و راقم به سبب ایام عاشورا توقف ورزید که ناگاه روز هشتم غضب به صورت رحمت نازل گشت و نلیقه عامی از آسمان فرود آمد یعنی بارش می هفتم به شدت تمام شروع گردید *

دسوده د خویش را آسمان به سوی زمینی که سبلی روان
 که یک شعبه اش رود بملاب بود وزان فطره اش موج و سیلاب بود
 زمین را همان گشت پتو و لوله بیقتاد در شش جهت زلزله
 ملک داشت دیرینه درد نهان بیکبار خالی نمود آنچنان
 دو روز و دو شب بی تکاشی گریست که برکس دود است امید زیست
 نه از گیه یک لاله چشمی کشود بیرون کرد گویا ز دل هرچه بود
 در روز ناسوعا و شب عاشورا بادهای ندد که یاد از عصر عاد و ثمود می داد
 در دیدن در آمده ممد و معاون آن نازل شد و مصداق کریمه ففکها ادوات السماء
 ماء مفهم به ظهور آمد طوفان موج را آشکار ساخت و در آن شب تار فار که داشت
 المدا به درازی همسر و از دیچور سبه فام بر و داشت روز دستخیز نسبت آخیز
 داشت دل هی اکبر من اختها بوده که فردی از افراد افسان و حیوان بی زبان
 را رسانیدن شمع زندگانی به عبج حان بری ازین بلیه گمان نبود اکثر انبیاء عمارات
 و مهمی حاویة علمی عروشها لازم آمد و تزلزل در بنیانش افتاد و سکنش را جز
 خریدن به نهانخانه عدم و گو نیستی چاره نماند و اشجار کهن سال تفومند بلند
 الا که سر خود سری نگنبد اخضر می سودند از بیم و تن مانفد خس گلبن کنده
 شد تن مدات و خاکساری و پیکر فروتنی و شرمساری بر خاک راه دهاند
 میرسد به زوال یوم عاشورا او سبحان تعالی فضل خود را شامل حال ساخته بر

باقی ماندگان بخشود و باد و باران باتفاق یک دیگر فرو نشستند و در بر روی خود بستند و خسرو خاوری تیغ زرنگاری آخته بر لشکر غمامی تاختن آورده از بی اعتدالی باز داشت و صفوف سحابی را برهم شکافت و بقية السیف بقی انسان را در کنف حمایت خویش گرفت و مؤگان ترشده گریه اهل حرمل را (۱) باکمام شعاعی خشک ساخت چون طرق و شوارع آمد و شد از خلل قطاع الطريق سیل که سر رازه گرفته و در کمین گاه معبر و ناله نشسته شورش داشت بالضرورة راقم را توقف لازم شد تا در بست و سوم با بدرقه امداد ایزدی وارد احمد آباد گردید *

سربه فساد برداشتن کولیان شقاوت نشان پس از معاودت سرب پت راو از بندر کهنبایت و سوانحاتی که دران اولان رو داده

چون حمر برگشتن سرب پت راو از بندر کهنبایت و پیشرفت نشدن کار و کمیت جمیعت او به سمع دور و نزدیک رسید خلل کلی در بندوبستی که بخودی خود از رعب و تسلط آوازه دکنیان نشسته بود بیکباره برخاست و هر مفسد متمردی از گوشه و کنار سربه سوزش برداشت و چندی از بے باکان کولیان در هذگام مراجعت او بر عقب ماندگان همراهیش دست اندازی نمودند و اغماض واقع شد موجب جرأت و جسارت دیگران گردید و طریقه حبلی و شیوه فطرتی را پیش گرفته از چهار طرف گریبان خمول را چاک زده خود سرب بر آوردند و دست تغلب از باز داشتن سرقه ایام گزشته بر کف افسوس سوده به تدارک مافات به تطاول دراز ساختند و به جبر نقصان ماضیه بدستور روزگار حکومت سابقه به بریدن بیونات و شکافتن دکانین بلده و پورجات پرداختند

(۱) اکمام جمع کم است بمعنی آستین ۱۲ *

سری پست راو تنبیه و تادیب آن گروه شقاوت پژوه را پیش نهاد همت ساخته را
گهوشگر کونوال را با جمعی از سوار و پیاده نو نگاهداشت و جماعه ماوله تعجید
نموده بر موضع اوهار پور معموله بهیل که قریه محقری از مسکن گولیان است
تعیین فرمود که آن جا را به تاخت در آورده به قتل و سر آنها پردازد گولیان بی
بزیان به مجرد آگهی رسیدن فوج مکان را خالی گذاشته در بیشه و زقوم زار
(۱) گروه قرب و جوار خزیده کمین نمودند جماعه غارت گر ماوله حلوائی سی
دود و انگبین سی مکس انگاشته آنچه یافتند گرفته سر آمدند که از چهار طرف
گولیان کمین را کشاده هجوم آورده به جنگ تیر و تفنگ به مشایعت رسیدند
و چندی را بر خاک هلاک انداختند و نگذاشتند که پای استقامت شان قابم
گردد لاچار رو به گریز نهادند گولیان سگ صفت به دنبال افتاده همه جا تعاقب
انان جمعی را خسته ناموضع ولاد رسانیدند و این صورت بنامردی جماعه
ماوله ضاله که این منظومه مناسب حال خسران مآل آنها است روی داد *

* منظومه *

چو سگ جیعه خوارند و گنده دهن همه یاوره گوشتچو زانغ و زغن
بود هرچه جنبنده از آب و خاک خورند و ندارد زان هیچ ناک
نهان زهر موبند چون دام و دد لباس جسد رسته هم از جسد
چو در پیش گیرند راه گریز بخشدند بر توسن تیر خیر
چو خر جارح آواز و کونه قدم چو افعی و ازم سراسر شکم
ضروره را گهو شکر با بقیة السیف در لباس عار و خسار هنگام شام به گشته آمد
و ظهیر این سانحه کمال بد نقش و چیره دستی گولیان گشت و بیش از پیش
به سرقه و قطع طریق دلیر شدند از آنجا که درین دیار در چنین وقتی بی بدرقه
انها که شوارع مخوف و طرق مأوف (۲) است و سربه سلامت بردن دشوار
حسعی از آنها بدین صیغه با اسباب تجارت پیشگان و عرابه علالت خرابات تا پور آمده

(۱) گروه بهندی کوثر ۱۲ *

(۲) مأوف آفت زده ۱۲ *

می رسانند و بنابر بردن قوافل شب باش می شوند سری پت را و به مظنه اینکه از آن جماعه که بدین وسیله در پورجات می ماند هنگام شب قابو کرده بلده در آمده بسرقة و نقب رنی می پردازند لهذا بیست و هفت نفر آنها که در پوره نوایس وارد شده بودند جمعی را فرستاده به قتل در آورد چون بی بدرقه پیش رفت کار نبود آنها تا موضع بنوه و چهار گروهی رسانیده از همانجا معاودت می نمودند سنبوجی سر فوج متعینه بلده که چندگاه پیش ازین باتفاق سنکراجی فوجدار بیرم گام بصوب ضلع سورته شتافته بود تا بجکت عرف دوارکا رفته پرستش معبد آنجا را کرده بقدر حالت از همه جا پیشکش گرفته مراجعت نمود و با سنکراجی به سواد بلده آمد چون عصیان و طغیان فساد کولیان شقاوت نشان از سرحد اعتدال گزشته بود سری پت راو آنها را بصوب ضلع رود میسوه و برگنه بهیل رخصت فرمود که بندوقست نمایند و ضامن عدم تمرد متمردان بگیرند نام بردها بدان سمت شتافته چندیکه بدان امر پیام داشتند دکهنیان عهده برائی از کولیان نتوانسند کرد و آنچه باید از قوه بفعل نتوانست آمد بلکه نتیجه بالعکس بخشید و موجب از دیار و قنفه و خیره سری آن فئه ضاله گردید و معاودت کرده سنکراجی بصوب بیرم گام و سنبوجی بوطن خود شتافت و به عوض او دهند و دنتانری سر فوج متعینه احمدآباد مقرر شده آمد همدران سال که از چندی بنابر امری وزیر الممالک صفدر جنگ بی مرضی و اجازت حضرت اقدس از حضور بر آمده و سورج مل جات را بمعافیت خویش طلب داشته در سواد دارالخلافت مصدر شورش گردید و اکثر امرایان عظام بدو پیوستند و امیر الامرا عماد الملک بمقابله بر آمده چند ماه بصوف آرائی و معرکه پردازی که بسر آمد امیر الامرا گهزاتنه راو را با فوج گران مبلغی را بطریق حق الاعانة منعهد شد باستمداد (۱) استنجد طلب داشت و صفدر جنگ دست از معاربه باز داشته بصوبه او دیهه متعلقه خویش و سورج مل با مکفه خود راهی گشت و امر جلیل القدر وزارت اعظم به امام الملک خانخانان و خلف فرمادین خان دستور معظم حضرت

خردوس آرام گاه تفویض یافت حسب الحکم اشرف اعلیٰ به مهر خان خانان
در باب استقلال امور دیوانی و خدمات دیگر شریف و برد افکند *

نقل حسب الحکم اعلیٰ

آن که رفعت و عوالی پناه کفایت دستگاه اعلیٰ محمد خان بهادر مورد
مراحم والا باشند چون خدمت دیوانی صوبه احمدآباد و غیره دستور سابق بآن
رفعت و عوالی پناه بحال و برقرار است باید که بخاطر جمع و استقلال تمام به
دیانت و راستی پرداخته دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری مهمل و نامرعی نه
گزارند و نسخه دیوانی و طوا میر دیگر سرشته کاعد موافق غلطه و معمول فصل
بفصل به قاعده معینه و ضابطه مفروضه تیار ساخته به دفتر معلی می رسانیده باشند
درین باب تاکید دارند چون مقدمه بی دخل بودن متصدیان نادرشاهی از
ابتدای عمل مرهته در محال کثرت بارچه و سایر بارگان درگاه فلک بارگاه رسید
دو قطعه حسب الحکم اقدس در باب دخیل کار ساختن متصدیان نظام مدوی
درگاه و نامرد تجار و بازرگان مسلم و هندو مشتمل بر تهدید و وعید غضب
سلطانی در رجوع بودن به ضابطه متعینه و معمول قدیم و رسانیدن لوازمه بیز
و رود یافت از آنجا که تسلط سلطنت بر جانمانده و ادعان احکام والا بر طرف
شده و مرهته نالاب و آنها را پروای اجرای حکم اقدس نبود در اظهار آن که
اثمی سوای اهانت و ذلت امنانه جایله سودی نه داشت موقوف داشته
نقول آن را به مهر خود به دفتر دیوانی سپرد - همدان اوان سری پست راو
دخانه بهرم چارلیسور منسوب به مهادیو که در برج واقع مقرر متصل گزر
کهرکی ساحل رود سابرمتی از سالهای در از بخاک ابدشته بودند به هضمونی
برهمان و عبده اوٹان کنده و از مسجد سنگها آورده تعمیر نمود و لنگی را بهم
رسانیده نصب کرد و (۱) و ثنیان پرستش آغاز نهادند و در همان روز ها کیسور او عامل
و فوج دار پرگنه پر اتیم را به علت دشنام چند چاروه فصبانی ادجا به یک ضرب

(۱) و ثنی مت برست را گویند * ۱۲

سروش از تن جدا ساخت و مصداق -

• مصرع •

زبان سرخ سرسبز می دهد بر باد

صادق آمد هم درین سال قائم قلی خان که از همراهی جوان مرد خان تخلف ورزیده در هنگام آمد و رفت و گفت و شنید امر مصالحه از رگه‌فانه راو پانزده هزار روپیه سالانه به شرط بیست سوار تا بیفیل تعینات بلده شده بود شب دوازدهم شهر رجب المرجب باجل موعودی رخت زندگانی از جهان فانی به عالم جاودانی برد -

• بیت •

چون دانه دل به مرز ع هستی که بسته است

کاخر برنگ خوشه نه در هم شکسته است

چون مرد عیاش خوش باش بود اخراجات زیاده و مخارج افزون از مداخل داشت و مبلغی بفلج حفظ آبرو بعد از انحال نجم الدوله در عزل و نصب صوبه به صرف درآورد و در سرانجام کارهای جوان مرد خان فاضل مانده گمان زر داری که مردم به او داشتند و ضرب المثل شده بود عسیر عسیر آن بر نیامد • بیت •

بر احوال آن شخص باید گریست که دخلش بود نوده خرج بیست

و نیک عالم خان فوجدار بهوچ که از چندی به عارض جسمانی مبتلا بود - هر چند اطباء حافظ به معالجه کوشیدند سود مدد نیامد چون پیمانه عمرش لب زیر شد در گرداب عمرات الموت افتاده ته نشین گردید -

• منظومه •

طیمان را مگر این نکته حل نیست که در نه شیشه داروی اجل نیست

اگر خود علم جالینوس خوانی چو مرگ آید به جالینوس مانی

و خیر طلب خان برادرش قائم مقام گشت حامد بیگ برادر زاده اش را که در امر حکومت ممتازت داشت بیرون نمود و او با مفسویان خویش در بندر سورت رفته استقامت گرفت و در انتهای فرصت و قانو نشست - خدمت داروغگی محال کثره پارچه بفرزندی رفیع محمد خان نعلق پرپرست و سند درگاهی رسید از آنجا که از ابتدای دخل مرهته تصدیان بی دخل و منحصر بر مهر رفته جات و اخلاصی ادای محصول و ملیل در مانده که بالمقطع مقرر شده و اجرای مهر باختیار خود داشته بود لهدا مهر او را جاری نمود *

متقاعد گشتن احمد شاه بهادر بادشاه از امر سلطنت مجازی بیاری امیرالامراء عماد الملک

چون منصب جلیل القدر وزارت اعظم بامام الملک خلی خانلی خلف
نعم الدین خلی خالوی امیرالامراء عماد الملک معروض گشت امیرالامراء که
خود متوقع این امر بود بر خاطرش گرانی آورد حضرت اقدس در یافت
ما فی الضمیر فرموده مکرر به حضور خاص را یکدیگر آشتی را موکد بایمان فرمودند
از آنجا که سورج ملل جات در مراقات صفدر جنگ آمده مصدر شورش و فساد
ثابت گر بعضی عرفات سواد دار الخلافه بوده جنگهای نمایان کرده چون
گهنگته را و برادر پیشوا بالاجی را و نا انبوهی و کثرت دکهبیان حسب الطلب
امیرالامراء رسید استیصال بنیان جات و قلع و قمع قلاع او را پیش نهاد همت ساخته
بالوازمه توپ خانه و ادوات و آلات حربی و فوج جنگی رگهنگته را و را همعنان
درفته بر سر او لشکر کشید و قلعه کمیر که نه حصانت و رصانت سر آمد امکان
دیگر بود محاصره نموده به جنگ توپ و تفنگ نایره انور قتال و جدال گشت
افواج مرهنه دست تطاول به تاخت و تاراج قریات و معموره متعلقه جات کشوده
انبری و علامتی باقی نمی گراشت - خانخان بنابر امور مصالح ملکی ظهور
این سائنحه را خلاف رای اندیشید که بیگانه را در مملکت در آوردن و از گذر
و معبر و افف ساختن و باستعانت و استنصار او غلبه کردن ضعف و کم استعدادی
و ناتوانائی خود ظاهر نمودن است به عرض اقدس رسانیده و از پیشگاه خلافت
مکرر طغرایی غرا به دستخط خاص در باز داشتن دست ازین کار بشرف صدور
پیوست از علن نه شد بالضروره به صواب بود خلی خانلی رایات عالیات نه عزم
رفع نزاع بر افراشته شد که شاید بدین وسیله وحشت به الفت مبدل گردد
و مسنیت ایزدی بذوق دیگر تعاقب پذیرفت فضا مقدمه لشکرا کشید و قدر بر ساقه
سائق گردیده به سکندره و کول جلالی رسانید امیرالامراء که قریب از آنجا بود
اگاه گشته چون نا خالوی خویش نیز خشدنی در جعبه سینه مضمون داشت

و باعث حرکت الویه عالیّه او را می انگاشت تمهید بسته و تدبیر اندیشیده عاقبت محمود خان را که در جمیع امور خیر و شر مشیر و مدبر بود بجناب اقدس رخصت کرد و او باریاب محفل قدس گشته از طریق محارفات و معالفت بنوعی اراده باطله مرهنه را به عرض همایون رسانید و دمدمه ساز کرد که خاطر دریا مقاطر و ضمیر افور وحشتناک گردید -

• بیت •

خاطر آلوده ز صدق است دور هیوم تر دود برآرد نه نور

• منظومه •

مده راء صاحب عرض پیش خویش که آمیخت با یکدگر نوش و نیش
بصورت دهد نوش و یاری کند بمعنی زند نیش و خواری کند
و در نیمه شب جریده با خانخانان به طریق ایلغار گلگون عزم برانگیخته متوجه دارالخلافه گشتند امیر الامرا که تدبیرش را موافق تقدیر یافت صبح آن شب با افواج غارت گردگه‌نیاں باردی معلی رسید و بی ادیان مرهنه پلاس ادب و حرمت نداشته غارت نمودند و اهل بنه و معسکر را چون حروف تهجی پراکنده و منتشر ساختند و به همان جلدی و چابکی پاشنه کوب عنان توسن تیر رفتار را به تعاف رها کرده گرم و گیرا به دارالخلافه پیوست و افواج مرهنه را در گرد و بواج فرود آورده بندوبست خود را در قلعه مبارک نموده در آمد و بملازمین اقدس رسید چون برمرآت ضمیر ضمیر پرتوایضاح داشت که باعث این همه آشوب را سببی و مقصودی به جز امروزارت نه دارد بذابر اطفای نایره فتنه و فساد دریایی مرحمت به جوش آمده به عطای خلعت آن رتبه اعلی مفتخر ساختند از آنجا که کلک تقدیر بر امر دیگر جایی گشته بود فرو نشین نه گشت و جمعی از سی باگن جماعه بدخشانیان همراهیان را فرستاده آن حضرت را آورده معنکف ساخت و این واقعه در روز یکشنبه دهم شهر شعبان المعظم روی نمود و روز دهم عاقبت محمود خان چشم مروت از آب بی آزمی شسته بکشیدن میل دیده نور العین خلافت را از اوزنگ مشاهده معزول گردانید فاعتبروا یا اولی الابصار -

• رباعی •

گل صبح دمی بخود بر آشت و بر پخت
 نایاد صبا حکایتی گفت و بر پخت
 بد عهدی دهـربین که گل در دهـر
 سر برزد و غنچه کرد و بشکفت و بر پخت

سلطنت حضرت ابوالعدل عزیز الدین محمد عالمگیر بادشاه غازی ابن ابوالفتح جهاندار شاه بادشاه بن حضرت خلد منزل

سوز میادک یکشنبه دهم شهر شعبان العظم سال هزار و صد و شصت
 و هفت فریب نه نصف النهار اورنگ سلطنت و جهانداری و سریر خلافت
 مصبر کشور ستانی به جلوس میمنت مانوس حضرت پدر فدوت کیوان
 ملک قباب مالک رفاه عزیر الدوله ابن ابوالفتح جهاندار شاه دلاشاه بن خلد
 مغرور بهادر شاه زیب و زینت یافت - • منظومه •

سریدون حسمتی جمسید جاهی سکندر شوکتی دارا پناهی
 ز عدلش چون رخ خویان مه وش بیک جا جمع گشته آف و انش
 حکم مقدس معلی المعان ظهور و به شرف مدور پیوست که من بعد لقب
 اشرف همایون را ابو العدل عالمگیر بادشاه غازی بر مذاشیر دولت ثمت مینمیوده
 باشند و مددأ سزین جلوس مداک از غره شهر صدر اعتبار نموده محسوب
 و مرفوم نمایند امر الامراء عماد الملک که بانی مبنایی سریر آرائی آن حضرت
 شده مخاطب بخطاب جدش آصف جاه نظام الملک بهادر فاتح جنگ سپه سالار
 و به و الازبیه منصوب حلیل القدر وزارت اعظم و مرحمت خلعت خاصه و چارقب
 • سرپیچ و جیغه و فلهمدان مرصع دیوانی اعلی سرفراز گردید چون هنوز مهر وزارت
 مرتب نه شده بود عجاله پروانجات سریر آرائی حضرت و تعویس وزارت خویش

را به مهر نستی بنام دیوانیان ممالک معروسه مرفوم ساخته سپرد و کلاهی دربار جهان مدار فرمود چنانچه پروانه نامزد فدوی درگاه نیز ورود نمود *

نقل پروانه

آنکه رفعت و عوالی پفاها مراتب فدویت و دولت خواهی و کار طلبی آن عوالی پفا از سابق مرتسم خاطر است و مکرر به عرض رسیده بود اعتماد تمام بر دولت خواهی و فدویت بهم رسید بهمه جهت بفضل الهی حالا بادشاه صاحب داعیه رونق افروز تخت سلطنت شده و وزرات بما تعلق یافته وقت جلوه افروزی مقاصد دولت خواهان صادق و خیر اندیشان موافق است بهمه جهت خاطر جمع داشته مستعد فدویت و دولت خواهی به کار بادشاهی باید بود ان شاء الله توفیقات دل خواة رو خواهد نمود و ما را متوجه دانسته به ترسیل عرائض و تحریر احوال باید پرداخت راقم پنجم شهر رمضان که پروانه ورود فرمود سری پت را و را آگاه ساخته بذابراعلان و اخبار جمهور انام رخصت نواحد نوبت شادمانی داد و جهت خواندن خطبه طیبه بالقاب همایون چون فردای آن ششم و روز جمعه بود فرار داد که سری پت راو خود در صحن مسجد جامع حاضر شود که خطیب به انشاء خطبه بر منبر صعود نماید چنانچه بروز موعود سری پت راو آمده خطیب را بعد انقراع از خطبه مخلع ساخت و فرد اجازت و مضمون سکه که رسیده بود به کار پردازان محال دارالضرب بهر خود نوشته داد که چهره اشرفی و روپیه بدین مضمون سکه مبارک عالمگیر بادشاه غازی بر افروزند پس از چندی که مهر وزارت مرتب گشت پروانه موافق ضابطه در باب استقلال دیوانی و خدمات دیگر بنام فدوی درگاه رسید همدران سال شیر خان بابی که جونه گده را به تصرف داشت و عبد الله زبیری و چندی جماعداران فرقه عرب را نوکر ساخته حفاظت و حراست بالاحصار را که بر فراز قلعه جبل واقع است سپرده بود و بتدریج که مرسوم و مشاهره آنها مبلغی بالا رفت و دسترس ادای آن بیک دفعه نداشت آن جماعه پا از اندازه گلیم فراترک نهاده در تقدیم نوکری و فرمان پزیری چنانچه بایست نمی پرداختند و پیوسته به

سختی و درشتی متقاضی می گشتند چون جمع کثیر فراهم آمده بودند و بالا حصار در قبضه و تصرف داشتند بدفع و اخراج آنها نمی توانست پرداخت
 لهذا ندبیری با خود اندیشید که گفته اند -

به شمشیر از یکی تا صد توان کشت

بر آئی لشکری را بشکستی پشت

چون هنگام تشخیص و تحصیل و فوج کشی رسیده بود بیرون آمده جماعه ارباب عرب را با همراهیان بوعده آن که آنچه در معرض تشخیص در آید بلا شرکت غیر در طلب آنها تنخواه نماید همراه گرفت و شرمه کمّی را از آنها بر بالا حصار مانده بامیدواری مراقبت گزیدند و به فاصله قریب سی کوه از جونه گده دفعه بنابر مغلطه مکانی را نام برده قرار تاخت بردن بر سر آن درمیان آورد از اینجا که پیشتری عرب پیاده می باشند عبد الله و دیگران را به محافظت اردو گزاشته سواران خوش اسبه را انتخاب و زبده نموده شبی ایلغار کرده نادرون شهر پناه جونه گده جلو بازی را نه کشید و نه بر پشت سر نگریست و دروب را مسدود ساخته به مردم کاری سپرد روز دوم که اعراب ازین تدبیر واقف گشتند سواران پاشنه کوبی و همه جا تا زان رسیده از راهیکه گمان و مظنه بدان جا نمی رفت شبی بپای بالای حصار آمدند و جماعه خود را آگاه کرده دستگیری ریسمن بالا بر آمدند و بتدریج پیادگان نیز بیوستند و فائیده جنگ را اموخته آتش در نهاد تغنگ انداخته شعله افروز ساختند از اینجا که از وقوع این واقعه ناگهانی آگهی نداشتند که برای روز نیک و بد ذخیره داشته باشند روزی چند که بر آمد آذوقه بقدر قلیل بود بصرف در آمد و کارشان به تعسر انجامید تمهیدی بسته پیغام مصالحه درمیان آوردند و جنگ موقوف گشت از راه خدیعت تعلل در گفت و شنود نموده جمعی به پایان آمده داکین و خانهای قرب و جوار دروازه را غارت کرده آنچه بدست شان آمد از جنس ماکول و ملایحتاج بشری زاد چند روزه را برداشته تا واقف شدن و سر حساب گشتن بدر زده سپر ممانعت را بر سر کشیدند و چندی دیگر که بدان امر فایم نمودند مصلحت

خیر اندیش را در میان آورده به تخفیف کم و بیش وجه طلب گرفته برآمدند و شیرخان از شر آنها رهایی یافته در کار خود مستقل گشت و در سال هزار و شصت و هشت خدمت کردارائی محال کثیر پارچه به فرزندی طاهر محمد خان مقرر شد و به دستور داروغگی مهر او را بر دایخلای جاری ساخت *

دستگیر نمودن مومن خان متصدی بندر کهنبایت بهگونت راو نائب پیشوا بالاجی راو و تعیین شدن سنکراجی و دیگران جهت استخلاص او و فرستادن سری پت راو راقم را جهت رفع مناقشه و رهایی یافتن بهگونت راو

چون سری پت راو چنانچه سبق ذکر یافته و سمت گزارش پذیرفته از بندر کهنبایت مراجعت نمود اگرچه پیشتر از وقوع این معنی مومن خان متصدی آنجا بدار بعضی امور برج لعل پیشکار خود را نزد پیشوا بالاجی راو مقرر کرده بود درین ولا شکوه و شکایت بی اعتدالی سری پت راو بران افزوده رخصت فرمود او بدانجا شتافته ملاقی گشت بهگونت راو که مکاس حصه مرهنه بندر بدو تعلق داشت و در پونه بود نظریه ظاهر بینی کمی مداخل و افزونی مخارج مومن خان داشته و از کیف و کم جمیع مراتب که به رای العین معاینه کرده واقف بود از راه نا تجربه کاری افتزاع و به تصرف آوردن آن جا را با سهل وجهی در خلا و ملا ذهن نشین پیشوا می نمود و الضام این مهم را بر ذمه خود گرفته رخصتی حاصل ساخته رو به صوب کهنبایت آورد و برج لعل که در آن جا بود بر ملجرا و قصد او واقف گشته مومن خان را آگاه ساخت • • بیت •

دور فکسر کز اسرنا سر دمی پر حذر است آدمی از آدمی

چون بهگونت راو وارد کهنبایت گشت مومن خان طریق سلوک را مسلوک

داشته بیرون بر آمده او را آورد و یک منزل پالکی و یک سر اسب براق نقره
و پارچه پوشیدنی داده بمان بودنش که در اکبر پور مقرر بود رخصت کرد *

• منظومه •

همی تا بر آید به تدبیر کار مدارای دشمنی به از کار زلر
چو نتوان عدوا به قوت شکست به نعمت بیاید در فتنه ست

ناوجود این معنی او از راه غرور جوانی که شعبه از جنون اسب در وادی
غواصت و نادانی افتاده در تدبیر کاریکه اندیشیده و عرمی که بران کمر بسته بود
در آمده نگاهداشت و فراهم آوردن مردم اشتغال ورزید و در اذنه از فرصت و فادو
شمی را روز و روزی را به شب می رسانید - سلیم جماعه دار عرب را که از جوان
مرد خان جدائی گزیده در بلده اقامت داشت مدغی پیشتگی فرستاده تا دو
مد بعد عرب غائنه موکر ساخته طلب داشت - او استعداد خود نموده بر چند
کروهی که نفایت رسیده از آمدن خویش بدو اطلاع داده مترصد جواب نشست
او پاسخ نوشت که در فلان روز که برای هنگامه آرائی اختیار کرده بود بروز موعود
و وقت موفوت خود را رساند چون مستیت ایزدی بر خلاف رای ناصوابش بود
ان مرمومه به گیر مومن خان در آمد و بر سر مکنون آگاه گردید اگرچه از سابق
بر اراده بی فائده اش مطلع بود بدست آوردن دست او بر حجاب شبیه از رخ
عذر برداشته شد و با مشیران و کار پردازان محفل گفتگویش آراسته گفت که ناوجود
ملاطفت و ملایمت بهکونت راو را *

نجر کین من نیستش پیشه ندارد بجزر فصد اندیشه
بهرم ازان پیش دشتش ز بند کزو در گریبانم آید گزند

کاریکه به عقل راست نیاید اندک دیوانگی را شاید بالضرورة علاج و افعه قبل از وقوع
بخطرات آورده قریب به هنگامیکه حجاب شب گون از رخ کداب عدار روزگار ناهنجار
بداشته می شد و نزدیک بوقتیکه صبح صادق القول بر حبله اندوزی مکر مکار
رمانه نانکار گواهی می داد مومن خان! با جمیعت موجودی خود پیش
دستی نموده بسر وقت بهکونت راو رسید و مکان سکناش را چون نکین در

حلقه افگشتری فرا گرفت و او را در گران خواب غفلت بی خبری مانند بخت
خفته بر بام خانه غفوده یافت *

* بیت *

گرفتند در خواب خرگوش شای بدر رفت ناگه ز سر هوش شان
بهگرفت و او و گفتادهو فائب و نتمل نوپسند گجراتی نوکوار که به مینه
وکالت می پرداخت و دران روزها که از اراده بطله اش آگهی داشت از کم
حوصلگی و دون فطرتی سفکش ^(۱) کم بود پا از اندازه خود بیرون نهاده سرآ
و جهرآ زبان یاده گوئی و هرزه درائی کشاده به طنز ^(۲) حکایتی میگفت
و به ^(۳) غمز ^(۴) لغزی می جست و به ^(۵) لمز معنائی حل می نمود و به هم
چستان می پرسید و به رمزگاهی شرح اشارات خوانده شماتت کنای وعده
بوعید می داد و به طعن سنان زبان چنان حاضران را می رنجانید دستگیر نمود.

* بیت *

جراحتی که به تیغ زبان رسد به دلی به هیچ مرهم راحت نکو نخواهد شد
و اثاث البیت را به غارت داد و در مکان حاکم نشین آورده محبوس ساخت
و چاهی که برای دیگویی می کند فضا او را افکند *

* بیت *

پیراز مهر و کین است چرخ کین گهت سر کشد که بر آرد ز بن
مومن خان محصول جهازات و مالوجهات پرگنه را بلا شرکت غیر قبض نموده
جمعی از سوار و پیاده نو نگه داشت کرد و برج و باره را استحکام داده نشست
سلیم جماعدار عرب این ماجرا را شنیده عنان عزیمت پیچیده به دولقه آمد و با
دهوماجی که از طرف داماجی گایکوار بر ضلع سورته تعیین شده بود نوکر شده
رفت چون برین سانحه بالاجی را مطلع گشت به شکر اجی فوجدار بیرم گام

(۱) سنگ بفتح اول بروزن زنگ معروف و بمعنی نمکین و وقار و اعتبار هم گفته اند *

(۲) طنز خوشی کردن و خندن و نیاز خرامیدن ۱۲ *

(۳) غمز بول مفتوح بچشم اشارت کردن ۲۲ *

(۴) لغز بول مضموم سخن پوشیده معنی ۱۲ *

(۵) لمز بول مفتوح بثنای زده عیب کردن و بچشم اشارت کردن *

گفیش آنها فوجدار جموسر و مقبول آباد و فوجداران دهبوئی و دهنده‌تفه نه
 ناگید اکید و قدغن شدید فوشت که باتفاق یکدیگر بر بندر کهناییت فوج کشی نموده
 بستن خلاص محبوبان کمر جهد و اجتهاد جست برفتند بنابران سنکراجی -
 سفیه‌روزم - و محمد لعل روهیل و جماعه داران دیگر را نوکر نموده داجمیعیت قدیم
 و جدید رو به کهناییت نهاد و فوجداران اطراف و جوانب که بدین یساق تعیین
 گشته بودند آمده بدو پیوستند و قریب به نوازده هزار سوار و پیاده را تجنید کرده
 بدانجا رسید و مورچال قائم ساخته کندن نقب و بستن دمدمه آغاز نمود و از طرفین
 آتش جنگ توپ و تفنگ در گرفته هر روز خرمن هستنی چندی به سوخت
 میرفت و قریب سه ماه متوالی بدین و تیره سپری گشت درین بین مصلحتان
 قارح باب صلح شدند چون هنوز وقتش نه رسیده بود سودمند نیامد - • بیت •
 تا در نرسد وعده هر کار که هست سودی ندهد یاری هر یار که هست
 سنکراجی به سوری پت راو نائب صوبه مره بعد اخیری جهت کومک نوش
 و او در دفعه به فرستادن سرب و باروت گزافیده از تعیین سوار و پیاده تقاعد داشت
 و به دفع الوقت از سروامی نمود چون آمد و شد سعواء از حد اعتدال تجاوز کرد
 به اندیشه اینکه ثانی الحال بدفامی عاید حالش نه گردد فوجی از سوار و پیاده
 عرب و هندی و مارله با دو ضرب توپ با دهندو هری پیشکار خود بدین کار تعیین
 کرده رافم را نظر برآنکه با مومنخان راهی دارد اگر مصالحه قرار یابد بانی و ناعت
 تواند شد تکلیف نموده فوج را همراه کرد و نهم شهر جامدی الثانی رخصت
 فرمود چون نه سنکراجی ملحق گشت اتفاقاً در همان روز امر مصالحه به سلسله
 جنبانی نانا رتن صراف تجارت پیشه ساکن جموسر که به همراهی گفیش آپا
 فوج دار آنجا آمده بود و پنی مقدم امین پرگنه پتلاد صورت گرفته و قرار یافته که
 بهگونت راو آینده مرتکب حرکت بیجا و مصدر امر فساد نه شود - و به کفالت
 سنکراجی و دیگران این معنی مُسَجَّل گردید - مومن خان روز دوم محبوبان را
 بر آورده بهگونت راو را پارچه پوشیدنی و پالکی اوزا که آورده بود داده بیرون
 فرستاد و مقرر شد که فیما بین ملاقات رافع شود - روز سوم در فضلی سواد معموره
 بندر سنکراجی با سرداران شتافت و مومن خان نیز آمده یکدیگر را دیدند و نه

تواضعات متعارفی از طرفین پرداختند - راقم را که شامل آنها بود مومن خان هنگام رواج برخاست سنکراجی با خود برد و دو شبانه روز در آنجا بوده به سنکراجی که بر موضع کتهوتة معموله پلاد مقامات داشت پیوسته باحمد آباد محاورت نمود همدران ایام محمد منور الدین خان صدر صوبه از ممر بیگاری روانه بندر سورت شد و محمد پناه ولد رحیم یاور خان سزاول که نعلت و تهمت دزد افشاری گرفتار آمد سری پست راو به قتل رسانید و چندی از کولیان که با بر که بدست افتادند به دهن توپ بسته پراید و محمد بابی وطن دار موضع کپیره که از چندی بیمار بود و دیعت حیات سپرد و خیر طلب خان که از انتقال نیک عالم خان برادرش بامر حکومت بهروج می پرداخت دامن از گرد هستی بر افشاندن متوجه دیار بی گرد و غبار فیستی گردید و در وادی خاموشان اقامت گزید *

عاقبت منزل ما وادی خاموشان است حالیا غلغلہ در گنبد افلاک انداز

متصرف گشتن حامد بیگ که آینده بخطاب

نیک نام خان بهادر مخاطب گشته

حصار بهروج را

خیر طلب خان که از انتقال برادرش قائم مقام گردید روزگاری چند که در اجل موعودی باقی داشت بامر حکومت بهروج تمکن یافت چون هنگام رحیل در رسید پهلوی بر بستر ناتوانی نهاده صاحب فراش گردید و از استیلائی مرض جسمانی آثار و علامات پدید آوردن جهان فانی را با خود دریافت و به هیچ وجهی ازین سفر ناگزیر که در پیش آمد هر چند فرصتی و مهلتی را چاره جو گشت سودی نه بخشید *

سکندر که بر عالمی حکم داشت در آن دم که میرفت عالم گزارش میسر نبودش کزو عالمی ستانند و مهلت دهندش دمی محمد هاشم که با محمد رضا برادرش و متعلقان از بندر سورت وارد بهروج گردید

چنانچه سبق ذکر یافته با خیر طلب خان کمال ارتباط بهم رسانیده محل اعتماد و مناط اعتبار شد چون او خود مرد عیاش و مدام به پیمونی جام مدام از دست ساقیان گل فاه سیم اندام کام مرام را چاشنی عشق می چشانید و کنیزان مغنیه خوش الحان و نغمه سریان غزلت گردید و ایمان در کمال حسن و جمال و مه طلعتن باغچه و دلال •

* بیت *

نهان در گیسوان شان لیلۃ القدر عیان از نور او شان مطلع الفجر
فراهم آورده پیوسته روح را روحی و دل را فرحتی می بخشید و تمتعی از چیدن
گل رخسار گلر خان بر می داشت و حظی از کامرانی مهوشان می اندوخت •

* بیت *

کنار عاشق و معشوق آباد ز نادام دو مغزی یاد می داد
مشغول و مشغوف بوده رفیق و فتق مهمات مالی و ملکی به ید اقتدار و قبضه
احتیاج او سپرده نایب مناب کرده بود - حسن علی بسر خورد سال خود را
بدامنش انداخته سفارش نموده در گزشت بولن نامی مدخوله عدد الله بیگ
که بجای ما دند در خبر طلب خان می شد متکفل مهام و متعهد حفظ مکان
و مقام گشته بسرانجام مهم سازی نه وکلای دیار جهان مدار برای حصول منصب
و خطاب نیک عالم خان جهت حسن علی با سند فوجداری بهیچ از دفتر
خالصه شریفه بمهر دیوان اعلی نوشته طلب داشت و محمد هاشم به امر نایب
رست و کشاد معاملات به صلاح و جواب دید بولن نه تمسیت امور مرجوعه
می پرداخت حامد بیگ که بفایر عدم موافقت با خیر طلب خان بر آمده
در بندر سورت بسر می برد در گزشتن عم را مساعدت و فت و فوت بخت خود
داشته منسوبان و متوسلان را که در وانی سرگردانی هم فرین حرمان و حدرائی
مانند نفات الفعش متفرق و پراگنده بودند پورین مثال نه گرد خویش
فراهم آورده و جمعی را نوکر ساخت و چندی را نه عنوان کرمک از صفدر محمد
خان متصدی بندر سورت با خود گرفته چون طُرق برای را بذایر مخاطره (۱) داد

(۱) دَدَ بفتح اول و سکون ثانی سَع را گویند که جانوران دهنده باشند •

و ۱۱) دام مرهته خطرناک دید ماهیچه (۲) عزیمت را برای بحاری به شناوری در آورد و با لوازم توپخانه و مصالح جنگی کشتی چند ترتیب داده باد باین قصد بصوب بهرچ برافراشت و از اراده اش بولی واقف گشته کفکش مدافعه بمیان آورد و اندیشه‌ها بران قرار گرفت که سرمقابل نیز زورق چند مشهور از مردم کاری و آلات و ادوات حربی بصورت در آمده متوجه شوند تا از ممکن عبی بیاد شرط کشتی کدام یک را بر ساحل نجات رساند و زورق هستی کدام اجل گفته در گرداب بلای نیستی فرو نشیند و بنام محمد هاشم که نائب و مدار کار بود قرعه ناخدائی افکنده تکلیف شد و لوبه معلمی خود دوربین از روی حزم و احتیاط و امور چند باندیشه فرینه و قیاس که گفته اند * بیت *

بدریا در منافع بی شمار است اگر خواهی سلامت برکنار است
 عدد پیش آورده انگر تقاعد انداخت چون وقت کار بود بالضروره غلام علی بیگ
 نامی را که او نیز از اقربای سلسله نیک عالم خان و کوب بختش بدرجه ارتفاع
 رسیده بدین کار تجویر نمود و او توکلت علی الله بسم الله مجریها و مرسها
 خوانده سوار گشت و اعلام پردها را کشود و باد مراد ظفر در وزیدن آمد درین
 ضمن غرابهای طرف ثانی نمودار شد و از طرفین مراکب خسبی را به جولان در
 آوردند و ستوران باد پیمای خطبی بمای یکدیگر تاختند نائز آتش جنگ توپ
 و تفنگ بر سطح آب برافروخت و از دود باروت ابری از روی دریا برخاست
 تگرگ آتشین باریدن آغاز نموده تا و حیات جمعی را در لجه ممات عرف ساخت
 و موج طوفان فنا هوش از بقیه السیف سواران آبی می برد از آنجا که هر امر
 در گرو وقت خویش است حامد بیگ پیشرفت کار ندیده غنان سکان را معطوف
 ساخته از چهار موج حوادث بر آمد و براهی که آمده بود برگشت * * بیت *
 خدا کشتی آنجا که خواهد برد اگر نا خدا جامه بر تنی در

۱۱) دام پروان رام نقیض ده که آن و هوش غیر درنده است ۲ ابرهان *

۱۲) ناغیحه سر علمی را گویند که بصورت ماه ساخته باشند یعنی کرد

۱۲) نقره ۱۲ ابرهان *

غلام علی سر افتخار بر افتراخته مراجعت نموده به جودی ساحل پیوست
 : امر نهایت بدو تفویض یافت و مصداق فضل الله المجاهدین علی القاعدین
 بجلو ظهور پیوست و معصدها ششم مرخص گشته با متعلقان از بهروج بر آمد
 چون روی باز گشت بدر صورت صورتی نداشت به کهنایست آمده نزد مومن
 خان متصدی آنجا با برادرش نوکر گردید و چندیکه گزشت نذایر امیدی بوان
 آنها را طلب داشت حامد بیگ که بی دلیل مقصود به صورت رسید نظر بر مناسبت
 و صائب حصار بهروج که نه جنگ و نزاع بدست آوردنش امکان نبود طرح
 سازش با بهکوان متوسل جماعه مرهته که از چندی متعلقان خود را در کنف
 حمایت و پناه آن مکان داشت و تا بعضی از فصاحتیان انداخته به تبدیل
 هدفت و لباس در پرده خفا که کسی او را نشناسد در آمده متواری گردید و در
 تدبیر بهم رسانیدن اعوان و انصار و خروج اشتغال ورزید و این را سر بسته نهفته
 فال قال برملا افتاد و پرده از رخ کار برداشته شد بولن پی بمکنش برد و جمعی
 را به کوفتن و بستن او تعیین فرمود حامد بیگ که هنوز اقتدار پی و تمکنی دست
 بهم نداده بود احتراز را لازم دانسته بخانه بهکوان رفت و او واسطه شده بیرون کرد
 و بار دیگر بدان صورت به صورت برگشت و پیوسته در اندیشه و خیال روزگار
 میگزرا نید تا آنکه رفته رفته هنگام وزیدن نسیم عنبر شمیم ایتسم از هلو مرادات
 در آمد و شگوفه گل بختش شگفته خندان گردید * * بیت *

بخت گر خندان بود سندان بدندان بشکند

بخت گر گریان بود پالوده دندان بشکند

و پیر خرد عسای تدبیری بدستش داده خضر وار هادی طریقی که بمنزل مطلوب
 رساند و پی بمقام معصود برد رهنمون گشت و بدر خانقاه سید محمد عید روسی
 رسانید سید عبد الله صاحب سجاده آنجا را که نایب ایشان جا نشین مرار سید
 احمد عید روسی که در بهروج آسوده اند قرابت قریبه بود و مرقه عرب مرید و معتقد
 این خاندان اند باظهار ما فی الضمیر و مرکوز خاطر پرداخته عقد دل خود را
 نشوده استدعای مدد نمود و بشرط انجراح مدعا نذری بر خود لازم و متعتم

ساخت سید محمد عید روسی درین باب به نائب خود نوشت و او جماعه عرب را که در آنجا نوکری بودند طلب داشته سر حقه راز سر بسته باز کرد چون مبلغی طلب آنها بالا رفته بود بشروط ادای آن ارشاد مرشد سمعنا و اطعنا گفته بالراس و العین فرمان پزیر گشتند -

همت درویش چوهمره شود خواجه ز اسرار دل آگه شود
حامد بیگ این مژده را شنیده کورت دوم تن تنها نهان از چشم اعیار هنگام شب
تار باندروں حصار بهروج رسیده دخیل وار در خانقاه عید روسی نشست و طرف
ثانی با خبر گشته جزو ناریش بحرکت آمد موجی را به گرفت و گیش
تعیین ساخت عربان بظاهر بنا بر پاس حرمت خانقاه به ممانعت برخاستند
و او به پشت کرمی اعراب پای مردی و مردانگی مشرد جماعه دیگر که از
سابق با او موافق شده بودند پیوستند و آتش جنگ تیر و تفیگ در گرفت
و تا سه شبانه روز افروخته گشت و چندی از طرفین کشته و خسته شدند حامد
بیگ غلبه نموده خود را تا مکان حاکم نشین رسانید درین ضمن مصلحتین
خیر اندیش به میانجی کاری و رفع فتنه و مساد و قدم سعی پیش نهاده به صلح و صلح
پیش آمدند و باب یاری گفتار آبدار اطفای نایره نمودند و به ادله باره و درهین
فاطمه مدلل و مبرهن ساخته گفتند که حامد بیگ نبیره عبد الله بیگ است و
یک سلسله درین جز و زمان که مرهته همه جا مسلط گشته مگر این پسند که ما
حق شامل است فتوانست تصرف نمود مصون و محروس مانده مجادا حکوه
خورد سالی که هنوز بوی شیراز دهانش می آید بنظر کم دیده و دفاع حال
را که خرابی متصور است اگر نوع دیگر اندیشد تا چه از پس پرده غیب
شهود ظهور کند حامد بیگ که صاحب داعیه و جرأت و بالارث و الاستحقاق
شایل این کار است اگر مستقل و موافق باشد مضایقه ندارد اگرچه کسانی که
شان کامل بود تصدیق این قول نموده مستحسن شمردند اما بولن باغوالی
ناقص سر فرود نمی آورد تا آنکه تیر تفک بآماجگاه محل سرا رسیدن گروه
و از اتفاق مردم بدان طرف هراسیده به اکراه تن بمصالحه در داد و قرار یاف

که بدستور غلام علی بیگ به نیابت حسن علی برتق و فتق مهات پرداخت
و گفت : شنید درمیان آورد حامد بیگ را که بهر قسم پنی خود قایم کردن
مدبظ بود پریفته صلح نمود -
• مصرع •

زمانه تا تو نه سازد تو با زمانه بساز

و فادر بخش و نفایت بخش و جمعی از منسوبان خود را از بندر سورت
طلب داشته چندی برتق و مدارا به کج دارو مریز زمانه سازی کرده مستقل شد
و در صدد بر آوردن کسانی که با خود مخالف می دانست در آمده به تدبیر
بر طرف ساخت - و اعوان و انصار موافق جمع کرد - محمد هاشم را که سر
و سرگروه اهل خلاف تصور بدن رخصت فرمود و از نا برادر و متعلقان
و میان گام تعلقه و نمل زمیندار کولی که با او یک گونه ربط اخلاص بهم رسانیده بود و از
سرویه فاصله درازده کرده واقع است رفته اقامت گزید بولن از مشاهده این امور
در سال کار خویش اندیشه منفذ گردیده در تدبیر علاج واقع قبل از وقوع درآمد و نا
دون د، انهدام قصر وجود حامد بیگ حیل اندوزی مخمر ساخت - • بیت •
• وارث ملک تا برتن است تن - اک را فتنه پندار من است

بهر بیگ نامی از اقربای عبد الله بیگ که از چندی در کعبه معظمه و مدینه
و زاد الله شرفها و تعظیمها مجاور آن مقام متبرک بود و درین ایام معاودت
ب آمده او را بامیدواری و تطمیع امر نیابت با خود هم داستان ساخت - انفا
ری پسر حامد بیگ هنگامه هولی بازی آراسته بود بعزت ریختن رنگ بر او از
ساز آمده به زخم شمشیر او را مجروح کرد و حامد بیگ که نیز از اطوار و اقوال
بر قصدش آگاهی داشت ازان جا که اعوان و انصار موافق گرد و پیش خود
د اراده کوتاه ساختن دست بولن که سر خود سریش می خرید نمود و کار
و مورچال و جنگ انجامید بولن محمد هاشم را که درمیان گام بود
زگاه ساخته نوشت که جمعی از کولیان را بطریق معارفت با خود گرفته
نکته این لطیفه غیبی را اوج نیر بخت و اقبال و حسیض کوكب
بر جناح استعجال کولیان را همراه گرفته رو براه آورده بود و

کرده‌ی بهروج رسید خبر غلبه حامد بیگ و معطل گشتن بولن را شنیده رجعت
فهرمی نموده برگشت حامد بیگ مایعرف و اندوخته های عبد الله بیگ را
که در نزد بولن و توابعانش بود بضبط در آورده او را بطریق نظربند نگاهداشت
و باستقلال و استبداد تمام بی ممانعت و شرکت غیر در امر حکومت مستقل
گشت و بوکلی دربار جهان مدار مهم سازی نموده منصب و خطاب نیک نام
خان بهادر و سفد درگاهی فوجداری بهروج بقام خود حاصل نمود و مکو بیگ
را که مصد جرات شده بود جمعی را برو گماشت که بهانه نموده بیرون رفته
به قتل آوردند و نفش را در رود نریدا غرق کردند و العهده علی الراوی همدران
اوان عربهای جنس ابریشم که از بندر سورت با احمدآباد می آمد و گذر بهروج را
گزارشته راهی گشتند گرفته نگاهداشت و مورد تقصیر ساخته مبلغی بصیغه
مصادره گرفت *

هنگامه آرائی بهگونت راو مکاس دار بندر کهنبایت

با مومن خان و روانه شدن سری پت

راو حسب الطلب رگهناتپه راو

سابقا رهائی یافتن بهگونت راو مکا سدار بندر کهنبایت رقم زده کلک بدایع
سلک گشته چندیکه او در قلچة موضع ناپاد معموله چوراسی کهنبایت اقامت
گزیده نائبان خود را در محالات تعیین ساخته بقرار بالمناصفه حاصلات را میگرفت
چون سنکراجی و دیگران که کفیل و متعهد حرکت بیجا و هنگامه آرائی او شده
بودند روانه پونه گشتند در سال هزار و صد و شصت و نه بهگونت راو اعرق
حمیت بحرکت در آمد و دست غیرت گریبان گیر گشت در صد اندازک
مافات و آوردن آب رفته آبروی ریخته بجو در آمده به نگاهداشت جماعداران
عرب و روهیله پرداخت همدران اوان سداشیو دامورد با جمعیت هزار سوار
و پناده با سه زنجیر فیل که بسر فوجی احمدآباد از پونه تعیین شده بود ببلده رسید
در خانهای جوان مرد خان و آباء و اجداد و اقربای او فیل آمد بهگونت راو

به سری پت راو بنابر فرستادن کومک نوشت و او تکوچی قاسمی مدار کار سداشیو دامودر را با چهار صد سوار و جمعی از سواران گجراتی متعینه باره را بدین کار مامور ساخت و حسب الطلب بهگونت راو سنبهو رام و محمد لعل جمعیت شایسته به فرار داد نوکری رفته ملحق گشتند بهگونت راو که بحسب ظاهر فوجی آماده دید به سواد بندر کهنیابت آمده سر به شورش و فساد برداشت و دست تطاول دراز ساخته پرگنه چوراسی را در دست ضبط نمود و به نسخیص و تحصیل محصلان گماشت مومن خان نیز فوجی را از مدیم وجدید که بدیانت اراده او معد و آماده داشت به مدافعه و مقابله تعین فرموده فیمابین بدعات جنگ توپ و تفنگ بمیان آمد گاهی ازین طرف و ازان سوغلبه رو می نمود درین بین نوشته طلب رگهفاتیه راو به سری پت راو به رسید و او بیستم شهر مهر راگهو نام از همراهیان خود را به نیابت بلده مقرر ساخته روانه شد • بیت • درختی که شد کفده از جامی خویش نه بیند در اینجا دگر پایی خویش و همداران اوان واقعه ناگربو اخوی قاسم علی که از چندی از بندر کهنیابت با متعلقان به احمد آباد آمده بود چهارم دهم شهر صدر روداد و داغ دیگر بر داغهای سابق سوخت -

فریاد ز دست فلک بی بنیاد هرگز گره سته کس را نه کشاد

هرجا که دلی دید که داغی دارد صد داغ دگر بر سر آن داغ نهاد

بالجمله پس از روانگی سری پت راو تا مدت دو ماه دیگر بهگونت راو به زد و خورد دست پائی زد و مملقی طلب سپاه بالا رفت و پیشرفت کار بنظرش در دیامد از طرفین تن بمصالحه در داده بمیدتجی کاری سنبهو رام و محمد لعل که مره بعد اخوی آمد و رفت و گفت و شنید نمودند قرار یافت که آنچه از محصول فرقه و محکلات دیگر از حصه مرهغه درین ایام هذگامه به تصرف مومن خان در آمده باشد مسترد سازد و ده هزار روبیه بالمقطع بدین صیغه تعین یافت و نائره قتال و جدال اطفاء برزوفت چون بالفعل زر نهد وجودی نداشت تکوچی مدار کار سداشیو دامودر نظر بر رفع مذاقسه وجه مقرر را کفیل و متعهد

گشت و یکی را از طرف خود جهت ایصال آن برآمدنی محالات و میعادسی
 ۱۰ قریب گرفته بود گزاشته باحمدآباد آمد و بهگونت راو نائبل را در بند نصب
 نموده بموضع نا پاد شتافت و فرقه سپاه متقاضی طلب و مرسومات خود شدند
 چون عهده برآئی نداشت به سازش بعضی خود را در پناه قلعه کسید و در
 بروی غیر بسته گفت و شنید انفصال سپاه در پیش کرد بعضی را بدادن کم
 و بیش نقد و کار خر راضی ساخته قبض الوصول گرفت سنبه و رام و محمد لعل
 و عبد الله (پیری جماعه دار عرب با وجود تخفیف مبلغی که از آنها بر آمد
 تنخواه بر نکوجی و وجه متعده مقرر نوشته داد و خود را اخلاص ساخته به پونه
 رفت تنخواه داران بعد انقضای میعاد با نکوجی تقاضا در پیش نمودند و از
 کهنبلایت دامی نرسیده به سختی و درشتی کار را رسانیده گرفتند و نکوجی
 هر چند بغیر ایصال زره مومن خان بیشتر نوشت کمتر پاسخ آمد و به لیت
 و لعل امروز و فردا پرداخت ثانی الحال بهکاریداس نام نویسنده نوکر خود را
 در ظاهر به استمالت و عذر خواهی نرسیدن زره و عده رسانیدن در اندک فرصتی
 و در ضمن جهت دریافت کمیت جمعیت اوضاع و احوال بلده که خیالات دیگر
 در سر داشت فرستاد و آن گندم نملی جو فروش به چاپلوسی و سالوسی و عده
 بی فروغی پرداخته هیزم تری فروخته رفت *

شتافتن مومن خان به گهوگه و به تصرف درآوردن

آنجا و تعیین ساختن فوج بسرکردگی محمد

زمان خان به صوب سورهته و آمدن خود

بتاخت مواضعات پتلاد و رفتن به

جمو سرو غارث نمودن آن جا

ازان جا که مومن خان درین هنگامه آرائی به نگاهداشت سپاه زیاده

از اندازه نظر بر حفظ آبرو و مکان پرداخته مبلغی طلب آنها بالا رفت و عهده

برائی در خود نمی دید و میدان را خالی از خلل اغیار و فوجدار یافت و از نائب بلده و فوج سداشیو دامودر که به همزهلی بهکونت راز آمده بود جرات و جلالت شانرا آزموده و دیده -
• مصراع •

شفیده کی بود مانفد دیده

درین وقت فرصت یافته تدبیر رفع تقلای سپاه را چاره جو گشت و بذات امتحان فوج را بتاخت موضع پیچم متعلقه لیموی دستاده ناطق و صامت آنجا آورده به نفعخواه داد و از هیچ جهتی و سمتی صدائی و مدائی بگوشش نرسید جراتش بیشتر گردید و اراده بدست آوردن بندر گهواره که از قدیم ایام ازمنه سالفه تعلق بندر کهنبایت و نائب متصدی درانجا می باشد و از چندی دغایر افراط و تفریط شیر خان بابی متصرف و درین ایام در تحت کسان پیشوا در آمده بود با خود تصمیم داده شتافت و آن جا را بدست آورده ابراهیم قلی خان را دلد نفر عرب به نیابت گزاشته معاودت نمود و درین راه از هر جا که رسید چیزی به طریق پیشکش گرفته به کهنبایت آمد و محمد زمان خان ولد فداه الدین خان و برج لعل پیشکار را با تمامی فوج از سوار و پیاده به سمت کولوار و کاتپیوار رخصت فرمود آنها بدان صوب رفته دست به تاخت و تاراج کشادند بالضرورة زمینداران رجوع آورده به قدر حالت و قدرت پیشکش قبول نموده حفاظت و حراست قریات متعلقه خودها کردند و فریب دو ماه که فوج بدان امر فبام ورزیده وجه طلب سائق ولاحق سپاه ادا گشت و حسب الطلب مومن خان به کهنبایت آمد چون فوجی آراسته و تقاضای شان سافظ گشته بنظر در آمد از فوجدار پنداد که مستاجری بود و چندان جمعیتی نداشت حسابی نگرفته خود بیرون بر آمد و دیهات چند که قرب و جوار و قریات چوراسی پیوسته بود بتاخت آورد مقدمان و رعایای مواضعات دیگر از مشاهده این حال پند گرفته چون از فوجدار پنداد تدارکی به عمل در نیامد رجوع آورده به تشخیص مالموجهات پرداخته یرغمال سپرده جان و مال خودها را مصون و محروس داشتند مومن خان رو به قریات دور دست نهاد و همه جانی جنگ و نزاع از خوف و هراس

پیش آمده برعمال می سپردند تا موضع انند موکری رفته معاودت نمود و وجه مشخصه موجب اقساط و میعاد به معرض ایصال رسانید از آنجا که از چندی اکثر تجارت پیشگان بندر سورت و کهنبايت امتعه واقمشه بازرگانی را در قصبه جموسر برای کشتی آورده به سودا و معامله می پرداختند و کفایت تاسی از برای آنها در اخراجات عشر که در آنجا از قدیم معمول نیست و به صیغه را هداری بطریق مفایع چیری مقرر است داشت و حدوث این معنی موجب کمی فاحش حاصل بندر کهنبايت شده بود و هم از مدتی زرداری نانا رتن صراف تجارت پیشه که در آنجا سکنا گرفته و بانای و باعث این امر بود در نظر آورده درین وقت که گفیش آپا فوجدار جموسر که از جمله متکفلان هنگامه آرائی بهکونت رار بود به پونه شتافته و آن جا از وجود جمعیتی که بممانعت پردازد حالی بود ظالم جالیه سردار گولیان موضع دهوان را به طمع تاخت و غارت با خود متفق ساخت و آن گروه شقاوت پزوه که پیوسته خواهان و جویای چنین امروند شارت غارت را شنیده انگشت قبول بر دیده منت نهادند - • بیت •

شنیدند غارت چو بر ناو پیر همه سینه کردند آماج تیر

مومن خان با موج آراسته از سوار و پیاده گولیان را که از طریق د معمر واقف بودند پیش انداخته راهی گشت و چون قضای آسمانی رسیده خانه نا نارتن را که مطمح نظرش بود و او بمجرد استماع رسیدن فوج با جمعی از دکنیان که در آنجا بودند فرار نموده بدر رفته ها له وار قبل نمود و اناک البیت را بتصرف در آورد و در پنج روزه توقف نقد و جنس آنچه توانست بار بردار از کهنبايت طلب داشته روانه کرد و فرقه سپاه و گولیان دست غارت بمساکن و بیوتات آنجا کشادند مال مفت و دل بیرحم را پرسیدن نداشت و بدست آویز بدرقه عربهای جنس مغرورته به دفعات به مکان خود رسانیدند و بدست اکثر سپاه پیرویه طلا و نقره زنان افتاد که متمول شدند درین بین محمد هاشم با محمد رضا برادرش که در میان کانم اقامت داشت و از آنجا قریب بود خبر دروغی را که شنیده بودند خیر سکالی بکار برده آمده ظاهر ساختند که فوج مرهته باراده این طرف در او کلیسر

میرا هم می آید لهذا مومن خان العود احمد بر خوانده طبل رحیل باز گشت فرود
گرفت و هر دو برادران رفاقت گزیدند سالماً غانماً به کهناییت آمد از سَنُوح این
مناحه بعب و تسلط مومن خان ده چند گشت و رعایای و برایای برگزانت
خائف و هراسان شدند مقدمان برگزانت پلاد که از همه اقرب بودند نابان مرهته
را راضی ساخته بطوع رغبت آمده به قرار دادن چهاره حصه مالوجهات تمام برگزانت
اطمینان خاطر حاصل نمودند •

آتش گرفتن محله دهنجی پنچان واقعه بلده و سوانحاتی که دران اوان سانج گشته

از اینجا که به شامت عصیان و طغیان اهل این دیار و اعمال و کردار
ناهنجار مشیت ایزدی و اراده لم یزلی ده خرابیش نعلق پدیدرفته بدین
جزو زمان فرمان بحرکت جزو ناری عالم امکان به صدور پیوست و عنصر
آتشی از اختلاط اربعه عناصر منفک گشت (۱) و قبسی ازان به محله
دهنجی پنچان واقعه راسته بازار کالوپور بلده که مشتمل بر عمارات دلکش عالیه
و ادویه مسرت بخش شامخه کافهم بنیان مرصوص منفش به نقش و نگار ارزنگی
دل فریب و آراستگی با زینت و زیب لم یخلق مثلها فی البلاد که بصرف
مبلغهای خطیر صرافان تجارت پیشه صاحب ثروت و متمولان با قدر و قدرت که در
ممالک محروسه با نام و نشان اشتهار داشتند و داد و ستد لکوک میکردند قبل از
حدوث معنی و رخنه نمودن فتن بدین معموره بمور شهر و دهور عمارت کرده
و اوقات صرف نموده بودند و مالکان و موسسان به تدریج در ادای بیوره و مصادره
ناظران بیدادگر مایعرف خودها را از دست داده و نقد زندگانی را بدست

(۲) قس ناول و نانی مفتوح شعله آتش ۱۲ *

اجل بگر و کفّی عمل نهاده چنانچه تهی دست و پا در عالم وجود گزاشته بودند رفتند •

هر که آمد عمارت نو ساخت رفت و منزل بدیگری پرداخت
 و نه باقی مانده بزمان شب محتاج و پریشان و آن عملات حالی را مکنه
 باهی (۱) چون کشکول گدایان بی چیز و بسان کلبه بی نوایان وحشت خیز
 بنابر مصانت و متانت شکست و ریختی که بدان راه نیافته بود مانده چند
 و بوم ویرانه دران کاشانه بسر می بردند از نا بخردی یکی از سکنه ستاره سوخته
 آنجا که آتش را کشته و اخگر را گزاشته در خانی را فغل زده بر آمده بود آن
 جدوه افروخته گشت و ناگهانی التهاب یافت و از وزیدن باد حادثه زبانه کشید
 و آفت همسایه به هم سایه رسید که هر شعله اش در تفسیر نار الله الموقدة با زبانیه
 همربان و نایره اش در تقریر علیهم نار مؤصدة با مالک دوزخ هم بیان هر اخگرش
 خشک و تر را لا بقی و لا بدر میگفت و از هر شورش کالقصر کانه جماله فر
 آشکار میگشت •

آتشی را که سوخت خلقی ازان جز به کشتن علاج فتنوان کرد
 از آنجا که مرغ نگاه را پر و بال سوخته می گشت و طائر اندیشه بمحض خیال
 کباب می شد •

جهان آتشی شد بر افروخته که مرغ نگه اندران سوخته
 هر چند بنابر اطفای آن بآب یاری تدبیر سعی و کوشش به عمل آوردند چون
 اراده الله نبود سردی نداد و تمامی محله که چندین خانه متعدده مسکونه
 و غیر مسکونه بود سوخته ماند کوره اجر پزان پدید آمده خاکستر گشت و عالیها
 ساغله نموداری نمود •

هر آتش که دست قضا بر فروخت همه فکر و تدبیر ما را بسوخت
 و بنیان مرصوص از پا در آمده بر روی یکدیگر غلطید و تا روزی چند از شدت حدت
 در گرد و پیش متنفسی نفس سرد بخود نمی توانست کشید پس از فرو

(۱) باهی نیز عمارت خالی را گویند ۱۲

نشستن حرارت از خانه بلیداس جهانگیره سواى آنچه مرده برده و در ته پشته‌هاى
 کلوخ و سفک که نقل و حرکت نتوانست شد قریب هزار روپیه را میم و پنجه
 آهنی بر آمد همدران اوان جمی از بار گیران سدا شیو دامودر که بر اسبان
 خانگی او نوکرو بغلبر آوردن کلاه آن طرف رود سابر متی بر دو گروهی رفته بودند
 کولیان چنوالیه قابو کرده ریختند و چند سر اسب خوب کار آمدنی را به زبردستی
 کسب کرده بودند و بعضی از آنها یراق را از خود کشته بپرده سر به سلامت که
 دهلوان زنده خوش است بی اسب و یراق در بلده نه و ثقی آمدند • بیت •
 نه هر جای سرک توان ناخن که حاشا سپر باید انداختن
 چون فساد کولیان بیست بود راگهو نائک صوبه سنبو رام • محمد لعل و گنگا حلت
 را که هر سه باتفاق یکدیگر نوکری می نمودند با صد و پنجاه سوار نگاهداشته
 نعیمات ناله و موحداو کرد ناخن و چندیکه آنها به گشت بیرونات و آوردن
 مواشی و ریات کولیان ترکنازی و دوندگی کردند چون خرچ شان زیاده از دخل
 بود و کفایتی نداشت بر طرف کرد •

شتافتن مومن خان متصدی بندر کهنبایت به عزم تسخیر قلچۀ بورس و برگشتن بی نیل مقصود

مومن خان متصدی بندر کهنبایت را فی الجمله قدرت و مکنت ظاهری
 و باطنی بهم رسید اراده بدست آوردن قلچۀ بورس معمولۀ پتلان را که رنگوجی
 افسر نهاده و از بندر کهنبایت به فاصله ده کروزه واقع است پیش نهاد همت
 ساخته رایت عریضت بر افراشت و با خیمه و بند و چند ضرب توپ برآمده
 بدانجا پیوست و به یک جانب معسکر آراسته بتعین مور چال و قسمت مراحل
 پرداخت و بجنگ توپ و تفنگ اشتغال ورزید تا آنکه شبی بقصد صعود بمعراج
 مرام نربانی چند ترتیب داده در پای جدار حصار بدور و کنار در انتهاز فرصت

و کمین رفت نشست شب زنده داری نمود از آنجا که پاسبانان فراز برج و باره
مانند انجم آریایان بام دیووزة تمام چشم گشته به پایان می نگریستند مقصودان را
اتفاق سر بالا نمودن ده شد *

چو صبح در بر گردون کشید خلعت نور جهان کشاد ز رخ پرده شب دیجور
شب فشیقان انصرام این مهم را در شب آینده گذاشته بعزم استراحت رو
به خیمه گاه نهاده بر بستر مقام غفودند سیاحی ولد داماجی گایکوار که در برده
استقامت داشت از اراده و رسیدن مومن خان واقف گشته با جمیعت موجودی
مسارعت نموده قریب یکپاس و نیم از روز برآمده بی خبرانه که احدی را
گمان نمی رفت ناگهان تازان *

در آمد بدان وادی فتنه خیز باهنگ جنگ و بقصد ستیز

جمعی از لشکریان که از روی حزم و احتیاط بیرون دائرة جا داشتند از مشاهده
سیدن حریف بی آنکه تشخیص کم و کیف جمیعت نمایند منزلزل شده برهم
حوزدند و اکثر بیدلان را عنان استقامت و اختیار از دست رفت و به صوت
کهبایت جلو گردانیده تا در آمدن آنجا باز نه کشیدند طرف ثانی از دریافت
پا لغزش آنها قدم جرأت پیش نهاده جمعی یکه تازان بار گیر دایرانه بلرگی
بر انگیخته در اردو بازار در آمده بجنگ کوتاه یراق بزد و خورد پرداختند مومن
خان که سربالین نهاده را قد بود از شور و غوغای داروگیر و بده و بستان افافه
دموده از ملجرا واقف گشته با گروهی که حاضر بودند چابک دستی بکار برده
سر راه مخالف گرفت *

رفت ضرورت چو نماند گریز دست بگشود سر شمشیرتیز

درین بین جمعی دیگر بدو پیوسته به مدافعه پرداختند و چندی از اجل گرفتگان
که بپای خود بگورستان در آمده بودند بر خاک هلاک افکنده اسپ ویرای
گرفتند سیاحی گایکوار که در مدد تاختن پدر آمد از رسیدن گولاه توپ که متیله بدد
بود سبقت نزنواست کرد از آنجا که با شردمه قلیل رسیده بود عنان تاب شده
باز گشت و مومن خان فسخ عزم خود نموده بنه را بلر کرده به کهبایت رفت *

نزول باران شدید و شکست و ریخت بهم رسانیدن جدار حصار شهر پناه احمد آباد و آشکارا شدن ارادهٔ مومن خان در گرفتن بلده و اخراج دکنیان

همدیرین سال به حسب تقدیر ایزد متعال بذرات فغانی حرارت و برودت حدت
آتش سوزان محله دهنجی پنجان که چندی ترین افروخته شده بود برهنگام
نزول باران به سیرابی مزارع و دستان و موسم چمن آرائی ریاض دل افروز جهان
و جهانیان نسبت سالهای پیشین از حد اعتدال تجاوز کرده و از سر اندازه
و مقدار در گزشته و تفریطش بدرجه افراط پیوست مواعد دهبان اکثر آبیه را لرزانیده
از جا برانگفتند و پای استقامت جدور را لغزانیده به سر در آورد و شکست
و ریختی در احاطه حصار شهر پناه جابجا بهم رسید و در شبی که شدتش شدید
بود و از هیبت و صلابتش آسمان می لرزید -

• بیت •
سینه کوه از سنان برق می شد چاک چاک
از صدای رعد می لرزید بر خود جرم خاک

تلواسبه در وجود فصور عالیله رصینه انداخت و پای سدن و اسنفرار اسطوانات
استوار رایل ساخت و جمعی از اجل رسیده گانرا در گونیستی فرو برد و برخی
را بریز سقف و حیطان بمرگ خود نسانید و بنابر بسته شدن فر خور و افعه دروازه
را بکهر که بهندی کهر ناله گویند و فاضل آب بلده از انجا به رود سبر می ریزد
بروج مشیده چند که در هنگام زفا اعیان و مترقان جهت آب کشی بصرف
مبلغهای خطیر دلاب و مذبحهای متعدده ساخته به خانهای خویش برده بودند
سیلی از درون بلده بپا بوس شان رسید و آنها به پاس ادب از جا برخاسته
به فروتنی در امتدادند و از مشاهده سطوت و ممر تند خویش اندیشیده راه
بر آمدنش کشودند چون از مالکان و موسسان کسی نمانده و ورثه را استطاعت

ترمیم نبوده بمضمون بیر معطله ماند بیوت آبا و اجداد و اعیان جوان مرد خلی که بسبب عدم خبرگیری و سکنتی جماعه مرهته که درین صدمه بعضی خراب گشت چوب و عمله اش را آنها بردند و فراریکه در قزلر نامه درج با رگهناته راو درست نموده بود زایل گردید اکنون جمیع خانهای او را که چندی به صورت خرابه مانده جماعه مرهته نشسته و چوب و تخته را بجای هیزم بمصرف می رسانند و می فروشند بالجمله مومن خلی متصدی بنذر کهنایت را که انتزاع حکومت از دست دکه ایدان مدنظر بود از استماع رخنه پزیری حصار بلده استواری دیوار عزم و کساد اندیشه خود تصور نموده با راز داران و مشیران شب و روز محفل گفتاش و تدبیر کار می آراست -

* مصرع *

نهی کی ماند آن رازی کز و سازند محفلها

ورفته رفته و گفته گفته این مقال در فیل و قال در آمده زبان زد خاص و عام گشت و از خبر واحد تجاوز کرده به حد تواتر انجامید و این نوا از پس برده مقام به مقام از هر گوشه رنگی و از هر شعبه آوازه بگوش راگهو نائب صوبه بسید و او بتدارک و تدبیر ساز رفع آهنگ مخالف قانون فکرت راست کرد و سربه دایره اندیشه در آورد و بدرگاه صبا و مسابگرد حصار سیر معر نمود درین بین سلیم جماعدار عرب که از نزد دهوماجی بر طرف شده بلده آمده چندی توقف ورزید بغابر امری که به دهولقه رفته بود آمد و در بیرون دروازه جمال پور رسیده اجازت در آمدن بخانه خویش که در ایام حکومت جوان مرد خان با در برج سنگی مرتفع ساخته و متعلقانش درانجا بودند درخواست نمود چون از بنذر کهنایت اخبار متوحش می رسید راگهو از راه خرم و احتیاط بودن او را درین وقت در بلده مناسب ندانسته پاسم داد که او چندی در بیرونات بسربرد سنبرام و محمد لعل و گنگاجات باتفاق شاه عبد الرزاق که جماعه دکهیان اعتقادی با و دارند به شفاعت سلیم نزد راگهو رفتند و او پس خاطرهارا مرعی داشته گفت که در خانه او که متصل بدروازه جمال پور است نبادد و در بلده بجای دیگر اقامت گیرد اگر خواهش بودن مکان خود منظور است بروج را منهدم سازن والا اهل

و عیالش را گرفته تا یک سو شدن مقدمه بجائی که خواهد برود ، اوشق ثالث
را اختیار نموده با متعلقان بدهولقه رفت مومن خلی که پیوسته در تدبیر و اندیشه
بمست آوردن شاهد مقصود میگزرانید و در عشق نگار مطلوب شب را بروز
میرسانید بعضی از مردم بیدار مغز آگاه دل دور اندیش عاقبت بین از در
خبرخواهی و مصلحت بینی در نصیحت را به مثقب زبان سفته به گوش
نر هوشش کشیدند و گفتند *

* بیت *

در همه کار مشورت باید کار بی مشورت نکو داید

هرچند که با فائب صوبه باعتبار ظاهر جمعیتی و قوتی نیست اما نظریه اقتدار
پیشوا نالاجبی راو که درین روزگار بدرجه کمال پیوسته و کولب اقبالش به مفتیای
علو رسیده بالعرض و التقدير که احمد اباد به اندک همنی و کمتر فرصتی مفتوح
گشت از چگونه دست بردار خواهد بود مبادا *

* بیت *

چون بهال شتاب نشانی بر دهد میوه پشیمانی

ازجا که کلک تقدیر بنوع دیگر جاری گشته و مضای آسمانی بامر دیگر به امضا
سبده بود اثری نه بخشید *

* بیت *

آنجا که فضا خیمه تقدیرزند کس نتواند که لاف ندییرزند

او که فریخته و شیفته عروس ملک بود نصیحت ناصحان مشفق و یاران موافق
سودمند نه گشت *

* بیت *

نصیحت همه عالم چو باد در قفس است

به پیش مردم عاشق چو آب در غریب

امر موهومی را که با خود خیال بسته و اندیشه تقدیری را وقوعی پنداشته به
آب نه پلسم کشاد که آنچه از راه اتحاد و محبت و مواد اخلاص و مودت
معروض بیان آمد راست است چون رگفتهایه راو با فوج سنگین در مدت دور
بخرچ لکوک از جوان مرد خلی ملک را انقراض نموده و درین مدت از ج
و خرج صوبه پیشوا واقف گشته و نفع و نقصان را دریافته برای کدام منفعت
هیچ عافلی بار دیگر لکوک را بصرف خواهد آورد و کار بمصلحت خواهد انجام

* قطعه *

مدار پند خود از هیچ کس دریغ و بگو اگرچه از طرف مستمع بود تقصیر
 سحاب مطر باران ز کوه را نه گرفت اگرچه در دل خارا نمی کند تاثیر
 از آنجا که مشیت الله غالب آمد مومن خان میر شمس الدین نامی که از قدیم
 در ریافت او بود و سابق بامر بخشی گری می پرداخت در باطن با او تمهیدی
 بسته متقاضی مرسومات ساخت و در ظاهر بکنگ زرگری کار را به خشونت
 رسانید و او اظهار رنجیدگی برای نمود و مغالطه کرده از آنجا بر آمد و باحمد آباد
 در آمد و نه دریافت اوضاع و احوال بلده و تجدید عهد و پیمان که با سنجهورام
 و محمد لعل و گنگاجات که متکفل و متعهد الضام این امر شده بد زمه خود
 گرفته و چند هزار روبیه جهت خرچ مردم همراهیان آنها واصل گشته پیش خور
 نموده بودند پرداخت و به دعوت دیگران اشتغال داشت که از آمدنش را گه
 نا خبر گشت چون باو رسیده که از رفقای قدیم مومن خان است تو همی
 مخاطرش گذشت طلبداشته برسد که مقصود ازین آمدن چیست و مطالب
 و مدعایت درین بلده کیست او رنجیدگی خود را دست اویز بهاده ساخت
 باور نکرده از شهر بیرون فرستاد و سید هئی نام فصبائی پنداد که از جانب مومن
 خان در بلده آمده در پرده خفا باتفاق بهائی چند نامی صراف پیشه سرانجام
 خرچ کم و بیش نموده داعی سیاه بی روزگار بود به سعایت بعضی گرفتار آمده
 محبوس گشت - زین العابدین قاضی قصبه کری که بمابر عدم موافقت هر دو نام
 فوجدار آنجا در تبه سرگردانی آواره داشت ناگامی میگردد دریافت عزم مومن
 خان نموده از آنجا که گفته اند دشمن دشمن دوست این کس است آمده بدو
 پیوست و به صوابدید و معرفت او هندویات وجه خرچ برسم علی الحساب به
 محمد هاشم عرف آنبا و جانباز عرف جانمو برادرش فصبائیان قصبه کری روانه
 شد که مردم را فراهم آورده دران ضلع هنگامه آرا شوند و گوش بر آوازه بوده
 هنگام کار رسیده ملحق گردند و آنها بدان امر پرداختند سنجهورام کولیان موضع
 و بهورا که بغاصله ده کوهی بلده رافع است به فرستادن رسل و رسائل نظمیع

نموده با خود متفق و همدستان ساخت - راگهو فائب صوبه از استماع اراده
مومن خان که -

هر دم ازین در خبری می رسید تا: نواز تازه تری می رسید
جمعیت عنجه خاطرش چون گل پریشانی و مشوش گردید و ترمیم حصار که
هروز بالکل ایام باران منقصری نگشته بود صورتی نمی بست علاوه آشفته
نیمش شد بالضروره راگهو شنکر کوتوال را مامور نمود که به نصب شهتیر از
بخنه رخنه بندی نماید و از هرجا و خانه آباد و خراب داشت (۱) و بالا (۲) و در
و رخنه به جبر و غلبه گرفته شهر را تخته بند نمود *

بیست *
یکی سد به گریه می زنهار است مانع سیل کجا خار سردیوار است
و افعال دروب را که از سانهایی دوازده بست و نشود که یکی دریافت و تخریب در
علاج و اوضاع وجودش مهم رسیده بود از سرفه استوار و مصلوب ساخته زد -

بیست *

فضا چون به نرسد آرد شکست چه سود اندک با فعل رومیش بسب
همدران اوان غلام حسین خان ولد عبد الحمید خان دیوان پیشین که از چندی
در بندر سورت سکونت داشت وارد احمد آباد گشت مصارا به حسب اتفاق
ملک کلاب نامی سپاه پیشه که با ده بیست سوار بنوکری میگزرایید و در زمرة
در زمرة مترصدان وقت و قابو که با مومن خان دست یکی شده بودند
در آه ده نعلت نگاه داشتن عورت گاه فروش که ورثه اش نزد راگهو استغاثه
بودند در معرض باز پرس در آمد و مورد عتاب و خطاب شد چون انکار نمود
به محصلان سپرد که عورت را حاضر سازد هر چند مردم لب به شفاعت و ضمانت
استخلاص نشودند سودی فداد *

(۱) ثابت داتای قرشت بروزن چاشت چوب بزرگی را گویند که سقف خانه بدان

نوشند ۱۲ *

(۲) دالار بروزن تالار شاه تهر را گویند و آن چوب بزرگی هست که بر دو سر بر بالای
دیوار عمارت باشد و سرچوبهای دیگر را بر بالای آن گزاردند و تخته و پوشش دیگر را بالای
آن بگسترانند ۱۲ *

کشته شدن راگهونائب صوبه بر دست محمد لعل روئيله و باقي سوانحالت آن سال

چون از ابتدای حکومت پیشوا بالاجی راو درین دیار کافه رعایا و عامه برایا از گرفتاری دار و گیر بیوز و مصادره و ارسته به فراغ بال به کسب و پیشه به کساده پیشانی که نفاذ جندب قلوب و تالیف ضمائیر مرهوب احدی به گمان زرداری یا امر دیگر متعرض و مانع احوال و مشقت خاطر غائب و حاضر و مجوز ایدا و اضرار و کسی را با کسی سروکار نبود -

* بیت *

بهشت آنجا که آزادی نه باشد کسی را با کسی کاری نباشد

نه امید تدارک خسار تهای گزشته و جبر نقصانهای ماضیه که از بی مروتان جفا پیشه کشیده بودند هر یک بقدر حال و توسعه و بقرض و وام در حرفت و تجارت افزوده اشتغال و ورزیدند و کسانیکه از او دید بیدادی حکام جلالی وطن گزیده رفته بودند بمركز اصلی و مسقط راس رجوع کردند چه مشهور است که ملک با کفر و انصاف جمع می تواند شد و با اسلام و ظلم نه - بالجمله یک گونه رونقی و بهای در بلده پدید آمد از آنجا که گردش فلک که رفتار و اختلال اوضاع روزگار در هر شهر و دیار اقالیم سببه رو داده و بلیه خرابی عامی در عالم افتاده و هر فردی از افراد به حال خود در مانده مشتریانی که در ایام سالفه از اقصی بلاد هندوستان و روم و شام و عرب و فرنگ بجهت ابتیاج انواع اقمشه و افسام امتعه گجراتی که در آناف طاق و با نام و نشان است می آمدند و مبلغهای خطیر را بیع و شرامی شد رو به کمی فالش نهاده و بضاعت شان چون کالای بد بریش خداوندان مانده از کساد می بازار و فقدان خریدار در هر راسته و بازار دکان بدکان لب به شکوه و شکایت کنوده به تدکار و تکرار آن پرداختند و از شکر منعم حقیقی که از گرفتاری مصادره و دادن بیوز و اهرانیده و در عهد امن و امان در خانمان نسانده غافل و ذاهل گشتند *

* بیت *

در همه حال شکر باید کرد که مبادا ازین بتر گرد

چون به شامت و بال و مکافات اعمال هنوز گرفتار بودند مظهر این عداابی تشدید
به گرفتن احسانی شدند و مشیت ایزدی بدلی تعلق گرفت که چندی به انواع
مقومت مواخذة و مصادرة و اقسام تهمت و افترا به نواب و مصائب گرفتار
گردند تا قدر عاقبت کسی داد که به مصیبتی گرفتار آید و شخصی را بر گمارد تا
دمر از روزگار شلی بر آرد مومن خان را بدین امر مامور ساخت و بغتت گرفتن
بلده در دلتش انداخت و اسبابش را مهیا و آماده کرده اموالی و انصار تعیین فرمود
و تدبیر تسخیرش را القا نمود چنانچه شمع ازای سلق ذکر یافت الحاصل چون
محمد هاشم قصباتی کری را به هنگامه آرائی اشاره رفته بود و ایام باران منفضی
گشت او به اتفاق سادات متوطن موضع دنداسن معموله برگنه کری سر به شورش
و فساد برداشت و معرکه هنگامه آرائی آراست هر با نام نائب فوجداری آنجا
متوجه تنبیه و تا دیب آنها گشته دو هزار دروید پیشگی برسم علی الحساب با
فرار داد فوکوی دو صد سوار فزد سنهپورام فرستاده طلب داشت و او که در
اندیشه و تدبیر امر دیگر که با مومن خان قرار داشت می بود رسیدن نقد را
(۱) دست لاف اراده حویش پنداشته گفت *

* مصرع *

هرچه از غیب رسد بی عیب است

و به فال نیک گرفته به سرانجام روانگی در آمد و خود فرار داد که بدین دست
اویز از بلدة بر آمده چون با کولیان موضع دهبوره اتفاق است فراهم آورده
فوجی از بندر کهنبایت طلبداشته مکنون ضمیرش را ظاهر سازد و شخص مدعا را
در کاخ مرام نشاند باجارت راگهو نائب صوبه اسباب ضروریات را بیرون فرستاد خود
با لعل محمد روهیله و گنگجیات که هر سه به اتفاق بودند بنابر وداع با معدودی
هنگام زوال یازدهم شهر ذیحجة الحرام فزد راگهورفت و در حینی که رخصت
می شد محمد لعل که زره پوش و برخچی در دست بپا خاسته لب به
سفارش ملک گلاب کشاد و خلاصی و رهائی او را درخواست نمود پاسخ شنید

(۱) دست لاف بفتح اول و لام بوزن شعر بای سودای اولی که استادان حرمت

و اضاف کنند و آنرا متین و مبارک دانند ۱۲ - برهان *

که خلاص خواهم ساخت اگرچه آنها را اراده نوع دیگر بخاطر نبود چون بیگانه و خلوت که هر کسی بجائی و شغلی رفته بود سوای چندی از پندتان دیگری بنظر نیامد قضا اشاره کرده که فرصت را از دست مده و قدر گفت که مقدمه الفتح همین است که ناگاه محمد لعل سنان برخیزد راگهو آشنا ساخت که برو در افتاد به همان چابکی که سر برخیزد بر نیامد به شمشیر خونریز کارش را تمام کرد و عبد الله باز گیر نیز شمشیری حواله دهد و هری نمود کارگر نیامد و به سرعت تمام خودها را باسپان رسانیده روزه دروازه خان پور بتاختن در آوردند چون برق شمشیدهای آخته و گرد اسپان تاخته را دربان مشاهده نمود در بر روی شان دست و به ممانعت پیش آمد بر دست انوپ رام پسر سنبهو رام مجروح گشت در را کشوده بدر رفتند و راه موضع دهبوره را جستند و آوازه قتل راگهو در شهر افتاد جمعی از همراهیان سنبهو رام که ازین معامله آگهی نه داشتند در صدد بر آمدن بودند از توقف ماجرا جلو کشیده متفرق گشتند و هر کسی به کف عافیت خفا در آمد راگهو شنکر کوتوال که در خانه اش بود از وقوع این واقعه بلا توقف خود را به راقم رسانید و سانه را ظاهر ساخته به سداشیو دامودر که سرفوج بود و از پس بر آمدن سلیم در و ثاق او فرود آمده و سیوگرام نائب داماجی گاپکوار رویداد را گفته فرستاد از آنجا که دکهیدیان را اندیشه و گمان بود که هرگاه مصدر این امر شده اند گروهی را با خود یار و مددگار ساخته باشند شاید از طرفی هنگامه برخیزد و جنگ در گیرد از سایه خویش هراسان گشته دروازه قلعه ارک را بر روی آشنا و بیگانه بستند و سداشیو دامودر و سیوگرام با همراهیان خودها رسیده پیش دروازه بهدر صف کشیده ایستادند راگهو شنکر که پیش راقم بود پس از اطلاع استعداد فوج و حصول اطمینان قلب گفت تا میدان پیش چپوثره کوتوالی همراهی نماید بالضرورة رفته رسانید چون صدائی و ندائی از گوشه و گذار بر نیامد و کسی هم نبود که مصدر کاری تواند شد به اندیشه بی اعتدالی اجامه و او باش که فرصت دانسته در شهر دست اندازی نماید منادی بر آمد کسان راگهو مقتول ملک گلاب را علت و باعث ریختن خون او دانسته به قتل

رسایدند و سدا شیو دامودر از خانه سلیم انتقال نموده در بهدر رفت و دهمذیان بر خانه سنبهورام و محمد لعل و گنگا جات رفته اسپ و شتر که هنوز بیرون نه برده بودند با اثاث البیت آنها کشیده آوردند و قدم سعی و تلاش در بدست آوردن عیال شلن فهاده زن و برادر زن محمد لعل را که یافتند در حبس رسانیدند و دیگران را که هرچند بیشتر جستند کمتر یافتند و خانه ملک گلاب را چون حار از بیخ کفزد و حها مهته که بغیر اوقات گزاری که واسطه گفت و شنید سنبهورام بود و کالیداس پسرش در برادری او نوکری می نمود شریک و انباز این کار تصور کرده مایعرفش را آورده در صدد انهدام خانه اش بودند او چون خود را ازین بهمت بری مددانست سدا شیو دامودر را کفیل و نادهر گرفته حاضر آمد و برای انراء ذمه مستور قسم گردید مفظور نداشته معلمی نه صبغه مصادره درخواست نمودند عهده برائی را در خود ندیده سم قاتلی نه کار برده هلاک گشت از انجا که بیشتر جمعیت نگاهداشت گجرات از فرقه عرب و روهله نوکر بود بر آنها نه مظنه شدد *

* بیت *

چو از فهمی یکی بیدانشی کرد نه که را مفزنت ماند نه مه را

چون لاجز بودند و بدون داشتن آنها چاره نبود در بعضی که احتمال شازش و نفاق گمان کردند از خود جدا ساختند بهادر روهيله را به فلچه کالی و ناودان عرب را بعضیات باره نین پور نمودند هر با رام نائب فوجداری کری و نائب فوجدار بیرم گانم از استماع هنگامه متعافب یکدیگر با جمعیت موجودی خودها به نلده رسیدند و هر با در میدان پیش عمارت کاریر خیمه زده فرود آمد و دلب نام نویسنده که در یک وقتی سوکالت سنبهورام می پرداخت بدست آورده جبرا فمراً بضرب و شکفجه دو هزار رویه خود را گرفت روز چهارم این سرگزشت سدا شیو دامودر سرفوج که مرد دیرینه گرم و سرد روزگار چسبیده بود اعیان پندنان و کار پردازان مهمات و معاملات فراهم آورده بغیر تعیین نائب صوبه محفل کنگاش آراست و دهفدوهری را که از دست عبد الله بار گبر اندک جراجنی رسیده بود و سابق به حضور سوری پت راو به نیابت پت نویس که به اصطلاح آنها

سرشته‌دار حضوری را گویند و محل اعتماد او بود تجویز نموده دستار و دوتیه داد و رافم را طلب داشته آنان مجمع مخاطب ساخته ناظران نصب دهند و هری پرداخته گفت که بدانچه فضاء اسمانی به امضا رفته بود شدیدی تند اکنون به استمالت رعایا و درایا باید کوشید رافم نیز به ضابطه دکفیان دستار و دوتیه ده دهند و هری داد و او به نمشیت مهیام اشتغال ورزید * * منظومه *

مذل آدمی بس نادان مثل مورچه اسب در میدان

آن یکی کشته ز بر پای دوزخ و آن دگر دانه می برد به شداد

از آنجا که او کم طرف رافع شده بود و کمند حوصه اش از مدار ج علما کوناهی می نمود در دو روزه حکومت به تغیر سلوک و بد معاشی خود را متعبد ساخت که طماع دکفیان هم متغیر گشتند تا بدینان چه رسد و رانها مفعول در مدت ده ماه نداشت بخوش خلقی و حسن سلوک نوعی بسر برد که به بیکوئی یاد می نمایند و او سزاوار ستایش بوده * * بیت *

مردن کس نه بیک فرجامی بهتر از زندگی بدنامی

بالجمله سنجو نام که از بنده بر آمد عبد الله نار گیر شبگیر نموده برسانیدن مسامع قدم سعی به کفایت نهاد و مومن خان را از ماجرا رافف ساخت و او وحی را ترتیب داده به شلیقی محمد زمان خان ولد فدائ الدین خان و د ج اعل تعیین کرد که اتفاق سنجو نام بانصرام مهم پردازند و آنها را قصه دوره آمده بنابر طغیانی رو دیار سابر جرات پیش قدمی نموده رجعت فقهوی نمودند و استماع این خبر وحشت اثر دکفیان را دل از جای رفت و به صواب دید حد اندیشان جوان مرد خان را به معاونت خوانده نوشتند و در حفاظت و حراست حصار متوجه شده دروب را بمردم کاری سپردند و سیو گرام نائب داماجی گایک با همراهیان خویش و جمعی از نو نگاهداشت سپاه بی روزگار گجرات متصرف دووازه سارنگ پور فرود آمد و (۱) الفک آن ضلع را خبردار گشت * * بیت *

خروش جرسهای روئین زبان برون برد خواب از سر باستان

(۱) الفک بفتح اول بر وزن یلنگ بمعنی پناه و دیوار است ۱۲ برهان *

و طلایه ده شب گشت در اندرون حصا مقور شد و مدای بیدار داشت از برج
و بلایه بر گنبد اثر رسد و نداستند که *

* بیت *

با فضا کار زار ندانم کد چون فصای الهی اید پیش

شتافتن محمد لعل روهیلک به کهنبایت و آوردن

فوج به سرکردگی محمد رشید بیگ

و در آمدن به بلده و بیرون

رفتن دکهنیان

سندھورام که در موضع دپھوہ باوسب به فراہم آوردن گولیان اشتعال ورزیده
مظہر رسید، فوج از کهنبایت نشست از اجتماع بر کسار، محمد رحمان، خان مذہر
سرید تاکید و آوردن فوج محمد لعل روهیلک را رخصت نمود و مومن خان، دبدہ
دہشت کہ فی التاخیر آفہ ہر چند بہ زودی آنچه کردی است اگر کردہ شود
ارای است مدد فرصت از دست برود و رنج ما ضایع گردد چون بہ مقتضای وقت
۱۰ کہیورد قرار گرفته بود و رود بار و اندرک ہنوز فد نمباد، روزی چند توقف واقع
شد چون خبر پایاب شدن رسید مومن خان با محمد رشید بیگ ہمراہ خود
میر شمش الدین و شعور حبسی و مبارک بن جگر جماعداران عرب و ہفہ روهیلک
گروہ سندان قریب پانصد کس از سوار و پیادہ را تجنید نمود و پنجہزار روپیہ
دفعہ بہت خرچ سیاہ و روز مرہ گولیان کہ سر سوار ہشت آہ و پیادہ در آہ
سندھورام مقرر کردہ نوشتہ بود با مصالح سرب و باروت و بان و جزائر دوازدم
محرم الحرام سال ہزار و صد و ہفتادم رخصت فرمود و آنها شب در میان موضع
کہیورہ رسیدہ ساعتی چند بغیر استراحت و آسودگی دواب و فغہ نمودہ گرم رفتار
گشتند و این معنی از روی نوشتہ محمد دوران وطن دار آنجا بردہند و ہری
واضع ولایع گشت او نیز فوجی را ترتیب دادہ بگرفتن سر راہ حریف بر آورد و در
نزدیکی موضع بنجول سہ گروہی بلدہ تلاقی فریقین رویداد و بجنگ توپ و جزائر

حرکت مدبوهی کرده معدودی خسته کشته برگشتند و محمد رشید بموضع نهر واه چهار کوهی بلده که سر راه دهبور واقع است فرود آمده معسکر آراست و سندهو رام که جسم انتظار بر شارع چار داشت با همی کوتوال سردار کولیان آمده ملحق گشت و سه چهار روز بغیر فراهم آمدن کولیان و دیگران در تدبیر و کفکاش تمین راه در آمد بلده بفرستادن جواسیس توقف ورزید درین بین دهی و هری نائب صوبه روزی فوج را فرستاد و آنها مانند بازی طغلا نه جنگ قزاقانه نموده سرمامک^(۱) گفته باز آمدند تا آنکه در شب نیست و یک *

روز چو در پرده پیوشید راز راز بردن داد شب برده ساز
صوفی خورشید مغلوت نشست کرد فلک سبک پروین ددس
سندھو رام بردانی چند ترتیب داده رویه شهر دهاد و از راه پخته کاری طرف
تدکست و ریخت دیوار حصار که چوب بست محکم کرده و حصاریان رخنه یابی
بیرونین را از جانب اندینسیده به حفظ و حراستش اهتمام و التزام داشتند گزاشته
سمت جنوبی ما بین دروازه بند و اسلوریه که در جدارش خللی و رخنه سانس
و طرف ثانی را گمان امری از ان وادی زمیرفت برجی را بنظر در آورده بردیاد
را نهاد و جمعی از کولیان و سندیان پا نه تلم مراد گزاشته بالا بر آمدند پاسداری
آبجا را که مخاطره خطری بمخاطر خطور نمی کرد و شب تا آخر رسید و صا پند
عفلت در گوش شان گزاشت و قدر سرمه خواب را با میل بی حدی در چشم
کشید سپاه سلطان منام که تاختن آورد مغلوب ساخت تن نه عجز و فروزنی داده
پهلو زمین نهادند و نسیم عیار پیشه سحری چادر بیهوشی بر سر انداخت
و مانند گورستانی بنظر در می آمد فکیرواری بی پرسش و سوال بگوز بیغ انش
باز یک دورا پرسیدند *

چو غافل بخصید درنده پلنگ توان کوفت آسان سرش را به سنگ
که درین اثنا جماعه عرب با طاسه و دهل صعود نموده بیرقها را کشودند و طاسه
و مرفع را نواخته چوب بر دهل کوفتند *

(۱) سرمامک نام بازی است که طفلان بازند و بھندی آنکه میچانی کوند *

* بیت *

زبانگ دهل فتنه بیدار گشت بر آسودگان کار دشوار گشت
و بر قرار فصیل رو به دروازه اسلوریه آوردند و مستحفظان برج و باره سر راه سن
چراغ بر آید بعد ربیع گفته بگوشه و کبابها خریده بدر رفتند . بی ممانعت اختیار
دهل زنان و طایفه نوازان به دروازه پیوستند - حلیم و قبله متعیده دروازه را قرار را
اختیار نکرده مدامه پایش گزاشت و سر خود را در نظر دید * * * بیت *

پس آنکه به دروازه تاختند در دروازه نال هم سر اداختند
و فعل را به ضرب در شکسته فاج اجاب ساختند - محمد شد بیگ و اموال
و محمد لعل و گنگا جات که به سواران متروک و منتظر چشم را چون حلقه بر در
داشتند جلوریز به درین در آمدند * * * مضمومه *

که سفید زنجیر و نسود در در آمد به دروازه فوج دگر
ترشت از سر باره طوفان فیر نور ریخت دریای عارت به شهر
الا و آمدگان و بدرون در آمدگان سان دو سیل دمان مجمع البحرین بلا شده
سوج زبان طوفان تراسته و بازار انداختند و گولیان عارت گرسنه دست عارت دکانین
بیوت سر راه کسادند - * بیت *

عارت نابوده گولی همه چو گرگان درنده سوی ربه
و دعا و دریا عارت زدگان بلند شد از استماع این صدا و ندای موحنس و سذوح
دخه هوش ربای دل گسل جماعه که بعنوان کومکیان مستحفظان بروج و باره و طلایه
گشتن معین بودند مغلوب واهمه و هراس گسته بی آنکه از کیف و کم
مختلف آگاه شوند و از چند و چون وافف گردند و تحقیق صدق و کذب نمایند
و به حقیقت کار وارسند از هر جا و مکانی که بودند (۱) دم را علم ساختند
دکهنیان رونه فلعه ارک آوردند و گجراتیان کوچه و محله خود را جستند و احدی
انوفیق سر راه گرفتن بر حریف رفیق نه گشت و آنها پیش روی خود را کشاده

(۱) دم را علم ساختن مراد از گریختن است چه وحوش هنگام گریختن را علم می

و میدان را از غدار اغبار خالی دیده تا راسته بازار مسجد جامع و خانه و لندیس رسیدند جماعت کلاه پوشان بزار حفظ خود که به سردادن بندوق چند از یست بام دست کشودند سنبه و رام پیش آمده منع نموده گفت که با شما کسی را گای نبست ازین حرکت بیجا دست باز دارند چون مانعی دیگر در پیش نبود عمارت کاریز مقابل دروازه بهدر در آمده قایم گشتند و بجنگ بندوق و جبار و افکندن بان پرداختند و ازان طرف عبد الله زبیری و صالح جماعدار عرب از بام دروازه نزار خانه به مدافعت جای گرفتند چون هنوز صبح خوب روشن بود بود سنبه و رام و محمد لعل بگرد کوچه و محلات گرد و بدش است نشان آمده خانه بخانه سپاه به روزگار و آنهایی که برای چنین روزی مدلعی خور کرده بودند رسیده از مؤده در آمدن خودها با خبر کردند و دروازه فرمودند جمعی بنامید واری نوکری اجابت کرده خون -

برافراخت زایت سپهدار شوق شه عرب در بحر خون
و برآهم آمدند دکهدیان را که اعتماد بر نوکان خود نه
مخالف و موافق طرف دانی داسته باوجودیکه مزید
و پیاده بود از سایه خویش هراسیده دست از باکم نهاده
تا آخر ز گردون گردیده حال فتد احاء در بهار
ز نام و ز در فتنه آمد درون در آمد

و چاره بجز در رفان نیافتند و مضطربانه به سراسیمگی
برداشته براه در یچه باغ طیف رود سارمعی از سر آمدند و
که نزدیکتر سمعت می جستند هجوم واقع شد درین صحنه
دهموی بعضی شهریان از جادب مرار شاه و حیدر آفرین و پس
حصار شهر پناه بجدار قلعه اربک پیوسنه است از بالای محلی چون
رسیدند و با افکندن بندوق چندی را متحجوج ساختند دکهدیان
مافند دیو از لا حول گیران سه زنجیر فیل سداشیو دامود که از در یچه
دشوار بود و بافی اسپ و شتر و گاو و حیر با نار گراشته بدر میآمد و بالا آمد

دارد در آمده دست تطاول دراز ساخته هرچه بدست هر که آمد با خیمه
بدست می‌بایستی و گه‌گاه به راو و نقد و جنس عبارت بردند - * بیت *

بآمدن آن که صبح سیم اندود از د کفج فعل زر نکشود

و از آن شعاع نقد زرین روز مدور صاحب عبد الله ربیوی از بدر رفتن دک‌فینان
از جنگ باز گشتند و دیوارها به‌در در روی دو آمدگان گشوده
بشدید دیدن تا هم‌راهیان در آمد و شعور حسنی را به کوتوالی چمن‌بیره
از مادی دلم مومن خان بر آورد - * بیت *

بآمدند همه در گوشه‌ها راه کرد کسان را ازان کار آگاه کرد

بدان پس از آوردن آمده که کولیان جفا پیشه داکین صرافان و بز ازان
بآمدند ا تصدق شد شکافته از نقد و جنس پشت‌ها بسته بودند و خسارت
بآمدند تمام شده و کم تصیدین سبزه سوخته رسید دست کسیدند
بآمدند و اکثر دانشمندان محلات دور دست صحنی
بآمدند و در میان مردم و بزرگان و بزرگان و بزرگان
* بیت *

بآمدند و در میان مردم و بزرگان و بزرگان

بآمدند و در میان مردم و بزرگان و بزرگان
بآمدند و در میان مردم و بزرگان و بزرگان
بآمدند و در میان مردم و بزرگان و بزرگان
بآمدند و در میان مردم و بزرگان و بزرگان
بآمدند و در میان مردم و بزرگان و بزرگان
بآمدند و در میان مردم و بزرگان و بزرگان
بآمدند و در میان مردم و بزرگان و بزرگان
بآمدند و در میان مردم و بزرگان و بزرگان

بآمدند و در میان مردم و بزرگان و بزرگان

بآمدند و در میان مردم و بزرگان و بزرگان

بآمدند و در میان مردم و بزرگان و بزرگان

بآمدند و در میان مردم و بزرگان و بزرگان



قضای ایام ماضیه اضحیه ماده گاهی را قربان ساخته آرایش دکان نمود و جمعی از سندهیان نتخانه نواحی کهن سیئه کروره کهنه پارچه برگرز کهوکی را منهدم ساختند رویداد صدر را که از واقعات عمده بلده بود راقم عرضداشت نموده مصحوب قاصدان سریع السیر روانه بارگاه فلک اشتباه نمود که در عرض دوازده یوم از نظر ایستادگان پایه سریر اعلی گزشت - بالجمله دکنیان از رود بار سابر چون باد بر آب گزشته افتان و خیران سداشیو دامودر و دهند و هری با دیگران بصوب بیرم گانم که حصاری دارد و سیوگرام نائب داماجی گایوار بدولفه و هریا رام به کری جدا شده رفتند و جمعی از پندتان و کار برداران تعلقه دار محال کهنه پارچه و سیر و دارالضرب و نخاس که در بیرون قلعه ارک در شهر خانهای احمد و محمود را تصرف کرده نشسته بودند از فرول دلائی ناگهانی و قضای آسمانی که که خودها را نتوانستند جمع کرد و عواضات ظاهری شان به تاراج رفت با دو گوش و بینی بیرون جسته بعضی به شاه عبد الرزاق و چندیکه از سابق نا سنبهو رام تعارفی داشتند زهار خواه گشتند محمد زمان خان ولد مداء الدین خان که با جمعی از بندر کهنیایت بر آمده بموضع دهبوره پیوسته بود از حقیقت کار و افف گشته به بلده آمد رشید بیگ باستصواب سنبهو رام صاللی عام داده به نگاهداشت سوار و پیاده متوجه گشت و سپاهی و ناسپاهی را فرقی نماد هری سی و پامی سپر و شمشیری از خود یا به عاریه گرفته نوکر شد و بجماعداران فرقه عرب و گروه روهیله که با مرهته بودند استمالت داده نوید نوکری رسانید و بدستور سابق به حفاظت دروب و حراست برج و باره تعیین فرمود اتفاقاً جوان مرد خان که بموجب طلب دکنیان از پتن بر آمده می آمد ملین موضع مانسه و پتیها پور سنوح ساندک بلده را شنید و بموضع پتیها پور آمده با هریا رام که در کلول بود روز دیگر ملافی گشت و در دبیر کار گفت و شنید بمیان آورد و مسرعی نزد سداشیو دامودر روانه ساخته باتفاق هریا رام رو بدان صوب نهاد و روز آور خان برادرش را برای آوردن سداشیو دامودر رحصت فرموده در انتظاری بر سر راه بیرم گانم نشست *

آگاه شدن مومن خان از رویداد و رسیدن باحمدآباد بطریق ایلغار و سوانحاتی که تا رسیدن سداشیورام چند روی داده

محمد بشهد بیگ بمجد داخل گردیدن دروازه اسفوره ، و اندرون نهادن
بلده چون وقت نگارش احوال را گنجایش نداشت عجله سواری بیکه برای
خوش اسبه را از همراهیان انتخاب نموده رسانیدن موده فتح آباد کرد مومن
خان رخصت نمود ، او از همانجا عیان عزیمت بصوت بندر کهبایب معطوف
ساخته رو دوازه آورد و چون نسیم سحری یافتند بدین گهر و خار نگسته و دمی
مانند روش فلکی قرار نگرفته همه جا اسب تازان نائب خندان و دل شادان
همه آنروز بترکنازی بشام رسانده به آسودگی برداشت و در نیمه شب عیسوی
آن طارق وارد گشت و مومن خان را که در عالم رویا برای مشاهده چنین
روزی در خواب بود بیدار ساخته بویک بدست آوردن شاهد مقصود رسانیده
گفت *

صبح ظفر از مشرق اقبال برآمد اصحاب غرض را شب سودا سر آمد
از استماع این خبر فرحت اثر بلا توقف و درنگ اجرا جسته آهنگ روانگی
نموده بدین مصمون زبان گشاد -

امروز بخت بیک مشورت رسان ما است

عهدی است ایفکه حان بهزار آرزو خویش است

و امر به کمر بندید نموده مستعد سواری گردید بعضی از اصحاب حدوت و ارباب
نصیرت سرد و گرم روزگار دیده و حلو و مر ایام چشیده خرد منذ تجربه کار داشتند
کرده کار از راه خیر اندیشی و طریق دور بینی ظفر ساختند که خبر واحد که
احتمال صدق و کذب میبود عجلت را کار فرمودن خلاف عقل و فزوانگی است
و مبشری که در آمده در وقتی بر آمده که پا به اندرون دروازه گراشته بود از انجام
کار که بجای منتهی شد و چگونه انجامید آگهی و اطلاعی ندارد -

* بیت *

سکار خویشتن کامل نمایی کز تعجیل زیان کنی و کسی را ریان ندارد سود
 صدیق قول نموده آنچه از راه فطانت و زیرکی باوجود عفووان جوانی که بزرگی
 بعمل است نه بسال با خود اندیشیده بود گفت که با موضع کهوره معموله
 چوراسی که بر شش دورهی دولقه واقعست سرحد کهنبایت است و تعلق بما
 دارد رفتن را مضایقه نیست و تا رسیدن اینجا خبریکه مفرون بصدق باشد خواهد
 رسید و بدان مرجع بعمل خواهد آمد و مرزا محمد زمان شاهزاده ایران دیار را
 که از چندی در رفاف او بود به نیابت معزز ساخته با جماعه که اسپان^یشان
 بایلغار نواده رسید سوار گشته رایت عزیمت بر افراشت و فریب نه صبح کاذب
 موضع کهوره پیوست و رویداد احمدآبا بسان سفیده صبح صادق واضح و روشن
 گردید بر رای صائب خود آفرین بر خوانده گلگون عزم را گرم رفتار ساخت
 و بدولقه رسید فتح محمد پرمار و فصائیان اینجا و سلیم جماعدار عرب که در اینجا
 اقامت داشت برسم استقبال بر آمده ملاقی گشتند و ساعتی چند بذکر
 استراحت مکت نموده بعضی از فصائیان را بامیدواری بوکری و سلیم را
 باوجود عذر عارضه جسمانی تکلیف همراهی نموده رو براه آورد و یک پاس و نیم
 از روز بر آمد روز یکشنبه بیست و دوم بهار^ی دین بوز بیرون بلده نزول کرد -
 و بانتظاری رسیدن ساعت مختار انجم شفا^ی جهت در آمدن فلعه ارک چون
 روزی چند درمیان بود بخانه مهر علی خان بودن را مقرر کرده داخل بلده
 گشت حاجی مبارک جماعدار عرب که در روز در آمدن رشید بیگ اندک
 جراحتی برداشته بود فیلان را عماری بسته در نزدیکی میدان سه دروازه رسید
 و مومن خان را سوار فیل ساخته رسانید روز دیگر که ساعت مختار سفیهو رام
 بود با محمد رشید بیگ و محمد لعل و گفتا جات و هری کونوال سر گروه کولیان
 با پسرش آمده مومن خان را دید و لب به بهفیت کشاده گفت - * بیت *

المدة الله که اگر رفیع کنیدیم دیدیم تراوز توبه معصود رسیدیم

مومن خان در فراخور رتبه و منزلت هریکی را مورد تحسین و آفرین گردانیده

سنود و نه استمالف و دادن خلاج دل شاد و خوش دل ساخت و او اخرو روز به سواربی فیل تا تجمل و حشمت و جمعیت سوار و پیاده قدیم و جدید بنابر ملاحظه شکست و بخش جدار حصار از دروازه خاپور بیرون برآمده بدور شهر مدظر کامل و تعمی فکریسته بقطع اکثر اشجار و انهدام حیطان بیوت مدهدمه آبادی سابق که در جوار و گرد و پیش بود و حفر خندق امر فرمود و معماران چابک دست و بدایان شتاب کار جهت تعمیر و رخنه نددی تعیین نمود که بنویسی استادی نسب و فراز را برابر سازد و شب و روز چون ^(۱) شاعول خاطر را به تعمیر این متعلق ساخته بادجام رساند از آنجا که برج اعلی پیکار برقی و منق امور نظامت و کفست و شدید عضی مهام مرجومه در آمد سبهورام که خود متوقع این کار بود ابزاری ^(۲) انباغ را گوارا نه ساخته اظهار رنجیدگی نموده گفت - * مصرع *

ما زنج بریم و دنگری کدیج

مومن حان بمقتضای وقت به دلبری پرداخته انصام جمیع مهام مالی و ملکی نه عهده و اهتمام او کزاشد نائب دارمختار و مدارکار صاحب و برج اعلی را بناس خاطرش نه که بنایب رحمت فرمود مخفی نماد نه سبهورام از قوم برهمین ناگر بیسازد که است در ابتدا در زمره وفه سپاه و دوکالت میر انوالقاسم که بادجم الدوله بود نوکری می نمود از آنجا که ببر بخشش زمره سهم السعادت داشت درجه درجه در ایام حکومت جوان مرد خان در رفاه شهیار زو هیله پیش آمد کرد و پس از کشته شدن او چون با جوهر ذانی آراسته و بفساء شجاعت پیراسته بود بفوجداری کرد مغر گشت و روشناس که و مد گردید و در هنگام محاصره رتبه فانه راو به ظهور نودات نمایان علم شد و نام و آوازه بهم رسانید و پس از آن سر خود ناصد در صد سوار نوکری می نمود چنانچه شمه از آن در محل

(۱) شاعول ریسمانی باشد که بر سر تن سنگی بندند و بنایان از دیوار آورده کچی و راستی دیوار در مانند ۱۲ *

(۲) انباغ دورن را گویند که در نکاح یک مرد باشند و هر یکی از استال عر دنگو را انباغ باشد - برهان ۱۲ *

مختلف سبق ذکر یافته و بانی احوال از سوق کلام آینده بوضوح می پیروند
 بالعمله چون سنهوارام از رفابت رقیب خاطر جمع ساخت بتعین خدمات
 و تعلقات متوجه گشته محمد لعل روهیل را بفوجداری کرد تعین فرمود و محال
 نخاص را بد و سپرد و محالات دیگر را سواى کتیره پارچه که مومن خان به میر
 نجم الدین ولد سید عقیل خان مقرر کرده بود به متوسلان و منسوبان خویش
 تجویز کرد از آنجا که هنگام ارتفاع غلات و حصاد و خساد مزروعات رسیده بالفعل
 که برگنه حویلی در قبضه در آمده کار تشخیص و چشمه تحصیل بالواح را جاری
 ساخت مومن خان حقیقت حال از اخراج دکهنیان و در آمدن خود در بلده
 را به شرح و بسط به جناب اقدس اعلیٰ عرضه داشت و نوشت - • مدظومه •
 که آتش ز دشمن بر انگیختیم نابل شه خون او ریختیم
 یک زخم کردیم کارش تباہ سپردیم جانش به فتراک شاه

جوان مرد خان که بر سر راه بیرمگانم به انتظاری سداشیو دامودر و فوج دکهنیان
 دشسته بود آنها به پست کرمی و دلدھی او فوی دل شده آمده پیوسند
 چون چشم شان را از صدمه نخست ترسیده دید و از خود جمعیت چندانی
 نداشت جرأت امر دیگر نیافت پس از مشاوره و کنگاشها رای ها بران قرار
 گرفت که در نواحی بلده با رسیدن کومک از پیشوا افامت باید داشت تا
 طرف ثانی دست نطاول بر پرگنات دور ست دراز نتواند ساخت و از
 ریات پرگنه حویلی و امکنه دیگر بعدر مغدور و تقاضای وقت تحصیل نموده
 بصرف لشکر در آرند و بدین دست آویز برای مدد خرچ همراهیان خود
 و زورآور خان هزار و پانصد روپیه روز مره معین کرد و کیفیت آمدن و تدبیر
 یک اندیشیده بود با شرح و بسط بذابر اثبات حق و ظهور حسن خدمت
 به نالاجی راو نوشت و از دکهنیان نویسایفده مسرعان سریع السیر را می کرد
 و کوچ نموده بموضع ساند شش کروهی بلده آمد هر بارام از آنجا جدائی گزیده
 به کری رفت جوان مرد خان باتفاق دکهنیان موضع جیتلپور هفت کروهی
 بلده که قلعه دارد پناهی بنظر آورده آمد و مقامات چند ورزید و از هر جا که

دست رسید چیزی به تحصیل در آورد شاه عبد اوزاق جمعی از پندتان را که در جوار او و سنهوارام در آمده بودند شفاعت نموده برخاست بیرون کرد چون خبر در آمدن مومن خان به نداه و آمدن دکهنیان باطراف و اکناف موبه نزدیک و دور رسید فرقه سپاه را روزی پیدا شد از فسادات فریب و بعد تا پالن بو و جو نه گده و بند سورت تا مار وار هر روز گویه گویه و موج تابه تابه و دسته بدسته از سوار و پیاده گجراتی و عرب و زوهله و سفدهی اکثری از راه طمع استماع فوکبی بیش قرار دست از نوکمی دیگه ان کشیده و دم گاوی که بدست شان بود رها کرده بان چنی گمان نموده از گرده حسک رو گردانیده اسدود -

نگه داش و هر موم و هم کشوری داندک زمان جمع شد لشکری جوان مرد خان و دکهنیان از اجتماع سپاه گمان اندیشیده تاخت و تاراج فریات برگرفته جوراسی را بنظر در آورده رفتند مومن خان برین تدبیر واقف شد محمد رشید بیگ و سنهوارام و محمد اعل را با هزار سوار چهار به کهنیایت رخصت فرمود و گفت که هنگام مراجعت قابو دیده متعافان را با چند نفر شتر و حمالان سرباری سرب و باروت آنچه تواند همراه بیارد و خدمت بخشی گری را از غیر رشید بیگ به محمد هاشم مقرر ساخت و به فلعهجه موضع کالی و ولاد تهانه داران فرستاد از آنجا که جمعی از پندتان دکهنی که نه صیغه تجارت پیشگی در احمد آباد بوده به سودا و معامله داد و ستد و خرید و فروخت اشتغال داشتند و بیرون بدر زده بودند نه سعایت بعضی ظاهر گشت که در نزد بعضی از مشرور و کمخاب فروشان نقد و جنس از آنها مانده بدین صیغه محصلان تعیین کرده چهار هزار روپیه گرفت و متصدیان بادشاهی محال کهنه پاریه را به دستور سابق و معمول قدیم دخیل کار فرمود و تقی بیگ خان را داروغه توپ خانه جنسی مقرر نموده جهت سرانجام توپ و مصالح سرب و باروت فدن بلیغ کرد و آنچه از سرب و باروت و بان که دکهنیان ذخیره داشتند بنابر ملاحظه آن که در سرای اعظم خان بود خود آمده دید و حجرات خرابی

و اموال سرکار والا که نیز در آنجا بوده را کرد سوای چوب و بخته فاکاره بر نیامد
مگر یک صندوقچه مقفل از حجره خزانه بمهر دیوانیان پیشین مانده و اقام نیز
در ابتدای تعلق پریرفتن دیوانی مهر بران زده بود بر آمد و از روی سر رشته
دندنهان صندوقچه مقفل محتوم ثبت است چیزی مندرج نیست آنرا
با خود برد چون ساعت داخل گشتن قلعه ازک نزدیک رسید پانزدهم شهر
صفر المظفر از حویلی مهر علی خان بیاره نین پور افتقال نموده روز دوشنبه
نور دهم با نجم و آراستگی موج فیل سوار شادیانه نواران در آمد و سادات عظم
و مشایخ کرام چار نا چار آمده لب به تهنیت کشادند و گفتند *

به فال خیر رسیدی بدین خجسته مقام

خوش آمدی و علیک السلام والا کرام

و سرگروهان مسلم و هذود تجارت پیشگان و عرافان از عافیت کار خانف و هراسان
بفرد حالت و فراخور رتبه اشرفی و روپیه ددر و مبارک باد دادند مومن خان
هویک را استمالت و نال جونی پرداخته و خصص فرمود و برزای و بدیر خون
آفرینها گفته و از مشاهده مکانی که بدان حالت از آنجا بر آمده بود شادمانیها
نمود و شاهد مقصود را در کنار دیده گفت - *

دامن چون تو نگاری ز کف آسان ندهم

که بخونانده سببار بدست آمده

و متوجه سر انجام مهم مالی و ملکی گشت و اهتمام تام در حفظ و حراست
برج و ناره و استحکام آن بیش از پیش فرمود محمد اشید بیگ و سفیر و رام
که به کهنبایت رسیدند جمعیت آنجا را که دو هزار کس از سوار و پیاده موجود
بود با خود گرفته به مقابله و مدافعه جوان مرد خان و دکهنیان که دست
بتاخت و تاراج فریاد متعلقه کهنبایت در از ساخته بودند شتافت و در سه
دفعه دیماین جنگ واقع شد از آنجا که دکهنیان مغلوب و همه در معارک کذا
گیری می نمودند همراهیان جوان مرد خان بزد و خورد می پرداختند جماعت
از طرفین کشته و خسته می شدند صرفه ندیده و نیز خبر بر آمدن موج از بوه

رسیده بود غلامی سبک تک استفادت را بجانب بنگال معطوف داشته رفتند چون جمعیت متعمده بقدر کفایت مدافعه آنها کافی بود سنبهروام خاطر این وادی جمع ساخته سوار یهای زنانه و سرب و تاروت آنچه توانست گرفته . محمد رشید بیگ را در اینجا گذاشته بداد دهولقه بیستم شهر ربیع الاول به داد رسید مومن خان که بر هفتمانی محمد هاشم عرف آغا و چندار قصباتیان کبری فوجی با دو ضرب رنوبک جهت انتزاع قصد کوی از هم نارام به سر کرده گی آنها تعیین ساخته بود در اینجا جنگی نموده شکست خورد و زندوبک و دله را بغارت داده با دهل شکسته و غنای شکسته برگستند از اینجا به کعبه انتزاع بقدر کهوکه از دست دکهنیان مومن خان به شرح وسط تصور نوشته بود و کبل این معنی را بدریعه وزیر الممالک ظاهر حسن خدمت و کار طلبی موکل ا عرض اقدس رسانیده خلعت فاحره با شمشیر فضه به نسلان از بیسگاه فضل و عطا حاصل ساخته سه ماه قبل از وقوع ستمه احمد آباد ارسال داشته بود بحسب اتفاق به کهنایست رسیده درین ولا به همهمی سنبهروام آوردند مومن خان و رود عطیات بارگاه والا در چنین وقتی بقال بیک ترفته بقادر نمود خاص و عام و اظهار استقلال بناغ شاهی فرستاده و باستقبال سوار گشت و صاصله معینه و نادون مستمره به تقدیم آداب رو بدرگاه معلی پرداخته پوشید و شادیا به اوازان داخل گردید پس از چندی که در گرفتن احمد آباد معروضه را هم از نظر اشرف گزشت و مزین بخط خاص گشت که آفرین خوب کردند و این خبر در دادالخلافت اشتها یافت و کلامی دربار جهان مدار از مشاهده اوضاع و اطوار از رخ کار دریا به رسیده به مومن خان نوشتند که درین جزو زمان توفع مساعده از خزانه و تعیین کومک ، ا: حضور نباید داشت و تسلط و علته دکهنیان بجائی رسیده و بعدی انجامیده که ارکان دولت را یاری مخالفت و برهم زدن با آنها نمانده آنچه از خود نوادند کرد مختار اند اگم پیسرفت کار و استقرار از رسیدن احکام والا و عطیات تواند شد میتوان حاصل ساخت - سری پت راو که باستماع علم مخالفت برافراختن مومن خان و کشته شدن راگهو به عزم این صوب راهی گشته بود به سوهن گده رسیده بر کمای حالات واقعات بلده اطلاع یافته برگشت *

رسیدن خبر رویداد احمدآباد به پونه و بر آشتن
 پیشوا بالاجی راو و تعیین فرمودن سدا شیورام
 چندر به امر نظامت و انتزاع بلده از
 مومن خان و پیوستن او باتفاق
 داماجی گایکوار با فوج جوار
 و بستن مورچال و آراسته
 شدن معرکه جنگ
 و قتال

چون مره بعد اولی ، کوه بعد اخری هنگامه آرائی مومن خان از کونین
 دند کهو که و ناخت حموس و فریات پیگنده پتلاد و کشتن راگهو نائب صوبه
 و در آمدن خود به بلده و بر افراختن علم مخالفت و استعداد مدافعت به
 سمع پیشوا بالاجی راو رسید نظر بر اقتدار و تسلط خویشتن که احدی را بارکات
 اینچنین امری و جرأت این قسم کاری گمان نمی برد و از فوط عصه و غضب
 اشفته رنگ برگ گست و در عدد انتقام در آمد -
 * منظومه *

خبر دار شد پیشوا آن زمان که شد رخنه در کار امن و امان
 به پیچید بر خود چون پیچیده مار زبان کرد شمشیر زهر آب دار
 به شور و شعب دست زد بر دهل صلا زد زهر سو به کیری معل

و سدا شیورام چندر را که از جمله نزدیکان و مخصوصان برتبه مرتبت احص
 و بمفرله مکنت و ثروت از دیگران ممتاز و در پایه اعتبار و اعتماد در هم چشمان
 رجحان داشت به نیابت و رتق و فتق مهمات مالی و ملکی صوبه احمدآباد
 نام زد ساخت و داماجی گایکوار شریک دار نیمه صوبه را با کهاندی راو برادرش
 بمعاونت رخصت فرمود آنها نطق عزم را بدین یساق چست بسته به استعداد

فوج مراخور این کار پرداخته رو برای نهادند و نقطه مراحل و طی منازل بسرعت
 سرحد صوبه پیوستند و مومن خان را آگاهی آمد باوجود انقطاع رشته امید
 کمک و مساعده از بیسگاه بهامردی همت و حسارت تزلزلی در قواعد بنیان
 افادت و تخلخلی در ارکان پایداری و استقامت داده نداده دروب حصار شهر بنه
 ۱۰ خسارت چین ساحه به مردم کاری سپرد و مستحفظان بر برج و تارک گماشت
 و نوبها را جانجا قسمت نمود و (۱۱) کيفر چوبین دستکی بر شرفات نصب کرد
 و قلعه دژ فینی پور مکان فوجدار نشین کرد و که در وقت محاصره زکهنانه را و
 دکهبدیان خرب و زبران ساخته بودند و سری دست او از سر فو عمارتش را محکم
 سمیت ساخته بود بمظنه اینکه مخالف آنجا را پناهگاه خود به سازد مفهم
 ساحت و جنگ را مفحص بر جدار حصار شهر دناه گراشته سپر ممانعت بر سر
 کشیده و عام مدافعت بر انداخته دژ طلسم بنسبت - سدا شیه را میچند
 و دانهایی گلیوار بر دریای مهدی رسیده سلسله جندمان امر مصانعت و رفع
 خصوصیت بسته نامه مستملد و بعد و عید و تخویر و تهدید از مخالفین پیسوا
 که درین عصر و زمان در تمام ممالک هندوستان دست تسلطش دراز شده
 امدی را تاب عفادهست او نموده بهتر این سن و خیریت درین است که
 دست از مزاحمت و مزاحمت باز داشته مضی ماضی و کرده را نا کرده
 انگاشته بساط مخالفت را بر چیده به کهنایت که از سابق در تصرف او سن
 • منظومه •

مذکب رفته میفر و زکین	خوابی مبد و بدین سر زمین
برا ملکی آسوده بی داغ و رنج	مکن ناسپاسی دران مال و گنج
مسروران نچود کامی ایام را	فلم در کش افدیشه خام را
همان به که بر صلح رای آوری	طریق مروت بجا آوری
بخوایم ازین خامه صلح بین	نی نیرزه گردد بآهنگ کین

(۱۱) کيفر بنعم اول برورن حیدر سنگی را گویند که بر کنگرة قلعه نهند نا چون عنیم
 بردک آمد بر سر او زنند و کسر اول هم آمده و بهندی متواله گویند برهان *

نوشته و مصحوب جاسوسان رسید از آنجا که مشیت ایزدی بفرمود دیگر پیوسته و به کلک تقدیر امر آخر ثبت گشته و اجل خلعی رسیده و هنگام زوال مال و منال جمعی پیوسته بود رد فضاء آسمانی که طافت آنسانی نیست نتوانست کرد مومن خان نظر بر جمعت ظاهری که فریب ده هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده و مصالح سرب و بلوت را دخیله نهاده و گولیان را متفق ساخته و محکمه جدار حصار را پناه قرار داده راضی به صلح نه گشت و جوابی که مطابق سوال باشد نرفت چندی از سکنه از صرافان و نجارت بیستگان که بین الخوف و الرجاء می گرانیدند از رسیدن فوج و فرار نگرفتن صلح عافیت بیعی را کار فرموده کماره گرفته منواری گسترد و هرکرا فاسر بدست آمد به سازش مستحفظان بیرون رفت تا لجمه سداشیو اما میپذیرد تا اتفاق داماجی گایکوار عبور دریای مهندی نموده بموضع که پیرو رسید جوانان مرد خان و دهکذیان آمده ملحق گشتند و کوچ نموده بموضع نهالی شش کوهی بلده وارد شد و از مضمون جواب که موافق مدعا نبود واقف گشته در فصای پست باغ مهر علی خان و تالاب کانکره واقع سواد بلده فرود آمد و روز دیگر که * شب * سپه سحر چون علم بر کشید جهان حرف شب را قلم در کشید

پانزدهم شهر ربیع الثانی به عزم بستن مورچال و آراستن معرکه جنگ و قتال از آنجا در خاسنه در راجپور با سر سیور شرقی بلده مقابل دروازه سارنگپور و کالو پور افتاد و چند ضرب نوپ از فراز بروج حصار انداخته شد از آنجا که حبطان بیوت منهدمه پورجات در میان حایل بوده نوپ کار گرمی شد مومن خان به نصب کردن شهنیرها و تخته ندی دو برج متصل دروازه کالو پور را بلند ساخته نوبهای بله رس گذاشت که تیرش به درودگاه مقابل کار گرمی افتاد - سداشیو اما میپذیرد و داماجی را و جماعه مرهته و ما و له را به بستن دهمده و پیش بردن مورچال امر فرمودد و آنها بدان امر اشتعال ورزیده در پناه دیوارهای خرابهای پورجات در آمده هنگام شب که پرده ظلمانی جهان را فرا گرفت و چوب و تخته بسیاری آورده مسجدیکه بمسجد سیدی بشیر اشتهار دارد و از ساخت ملک سارنگ نامی امراء گجراتیه است و به فاصله تیرندوق از حصار رافع شده

در دانه پوشیده از چشم اغیار در آمده حامی گرفتند و در همان شب چوب و نخته که روزانه معد و آماده کرده بودند در پهلوی مسجد به محاذی حصار مستحکم ساخته مورچال بستند روز دیگر که فلک شمعده بار خیمه شب باز برابر داشت و برق رزقانی روز را نصیب فرموده عرصه روزگار را روشن ساخت مورچال بصدی دکهنیان بر حصاریان منکشف گشت -

* بیت *

هر روز که در پرده شب پنهان است چون روز شمسود بر همه روشن کرد

چون کار از پلگ توپ گزشته بود طوفان نافگندن بدو و جزائر از نام تا شام معرکه را گرم داشتند شبانگاه طلایه سواران شب گشت دقاره نوازان در اندرون حصار از دو طرف بگرد شهر بر آمدند و مساندن نرج و باره مشاعل افروخته صدای هوشیار باش و ندای بیدار باش را بر کوه انبیر رسانیدند - مومین خان تمام لک را امر به نمر بصدی نموده بر دیواره سارنگپور آمد و فریب یکپاس از شب گزشته که ظلمتش سیاه تر گشت -

* بیت *

شبلی چون روی رنگی در سباهی رسیده رنگ شب با پشت ماهی

سنبه و رام را با سپاه بیرون فرستاد که مورچال ببس رسیده بودند مردم را که اول کار بود بی محاذ حود را رسانیده ناندک زد و حود معادل را که همور جایی استوار به ساخته و از راه و معبر و افق بدون یابی استقامت از جایی رفت جمعی از طرفین گشته و خسته شده روزه فرود گاه خود برگشتند و از روی اضطراب بعضی از اسلحه و امتعه ضروری آنها افتاده ماند که بدست شهریان در آمد و چون و نخته مورچال را کشیده آوردند جمعی از بدلان که بمسب طاهر بیرون در آمده نیکویی شب را روشنی بخت دانسته در کوشه و کناری متعاهد بودند از مشاهده رویداد جری گشته زیاده از پینس فدمان به هلی و هوی و جست و خیز در آمده رفتند چون در پیش مانعی و حایلی نبود با دانه دکهنیان رسیده چند دعه شاک زدند و فریب نصف شب معاودت نموده در بین راه سقف بعضی عمارات سارنگ پور که مقابلیک چند می گزانیدند و از خوف به شهر آمده بودند با مسجدیکه سقفش چوبین بود و قایده و پناه مخالف دانسته آتش

کشیدند و سنبه و رام خانه مستن آنا و اجداد و مسقط راس خود را که در سارنگ
پور بود از چندی بفرار ویرانی در بلده سکونت گرفته بدست خویش آتش
داد کم و بیش انادی که در آن پوره بود به طرف شد بالجمله سنبه و رام معاودت
نموده آمد اما چندی از اجل رسبدگان که پا در خرابه خانههای مردم گزاشده
لا نهانشی جلد روی گزیده بودند در آب انبارها که باصطلاح گجرات تانکه گویند
اگرچه عمارات خراب شده و آدها برجا ویر آب بودند از نا بلدی و تاریکی
شب بگرداب اجل افتاده هلاک گشتند روز دیگر که کورت دوم دکهنیان برای
ستن مورچال در آن خرابهها در آمدند از عرق شدگان بحر فضا و افتادگان سناه
چال بالای دوشبته بران حال شنیدند -

* بیت *

ای مدعی که میگ رری سر کفار آب

ما را که عرفه ایم چه دانی چه حالت است

الحاصل سداشیو رام چندر جهن بستن مورچال و استحکام دادن بنه گاه مدغن
نمود و منوجه تمتبب مهم مالی و ماکبی شده عمال و فوجداران در برگذات
رخصت فرمود و سداشیو بلال دامی از همراهیان را کورره کهنه پارچه سایر
و عامل برگذات حویلی ساخته گفت که وجه نفای مالو جهات فصل خریف را
بمعصن تحصیل در ارد و داماجی ببر در حصه خود فانبان تعیین فرمود از آنجا
که نا حال جوان مرد خان و زوز آور خان برادرش برفاقت سداشیو دامودر بو
و او چار نا چار هزار و پن صد زوبه به تبعیغه مدد خرج از برگذات پندار و
هرجا که دست بهم میداد میروسانید و بدن جهن مبلغ خطیر بخرج در آمد
الفون که ملک داختر دیکبی است او ندر آورد لهدا نا سداشیو رام چندر گفت
و شنید این معای درمیان آمد و او نظر بر جمعیت همراهیش که جندار
نمود این وجه گانه نقد همراهیش مغیر ساخته نگاهداشت -

* بیت *

و به دست طلسمی که تر آمد بزبان سود گر خواهی از اندازه زیاد بطلب

چنانکه میخانه که راه در آمد و بر آمد طرف ثانی را برای العین مساند

میخند از جوب و نهاله و پختلهای زقوم رخنه بندی نموده گذدن سلام

و اساس دیواری از فرودگاه تا مورچال بنا نهادند و نه بستن مورچال دیگر در در یک دایره که حریف تا آنجا رسیده بود بغیر پشت گرمی و تقویت مرحله نیستن اشتعال ورزیده در اندک فرصتی و کمتر مدتی که شب و روز خودها با بقایان و مزدوران معلمی کرده میرتب ساختند و در مسجد سیدی مغیر که بجانب شهر بود مسدود ساخته و دروازه جانب لستر خود را نگاهداشتند و چند غروب نوها المیرس نصب نموده باند اخن کوله بر دروازه سارنگپور و بروج و فصلیل مغال ذابره حرب را امروختند و جنویندت داسی که پدام مص لحد آورده بود چون صوتی به سب روست بالجماه تا حال بگرفتار مصادرات بدست آریو اماف و ودیو مرفقه و تحصیل پرگنه حویلی و آمدن محالات سیر بلده بطریق علمی انکساب به حرج سیاه میروید و همور موسومات شان چندان بالا نرفته بود نامبدوزی سادکار و دست آمدن پرگنات میگرشت اوون که برگنه حویلی به نعت و بصرف بهرونین روت و بنام اسداد دروف و بها شدن هنگامه محاصل محالات داده موقوف گشت و هنگام کار در آمد - سدهوزا که مدارالمهام جمیع امور بود به چند درون داد ادیسید بجراحایه نعت نوره واخذ و حر جازه بدستش نهادند و پرت یک رویه را بیوره بر تجارت بیسکان و صرافان مسلم و همون فرار دانه به نذخه سیاه داد و بازار ساعیان از خدا بی خبر و خانه بر ادازاره بداد گر که از پندمی کساد داشت رواج گروت و بسا خاها را در معرض بیع در آورده بهوش میبرسافید درین وقت علام حسین خان ولد خواجه عبد الله بهد خان فرج پادنه استدعای منصب فصلی بلده سرانجام دو هزار رویه نمود ازان حد که در مطلوب بود مومن خان پزیرفت و او از روی حزم و احتیاط که خللی درین کار نشود به کفالت محمد هاشم بخشی و محمد اعل زوهیله سجلی رسانده بپست و ششم شهر صدر از بعیر محمد رکن الحق خان قاضی شد و در عزل و نصب این کار مبلغی را نقصان محمد رکن الحق خان گردید و در احراز بد و ماند -

* بیت *

چو قاضی نویسد بفکرت سجد ز دستار بندان نکرد خجل

چون به اعلت نوکری بیش قرار در هر ماه مبلغها می بایست بار دیگر بیوره زیاد از نسبت سابق مقرر گشت - با وجود گرفتن بیوره متعدده و مصادرات تنوعه کفاف نمی شد و علاوه آن روز مره کولیای که شام به شام بایست داد و آن جماعه از اطرف و جوانب بغایر طمع از مشاهده بدست آمدن نقد و جنس هم کاران موضع دهنور و چاشته خوری ایام محاصره نجم الدوله که چاشته خور به از میراث خور است جمع کثیری فراهم آمده بودند -

* بیت *

نوامی نشینان این سرزمین بوم بد و نیک کردند یکسر هجوم

در هر ماه بیوره و گرفتن مصادرات و پیش از پیش اهتمام به عمل می آمد و در اندک مدتی و کمتر فرصتی مبلغهای خطیر طلب سپاه بالا رفت و کار مصادرات از عمر و وزید و بکر و خالد گزشت چشم مروت پوشیده شد و تمیز آشنا و بیگانه مآد حقوق اخوت به عقوق تبدیل یافت و ترس از خدا و خوف روز جزا سیماً مدسیا گردید که شرح و تفصیل آن موجب اظطاب سخن و طول کلام و باعث ملال است بر مستحفظان دروب فدا می شد که احدی را بدون اجازت و دست آویر مهری بیرون نه گرارند چون از اظهار بعضی ظاهر گشت که در خانه جوان مرد خان چند ضرب توبیجه درگاو می و جزائر ماده نفی بیگ خان دراعه جنسی مامور گشت که بر آرد چون حجرات خانه را کشودند سیرده ضرب توبیجه و هشتاد جرائر و بغدادی که بر آمد بر آورده بر سر کار گراشت و مابقی اثاث البیت را ضبط نمود و بکمان دویینه جانی چند نه کندن آمد و چیزی نریامد درین مدت که شب و روز از طوفان بجنگ توپ و تفنگ سرگرم بودند و بدفعات هنگام شبهای تاریک ماه که در ماهی یک دفعه و دو دفعه سندهورام نا تمامی سپاه بر مورچال بیرونیان ریخته بجنگ تیر و تفنگ پرداخت و جمعی از جادیین کشته و خسته می گشت اما فائده مترتب نمی شد تا آنکه در ماه شعبان المعظم شب چهارم -

* بیت *

چو خورشید تابنده بدموده پشت هوا شد سیاه و زمین شد درشت

تدبیر دیگر در پیش کرد و تمام سپاه را از سوار و پیاده گروه گروه و فرقه فرقه

ساخت جماعه روهيله را با محمد لعل روهيله و مارواريان را با گنگا جات و عرب را با بار گيران و مردم متفرقه با خود گرفته از دروازه زای پور محمد لعل و از دروازه دریا پور گنگا جات و جماعه عرب را از دروازه کالو پور که با دروازه سارنگ پور فزیت بود خود از آن دروازه ترآمده بر مورچال بیرون شتافت و توپ اندازان بروج آن طرف را مامور ساخت که از توپ اندازی نگزارند که مقابل سر بالا کند و دمی آسودگی بخود تواند کشید بدین تمهید علی رغم یندیگر حمله برد و جنگ سخت از نصف شب در گرفت چنانچه مورچال پیش رو را گرفته بلسکر آنها رسیدند از آنجا که دکهنیان از رزی حرم و احتیاط چنین رزی پید بدایره خود مورچالی استوار از دیوار بسته بودند کار جنگ بدانجا انجامید و تمام لشکر بر پشت جداز رسیده به مدافعه اشتعال ورزید تا سپیده صبح افق مشرقی نمایان گشت و در دوست و دشمن برق ظاهر شدن گرفت - * بیت *

تیسع کشید اختر عالم فرز اسکر شب کرده هریمت ز روز

دکهنیان قدم جرأت و جلالت پیش نهاده موج موج از سوار و پیاده حمله آورده به زد و خورد پیوستند -

گره رزم جوی و فتنه انکبیر همه پر کینه و بی باک خون ریز

به کین خواهی میان را تنگ بسته دل چون سنگ را بر جنگ بسته

داد مردمی و مردانگی میدادند چون گول توپ از فرار بروج که سر کوب بود و بر مخالف می رسد فرصت توکنازی و میدان داری نمی یافتند و بر پشت گرمی آن پای بیرون برآمدگان در خرابهای بیوت برجا بود که تولاژی در استقامت شان راه نمی یافت و از وقتی که شهادت صبح از دشمن افق پرواز کرده تا غراب ظلمت شب بال نکشود بغایره امروزی حرب کوشش به عمل آمد و درین زد و خورد قریب دو صد کس از سوار و پیاده جماعه شتی کشته و خسته گشتند و از جانب اجانب نیز جمعی کثیر هلاک و مجروح شدند که پرده دار شاه باختی مانع و حایل گشته طرفین را از هنگامه آرائی باز داشت که تا چندی هوس مقابله و مقابله بخاطر احدی خطور نکرد و بمحافظت مورچال و انگندن

توپ و بندوق از پشت جدار اکتفا نمودند در آن ایام که دفعه چهارم پیوره مغیر گشت رعایا و برایا به ستوه آمده اثاث البیت را در معرض بیع در آوردند و بیوت آنهائیکه بیرون بدر رفته بودند اموال و اقبای و محله داران محصلان تحصیل و مغبخواهران را همراه گرفته کسوده نقد و جنس آنها را نیز به فروش رسانیدند کولیان سسندی نقد این کالا گشته به نیمه بها خریداری نموده هر شب پستانها بسته بیرون در فریاد بقیامت اعلیٰ مبعوضخامد حتی دفاتر هندی که از سالهای دراز و آبا و اجداد شان بود نوزن فروخته شد و حساب و کتاب و داد و ستد تمامی بیباق و در آب شسته گردید و زن و مرد باوجود دادن نه بساط در دست تمخواه داران گرفتار آمدند -

شکسته خم مفلس بی درم یکی شد به گنجینه محد-رم
سراها همه بی پلاس و حصیر گدا کدخدای گشت و بانو اسیر

و مکر از بیرون پیام مصالحه آمد چون هنوز وقتش نرسیده بود اثری نه بخشید و کم خردان نزدیک برون حمل بر ضعف طوط تانی نموده وسیله خوشامد گونی که آن خوشامد گو سزه روزگار بدست آمده هر روز خبر واهی از بیش خود اختراع نموده و سخن تازه تراشیده که مرسته عاجز آمده و فلان شخص حد آورده که امروز یا فردا بر خاسته می رود -

* داعی *

تا چند سخن تراشی و رفته زبی تا کی به هدف نیر پراگنده زبی
در یک سبق از علم خموشی خوانی بسیار به این گفت و شنو خنده زبی

از اینجا که از خانهائیکه خداودادش بیرون رفته بودند کسان سفهوارام کسوده از دهان و آشکارا آوردند مبلعها را ظریف مسمی و برنجی بر آمد مس را گداخانه سکه زد و بخرچ سپاه داد و برنج را شکست چون یکضرب توپ واز ده دمه کالو بود فاکاره شده بود عوض آن با یکضرب توپ فبارة که هوانی نامند ریخت توپ کلان در اول تیر شکست و فبارة بنابر عدم وفوف توپچی معطل ماند درین وقت حسب الحکم اقدس به مهر وزیر الممالک در پاسخ عرضداشت مومن خان مصحوب قاصدان رسید اتفاقاً خلعت فاخره و سرپیچ مرصع و علم و نقاره و اضافه

منصب که از اصل و اضافه چهار هزارى دات دو هزار سوار باشد به تمهید نوشته
مومن خان در مقدمه جموسر که چندگاه پیش از سفوح سادکة احمد آباد وکیل
سمی شده از پیشگاه خلافت و جهانبازی حاصل کرده مصحوب بیمه و اله و اله
ساخته بود او در بیرون در نسکر سداشیو رامچندر رسید و بدان ظهور حسن خدمت
پذیرایی دادند و مستاد مومن خان از ورود حسب الحکم و سپیدن عطیات بازگاه
والا که معاً اتنای شد کوس بسالت و ده دغال نیک گرفت و جهت اعلان و اشنه
و استعجال درم شهر شوال المکرم بیرون دروازه خانپور در پایان دیوار حصار شاهانه
ایستاده کرد و به استقبال سوار گشته ادب بصاطه معذنه و قانون مستقیم و بدرگاه
فانک اندکده بجا آورد و بهشید و مضمون حسب الحکم والا را بسمع اعلی و اندی
رسایید •

نقل حسب الحکم والا بمهر وزیر الممالک

آدکه شهابت و عوانی پده بسالت و معالی دستگاه مومن خان بهادر
بود مبراهم والا باشند درین والا عرضداشت مع باد و مهر بیار بدرگاه والا
و مرغی مع هفت مهر بدر رسید و عرضداشت و بنار بنظر اقدس گشت از بدرگاه
والا بردن و حبی ترجمان آفرین حکم شد و یولیع همایون صادر گردید که دخاطر جمع
به استعجال تمام از بددوست صونه قرار واقع پرداخته در نفیبه معسدان بنوشند
و رانیا را از حسن سلوک خود راضی دارد انشاء الله تعالی عطیات بازگاه والا
مراعی صابطه حواله وکیل میگردد و موافق حکم والا احوالات آنجا را بویسان باشند
درین باب تاکید دادند بانزدهم شهر ربیع الثانی سال سوم جلوس معالی قلمی
نشد مومن خان حسب الحکم را بر سر بسته بسواری فیل شادبانه بوازان داخل
بهدر گردید و این واقعه در بیرون بسمع سداشیو رامچندر رسید و ظاهر گشت که
گوینداس کهاندی بیمه و اله که از دار الخلافت وارد شده فابو کرده عطیات رسانیده
لهدا گرفته فید نمود و میخواست که به سزای کردار رساند و بر دهن توپ بسته
دپرازد لیکن بسفاعت جمعی از تجارت پیشگان معتبر که بتدریج از بلده بر آمده

در آنجا بودند دست برداشت همدران اوان شاه ابدالی از فزدهار با فوج گران که بر هندوستان فوج کشی نموده بود به دارالخلافه رسید و هر روز بانواع مختلف خبرهای موختش مخبر بر اختلال اوضاع سلطنت میرسید - مومن حاکم بمقتضای وقت بدریعه نجیب الدوله که نزد شاه تقریبی داشت حقیقت حال را نوشت و استمداد خواست چون مقدمه آنجا به صلح انجامیده بود جوابی نرسید بالجمله دکه‌دیان که پیشرفت کار بدست آمدن حصار بجنگ و جدال و درم و پیکار خالی از اشکال و بغایت دشوار بود بتدبیر خدعه و سازش با یکی از حصاریان بخاطر آورده محفل گفتگویش آراستند که به تطمیع در بعد و مواعید دلدیدر امیدواری شاید کاری در آید

* بیت *

کاری چو بجعل بر دیساید خوش خوش در حيله بر کساید

بعضی از گجراتیان که در بیرون بودند و معرفتی و خصوصیتی با سلیم جماعتدار عرب داشتند باینر پیش آمد و مضمون ساختن سلیم بواسطه هر با رام یا بیتمش گزاشته پیامهای سازش آوردند و او شرط نمکخواری را مرعی داشته بی کم و کاست مومن خان را برین ماجرا آگاه ساخته و بموجب اشاره اش او نیز در معادل دام بدویر گسترد و بچرب زبانی و آهسته کوئی صید را رام خود ساخت و مبلغی را جهت تمسکیت این کار درخواست کرد از پیامهای زبانی میانچیان گزاشته بدست آویر دفعه نویسی انجامید فرار یات که پنجاه هزار روببه بعد و فرار داد نوکری دایمی با بانصد کس بمهر سدا شیورام چندر موکد بایمان و موطد بکفالت معنبران اگر نرسد این مهم سر انجام یابد -

* بیت *

مرون در وادی مکر و حیل گام که در دام نلا ایتی سر انجام

از آنجا که از امتداد مدت محاصره به تنگ آمده و مبلغهای خطیر اخراجات سپاه صرف میسد - سداشیورام چندر راضی گشت و این دروغ مصلحت آمیز را وقوعی بنداشت و عجله دو هزار اشرفی را بدست میانچیان بتدریج برسم علی الحساب و دست لاف منجمله وجه معلومه العدد و باقی را بعد حصول مدعا و فی الباب موفت و مسجل ساخته با طومار قرار داد نوکری بمواثیق مختوم

نموده فرستاد و چون حلقه چشم را بر در درخته منتظر نشست - سلیم نقد را
به مسمی که از بیرون آمد مومن خان رسانید و نوشتجات را نمود - • بیت •
بروز و از مساید رد احکام فضا کردن
نمی زید کسی را در فضا چو و چرا کردن
چون بدانجیان با بقای وعده منقضی گشتند - • مصرع •

امروز بدان وعده وفا نباید کرد

سلیم بدبختی رفع بدنامی تدبیری برانگیخته آنها را به مومن خان گفرا نیدد در حبس
ادداشت. اما این روز سرشته و تدبیر اندیشیده پوشیده نماید و پریش در اندرون
و بیرون اظهار من الشمس و این من الشمس روشن گردید و در عوض این کار به
هزار روپیه خدمتگاه سلیم عاید است مومن خان شرفیه را به تذخوه سپاه
داده اوری چند از ممر اخراجات آنها خاطر را برداشت - چون فریب هست
ماه ترین معرکه آزانی و جنگ شبانه روزی شد آمد و موسم باران در رسید
خوشامد گوینان بعثت و طلاق قسم یاد کرده و با یکدیگر گروه بسته فالهای نه کشیده
و خوابهای ندیده خبری شنیده را دیده و شنیده انگشته دکان خوشامد گویی
اراسته بتعبیر و تفریر پرداختند و به مخرافات پیروده و هدیانات پریسان گوشه
سندیان زراف و جبه پوشان سالوس و جوگیان منمرغ و سفاسیان خاکستر آورد
هرزه گرد مبروص غیر مانوس نمسک حسینه آنرا بشازات عیبی و تائیدات لاریبی
پیدا شده بر نگارنگ تقریر پیراسته بر طاق بلند گزاشته ناظر آن طوطی فاطمه کویا
ساختند که اکنون کار چند روزه بافیست و بالچرم و الیفین مرهته در بر شکل
پر اشکال نمی تواند ماند و پای استقامت شان در گل والی خواهد لغزید و از
افزایی فلان شخص بدین نام و نشان باشنوده بهمان محله احمد آباد که درد جوان
مردخان نوکر است از راه فرانس و حمیت دین اسلام بیغام نموده که همیشه
اشکر سخابی نموداری کرد مرهته راه فوار وطن پیش میگیرد و فلان عرب که با فلان
دوستی و اخلاص دارد و در بیرون اسب به تصدیق این قول گواهی نوشته
احتمال کذب ندارد اکثر از ساده لوحان گفتار واهی شان را برآستی و موقعی

پنداشتن دست بدعای استسقا برداشتند و به تضرع و ابنهال بطلب باران
 خشوع و خضوع نمودند بحسب اتفاق در شب چهارم شهر شوال الحکم
 تبر دعا به هدف اجابت پیوست و فریب نه یک پاس از شب گزشته
 شب گزشته برفی درخشید و امیری برخاست و باران به شدت فروریخت و
 (۱) غدایر و (۲) عوایر را پیراب ساخت و در (۳) حفرهای مورچال رخنه افکند و مورچالیان
 را بیرون کرد و اضروره آنها در همان تاریکی شب که برو می درخشید کلاما اضاء لهم
 مشواویه و ادا اظلم علیهم قاموا (۴) باکول و بارچه افتان و خیزان رو باردوی خویش
 نهادند و در پشت دیوار مورچال عقب که متصل به دایره نشان استوار ساخته
 بودند جای گرفتند بای استقامت شب سیفان شبستان و بام و فقه مسجد
 سیدی بشیر که بدستکاری مردم گرد و پیدس وایم بود بیز زایل گشت و بیازان دیگر
 پیوستند تا آنکه سفیده صبح نموداری نمود و خورشید عالم افروز از بس پرده
 سحالی چشم کشود

چو روز دگر صبح گیندی مرور به فیروزی آورد شب را روز
 و شدت باران تخفیف یافت مستحفظان برج و باره که درین مدت چون اندری
 در مورچال مقابل از جماعه عرب و روهیله شامل مرهته‌ها بودند و تعارفی
 فیما بین شده به تعقد احوال به داحتی هرچند باسمه خواندند احدی اجابت
 نکرد چون نیک نگریستند کسی را ندیدند و مؤدگانی این فتح آسمانی را مبشران
 بر یکدگر سقت نموده بمومنتخان رسانیدند و سنبه‌ورام که حفاظت و حراست
 دروازه سازنکپور بعده اتمام او بود بیرون برآمده مردم را بخواب ساختن مورچال
 و کشیدن و سوختن چوب و بخته امر فرمود آنچه فابل نفل و تحویل بود دست

(۱) عداير جمع عدیر ناول مفتوح جائیکه باره از سبل ماده ناستد و جمع شد نگاه آب *

(۲) عویر جمع عویر معنی غار کوچک است ۱۲ برهان *

(۳) حضرة بالضم چاه و گرد آن را گویند *

(۴) کول بضم کاف نازی یعنی دوش و کنف و بارچه مخفف بار است از رخت و عبره

آنچه بر دوش توان برداشت ۱۲ *

بدست مردم بودند و سوختنی را سوختند درین ضمن هومن خان با مخصوصان
رسید و برای العین مشاهده نموده در تفحص باسحابودن اسکر در آمد از آنجا
که فطرات مطرات کم کم و در روزه روزه متوجه بود از راه دور بپای نرفراز برجی برآمده
و ظر در خیام و همام انداخت هر چند بپیرنگاه را از نازک دوربین کشان بپای
محبوب بودن جبهه مهر خاوری در حجاب عمامی و تشیع و پیچیدن دود
چربی مری نه گشت و سهام نظر بدان جا نه پیوست خوشامد گویان نه مظنه
آینه گهتاری فروغ شان راست برآمده و برداشته بی اصل رنگ عدنی گرفته
شدان و درحان لب نه تهفیت کشادند و درین دکان می خندیدند *

نعمتخان عالی

شگفتگی ز نسیم نه خفته عجب شد
گزشت بار ازان هم نه فداه و داد رسد
نه محبتی شده مسغول هریکی طوری
نه کیف نشسته شان زود حنون نگاه رسد
بکی نه بخت که مال من است آمده راست
تمام شد غم دل حجاب رفاه رسد
یکی بچنگ که خواب من است گشته است
گزشت بکشت و ایام غور حلاه رسد

نایدیگر خدیی آورد که از نفویر مخدر صحیح القول واقع گشت که مرهته تا
مقدمه تیر تاران بیاورده نه و بار با سده امروز نه محمود آباد رفته یا میروند تا
آنکه در باب نصف النهار خنجر گزار روز برده غمناهی را برهم شگفته جبهه انوری
دمون و ظاهر شد که هنوز حجاب روحا و هریک مقام حودش برپا است سفهرو رام
ندرس خنجر گیری قدم بدش نهاده تا نزدیکی مورچال فریب نه اردو رسید که آنها
دست مدافعه کشوده بفرستادن سفرا گولف نوپ و تفنگ احوال برسی دوشینه
نایدیگر تا فریب عصر نمودند و نه ثروت پیوست که اظهار خوشامد گویان مروعی

از صدق ندارد چون بر مومن خان فرقت دکنیان پیرایه وضوح افکند از اینجا که مسجد سیدی بسیر و مسجد مغیره افضلخان بنبانی از وزرای سلاطین کجرایه که از حدار حصار بغاصه پله بندوق واقع است و شب و روز از بودن مورچال مقابل دکان ناخاطر نگراهی داشت باعدینه ای که مبادا بار دیگر آن جماعه آمدند فایم شوند بدون که میدان خانی است امر به انهدام نمود - سبحان الله این مسجدین همان مسجداست که مارواربان در وقت محاصره نجم الدوله قصد حرابی آنها اندیشیده بودند او نظر به خانه خدا و آثار بزرگان سلف که الحال نسی را معدوم و کجایش بنای چنین امر خیری میسر نیست به تخصیص مسجد سیدی بسیر که ممتاز و مطبوع و در استحکام متین و رصین بود مبراهیم الفاسم و دیگران را تعیین ساخته مورچال خود را فایم نمود که ازان آفت سالم ماند و خرابی آنها که بردست پسرش معدر شده بود به ظهور پیوست چون مساجد از سنگ حار اعمار شده باوجودیکه سنگ تراشان و عمله و فعله کار میکردند چندان کاری پیش نمی رفت تدبیر دیگر بکار برده با چوب و هیرم انباشته اندک مسجد زدند که دکان آتشکده مجوسان نمودار گشت و از مرط حدت فاری اجرای سنگی سوحه گردید که دادک اشاره از هم می ریخت -

* بیت *

می بخور بسوز و آتش اندر حرقه زن

ساکن بتخانه نش و مردم اراری مکن

دکنیان را درین مدت از فریر بیرون بر آمدگان و آید و روند مدار کاری و صاحب اختیاری سبزه و رام ظاهر شد و دانستند که در جمیع امور مختار و با اقتدار است و بادی و باعث این هنگامه و معرکه گیر اوسب مکرز پیام ملاطفه ملایم و رفعت مشتمل بر دعوت مصادقت و مخالفت و مواعبد دلیریر دادن مبلغی از نقد و فراز داد نوکری و تجویز جائیز موکد بعهد و پیمان و موطنه که حالت و ایمان رسید و او اجابت نکرده پاسخ داد که نا مومن خان عهدی بسته ام که که ازان در نگزم و قسمی یاد کرده ام که ازو رو گردان دشوم هر چند بر سرم آید بسند است و بدان خورسندام -

* بیت *

نیست از بال همتا تا تیغ بران هیچ فرق

بر سر فرزند آدم هرچه آید نگرود

از آنجا که پیوسته گاه بیگاه از بروج توپ کتاده میگذشت و بر لشکر میده از آدم و حیوان ضایع می شد از اعنی و ادنی بنابر حفظ جان دیوارهای تریض ساخته و در پناه آن خزیده سر می بردند اما کسانی را که اجل مسمی رسیده و فضا در باره شان بامضا پیوسته زد آن بتدبیر گل و خشت سودی نمی داد اتفاقا فریب نصف شمی که نوپی بر فرودگاه حوان مرد خان زدند بمران سپید و بدر الله که هنوز در اول شتاب و سحره ریختنی بر کل رخسار شان آغاز دمیدن داشت و بهره حوانی برداشته و تمنی از بدگانی بدیده پهلوی بددیگر برستمر مرگ در حواب بودند که گواه مافند ملای ناگهانی و فصای آسمانی بر سر برادر بهتر رسیده مغرش را بریشان ساحت و دست راست برادر بهتر را از کتف دور انداخت اولی همان دم بخواب گاه عدم خفته ماند و دومی را که جبهت معالجه بشهر آوردند در ایام معدود نه پهلوی برادرش آسود * بیت *

هر که درین پیشه کند خواب گاه یا سرش از دست رود یا کلاه

چون چند گاه پیش ازین از فوشته جات دار الخلافت امر مصالحه دا شاه اندالی و استقرار سلطنت بدات اقدس اشرف همایون و تعویض منصب جابل العدر وزارت بموجب نجویر شاه به امام الملک خاندانان و اعلم گشته و راعم عرضداشت در تهنیت با پنچ اشرفی نیاز بدرگاه سپهر اشتباه ارسال داشته بود از نظر مهر انر گتمت و از پیشگاه فضل و عطا در پیینجه ملوس خاص که گوشواره دیر کویند مرحمت گردید درین ولا هفتم ماه ذیقعدة الحرام مصحوب و ممدان و رود مسعود فرمود آداب بجا آورده نون اعتبار و انتخار را سر بلندی داد و ممدان اوان برج لعل پیشکار که در بندر که بیایت معطل بود ببلده آمد بالجمله بدامر امتداد ایام انسداد ابواب و هنگامه شبانه روزی که از سرانجام بیوره متعدده و دادن مصدقات منفعه و حکومت خانه بخانه و تحکم و تشدد تنخواه داران جفا پیشه و علاوه آن

گروانی غلبه که منحصر بر آوردن کولیان بسرباری شده کانه رعایا و عامه برایا عاجز و مضطر در مضائق هلاکت افتاده در تدبیر رفع این بلیه و هائی تهلکه چاره جو و در آوردن دکهفیان تگ و پو برسانیدن اخبار و رویداد بلده و مهم سازی سازش با مستحقفظان برج و باره گام تردد و سعی میزدند تا برجی که درگنج حصار مابین شمال و مغرب که بریک کنار رود نارسا و نه داندیه برج اشتهار دارد سیده پاسبانان آنجا را دیدند که بغیر بعد مسافت از لشکر بیگانه بریک کنار اند یا از ممر بیخودی به غفلت مدکزدانند خاطر شان از مخاطره آنطرف جمع است بیدویان را بین معنی آگاه ساخته بدان سو رهنمون گشتند و گفتند که اگر تدبیر موافق تقدیر باشد و بران برج بر آمدن اتفاق شود دروازه خانیه که از آنجا فریب است و جهت آب کنی و آوردن رسد غله و کاه حسبت چین نکرده و تخته های در را که کهنگی در یافته فیلان بسکند شاید متع الباب و کسود کار نه ظهور آبد چنانچه از اخر شب نهم شهر ذی الحجه العصرام فوج دکنیان از سوار و پیاده با سه زنجیر میل مسن و نردبانها بدانجا رسیدند و کسیکییا در اافل یافتند و در صدد گزارشن نردبان بر برج و دیوار آن طرف در آمدند چون برخلاف تقدیر بود بحسب اتفاق جماعه کولیان که بامله و کاه می آمدند دو چار گشته از اراده بیفائده شان واقف شده جنگ کزان در دروازه آوردند و از قیل و فال آنها مستحقفظان از نوم غفلت بیدار و از حقیقت کار آگهی یافته بمدامعه برخاسته بندوق را بکار داشتند کولیان دروازه در آمده جماعه عب متیعنه آن جا را نه تغیر ماجرایی این سانحه لب کشودند آنها بیر بیرون بر آمده نه معابله شتافتند درین بین عبد الغفور و سرمست که با سواران طلایه شب گشت نزدیک رسیده بودند بیرون تاخته برد و خورد پرداختند دکهفیان که نردبانها را در پای دیوار رساییده بودند استقامت ورزیده بجنگ نیر و تغنگ نایره حرب را فروختند که مومن خان به سرعت خود را بر برج رسانید و از پایان و بالا تا دو ساعت از روز بر آمده معرکه آراسته شد و چندی از طرفین کشته و خسته گشتند و چهار سراسیم مرهنه بر خاک هلاک افتاده ماند چون پیشرفت کار

نمود اَلْعَوْدُ اَحْمَدُ بر خوانده برگشتند از آنجا که دمبدم شتر سواران نزدیک رسانیدند نرد بانها به سداشیو رام چندر که مفتخر و طالب و مال مطلوب حکومت بود و به تکرار و تدکار این مصمون گویا -

• بیت •

گوش بر آواز دارم مژده آن لب کجا است

دیده بر راه است یارب دولت دیدار کو

رسانیدند اظهار سرور و شادمانی نمود و در لشکر شهرت یافت که بلده مفتوح گشتن اجا مری و او باش غارت گر از فرط نشاط کمثل الحمار پابند و اسار گسسته به جست و خیز در آمدند و شہیق و نہیق بر داشته گوی سبقت و مسارعت از یکدیگر رسوده رو به شهر آوردند که در بین طریق از سر گستان بر سر گزشت واقف شده فرین یاس و حرمان معاودت نمودند و روزی چند در افسوس و دامت و نقرین کولیل رخنه انداز گزافیده بر آمد کار را نوع دیگر چاره جو گشتند و هری او مائی نام پدنتی که سابقه و تعارفی با شاه عبد الرزاق داشت بدریغ ایشان با بعضی پیام آشتی و رفع مناقشه و گفت و شنید التیام و امر مصالحه بجاوت مومن خان آمده ملافی گشت و به چرب زبانی و شیرین کلامی سه شعبه روز متوقف بود که درین بین در پاسخ عرضداشتی که مومن خان در تهنیت استغفار سلطنت بدات اقدس و صلح با شاه ابدالی نه پایه سرور خلافت مصیر و عرضه بوزیر الممالک امام الملك خانخانان ارسال داشته و نوشته بود که فریب یکسال است که به زد و خورد دکہنیاں در حفظ و حراست ملک بادشاهی از جان و مال می کوشد از پیشگاه مجدد و اعتلا دستار بسته فرق مبارک و شقه بدسخط اقدس و خلعت چهار پارچه جهت پسرش حواله وکیل شد و او مصحوب چهار نفر فاسدان بنابر مضاطر طرُق و شوارع دستار را در مطہیہ چرمین و خلعت را در خرقہ خلفی دوخته از چشم اغیار پوشیده اتفاقاً در روزیکه هری او مائی بی نیل مقصود بیرون می شدقت رسید - مومن خان او را برای نمودن عطیات والا و تجمل نگاهداشته گفت -

• بیت •

باش تا قلعه به بینی و در و بار مرا

باش تا شهر به بینی و در و عرض سپاه

و شامیانه جهت استقبال و تقدیم آداب بیرون دروازه ایدریه که بدھلی دروازه
اھتھار یافته نصب فرمود و قریب نصف النھاری بیست و ششم شهر
ذیحجّته الحرام بخانه راقم که بسبب عارضه جسمانی چندی متقاعد بود آمد
و رسیدن عطیات و شقه خاص و اراده استقبال ظاہر ساخت و گفت * مصرع *

با شد که ازین خط شغوم بوی مراد

و مسود اوراق را بجد شده پیش فرستاد و خود همانجا متوقف گشته سواری
و سپاه را طلب داشته او آخر روز از خانه راقم با تجمل و آراستگی هری او *انی
را با خود گرفته آمد و آداب بضابطه معمول رو بدرگاه والا بجا آورده شقه را که
نقل فرنگی مرقوم بود خوانده به سمع حاضران رسانید *

نقل شقه مزین بخط انور

آنکه فدوی با اعتقاد مومن خان مورد مراحم والا بوده بداند که عرض داشتم
آن فدوی فرزندم اعتماد الدوله خانخانان بہادر از نظر اقدس گزافید و سوخ
بندگی آن فدوی زبانی بعرض رسانید بندگی آن منقوش خاطر گردید
کہ در تقدیم کار بادشاہی مستعد بوده شرط حلال نمکی بجا آرد دیگر از بود
فرزندم خانخانان بہادر معلوم خواهد شد توجہ والا بحال خود روز افروز
و خانخانان نیز در جواب استمالت تمام و فرمایش چند سر اسپی کہ
بموجب حکم اقدس نوشته بود دستار بسته فرق مبارک را بر تارک افتخار
و شقه را طرہ وار بران جا داده شادیانہ نوازان داخل بہدر شد و ہری
رخصت فرمود اما رسیدن عطیات و ورود شقه خاص فائده بحال مومن
نہ بخشید و رخنہ در بنیان عزم دگھزیان نیفکند درین محل لختی از
گردش فلک دون پرور سفلہ نواز و دور پست فطرتان حبیلہ ساز کہ برو
کولیان شقارت نشان دیو خصلت و غولیان رہ زن وادی جہالت میکردید
از بخت برگشتگی و نگون طالعی و پویشان حالی اہل بلد کہ بمصداق
جیدھا جبل من مسد گرفتار و بہ کشمکش تنخواہ داران در آزار
مشاہدہ افتاد اذکی از بسیار سمت گزارش می یابد چگونگی

کوتوال سه گروه کولیان موضع دبهروزه با سندهورام در محل خویش ناطقه طوطی
 خامه در زبان بدان گویا گشته از آنجا که بدان قریه فرقه کولیان دو گروه شکفا دارند
 حمایه را کوتوالیان نامند و گروهی را بکیان و بنادر همچشمی با یکدیگر مخالف
 رگاهی موافق چون کوتوالین بمراقبت سندهورام بحسب تقدیر در بلده ن آمده
 مدغارا نقد و جنس به غارت گرفته مایه دارند و ببیعه و لحقه وزن و بچه
 در احمدآباد رحل اقامت انداختند و هم روز از گرفتن روز مره نقد و دزدی
 سب و شتر و شکر مرهخته و انتفاع بوخت غله و انتفاع مباح اهل بلده بکیان
 دولت اکثر قریه دور و نواح را عری حقد و حسد بحسرت و رگ طمع به جندش
 در آمد و سودن کف سوس و تغافل از خورد و حواب انداخت ندیدری در عیال
 مدد تدویم که موجب سکون ببقواری و بدداشتن این بد کلاهی اندیشیده
 با سادشده رام چندر سلسله جندان دادن غامض عدم مرد و عصیان و امین حلقه
 کوش اطاعت و فرمان آمده و قرار روز مره اسداد طوی سد و تعهد نمودند
 و بدی جهت انداختن مغلظه از پستار کاه و غله گرفته آورد و حسن
 سب را نمودا ساختند از آنجا که سگ زرد برادر شغال است * مظلومه *

ذره ذره کاندیری ارض و سما است

جنس خود را همچون کاه و کهره است

نوربان مر نوربان را طالب اند

داربان مر ناربان را جندب اند

مستند که در رسانیدن رسد و امور دیگر که درجه ده راسی رسیده با کوتوالیان
 بی شده باوجود مخالفت درین مواد موافقت گردیدند و به آوردن غله و بدر
 سب و شتر و کاه و خور شکر مرهخته به تدارک مافات بیدش از کوتوالیان
 در با آنکه بخیه شان بر روی کار افتاد و چندی با بر که گرفتار دهنیان گشته
 سب و شکر مرهخته و دیگران کفاره گرفتند چون مدت این کار در نیمه بدان بکیان
 در سندهورام همداستان شده با اهل و عیال با اتفاق کوتوالین در دهر
 دهره بدان امر اشتعال و زیددد سدهان الله جدیکه محل دول

بادشاه زادهای عالی تبار و مکان بودن امرا یان نامدار بود سگ نشینند بجای گپائی
 بظهور آمد و مسکن زاغ و بوم گردید که بعز اقبال آشیانه بستند و چون ایام شامی
 هفون که لکن گویند در آمد چه جشنهای عروسی که بفواختن نقاره و دمیدن
 زغیر بجا نیلوردند و غریب تر آنکه هری کوتوال که پیش آهنگی سنبه و رام
 کرده خود را شریک و سهیم او پنداشته اکثر اوقات سواره بسرراسته و بازار بر می
 آمد محتشمانه و قری بخود نهاده باستمالت رعایا و برایا ندسم کفان لب می کشود
 و میگفت که اکنون از هیچ ممری بخاطر راه داده و از جمیع جهات جمع داشته به
 کسب و پیشه مشغول باشند که احدی متعرض احوال شما نیست * بیت *

چو از سر و لب جای گردن تهی بگیسرد گیا جای سر و سهی

الحاصل قرعه مراد کولیان نقش دو شش آورده که بچندین وجه انتفاع عاید
 شان می گشت گرفتن روز مره منافع غله و کاه و بیع و شراء امتعه و افسه
 که خریده بدیهات قرب و جوار می فروختند و دزدی اسپ و شتر لشکر مرهته
 که شبها بر آورده به پناه دیوار حصا رسانیده می بردند و به کشاده پیداشانی
 دستبهای پنهان طلا بر سر و تزیینهای مشروع و کمخاب در با و به پیرایه گوش
 و گردن و حلقه طلا خود را آراسته آنچه در مخیله با با بزرگ شان فکرنشسته بود
 بگرد کوچه و محلات به سیر و گشت بر آمدند کویکو محله بمحله خانه بخانه
 بنظر تامل و تعمق نگریسته شدانگاه بخبر گیری می پرداختند و شام بشام دامن
 دامن از زر نقد روز مره کیسه می انداختند - * قطعه *

کج روان را دهند خسرها برگ کاهی براستان دهند

مگسافرا دهند شکر و قند نه همایان جز استخوان نه دهند

اما بدفعات کارنامههای دست بسته از دزدی اسپ و شتر دکنیان و رسانید
 رسد به حصاریان با وجود تقید و شب گشت مرهته به عرصه ظهور آوردند چنانچه
 شبی جمعی از سواران رساله سنبه و رام با خود برده روزانه در کمین داشته
 اسپ و یا بوی چند که جانب اجازت بفایز بردن کاه بر آمده بود گرفته شب
 دیگر بلده آوردند و شبی فیلبانی را همراه گرفته به دزدی فیلی از آن داماجی

گایکوار کمر بسته بر آوردند - به حسب اتفاق پاسبانی از نوم غفلت بیدار گشته دید پنداشت که زنجیر پا بندش را شده جهت بستن برخاست کولیان کفاره گرفته تیر چند انداخته بدر رفتند بالجمله چون آمدنی علات بذکر مخاطره دکهنیان منحصراً بر سرپاری کولیان گشته روز بروز نرخ رو بگرانی آورده و پدید آثار و شش آثار پیوست پای استقامت عوام الفاس از جای رفت و ضرورت به هئیت مجموع دست از خانمان کشیده آوارگی گزیدند و بر دروازه راپور که اسهل ترین طرق بدر رو نظر در آمد و راهم گشتند حاجی مبلک جماعت عرب که بحفاظت آنجا مامور بود از او دید حالت مریا و مساکین و جمعی از عجایز چرخه زن که چرخه بر سر و صغیری در بر از فقدان نان نمود شکم از دیوه جوع نفسیده و بسان رغیف خشک پشت و پهلو بهم چسپیده دیدند و فلق شده ماندند دوک نزار و باریک گشته حیران و سرگردان سر رشته وجه معاش گم کرده و چاره فوت لایموت کلاه و از درهم بچیده آنالان جوعین گویان ناراده بیرون شتافتن حاضر آمدند امر ثواب و کار خیری اندیشیده بعد حصول اجازه بیرون کرد چون طریق بر آمد را دیگران دیدند و شنیدند هر روز دسته دسته از هر صنفی و هر گروهی از مسلم و هندو زن و مرد غنی و فقیر و کسانیکه از خوف گرفت و گیر در گوشه و کنار متوازی و در بیم و هراس روزی بشب میروسانیدند به تبدیل لباس در زمرد خسته دلال در آمده رو به بیرون نهادند سنبهوا رام بذکر احتیاط و بموجب اظهار سر گروهان و ریش سفیدان سر بر کار بیوره هر قوم و هر صنف چندپرا از خود و جمعی را از آنها بر دروازه تعیین فرمود که مبادا بیرون روندگان نقدی و جنسی می برده باشند یا از آن جماعه که بیوره می دهد بروند از بام تا شام حاضر بوده به تجسس و تفحص پرداخته را گزارش جاسوسان خدا نشناس متعینه آنجا که جستجو می نمودند از نزد بعضی بیوه زنان که از خود یا و دیعت دیگری نقدی یا پیرایه بر می آمد ضبط می شد و آن بی آر زمان بی غیرت دست نا درستی تا بعضو نهانی رسانیده هتک ستر و حرمت میکردند و اگر از جمله بیوره دهندگان یا متواریان اجل گرفته که دو چار

می شد به حبس و مواخذه گرفتار می گشت چون ازین عقبه میگزشتند از آنجا که نزد دکنیان گجراتیان تخصیص اسلامیان به خدعه متهم و بدنام شده بودند آنها را از نزدیکی لشکر خود رانده جا نمی دادند بالضرورت از حاکمان آواره ازینجا رانده و از آنجا مانده میان شارع و خرابیهای بی سقف و جدار در پناه تنی کاه بحال تباه در جماعت نامحرمان بسان مجرمان بی پرده و حفاظ اقامت گرفتند و چه مصیبتها و آفتهای جان و مال و ناموس که بر سرشان نیدامد -

• بیت •

جهان ویرانه بس خوف ناک است

چه آفتها که در این آب و خاک است

در هنگام محاصرهٔ دجم الدوله که کار مردم بدین حالت پیوسته بود بعضی پوزجات آباد و اکثر عمارات برجها و ماروایان فضیحت و رسوائی بر سر بر آمدگان باین حد نمی رسانیدند و همین که کسی بیرون شتافت از مقابل احدی متعرض حال نبود به فراغ بال در خانها می آسودند اکنون که از عمرانات نامی و نشانی مانده و تمامی خاریقهٔ علی عروشها گسته در عین برودت هوا و شبهای تاریقار جز فرش ارضی و لحاف سماوی که دست رس نبود بر بسترها کامی می غنودند علاوهٔ جمیع تصدیعات به مرض تب ویرقان قبل سابع گرفتار آمده هر روز گروه گروه از مسلم و هندو ذکور و انات صغیر کبیر تاب اقامت خرابه هستی نیاورده به شهرستان نیستی انتقال می نمودند و طرفه اینکه نزول این بلیهٔ عظمی و طامع کبری تعلق باهل این دیار بوده درین عارضه عامه اکثر از خانوادههای ذی حیاتی برای نام باقی نه ماند -

• بیت •

پدیدرفت بنیاد مردم خلل کشاده شده دستگاه اجل

گویند که از بیرون بر آمدگان ثلثی به سلامت که بعضی مریض بعد رفع هنگامه به بیت الاصل رجوع نمودند چندی را که وقت رسیده بود به پیش روان ملک عدم ملحق گشتند از آنجا که دران ایام رگرفته رادر برادر پیشوا نالاجی راونه اتفاق ملهار راو با فوج گران در نواح دار الخلافت اقامت داشت وکیل مومن

خان تمهید رفع مذاقشه اندیشید که معاملات صوبه را به فرار بالمناصفه با او در
 ست نماید و کار پردازان وزیر الممالک را برین تدبیر متفق و همدستان ساخته
 چون مقام تمسیت این امور و کار سازی مبلغی می دایست به مومن خان
 دوش ت و او جهت سر انجام سنبهروام را گفت او صرافان و تجاروت پیشگان و سر
 گروهان را فراهم آورده جدا جدا فراخور احوال و دست و پا هر کس سعتهها
 که با صلاح هند هندوی گویند بیست هزار روپیه را نویسانیده آورد و روانه شد هر گاه
 معاملات با برگرفته را و ظاهر ساختند او انا و امتناع نمود و وامی از همدونات که
 بدین عنوان گرفته نرسیده بود بموصول در بیامد در سال هزار و صد و هفتاد و یک
 که در سیدن روز صوفیه مغرور گویان که یکسر حسر کرده مانده مگس گرد شیرینی
 و راهم آمده بودند روزی چند توقف رویداد و آنها نیز به دریافت حالت بلده
 که در شکادش کار به دشواری انجامیده در حلوا حلوانی مانده جمع کیدی
 بیرون افتاد و با دیگر به سلسله جفایانی عدم تقصیرات و نه بد تداک ملات نزد
 سداشیروام چند رجوع آورده قوا نمودند که دیوار محصار را بقدر در آمد و آمد
 سوار شگافته بدهند و جمعی از شجاعان که بدر آمدن ممر همت بسته باشند
 اران راه در آمده بلده را مستخر سازند و در تدبیر هنگام قانو یافته در شب دوم
 محرم الحرام ما بین دروازه سارنگ پور و دروازه کالوپور که پاسانان آنجا را غافل
 یافتند و صت را غنیمت شمرده نافذ از دو سوار که پلهوی یکدیگر توافد گریست
 نقب را مرتب نموده جماعه را که برای این مهم تعیین شد و در پشت خرابه
 مسجد سیدی بشیر پناه گرفته منتظر بودند آگاه ساختند و آنها در مقام و آهنگ
 دو رنگ تردد خاطر داشتند چون مشیت ایزدی بدان متعلق نبود مستحفظان
 بروج جنین رخنه ناخبر گشته به انداختن معدوق و جزائر پرداختند که درین
 بین شعشعه خسرو طارم چهارم نموداری نمود بیرونیان فسم عزیمت کرده برگشتند
 سندهو رام ازین ماجرا واقف گشته حمل بر سازش بعضی از متعینان آن سم
 نموده تبدیل ساخت و به خشت چین کردن رخنه امر فرمود از آنجا که در
 موضع ولاد معولنه پرگنه حویلی شش گروهی بلده که با موضع و بهوره قریب

است (۱) مومن خان بنابر رهنمونی عاقبت اندیشان و (۱) زندان خاک بیز کولیان شاه محمد نام جماعدار را قریب پا قصد کس از سوار و پیاده عرب و هندی و کولیان آنجا را بقرار دادن روز مره بطریق تهانه و بدین نهج در قلچۀ کالی دو کروهی بلده محمد نور را با جمعی از سوار پیاده با دو ضرب توپچه و مصالح سرب و باروت به اتفاق کولیان آنجا داشته از قایم بودن این دو مکان کولیان و رسد آوردن گانی که از اطراف و جوانب بلده می آوردند سهولت داشت که اول در موضع ولاد فراهم آمده بوقت فابو در قلچۀ کالی جمع گشته او اخر شبها به تدریج پوشیده از چشم اغیار میروسانیدند و مخاطره مرهته در نزدیکی بلده بود سداشیو رامچندر و داماجی گایکوار دو سه دفعه فوج بر موضع ولاد تعیین نمودند هر چند بجنگ و جدال جد و جهد نمودند جمعی کشته و خسته برگشت می نمودند چون مدت محاصره بطول انجامید و با وجود انقضای ایام باران خلی و تزلزلی در ارکان عزم دکهنیان نیامد و از ممر رسیدن وجه مقرره کار به عسرت انجامید مقدمان و کولیان آنجا از و خامت عاقبت و مآل کار خودها اندیشیده بنابر رفع مضار آینده با داماجی گایکوار ساخته به شرط در گزشت افعال نکوهیده و جرائم گزشته خاطر را جمع نموده فوج دکهنیان را طلب داشتند شاه محمد با همراهیان چار فاچار خود را در معرض هلاکت دیده به مدافعت پرداخت و روز را به شب رسانید مقدمان و کولیان که با دکهنیان دست یکی شده بودند حق صحبت را مرعی داشته در پرده ظلماتی شب تاریک بیست و چهارم محر الکرام بلده رسانیدند و تهانه مرهته فایم گشت و طریق رسیدن رسد ازان طرف که اسهل ترین طرق بود مسدود گردید چون مدت یکسال کامل به جنگ و قتال بی حاصل سپری شد و حالتی در رعایا و برایا نماند با وجودیکه مبلغها به صیغه بیوره و مصادره و آوردن اثاث البیت عمر و وزید در هر ماهی بقدر بیست روزه عرب و روهیله به خوشی و نا خوشی می گرفتند و ده روزه و گاهی پنج روزه به سواران و دیگران تقسیم می یافت به علت نوکری بیش قراری

(۱) زندان خاک بیز کنایه از تاریک بینان و دقیق نظران *

مبلغها طلب سپاه بالا رفت هر کس به لکر افجا کار و سربه سلامت بردن که تا حال به امید پائنداری صوبه و قرار مصالحه گزانیده بودند افتادند و به جست وجوی طریق مخلص که از تنگنای محاصره و فقدان گاه و دانه خود و چارپایان از پا در می آمدند و هر روز جماعه داران فوج و جماعه به جماعه سرتحصیصه و موجودات آمده بر طرفی میگرفتند چون هنوز طریق بیرون شتافتن در شب مسلوک بود هنگام فرصت به مسکن و ماوای خود رفتند و جماعه داران پهای مدعی گرفتن طلب اقامت ورزیدند و بعضی به لعاجت و سماجت مرسومات را گرفتند و دیگران موقوف بر وقت گذاشتند و روز بروز در سیاهی لکشر کمی و فتور مری شدند گرفت همداران اوان از بندر کهنبایت خبر رسید که پنی مقدمه موضع بسو معموله برگشته پتلاد که در ابتدا به همراهی سداشیو رام چندر به خیال اینکه در اندک فرصت کار بمصالحه خواهد انجامید نظر بر واسطه کاری هنگامه بندر کهنبایت شاید بامر میانجی کاری مامور شود و گوی نیک نامی رباید آمده چون از عزم مومن خان که اراده مصالحه ندارد و بر کار خود پای استقامت فشرده و بحصار داری مصر گشته از افجا که از قدیم بانجم الدوله و او مربوط بود درین وقت ظهور حسن خدمتی بخاطر گزانیده مومن خان را بر اراده خویش آگاه ساخته به کهنبایت شتافت و از افجا فوج را همراه گرفته و فریب هزار کس از خود نگاهداشت نموده در برگشته پتلاد سر به شورش و فساد برداش و با مرهته یک روز کرده تهاجمات آنها را میزد و تشخیص و تحصیل نموده بطلب سپاه می داد و به دانست خود حسن خدمت به ظهور میرسائید و امیدوار نتایج نیک بود و به اعتماد قول و ایمان مغلظه که با مومن خان داشت متعلقانرا در کهنبایت گراشته بدان امر قیام می ورزید بعضی از کوته خردان داتوان بین اهل غرض و ارباب حسد که آفتی است برای جسد تمهید بر انداختن او بسته متمم ساختند که او درین معامله اگرچه بحسب ظاهر برای شما است اما در ضمن مبلغها اندوخته و از سابق هم زر دار است درین اوان که فضا گویان گیرش گشت به کهنبایت آمد مرزا محمد زمان شاهزاده که نیابت افجا بدر متعلق بود گرفته در زندان کرد هر چند او

زبان به عجز و نیاز کشود که به اعتماد قسم و عهد و پیمان بوده ام و ننگار
این مضمون -

در فاعده خدمت و آئین وفا بسیار بجوئی و نیایی چومنی
برداخت فائده نه بخشید و به محصلان شداد و غلاظ معینه نا در شاهي سپرده
شد و کارش به ضرب و شکنجه انجامید آنچه مردم ظاهر کرده بودند و گمانی
ناو داشتند به عمل در نیامد رنجانیدن و زنده رها کردن را صلاح نیامد به زجر تمام
سنگ بر سینه اش نهاده هلاک ساختند -

شربت انگلیس مجوی ز دهـر که بر آمیخته است شهرت بزرـ
تم تصور کنی که آن عسل است و آن عسل نیست شربت اجل است
چون این خبر باحمد آباد رسید مومن خان ظاهر نمود که چون خیال محال
تصرف کهنایت در سر داشت بی اسنضای من کشته شد و مصداق سزای نیکی
دیدی نه ظهور پیوست همداران او را سداشیو بلال مکسدار پلاد که در بیرون
بود و فی الجمله در رفتی و شناختی با برج لعل پیشکار معزول که از چندی وارد
بلاده شده و معطل بود داشت بیعام فرستاد که اگر در بیرون نزدیک باغ شاهی
بباید دو کلمه که متضمن خیریت طرفین و صلاح حال جمهور باشد گفته شود
برج لعل مومن خان را آگاه ساخته اجازت حاصل نموده جمعی از عرب و روهیله
را همراه گرفته شتافت و با او ملاقی گشت و آنچه او گفت و شنید کرد آمده
ظاهر ساخت چون هنوز چندی در خرابی باقی بود منظور به گشت سری
کوتوال سر گروه گولیان موضع و بهوره که او ضاع و اطوار مآل کار را مختل و پراکنده
و کیسه را چون کاسه رباب تهی یافت و در رسیدن روز مره گولیان همراهی که شب
و روز در جنگ و جدل اهتمام داشتند خللی واقع شد قطع امید نموده به ظاهر
داری امر ضروری را دست آویز ساخته اجازت چند روز حاصل کرده رفت که دیگر
نیاید و گولیانش نیز بدو پیوستند -

* بیت *

گوهر پاک بباید که شود قابل فیض

ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نه شود

اما چون در آوردن غله که فائده عظیم بود آمد و شد داشته بیع و شرا می نمودند -
• قطعه •

هر که در اصل بد گهر افتاد هیچ بیکی ازو مدار امید
 را آن که هرگز بجهد فتوان ساخت از کلاغ سیاه باز سفید
 همدان ایام محمد یاسین ولد محمد اعظم جماعه دار روهيله که سابق نزد سری
 پسر او نوکر بود و پس از در آمدن موسی خان که جمیع فرقه عرب و روهيله نوکر
 شدند او نیز در سالک ملازمان منسلک و با پدرش به حفاظت دیواره اسلوریه
 مامور گشت اینجا که چند در صعبت مرهنة گزاشیده تا بعضی اتحادی
 بیم یافته بود و آنها در تبرین چون مضاعف در بر او با مضاعف رسیده بود یکی از
 اخلاص مندان مصحوب گجراتیانی که آمد و رفت داشتند بدو پیغام سازش
 رسانید و او که در اول شباهت مرد و گرم روزگار نچسبیده و شهب و فراز زمانه ندیده
 بی اطلاع و استصواب پدر و مشورت آزموده کاری به فرار داد نوکری بیش فرار
 انعام نقد عاجل و آجل دهد نمود و تجالذا صد اشرفی با فوشنه فرار
 رسید -
 * بیت *

اگر دانه حبله باشد کسی را ندانم آورد مرغ زیرک نسی را
 و او از نا تجربه کاری در صدد تمهید و تدبیر در آمده و رفیق ساختن جمعی
 هر روز مجمع ضیافت آراسته و هر کسی را به بدل نقدی و جنسی مرهون احسان
 و مضمون امتنان می ساخت روزی چند که بدان امر پیام ورزید فلک ناتوان
 دن را عیرت دامنگیر شد و رگ حسد بعزمت آمد و سنبهو رام را از زنایی
 جو اسپسی که در لشکر مرهنة داشت آگاه ساخت محمد لعل که گروه روهيله
 بد و متعلق بود در صدد تحقیقات و استکشاف در آمد چون مقرون به صدق
 یامت بانفاق جماعه روهيله او را در خانه خودش باز داشته از مصرف اشرفیها
 استفسار نمود ظاهر شد که به صرف ضیافت و تواضع یاران نانی در آمده مگر
 یک در اشرفی را که بیکی از ملواریان داده بود معلوم گشت و او نیز آری کرده
 گفت که به عنوان قرض حسنه در راه اخلاص و اتحاد گرفته ام و از امر دیگر

طلایمی ندانم جماعه مارواریان گفتارش را معمول بر رفع مضار دانسته اراده حبس نمودند چون در قول خود صادق بود مستعد بر قسم گشته گفت * مصرع *

گواه عاشق صادق در آستین باشد

و بطریقی که در این دیار معمول است که در امور عظیمه پائیلی پر از روغن کفجد بر آتش بار نموده می جوشانند که فی المثل اگر سنگ صاب را در اندازد آب شود و انگشتری یا مایند آن دران انداخته حالف (۱) که بر صدق گفتار خود اعماد دارد غسل نموده با اعتقاد درست دست انداخته انگشتری را بر می آرد و حدّث نازی بر روی برداً و سلاماً می کرد و مضرّی نمی رساند و بدین امتحان صادق و کاذب ممتاز می گردد * بیت *

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان

تا سیه روی شود هر که دروغش باشد

او چون بر راستی گفتار ثابت بود از چنین روغنی به حضور جمعی کثیر انگشتر بر آورد و شمس ذهبی انگشتان بی غش و ساعد سیمینش از بونگه امتحان تمام عیار بر آمد حاضران از هر طرف مدای صد آفرین و تحسین بر آورده هریک فراخور حالت از نقد و جنس انعام فرمود و او از برکت راستی سرخوئی حاصل نموده رهائی یافت *

از راستی است جای الف در میان جان

و او از کجی همیشه بود در میان خون

و محمد یاسین را که نقدش همه قلب بود دوم شهر ربیع الاول که سلخ ماه ربیع جوانیش بود خالوی او بحضور پدرش و جماعه روهیله بزخم بکده از پا در آورد تا عبرت دیگران گردد *

* منظومه *

هر که پا در مضیق مکر نهاد عاقبت سر بیداد خواهد داد

حیله ملری است کودوسر دارد هریکی گونه گون خطر دارد

آن سر خصم را کند دل ریش این رساند ضرر بصاحب خویش

تعیین فرمودن داماجی گایکوار پایاجی هرپاله
 را بنابر انسداد طرق به موضع کُو چرب
 و فرستادن سداشیو رام چندر جوان مرد
 خان باتفاق سداشیو دامودر به گذر موضع
 بادیم و بهگوان را در باغ شاهي
 و تنگی پذیرفتن امر محاصره بلده

درانجا که کا سیاه دیون حصار به نعلبر افجامید و سنگ تفرقه دران جمع
 افتاد چار فاجا بر طوی گرفته از مضائق محاصره به دیرین پا بیرون دهندند داماجی
 گایکوار که بد در شکت شملهم اشتغال داشت ظهور این محفی را استجاب دعا
 بدداشتن صلاعی عام نوکری در داد چون کار سواران نبوده بیدگان بیرون آمدگان را
 در کر ساخت و هر دی سرو پای سپاهی و نا سپاهی را سبله روزی بدست آمد و در
 رزق و رویش کشوده گشت و حالت بسر بعد عسرم بهم رسد چون در ابتدا مرید
 ۵۰ هزار اسوار و پیاده با مومن خان فراهم آمده و به استقرار صوبه سی
 سداشیو زد و خورد می پرداختند دکنفیان به مخاطره این که اگر فوجی را از
 حود جدا سازند و بر مَعَبَری یا گزری تعیین نمایند مبادا من حیث المجموع
 ریخته چشم زخمی زسازند اکنون که پراگندگی در جمیعت شان افتاد و آثار دل
 کدگی هویدا گشت در تدبیر انسداد طرق اطراف و جوانب دیگر متوجه شده
 داماجی گایکوار پایاجی هرپاله و سیوکرام را که به نیابت حصه او در بلده بوده با
 همراهیان و نعیناتیان فوجی آراسته به موضع کوچوب سمت غربی بلده که بفاصله
 جوی آب سابرمتی واقع ست تعیین فرمود و او روز پنجشنبه چهارم شهر ربیع الاول
 بر پشت فریه فرود آمد جماعه که از جانب محمد لعل روهیله درانجا بودند بر
 آمده به بلده پیوستند و رسیدن رسد حبوبات و علیق سایر بقولات که درانجا گشت
 و کار می شود موقوف گشت *

۹ وع جنگ میدان با فوج پاپاجی هرپاله وزخمي شدن محمد رضا برادر محمد هاشم بخشي و كشته شدن عبد الغفور جماعدار و وهيله

• منظومه •

دگر روز چون خسرو خاوری بر آمد برین طاق بیلو فوری
زمانه در روشنی باز کرد جهان بازی دیگر آغاز کرد
محمد رضا برادر محمد هاشم بخشي با همراهیان و محمد اعل و عبد الغفور
و سرمست و وهيله فوج را آراسته و جزایر اذنان بر کنار آب رود نار سابوگمتی
نشانیده بعزم تاختن و برداشتن پاپاجی هرپاله که سنگ راه رسد شده بود از آب
گزشت مخالف که از ممر حزم و هوشیاری آماده و مستعد بود باستقبال آمده
سواره گرفت و بجنگ تیر و تفنگ در پیوست و نمیگزاشت که از میدان ریگ
پای بالای پشته آن صوب گزارد و آنها نیز از بیم گولگ توپ بروج حصار و تیر جزائر
جرات پیش قدمی نمی یافتند و تا یکپاس و نیم از روز بر آمده معرکه آراسته
شد و چندی از طرفین مجروح گشتند در بین زد و خورد گولگ بندوق بر سر
محمد رضا رسیده پوست مال خراشیده رفت و اسپش نیز از آن حبه خورد
بالضرورة عطف عذاب نموده روبرو در پیچه باغ بهدر آورد همراهیان و جمعی از بی
دلان جبان را همراهی برادر بخشي وسیله ظهور حسن خدمت بدست افتاد
و از آن معرکه هولناک بدر زدند محمد هاشم که بر برج گزر کهرگی مشرف بر
دریا نزد مومن خان نشسته به تفرج هنگامه گیر و دار می پرداخت بر آمدن
برادر را مشاهده نموده سرا سیمه آهی خیر گردان گویان برخاست و آمده
کیفیت و کمیت جراحت را دریافت نموده سست و بغایر اصابت عین الکمال
سپند در مجمر سوخت مومن خان نیز رسیده به دل جوئی و احوال برسی
مرهم خوش دلی نهاد از آنجا که چندان زخمي نبود در اندک فرصتی و کمتر
مدتی اندمال پذیرفت و روزی برای غسل صحت مختار گردید چون برادر

مهر بجای پدر است عمر دوباره برادر را پیدا شده از فرط محبت و اتحادی که دران دو برادر معاينه گشت درین جز و زمانی از جمله نوادر است که گویا یک جان و دو قالب •

در سر چون قلم لیک از جان یکی زبان شان دو تا و سخن شان یکی

و کار از عاشقی و معشوقی گذشته و از کمال یگانگی به هاشم رضا علم اند خلعت گران بها ترتیب داده پوشانید و بغیر تعلقه بخشی سایر و توپ خانه نقیبان و چاقشان هر سو دیده جماعداران را آگاه ساخته مزدگانی رسانیدند گروه سپاه و فرقه بفرقه و جماعه بجماعه آمده بقدر حالت و قدرت به صیغه ندر چون نقد وجود عذا داشت قبوض نوشته گزافیند و به حمد و سپاس الهی طب اللسان و عذب البیان گشته است به نهیت و مبارکباد کشودند - بالجمله پس از برگشتن محمد رضا از آن معرکه و رفتن جمعی که حریف مشاهده نمود جری گشته بی مهابا بیرجلوی نموده پیش آمدند و با عبد الغفور و سرمست و دیگران که پای استقامت و سرده بودند به جنگ کوه یراق در آمدند قضا را گول بندوقی تر آئینه زانوی عبد الغفور رسیده استخوانش را شکست و او را گام زدن نداد باز ماده در آمد درین بین گول توپ و جزائری در پی از نشیب و فراز میانجی گشت طرفین دست مخاطمت با کوتاه ساخته برگشتند و دکنیان به چرب دستی خویش غره شده پیش از پیش اهتمام در کار ورزیدند پس از چندی عبد الغفور که صد سوار را جماعدار و صاحب جرأت بود در گزشت دروازه رایگهر جانب دریا را که بغیر آمدنی رسد و برداشتن آب مفتوح بود خشت چین گشت سداشیو رامچندر جوان مرد خان را اتفاق سداشیو دمودر برگز موضع با دیج آن طرف رود سابر تعین فرموده تا از رنگ پور انسداد طرق آمد و شد را به عهد او گزارشت و بهکوان نامی را بیاف شاهی مقرر کرد که شب و روز قایم ماده به حفظ و حراست شوارع آن سمب پردازد هر یک بمکان مقرر شافته خندقها بر جادهها کنده از حر و خاشاک انداشته نغد ساختند و در خرابهای پورجات آن طرف مورچالها بسته بنستند و آمدنی کاه و دانه موقوف گشت و کم و بیسی که کولیان عمار پیشه بغیر منافع خود که

وقتیم بیوقت قابو کرده می آوردند تا سپاهیان متعینه دروازه شاپور و النگ آنطرف که بیشتری آمدنی رسد از آن سو بود هنگام سحری که می آوردند سبقت نموده فرخی را بر آورده در همان تاریکی شب خریده نهانی بدست بقالان بد سگال به نرخ اعلی فروخته زرها اندوختند و آن بی مروتان فرخی دیگر بران افزوده در گوشه و کنار می فروختند که بحسب قسمت کسی را میسر می آمد از آنجا که درین مدت محاصره ذخیره ها بصرف در آمده و انبارها خالی گشت • بیت •

ذخیره پزیرفت یکسرفتور ز انبارها تابه سوراخ مور

و مردم به خیال اینکه هرگاه در عرض یک سال رسد بعد نگشت به همین نهج خواهد آمد از خامت عاقبت غافل گشتند جماعه که تصدیعات و ننگ حرمت بیرون را شنیده بکم و بیش در گوشه خانه افتاده بودند از سنج ابدن سادحه یکبار طاقت شان طاق و عذاب صبر و استقامت از دست رها کرده لاجار اراده بیرون نمودند که درین ننگنای خانه رغیف جوین را گمان نمی بردند • بیت • هر کرا دیدار نان بودی هوس فرض خور بر آسمان دیدی و بس

و چه مستورات صاحب عصمت از خانواده های شرف و نجابت که از زاویه کاشانه پای شان به دهلیز خانه فرسیده و بجزرخ مهر خاوری و چهره ماه انوری نظر به طلعت نا محرم و صورت بیگانه نیفکنده بودند چادر بر سر و چشم حیا در پیش اشک ریزان از راه دریچه دروازه را یگه از آب رود بار سابر افتان و خیزان در میان ریگ تفسیده بانتظار حصول اجازت متعینه مورچال غازی الدین حسین متوقف بودند چون در مقابل سیو کرام که بر حال بعضی اطلاع داشت دستوری در آمدن میداد اما بنابر تجسس و جستجوی مال محصولی بی حفاظی بعمل می آمد و از پدیده یا نقدی که بر می آمد به عفف میگرفتند و هر روز به همین حالت غلامان عثیت غراث را همین آتش در کاسه انتظار بود و گاهی که اذن نمی یافتند از صباح تا رواج دران ریگ گرسنه بر کنار آب افتاده هنگام شام یا بام روز دیگر که ماذون می گشتند می رفتند سنبه ورام از جدا شدن افواج با طراف بخیال اینکه شاید درین وقت دست بر دی تواند نمود او اخر شب پنجم شهر

ربیع الثانی تمامی سپاه باقی مانده که هنوز جمعیت خوبی بود بیرون شتافته بر دایره سداشیو رامچندر ریخت از آنجا که مبلغا سپاه طلب را بالا کرده و رشته امید ماندن را گسیخته دیده بودند چندان تلاشی نکردند و چیرگاهی چند که بر مورچال در ایام باران انداخته بودند آتش داده برگشتند سببهو رام دیگر هوس بیرون بر آمدن را از سر بدر ساخت چون در سنگه بنده حالت ادای پیوره نماد -

• منظومه •

به منعم ده زربفت و نه کیش ماند نه صد پاره خرفه بدریش ماند
گرفتند از خانها هرچه بود ر پروردنی های جـرخ کبود
مومن جان لچار گشته مزار محمد زمان شاهزاده را که به امر نیابت پدر
نهضت می پر داخت و سلوک پسندیده با رعایا و نرایا کرده مرهمی بر
جراحات ستم دیدگان و ملهوفان آنجا نهاده بود نوشت که بهر عفوان که تواند
مبلغی درین وقت سرانجام داده بفرستند و او که دامن خود را از لوث این
معنی آلوده نمیخواست پاسخ نوشت که از من این امر متمنی نمی تواند
شد بدیگری باید فرمود لہذا مومن خان نیابت آنجا را به محمد زمان خان
معدر کرد و او بموجب اشاره جمعی را در عذاب شکنجه انداخته چیزی گرفت
چون روز بروز امر محاصره تنگی پزیرفت و دانه وجود عفا و گاه حکم رعفران
بهم رسانید جماعداران با همدیگر همدستان شده بمومدخان ظاهر ساختند
و گفتند -

• قطعه •

جفای گنبد گردون به غایتی فرسید
کزان فراز تر اندر ضمیر یایه نماسد
در آفتاب حوادث چنان بسوخت جهان
که کسوه را بمثل دستگاه سایه نماسد

از مدتی بنابر دیر طلبی و گرانی دانه اسپان موقوف و مخلاۀ شان از جو خالی
مانده اما بدون علف چارپایان را چاره نیست مراکب که سقط شود موجب
دریشانی سپاه است تصحیح موجودات که هنوز بر پا ایستاده اند ملاحظه

نمایند اگر نگاهداشتن با جماعه منظور باشد وجه قیمت را نوشته بدهند والا همین تصحیح بر طرفی باشد و خواهی نخواهی موجودات اسپ و جوان داده بیشتری که طریق نجات یافتند بدر رفتند و برخی تمسک گرفته ماندند و جمعی به سازش کولیان که دران اوان فریب هفتصد نفر سرباری و چهل راس گاو جنگ کفای غله آورده بودند اسپا نزا بر آوردند و خودها نیز از هر جماعه و گروهی قنبر افته بیرون بر آمدند نرخ غله به سه آثار و دو آثار پیوست که پنهانی بقالان چاشته خور از ناسپاهیان خریده میفر و ختند بتلاش میسر می آمد و کار انسان و حیوان به نهایت تعسر انجامید و حالتی بر خلق طاری گشت که هیچ چشمی مبیناد و تا کجا از عهده تقریر و تحریر توان بر آمد -

تو فرض کن که چو سوسن همه زبان گردم
کجا ز عهده تقریر آن شوم آزاد

بعضی را که به راه بیرون شدن خود نه طریق فرستادن اسپ گمان داشتند نرحم بحال بی زبانان کرده یکه کردند که شب و روز در خرابها تگابو نموده اگر پیرگاهی دو چار می شد میچسبیدند و گاو و گاو میشان اهل بلد را به اندیشه عافیت که نوبت قوت بآنها خواهد انجامید از بیرون بردن منع شده و اگر احياناً به سفارش و شفاعت کسی رخصت حاصل می گشت همین که یا از دروازه بیرون می نهاد جماعه عرب و روهیله مستحفظان دروب و بروج از پا درآورده تکه تکه می بردند سقایی چند که گواران و جاموشان آب کشی داشتند چون عهده بر آئی بنود بقیامت اعلی که گاوی به پنجاه روپیه فروخته شد و قصابان بی مروت گوشت آفرا با گوشت مینه اسپ و گاوی که از بی قوتی بچراگاه عدم می شتافت مخلوط ساخته فروختند و کار مردمی که نه پای رفتن بیرون و نه روی تحصیل غله داشتند بخوردن نان نخم کل شانه و دیکهرو که نوعی از بدورات صحرائی است و آن نیز از قیمت گندم تجاوز کرده بود انجامید که در ایام معدود تمام شد نوکران قدیمی استعفا داده وداع و غلام گردن از رقبیت کسیده بیرون رفتند و نوکر داماجی کایکوار شده کمر بر محاصره بلده بستند و حی

بجانب آنها بوده هر چند که تن تنها مانده و متعلقان را بیرون فرستادند روزی
شخص واحد را گوده نانی میسر نمی شد -

• منظومه •

فشرد آنچنان قعط پای ثبات که نایاب شد نان چو آب حیات

در صد منزل از دیگ شد آش دور فراموش شد نام نان بر تنور

اتفاقاً در چنین وقتی برادر بلو کولی را که سدهورام با او معرفتی داشت
دو کس معتمد را فرستاده باغهای سبز نموده طلب داشت و او قریب هفت
صد کولی فراهم آورده با قدری غله دو ساعت از روز مانده بر مورچال آن طرف
رود نار سابر زده چندی از طرفین کشته و خسته شده بلده در آمد مومن خان
خلعت و اسب بدر داد به استمالت پرداخت از آنجا که قریب سه هزار کس
از سوار و پیاده فرقه سپاه و از متوطنان بلده سر گروه بواهیرو رئیسان هفود که بعلمت
سر براهی بیوره و کفالت جماعه را که رخصت گرفته بیرون کرده بودند و بسیاری
که بنابر حفظ آبرو و ناموس از فضائح و قذائح بیرون بفاقه کسی مردن را بر خود گوارا
ساخته مانده این قدر قلیل غله که آنرا هم عرب و روهیله دست بدست بردند
چه می شد کار خلق الله بنهایت صعوبت انجامید و از هر خانه صدای وادلا
بر آمد مسود اوراق یک سر اسب که لا بد بود داشت روزی دو روپیه را یفج
گاه خشک و تر که از خرابیهای درر حصار و کنار آبجو می آوردند به سعی
و تلاش سو فوره بهم رسانیده میداد که در دو ساعت از شدت نایز جوع بر عصب
تمام که در سایر ایام رخا بو نمیکرد میخورد و هر روز سی چهل روبه را غله
با وجودیکه اکثر خدمتگ زبانتی را بموضع سید پور سه کروهی بلده محال جاگیر
فرستاده بنصديع تمام که از نام تا شام میسر می شد بنان خشک قناعت می
گشت و یک نفر پیش خدمت و چار وادار که ضرور بود بهریک روزی یک روبه
که میداد زبان شکوه عدم کفاف بسته نمی شد بالجمله برادر بلو که نزد و خورد علی
رؤس الاشهاد در روز زوشی بلده رفت سداشیور و امچندر و داماجی به مستحفظان
طرق آنطرف تشنیع و تو بینم از آنچه تصور شود کردند و قریب نصف الفهار خود
دو ضرب توپ پله رس باورنگ پور آورده بر قلعه بهدر بسته تا هنگام شام بگوله

اندازای سرگرم گشت و گوله در قلعه می رسید و تا روز بر چیده شدن بساط
منازعت به همین ضابطه بدان شغل اشتغال داشت و داماجی نیز در باغ غازی
الندین حسین توپها نصب کرده نفور حرب را می افروخت و هر روز جماعت
نو نگاه داشت را جابجا تعین میفرمود و گولیان اطراف و جوافب را بدر
گزشتن و عفو جرائم گزشته مستمال ساخته روز سه مقرر کرده بحفاظت طرق
شامل مردم خویش کماشت - برادر بلو که اسب و خلعت یافته و از در آمدن
بلده جرمی شده بود کمر برداشتن مورچال انطرف را بست و جمعی از عرب
و سندهی را همراه گرفته بر آمد - دکهنیان نیز از مقابل در آمدند و جنگ
تبر و تیغ در گرفت گولیان داد مردی و مردانگی داده تا هنگام شام آسمانی
حرب را نگرش داشتند و جمعی از طرفین کشته و خسته گشتند در بین زد
و خورد برادر بلورا بندوق برار، رسید و او در لنگی بهم رسید چون برده
ظلمانی شب مرو هسته گردید دست از جنگ باز داشته گولیان همراهیان
که از مورکمب آذوقه و فقدان غله گرفتار آمدند هر چند اراده نمودند که در بارین
شب به هتیت مجموع بیرون شتافته اگر توانند بار دیگر غله آرند اتفاق به شد
بالضرورة بتدریج فلبو کرده بدر رفتند و برادر بلو که زخمی بود با معدودی مانده
به معالجه مشغول گشت همداران او ان جمعی دیگر از گولیان که عرق طمع بلند
رگ جان بحرکت آمده با غله رو ببلده آوردند از انجا که مستحفظان طرق بغاوتند
و تو بیخ به خرم و هوشیاری می پرداختند آنها را که نزدیک مورچال چون
مرد خان رسیده متوجه وقت قابو بودند که کمین نشستگان شوارع آگاه گشته
راه گرفته چندیرا کشته و خسته بسته های غله را گرفتند و روز دیگر گله های کوهان
با بسته نزن سداشیو رامچند فرستاد چون جانب جنوبی بلده از فوا باس تا سرا
حضرت شاه بهیکهن قدس سره بر ساحل آب سبزماتی که امر محاصره معلوم
بداماجی لایکوار داشت و کسی مقرر نشده شبها اکثر راه آمد و رفت سوار و بداده
بندر کهنایت و غله مسلوک بود درین ولا که شیو سفنگه ولد انند سفنگه متوبی که
پرگنه ایدر در تصرف دارد و نصفه آنجا بحصه داماجی متعلق است و تا حال

از طرف داری و معاونت طرفین بانتظار انجامیدن کار متقاعد بود اکنون بدریافت
 اخبار افتادن تزارل بارکن استقامت حصاریان نظر بر حسن اخلاص سجان سنگه
 هرامی را با جمعیت شایسته از سوار و پیاده فرستاد داماجی گایکوار او را بر طرف
 طرف عیدگاه و تالاب کانگریه و هریارام را با همراهمیان و بعیناتیان نه نگاهداشت
 بر سر شوارع بهرام پور و مزار شاه بهیکهن قدس سوره ندین فرمود و از هر چهار طرف
 هاله را از بلده را احاطه در نمود - سلمان جماعه در عرب متعینه دروازه جمال پور
 و محمد لعل رویه که با همراهمانش از دروازه موبو تا دروازه بند عهده شان
 مقرب بود چون دیوار خانههای بهرام پور و فدن پور و دواناس مسکن بعضی از
 مساکین که بوجا مانده و نزدیک محصر بود از راه احتیاط هنگام شام کسین خودها
 را فرستاده آتش داده صاحب خانهها را کذب ساختند و روز دیگر سلمان و همراهمیان
 محمد لعل جمعی از بیلداران را بافگندن جدور دور محصوره گماشته نعوم مفرغه
 هریارام بدس رفت و از طریق جنگ نیز و تمک در میان آمد و معدودی کشته
 و خسته گشتند اما کاری پیش نرفت چون تا محاصره بدرجه کمال پیوست
 شمشیر بیگ فصباتی دهونه که چند سراسیم داشته بود و با هریارام معروفی
 داشت با او انتجا برده اسب هارا بیرون فرستاد و قریب سی چهل سراسیم
 محمد هاشم بخشی که از راه عاقبت اندیشی برای روز نیک و بد قلیل ذخیره
 کاه و دانه داشت با تمام رسید و دانه در خرمن و پیرگاهی در متن نمود لاجار
 اسپان را با بار گیران هنگام تاریکی شب جهت رسانیدن کهنایت بر آورد عصا را
 مرهته واقف گشته تعاقب نمود و آنها مانند بذات الفعش پراگنده شدند بعضی
 به کهنایت و برخی به قلعه کالی رو آوردند درین هنگامه اسپی سکندری خورد
 و سوار از پشتش جدا گشت کشته و اسب بدست مرهته افتاد - سدایشورامچدر
 ده از ممر تهانه موضع بلاد خاطر را و پرداخته بود درین ولا ازاده بدست آوردن
 قلعه کالی بخاطرش خطور نمود و سه دفعه فوج را با چند ضرب توپ و جزائر
 فرستاد از آنجا که آن قلعه از بنای اعظم خان که در عهد سلطنت حضرت فردوس
 آشیانی شاه جهان بادشاه بنای آن آهنی اساس نهاده و در نزدیکی پناهی

و آبی نهد هر چند گوله زدند جز آهن سرد کوفتن ثمری نداد و خللی در عزم استقامت محمد نور تهانه دار نیفتند *

رسیدن حسن قلی خان ملقب به شاه نور از نزد پیشوا بالاجی را و جهت رفع هنگامه و تمشیت امر مصالحه

حقائق و معارف آگاه شاه نور که در پیشگاه خلافت و جهانبنایی بر باب
محصل قدس مشاغل و از بندهای روشناس درگاه والا و بخطاب حسن قلیخان
بهادر مفتخر و در عهد حضرت فردوس آرام گاه بایلچپی گری نزد شاهنشاه نادرشاه
مامور گشته و بگزارش پیام و رسانیدن تنسوقات پرداخته آمده بود و نا
وزیر الممالک ابوالمنصور خان صفدر جنگ و امیران عظام و بهر دل عزیز معزز
و مکرم چون بر رانی رزین او اعتماد کلی بود تفقیح و اصلاح اکثر امور بد و معوض
می گشت پس از ارتحال صفدر جنگ چندی بمراعات حقوق سابقه با خلف
ارشدش شجاع الدوله در صوبه اوده اقامت داشت از آنجا که اوضاع زمانه را
مختل و مهمات سلطنت را مهمل و معطل که روز بروز به تحلیل رفته مصمحل
دید و ایام کبر سن که ازل العمر را دریافت پیر خود خضر وار هادی طریق
هدایت گشته بجاده عاقبت بخیری رهنمون گردید برادرزاده را که بفرزندی
برداشته بود عوارضات دینوی از اسب و فیل و نقد و جنس ما یعرف خود را
بآنها هبه نموده بخشید و پشت پا بر سر دنیای دنی زده در لباس فقر در آمده
ملقب به شاه نور گشت و بنابر تحصیل ثنوبات اخروی و استغفار جنایات
روی نیاز به درگاه معبودی نهاده کمر عزم ادراک حج بیت الله الحرام زاد الله
شرفا و تعظیما برشته اخلاص بر میان جان چست بسته بوداع شجاع الدوله رمت
چون او مانع امر خیر نمی توانست شد گفت هرگاه به بندر سورت جهت
رکوب جهاز باید شتافت در عالم اتحاد دیرینه اگر از راه خجسته بنیاد او رنگ

آباد راهی شوند اولی است که درینضمن انجراح بعضی مطالب ما که خالی از ثواب نیست بحسن تدبیر و رای عائب شما صورت پذیرد و آن اینست که درین جزو زمان افواج پیشوا بالاجبی راو در تمام ممالک محروسه هندوستان دست تطاول دراز ساخته به تاخت و تاراج می پردازند مبادا باغواهی مغویان برهم بر غرض گوغبار کدورتی و گرد وحشتی فیمابین ارتفاع یابد چون پونه از خجسته بنیاد قریب است رفته بنوعیکه مناسب باشد روابط اتحاد و موافقت را از جانبین مستحکم و مضبوط سازند که آینده خلل پزیر نباشد حقائق و معارف آگاه انگشت قبول بر دیده نهاده رو برآه آورد و بعد طی مراحل و قطع منازل وارد پونه گشت و پیشوا بالاجبی راو مَقَدِّم ایشان را گرامی داشته بمراعات ظاهری و باطنی پرداخت همدران اوان که خبر هنگامه آرائی جنگ و جدال و آراسته شدن معرکه حرب و قتال احمدآباد رسیده بود شنید نظر برانگیزی جنسی و حمیت دین اسلام سلسله جنبان رفع مناقشه و میان آوردن امر مصالحه گردید و نوشته بمهر پیشوا و خطی از طرف خود به مومن خان مبنی بر اینکه از گذشته نباید گفت اکفون کفبایت را بر خود مسلم دانسته احمدآباد را تسلیم نماید که آینده روابط محبت و مودت منوط و مربوط باشد مصحوب دو نفر جاسوس رسید مومن خان در پاسخ استدعای بعضی مراتب که در انجا منظور نگشت نوشت و امر محاصره و نزاع از مدت یکسال تجاوز کرد و موسم روانگی جهازات قریب رسید شاه نور را که به بندر سورت بایست آمد چون از نوشت و خواند و نوبه به پیغام کشود کار احمدآباد دشد بار دیگر نظر بر فاه خلق الله و حفظ جان و آبروی مومنان در مقدمه مصالحه درخواست داشت از پیشوا بمبالغه انجراح تمام گفت و شنید نموده قرار داد که بندر کفبایت و کهوکه بلا شرکت غیر، یک لک روپیه در عوض اخراجات سه بندی نقد و یکنزعیر فیل از جمله افیالی که گرفته بمومن خان مسلم باشد و درین ماده نوشتجات بمهر و دستخط پیشوا بنام سداشیو رام چندر حاصل فرموده با ده نفر جاسوس و رنچپور داس که در اصل گجراتی و از مدتی در سر کار پیشوا نوکرو مرد فهمیده کار آزموده بود

رخصت شده گفت چون نظر بر حصول ثواب فی سبیل الله که در سفر حج است
قدم نهاده ام کو صد کروه پیشترک اگر تیر تدبیر بهدف مراد پیوند * مصرع *
چه خوش بود که بر آید بیک کرشمه دو کار

و مسارعت را از برق و باد استعاره نموده رو برای نهاده غره شهر جمادی الاول در
بیرون رسید - سداشیو رامچندر چندی از معتمدان را باستقبال فرستاده در نزدیکی
خیمه خویش جا داد و نژلی در خور بزرگان فرستاد حقائق و معارف آگاه که
در بین طریق از تنگی محاصره و پیریشان حالی حصاریان آگاه شده بود همان
شب با سداشیو رامچندر ملاقی شده سر رشته کلافه سخن را بمدعا رسانید پاسخ
شنید که اکنون کار محصوران به صعوبت انجامیده درایام معدود فارغ است
احتیاج بمصالحه ندارد شاه نور بمبالغه تمام رخصت در آمدن بلده برای اطلاع
بر احوال و مشاهده مآل کار گرفته روز دیگر به دروازه کالو پور آمده خبر رسیدن
خود را به مومن خان اعلام نمود او رشید بیگ را که دران اوقات حسب الطلب
از بندر کهنبایت آمده بود باستقبال فرستاده درآورد و ایشان و رنچپور داس را
در مکان رشید بیگ فرود آورده او را مهماندار ساخت مومن خان خیر مقدمه
گفته پیغام نمود که بالفعل از کوفت راه استراحت فرمائید هنگام شب به ملاقات
میروم - از آنجا که حقائق و معارف آگاه علی رؤس الا شهاد بغابر تمشیت امر
مصالحه از پونه رسیده و بجلدی یکشب در بیرون مانده ببلده در آمد جمهور
انام از خاص و عام لشکری و شهری امیدوار گشته بالجزم والیقین دانستند که البته
صلح صورت خواهد گرفت غله را که نا سپاهیان آثاری بیک و نیم روپیه رسانیده بودند
در معرض بیع درآورده دفعهً بچهار آثار و پنج آثار در راسته و بازار آوردند و مصداق
ان مع العسر یسرا هویدا گشت بالجمله مومن خان با سنبهورام و محمد لعل که
آمد شاه نور را که مرد معمر و گرگ باران دیده و سرد و گرم روزگار چشیده بود
ملاقات کرد و بمضمون این منظومه دید و شنید -

چه پیروی خرد مند فرزانه گرفته زهر خرمی دانه
جهان دیده و دانش آموخته سفر کرده و صحبت اندوخته

به نیک و بد روزگار آشنا
 خردمند و اهنسته و نیز هوش
 جهان آزمایان مرد دیرینه گفت
 که بر عقل و دانش نهاد کار خویش
 همین خواهی از کرد کار جهان
 درخشانده تیغ عدو سوز باد
 سخن بشنو از گفت من سر میبچ
 کدو غالب است اختر دکهنیان
 نمانده فراری به تخت و سریر
 چو از گردش آسمان بلند
 بران مملکت زار ناید گویست
 بهر مدنی گردش روزگار
 بیالاجی آن پیشوا ده دهن
 چو گردون کند گردنی را بلند
 نهالش بدان گونه شد سر بلند
 جهانش کز و صلح و جنگ آزمود
 خصومت با و نیست اصلا صلاح
 نشاید چنین آتش افروختن
 شود آتش برفش افروخته
 طریق خصومت بسی ناخوش است
 حذر کن ز پیکار کمتر کسی
 کن رحم بر مردم زیر دست
 وگر ساعد و پنجه ات آهن است
 سر خصم گربشکند مشیت تو

بسی دیده شادی و رنج و غنا
 به خلوت سخن گویم مجلس خموش
 که پیروز بختی کسی را ست جفت
 نه پازا گزارد ز اندازه بدش
 که باشی سر امرز در همگان
 درفش سنان از نو پیروز باد
 باین ماجرا پیش ازین در میبچ
 ده شاه و وزیر اند معلوم شان
 نماند اقتداری بمیر و وزیر
 نماند از سلاطین هند ارجمند
 که فریادرس را بداند کیست
 بطور دگر خواهد امور کار
 کفون یار گشت اسب چرخ کهن
 بگردن فرزان در آرد کمند
 که از آسمان پایه بر تر نکند
 ز جنگش زبان دید و از صلح سود
 ندیده کسی از فزایش فلاح
 بیکدانه جو خرمی سوختن
 بسی خامه‌انها شود سوخته
 چه ناخوش خصومت همه آتش است
 که از فطره سیلاب دیدم بسی
 که دست زبردست تو نیز هست
 ورا نیز بازی روئین تن است
 شود نیز آزرده انگشت تو

بسی بی گنه را شود جان هدف بسی مال گردد بنجاح تلف
 حسابی که با خود بر انداختی چنان نیست بازی غلط باختی
 صلاح و فلاح تو باشد دران که اکنون کنی صلح با دکنیل
 بد اندیش تو خواجه که خواجه مه با و آشتی صد ره از جنگ نه
 شد آن بخیه را رشته کوتاه دست سخندان ز گفتار لب را به بست
 مومن خان جمیع مراتب را شنیده پاسخ داد که قبل ازین بدنعات استدعای
 مصالحه مشتمل بر وا گزاشتن بندر کهنبایت و کهوکه بلا شرکت که در تصرف
 دارم سوای آن مکان دیگر و سه لک روپیه نقد مکرر رسید اجابت نه نموده ام اکنون
 بغیر پاس خاطر شریف اگر قریات چند از برگزیده یثلاک که در قریب جوار بندر
 کهنبایت واقع است بران افزایند میتوان صلح نمود - حقائق و معارف آگاه در
 بحر تحبیر فرو رخت که از بچندین ابرام و سماجت که مفت عظیم بر خود گرفته
 پیشوا را بران پله آورده و ثانیاً سداشیو رامچندر که تجویز آمدن بلده و ساسله
 جنبانی امر مصالحه را نمی کرد و احوال محصوران که برای العین مشاهده
 می شود چگونه خواهد بود باز دیگر لب به نصائح و دلائل عقایی و نقلی
 کشوده گفت -

برده بودی و دادت آمده بود چون تو کج باختی کسی چه کند
 می بایست بدان قرار صلح نمود اکنون کار از دست رفته و آب از سر گزشته که
 ثبات قدم دشوار است اگر عهده برائی تواند شد گوئیم و شنویم ازین چه بهتر
 که مستقل باشند اما خود غور نمایند که درین مدت یک سال و نیم از حضور
 کدام تدارک به عمل آمد که آینده بدان امید توان داشت اولی و انسب آن
 است که اندکی خرد دوربین را کار فرمائید و ساعتی سر بجیب اندیشه فرو برند
 که حالت سپاه از ممر تنگی محاصره و ضیق معاش به کجا انجامیده خود را در
 معرض هلاکت انداختن و جان و ناموس بر باختن را کدام دلیل است مگر
 آیه فلا تلقوا بایدیکم الی التهلكة نخوانند همان مثل مشیت و درفش می ماند
 و درین عصر از غلبه پیشوا در مملکت احدی را آنچه از شما بظهور آمده یا را نیست

که (۱) دست دست اوست که زبردستان زمان از ساعد فوی او (۲) دست در آستین و از مفاز عشق دست شسته نشسته اند اگر بساخته و پرداخته من که محض لله فی الله این همه راه دور دراز را بریده و تصدیقات بر خود گوارا ساخته آمده ام چون از پیشوا درین باب نوشته جات بقدری بلیغ آورده ام شاید صورت مصالحه روی نماید و رفع هنگامه و حفظ جان و ناموس مردم گردد چون مومن خان را بر (۳) صرافت دید گفت بیرون رفته از صدق و کذب این گفت و شنید واقف گشته جواب می آرم - صباح روز دیگر که اراده بیرون شتافتن داشت چون راقم را سابقه و معرفتی با او بود و رنجهور داس نیز از آشنایان قدیم رفته دیدن کرد از نقیم و فطیمیر ماجرا و صحبت در شینه مطلع گردید و از فحواوی کلام مفهوم گشت و بر مزی گفت که شاید محضت و سعی من رایگان شود دیگر اختیار با خداست از آنجا که از مدتی اتفاق حمام نشده بود بگرما به شتافتن اتفاقاً تصرف هوا عارض شد بالضرورة دو روز دیگر متوقف بود باری بدین وسیله سه چهار روزی صورت غله نمودار و گرسنه چشمان قرص نانی را میدیدند پنجم ماه که شاه نور بیرون شتافت و باظهار گفته مومن خان پرداخت جواب یامت که ازین قرار داد اطلاعی نیست و مروغی از صدق ندارد و اگر کسی گفته باشد از پیش خود گفته آنرا چه اعتماد علی آب حال تنگی محصوران که از فقدان نان مغان بآسمان رسیده و طاقت شان طاق و کارد باستخوان پیوسته و غریب را رغیف (۴) غلیثی میسر نیست مشاهده نموده اند چندان کاری نموده دزین باب گفت و شنید و آمد و رفت کردن را چه حاجت روی چند درنگ نمایند که چگوفه بلده بخودی خود مفتوح میگردد دیگر -

• بیت •

ز اسباب جنگم چه کم دیده که در صورت صلح پچیده

(۱) دست دست اوست کنایه از تسلط و غلبه و زیادتی باشد ۱۲ برهان *

(۲) دست در آستین کردن کنایه از باز داشتن و منع کردن است ۱۲ *

(۳) صرافت در کاری ایستادن *

(۴) غلیث نان جو و گندم آمیخته را گویند *

از آنجا که حقائق معارف آگاه امر خیر مدنظر داشت و نوشتجات پیشوا بمزید تاکید و در حصول رضامندی او رسیده بود اظهار آزدگی نمود سداشیو رامعیند؛ متوافست سرپچید و به قسمی که او با پیشوا اقرار کرده بود طوعاً و کرها قبول نمود و شاه نور بعد در روز بدل خوشی تمام رو به شهر آورد و از دروازه جمال پور که سلمان جماعه دار متعینه آنجا پیاوردی خود خشت چین نساخته بود در آمد چون هنوز وقتش نرسیده و تقدیر بنوع دیگر پیوسته بود در غیبت او بعضی از غرض گویان نیش زن -

هر کس را عادت ذمیم بود بی ارادت از و شود ظاهر
نیش بر سنگ میزند عقرب گرچه بروی نمی شود قادر
به دلائل لا طائل آمد و رفت و بجد و باعث شدن او را معلل لغرض ساخته
مزاج مومن خان را ارجاده صواب منصرف ساختند و در ضمن اراده شان آن
بود که امر مصالحه بواسطت آنها تعلق گیرد و پای غیر در میان نباشد درین لار
که او آمد بدر تغافل ز ده یک شبانه روز ملاقات نکرد روز دیگر -

چو از دهمای سرد صبح امام بیکدم طست سهر افتاد از بام
حقائق و معارف آگاه رنجیده مصحوب رشید بیگ بیغام نمود که هر گاه آمدن
مرا کاره باشند رخصت شود - مومن خان آمده سر گزشت بیرون را شدند
و همان ترانه و ادعای سابق را بگوشش کشید و شاه نور مرخص گشته رفت چون
خبر صورت نه بستن صلح شائع گشت حبوبات دفعه وجود عنقا بهم رسانید و
کسانیکه -

خالی ز عقل و دانش و عاری ز فهم تیز

جز حفظه و شعیر ندانسته هیچ چیز

که درین چند روزه فروخته بودند نادم و پشیمان گشتند و قلق و اضطراب در خلق
پدید آمد باوجود این همه مراتب شاه نور از بیرون گفته فرستاد که چون امر خیر
و ثواب مدنظر است دوسه روز دیگر متوقف خواهم بود - اگر اراضی باشند بدانچه
گفته ام حاضرم چون او را بنوع دیگر بقلم داده بودند بعمل در بیامد و بمعرفت

محمد هاشم بخشی که در ایام بودن بهروج با بهکوان معرفتی و سابقه بهم رسانیده بود گفت و شنید مصالحه بمیان آمد و فرار یافت که او کفالت عبد الله زیدی جماعه عرب که حفاظب دهلی دروازه بد و تعلق دارد آمده بالمشافهه ناظهار مدعا و مهد و پیمان مصالحه در پیش کند شب دوازدهم جمادی الاولی بدانجا وارد گشت و بنا مومن خان و محمد هاشم و سنبهوزام و محمد لعل بر نام دروازه ملاقی شد و دکر صلح در میان آورد چون سنبهوزام نمی خواست که این امر بوساطت محمد هاشم سرانجام یابد درین مگالنه کار راه درشت گوئی منجر ساخته صحبت را مدغص نمود و هر یک بمنزل خویش رفتند محمد هاشم خاطر نشان نمود که چون سنبهوزام از راه عفاکی که دارد در همزن کارهاست و راه شریک و سهیم مصلحت داشتن تیشه بر پای عوم خود زد، است نه قسمی نه صلاح و ملاح کار خود دران باشد به عمل باید آورد و شب دیگر بهکوان را طلب داشت و او و مومنخان بهمان مکان رفته باستمال و عطفت لب کسودند و مرار گرفت که فردا شب قاتا پخت مدار المہام سداشیو رامچندر بیاغ شاهی بیاید و بهکوان بطریق کروکان نزد مومن خان باشد محمد هاشم فردا او شنفته گفت و شنید نماید و در شب آینه بموجب قرار بعمل آمد و او آخر شب که محمد هاشم از نزد قاتا سراجعت نمود هر یک بمکان خود رفت سنبهوزام که بر حقیقت بر خورد دوش سر حساب گشت چون اکثر کارها را به سر خودی میکرد بی اذن و اطلاع براسه بیعنام امر مصالحه بیرون فرستاده افتو نام پندتی را طبعداشت و روزانه بیرون دروازه سارنگ پور در خرابه مسجد سیدی سنیر دکان علحدده چیده با او بر خورد و دو روز متوالی او آمد و رفت نموده سرها را جفت ساخته کالای مدعا را در معیض عرض در آورد سداشیو رامچندر نفاق او را و بان بغض خود تصور نموده از راه پخته کاری بدر تغافل زد * بیت *

چو در لشکر دشمن افتد خلاف چرا تیغ باید کشید از غلاف

و نفید و قدغن بلیغ در انسداد طرق و شوارع در آمد و بر آمد نمود از مشاهده این حالت جماعه داران سپاه از جزو تا کل متفق اللفظ و المعنی گسته فرد

مومن خان آمدند و ظاهر ساختند که هزنی حیاتی را از قوت لایموت که لازمه بشریت است چاره و اندیشه نیست -

• بیت •

تغور شکم دمبدم تافتن مصیبت بود روز نا یافتن
اگر کم و بیش غله که گولیان می آرند نا سپاهیان بنابر جلب منفعت در تاریکی
شب گرفته پنهانی میفروشند و آمدنی منحصر بر دوسه دوزه است و دیگران
از آن محروم و بالفرض و التقدير اگر بهم رسد شخص و احد را روزی یکروپیه می
باید مرسومات را گنجایش نیست اگر تدبیری تواند شد پای استقامت قایم
می باشد لهذا مستحفظان دروب سه گانه آمدنی رسد را طلبداشت و التزام
نویسایند که هر کم و بیش را در بهدر بجنسه بیارند و ازینجا تقسیم شود یکدفعه
که آوردند چون خوان یغما بدست هر که افتاد گرفت تدبیر دیگر اندیشید که
تمامی غله را در سرکار خریده فی نفر یک آثار میداده باشند و محمد لعل را
مقرر فرمود که خانهای مردم را تفحص نموده جنس غله از هر جا و هر چه باشد
ضبط نماید از خانه چند که جنس شالی بر آمد سپاه دادند درین بین حقائق
و معارف آگاه شاه نور که با عزیزالدین محمد خان بخشی وقائع نگار رشته فرابت
داشت نوشت که در یکدو روز روانه بندر سورت ام اگر توانند آمد رسم وداع
به عمل آید و او برخصت مومن خان رمت و یک شب مانده برگشت و پیغام
آورد که الحال هم چیزی نرفته اگر خواهش باشد اعلام نمایند چون جوابی
نرفت کوچ کرده راهی گردید *

قرار یافتن امر مصالحه بوساطت داماجی گایک وار و سوانکاتی که در آن بین روی داده

چون تدابیر وجه قوت سپاه نتوانست شد کار بغافه کشی و صعوبت انجامید
و سنگ تفرقه در جمعیت شان افتاد از هر جماعه جمعی و از هر فرقه گروهی
بخوشی و ناخوشی از فراز فویل بدستیاری ریسمان که از دروب مانع بودند رو به
نشیب آورده رفتند سداشیو رامچندر بصوابدید دانشمندان مدبر در سرس پور

بیرق امن برپا کرد صلی عام و نوید امان بغلا زندگان حصار در داد اکثریکه از مضطرره تعرض دکهنیلان جرأت نمی کردند مطمئن خاطر گشته از هر طرف که طریق بر آمد یافتند برون شتافته و در پای بیرق قرار گرفته هر کسی به سمتی گذاره کشید - مومن خان از مشاهده اینکالت از و خامت عافیت اندیشید - * بیت *

بزرور سپاهش امیدی نماد به تدبیر و عقل اعتمیدی نماد

بالضروره بنابر حزم و احتیاط که پای شخص عمده درمیان باشد به داماجی گایکوار سلسله جذبان امر مصالحه و قارع باب آشتی گشت جواب رسید که تقسیمی که شاه نور مقور کند به ذریعه او که از نزد پیسوا آمده صلح نماید که خوبی دران است و من درمیان آمده بجمع جهات خاطر جمع مینمایم چون او یک دو منزل رفته بود قاصدان روانه نمود اما ندو نرسیدند و روز بروز مردم از فقدان نان تنگ آمده گذار عافیت بگسته در رفتند مومن خان هر چند بنظر تامل نگریسته دید * بیت *

یاران که بوده اند ندانم کجا شدند

آیا چه حالت است که از ما جدا شدند

دکهنیلان که بر حقیقت کار و ماهیت اهل حصار آگاه گشتند از چار طرف مورچالها را پیشش دوانیده عرصه را به غایت تنگ ساختند داماجی گایکوار نظر بر روابط سابقه نجم الدوله چون برگشتن شاه نور دیر کشید لاچار خود متکفل امر مصالحه شده گفت و شنید را با سداشیو رامچندر درمیان آورد و بمبالغه تمام راضی ساخت معتمدپرا که بعقل و کیاست آراسته باشد برای تشئید مدافعی این کار طلب فرمود از آنجا که برج لعل پیشکار را که بهبه از خرد داشت و در مکالمه و محاوره میتوانست پرداخت - * منظومه *

فرستاده باید که دانا بود به گفتن دلیلر و توانا بود

از هر چه پرسند گوید جواب بنوعیکه باشد طریق صواب

سخنهای خویش آشکارا کند بدان سان که مجلس نقاضا کند

بساکس که از یک حدیث درشت بهم زد جهانی و خلقی بگشت

یکی دیگر از گفته دل پسند میان دو صد طرح یاری فکند

تجویز نموده درازدهم شهر جمادی الثانی فرستاد و سه چهار روز که او در گفت و شنید آمد و رفت نمود قرار گرفت که یک روپیه نقد منجمله آن سب و پنجم هزار روپیه بابت اشرفیهایی سلیم که وضع شود بدهند و در کهنجایت بدستور سلبق نیمه حصه بسرکار پیشوا متعلق باشد و کهوکه را دست بردارد و سنهورام را بما وا گزارد و خود با متعلقان و همراهیان و اسباب بغراغ بال بر آید و جمیع امور به کفالت داماجی گایکوار مسجل گشت - برج لعل مومن خان را آگاه ساخت چون کار از دست رفته و تیر تدبیر از شصت جسته بود جز سر رضا جبنانیدن و به سلامت بر آمدن چاره نداشت بذابر استدعای سلیم که هرگاه اشرفیهایی معرفت او در حساب محسوب شده خط پاکی که با او آیفده تقاضا نباشد در خواست نمود و نوشته آوردند -

* بیت *

روز دیگر که چرخ شعبده باز کرد صندوق حيله را سر باز

برج لعل جهت سرانجام باز بردار و سوار پی رتبه و بهل شتافت درین بین شداسیو رامچندر بتصور آنکه درین وقت که مردم چندانی نمانده و سوارچالها خالی و هرکسی در فکر خر و بار خود است فرصت را از دست نباید داد و او مردم را به یورش مستعد ساخته چند ضرب توپ پیش انداخته از طرف مورچال جوان مرد خان یک جلو دو انیده نزدیک بدروازه شاه پور رسید مستحفظان آن صوب که اکنون بغابر حفظ جان و مال خودها فایم بودند از فراز برج و بازه دست به مدافعه کشودند چون بیرونیان پیش قدمی نموده قریب پیوسته چیره دستی می نمودند مومن خان را آگاه ساخته گفتند -

* بیت *

نفشسته یکی عریده آشوب دگر خاست

نا رفته یکی فتنه بلای دگر آمد

و او فوراً با حاضران رسیده مردم را بجنگ تحریرص نموده از دریچه دروازه بیرون فرستاد و از طرفین در میدان به جنگ تیر و تفنگ و کوه یراق پیوستند و چندی را که در آخر کار راه نورد وادی عدم بایست شد رفتند و جمعی خسته گشتند برج لعل که نزد داماجی بود ازین ماجرا واقف گشته گفت که هرگاه قرار صلح

مسجل و مثبت شده باشد ببخبرانه یورش نمودن باعث عهد شکنی است او چون ازین معنی اطلاع داداشت بذاتر ممانعت شتر سواران فرستاد و باستقامت برج لعل پرداخته گفت .

• پیمت •
مرا چو بانو که مقصود آشتی افتاد چه نم اگر همه عالم به جنگ برخیزند اما بدش از رسیدن ممانعان چون پیشرفت کار نبود خودها منع پزیر گشته برگشته بودند همدران او را از بندر سورت خبر رسید که صفدر محمد خان متصدی آنجا که (۱) پنگان عمرش لبریز گشته بود در گرداب دیستی نه نشین کردید و علی فواز خان دامادش که بامر نبایت می پرداخت ده متصدیگری متمکن گشت .

بر آمدن مومن خان از احمد آباد و روانه شدن
بصوب بندر کهنبایت و در آمدن دکنیان

و گرفتار ساختن سنبهو رام

چون مقدمه صالح معروف و کفالت داماجی راو گایکوار صورت بست جهت سپردن قلعه کالی باوجود رقعہ بخط و مهر مومن خان که محمد نور نهانه دار ایستادگی داشت میو رجم الدین ولد سید عقیل خان تعیین شد که به محاکبت کسان سداشیو رام چندر شتافته تسلیم نماید نهانه دار بعد گرفتن خاطر جمعی خود و متعینه بر آمد و عجله ده هزار روپیه بذاتر مصارف سر انجام رسید و تتمه را داماجی گایکوار ده عهده خویش گرفت که برج لعل پس از روانگی مومن خان متعاقب گرفته بیود و چند منزل عرابه و گاوی و شتر بار بردار با کهنندرجی سینکر بحفاظت قلعه بهدر و پاپاجی هرپاله و بابو راو با همراهیان برسانیدن و بدو مومن خان تا بندر کهنبایت فرستادهای داماجی از دروازه جمال پور باتفاق برج لعل شام شب هجدهم شهر جمادی الثانی بلده در آمده مومن خان را دیده در قلعه بهدر فرود آمدند مومن خان بار بردار و سواری ها را تقسیم کرده امر به بار بندی و پیچ رانه نمود از آنجا که سنبهو رام را درین معامله شریک کفکاش

(۱) بنگال حام ته سوراخ گویند که جهت اندازه ساعت سازند ۱۲ *

نساخته و او نیز درین چند روزه بخانه خویش که متصل به دروازه سارنگپور است با بارگیران خانگی تقاعد داشت دکهنیان به مخاطره اینکه مبادا در پرده ظلمانی شب بیرون بدرزند تمام شب فوج فوج مستعد و آماده گشته حلقه وار بدور ملده پاس داشتند سنبهوارام برهنمونئی خیر اندیشان متعلقان و پسر کهتر را با جمعی کویلیان از دروازه بیرون کرد که نمانی رسانند هرچند بقدم سعی گام زدند طریق بدر رو از هر طرف بروی خود چون بخت که بسته دیدند برگشتند - * بیت *

روز دیگر که شیرزین جنگ کنه سپهر کرد آهنگ

فرقه سپاه از سوار و پیاده عرب و روهیله در بهدر فراهم آمدند جمعی که اسبان را از راه قربابت یا اتحاد بلشکر جوان مرد خان فرستاده بودند چون طلب داشتند هنگام آوردن در بین راه دکهنیان گرفتند و هرکرا یافتند غارت نمودند بالجمله بدستری سواران که مواکب شان دور دست بود و نمی توانست رسید مستعد به پیاده روی گشتند مومنخان متعلقان و بار بردار روانه ساخته خود باتفاق پاپاجی هرپاله و بابوارو سوار شد و متصل بخانه سلیم جماعدار که بر سر راه بود بانتظاری او که با قبائل همراهی گزیده ساعتی توقف ورزید درین بین سیو کرام نائب داماجی که در ریگ رودبار سابر رسیده بود بلا توقف از دریچه باغ آن طرف در بهدر در آمد و یابه اسباب و کسانیکه در صدد بر آمدن بودند غارت نمود و دروب فله را بند ساخته به مسحفظان سپرد مومن خان سلیم و محمد لعل و کنکا جات و جماعداران عرب و روهیله و سندھی و سایر سواران را همراه گرفته از دروازه جمال پور بر آمد و مرهته ها فایم گشتند و برخی از اجامره رجاله دکهنی بگرد شهر بر آمده بخبرگیری اکثر خانها که مالکان بیرون رفته بودند پرداختند و چوب و نخته آنچه دو چار گشت بردند - سنبهوارام چون رند دهل دریده بخانه خود از بارگیران در پلی درخت چه کنم نشسته سری میخارید که ناگاه دو سوار اسپ تازان در رسیده گفتند که مومن خان در بهرام پور انتظار او را دارد سرعت باید شتامت - سنبهوارام از استماع این نوید که مستعد بود بهل سواری زنانه را پیش انداخته راهی گشت چون نزدیک بدروازه جمال پور

پهوست مرهفته در را بر رویش بسته مانع آمدند بالضروره چون روزگار رفتگان قدم بر سرکار خود نهاده رجعت قهقرای نموده بخانه آمد و ظاهر شد که سواران را محمد اعلی و گنگا جات از راه اتحاد بدون اذن و اطلاع مومن خان تمهیدی اندیشیده فرستاده بودند که شاید بدین وسیله رهائی دهند درین ضمن سیوکرام نائب داماجی با همراهیانش رسیده روی (۱) دایب نمود و اوبار گیرانش را که باظهار حالات آماده ممانعت و مغایرت شدند منع فرمود و سیوکرام را نزد خود خواند و او فرود آمده دست یکدیگر را گرفته با پسر مهترش ابوب رام راه خانه بستم علی خان مکان بودن خود پیش کرد و تمامی اسبان را از دست دوگیران گرفته به کسان خود سپرد و قبائل او با پسر کهتر در خانه یکی ستواری کشید مومن خان برج اعلی را موحب فرار داد نزد داماجی گایکوار رخصت کرده روانه پیش شد و در بین راه جهانمو و کیسی سنکه را که با سندپورام در مقامات اخذ و جبر و خانه بر اندازی سر برآه کار و مرادن خودها را در بلده که (۲) رخنه زده رانها بودند صلاح خال ندیده بر آمدند دید گرفته به کسان خود حواله فرمود و آن روز در موضع نهایی شش گروهی بلده منزل گزید *

داخل شدن سداشیو و امچندر و داماجی گایکوار در

بلده و بندوبست نمودن و روانه شدن سداشیو

بصوب اولکه سورتیه جهت اخذ

پیشکش و سوانحکات دیگر

چون خبر بر آمدن مومن خان و گرفتاری سندپورام داماجی گایکوار ظاهر شد بنابر بندوبست و تعیین مستحقان مرید یک داس از روز بر آمده هیجدهم شهر جمادی الثانی مطابق سال هزار و صد و هفتاد و یک از دروازه جمابور

(۱) روی دل نمودن کنانه از مردمی و گرمی و احسان کردن باشد ۲ *

(۲) رخنه زده ران کنانه از مطعون خلائق است *

داخل بلده گشت از آنجا که خانه سلیم سر راه واقع است برای بودن خود مقور کرده برفت و بوب امر فرموده بقلعه بهدر در آمد و بر دروف و بروج دور حصار پاسبانان گماشت و ساعتی چند درنگ ورزیده بخیمه شتافت و اواخر روز سداشیو رامچندر از دروازه خانپور سمت بود سابر در بهدر آمد و بابو راو نامی را بکوبوالی بلده مامور ساخته نكشادن ابواب شهر امر فرمود و هنگام شب به خیمه گاه روت روز دیگر که جمه‌ورا نام از خاص و عام رو بخانه‌ها و مساکن خویش آوردند از مشاهده خانه خرابیها که نمایر ادای وجه بیوزة اقربا و هم قومان بدرون شتافتگان اثاث البیت را فروخته و چوب و تخته را شکسته و اندوخته های بهانی بر آورده بودند چون کسه رباب خالی و ماند کف مغلس بی چیز دیدند اشک خونین بدور چشم شان گشت و قطرات بسان مطرات باریدن گرفت و از ان جماعه کسانیکه در عارضه عامه در گزشته بودند و از بعضی عقب نماده که جراحی افروزد دیگران که به بیت الاعمال در آمدند بیاد رفتگان از سر نوماتم برپا نمودند و جمعی که رنجور و نالان رسیدند از انها که نیز پیمانه عمر شان لبریز گشت رخت هستی به عالم نیستی بر بستند غرض عجب شبنونی درخاست و غریب حالتی بر صغیر و کبیر گزشت و مرض برقان بگرفتاران بلد نیز سراپا کرد و هر روز گروهی برفتگان سابق پیوستند و این حالت قریب سه ماه بطول انجامید که او سبحانه و تعالی فضل خود را شامل حال باقی ماندگان ساخت بالجمله چون ابواب حصار مفتوح گشت غله بسیاری زیاده از حوصله و اندازه به شهر در آوردند و چشم گرسنه چشمان غلا زده‌گان سیر گردانید و سداشیو دامودر بمجرد استماع فتح ابواب کسان خود را فرستاده سه زنجیر فیل او که از فاقه کشتی نزدیک بهلاکت رسیده بودند نزد خود طلبداشت و در روز دیگر توقف ورزیده بمسکن خود روانه گردید و داماجی مردم نو نگاهداشت را از سیاه تاسیید بر طرف ساخته بساط خصومت و منافعت در چید سداشیو رامچندر از فرودگاه قدیم کوچ نموده نزدیک باغ شاهي فرود آمد و آخر روز جوان مرد خان را همراه گرفته در بهدر آمد و ساعتی چند بوده بخیمه رفت جوان مرد خان که رخصت پتن درخواست داشت خلایع

و اسب نواضع نموده دستوری داد و با داماجبی که او نیز از مکان سابق خیمه و بنه را متصل مزار شاه بهکین قدس سره بر ساحل رود ساغر آورده بود رسم و داع بجا آورده مرید دو پاس از شب «نه بیست و دوم» به خیمه خویش که بر گذر موضع بادیه داشت رسیده همانوقت کوچ نموده رفد داماجبی سیاجبی گایکوار پسر خود را در اسکر گزاشته در خانه سلیم داخل گردید چون راضی را با او سابقه و معرفتی بوده بر خورد درین میان سیئه‌های صرافان و تجارت پیشگان مسلم و هندو که در قبضه اختیار دیگری گرفتار بودند آمدند هریک را باستمالت و دل جوئی پرداخته دسار و دو پنه بضبطه دکهن داده حورسند ساخت روز دیگر همه آنها با سداشیو رامچندر که از باغ شاهی کوچ نموده در فضای یک رود ساغر پایان دیوار حصار بهدر نقل نموده بود ملاقی گشتند استمالت و رعایت پارچه یافته شادمان بر آمدند بیست و چهارم راقم باتفاق محمد رکن الحق خان فاضی و عزیر الدین محمد خان بخشعی و وفاع نگار و حاجی نور الله که عمله و معله نادرشاهی برین اشخاص اربعه منحصراً مانده سداشیو رامچندر را ملاقات نمود از آنجا که درین مدت در بیرون از حقیقت حال هرکس از تقریر مردم واقف شده و رویه سلامت روی راقم را شنیده به دل گرمی تمام بر خورد و سلوک پسندیده نموده رخصت فرمود غرض شهر رجب المرجب بعزم گرفتن پیشکش زمینداران جهادوار و او لکه سورته متصل آفا تالاب آن طرف آب سارمندی داخل خیمه گشت و فارو پندت برادر پاندورنگ را به نیابت بلده مقرر کرد و جهت عدم مزاحمت جاگیر و اجرای وجه مقرر راقم و قاضی و بخشعی و وفاع نگار و حاجی نور الله بدستوریکه رگه‌ها را قرار داده قدغن کرد و علام حسین خان را از امر قضا که تجویزی مومن حال بود باز داشته بدستور سابق به محمد رکن الحق خان بحال و مسلم داشت از آنجا که از قدیم الایام بر دروازه قلعه ازک که بهدر گویند دغار خانه نادرشاهی و بضابطه سرکار والا فواخت می شد و پیوسته طلب و تذخواه عمله و معله آنجا بعهده دیوان صوبه و بر خزانه عامره بود و بعد تصرف ناظمین باختیار آنها رفته چون روز یکشنبه پنج نوبت فواخت معمول است درین

ولا بروز شنبه که بمرهته تعلق داده اند مقرر نمود چنانچه هر دو روز بفوازش می آید و این بدعت دیگر احداث گشت و در سکه کجک را که مومن خان بر طرف ساخته بود جاری ساخت و بیرقهای پیش چبوتره کوتوالی بار دیگر برنگ بهکوه که مخصوص جوگیان است رنگین فرمود سداشیو رامچندر پس از تعیین عمال و مکاسداران هر مکان و هر محال سوم ماه کوچ نمود و سیاجی را و خلف داماجی گایکوار بصوب کپر پنج و بهیل جهت تشخیص بالواجب و پیشکش زمینداران و ضامنی کولیان زخصت یافت و سنبهو رام را با پسرش باشاره داماجی (۱) نجات در پا انداختند همدران اوقات داماجی بظاہر عہدی که داشت متوجه غسل دریای نربدا گردید و سنبهو رام را با پسرش همراه برده در بروده به مستحقفظان سپرده باز داشت و پس از فراغ غسل در اندک مدتی و کمتر فرصتی ببلده در آمد و سیاجی را جہب اخذ پبشمش غلع سورتبه معلقه حصه خویش تعیین فرمود و اراده آثار خیر جاری و یادگاری بخاطر آورده حوض کاریز و منہلی و چاهی در وضای بشت خانہ سلیم که خود می بود و سنگ از مسجد مفہدمہ سیدی بسیر آورده نگار برد حسن دیت بانی آن مسجد هویدا گشت که سنگهایش بار دیگر بمصرف خیرات مبادات در آمد و پاره در ترمیم حصار رفت چون آب چاہ شور بر آمد از ممر دولاب و مہنچہای واقع دروازه خانچہان که درایام پینین سید مظفر عرف سید مستو بر رودبار سابر ساخته آب آورده بود و سلیم دولاب معطل و شکسته را مرمت نموده بخانہ خویش آب کشی میکرد راہی ازان کشاده دران حوض رسانید کہ اکثر نشہ کامان انام و انعام ازان منہل شیرین شادکام و زیان می شود *

رسیدن مومنخان به بندر کهنبایت و انجام کار سپاہ

و کشته شدن برج لعل پیشکار

مومن خان با جماعه که تا انجام کار مانده و صعوبت محاصره را کشیده رفاقت ورزیده بودند از احمدآبلا بر آمد و هر مرحله کہ بصوب بندر کهنبایت

(۱) نجات در زبان ترکی ژولانه را گویند کہ در ہندی ستر می نامند *

بیمود و منزلی که نوردید از سوار و پیاده که از فقدان گاه و دانه تاب استقامت
 نیاورده در پورجات و فریات و قصبات اقامت گرفتند یا بمساکن خویش شتافته
 و برخی از پیادگان نزد داماجی فوکر شده در انسداد طرق و شوارع شریک
 دکهنیان بودند هر روز گروه گروه و هرشب فتره بفرقه از گوشه و کنار بامیدواری
 گرفتار مرسومات نافه مانده رسیده پیوستند و تا رسیدن به کهناییت فوجی آراسته
 از سوار و پیاده گردش فراهم آمد مومن خان متعلقان و اسباب را بدرون حصار
 بندر بستاده خود در باغ محمد باغ تاجر فرود آمد و پا پاجی هر پاله و بابو را و
 منعبدان داماجی گایک وار را اسپی و خلاع تواضع نمود و از اجتماع طلب
 کاران آنچه تخمین کرد قریب پنج لک رویه بدست داد قدرت عهده برآئی را
 در خود نمی یافت در بحر اندیشه فرو رفت و سرزافوی تفکر نهاد - * بیت *

سر هر نفس که از چشم خود پنهان است حس در آئینه تدبیر نکردد روشی
 و نوسل به پیر خود بس از تامل و تفکر طریقی بر او واضح ولایح گشت که خود
 را در پناه حصار گرفته به تعقیب معاسلات سپاه پردازد اما بمخاطره اینکه مبادا سپاه
 یا معینة کهناییت که آنها نیز طلب گار اند همداستان گشته در را کساید
 و دیگران را در آرد قباحات عظیم و فذقه جسیم متصور است لهذا پایاجی هر پاله
 و بابو را و بر مافی الضمیر خویش آگاه ساخته استدعا نمود یک روز بعد از در
 آمدنش در اندرون توقف ورزند که خود را مستعد سازم تا از خوف جادای داری
 شما سپاه نوع دیگر نتواند اندیشید و آنها بغیر پاس خاطر اجابت نمودند مومن
 خان عبد الله زبیدی و جماعداران عرب را چون ماه به ماه بقرار بیست روزه مشاهره
 یافته طلب چندانی نداشتند بقرار اینکه بغیه را تمام و کمال بدهد بسط رفاقت
 گزینی تا انفصال متفق و همداستان ساخته هنگامیکه پیکر نور بخش روز در
 تاهلی راف معنبر پنهان گشت لباس شب روی بر خود راست کرده ببخبرانه
 با محمد هاشم بخشی و محمد رضا ازان جمع برآمده از دروازه کواره بحصار در
 آمد بامدادی که طفل خورشید از مشیمه مشرق در قماط افق افتاد و سپاه که چشم
 از نوم غفلت کشودند روز خود را مانند بخت خفته یافتند فرین نس و همد

نومیدی گشته نشستند جمعی از عرب و روهیله هنگامه نموده دروازه پشته آمدند چون پیشرفت کار بظفر در نیامد برگشتند مومن خان از آنچه می اندیشید چیزی که بعرضه ظهور نیامد مطمئن خاطر گردید پاپاجی هر پاله و بابو راو یک روز مهام داشته ببلده آمدند و عبد الله زبیدی و جماعداران عرب برداری خودها آورده ابواب دخول و خروج را بسته بمحافظت برج و باره پرداخته بویها را بمقابل بستند مومن خان سلمان جماعدار عرب را بنابر مصلحت رفت هنگام رفتن آگاه نساخته و شریک کنگاش نکرده بود طلب داشت و او داندیشه رنجشی که در احمدآباد درباب کعالب هری کشفداس سر گروه ابریسم فروشان بمیان آمده و مبلغی را از بر طرفیان متعهده شده توهمی بخاطر آورده پیامد کنگاشات دو روزی توقف ورزیده بانچه از اسب و شتر نقد و جنس که هرگز در مخیله او نمی گزشت بدست آورده بود فافع شده از وخامت عاقبت اندیشیده بصوب ایدر شتافت و گفت و شنید سپاه درمیان آمد محمد لعل را که گروه روهیله داشتند و از روی حساب هشتاد هزار روپیه طلب آنها بر آمد پیغام فرستاد که بر نصف آن که چهل هزار روپیه باشد انصال می تواند شد و چون اراده بالجزم دارم که تا بفید زندگانی جدانی نه گزینم ما یعرف خود را فروخته بیست هزار روپیه را نشان می نمایم تدبیر بیست دیگر اگر شود رهائی میگرد مومن خان بدست آویز تدبیر این کار او را نزد خود طلبداشت و او از روی خرم و احتیاط مرزا محمد زمان شاهزاده را درمیان کفیل گرفته باسه چهار سوار آمد و دو روز در کعبه و شنود این معامله بسر آورد مرزا محمد زمان امری را که مبادا خلل در ابر شود دریافته محمد لعل را مخبر ساخت و او هنگام شب بر آمده به مومع دهوان مسکن کولیان جان خود بسلامت بیرون برد همداران او را برج لعل رجه باقی را گرفته با عامل حصه پیشوارسید و عامل را در پتلاد متوقف داشته نابیش را همراه گرفته به کعبایت آمد و در محاللات بندر دخیل کار ساخت مومن خان بموجب فرار نیمه طلب عبد الله زبیدی و جماعداران عرب را داد و با دیگران که در بیرون و اندرون بودند طرح گفت و شنید انداخته بعضی را نیمه و برخی

را بالمقطع و گروهی را رویه هشت آنه و چهار آنه بدادن نقد فلبل و اسپ و گار و شتر و اقساط بندی انفصال داده فصوص گرفت و مردم رساله سدبهرام را جواب شد که ازو طلب خود بگیرند اکثری بظاہر توفف تا انفصال قیضدار شده هر کدام داهی پیش گرفته رفتند و عند الله زبیدی نامعی جماعه داران عرب و سواران گجراتی ببلده آمدند از انجا که برج لعل پیشکار در ابتدای تعلق پیرپرس حصه صوبه سرکار بدستوا بموجب اشاره مومن خان به پونه شدتته و عامل او را آورده و در هنگامیکه رگهناقه ر و احمدآباد را از حوان مرید خان انتزاع نموده بتصرف در آورد واسطه گفت و شنید معاملت بعدر کهنبايت و اصلاح ذات البین کوشیده و از چندی بمشاهده اوضاع و اطوار زمانه دهنجدر دست از پیشکاری کنسیده باستدعای رحصت غسل دریای گنگ که کاسی گویند و از معاد مشهوره معتبره هفود داشت و مالدون نمی گشت و پس از اویداد مقدمه احمدآباد بظاہر عدم موافقت صحبت با سدبهرام به کهنبايت فرستادند چنانچه در محل خویش سبق ذکر یافته چون از جمیع امور فارغ و معطن بود از کهنبايت با احمدآباد آمده مکرر جهت ترخیص التماس نمود به امروز و فردا گراشت تا آنکه جهت تشیید مبانی امر مصالحه مامور گشت و وجه بقایا را گرفته به کهنبايت آمد چون قضا در باره اش بنوع دیگر بامضا بیوسته بود معاندان فرصت یافته فریب یکپاس و نیم از شب گزشته که بخانه اش میرفت در بین راه جمعی را که گماشته بودند بر او ریخته دایره پاچه ساختند و قتلش را بمومن خان نسبت دادند -

خون چکان است فلک تیغ ستم می ترسم که بے آخر در خانه قاتل بود

بر آمدن زاهد علی تاجرو میر نجم الدین و محمد

هاشم بخشی از بندر کهنبايت و بدام مصادر

افتادن سلیم جماعدار

از سفوح سائعه برج لعل توهمی بحال اکثری عارض گشت و هر مردی بر جان و مال خود خائف و وحشتناک گردید و در اندیشه چاره جویی بدست

آوردن گوشه عافیت و مأمونی افتادند و بین الخوف و الرجا روزی را به شب و شمی را بروز می‌رسانیدند پس از روزی چند زاهد علی که عمدهٔ تجار آنجا و ابا عن جد متوطن و با امر تجارت اشتغال داشت و اکثر اوقات نجم خان و مومن خان عذالاحاجت مبلغی بعنوان قرض حسنه گرفته منجمله محصول بضاعت بازرگانی او محسوب نموده میدادند و بدین صیغه مبلغی طلبداشت درینمولا از تقدیر بعضی مخصوصان مومن خان نسبت بحال خود امری را که مکنون ضمیر اوست راست یا دروغ شنیده بر آبرو توسان و لرزان گشت و در تدبیر جستجوی طریق نجات قدم اندیشه نهاد -

* بیت *

چو خصم قصد تو کرد از برای دفع ضرر
بجهد و جهد نکوش از نه عقل مشهوری
و باخیر سگالان نه کفگاش محفل آرسنه فرار داد که چون اکثر اوقات بامتعلقان به تفرج باغ آمد و رفت دارد بر آمده باید رفت و گماشتها را به دست آویز امری اول بیرون کرد و میر نجم الدین که او نیز استنباط انحراف مزاج مومن خان در باره خویش دریافته بود رفیق اینطریق گشت و روزی را معین ساخته با متعلقان و پنج سر اسب که از خود داشت رفقای شبانه روزی را سوار ساخته بیرون بر آمد و بغیر مغلطه در باغ درنگی نموده رو به یدلاد نهاد و مسارعت را از نادبها استعاره کرده راهی گشت و سداشیو بلال موجودار آنجا را از رسیدن خویش اعلام نمود و او جمعی را بعنوان استقبال فرستاده معزز و محترم در آورد -

* بیت *

بیک تدبیر نیکو آن توان کرد که نتوان با سپاه بیکران کرد
از آنجا که بر آمدن دفعی و بدان صورت اتفاق شده بعضی ضروریات و سرانجام خیمه و (۱) نجیر با فزلی فراخور حال فرستاد و کیفیت رسیدن او را به ناز و پذیرفت نایب بلده نوشت مومن خان که از رفتن زاهد علی با خبر گردید طوماری بخط خویش مستملیر استمالتی و موکد بایمان مغلطه و عهد و پیمان موطده نگاشته مندرج ساخت که اگر از گفته غرض گویی متوهم شده بر آمده اند

(۱) نجیر لفظ ترکی بمعنی قنات است *

جهت رفع آن هر کرا خواسته باشد کفیل درمیان داده شود پاسخ نوشت که چون پیوسته در کهدبایت علیل و مریض بودم اکنون بر آمدن اتفاق شده چندی به تبدیل آب و هوا در احمدآباد اقامت ورزیده می‌رسم بالفعل بعضی ضروریات از خانه طلب داشته اجازت آوردن بدهند مومن خان نظر بر تألیف فلوب رخصت داد و زاهد علی روزی چند در پتلاد متوقف بوده عازم بلده گشت . سداشیو بلال بار بردار و ترمک نامی با جمعی از سوار و پیاده بدرقه همراه کرده با احمدآباد رسانید و ناز و پذیرفت نائب بلده را دیده اقامت گرفت محمد هاشم بخشی که او نیز از جهات چند متوحش خاطر و اندیشناک می بود و طریق متخلصی می یافت چون با زاهد علی اخلاص داشت سوساطت او راه بر آمد را با سداشیو بلال مسلوک ساخته در انتهاز فرصت و بدست آوردن قابو و علاج وافعه فدل از وقوع در آمد -

• بیت •

علاج وافعه فدل از وقوع باید کرد در یغ سود ندارد چو دست کار از دست مسموع گشت و امهدۀ علی الراوی که تدبیری اندیشیده سی چهل کس با گبر را در ظاهر بدادر طلب مرسومات متقاضی کرد و بدین دست آویز احوال و افعال زبانی در معرض بیع در آورده نقد نمود و با محمد صادق که رشته فرانت داشت و با او می بود طرح جنگ زرگری و ناخوشی ساختگی انداخت و او جدائی گزیده بمکان دیگر فرود آمد آنچه قابل بر آوردن بود باو سپرده سبکبار گردید محمد صادق که اظهار رنجیدگی داشت از مومن خان رخصت گرفته بر آمد محمد هاشم تمارض نموده خانه نشین گشت و باز گیران و جماعه سپاه بی کار و با کار که بعنوان عیادت می آمدند محمد رضا بادرش مهمان پریر گشته بدین وسیله بدور خود مجمع را گرم می داشت مومن خان نیز بدیدن آمد و دریافت مافی الضمیر نمود از راه پخته کاری در صدد دل جوئی و صفای طویرت در آمده بذابر رفع مظله پیوستن رشته گسسته را سعی گردید - • بیت •

چون رشته گسست می توان بست لیکن بمیان گره بماند و به را نمود یگانگت و افراط محبت و اتحاد همانجا کمر گشاده مهمان گردید

محمد هاشم چار ناچار بلوازم ضیافت قیام نمود و متعلقان را طلبداشته بیتوتت را نیز مقرر کرد هنگام شب که محفل از غیر و پرداخت سرگرم اختلاط شده سر رشته سخن را بمدعا رسانید و پسر خود را حاضر ساخته دست بر سرش نهاده قسم بار نمود که آنچه سبب توحش از گفته اهل غرض گردید فروغی از صدق نه دارد و (۱) طامات بی اصل است -

مشغو سخن هر کس مشغو سخن من کارباب غرض راست ز هر باب غرضها بالفعل بار گیران و اسپان را نوکر گرداندد و بدستمر سابق از آمد و رفت خورسند دارند تا زبان بدگویان بسته و روی معاندان زرد گردد چون چاره جز رضا وقت را متقاضی نبود قبول نمود - مومن خان مطمئن خاطر گشته روز دیگر بخانه معاودت کرد با وجود این معنی از آنجا که از اظهار بعضی مخصوصان و محرمان از خواه از راه خیر سکالی یا از مدح و حسد مرکوز خاطر مومنان را هر روز صوتی و هر شب ندائی بگوشش میرسانیدند که بهیچ نوع خاطر جمع نمی گشت و ظهور اظهار اخلاص و قسم را تا ویلها نموده میگفتند که جمیع مراتب ظاهر داری و بغفلت انداختن مرنسم است چون مجبور بود پیوسته با خاطر پریشان به کج دار و مریز بطریق معهود آمد و رفت را مسلوک میداشت و در باطن جستجوی راه نجات و کفاره گیری دمی نمی آسود روزی چند که بر آمد بیست و پنجم شهر رمضان بار گیران را به تمهید نمودن اسپان مستعد ساخته در یک رتبه متعلقان مخصوصی را سوار کرده بعنوانی که کسی گمان نبرد که از آن کیست بیرون کرد و گفت که بمجرد بیرون شدن از دروازه مسارعیت نموده تا پلاد باز فنگرند و محمد رضا را درد مومن خان که بمقابله مرآن اشتغال داشت اواخر روز که از تلاوت فارغ شده مومن خان بدرون رفت محمد رضا نزد برادر آمد و باتفاق یکدیگر بلاقوف و اجمال با بار گیران که معد بودند سوار گشت و بتاختن در آمده بر دروازه حصار رسید از راه پخته کاری و انداختن مغلطه از مستحفظان استفسار نمود که سواری مومن^{*} خان که بر خبر آوارگی قزاقان سوار شده بکدام

(۱) طامات سخنان چپ و راست ۱۲ *

سمت رفته باشد و بدین تمهید کوچه غلطی نشان داده راه پتلاذ پیش گرفت پس از ساعتی که مومن خان از رفتن آنها آگاه شد بلا فاصله بتعاقب سوار گردید و در سه گروهی دوانید فرسید بالضرورة برگشت و محمد هاشم به تمهید پیوسته فریب یکبارس و نیم از شب گزشته به پتلاذ وارد گشت و سداشیر بلال بمکان مناسب فرود آورده ضیافت پرستان روز دیگر نوشته مومن خان بغام هم در برادران ورود یافت که با وجود تجدید عهد و پیمان موکد به ایمان ازین حرکت نیجا که موجب بدنامی طرفین است مناسب نداشت اگر ازاده رفتن و جدائی گزیدن منظور بود کجا مانع بودم بالفعل اگر آمده ملاقات نموده بخوشی و خرمی رخصت شوند تا ربع مظنه مردم گردد و زبان سخن چغیان بسته شود خوب است در جواب درخواست طالب همراهیان که مبلغی ميسود نوشند کار رسل و رسائل بدرستی و خسوفت طرفین انجامیده کوتاه گشت سابقا ماندن سلیم جماعدار عرب از همراهی جوان مرد خان و بر آمدن از بلده و اقامت گرفتن در دولفه و آوردن مومن خان با خود باحمدآباد در مواضع شنبی رقمزده تلک بدایع سلک گشته چون او از قدیم در معلیه نشوونما یافته و صحبت آنها اثر نرده از دل و جان با خود عزم را مصمم داشت که از مومن خان تا بقیة العمر جدائی نگرفتند نظر بران در مقدمه گرفتن اشرفیها از دکنیان چنانچه سبق ذکر یافت و در یکدو امر دیگر خود را مطعون مردم و مرهنت را دشمن ساخت -

• بیت •

به هیچ یار مده خاطر و نه هیچ دیار که برو بحر فراخ ست و آدمی بسیار
با وجود یکه اکثر جماعداران عرب و گجراتی ببلده آمده نزد سداشیر دامچندر
و داماجی گایکوار نوکر شدند و او را یارای برگشت نشد و نه صواب دید تا
آزموده کاری چند که بدان امور ارتکاب نمود آواره از خاملان و بر باد دادن
اندوخته آشکارو نهان گردید -

• بیت •

رومی دل از در طائفه بر تافتن نکوست از دوستان دشمن و از دشمنان دوست
از انجا که ارباب حقد و حسد زرداری او را که در ده ساله حکومت جوانی مردخان

۹ بامر کوتوالی بلده مامور بود بمومن خان رسانیده بر لوح ضمیرش مرنسم ساخته بودند و او موقوف بر وقت داشته بمراعات ظاهری از الطاف و اشفاق به نصیقه قلب می پرداخت و او اتحاد قلبی صمیم تصور نموده در مقدمات تقاضای سپاه در آنچه کفایت بود سعی جمیله بجا آورده و از بقیه مرسومات خویش و همراهیاناش گزشته بامید بهبود نشستنه بود از آنجا که محمد هاشم پیوسته در خلا و ملا .

* بیت *

روز و شب هم معاشر و همدم شاه تا صبح مونس و محرم
و در گفتارش رفق و رفیق مهمات رفیق شبانه روزی مومن خان بوده از آنچه در باره
سلیم بدر رسیده و او اندیشیده و موقوف بر وقت داشته آگهی داشت درین
ولا که خود به سلامت بر آمد و پرده از داری دریده شد از راه دوستی دو کلمه
به سلیم نوشته از سرکار نا خبر ساخت و ترغیب بر آمدن و به خرم و هوشیاری
بودن نمود و او از ساده لوحی مزید اتحاد و خلوص عقیدت تصور کرده بجنسه
دوشنه را بدست مومن خان داد .

* بیت *

دستی به کام دل دشمنان بود آندس که نشنود سخن دوستان بیک اندیش
او سوگند یاد کرده گفت که محمد هاشم را ازین نوشتن جز سنگ تفرقه
انداختن و بدل ساختن جمعی که از جان و دل رفیق اند غرضی و مدعائی
نیست در ضمن دوستی شما دشمنی با من اندیشیده خاطر خود را به همه
جهان مطمئن دارد و چون نوکر نبود گفت غلام حسین متبغای خود را با
جمعی عرب ببارد که نوکر می نمایم اهل غرض را دست آویزی بهمرسید و گاو
بخرمندش سده ظاهر ساختند که مبادا از جای دیگر نوائی مخالف بگوشش
رسد مثل دیگران بدر رود لهذا ششم شهر سوال المکرام که سلیم با پنج شش کس
خانگی بذات نفیحه مسافره آمد مومن خان گفت بعضی مراعات که بالمستفهمه
گفتن مناسبت ندارد گلاب رای پیشکار که میگوید باید کرد و خود برخاسته
باندرون شتافت گلاب رای ظاهر نمود که درین وقت فلیل زر مطلوب است
بعنوان فرض حسنه می خواهد او در جواب گفت که هرچه هست از آن

ایشان و من از دل و جان هرگاه رفاقت گزیده باشم زر چه مالیت است نقد موجود نیست اسب و شتر که حاضر است مصایقه ندارد مومن خان ازین پیام رنجیدگی ظاهر نمود درین بین یکی از همراهیان بنفوس مقدمه را نوع دیگر دریافته بزبان عربی فهمانید و او فوراً خود را بخانه محمد رشید بیگ رسانید و او مروت نه کار برده شریک آبرو شد حماعه مغبله نادر شاهی و حرائر چیان که «امور شده بودند از در در آمده هاله وار گردا گرد سلیم فرو گرفتند و راه نجات برایش دسند و ناسیزده شبانه روز بدین حالت همان جا ماند چون مخلصی و مخلصی فیافیت بیست و شش هزار روپیه را بگفت و شفید تمام متعهد گشته برآمد و بهر قسم از فروخت پیرویه زنان و اثاث البیت و گرفتن قرض خاطر دشان کرد -

بوی وفا نیست درین خاکدان معر وفا نیست درین اسدخوان
و سرحدت نفوی صلی الله و آله و سلم من اعان ظالمات فقد سلط الله علیه ظاهر
کنست چون در وقت حکومت جوان مرد خان مبلغی بعنوان مضاربه نه شبنم
محمود تاجر داده بود درین ولا که ضرور داشت از و درخواست نمود نه عمل
در نیامد و تاج بموضع دهوان کفاره گرفت -

* بیت *

دکویی باندان کردن جدان است
که بد کردن بجای بیک مردان

معاودت نمودن سداشیو رامچندر از ضلع سورتیه
و داخل گشتن در بلده و بر آمدن داماجی
گایک وار حسب الطلب پیشوا بالاجی
راو و باقی سوانحات آن سال

سداشیو رامچندر که به سمت جهالا وار و سورتیه شتافته بود پیوستن گذران
داپور بندر که در افصای اولکه سورتیه بر ساحل دریای سوز واقع است رسیده

معاودت نموده در حوالی جونه گدهه آمد و به حسب اتفاق سیاجی گایکوار از
از ضلع کولوار و کانیوار تشخیص حصه خود کنان نیز آنجا پیوست شیر خلی
بابی چند سر اسب به صغه تواضع سداشمو رام چندر و سیاجی گایکوار ارسال
داشت و از طرف نیز سداشمو مفسی با بعضی پیام مداخلت فایب در جونه
گدهه و پارچه بضایطه دهن رفت چون بذاتر امور چند که در معاودت بصوب
بلده لازم دانست بر گشته هشتم شهر شوال المکرم داحمدآباد آمده به تمشیت
مهمات مرجوعه امور نظامت اشتغال ورزید و زاهد علی و میر نجم الدین
ملاقی گشته گذارش حقیقت بر آمدن و رهائی یافتن نمودند و او استمالت
و دل جوئی و خلاع داده رخصت فرمود پانزدهم سیاجی گایکوار گیز معاودت
کرده آمد از آنجا که سداشمو بلال محمد شاهم و محمد رضا را تا رسیدن سداشیو
وامچندر متوقف ساخته و حقیقت را نوشته بود سداشیو وامچندر زاهد علی را
نیز رخصت فرمود که باتفاق سداشیو بلال و محمد هاشم در انتزاع نذر کهنیایت
سعی نمایند زاهد علی به پتلان رفته چندی به تطمیع فرقه سپاه کهنیایت
پرداخت جمعی جدائی گزیده بر آمدند و بعضی وسیله روزی انگاشته از
حقیقت کار مومن خان را آگاه ساخته وجهی را که رسیده بود متصرف شدند
چون یکماه بدین منوال بسر آمد مومن خان که از اراده آنها واقف گشته به
حزم و هوشیاری خبردار می بود پیشرفت کار بنظر نیامد و صورت مراد در آئینه
مقصود جلوه گر نمی گشت زاهد علی یازدهم شهر ذی الحجة ببلده آمد
و محمد هاشم با برادر و متعلقان بمیان کانم که با رنمل زهیندار آنجا از سابق
اخلاصمندی داشت رفت همدان اوان حسب الاشارة پیشوا سنبهوارام و پسرش
را که در بروده بود به بونه بردند و نوشته جات متضمن طلب داماجی گایکو
رسید چون سداشیو وامچندر بذاتر بعضی امور رفتن او را صلاح کار نمی دانست
در نیت بودن داحمدآباد به بالاجی را و نوشت منظور نه گشت . . .
نامی براولی بردن او رسید بانصورت داماجی بست و ششم ذی
منهل عیدگاه داحن خیمه گشت و بتاریخ سلیم سداشیو وامچندر . . .

بعزم پیشکش نزول نمود چون از چندگاه پیش ازین مومن خان از راه عاقبت
امدیشی و مسلوک ساختن طریق ارتباط و تشیید مبانی اتحاد و گدایش بعضی
احوال و درخواست مسئولات اراده پندم گزارای خود را بپا مردی خویش
بقول آنکه -

هژ برانیکه آن شیران شکار اند
بیای خود پیام خود گزارند

معتمدی را نزد پیشوا فرستاده خواهش آمدن را بپویه مستدعی گشت و نوشته
عدم مراجعت کهناییت و دادن دستکات رهگذر بنام سداشیو رامچندر و داماجی
گایکوا، مصکوت جواسیس از آنجا رسید مومن خان در استعداد سرانجام روانگی
در آمده نوشته جات موسوم نزد سداشیو رامچندر فرستاده درخواست دستکات
نمود و او پاسخ نوشت که چون عامل آنجا در بعضی معاملات حسابی تفاوت
ظاهر می نماید وجه تفاوت را خاطر نشان و نمود راهی شوند نهاد چندی
توقف واقع شد و سداشیو رامچندر بنابر داشتن داماجی دفعه ثانی نوشت
و به سرانجام توپ خانه و نوازم سفر در بودگاه مقامات و رسید از آنجا که راجه
اکهیت زمیندار کهیچ را پیوسته خیال منصبداری و خطاب راجگی در سر بود
بنابر انصرام این معنی و کلا بدربار جهان مدار در عهد حضرت فردوس آرام گاه
فرستاد و مکرر بار سال اسپان کچهی که شهره آفاق و گوان گجراتی و تنسوقات با
عرضه داشت بدرگاه گیتی پناه و ارکان دولت پرداخته به منصب و خطاب
مرزا راجه اکهیت سرفراز گردیده خواهش صاحب صوبگی تهته که از کهچ فریب
است پیوسته مکنون ضمیرش بود درین ولا معتمدی نزد سداشیو رامچندر
و داماجی فرستاده بعهد سرانجام خرچ فوج استمداد نمود لهذا رنچپور داس
از جاذب سداشیو و سیوکرام از طرف داماجی مقرر شدند که بدانجا شتافته
سیدید مبانی قرار مدار درست نمایند و همدین سال نیک نام خان عامل
و موجودار بهرچ باضافه منصب و خطاب نهاد و عطای علم و نقاره سرفراز
کردید *

کوچ نمودن سداشیو را مچندر باتفاق داماجی گایکوار
 بصوب بندر کمربایت و از آنجا به عزم بند و بست
 و گرفتن پیشکش و مقرر نمودن سنتوجی به
 نیابت بلده از تغیر نار و رسیدن خبر
 آمدن سیلاب در بندر سورت
 و روانه شدن داماجی
 گایکوار به پونه

سداشیو را مچندر سنتوجی برادر کلان خود را از تغیر نار و به نیابت بلده
 مقرر ساخته بیست و سوم شهر محرم الحرام سال هزار و صد و هفتاد و دو باتفاق
 داماجی گایکوار کوچ نموده به موضع عیسن پور دو کروهی بلده منزل گزید و از
 بندر سورت خبر رسید که هجدهم آن ماه آب رود تپتی که از پایان حصار آنجا
 بدریای شور می پیوندد طغیانی نموده سیلابی بدرون معموره بندر در آمد
 و خلقی را بگرداب محیط نیستی فرو برد و قواعد اکثر عمارات زمین و متین را
 متزلزل ساخته از پا در آورد و امتعه واقمشه تجار بکاری و براری را ضایع و نابود
 نمود و پس از دو شبانه روز که در تلاطم و تموج تخفیف یافت و به همین هیچ
 دریای نریده بهم چشمی آن از جاده اعتدال در گذشته در بهروچ و عمرانات
 سواحل خویش خرابی رسانید و دفعه ثانی بیست و پنجم همان ماه کمتر از
 نسبت سابق در بندر سورت رود تپتی موجب اتلاف جان و مال سکنه آن
 جا گشت غلام حسین خان ولد عبد الحمید خان سفد درگاهی بمهر صدر الصدور
 درباب تقرر صوبه از تغیر محمد مغور الدین خان که بقام عدم ماحصل تعلقه
 به بندر سورت رفته رجوع نموده صدر گشت از آنجا که از مدت ممتد مقدمات
 وظائف و روزینه و اراضی ارباب معاش و اصحاب عمائم درهم پیچیده شد و ابواب

خیمات مبرات از بی توفیقی ناظران مسدود گشته رجوعی بصدر نماد و او را جز نام خدمت حاصلی و منفعتی عاید نیست بالجمله سدا شیورامچندر کوچ نموده بموضع کهنه نذیر انفصال تشخیص آنجا نامحمد دوران که در حصه داماجی است سه مقام ورزیده بصوب بندر کهنبايت شتافت و در سواد بندر دایره کرد مومن خان که بعزم روانگی پونه بیرون بر آمده بود داخل حصار گشته محافظت بروج و باره پرداخت و کار پردازان را برای گفت و شنید بواسطت داماجی بیرون فرستاد و در مقامات آنجا از جرنه گده خبر رسید که شبر خان بلخی فوجدار بیست و پنجم شهر محرم الحرام باجل طبیعی جهان فانی را بدرون نموده تعال باقی شتافت -

• بیت •

هر آنکه زاد بناچار نایدش نوشید ز جام دهر می کل من علیها فان

و ارباب حل و عقد محمد مهابت پسرش را قائم مقام او ساختند چون سدا شیورامچندر بیست روز مقامات نمود خاطر نشان نیست هزار روپیه وجه تفاوت حصه که مومن خان متصرف گشته بموجب اظهار گماشته خود گرفته بر موضع کهنه و از آنجا بموضع ارنمینه معموله چوئاسی کهنبايت که زمیندار آنجا در ادای دبشکش ناظم صوبه ایستادگی داشت مقام نمود و درین بین نوشنکات پندشوا صنبی بر طلب داماجی بمزد تاکید رسید جای عذر و چاره جر شتافتن نماد انفصال پیشکش اوفمیته نموده از دریلی مهندسی عبه گشت و سیاجی پسرش را جهت تحصیل پیشکش حصه خود به ضلع سورته اختصاص فرموده پونه راهی گردید سدا شیورامچندر بقصبه باره سینور محال وطن داری شیر خان دانی که از جدد سال سردار محمد خان پسرش در آنجا اقامت دارد و در ایام رویداد هنگامه احمد آباد نیمه حصه پیشوارا متصرف شده و نیز اقوام دیسانی پرگنه بیور پور بنذیر گرفتن مصادره باتفاق دیب سنگه زمیندار لونا واره مستغاثی آمده بودند رفت سردار محمد خان که در عنفوان شباب سلطان حبشی مدار کار او را به مخالفت رهنمون گشته سپر مانعت در پشت حصار بر سر کشید و دست مدافعت از فراز فصیل در پیش کرد از طریق بجنگ توپ و تفنگ نایره قتال و آتش جدال

برافروختند روزی چند که بدین منوال برآمد شبی سدا شیو رامچندر نزد بانها مرتب ساخته امر بگذاشتن فرمود و خود بر پشت گرمی سپاه ایستاد جمعی که پیاوردی همت بالا برآمدند پاسبانان ناخبر گشتند و جنگ توپ و تفنگ در گرفت درین بین صبح طالع گشت و جهان را روشن ساخت چون پیشرفت کار نبود معدودی زخمی برگشتند سردار محمد خان بدون انفصال چاره ندید سلطان را با مقدم آنجا بیرون فرستاده سی هزار روپیه را متعهد گشت و سلطان و مقدم بطریق یوغمال ماند از آنجا که مومن خان حقیقت برآمدن خود و آمدن سدا شیو رامچندر و گرفتن بیست هزار روپیه بنوع دیگر مندرج ساخته مصحوب مسرعی با برخی تکلیف و سبب توقف را نوشته نزد پیشوا فرستاده بگوید در ماده استرداد آن وجه آوردن مومن خان حسین نام یاساول و چند نفر جواسیس با نوشتجات رسید مومن خان او را پیش سدا شیو رامچندر که در باره سینور مقامات داشت فرستاد او ناظهار اینکه بابت تفاوت حصه گرفته ام بیموجب نیست جواب داده یاساول را رخصت کرد و خود بر دیپ سنگ زمیندار لوناواری که از مدت ممتد اتفاق رفتن ناظران بدان صوب نشده روانه گشت زمیندار در پشت جدار آنجا پناه گرفته به جنگ توپ و تفنگ آسیای حوب را بگردش در آورد سدا شیو رامچندر گوشمالی او را پیش نهاد همت ساخته به بستن و پیش بردن موچال امر فرمود و سردار محمد خان را با جمعیت همراهی طلب داشت که آمده شریک کار گردد و او به کفالت عبد الله زبیدی و جماعه عرب باسصد سوار و پیاده آمده ملحق گشت چون شبانه روز چند که به زد و خورد سپری گردید سدا شیو رامچندر کوهچه را که دران نواحی بود بنظر در آورده چون بذایر انبوهی جنگل و تراکم اشجار بالا برآمدن صعوبت تمام و کمال اشکال داشت امر به بردن نموده به سعی تمام توپ پله رس که سرکوب مکان بودن دیپ سنگه تواند شد نصب کرد و بانداختن گونه چند که در اینجا کارگر افتاد دون حیرت و پندار از کالج دماغ بی مغزش برآمد بالضرورة دسب توسل بدامن عذر و ندامت زده رجوع آورده پنجاه هزار روپیه را تعهد نموده یوغمال

سپرد سدا شیو رامچندر سردار محمد خان را رخصت کرده به صوب پرگنه سوزاسه روانه گردید و بموضع واسنه معموله پرگنه ایدر که از قصه بدنگر تعلقه جوان مرد خانی هفت کروه رافع است در بین راه بقدر حالت و فراخور مکان تشخیص و تحصیل کنای رسید و از انجا بموضع اکلور معموله بیجا پور تعلقه جوان مرد خان معسکر آراست زورآور خان که در بیسلنگر و از انجا قریب بود آمده ملحق گشت همدران اوان رنچپور داس و سیو کرام که فزید راجه لکپیت به کهچ شتافته بودند معاودت نموده به بلده رسیدند و رنچپور داس فرد سدا شیو رامچندر روانه شد و پنجم شهر جمادی الاولی که او براه حمیدر در سواد پائی پور رسید محمد بهادر فوجدار آنجا در پشت دیوار حصار که درین اوقات عمارت نموده و برج و باره بسته در آمده بجنگ در پیوست جوان مرد خان حسب الطلب نهم آن ماه با جمعیت قریب هزار کس از سوار و پیاده آمده شریک کار گردید و قریب یک ماه که کار منازعت بطول انجامید و درین مدت فریات اطراف و جوانات به تاخت و تاراج در آمد سی و پنج هزار روپیه سهامی غارت دیهات که آن نیز مبلغی می شد به وساطت جوان مرد خان انفصال یافت و یرغمال سپرد نهم شهر جمادی الثانی کوچ نمود و از منزل اونجه اوفاده جوان مرد خان را با برادرش رخصت فرموده بصوب لیمری متعلقه جهالوار راهی گشت و در بین راه از سوجا زمیندار موضع کهنوس ده هزار روپیه گرفته کوچ بکوچ به لیمری پیوسته به تعین مورچال و افروختن نایره فتال اشتغال ورزید همدران اوان سنتوجی برادر سدا شیو رامچندر نائب بلده دیوار حصار متصل دروازه رایگهر مشرف ساحل رود سابری که در وقت سرب پست راو بنامر طغیانبا دولاها مذهبم گشته بود سنگ از مسجد سیدی بشیر بیرون دروازه سارنگپور طلب داشته شروع به ترمیم نمود چندیکه از انجا که سنگ کشی کرد چون بعد مسافت داشت از مسجدیکه نزدیک دروازه خانجهان است سنگ آورده باستحکام تمام دیوار را از سنگ خارا و شرفات مرتب ساخت چون از مالکان دولاها کسی نمانده و در ورژه استطاعت نیست افتاده ماند *

آمدن سید معین الدین خان عرف سید اچهن از پونه باراده بندر سورت و بدست آوردن آنجا باستظهار احمد خان قلعه دار و بیدخل گشتن علی نواز خان

سابقاً در ضمن سوانحات سال هزار و صد شصت و دو کیفیت برآمدن سید معین الدین خان عرف سید اچهن از بندر سورت و شتافتن نزد بالاجی راور پیشوا و در آمدن صفدر محمد خان سمت گزارش یافته درین ولا که خبر اتحال صفدر محمد خان و تمکن یافتن علی نواز خان که استماع نمود بذریعۀ مظفر خان گاردی بغیر برکشیدن انتقام و مستقل بامر حکومت بندر نزد پیشوا مستدعی گشت و گفت -

* بیت *

من ناله ز بیگانه ندارم که دلم را

هر غم که رسید است هم از خویش رسید است

از آنجا که مدتی همراهی گزیده و به تصدیقات اوقات گزانیده بود پیشوا اجابت نمود و اندیشید که اگر او باشد در معنی دست نشاندۀ او خواهد بود بغیر این نوشته جات مرافقت و اعانت بفام تجار و اعیان سکفۀ بندر سورت و در باب امداد و کومک به داماجی گایکوار نوشت و جمعی از همراهیان مظفر خان گاردی همراه داده رخصت فرمود و او بطی مراحل و قطع منازل به سوهن گدهه رسید چون از ممر اخراجات و ضروریات کار به تعسر انجامید بحسب اتفاق که نیر بختش رو به اوج اقبال آورده به سهم السعادة پیوسته بود روندۀ چند که باصطلاح این دیار انگریز گویند نقدی صرافان بندر را به خجسته بغیاد اورنگ آباد می بردند بسر وقت او وارد و در چار گشتند این معنی را فتوحات غیبی و امداد لاریبی پنداشته تصرف نمود و کوچ کرده بر دوازده کروهی بغدر سورت آمده در صدد فراهم آوردن سپاه اشتغال ورزید و از نیک نام خان فوجدار بهروچ استمداد نمود گروه سپاه پیشه از اطراف و جوانب وسیلۀ روزگار انگاشته فراهم آمدند سید

اچهن برعايت صلۀ رحم از در ملاطفت و ملايمت در آمده پيغام مصالحه با علي نواز خان درميان آورد که المصلي لا يذكر آينده نائب مستقل بوده دست مزاحمت کوتاه دارد از انجا که او را غرور پندار از کثرت اعوان و انصار و اتفاق احمد خان قلعه دار از جادۀ وفاي دور انداخت -

• بيت •

شاخي است از درخت حمايت رگ غرور

حدود را کسی ز بافتگی کم نمي کند

چون قضا آسمانی بنوعديگر تعلق پذيرفته بود ازین معني سرباز زد - • رباعي •

هرچند که مرد مرد عاقل باشد در کار قضا اعمی و غافل باشد

کس را نبود ز خويستين دوستري جاهل باشد و گر که عاقل باشد

سيد اچهن فريديک تر آمده در انتها ز فرصت نشسب از انجا که در مزاج علي نواز خان مادۀ سوداوي غلبه داشت بنابر امور چند اکثري از کار پردازان و فريديگان مثل ظفرياب خان حدشي و واپي الله و جمعی از و تفقر و بيدل و د خوف و رجا بسر می بردند اتفاق يکديگر در تدبير در آوردن سيد اچهن بوسيله انگيزی در آمدند علي نواز خان بدريافت رسيدن سيد اچهن و نزديکی ناهمد خان قلعه دار گفت مردم خود را به همراهي فوجي که بر سر سيد اچهن تعيين می نمايم بفرستد ظفرياب خان و ديگران واقف گشته قلعه دار را بدلائل عقلي و ذهلي و گويند که بدادن مبلغی از اتفاق او باز داشتند و عقد موافقت با سيد اچهن بستند که روز ديگر که علي نواز خان فوج خود را با آلات و ادوات حربي تعيين فرمود احدی از قلعه نيامد و آنها که رفتند بچنگ تير ، تفنگ پراخته جمع گشته و خسته شکست خورده برگشتند علي نواز خان از تقاعد ورزی احمد خان آشفته شده پيامهای خشونت آميز و وعده و عید فرستاد قلعه دار به سيد اچهن اشاره نمود که بقصبة رانديز آن طرف دريای پتي که محاذي قلعه است آمده استقامت گيرد -

• بيت •

مرغ دست آموز را چندانکه کس دور انگذد

با نشاط بال باز آيد چو گویندش بيا

و او ظهور این لطیفه غیبی را از مساعدت وقت و یاورى بخت پنداشته و دربر وقت که قریب پانصد کس از سوار و پیاده فرستاده نیک نام خان بعنوان کومک رسیده بودند چون چهار هزار کس از سابق و لاحق فراهم آورده بود بیستم شهر ربيع الاول بقصبة راندير آمده متصرف گشت و مسعود نامى حبشى را که از جاذب على نواز خان در انجا بود دستگیر ساخت و دست به غارت کتوده راهی و استقلالى بدست آورد على نواز خان باوجودیکه قریب هشت نه هزار کس داشت بمخاطره نفاق قلعه دار و بیوفائی دیگرانرا که استنباط نمود جرأت مدافعه نتوانست نمود بالضرورة با احمد خان فارغ باب وفاق شد پاسخى نیافت و سید حفیظ الدین خان پسر سید اچمن را از دریچه قلعه باندرون گفت و شب عر شهر ربيع الثانى قریب نصف شب سید اچمن باشاره قلعه دار کشتى سوار د آمده در سرای حقیقت خان فرود آمد و ظفریاب خان با جمعى که با او ساخته بودند آمده ملحق گشتند هنگام صبح که روز روشنیه و غره بود کسان سید اچمن باتفاق مردم احمد خان رو بدربار حاکم نشین حمله ور گشته معرکه جنگ تید و تفنگ آراستند و قریب سیصد کس از طرفین کشته و خسته شدند و مورچال مقابل یکدیگر بسته گردید و دروب حصار شهر پناه مستحفظان سید اچمن به شراکت مردم قلعه دار قایم گشته ابواب دخول و خروج را مسدود ساختند و از فراز قلعه توپهای ازدها پیکر آتش فشانی بر دربار آغاز نهادند امان الله خان خانه سامان على نواز خان نیز جدائی گزیده رفت از مشاهده کفاره گیر کارپردازان خلل در استقلال سپاه افتاد از خامت عاقبت افدیشیده به تقاضای مرسومات پیش آمدند چون وقت گنجایش نداشت بموجب اظهار هر کس داده قبوض گرفت و بدلاسا و دلجوئی هریک پرداخته به مورچال فرستاد از انجا که اطعام لازم بود و راه رسیدن غله مسدود امان الله خان سامان از راه نفاق آنده ذخیره گرفته بود در مکانی داشت که دست نمی توانست رسید - • بیت

از دشمن دوست رو بپرهیز چون هیزم خشک ز آتش تیز

در سه پهر بیش و کم گزرانید در آخر کار سقایان نیز گریختند بی آبى علا

نایابی نان گردید سید کمال الدین قاضی را که رشته فراغت سببی با علی نواز خان و اتفاق داشت بازاده نیکو مورچال دروازه نوسازی را بردارد و بسد غله ازان اطراف آورده آبی بر روی کار آرد تا جمعی رو بدان صوب نهاد و بر مخالفان یورش نمود قضا را گول تفتنگ بر شقیقه او سیده تسلیم گشت - • بیت •

تفتنگی را گره از سینه وا شد ستم شد مرگ شد برق بلا شد
همراهیان فرار را بر فرار اختیار کردند علی نواز خان مضطربانه به مشورت صلاح اندیشان ظاهری پیام مصالحه در میان آورد و روز جمعه پنجم آن ماه دیار را خالی نموده بخانه خود که در محله سوداگران خریده بود رفت و اچمن بنابر رسیدن ساعت مختار در سرا متوقف گشته یازدهم داخل مکان متصدی نشین شده به تمشیت امور مرجوعه و بندوبست پرداخت و کومکبان بهرچ را خلع و اسب داده رخصت نمود •

رفتن قلعه آهنی اساس بندر سورت بتصرف
انگلیس و مسلط گشتن او در امر حکومت
و مقور ساختن فارس خان به نیابت
سید معین الدین خان و معطل
شدن احمد خان قلعه دار

از جمله سوانحات این سال رفتن قلعه آهنی اساس بندر مبارک سورت بتصرف کپتان انگلیس است شرح این مهال بر سبیل اجمال آن که چون احمد خان ولد حافظ مسعود خان حسنی قلعه دار بدون استمراج و استصلاح و مشورت و اتفاق تجار و اعیان به تخصیص کپتان انگلیس از راه خود رانی و خود سری بجانب دلاری سید معین الدین خان پرداخت و او به پشت گرمی قلعه دار بحکومت متمکن گشت جماعه حبوش را تسلط و غورز بیش از

پیش گاه چند افزود از انجا که در همین هنگامه آرائی با سید معین الدین خلی و برادران او اموال لکوک کلاه پوشان در لانی بموجب اشارت حافظ مسعود خلی بیاد فغا رفته چنانچه در محل خویش سبق ذکر پزیرفته حبشیان که پیوسته بدمستی نموده با از اندازا گلیم فرا ترک نهاده به ایذا و اضرار مردم خصوصاً بفایر عداوت باتوابعلی انگلیس می پرداختند چنانچه چندگاه پیش ازین در نفر پارسی ملازم او را کشته بودند درین ولا که با متصدی بخوکیه مرفوم شد اتفاق رویداد بلکه خود را سپیم و شریک امر حکومت او ساخته بر دروب حصار شهر یغاه مستحقفظان هر دو قایم گشتند مستر اسپین سرکپتان از مآل کار اندیشیده دست از تجارت و معاملات کشید و به مستر بوجر جندرال سردار خود را که در مبنئی است از رویداد مخبر ساخت جندرال اختلال احوال بندر سورت و تغلب و تسلط حبوش را نه پسندیده چون رعاب سلطنت برجا مانده و بفایر قرب و جوار مبنئی از پوزه که بمسافت شش روزه راه است و غلبه پیشوا را دیده از دیر باز راه سلوک مسلوک و روابط محبت مربوط می داشت در باب اخراج احمد خان و انتزاع قلعه ازو استمزاج مشروط به شروط چند حاصل نموده به اسپین سرکپتان بندر سورت نوشت که بر آمده به کشتی ها در آید و بر باره در دریا لنگر اقامت انداخته مترصد رسیدن مصالحه جنگی و کومک باشد و نظر بر متانت و رصانت قلعه و عاقبت اندیشی از روی خرم و احتیاط پیشوا را نوشته از مار بندر بسئی و فوجی را از راه خشکی طلب داشت اسپین سر بموجب اشارت جندرال اسباب خود را حمل کشتیها نموده بر آمد سید معین الدین خان و احمد خان از بر آمدن کپتان دفعه و رسیدن ارمار بسئی و فارسخان که تا حال در انجا بود مضطرب گشته بعضی از تجارت پیشگانرا فرستاده باستمالت و استفسار این حرکت پرداخت و او که در انتظار رسیدن اشاره جندرال بود بمقتضای وقت از راه ساختگی گفت که مرا اطمینان خاطر نیست لهذا کفاره کشیده ام و تلخ امر جندرال بدانچه او خواهد نوشت بعمل خواهم آورد درین ضمن فوج مرهته براه خشکی بیرون رسید ازین معنی فلق و اضطراب عظیم عاید حال سکنه شد اسپین

سر خطی بنام سید معین الدین خان و سید عبد الله سجاده نشین سید عید روسی و چلبی و اعیان مشتمل بر اینکه در بندر ظلم و تعدی و بی نسفی از حد تجاوز کرده تجار بطمانینت خاطر بامر تجارت نمی توانند پرداخت و مکنون ضمیر چندال آن ست که در ملک شاهي امن و امان باشد و تراحیدی حیف و میل درود کسان احمد خان قلعه دار که بيموجب دو نفر رانسته ما را کشته اند قاتل را حواله نماید و الا نه آماده پرخاش باشد و گره جهازات را بر موسم سفری شدن و متعلقان سید اچمن را که در مدئی اند اجازت بر آمدن بخوادم داد چون خبر پیوستن ارمار بندر بسئی در دریا و رسیدن فوج دکهنی از خشکی بچندال رسید غرابی چند مشهور از مردم سرکاری و لوازم توپ خانه و قفسه های گران تیز فرستاد که قلعه را از احمد خان مستخلص سازد و بر باره پیوسته لنگر انداختند قریب دو ماه چندی درین گفت و شنید سپری گشت از آنجا که تقدیر آسمانی با تدبیر آنها موافقت داشت .

• ابیات •

گر شود ذرات عالم پیچ پیچ باقضای ایزدی هیچند هیچ
چون فضاییرون کفد از چرخ سر عاقلان گردند جمله کور و کر

به مضمون آنکه اذا اراد الله شیاً فیهاً اسبابه احمد خان که پیوسته به شرب شراب ارغوانی و پیمودن جام ریحانی شب و روز مست لایعقل می بود و حافظ مسعود خان پدرش نظر بحالت او از اندامی بدست آوردن قلعه بلال نام حبسی را که معتمد بود حارس قلعه ساخته و پس از پدرود کردن او عالم فانی را احمد خان نیز بحال داشته بود بذات امری از و رنجیده غائبانه تهدید حبس و قتل و هتک و حرمت او در عالم آب میگفت و به مشقوب زبان صدق دل او را می سفت .

زبان بسیار سر بر باد داد است زبان سر را عسوی خانه زاد است

بلال از آبروی خویش هراسان تخم نفاق در مزرع وفاق می کاشت مستراسپین سرکیپتان ازین معنی رافف گشته از مساعدت وفت و یاورى بخت پنداشته به دادن مبلغی او را با خود یار ساخت از آنجا که اراده کلاه پوشان اظهر من

الشمش و این من الامس واضح و لائح گشت - احمد خان فوجی را با توپ چند و لوازم مدافعت بزرگی بقدر که سر راه در آمد کشتی واقع است فرستاده مورچال بقدی نمود بیست و ششم شهر جمادی الثاني کلاه پوشان عرابها را بادبان کشیده رو به قلعه نهادند توپی چند از فراز بروج بر کشتیها انداختند کار گر نیامد و گویند که از راه ساختگی بدون گوله بوده بالجمله کشتیها بگذار رسیده کلاه پوشان در بانیکه از آن آنها بود نزول نموده یورش بر مورچال زدگی بندر بردند و از غرابها توپها بر آنها بستند باندک زد و خورد پای استقامت مورچالپان از جای رفت و جمعی کشته و خسته گشتند و زنگی بندر بدست کپتان در آمد سید معین الدین خان نظر بر جانب داری پیدوا به مقتضای وقت بکومک احمد خان نپرداخت و بدله هل جزاء الاحسان الا الاحسان از او ده عمل در نیامد چهارم شهر رجب المرجب کلاه پوشان دهمدها بسته توپهای و نبار که تیرشان پانزده منی و بیست منی بود محادی قلعه بست و ده انداختن گوله چند آشوب در محصوران اوکند هر گوله ماندد بالای آسمانی که بر سقف عمزت بود آمدی با خاک راه برابر ساختی و هر تیری که بسان صاعقه بر سطح زمین نشتی تا آب فرو رفتی چنانچه از صدمه یک گوله نیمه شاه برج بدان عظمت قلعه را تا کمرگاه منهدم ساخت و چابک دستی بکار برده فرصت سرخاریدن و مهلت دم کشیدن نداده دود از کاخ دماغ شان بر آوردد اگرچه از فراز قلعه توپ میرسید اما بنابر سازش کاری نمیکرد و در عرصه یکشنبه روز فریاد الامان بر آمد روز سوم سید معین الدین خان پیام مصالحه داده فوج خود را به استقبال فرستاد و کپتان فارسخانرا همراه گرفته از دروازه مکئی داخل بندر گشت و خانه احمد خان را که خود درانجا بود هاله وار (۱) قبل نمود و جمعی که دست ممانعت در پیش آوردند کشته و خسته گشتند و قلعه را خالی ساخته به کسان خود سپرده بیرفهای علامت انگلیس را پهلوی بیرفهای شاهي نصب نمود مستر کلاس را قلعه دار کرد و برای ملاحظه نمودن قلعه رفت بعضی عمارات

را که داشتن آنها مناسب ندانست مفهده فرمود و به ترمیم شکست و ریخت سابق و لاحق پرداخت و مکن چندرا که پیش روی قلعه بود نیز برداشته میدان ساخت و امر حکومت و قلعه داری بصوابدید مستر اسپین سرکیتان نعلق گرفت و بتق و فتق مهمات به یداقدار او در آمد ارمار بسئی را بخصت فرمود و روح مرهته که از راه خشکی رسیده بود چون چندان از باطن مخیر نبود پس از ابعراف این فیل و قال ناسداد طبق آمد و مت هنگامه آرا شدند ثنی الحال که بموجب نوشته کپتان که چندرال ده پیسوا نوشت دست برداشته رفتند و فارسخان را به نیابت سید معین الدین خار، که برای نام متصدی او باشد مقرر فرمود ، بعدر کفاف بهخوان خرچ معین ساخته فارسخان را در جمیع امور مختار ساخت سید معین الدین خان چون حاره بخیر اعلان دید خلعت ندابت و یک زنجیر فیل را داد *

روانه شدن مومن خان متصدی بندر که نهایت نزد پیشوا بالاجی راو به راه منبئی

سابقا رسیدن حسین یا سنول و جواسیس پیشوا بالاجی را و بذکر آوردن، مومن خان حسب الاستدعای او سمت گزارش یافتند درین ولا بموجب تاکید سراول در باغ نکینه نقل مکان نموده در حرکت و تعاهد با خود میر اندیشید و به هیج قسم از مرهته اطمینان قلب حاصل نمیگشت چندی به امت و اعل امروز و فردا گزافیده رایش بران قرار گرفت که چون چندرال انگلیس را بفابو قرب و جوار و بدست آوردن قلعه بندر سورت روابط مودت و اتحاد با پیشوا موقوف و مربوط شده در منبئی که از بونه شش منزل است متوقف گشته بوساطت او خاطر خود را جمع ساخته ملاقات نماید -

* بیت *
توان بمرهم تدبیر نیک و رای صواب جراحات دل صد پاره را دوا کردن
لهذا مستر اسکین کپتان بندر که نهایت را که دران نزدیکی به بندر سورت رفته بود
نزد خود طلبداشته سلسله جفتان مرکوز خاطر با چندرال شده نوشت که از راه

خشکی بنابر عدم موافقت دکهنیان و بعد مسافت حرکت را مناسب نمی داند اراده دارد که برای کشتی به منبئی رسیده به پونه شتاید جندرال حسب خواهش او و نوشته مستراسکین راضی باین معنی گشت و کپتان بندر سورت با اشاره جندرال کشتی چند بطریق بدرقه به کهنایت فرستاد مومن خان بعضی ضروریات و مخصوصان را در کشتیهای ازان خود که مرتب و مستعد داشته بود در آورد و سواران و شتران بار بردار با یاساول برای خشکی راهی کرد که در منبئی آمده ملحق گردند و محمد زمان خان ولد فداوالدین را نائب و گلاب رای پیشکار در کهنایت بجای خود نصب فرموده چهارم شهر شعبان المعظم بادبان کشتی عزم را برافراخت و لجام سکان مرکب اراده را بدان صوب معطوف داشته وارد بندر سورت گشت مستراسکین سرکپتان آنجا بیرون دز باغ خویش فرود آورده مهمان ساخت و کیفیت بجندرال نوشت و پس از رسیدن جواب رخصت داد مومن خان به منبئی پیوست جندرال به اعزاز و احترام پرداخته مقدمش را گرامی داشت و در مکان مناسب فرود آورده مهمان پزیر گشت مومن خان باتفاق جندرال حقیقت رسیدن خود را بدالاجی راو نوشته مصحوب معتمدان روانه پونه کرد *

کوچ نمودن سداشیو رامچندر نایب نظامت از
 لیمری و به تاخت در آوردن هلود و گرفتار
 گشتن بابها زمیندار آنجا و مراجعت
 نمودن به بلده و روانه شدن
 به صوب پونه

قبل ازین رسیدن سداشیورام چندر به لیمری و بستن مورچال و افروختن
 نائیر قنال و جدال رقمزده کلک بنایع سلک گشته بعد وقوع جنگ توپ
 تفنگ چند روزه وجه مقرره پیشکش را گرفته تا تا مداراکر خود را بنابر عارضه

جسمانی رخصت احمدآباد نموده بر هلود تعلقه بابها زمیندار کوچ کرده بر موضع درانکدره که بعاصله ده کروه رافع و بمتانت حصار و قلبیت مکان اشتها داد دایره ساخت و بتعین مورچال پرداخت - بابها از اطلاع این معنی کسان خود را با کومکیان که از اطراف و جوانب رسیده بودند و مصالح جفکی بدانجا فرستاده خود باجمعی در هلود اقامت گرفت بعضی از هم چشمان و معاندان او از راه کینه و عداوت که شیوه ایست بس مدموم -

ای خلق جهان بیک دگر کینه ورید گویا که ز مرگ خویشتن بی خبرید
همچون دو سگ گرسنه از بهر شکم از روی حسد بیکدگر می نگرید

به سداشیو رام چندر معرفت بهکوان که نه هراولی و رتق و تنق مهمات پیشکش می پرداخت و همراهی داشتند دمبدم اخبار و چگونگی جمعیت او را میسر میدادند به ده نمونی آنها شب چهارم شعبان المعظم بی خبرانه بر هلود ناخت برد و کسان زمیندار سپر ممانعت بر سر کشیده در پشت جداره که چندان استحکام نداشت به انداختن توپ و تفنگ پیش آمدند سداشیو رامچندر جماعه عرب و سندهی را پیش انداخته یورش نموده خود را پیل جدار حصار رسانید و بیلداران را بکندن و شکستن دیوار مامور ساخت و از طرف دیگر فیلان را به شکستن دروازه دواید باوجودیکه گول توپ و تفنگ مانند دگر آتشی می بارید جمعی که اجل شان رسیده بود برحاک هلاک افتادند عبد الله زبیدی و سلمان و باجردان جماعداران با چندی زخمی شدند در اندک فرصتی دروازه شکست و رخنه دیوار افتاد تمامی سیاه حمله آورده در اندرون سر آمدند و او باشان و اجامه اردو بتاراج آن معموره که مانند شهری آباد شده بود و اکثر تجارت پیشگان از ستم حکام بی مروت از احمدآباد و فصبات نه ستوه آمده پناه بدانجا برده بودند دست تطاول کشاده گشت و داکین راسته بازار و مسکن مساکین سر راه بیشتری به غارت رفت و از ناطق و صامت بدست هرکه در آمد گرفته بر آمد بابها زمیندار در فلعهجه مکان بودنش محصور شد و موج از هر چهار طرف مرکزوار آنجا را در میان گرفت از مشاهده این حالت و انجامیدن کاربدان

عایش باها جان و مان را در معرض خطر دیده دست بسته رجوع آورد سداشیو رامچندر که خود نیز دران معرکه بود مردم را از غارت بازداشته نسقچیان تعیین نموده او را همراه گرفته بر آمد و در مکان مناسب خیمه زده معسکر آراست از آنجا که دید ابدال مرهغه در اوج است با سهل ترین وجهی هلود ناخته گشت و لانه آنچنان مکانی نبود که با این فوج شکسته شود بالجمله گفت و شنید پیشکش مصادره در بیدش کرده پس از بد و بدل یک لک و بیست هزار روپیه که راصل سازد انفصال یافت و تا ابراء ذمه معنیه وجه او را بطریق یرغمال باز داشته کوچ نمود زمینداران اطراف و جوانب از رویداد هلود عسرت گرفته از نزدیک و دور رجوع آورده بلا درد سربادای پیشکش پرداختند سنتوجی برادر سداشیو رامچندر که به دیابت بلده می پرداخت به موجب نوشته برادرش بدگله چوبی دو منزله نعلاشی که سری پت راو برای پیشوا مرتب کرده بود حمل عرابها نموده با اسباب مردم زیادتی روانه پونده ساخت و سیاجی گایکوار که دنانر گرفتن پیشکش امکان متعلقه حصه خود به ضلع سورته شتافته بود به تشخیص و تحصیل پرداخت بعضی جارا بتاخت در آورد و موضع کوندله را محاصره کرد هفتاد و بدی هزار ربه مصادره گرفته معاودت نموده بیست و دوم شهر شعبان المعظم داخل بلده گشته در خانه سلیم که در تصرف داماجی پدرش است فرود آمد و کهندیرا و برادر داماجی که در نرباد اقامت داشت و جهت بقدریست و ضامنیه عدم نمود کولیان پرگنات متعلق حصه خویش بطرف بهیل بر آمده بود همه جا پیشکش گیران و بندوبست کزان بقصد ایدر براه برگنه بیجاپور در آمد و مواضع چند را بتاخت آورد جوان مرد خان از پثن بر جناح استعجال که آنجا بدو اعلق داشت رسیده تا سرحد تعلقه خویش همراهی گزیده رخصت گشت کهندیرا و از ضلع ایدروا پرداخته براه برگنه کرمی معاودت نموده بدولقه پیوست و مقامات چند ورزیده به فریاد شتافت سداشیو رامچندر که در فواح جونه گده رسید محمد مهابت از زوی حزم و احتیاط بمحافظت برج و باره پرداخت از آنجا که سه سال متوالی از امر حکومت صوبه منقضی گشته بود و موسم باران

فریب رسید حسب الطلب پیشوا بایست رفت تا محاسبه کزشته و معاملات
آینده درست نماید طبل عود فرو کوخته به سرعت برگشت و بیست و هفتم
شهر رمضان بلده در آمده در تهیه روانگی سرگرم گردید و سه زنجیر فیل و احمال
و اثقال زیادتی را باجمعی از گروه سپاه پیش روانه ساخته جریده جهت مرتب
ساختن کاند متوقف گشت درین بین ناتا مدار کار که بنابر علاقه جسمانی آمده
بود رخت هستی بر بست سداشیورامچند روی چفند نه ماتم و سوگواری
پداخته هشتم شهر شوال المکرم بعزم پونه بر آمده بر تالاب کفتویه بیرون دروازه
زایپور فرود آمد و بعد از سه مقام سفتوحی ۱۰ بدستور سابق به نیابت بلده
و بهخوان را باجمعی سپاه تعینات و سر فوج ساخته روانه مقصد گردید - بانها
زمیندار هلود و یرنمالان امکنه دیگر که سپید بهکوان بودند بانها که ابراء ذمه خود
نمود خلاص شده رفت و بنابر ایصال وجه ذمه دلب سنگه زمیندار لونا واره
و استخلاص برعمال آنجا که رد و بدل درمیان آمد قرار یافت که یک زنجیر فیل
و هفت سر اسب و یازه اقمشه و ما بقی نقد را ادا سازد نهذا بهکوان سرسرام را
که سابق از طرف شیر خان به فوج داری یازه سیفور قیام داشت و بنابر فرب
و جوار بادیب سنگه معرفتی دارد جهت آوردن نقد و جنس بدان صوب
رخصت فرمود *

رویداد هنگامه بندر سورت فیما بین اهل اسلام و مکسدار مرهته

از جمله سوانحاتی که در شهر محرم الحرام سال هزار و صد و هفتاد و سه
روزی داده هنگامه آرائی اهل اسلام است در بندر سورت با مکسدار مرهته تفصیل
این اجمال بر سییل اختصار آنکه در ماه بهادون بحساب هفت پندتان دکهنی
صورت گنیس معبود خودها را از گل ساخته روزی چند به پرستش قیام می
ورزند و بروز معین بر فیل یا پالکی هریک فراخور حالت بتوزک تمام و تجمل
و احترام سوار ساخته در دریا می اندازند چنانچه از ابتدای حکومت دکهنیان

هر سال در احمدآباد بدین امر اشتغال دارند و در بندر سورت که در حکومت صفدر محمد خان و علی نواز خان پندت آنجا جرأت ارتکاب این کار علی رؤس الاشهاد و معرکه آرائی نداشت درین سال که سید اچهن با عانت و امداد پیشوا بالاجبی راو تمکن یافت بخاطرش خطور نمود که بدستور احمدآباد بدان عمل فیام نماید از آنجا که ایام معدود آن بت را در مکانیکه بزیب و زینت ارایش آراسته گزاشته پرسش می نمایند اتفاقاً در محلی جلو خانه مکان سکونت او مسجد محفزی واقع شده بود آنجا را مناسب دیده این معرکه در آنجا برپا نمود و عیداً احسان هر روز جوق و گروه گروه به پرستش رفته هجوم می آوردند چون در بندر از فرقه عرب و عجم و رومی و روهیله و حبوش و جماعه کثیر از مسلمین چه از ساکنین و چه از واردین می باشند از بوستن صم در دت الصمد وافف گشته حمیت اسلام و غیرت دینداری دامن گیر شد به عنوان هجوم عام از خاص و عام فاضی را سرگروه ساخته رویه خانه او به اراده شکستن صم نهادند دکنیان به ممانعت و مدافعت که پیش آمدند جنگ در گرفت و چندی از طرفین کشته و خسته شدند بالآخره اهل سلام غلبه نموده بت را از مسجد بر آورده به خاک مدلت انداختند و خانه را بغارت بردند پندت مکاهدار آزردۀ خاطر گسته بفانر تدارک و تلافی این امر میخواست بیرون شتافته هنگامه آرا شود سید اچهن وافف شده به عذر خواهی پیش آمد که در بلوای عام و مقدمه دین و کثرت اهل اسلام مرا یاری آن نمود که توانم منع کرد و بدلاسانی و دلبری مستمال ساخته نگاه داشت •

در آمدن باره سینور بتصرف مرسته

مخفی نماد که پرگفته باره سینور که از بلده بمسافت سی و پنج گروه واقع است در عهد حضرت خلد مغزل مملکت محمد خان بانی موجوداری آنجا را به عموان وطن داری و چون سر راه دارالخلافه است و در فرب جوار کولیان فطاع الطریق ساکن اند محافظت طرق و شوارع را به عهده خویش گرفته حصاری

پخته بدور قصبه کشیده و قلعه‌ی مستحکمی برپشته بغا نهاده و از متمردان غارت گرد دور و فواح ضامن معتبر بدست آورده و فوجداری پرگنه بیر پور به ضمیمه آن در مشروط تنخواه داشت پس از ارتحال او بسیر خان پسرش تعلق پزیرمت چنانچه در صدر این اوراق بر محل خود اندراج یافته چون او اکثر اوقات در کهرکه و جونه گدازه اقامت داشت نائبلان مستقل درانجا گذاشته بود در وقت در آمدن رگه‌ها ته راو و بتصرف در آوردن صوبه سردار محمد خان پسرش در آنجا بود سر سرام که رته وقتق مهمات بدو تعلق داشت نزد رگه‌ها ته راو آمده مساعی جمیله بجا آورده نوشته عدم مزاحمت بآره سبغو و بیر پور بقوار بالمناصفه با مکسدار او حاصل کرده به دارومدار سرمی بود و سردار محمد خان که در عصفوان شهاب سرد و گرم روزگار ندیده و حلو و مر آن دچشیده به اغوای سلطان نام حدشی سر سرام را که صحبت موافقت نکرد برآمد و سلطان بخود سری مدارکار گشت پس از در گزشتن شهر خان اقتدار و اخذبار حدشی بیش از پیش از دیار پزیرفت در سال گزشته که سداشیو رامچندر بدان صوب فوج کشی نمود سی هزار روپیة ناظهار تصرف وجه نامنا صغه مقرر ساخت و سلطان را یوعمال گرفته آورد چنانچه فدل ازین سمت گزارش یافته فریب ده دوازده هزار منجملة آن بتدریج بمعرض ایصال در آمد معاندان سلطان میدان را ازو خالی دیده و فادو را حسب المدعی خویش یافته سردار محمد خان را که او نیز از تسلط و غلب او گران خاطر بود و کم سنگ واقع شده ره زن گشتند -

مردم بی سنگ بخود کم بود سنگ گران گوهر مردم بود

از و خامت عافد نیفدیشیده عجلت نموده در سرانجام تتمه وجه مقرره خلاصی سلطان متقاعد گشت هر چند او به محمد جهان نام که او نیز غلام و به نیابت سلطان مستقل بود نوشت مذاکر مخالفت سردار محمد خان که تمیر ذبک و بد نمی کرد پیشرف نمیشد سردار محمد خان او را بجد و باعث این امر دیده توهمی نموده آزاده گشته بیرون بر آمد که از خود فوت و قدرتی بهم رسانیده محمد جهان را اخراج نماید روزی چند در افتر سوبه به تدبیر این کار

نخست چون بهکوان را سیل وصول بقایا بنظر نیامد به تهدید و تنبیه سلطان پرداخت او چون از مخالفت و اراده سردار محمد خان با خبر بود به هیچ قسم صورت رهایی خود را در مرآت خیال ندید و از صعوبت حبس و ضرب و ستم بجان آمده با بهکوان سازش نموده فرار سپردن باره سیفور مشروط بآنکه سی هزار روپیه نقد در وجه مصارف سه بندی بدهد و از بقایا دست برداشته تمسکات را مسترد سازد بهکوان سفتوجی را ظاهر ساخت و او این معنی را فوز عظیم و فتوح جسیم شمرده ظهور حسن خدمت و کار طلبی نزد پیشوا اندیشیده عهد و پیمان را مؤکد بایمان ساختند و بذابر تمشیت این امر بهکوان بیست و دوم شهر محرم الحرام سلطان را همراه گرفته بر آمد و در نزدیکی باره سیفور رسید. سردار محمد خان که درین عرصه جمعی را نوکر و برخی از کولیان را به عنوان کومک فراهم آورده به اراده اخراج محمد خان زد و خورد داشت از رسیدن بهکوان تاب مقاومت در خود ندید دست کشیده به لونا واره شتافت - • بیت •

اگر از مخزن توفیق عطائی نرسد

سعی سودی نکند جهد به جائی نرسد

و کسان بهکوان بی صمانعت و بلا مشقت بیست و هفتم آن ماه داخل شده بتصرف در آوردند و بموجب فرار وجه موعوده و تمسک را واپس و سلطان را خلعت داده خلاص ساخت و با چندی از پیدگان او را و محمد جهان را نوکر گرفته تعینات همانجا نمود و آنچه از توپ و جزایر و سرب و باروت با اسبابی که که در قلعه بود بضبط در آورده بذابر بندوبست و تشخیص قریات و ضامنی کولیان بر آمد و در بیرپور معاملات چند ورزید درین بین سر سرام که برای آوردن فیل و اسب و مابقی نقد به لونا واره رفته نایک زنجیر فیل و هفت سراسیم و نقد رسید و یرغمال دیمپ سنگه زمیندار آنجا را رهائیده روانه ساخت بهکوان پس از انقراض بندوبست کالو بسر خود را با جمعیت دوصد سراز و همن نقد پیاده بمحافظت باره سیفور گزاشته معارفت نموده بموضع کهیره دیوسن و بدر را با اسپان نزد سفتوجی باحمدآباد فرستاد و به اشاره او جهت اخذ پیسکش

طبع سورهه زاده شد از آنجا که از ایام ماضیه و روزگار خالیه بته که منصوب برنجهر، معبود هنود در سارنگپور بوده و بغیر رویداد هنگامه محاصره سداشیو رامچندر که خرابی بقیه آبادی آنجا رو نمود چنانچه در محل خویش سبق ذکر یافته برهمگان متوسل او آن بت را در بلده آورده در حانیهی خود داشتند درین ولا سمنوجی از حقیقت واقف گشته باعتقاد خویش اسم خیری افدیشیده خانه را در اندرون حصار متصل بدروازه سارنگ پور ایتیم نموده به تعمیر شدست و ریخت پرداخته آن صورت را در آنجا نصف فرمود و یک لک و بیست و پنج هزار چراغ در عرض یک ماه در آنجا به عنوان نذر افروخت و در اکثر اوقات شبانه روزی خود بغیر برستش رفته تا دیرگاه متوقف می شد عدد اصنام گروه گروه و جوق جوق بهرستش می آیند و هیچ وقتی آن بت خانه خالی از وثنی نیست سابقا در ضمن سوانحات هنگامه بندر سورت روانه شدن عمده التجار ملا فخرالدین به منبئی با عادت مستر لام انگلیس و بودن او در آنجا سمت گزارش پزیرفته درین ایام که امر قلعه داری به کپتان انگلیس و غلبه او که معین الدین، خان متصدی را جرأت ارتکاب امری نساند او را حب الوطن من الایمان گریبان گیر گشت و باجارت جندرال بامتعلقان رجوع به مسقط رأس آورده در ماه ربیع الاول به بندر سورت در آمد *

و رود فرمان والا شان در باب تفویض قلعه داری

بنام کونپنی انگلیس و سند متصدیگری

بنام سید معین الدین خان و

سوانحات دیگر

چون سوانحات بندر سورت از در آمدن سید معین الدین خان و بتصرف آوردن کپتان قلعه را بعرض اقدس رسید هادی علی خان که از قدیم بامر وکالت قلعه دار و متصدی آن جا می پرداخت بدریعه وزیر الممالک کار سازی

نموده فرمان والا شان در باب تقرر قلعه داری از تغیر احمد خان و داروغگی ار مار
 بادشاهی با پروانه تنخواه در لک روپیه سالانه سوای داخلی حضور بدستور یا قوت
 خان دندا راجپوری داوغة معزول بنام متصدی چون جندرال منبئی و کپتان
 بندر سورت تابع دیگری اند بنام کونپنی انگلیس که باصلاح آن جماعه کونپنی
 سرکار را گویند و سند متصدیگری بنام سید معین الدین خان حاصل ساخته
 فرستاد مستر اسپین سرکپتان بضابطه بادشاهی در فضای پیش قلعه خیمه نصب
 نموده پسران معین الدین خان و قاضی و ارباب تحریر و تجار و اعیان را جمع
 فرموده برسم استقبال در خیمه آمده آداب بدستور معمول مقرری در بدرگاه والا
 بجا آورده فرمان را گرفت و دبیر مضمون آنرا بگوش حاضران رسانید *

نقل فرمان والا شان

آنکه خلاصه الامائل و الافران کونپنی انگریز بعنایت بادشاهی امیدوار
 بوده بداند که درین زمان پیروزی نشان و اوان میمنت اقتران فضل و کرم
 خسروانه اورا بمرحمت خدمت قلعه داری بندر مبارک سورت از تغیرحافظ
 احمد خان سرمایه مفاخرت و مباهلت بخشیدیم باید که شکر و سپاس عنایت
 مقدس معلی بجا آورده در محافظت قلعه و توزک احسام و موجود داشتن
 ذخیره موافق ضابطه مستمرة وجد و جهد فراوان به کمال هوشیاری و خبرداری
 بتقدیم رساند درین امور از حضور ساطع النور تاکید موفور داند تکویر فی التاریخ
 یازدهم محرم الحرام سنه ششم جلوس والا برساله سیادت و نجابت مرتبت -
 امارت و ایالت منزلت - دانای مدارج دین و دولت - شناسای مراتب
 ملک و ملت - فرازنده نوای شوکت و حشمت - طرازنده بساط اُبّهت و عظمت -
 اعتضاد خلافت و فرمان روانی - اعتماد سلطنت و کشور کشائی - ظفر پیروی
 معرک جهانستانی - عیش آرای محافل کامرانی - دقیقه یاب سرایر بادشاهی -
 رمز شناس مزاجدانی و آگاهی - جوهر مرآت حقیقت و وفا - فروغ شمع یک
 رنگی و صفا - همدل کشای مجلس خاص - محرم خلوت سرای صدق

و اخلاص - کار فرمای سیف و قلم - مدبر امور عالم - قدوة خوانین بلند مکن -
 عمده امرای عظیم الشان - وزیر صائب تدبیر - ممالک مدار امیر روشن ضمیر عالی
 مقدار - لازم الاختصاص و الاعزاز - واجب الاحترام و الامتیاز - رکن السلطنة بادشاه
 سلیمان اقتدار - یار وفادار وزیر الممالک عمده الملک مدار المهمات صف جاهد نظام
 الملک بهادر فتح جنگ سپه سالار - مستر اسپین سر بعد گرفتن فرمان والا شان
 شلک توپ خانه نموده خلعت به محسن علی خان پسر هادی علی خان
 نائب رسانیدن فرمان و چندی از عمله و فعله قلعه را شال داده بکن خویش
 سرگشت و پروانه دو تک روپیه تفخواه امار را نزد سید معین الدین خان متصدی
 فرستاد چون سید متصدیگری بذایر عدم سرانجام وجه اخراجات حضور کروی رسیده
 بود بالفعل که تدبیر آن از سید معین الدین خان نتوانست شد موقوف بر رفت
 دیگر گزاشته پس از چندی مستر پرلیس فاهی از بغیر مستر اسپین سر از بنبئی
 کپتان و فعله دار مقور شده آمد و او رفت که اندر او برادر داماجی گایکوار که در
 فصبه نروداف اقامت داشت چون هنگام فصل و ارتفاع علات رسید نگاهداشت
 سوار و پیاده نموده بغیر تشخیص و تحصیل مال واجب و ضامنی متمردان
 برگذات بعلقه خود برآمد از آنجا که در آن ایام در بازار سباجی گایکوار و چند
 جای دیگر خماران دکان خمر فروشی علی دوس الاشهاد و نموده بودند سفتوجی
 نائب نظامت سه نفر آنها را دستگیر ساخته بغیر عبوت دیگران بدهن توپ
 بسته پراوید و از روی نوشته سداشیو رامچندر از پونه بوضوح پیوست که یکی از
 کاردیان جماعه مظفر خان کاربی که در سرکار پیشوا نوکر بود جمدهر بر پهلوی
 سدوبا سبعم پیشوا که مدار المهمات و رائق و فائق مهمات است انداخته بود
 چون معدر نبود کارگر نیامد و گرفتار گشت و در معرض باز پرس ازین حرکت
 در آورده عند الاستفسار ظاهر شد که باغواهی مظفر خان بوده او را طلبداشته هر در
 را به قتل رسانید و بنه برادری او را غارت نمود - سفتوجی نوبت شادمانی
 نمداخته امر به شلک توپخانه فرمود و بضابطه دکن شکر بخش کرد و دیابت
 حصه بلده گایکوار که به شیوگرام تعلق داشت درین ولا داماجی گایکوار از تغیر او

نرمک مکتد فامی را مقرر ساخت و از جانب او مہی پت راو کہ در فصدہ نریاد بود بہ بلدہ آمدہ دخیل کار گشت *

سلطنت حضرت شاہجہان بادشاہ و نظامت سدا شیو رامچندر نائب بالاجی راو و دیوانی فدوی درگاہ آسمان جاہ

ساعاً در ضمن وقائع سال ہزار و صد و ہفتادم بتقریبی آمدن احمد شاہ ابدالی بدار الخلافت شاہجہان آباد و وصلت نمودن با سلسلہ علیہ تیمور بہ مجملی رفم زدہ کلک بیان گشتہ بعد رویدار مصالحہ و ملاقات شاہ با حضرت ظل سبحانی از راہ خیر اندیشی امروزات را بدستور سابق نامزد خانخانان و میر بخشی نجیب الدولہ پانی زئی را مقرر ساخت و بادشاہزادہ شاہ عالم را تجویر فوجداری چکلہ مناسی حصار نمودہ مرخص گردانید و بادشاہزادہ مرزا ہدایت بخش و سرزا بابا را ہمراہ گروہ بارادہ دخیل کار ساختن در صوبہ لکھنؤ و بنارس با آسفجہ نظام الملک کہ از وزارت موفوف داشتہ بود راہی گشت بعد چندی بذابر حدت ہوا و سورت گرما نظام الملک را در رکاب بادشاہزادہا بمقابل شجاع الدولہ ناظم صوبہ لکھنؤ و بنارس گزاشتہ معاودت بدار الخلاف نمود و بار دیگر با حضرت افدس ملاقات کردہ تجدید عہد و میثاق فرمود و تہ شاہ و پسر خود را در دارالساظنت لاہور تا سرہند و صوبہ کابل و ملتان و تہ و بہرکہ در فرار صلح تعلق بد شاہ ابدالی گرفتہ بود بہ سلطنت نصب و صاحب خطبہ و سکہ گردانیدہ بہ فندہار شتافت نظام الملک دوسہ ماہ در انصورت چون پیشرفت ندید با شجاع الدولہ مصالحہ میان آوردہ اعازہ دار الخلافہ گردید درین ضمن امواج مرہنہ را کہ ہنگام خبر آمد آمد شاہ ابدالی طلبداشتہ بود رگہناتہ راو برادر بالاجی راو و ملہار ہولکر و غیرہ رسیدہ ملحق گشتند آنها را ہمراہ گرفتہ در سواد دار الخلافت آمد ازانجا کہ با خانخانان خالوی خویش

و نجیب الدوله خاطر گرانی داشت با رگه‌ناتیه راو بقرار بالمناصفه در محاللات دارالخلافه و ممالک محروسه مشروط رفاهت و بر آوردن نجیب الدوله با خود متفق ساخته بامر محاصره پرداخت، نجیب الدوله در مدد مدافعه در آمده قریب یکماه جنگ توپ و تفنگ بمیان آمد آخرا امر نجیب الدوله بکفالت ملهار هولکر بر آمده به سهارپور امکنه متعلقه خویش، آن طرف دریای گنگ رفت آصف جاه نظام الملک بدار الخلافه در آمده ملازمت نموده امر وزارت را گرفت و باستقلال تمام مدار کار و اتق و فائق مهمات سلطنت گشت خانخانان یلی آمد و رفت را کشیده در خانه خویش متقاعد گردید بادشاهزاده شاه عالم که متعلقه خود شنانده بود درین فرصت فوجی را بهم رسانیده مصدر تددات می شد آصفجاه بود بادشاهزاده را در بیوفات و بهمسازدن استقلال صلاح حال خود ندیده فراستی طلب حضور و شفه بدستخط خاص مقرر حاصل نموده فرستاد و مبلغی که با مرهغه تعهد کرده بود از اموال بادشاهی و تنخواه بر محاللات سرانجام داده سمیت لاهور بخصمت کرد - رگه‌ناتیه راو بدان صوب متوجه گشته باتفاق ادینه بیگ خان و بندهای بادشاهی را از لاهور بر آورده عمل و دخل بالمقامعه نمود بادشاهزاده شاه عالم بغیر مبالغه و رسیدن شفه‌ها لاجار رسیده در بیرون دارالخلافه ورود آمد و به تکلیف وزیر خواه ناخواه داخل گردیده چندم استقامت گزید چون آصفجاه را اطمینان خاطر نمود ناگاه فوجی را تعیین نمود که بادشاهزاده را بدست آرند باوجودیکه اکثر مردم از خوف وزیر جندار کزیده بودند با جمعی که داشت متوجه مدافعه گردیده یک شبانه روز بجنگ یرو تفنگ پرداخته جنگ کفان با سواران معدود خود را ازان مهله بر آورد و نزد بئیل سکندرو که با سه چهار هزار سوار رگه‌ناتیه راو بنابر و عول بقایای وجه روز گراشته رفته بود شتافت وزیر الممالک فوجی را فرستاد و جنگ بمیان آمد - اما پیشرفت نشد بادشاهزاده شاه عالم دیگر توقف خود را درانجا مناسب ندانسته عبور دریای گنگ نموده در تعلقه نجیب الدوله و باره در آمد نجیب الدوله باستعمال آمده بسرانجام بعضی ضروریات پرداخت و چندی از سادات باره

و جمعی آمده ملازم بادشاهزاده شدند قریب یکماه درانجا اقامت گزیده متوجه
عظیم آباد گشت رگه‌ناتپه راو چون موسم برگشت باو طان سیده بود نائبان
و گماشتنهای خود را در محالات و برگشت دارالخلافه و صوبه لاهور بموجب
قرار بر نصف حصه تعیین نموده راهی گردید وزیر الممالک اقتدار و اختیار
بیش از پیش بهمرسانیده از عزل و نصب خدمت حضوری و مملکت
و حکم رانی بکف کفایت خویش گرفته بندوبست قلعه و دیوار خاص
بکسان معتمد خود سپرد پادشاه بمقتضای وقت وفق و مدارا درپیش نموده
بهرچه مرضی وزیر بوده تابع گشت و بدانچه وجه قوت و بعضی اخراجات که
میفرستاد فایده بخش نام سلطنت چیزی نداشت و بذکر مصلحت ظاهری
عرض وزیر مقررین باجابت میفرمود چنانچه خانخانان خالوی خود با لطف الله
خان دیوانش (۱) را در یتشخانه میر آتش طلبانیده نظر بند ساخت و به فراغبال
خاطر خواه بامور مرجوعه اشتغال ورزید -

کینه هر سینه که بفهاد رخت دل شودش از پی آزار سخت
ببندت او چرب زبانی کند بر گزند فصد نهانی کند

و در سال هزار و صد و هفتاد دو که جنکوچی سندهیه ولدجی آپارا پیشوا بالاجی
راو بتحصیل نصف حصه هندوستان و عمل و دخل نمودن محالات دیگر با فوج
تعیین ساخت و او بدارالخلافه رسیده بصوب لاهور روانه شد و صوبه را بتصرف در
آورده در برگشت پنجاب تا دریای نیلاب که به اتک اشتهار دارد عمل مبرهنه به
عمل آمد چندی جنکوچی دران سمت بوده صاحبا پتیل نامی را با فوج دران
صوبه گزاشته چون هنگام برشکال در آمد معاودت نموده در سواد دارالخلافه
رسیده باستصواب وزیر الممالک بکده موکنیسر که تارلب رود خانه گنگ و سی
و پنج کمره از دارالخلافه مسافت دارد رفت چون آن جابه تعلقه نجیب الدوله
ملصق است سوال و جواب نصف محصول محالات متعلقه او نمود و چندی

(۱) باتشخانه لغت ترکی بمعنی جای پاسبانی در خانه ملوک را گویند که یتشخانه

بآمد و رفت سفرا گزشت و ایام بهاران نیز منقضی گردید نجیب الدوله عبور دریا نموده بمقابل جنگوجی معسکر آراست و جنگ توپ و تفنگ از طرفین جاری گشت قریب سه ماه بدین منوال دُنجام رسید شجاع الدوله ولد ابوانمصور خان صفدر جنگ باندیشه اینکه تا حال یای مرهنه آنطرف دریای گنگ نرسیده و محاللات مرهنه کهفرو متعلقه خویش که متصل به تعلقه نجیب الدوله است بکومک او آمده میانجی و واسطه امر مصالحه طرفین شد درین ضمن احمد شاه ابدالی با تیمور شاه بغا بر تدارک مافات عبور دریای اٹک نموده عام لاهور گشت صاحبان بئیل و دهقانان و (۱) نیرنه اوینه بگ خان و صدیق بیگ خان که که باشا و وزیر الممالک با مرهنه متفق بودند تا بمقاومت در خودها ندیده به جنگوجی پیوستند و کسان شاه ابدالی در بلده لاهور و برگذات پنجاب تلبه هفت عمل و بندوبست خود نمودند از آنجا که بغا بر محال طلبی جنگوجی امر مصالحه صورت نه بست شجاع الدوله نیز عبور دریای گنگ کرده به نجیب الدوله پیوست و بادشاهزاده شاه عالم را که در نواح اله آباد متوقف بود ترغیب و تحریص آمدن نمود جنگوجی به دریافت اتفاق شجاع الدوله چون درین مدت عهده بر آ با نجیب الدوله نتوانست شد به وزیر الممالک نوشت که با حضرت ظل سبحانی زود برسد هر چند که وزیر بغا بر توجه رایات عالیات مرهه بعد اخیری عرض نمود بغا بر کسلمندی مزاج اقدس درجه پزیرانی نیاف چون از طرف شاه ابدالی خاطرش نا جمع بود بخیال آنکه مبدا حضرت اقدس در باطن بد و پیوسته باشند و شجاع الدوله و نجیب الدوله و بادشاهزاده نیز اتفاق نموده از هر دو جانب هنگامه آرا شوند از و خامت عاقبت اندیشیده متعلقان را با احمال و اثقال از دارالخلافه بر آورده در فلاح سوز جمل جات فرستاد که در کنف حمایت او مصون و محفوظ باشند و خود داخل خیمه شده به فرخ آباد شش کوهی بعزم کومک جنگوجی روانه شد از مشاهده این معنی وضع و شریف برجیان و مال و ناموس خودها هراسیده و از سوء خامت اندیشیده هرکس

(۱) نیرنه لغت ترکی بمعنی داماد بزرگ است •

ما مہدی را بنظر عمر آورده بر آمدند و به ملک زمینداری و صوبہ لودھہ و بنارس و قلاع سور حمل جات رفتہ استقامت گرفتند بعضی کہ لچار بودند و مفالیک چغد و سچر انفس بی سر و پا استقامت ورزیدند مسموع شد کہ دران مقام خطوط شاہ ابدالی را حضرت ظل سدکانی کہ مرہنہ گرفتار کردہ بود بوایر رسید از آنجہ اندیشہ داشت از مضامین آن استنباط نمود لہذا مہدی قلی خان و بالاشخان دارونہ دیوانخانہ خود را با جمعی از بی باکان بحضور مرستاد کہ کار بادشہ و خاندانان را بسازند -

زمانہ چو عاجز نوازی کند بہ تند از دہا سو بازی کند
آنها چون بلی ناگہانی و قضای مہرم آسمانی رسیدہ از زبانی وزیر معروض رسانیدند کہ خود بدولت متوجہ لشکر شوند منظور نہ شد کہ مزاج اقدس کسل دارد چون میل خاطر ہمایون را بصحبت درویشان گوشہ نشین میدادستند بتقریب ملاقات درویشی کہ در کوتلہ فیروز شاہ واقعہ شہر کہنہ است ہنگامیکہ *

* بیت *

حنجر زر در کشید از سوی خاور آفتاب
ساخ روشن ربع مسکون را سراسر آفتاب

روز پنجم ذیہ ہستم شہر ربیع الثانی سال ہزار و صد و ہفتاد و سہ انحصرت را سوار ساخته بردند و در آنجا بالاشخان زخم بکدہ بر پہلوزد و سی دکی دیکہ از عقب شمشیری انداختہ از پادر آورد -

* بیت *

ہمانجا پر طاؤسی بینداخت جہان از فراؤسی پیداخت

* قطعہ *

زنی نا حفاظ است دنیای دون کہ ہرگز از و شوہری بر نخورد
کہ بر پایہ تخت او پانہاد کہ از دست او تیغ بر سر نخورد

آخر همان روز مہدی قلی خان و ظفر اللہ خان بموجب اشارہ وزیر در قلعہ مبارک آمدہ از سلاطین زادہای والاتبار حضرت اقدس اشرف مرزا سنگی ابن محی السنۃ بن محمد کام بخش ابن حضرت خلد مکان را کہ بیست و پنج

سال از عمر مبارک است بر آورده بر تخت موروثی سلطنت اجلاس داده به شاهجهان بادشاه غازی موسوم ساختند و منادی امن و امان بقام نامی آن حضرت بر آوردند و هنگام شب حائضان و اطفال الله خان را که در قلعه نظر بعد بودند تسمه کشیده روانه عدم نمودند -

• نطحه •
 گردون در آفتاب سلامت گوا نشاند
 کاخر جو صبح اولش آخر فنا نکرد
 خیاط روزگار بی‌الهی هیچ کس
 پداهنزی ندوخت که آخر فبانکرد
 روز دیگر جمعه نهم بود بادشاه را سوار ساخته بمسجد جامع برده خطبه بزم
 آنحضرت خوانده برگشتند و رویداد صدر از نوشته یکیل دنیا جهان مدد بیست
 و چهارم آن ساعده بدوی درگاه آسمان جاه رسید و سنتوجی را ملافی گشته
 اجازت بواخت نوبت تدبیر اعلان و خواندان خطبه و اجرایی سکه بالقاب همایون
 بمهر خود نوشته داد •

بقیه سوانحکات سال هزار و صد و هفتاد و سه بعد روانگی سداشیو رامچندر

سباجی گایکوار که از سال گزشته بس از انقراغ تشخیص و تحصیل پیشکش
 حصه خود از ضلع سورتهه معاودت نموده در بلده اقامت داشت درین ولا دوم
 شهر جمادی الثانی که موسم حصاد و خساد غلات رسید بدرون بر آمد و هر رازم که
 داماجی گایکوار از نزد خود به پیشکاری او رخصت کرده بود ملحق گشت و پنجم
 کرچ نموده بدولقه شتافت بهگوان که چندگاه پیش ازین جهت اخذ پیشکش
 حصه متعلقه پیشوا بضلع سورتهه رفته بود بقرار سال گزشته تشخیص و تحصیل
 نموده برگشت از انجا که مقدمه گرفتن باره سینور بدریعه سداشیو رامچندر
 ببالاجی را و ظاهر شد مورد تحسین و آفرین گشته خلعت و زنجیر نیل که از لونا
 واره آورده بود باسند باره سینور برای بهگوان داد سنتوجی باستماع و رود بهگوان
 بموضع سیلوره معموله دولقه هفت گروهی بلده بموجب نوشته سداشیو رامچندر
 میل را همراه گرفته رفت و فیل را بدو داده به همراهی خویش به بلده در آورد •

معاودت نمودن مومن خان از پونه

قبل ازین روانه شدن مومن خان مصدق بنادر کهنایت کشتی سوار بعزم ملاقات پیشوا بالاجبی راو به پونه مرقوم قلم بدایع رقم گردیده چون نعم و رود منبئی بوساطت جندرال و کلاهی خود را فرستاده گفت و شنید نموده اطمینان قلب حاصل ساخت چهاردهم شهر محرم الحرام روانه گشت و چهارم شهر صفر المظفر بر دو گروهی پونه رسید پاندر و رنگ و گوپال هری و جمعی نا شانه پیشوا باستقبال شتافته آوردند و سداشیر بنی عم پیشوا نا سر دروازه سبقت نموده سر خورد و ده همراهی خویش فرد بالاجبی راو آورده و او بمعانقه پرداخته به اعزاز در پهلوی خویش نشانیده باختلاط گرم جوشی و احوال پرسی خوش دل ساخت و به مکانی که جهت نزولش معدن کرده بود رخصت فرمود و هزار روپیه نقد بعنوان ضیافت فرستاد پس از چندی بیسوا بالاجبی راو نارنگه راو و سدو بنی عم و شمشیر بهادر برادر و سواس راو پسرش بطریق بار دید آمد مومن خان به شرایط استقبال پرداخت و فریب یکپاس که نه گفت و شعبد بعضی امور گرشت چند طافه بارچه گران بهاو جفت حلقه طلا مربع و مسجد طلا و دو سراسیم باد و تار بایراق نوره تواضع پیشوا نمود و بارچه و حلقه های زر و یک راس اسب برگه ناته راو و بسرح ایضا به سدو نا و شمشیر بهادر راو و نه جمیع همایان فراخو رتبه و منزلت دستار و دیو پته و داده رخصت کرد ازین سلوک پسندیده دکنیان بسی راضی و بر همت او آفریدها خواندند -

فریدون و سرخ فرشته نمود نه مسک و معدن

ز داد و دهش یافتند سر بری بوداد و دینس در

الحاصل قریب دو ماه که در پونه موقوف بود احداث طلب

وداع بتواضع بارچه پوشیدنی و یک مسجد مدال و نه همراهان

نضابطه دکن پرداخت و عهد میدان میان آمد و موقوف

را پزیرمت -

روپیه مکتومی قرار داده یرغمال معتبر گرفت درین بین چون از سابق در مزاجش ماده سودا غلبه داشت درین ولا ربه طغیانی آورده از جاده اعتدال منحرف گشت و بصرفات و سکفات غیر مانوس منجر گردید کار پردازان بنابر اصلاح در ماه شعبانی ببلده در آوردند و هر با رام با فوج بصوب باقی محالات نامشخصه پیش روانه شد پیش ازین نتصرف در آمدن باره سینور بنمک حرامی سلطان حبشی و محمد جهان -

• مصراع •

قولى است مصطفى ۛ را لاخير في عبید

سمت گزارش یافته از آنجا که دنیا دار مکافات است در اندک فرصتی و کمتر مدتی آن تبه کاران بد روزگار و بد نیتان ناهنجار به جزای کردار خود رسیدند و به شامت کهران نعمت گرفتار گشتند -

• بیت •

بد میکنی و نیک طمع میداری جز بد نه بود سزای بد کرداری

شرح این گفتار بطریق اختصار آن که بعد از سپردن قلعه باره سینور آنها اگرچه نوکر و داندجا سکنا داشتند در کمال مذلت و خواری مطعون و ملعون آشنا و بیگانه در لباس عار و خسار اوقات می گزاریدند و چشمداشتی که از مرهقه داشتند چون غرض شان بر آمده بود معاینه نمی شد از افعال نا پسندیده و اعمال نکوهیده خود بعد خرابی بصره نادم و پشیمان و نیر وجهی که مشروط سپرد قلعه بود پاره بایغان گفت و شنید این امر به عنوان حق السعی متصرف شدند و وجهی به خرج ارباب حل و عقد رفت قدر قلیل که عاید آنها گشت خسر دنیا و الآخرة گردیدند چون روی باز گشت نزد آقا زاده خودها نه داشتند که نه کدام ابرو پیش او توان رفت و بکدام چشم روی او توان دید - • بیت •

مرده بودن بزیر سنگ اندر به که زنده بزیر فنگ اندر

لهدا در صدد چاره جوئی و آوردن آب رفته بچوبتگپو در آمدند و چندی مستحفظان دروب را به مواعید دل بزیر با خود یار و همدستان ساختند و بدیم دست اویز جوان مرد خان و سردار محمد خان را که به پتن شتافته بود غذا تقصیرات گزشته و جنایات ماضیه در پیش کرده نوشتند و سردار محمد خا

ترغیب و تخریب آمدن نمودند و از جوان مرد خلی و سردار محمد خلی در پاسخ
تحسین و آفرین روانه شد چون تدبیر خلاف تقدیر بود نوشته جات بدست کسان
کالو واد بهکوان افتاد پس از وقوف بر مضامین با خود اندیشید که - • بیت •

ه قنله امروز محکم بگیر

که مردا نباشد تدارک پزیر

و سلطان و جهن را به بهانه طلب داشته با تبعه و احقه دستگیر ساخت و زن
و بچه اش اسیر نموده ناطق و صامت آنها را به ضبط در آورد و بخنسه نوشتجات
را با رویداد فرد پدرش به احمد آباد فرستاد و جواب رفت که آنها را مسلسل
و مغلول در حبس شدید بمحافظت تمام باز دارد و پس از ایام معدود بهکوان
بموجب اشاره سداشیو رامچندر که بغیر دغدوست و تشخیص پرگنه پتلاد که
ملتنوی بود روانه شد و معاملات آنجا را در مقامات چند فیصل داده به ناره
سینور شتافت و مواضع چند کنار دریای مهندری را بتاخت در آورد همدران او ان
والده سنتوجی فائز نظامت از وطن با پسر راگهوکه نبیره او بود و برادر زاده
سنتوجی می شد بغیر ملاقات آمد چون ایام بستن زنار که بهندی جنوی گویند
برادر زاده اش رسیده بود و این معنی را برهمگان در کمال سرور و شادی به عمل
می آرند بسر انجام جشن و سور روزی چند پرداخت و برهمونی یکی از هندوان
گجراتی که در امور خیر و شر در مزاجش تصرف بهمرسانیده و رائق و فائق مهام
اخذ و جر و احداث بدعات گشته بود بعنوان ندرانه مبارکبادی این طوی مبلغی
بر فرقه سپاه و گروه اصناف صرافان و تجارت پیشگان و اهل حرفه فرو متفرقه شهری
تفریق نموده محصلان گماشته به معرض ایصال رسانید که بین الجمهور به جنوئی
بیوره اشتها یافت و بدعات چند دیگر به شوم طمع آن شقی حادث گردید
از ان جمله در ایام کنعنائی قوم هذود که لکن گویند و در بعضی از انها مانند
قوم مزارع که کندی نامند و جماعه دیگر که شوهر کردن زن بیوه رواج دارد
باصطلاح آنها دهریوه خوانند و در قدیم الایام کوتوال چیزی از انها میگرفت و در
ابواب ممنوعه بود و در عهد حضرت خلد ملکن جمیع این ابواب منع گشت درین

ولا ناحیائی آن مدعت پرداخته سردهریوه یک رویه و چهار آنه مقرر شد تا از چپوتوله کوتوالی رخصت شوهر کردن حاصل گردد و بیز هرگاه یکی از آنها بذابر کدخدائی از بلده نه قصبات یا قریات که جان نامند بروی چهار رویه ندرانه ناظم و داروغه کهنه پارچه و فوجدار گرد بدهد و اگر جان جهت کدخدا شدن از بیرونات داخل بلده شود ده آنه بعنوان قیمت ناز جیل ندرانه داده رخصت در آمدن می یابد از آنجا که سنتوجی نه قباحت این قسم مقدمات نمی رسد و بکنه قطع و فصل معاملات نمیتوانست پرداخت بلکه کمند حوصله اش بر مدارج علما کوتاهی داشت بر عایا و برایا حیف و مبل اخذ و جر که در حکومت پیشوا ندوده به عمل آمد -

* بیت *

به نیم بیضه که سلطان ستم روا دارد

ز نقد لشکریانش هزار مرغ به سیخ

کهاندرایر که جهت بندوبست کولیان پرگنه بهیل شتافته بود چون بیوفت هنگامه برپا شده با وجودیکه دفعات با کولیان لوهاریه جنگ بمیان آمد پیشرفت نشد و نظم و نسق آنها نتوانست کرد لهذا موقوف بر وقت داشته به فریاد معاونت نمود کولیان شقاوت بنیان خیره شده شیوه جلی خود را پیش کرده و قطع طریق و کشتن و خستن مسافرین و متورددین و بردن مواشی قریات و حوالی بلده هنگامه آرا شدند - کهاندرایر از استماع ناخوشی طبع سیاحی راو برادر زاده اش باحمد آباد آمد و روزی چند متوقف گشته او را با خود بفریاد برد والده سنتوجی بادیبه اش روانه مسکن خویش گردید سنتوجی که بذات مشایعت تا دو کوهی رفته بود هنگام معاونت در میدان فردیکی عبدالله اسپش توسنی نموده بد جنوبی آغاز نهاد و در چاهی که در آن فردیکی بود افتاد اتفاقاً پایبانش در وسط بدیوار چاه بند شد سنتوجی را که هنوز رشته حیات نگسسته بود جلو در دست بردهنگ چاه رسید که ملازمی بسر وقتش در آمده دستگیری نموده بر آورد و اسپ به تگ چاه فرو رفته هلاک گردید بهتوان پس از اندرآن بندوبست باره سینور هجدهم شوال المکرم ببلده در آمد و سلطان و محمد جهن

را با زن و بچه باغل و زنجیر بحال تپاله با خود آورده به سنتوجی سپرد که بنابر استوار سی هزار روپیه که مشروط سپردن باره سینور داده عذاب شکنجه و شلاق بردان گرفتار آید -

* بیت *

از مکافات عمل غافل مشو

گفتم از گندم بروید جو ز جو

ماعتدرا یا اولی الانصار که کرد که دریافت هم با رام که پس از معاودت سیاحی گاپکوار به تحصیل پیشکش باقی محکالات رفته بود انقراض حاصل نموده پانزدهم شهر ذیقعده الکرام برگشته آمد چون هنگام نزول باران رسید نسبت به سالهای پیش به افراط نازل گشت و در اواخر ایام که اکثر غلات خریفی پیش رس از حدس ناجری که بعضی جا خوشه دست و خسته شده قتل حصاد و خسار شد و بارش بی رفت آمد از سر نو حبوبات در خوشه سبز و رسته گردید و اکثری نا بود و نا چیز شد و در سال هزار و صد و هفتاد و چهار از نوشتن سداشیو رامچندر واضح گشت که معاملات صوبه با او صورت نه بست و امور نظامت به گنیس آنا مکاسدار برگشته جموسر و مقبول آباد مغر شد از دریندت این معنی ناگر نام دویسنده گجراتی که نانی امور خیر و شر بود و منلفی بدین صیغه بدست آورده از و خامت عاقدت اندیشیده ناچندی از معاونان و همکاران خویش گریخته به موضع دبهوره مسکن گولیان رفت از آنجا که از ابتدای حکومت پيسوا شش هزار روپیه در ماهه به صیغه مصارف سپاه متعینه بلده بر ذمه حصه گاپکوار معین گشته چنانچه در محل حویش سبق ذکر یافته نریمک مکند نائب داماجی چون شریک و سهیم هر رطب و یابس است باظهار اینکه در امور احد و جر و انواب بدعات بفرار حصه بالمذاعفه عاید او شده در گفت و شنیده این معنی دو سه ماهه را بیسانیده بود و استادگی داشت از طرفین کار بنا خوشی انجامیده عیج چهارم شهر صفر منجر به تعیین مورچال و آراستن معرکه جنگ و جدال نمود - سنتوجی فوجی را بسر کردگی بهگوان بر خانه او فرستاد و جنگ توپ نعلنگ در گرفت و معدودی از طرفین کشته و خسته گشتند و آخر روز مصلحان

خیر انگیزش از جانبین بمیان آمده از جنگ باز داشتند و به قطع و فصل ما به
الفراع پرداختند •

مقرر ساختن پیشوا بالاجی راو نیابت صوبه احمدآباد را به گنیس آپا از تغیر سداشیو رامچندر

از آنجا که بظاہر امور چند معاملات استقرار صوبه به سداشیو رامچندر صورت
نگرفت پیشوا بالاجی راو نظم و نسق صوبه احمدآباد را از تغیر او به گنیس آپا که
از چندی به مکاسداری برگشته جموسر و مقبول آباد قیام داشت و در پونه بود
از ابتدای مرک سرکه بحساب دکهنیان شروع فصل می شمارند از اتفاقات درین
سال مطابق هجدهم شهر شوال موافق سال هزار و صد و هفتاد و سه بود مفوض
و مقرر داشت و او بظاہر انقضای ایام پشکال پر اشکال به تخصیص دران سرزمین
نفل و حرکت با احوال و اثقال دشوار بل متعذر و فراع آوردن فوج متوقف
گشته جهت مداخلت نه با پونا راین نائب خویش که در جموسر بود نوشت
و او بیست و دوم شهر صفرا مظفر مرادف سال هزار و صد و هفتاد و چهار در بلده
آمده سدنوجی را دید و اسناد و نوشتجات را ظاهر ساخت و گفت و شنید
مداخل محالات و مخارج مرسومات سپاه ایام آغاز سال بمیان آمد لهذا چندی
در دادن دخل محالات بلده ایستادگی واقع شد و در برگنه حویلی دخیل کار
گشت فریب یکماه بدین کسمکش بسر آمد درین بین سیاجی گایکوار که در نریاد
بود چون فی الجملة مزاجش بحال آمد با احمدآباد رسیده در خانه که پشت
خانه سلیم خود ساخته فرود آمد با پونا راین به عزم بندوبست برگنه حویلی
و محمودآباد تا پتلاد بیرون بر آمد روز دیگر -

• بیت •

عروس آفتاب خوب دیدار

ازین نیلی تنق بممود دیدار

فرقه سپاه رو به قلعه بهدر آورده و در سفتوجي فرو گرفته تقاضای مواجب در پیش کردند و کار خشوفت و درشتی را از حد گززانیدند سفتوجي از خیره سری آن گروه مردم چون ملر بر خود می پیچید و گاهی سرخ و گاهی زرد میگردید •

• بیت •

همچنان شد ز غصه رنگ برنگ

شد بر روی طاقش بی سنگ

چون در حالت عزل پیشرفت کار نبود از مرکب اخوت و پندار مرود آمده طریق ملاطفت و ملایمت پیش گرفت -

• بیت •

به نیرنگ این پنجره خیال

که نادان نهاد نام آن ملک و مال

و مستوی باده دولت و جاه از سر بدر ساخت -

• بیت •

باده پر خوردن و هسیار نشستن سهل است

گر بدولت رسی و مست نگردی مردی

بالجمله باپوناراین را طلبداشته محالات بلده را سپرد و واسطه رفع تقاضای سپاه نموده فیصل داد باپوناراین راگهو شنکر را کوتوال ساخته کسان خود را در محالات بلده نصب فرمود و سفتوجي در تهیه روانگی در آمد و پانزدهم شهر ربیع الاول باتفاق باپونارائن که بنابر اسنقبال آقا گنیس می شناخت از بلده بر آمده بر تالاب کانتورید بیرون دروازه رایپور داخل خیمه گشت و خبر رسید که آپاجی در نواح بروده رسیده باپوناراین راماجی نامی را بجای خویش به حفظ و حراست بلده نصب نموده و سیلجی گایکوار هر بارام را جهت اخذ پیشکش حصه خود به ضلع سورتیه مقرر کرده خلعت داد و او باتفاق سیر کرام بیرون بر آمده بنابر امری برای ملاقات آقا گنیس شتافت هفدهم سفتوجي و باپونا راین کوچ نموده پیش راهی گشتند و در نواح پتلاد که آقا گنیس عبور دریای مهندری نموده رسید بود ملافی شدند و سفتوجي بعزم پونه روانه گشت از انجا

که سلطان حبشی و محمد جهان به علت خدعه بازه سیفور گرفتار آمده بودند چنانچه سبق ذکر یافته هر چند بضرب و شلق پرداختند آنچه مد نظر بود به عمل در نیامد لهذا ستوجی مسلسل و مغلول همراه گرفته گرد عدد الله زیدی جماعتا، عرب واسطه امر خیر شده به تعهد سه هزار روپیه از فید بر آورد راجی دایب نظامت تهاور جی نام زنده دار وکیل راجه لکھپت زمیندار کهچ بسبب گرفتن خطوط مرسله او دستگیر نموده فید ساخت و شب غره شهر ربیع الثانی سیاجی گایکوار به عزم بروده راهی گشت آپاجی گنیس بر موضع او نمیشه معموله چوراسی کهذبیات رسیده با زمیندار آنجا نزد و خورد پرداخته یازده هزار روپیه پیشکش گرفت و چون کولیان موضع دهوان طریق وادی نمود و عسبان بيموده چندی پیش ازین مواشی پرگنه جموسر را آورده بودند بر سر آنها فوج کشی نموده آن جا را تاخت و چندی از کولیان کشته و خسته شدند و از آنجا کوچ کرده به نزدیکی بندر کهذبیات وارد گشت و با مومن خان متصدی آن جا طرح مصالحه و اظهار اخلاص نموده ملاقات کرد و نیمه حصه نابت مرهغه آنجا را بطریق دائمه قطع به هشتاد و چهار هزار روپیه بعهده او نمود و یک زنجیر فیل تواضع مومن خان را گرفته کسان خود را از بندر کهذبیات به دلاش و بصوب پرگنه بهاسره جهت پرستش معبدسترگ آنها در موضع داکور معموله آن جا راهی گشت و از آنجا بصوب بازه سیفور شتافت سیاجی گایکوار که به بروده روانه شده بود یازدهم شهر جمادی الاولی ببلده آمد و کهاندیدوار گایکوار از دریاد بزار بندوبست و تادیب کولیان پرگنه بهیل که سابق به شوخی پیش آمده بودند متوجه گشت و از متهمان ضلع ساحل رود وانترک ضامن گرفته موضع ده را تاخت و چندی از رئیسان کولیان آن فواح را دستگیر نمود و بصوب بزاره بیجاپور و بیلنگر متعلقه جوان مرد خان بعزم ایدر راهی گشت و اکثر از مواج بیلنگر و قری بیجاپور بطریق ضیافت چیزی گرفت و کلامی راجه شیو سنگد که در در تصرف دارد رجوع آورده بموجب قرار هر ساله خاطر نشان نمودند و او بعزم بندوبست پرگنه کرمی عطف عفان نموده رسید - جوان مرد خان بابی که جمعی

از سپاه نو نگاهداشتن نموده بارادۀ بنفوسب برگزات متعلقه خویش از بلدۀ
پنن برآمده و بصوب را دهن پور شتافته از امکنه چند تا انچهار مضاف که
به عنوان ضیافت چیزی گرفت از انجا که محمد ظفر بابی عمه زادۀ محمد
مهابت خان وند شیر خان با یکدیگر مخالفت داشتند و محمد ظفر از جونه
گدهه بیرون برآمده ارادۀ هدگامه آرائی داشت محمد مهابت نیز نگاهداشت
فوج نموده بیرون برآمده بود جوان مرد خان بهت رفع کدورت انها و دادن
التیام بدان ضلع تازم گردید و در بین طریق از هم جا و هر مکان به عنوان غداست
چیزی گرفته راهی گشت محمد ظفر و محمد مهابت متعاقب یکدیگر رسیده
ملای گسندد جوان مرد خان بدلائل علمی و نقای هر دو را از مخالفات
و مخالف بار داشته انباء بخشد و بانفاق بنموده اسیر تسخیر و تکصیر
برگزات سرکار سورتبه نموده تا نزدیکی لولیان و دهندرفه رسید چهارم شهر جمادی
الذائی آپاجی گنیس فظم صوبه داخل بلده گشته اعیان و رئیسان مرفه بواهی
و هژود رفته ملای شدند و مهمات مرجوعه پرداخت تهاورچی را که پیش ازین
راماجی بعدت خطوط راجه لکھپت به قید در آورده بود بموجب سفارش سیاجی
گایکوار خلاص ساخت و نیز خبر رسید که جوان مرد خان از نزدیکی دهندرفه از
محمد مهابت جدا شده راه پاتوی بکانه معموله بپور سکام بلده پنن ستاون
و ششم آن ماه داخل شد دوازدهم سیاجی گایکوار به عزم بلده در ۱۰۰ روانه شد
و هرناجی گماشته گایکوار که به تسخیر و تکصیر حصه ضلع سورتبه مقرر شده
بود از دوله راهی گردید آپاجی گنیس فزب یک هفته در بلده استقامت
گزیده محاللات کهتره پارچه و سایر و نخاس را بالمقطع به پدنتان دکھنی و برگنه
کهوکه را با بندر بزاھد علی تاجر داده کیشور او نامی را به نیابت بلده نصب
در بلده بصوب برگنه کری و بیرم گام و گرفتن پیشکش برآمد و در ضلع کری با
ک ۴ دیوار ملای شده بصوب سورتبه رفت •

مجملی از و رود موکب شاهنشاه احمد شاه ابدالی و
 شرح سوانحاتیکه در دارالخلافت رویداده و رسیدن
 سداشیو پندت عرف بها و عم زاده پیشوا بالاجی
 راو با فوج گران و وقوع جنگ میدان با افغان
 و به غارت رفتن فوج دکنیان بحکم ملک
 منان و صدور حسب الحکم بمهر شجاع
 الدوله در باب صوبه بمومن خان
 و رسیدن داماجی راو گایکوار در
 بروده و انتقال پیشوا بالاجی
 راو از مملکت هستی
 بدارالملک نیستی و
 رویدادی که تا آخر
 سال هزار و صد و
 هفتاد و چهار به
 عرصه ظهور
 آمده

سابقاً در ضمن تخت نشینی مرزا سنگی مخاطب به شاه جهان رسیدن
 شاهنشاه احمد شاه ابدالی بدارالسلطنت برادار انتقام و متوجه شدن و رفتن
 الممالک باعانت و امداد جنکوجی مرهته که از چند ماه با نجیب الدوله زد

و خورد داشت رقمزده کلک بدایع سلک گشته چون پیوسن به سرهند محقق گردید بمقتضای وقت بانجیب الدوله صلح گونه بمیان آورده گرگ آشتی نمود و به عزم انسداد طرق و مقابله شاه باتفاق افواج مرهه کوچ کرده بر گزره‌های دریای جمن اقامت گرفت و شجاع الدوله بصوبه اوده متعلقه خویش برگشت نجیب الدوله که با شاه مربوط با جمعیت همراهی و علی بیگ خان ملازم شجاع الدوله که دلسه هزار سوار بود از راه بالاعذان عزیمت بطرف لشکر شاه معطوف ساخته نهم شهر جمادی الاولی سال هزار و صد و هفتاد و سه ملحق گشته چون از گرز و معبر وافق بود جنگ نذران بافوج شاه ازان رود باز گزشت وزیر الممالک صلاح و فلاح حال درصف آرائی و معرکه پردازی قتال و جدال آنجا به دپده متوجه دارالخلافه شاه جهان آباد و ستن مورچال شده آمدند فوج شاه نیز متعاقب اینها نموده رسید دکنیان که بیرون پشت شهر افتاده بودند تا یک شبانه روز به جنگ نوپ و تعنگ پرداخته آخر الامر که کار جنگ به صعوبت انجامید و دناجی برادر جی ابا سندهیه عم جنکوچی که عمده نوج دکن بود کشته افتاد . جنکوچی زخمی گشته تراز بلوکان استقامت دیگران در آمد فرار بر فرار اختیار نمودند و حشم و خدم به غارت و تاراج فوج شاه وقت بالضروره پای ثبات وزیر الممالک که به پشت گرمی مرهه بود از معائیده این حالت پر ملالت نیز به لغزش در آمد بقیه السیف دکنیان مراری بطرف دیواری و وزیر به بهرت پور مسکن سوز جمل جات که از سابق نثار احتیاط متعلقان و اسباب خود را درانجا فرستاده بود چنانچه سبق ذکر یافته آمد و بی ممانعت در شهر دارالخلافه بغداد مست احمد شاه گردید و دست غارتگران افغانه بر مساکین مساکین و بیوت اعلی و ادانی کشاده گشت تا در شبانه روز به قتل و غارت پرداختند جمعی که باقی بودند درین حادثه پامال گردیدند شاه چندی در دارالخلافه متوقف گشته یعقوب علی خان دامی را با جمعی بصوبه داری دارالخلافه و محافظت قلعه مبارک مقرر ساخته بصواب دید نجیب الدوله رایت عزیمت بصوب مستقر الخلافه اکبر آباد و گرفتن پیشکشات زمینداران

و استیصال جات بر افراشت و تا نزدیکی جی مگر رسیده تهنجاتی که از آن جات در ثابت کده و غیره بود برداشت و گفت و شنید پیشکش با سور جمل بمیان آمد درین ضمن مله‌ار هولکر با موج مرهته در آن نواح رسیده از آنجا که مابین هر دو فوج فاصله چندانی نبود و رعب و هراس فوج شاه از مقدمه جنگجویی در دل مرهته نقش بسته بود مله‌ار را و کوچ نموده بنزدیکی مستقر الخلافت از دریای چمن عبور شده شیوه جبلی خویش از قتل و غارت و خرابی ملک تعلقه نجیب الدوله که او را بمشاور و بانی طلب شاه میدانست در آمده دست تطاول بآن ناحیه دراز ساخته سکندره را که مکان معتبر بود ناخته غنیمت زاید الحصر بدست آورده خرابیهایی آن ضلع در نظر داشت که شاه و افغ گشته باستصلاح نجیب الدوله نیم شبی کوچ فرموده در یکشنبه روز هفتاد کروه مسافت طی نموده بدار الخلافت رسید و از دریای چمن گزشته خود را رسانید و بامله‌ار اندک زد و خوردی و افغ گشت و او چون حریف فوج شاه نمی توانست شد به عجلت عاجله و سرعت سریعه و سمع عزیمت آن صوب نموده از آب چمن گزاره گردید از آنجا که لشکر شاه بنادر کوفت راه و ماندگی کوچهای طولانی دو روز مقام داشت که ناگهانی دریای چمن رو به طغیانی آورد مانع عبور گشت هر چند بنابر بهم رسانیدن کنیتهای و بستن پل سعی شد دست بهم نداد درین ضمن جنگجویی سندهیه و وزیر الممالک و سورجمل جات بمله‌ار هولکر پیوستند روزی چند وزیر الممالک باستصواب مله‌ار و صوابدید جات بوساطت نجیب الدوله بعضی گفت و شنید استقرار سلطنت و وزارت خویش و فرار علم دکنیان بمیان آورد چون صورت گرفت جدائی گزیده سرکز اصلی بهرت پور برگشت درین بین سداشیو پندت عرف بهائ عم زاده بالاجی را که رتق و فتق مهمات و بسن و کسان معاملات مالی و ملکی بید اقتدار و قبضه اختیار او منوط و مربوط بود از استماع و افعات صدر اعظم کومک و امداد و اراده جنگ و (۱) اجتراد بادشاه با توپخانه عظیم و لشکر جسیم و سواس

(۱) اجتراد با هم دیگر شمشیر زدن ۱۲ *

راو پسر و شمشیر بهادر برادر نالاجی راو و داماجی گایکوار و دیگر سرداران
 دکنی مافند سور و ملهم که از اندازه شمار و حساب بیرون از پونه متوجه
 هندوستان شده بود رسید و شجاع الدوله حسب طلب شاه آمده ملحق گردید
 وزیر الممالک ورود سداشیو بهاو را از مساعدت وقت و یازری بغت پنداشته آمده
 او را دید و بعد گرفتن عهد و پیمان موکد بایمان سورجمل جانت را طلبیده ملافی
 ساخت و گنگاشها در میان آمد زاینها بران قرار گرفت که چون رودبار جمن طعیانی
 دارد و یکایک احوال پایابی نیست عبده شدن شاه از محاللات است داری خلوت
 را بدست آورده گزرها و معبرها را مضبوط باید ساخت و از همه جا کشتیها را فرق
 نموده مردم کاری جا بجا فایم باید کرد و ایلغار نموده رفت چون یعقوب علیخان
 جمیعتی که عهده برآئی از محافظت شهر تواند نمود نداشت بالضرورة قلعه
 مبارک را استحکام داده متحصن گشت کسان وزیر الممالک و سورجمل جانت
 باتفاق دکنیان هر چهار طرف بر در خانهای گرد و پیش امیران مورچال بسته
 بافگدن توپ و تفنگ پرداختند یعقوب علیخان نیز بقدر وسع طاقت در صد
 مدافعه در آمده چندی کوشید شاه ابدالی نیز ازان طرف دریای جون رسید
 معادل قلعه و شهر پناه معسکر آراست از اینجا که دریا در کمال طعیانی و کشتیها
 در دست دکنیان و گزرها و معبرها مسدود هر چند چاره جویی نموده فائیده
 مترتب نگشت لهذا بر لب آب توپها نصب نموده بافگدن گوله بر دایره مرسته
 برداخت یعقوب علی خان که بامید کومک فوی دل بود مایوس گشت
 و آذوقه و مصالحه جنگی کمی پذیرفت تن بمصالحه در داده بگرفتن عهد موثق
 ندایع وزیر الممالک و سورجمل بر آمد و در قلعه بندوبست سورجمل بعمل آمد
 سداشیو بهاو را که از راه عرور و یفندار بعضی خیالات دور از کار در سر و صور اسر
 محاللات مد نظر بود بنابر دیدن قلعه مبارک و محل جلوس نادر شاه اراده نموده
 بندوبست کسان جانت را از قلعه برداشته مردم خود تعیین فرمود و با وسواس راو
 داماجی گایکوار و چندی دیگر از معتمدان همراهیان به قلعه در آمد و حضرت
 شاهجهان دالتماس او بر آمده بر تخت جلوس فرمودند ملازمت نموده

دو مهر نیاز گزرا نیده آداب بجا آورد و رخصت شد و حضرت باندرون محل متوجه شدند از آن بعد جمیع مکانات و باغ حیات بخش و یتیمخانه را ملاحظه نمود و بعضی حجرات کار نجات را کثود تخت طلا مرصع بابت آثار شریف که باقی مانده بود بر گرفت و بندوبست قلعه را به مستحفظان خود سپرده بخیمه کاه برگشت وزیر الممالک و جات پیغام فرستادند که مدعا دیدن قلعه بود بعمل آمد محافظت قلعه بادشاهی به اختیار من است کسان خود را بر دارند از آنجا که نظر بر مکنات و ثروت و کثرت جمعیت که از گردش فلکی و تقدیرات لم یولی علیه بر ممالک دکن و هندوستان دست بهم داده زانغ غرور و استکبار در کاخ دماغش آشیانه بسته اراده بی فائده نوع دیگر در کانون ضمیر مخمر گشته بود مهمل چند در جواب گفته منظور نه کرد -

* بیت *

ز بیداشی در دماغش فتاد هوایی که داد آخرش سه بباد
و سفد دیوان خاص که پوشش (۱) تنگه نقره داشت کفده قریب ده لک روپیه را
نفوه به ضرابخانه فرستاده بسکه رسانید و بصرف در آورد جماعه مرهغه چون ملحد
گرسنه شهر را خانه خالی پنداشته در سرای امرایان و اعیان در آمده آنچه یافتند
بردند و یکمان دمیغه اکثر امکنه را کفدند و چوب و نخته را بجای هیرم بمصرف
رسانیدند -

* بیت *

چو بخت بد کسی را پیش آید کفد کاری که کردن را نشاید
ازین معنی وزیر الممالک و سورجمل جات که همه جهت با ده دوازده هزار
سوار بودند پیچ و تاب خوردند از آنجا که فوجی از آن سرکار بادشاهی سوای وزیر
الممالک که آنهم تقویت سورجمل داشت دیگری نبود سداشیو اراده برداشتن
اینها و صرف نمودن مَطْلَع کرده قریب پانزده هزار سوار دکنی را مقرر فرمود که
بطریق محاصره بدور دائره او پردازند ملهار راو ازین معنی و افف گشته چون منع
نمی توانست کرد سورج مل را آگاه ساخت و او طریق مخصلی اندیشیده
و جاده مغری بسته شجاع الدوله را چون رابطه سابق مربوط داشت از مانی الضمیر

(۱) تنگه بضم اول و ثانی و فتح کاف با هازده صفحه و نخته را گویند ۱۲ *

دکهنیان مغرور نمود و او تدبیری بکار برده از آن طرف آب شروع بانگدن توپ و بان و هلی هوی گزاره شدن بجوش در آمده دکهنیان را مشغول بمدافعه کرد و از طرفین توپخانه رعد کردار بغرش در آمده دود باروت سحاب وار بروی دریا پیچیده گوله مانند نگرگ آتشین باریدن گرفت درین فرصت سورجمل نا وزیر از آن وادی هولناک گزاره گرفته بلب گدده را ماسن خود ساخت شجاع الدوله او را به تفقدات مسنمال ساخته خلعت و رقم شاه حاصل نموده فرستاد و وزیر نه بهرت گدده با متعلقان خود پیوست سداشیو بهاؤ از اطلاع این معنی که تدبیرش خلاف تقدیر جلوه گر گردید بعد خرابی بصره خلعت و میل جهت سورجمل فرستاده نوشت که از ما جدائی گزیدن و شاه که مخالف ما و شما است پیوستن مناسب نبود اکنون چنین اتفاق افتاد بانسداد طُرق و شوارع پردازد که حبه از حبوبات غله بدشکر غیر نتواند رسید سورجمل که روزی چند در بلب گدده اقامت نمود بموجب اشارت شجاع الدوله بر مسکن خویش معاودت کرده از امداد اعانت طرفین تقاعد ورزید درین ضمن خبر رسید که شش هزار افغانه قوم کهک حسب الطلب شاه به سر هفت رسیده و عبد الصمد خان فوجدار سر هفت و قطب خان که بر پُل کرنال از سابق مقامات داشتند نا یلغار از گزر کوفده تدبیر دریایی چمن نموده بهائی پت رسیدند پئیپل سکهدیو همایه سداشیو بهاؤ که با پنچ شش هزار سوار دکهنی بمحافظت گزرهای آن صوب تعیین بود تاب مقاومت در خود ندیده حقیقت حال را به سداشیو نوشت و او چون از ممرگرهای دیگر که عمق آب بیشتر بود خاطر از عبور مخالف جمع ساخته نرو شنکر نامی را با جمعیت سه چهار هزار در قلعه مبارک گذاشته دار الخلافت را که لیس فی الدار غیره دیار صادق می آمد که وضع و شریف از سابق خودها را ازین ورطه بر گزاره کشیده رفته بودند سپرد و از توپ خانه بادشاهی توپهای ازدها بیکر و مصالح سرب و باروت و بان وافر گرفته باستعداد تمام سوم شهر ربیع الاول بدان صوب راهی گشت از انجا که حضرت قدر قدرت کیوان رفعت شاه عالم که بصوب عظیم آباد بذابر عدم موافقت وزیر الممالک تشریف داشتند چنانچه در محل

خویش مرقوم گردیده و پس از رسیدن خبر وحشت اثر و فزع فضیله فامریضه عالمگیر بادشاه بمراسم ماتم و سوگواری پرداخته جهت انتظام مهم جهان و جهانیان که بدائع و دائع الهی اذن بر تخت موروثی جلوس اول فرموده چتر شاهی بر سر زده علم سلطنت برافراخته بودند نواب زینت محل والدۀ ماجدۀ آن حضرت دافۀ العیون با صراحت دین و دولت مرزا جوان بخت خلف ارجمند آن حضرت که در دار الخلافت اقامت داشتند بمقتضای وقت و اقتضای حالت که از قضا و قدر بسن سریر سلیمان که چندی بلوث وجود ناپود عفریت مملوک گشته بود اختیار سلطنت همد بکف اقتدار مرهته رفته بنابر استقرار فرمان فرمائی آن حضرت تدبیری اندیشیده سیف الدین خان را که در حضور بود نزد سداشیو بهاء فرستادند و او به تعهد دادن مبلغی عاجل و آجل قرار سلطنت بر حضرت شاه عالم و نیابت و ولیمهدی شاهزاده مرزا جوان بخت گزاشته نوشتجات باز داشتن شاهجهان و اجرای خطبه و سکه بنام نامی آن حضرت بر نانو شنگر حاصل ساخته آورد چنانچه او بموجب نوشته روز جمعه سلم شهر صفر المظفر ختم الله بالخیر و الظفر سال هزار و صد و هفتاد و چهار ولیمهدی را بر کرسی اجلاس داده آداب شاهانه را بجا آورد و تخت و چتر که بدست و اختیار او بود در سواری حاضر نموده با فوج مرهته در رکاب همراه گشته بمسجد جامع آورد و خطبه بنام و القاب همایون حضرت شاه عالم خوانده و جوة اشرفی و زوبیه را باسم مبارک نور آگین ساخته به سکه رسانید سداشیو از اثناء راه ملهاری هولکر و جنکو جی سدهبه را با فوج گران بطریق منقلا تعین فرمود و خود با لوازم توپخانه و اردو بازار روانه شد عدد الصمد خان بدربافت این خبر بصوب کنج پور که جائی باستحکام و تعلق به نجیب الدوله داشت و نجابت خان برادرش با جمعیت و لوازم توپخانه در انجا بود شتافت ملهاری و جنکو جی پاشنه کوب رسیدند نجاتخان نیز بیرون بر آمده با عدد الصمد خان پیوست و معرکه جدال و اقتال آراسته گردید و طرفین بجنگ در پیوستند ملهاری هولکر از کیفیت زویداد سداشیو را آگاه ساخت و او ناگهانی با یلغار رسید و آتش حرب التهاب پزیرفت از انجا که

دکهنیان زیاده از حد و حصر مآئذ مور و ملخ هجوم آورده بودند و در جنب آن جمع غفیر این جماعه شر ذمه قلیل عبد الصمد خان صرغه در جنگ میدان ندیده ملأه تحصن متوجه قلعه کنج پور گشت که تا رسیدن کومک و فوج شاه از پشت جدار بمدافعه پردازد دکهنیان تزنزل و تطلخل در مقابل دیده جلوریر ریختند و فرصت نشد که در بروی مخالف بسده شود پس از کُشش و کوشش که از جانبین جمعی بر خاک هلاک افتادند عبد الصمد خان و قطب خان و نجابت خان با پسران و هفده نفر دیگر از عمله و معله زده به گیر آمدند نجابت خان ذل گرفتاری را نه بسندیده خود را خود ضایع ساخت و عبد الصمد خان و قطب خان بموجب اشارت سداشیر به قتل رسیدند و صامت و ناطق لشکر و کنج پوره بغارت در آمد قریب بیست و پنجیر میل و سه هزار اسپ سوای آنچه غارت گران دکن بردند بضط در آمد از پسران نجابت خان و عمله و معله به ضرب و ستم و شکنجه سراغ دوائن و خزائن گرفته بنصف در آورد از انجا که قلعه کنج پور را نجیب الدوله دغایت مستحکم بنا نموده برج و باره را در نهایت متانت و دصانت بر آورده از نقد و جنس مشحون بود مسموع گشت که قریب یک کرور رزیده را می شد تا توپ خانه و مصالحه جنگی و اسباب قلعه داری بدست مرهغه افتاد و نجیب الدوله که بهراهی شاه انطرف دریای جمن مقابل دار الخلافت در بریت کنج بود بمجرد استماع این خبر بدان صوب کوچ نمود و شاه نیز متوجه آن ضلع گردیده روز اول بیست و پنج کروه طی فرمود و نه سرعت هر چه تمام تر چهاردهم شهر صدر مابین ناغیت و کفگرة که نشان پایاب یافت تا وجودیکه به سهولت نمی توان گزشت بر آب زده عبور دریای جمن نمود - هنگام گزاره شدن جمع کثیر عریض بحر فنا گشتند چنانچه قریب صد و پنجاه لاش و چارپایان بسیار بر گزر راج گهات واقعه دار الخلافت بر آوردند و به همین نهج بر گزهای دیگر افتاد بالجمله شاه پس از عبور شدن فصبه سونی پست را پشت سر گذاشته در سهالکه هفت کروهی بر کفار دریای جمن بعزم مقابله دائره فرموده مورچال قائم کرد سداشیر بهاؤ از استماع عبور شاه از مقامات کنج پور کوچ

نموده پانی پت را پشت سر داده بفاصله شش هفت کروه به مقابل فرود آمد و از روی حزم و احتیاط خندق عریض عمیق بدور لشکر حفر فرمود و توپ خانه را زنجیر بند چیده مستعد رزم و پیکار گشت بیست و سوم شهر ربیع الاول جوانان رزم طلب و مبارزان با نام و حسب طرفین به هیئت اجتماع جولانی نموده برسم فراوانی تلاش آغاز نهادند و ابتدا بجنگ و قتال نموده معدودی از جانبین کشته و خسته گشته جدا گردیدند شجاع الدوله از و خامت عاقبت و سوو خاتمت اندیشیده بذایر اصلاح دات انبیین سلسله جذبان امر مصالحه گردید و ملهار هولکر را واسطه این معنی ساخته هر چند مکرر بتکرار و تداوم مدعا پرداخت سداشیو بهاؤ که نظر بر استعداد ظاهری و سرانجام سروری رحیق داده غرور پیموده و از کثرت جمعیت و اسباب حشمت و شوکت دود نخوت در کاخ دماغش پیچیده احدی را در عالم کون و فساد که یارای مخالفت و معارفت او تواند کرد گمان نمی برد و غافل از آن که -

* بیت *

خدائیکه بالا و پست آفرید زبردست هر دست دست آفرید

بتخصیص از قتل و غارت کفج پور دسه استکبارش دو بالا گشته سر پر شورش می خارید .

* بیت *

داسباب دنیا چنان غره شد که خورشید در پیش او ذره شد

اظهار امر مصالحه را از ضعف حالت طرف ثانی پنداشته مستانه بجوایی که راه سلوک مسلوک شود نه پرداخت -

* قطعه *

ای طفل دهر تو که ز پستان حرص و آز

روزی دو شیر دولت و اقبال بر می

در عهد عمر غره مشو از کمال خویش

یک آور از زمان بزرگان بر می

موجی را بآن طرف دریای جمن تعیین فرمود که به انسداد طرق رسیدن دانه و کاه و مصالح سرب و باروت که از محاللات متعلقه نجیب الدوله به لشکر شاه میرسید و فوجی بسر راه دار الخلافه فرستاد حبه از حبوبات را نگرانند که بطرف مخالف

بفرست شاه از مقامات سهاکه که به فاصله بود چون تمامی لشکر از سوار و پیاده و توپ خانه عبور گشته پیوست کوچ نموده بتغارت دو کرده در لب آب دریای چمن خیمه زد و خندق می کنده توپ خانه را چید چون دکنیان طرق و شوارع را بند ساختند در لشکر اسلام گرانی رو نمود که فی روپیه یک و نیم آثار آرد فروخته می شد درین ضمن خبر رسید که بنجاره با کاروان پر از غله برای مرهنه از طرف بهادر گدده می برد شاه فوج تعیین فرمود که بسر راه آنها رسیده پس از زد و خورد و کشتن و خستن جمعی از طرفین قریب بیست هزار گاو کشیده آوردند و پسر نجیب الدوله نیز از ضلع سهارنپور با فوج سنگین عله بسیار رسانید و ان مع العسر یسرا هویدا گشت دوزدهم شهر ربیع الثانی جنگ عظیم بمیان آمد فوج شاه غالب گردید بیست و پنج دکنیان بنابر تدارک به هیئت نمودار شده بچنگ در پیوسته تا یک مهر از شب گزشته از هر دو سو کشتن و کوشش به عمل آمد نه سوای زخمی پنج هزار و سه صد و هفتاد و چهار لاش مسلم و کافر از معرکه برداشتن و خیمه نماد که شیون مقتول و ناله مجروح بر نفس است روزی چند دکنیان را هوس میدان از سر بدر رفت از انجا که توپ خانه سرکار بادشاهی و بابت کنج پوز از توپ و جزائر و بان زیاده از اندازه و شمار بدست مرهنه انتاده بدور لشکر زنجیره بند نصب کرده بود لشکر اسلام را جرأت ریختن نمی شد و مخالف را رعب شمشیر حامیان اسلام در دل جا گرفته بود لهذا بانداختن توپ و بان و گاه بیگاه بطریق قراولی معرکه آراسته می شد و کسانی را که اجل مسمی رسیده بود کشته می گشت درین بین شاه را آگهی آمد که بموجب نوشته بهاؤ از دار الخلافت فاروشنکر دو هزار سوار نو فکهداشت با جمعی از مرهنه بسر کردگی جمنا جی پندت جهت بندوبست و انسداد طرق رسد غله آن روی دریای چمن تعیین ساخته و در سرای لعل خان دو گروهی غازی الدین نگر اقامت گرفته اند و گویند پندت مکاسدار چکله اتاوا و محالات آن ضلع باده هزار سوار قدیم و جدید تجنید نموده در نواح میرمه رسیده اراده دارند که مانع رسیدن غله که از تعلقه نجیب الدوله میرسد شود لهذا

هذا جهانگشای با پنجهزار سوار جرار شمشیر گزار رخصت فرمود که به تنبیه
 تادیب آنها پردازد و او بایلغار چون بلای ناگهانی و قضای مبرم آسمانی اول
 در جمناجی که سر راه بود رسید بقتل و غارت آن جماعه پرداخت جمناجی به
 هزار جان کندن خود را از آن مهلکه رهانیده بدارالخلافت رسانید جهان خان بهمان
 جلدی و چابکی گرم و گیرا برگوبند پندت که بفاصله سهل فرود آمده بود تاخت
 آورده بجنگ در پیوست از تقدیرات فلکی گوبند باجمعی بر خاک هلاک افتاد
 و لشکرش بغارت در آمد سرگوبند را بریده سانماً و غانماً به لشکر شاه پیوست
 چون گوبند سردار عمده آنها بود نجیب الدوله در مقابل فتل سرداران فتح پور
 سر او را در لچک زرنگری پیچیده نزد ملهار هولکر فرستاد از آنجا که پیوسته بوداد
 معرکه آرائی جدال و قتال از منهایان سریع السیر به سمع پیشوا بالاجبی راو که از
 روی حزم و احتیاط از پونه بدارالسر برهانپور انتقال نموده افامت داشت
 میرسید بذات پست گرمی با جمعیت فریب ده دوازده هزار سوار کوچ نموده از
 گره هاندیه عبور دریای فربه کرده به دارالفتح اوجین که بدارالخلافت فریب داشت
 افامت گرفته گوش بر آواز نشست چون از دکهینان انسداد رسد که ایران طرف
 دریای جن میرسید نتوانست شد و در اکثر معارک چندی از سرداران کشته
 افتاد و از برق شمشیر اسلامیان چشم شان ترسیده بود یا رای صف آرائی
 و میدان داری نداشتند و طرف نایی را بذات حائل بودن خندق و ستون سد
 آتشین توپ خانه یورش بردن مایع گشته لهذا شاه فوجی را بر سر راه دارالخلافت
 که رسد غله و خزانة آنها میرسید رخصت فرموده طرف را برق کرد یکباره محط در
 اردوی مخالف افتاد علاوه آن فزول باران که در موسم زمستان دران دیار اکثر
 اوقات می باشد لشکر برد غلبه نمود چار پایان زیاده از حد و حصر از فقدان گاه و دانه
 تاب مقاومت نیاورده بچراگاه عدم شتافتند از تقریر کسانی که ازان کجه خونخوار
 کشتی حیات شان بساحل نجات پیوسته بود واضح گشت که فریب شصت هزار
 سراسپ سواهی جانداران دیگر از انسان و حیوان بشمار در آمد بالعمله فوج شاه
 تا نریله دوازده کرههی دارالخلافت رسید ناروشنکردوب دارالخلافت را بسته پنجهزار

سوار و ده هزار بینه مورچال شهر پناه قایم ساخت از آنجا که فریب چهار ماه امواج چون دو بحر مواج در مقابل یکدیگر افتاده نزد و خورد می پرداختند از طول انجامیدن جدال و قتال طرفین ملول گشته شاه از مقامات خویش حرکت بصوب دارالخلافه فرمود که شاید مرهته از پناه خندق بر آمده به جنگ میدان مبادرت نماید تا آنچه در ممکن غیب باشد با بعوضه ظهور گزارد بحسب اتفاق مغایر کمی آذوق که فی رویه یک آثار بدشواری میسر می آمد اعالی وادانی آنها بستوه آمده شب چهار شنبه ششم جمادی الثانی سران و اعیان مرهته نزد سدیشو بهاء فراهم آمده ظاهر نمودند که چار پایان باقی مانده از نیافتن علین از تگپور بار می ماند و دست سپاه از نایابی فوت لایصوت از حرکت نکوتاهی در آمده جان سپردن به شمشیر ازین حالت و (۱) مخصه گوارا و آسان تر است تمام آن شب (۲) سرها را جفت ساخته به کفگاش و مشوره به پایان رسانیدند رایها بران قرار گرفت که کوچ نموده به دارالخلافه ناید شتافت که همه جهت از صمر علمه و خزانه آسایش خواهد بود و پیش به شهر داده تا حریف جنگ باید کرد آخر شب بار بندی کرده چون گوارا توپ کسی بسیجی سقط گشته بود گوارا بقالان اردو بازار از هر که مانده کشیده آنچه توانست توپها را همراه گرفت و بترتیب امواج از هراول و چند اول و (۳) جوزفار و (۴) برفقار پرداخته هنگامیکه تیک خنجر گزار ازین کلاه بر همدوی شب تاخن آورد کوچ نمود - شاه از دریافت این معنی باستعداد مقابله سوار شد دکنیان تدبیری اندیشیده مغایر گزاره شدن احوال و اقبال و اردو بازار توپ خانه را پیش انداخته با فگندن گول توپ و جزایرو نان و جنگ فراولی مبادرت نموده با خود مسغول ساختند بهادران اسلام از تدبیر کفار و اف گشته از یک طرف شجاع الدوله و نجیب الدوله با همراهان خویش و از جانب دیگر شاه و بیمور شاه با جمعیت قریبانش و امانه

(۱) مخصه ناول مفتوح بنانی زده گرسنگی ۱۲ *

(۲) سرخفت کردن گناه از سرگوشی کردن است ۱۲ *

(۳) جوزفار دست چپ *

(۴) برفقار دست راست و هر دو لغت ترکی اند *

نبرانی توسن جلادت و مرکب شهامت بجولان در آوردند - • منظومه •

هر آمد ز هر دو سپه بوق کوس زمین آهنی شد هوا آبنوس
 بلرزید گوه و بجنید دشت غریب از نهم آسمان در گزشت
 ز شوریدی ناله گرنای در افتاد تب لرزه در دست و پای
 تو گویی که باد قیامت وزید زمین پاره شد آسمان بر درید
 حامیان بیضه اسلام نغم و نیت راسخ جهاد فی سبیل الله دانسته و کشته
 شدن را عروج معارج درجات شهادت پنداشته الله الله گویان حمله و گشته
 بجنگ کوه یراق در پیوستند و زلزله در زمین افکندند - • منظومه •

چو رعد خروشان در آمد بجوش از ایوان کیوان گشته خروش
 چو شیران جنگی در آویختند ز تنها همه جوی خون ریختند
 دهاده بر آمد ز هر دو سپاه تو گفתי بر آمیخت خورشید و ماه
 چکاچاک برخاست از هر دو روی ز خون شد همه رزمگه همچو جوی
 در آراست رزمی که خورشید و ماه ندیدست هرگز چنین رزمگاه
 باوجودیکه جمعیت سه چند اسلامیان می شد چون فتح و ظفر داد الهی است
 مصداق کرمه کم من فئته فلیلة علیت فئته کثیره باذن الله بمنصه ظهور رسید مرهته
 نیز داد مردی و مردانگی داده کوششهای نمایان بظهور رسانیده نزدیک بود که
 چشم زخمی به فوج شاه رسد که ناگاه شجاع الدوله باتفاق نجیب الدوله بر کمرگاه
 آنها زده در آمد - • بیت •

در افکند خود را دران کارزار چو شیری که گور افکند در شکار
 و اکثر سرداران عمده و سران سپاه را بر خاک هلاک افکند درین زد و خورد
 بسواس راو پسر بالاجی را که فیل سوار بود بزخم گولاه تغدگ قالب نهی
 ساخت بهاؤ آگاه گشته مضطرب الحال از فیل فرود آمده اسپ سواره با
 جنگجوی سندهیه بنابر خبر گیری دران معرکه در آمد ظهور این معنی سنگ
 تفرقه دران گروه افتاد و توڑک فوج برهم خورد و بر جرأت مقابل افزود که بسان
 شیر زیل و ببر دمان بکله گوسفند در افواج مخالف در آمدند و سلک جمعیت

شاهی از هم گسختیت و خون هزاران بر زمین ریخت و هر طرف از کشته پشته
پدیدار گشت اکثر اردو بازاریان و بگنه و پندتان از خوف جان در پناه خندق در
آمدند و سپاه از معرکه عیان تاب شده هر گروهی راهی در پیش گرفت و هر
فرقه جاده مفری جست و بر عالمی روشن گردید -

• بیت •

که در جنگ فیروزی از اختر است نه از گنج و بسیاری لشکر است

عازیان اسلام و بهادران با ننگ و نام همه جا به تعاقب پرداخته مرد و مرکب می
انداختند بیشتر از هول جان و رهانیدن ازان وادی خطر ناک از ساز و اباس
عاری گشته و بزرگی را گزاشته از گوش گوشواره و از دست حلقه‌های طلا و از
گلو گلوبند را کنده و بریده دستی در پیش و دستی در عقب ستر عورت نموده
رو بصرای ناکامی نهادند -

• بیت •

چنان بیم داک و هراسان گریخت که ز بار را از گرایی گسیخت

از تقریر بعضی ثقات توضیح انجامید که تا دوازده گروهی اطراف و جوانب آن
معرکه پراز لاش گشته که طعمه کلاب و کرگس شد افتاد -

• منظومه •

بیابان سراسر همه گشته بود
همه دشت از کشتگان پشته بود
بس کشته افتاد در کوه و دشت
فلک گفت بس بس که از حد گزشت
دلیبران چو فارغ ز هیجا شدند
بتاراج بُدگاه اعدا شدند
ز دشمن کسی بخفت کو یار داشت
همین سر بدر برد و سامان گزاشت
بدست افکار آمد بسی نداد پا
ز خون جمله را دست و پا در حفا
به نذر آمد از هر طرف فیل مست
چو مستی که افتد عسس را بدست

دُرانی توسی جلادت و مرکب شهامت بجولان در آوردند - • منظومه •

بر آمد زهر در سپه برق کوس زمین آهنی شد هوا آبفوس
 بلرزید کوه و بجنید دشت غریو از نهم آسمان در گزشت
 ز شوریدن ناله گرنالی در افتاد تپ لرزه در دست و پای
 تو گویی که باد قیامت وزید زمین پاره شد آسمان بر درید
 حامیل بیضه اسلام بغرم واثق و نیت راسخ جهاد فی سبیل الله دانسته و گشته
 شدن را عروج به عارج درجات شهادت پنداشته الله الله گویان حمله در گشته
 بجنگ کوه یراق در پدوستند و زلزله در زمین افگندند - • منظومه •

چو رعد خروشان در آمد بجوش از ایوان کیوان گزشته خروش
 چو شیران جنگی در آویختند ز تنها همه جوی خون ریختند
 دهاده بر آمد ز هر در سپاه تو گفتی بر آمیخت خورشید و ماه
 چکاچاک برخاست از هر دو روی ز خون شد همه رزمگه همچو جوی
 در آراست رزمی که خورشید و ماه ندیدست هرگز چنیسن رزمگاه
 نازجو دیکه جمعیت سه چند اسلامیان می شد چون فتح و ظفر داد الهی است
 مصداق کریمه کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله بمنصف ظهور رسید مرهنة
 نیز داد مردی و مردانگی داده کوششهای نمایان بظهور رسانیده نزدیک بود که
 چشم زخمی به فوج شاه رسد که ناگاه شجاع الدوله باتفاق نجیب الدوله بر کمرگاه
 آنها زده در آمد - • بیت •

در افگند خود را دران کارزار چو شیرینی که گور افگند در شکار

و اکثر سرداران عمده و سران سپاه را بر خاک هلاک افگند درین زد و خورد
 بسواس را و پسر بالاجی را که فیل سوار بود بزخم گوله تغذگ قالب تهی
 ساخت بهائ آگاه گشته مضطرب الحال از فیل فرود آمده اسب سواره با
 جنگجوی سندهیه بنابر خبر گیری دران معرکه در آمد ظهور این معنی سنگ
 تفرقه دران گروه افتاد و توژک فوج برهم خورد و بر جرأت مقابل افزود که بسان
 شیر زیان و ببر دمان بکله گوسفند در افواج مخالف در آمدند و سلک جمعیت

شمار از هم گسختیت و خون هزاران بر زمین ریخت و هر طرف از کشته پشته
پدیدار گشت اکثر اردو بازاریان و بگنه و پندتان از خوف جان در پناه خندق در
آمدند و سیاه از معرکه عیان تاب شده هر گروهی راهی در پیش گرفت و هر
فرقه جاده مفری جست و بر عالمی روشن گردید -

• بیت •

که در جنگ فیروزی از اختر است نه از گنج و بسیاری لشکر است

غازیان اسلام و بهادران بانگ و نام همه جا به تعاقب پرداخته مرد و مرکب می
انداختند بیشتری از هول جان و رهانیدن ازان وادی خطر ناک از ساز و لباس
عاری گشته و بازی را گذاشته از گوش گوهواره و از دست حلقه‌های طلا و از
گلو گلو بدد را کفده و بریده دستی در پیش و دستی در عقب ستر عورت نموده
رو بصرای ناکامی نهادند -

• بیت •

چنان بیم ناک و هراسان گریخت که زار را از گرانی گسیخت

از تقریر بعضی ثقات بوضوح انجامید که تا دوازده گروهی اطراف و جوانب آن
معرکه پراش لاش گسته که طعمه کلاب و کرگس شد افتاد -

• منظومه •

بیابان سراسر همه کشته بود
همه دشت از کشتگان پشته بود
ز بس کشته افتاد در کوه و دشت
فلک گفت بس بس که از حد گزشت
دلبران چو فارغ ز هیجا شدند
بتاراج بنگاه اعدا شدند
ز دشمن کسی نخت کو یار داشت
همین سر بدر برد و سامان گزاشت
بدست افکار آمد بسی باد پا
ز خون جمله را دست و پا در حفا
به بزد آمد از هر طرف فیل مست
چو مستی که افتد عسس را بدست

سُبْحان الله احدى را نظربه غلبه و تسلط و کثرت دکهنیان که مملکت هندوستان در خم چوگان شان مازند گوئی غلطان و نیز بخت شان بدرجه علیا ارتفاع یافته بود گمان نمیدفت که بیک طرفه العین هبأء مثنورا گردند آری آری هرکمالی را زوالی مفور است نه نه بل شجرعجب و غرور که بجزوات کبریائی را نسزد در سرب می معرشان، ریشه دواينده بار ور گشت -

تکبر من زینهار ای پسر که روزی ز دستش درآئی بسر
بکسر عرازل را خوار کرد بزندان لعنت گرفتار کرد

بالجمله غازیان بردل و شیران زنجیر گسل به قتل و غارت بغل کشوده از اسپ و شتر پراز بار و بغداد و جنس گله گله و قطار قطار گرفتند و از شمشیر و بنذوق و جرایز مازند هیثم پشتارها بستند و چه گوشوارهای مروارید و حلقه‌ها و گلوبند مرصع و طلا از آن معرکه برداشتند و از کمر غنودگان بستر بیخوبی همیانهای پراز اشرفی و روپیه کشودند فریب هفتصد زنجیر فیل و بیست و پنجهزار اسپ و به همین شمار از گاو و شتر با احوال و ائفال در سرکار خاصه شاه و شجاع الدوله و نجیب الدوله سوای آنچه غارتگران بردند به ضبط در آمد که من حیث المجموع چند کرور روپیه را مال و مالیت روده و جمع کثیر و جم غفیر که تقریباً شمار و اندازه شان به بیست هزار کس میرسید از اعالی و ادانی صغیر و کبیر اسیر گشتند از آنجا که ضابطه دکهنیان است که زن و بچه شان در سفر و حضر همراه میدارند و زنهای شان سواری اسپ را ورزیده اند تخمیناً دوازده هزار زن وضع و شریف بدل رقبیت گرفتار آمدند گویند هفتصد زن پالکی نشین بودند والعهدۃ علی الراوی برآهه بر آنند که فریب به همین گل زمین کرکبیت است که چندین هزار سال پیش ازین تا هجده روز پانددان و کوروان - مرکه قتال آراسته بودند و هزاران هزار مردم و جاندار کشته افتاد شاید از آن هنگام درین جر و زمان پا بمعصه ظهور نهاد دران سرزمین چرخ پیر بخاطر نداشته باشد القصه شاه مراسم شکر و سپاس ایردی بجا آورده شجاع الدوله را که مصدر ترددات نمایان شده مورد فراوان تحسین و آفرینها ساخته مظفر و منصور شاد دانه فتح و شادمانی نواخته بخیمه گاه خویش

در آمد لاش و سواس راو که با فیل بدست آمده بود شجاع الدوله با اجازه شاه امر سوختن نمود شمشیر بهادر برادر ^(۱) علاءی بالاجی راو که زخمی بر آمد بدشواری خود را نه بهرت گدھے مسکن جات رسانید و نقد حیات سپرد از حیات و سمات سداشیو بهاؤ و جنگوجی سندهیه محقق نه گشت اولیای آنها تا حالت تحریر این ماجرا که هست ماه ازین قضیه منفی گشته بر هر چند زور خبر واهی بی اثر نه در فلان مکان در ^(۲) زی جوگیان نشان میدهند و جهت نمود مرد باظهار شادمانی دل خوشی می نمایند چون از براریان معرکه فریب سه هزار سوار تمام شب از سایه خویش هراسان رانده روز دیگر به دارالخلافه رسیدند از بنشان آنجا دست تطاول بر آنها دراز ساخته چندی از اسب و یراق گرفتند ناز و شکر که در قلعه مبارک بود بر سر گوشت و نف گشته با همراهیان خویش فرا برقرار گریده با جمعیت همراهی رو بصوب مستقر الخلافه اکبر آباد نهاد در بین طریق با ملهار هولکر و داماجی راو گایکوار که با جمعی بر آمده بودند پیوست از آنجا که خوف نعاغب استیلا یافته بود تدبیر دریایی چممل نموده بگوآباد که اکبر آباد به فاصله چهل کروزه است عیان باز کسبده در انتظار فراهم آمدن گریختگان و رسیدن اخبار متوقف گشتند جمعی که از ^(۳) دست پاچگی و هول جان راه نجات گم کرده به فصات و قریات دوز و دواج رسیدند دهافین بعضی را کسته و برخی را از لباس ظاهری عاری ساخته بگمان ابتلاع اشرفی و جواهر نمک آب خورائیده از بعضی که بر آمده گرفته کشتند و آنچه را وا گذاشتند از فقدان قوت لایموت بخوردن اثمار و اوراق اشجار جنگلی و در یوزه گری افتان و خیزان چندی به گوآباد و بسیاری به اطراف منتشر گشته راه دکن پیش کردند آنچه در معرکه بر سرشان نیامد اضعاف مضاعف آن بر جماعه بر آمدگان گزشت شاید کم کسی

(۱) ملات. باول مفتوح و لام مشدد زنان معفره که از یک سوهر باشند ۱۲ *

(۲) زی باول مکسور تشدید نانی جامه و صورت و آرایش ۱۲ *

(۳) دست باچه کنده از اضطراب و شتاب است چنانچه در معاورات متعار می مصطلح

خواهد بود که با اسپ پراق نجات یافته باشد الحاصل اسیرانی که در دست افغانه بود جمع کثیر از آنها بنابر ابا و امتناع اکل لحم به قتل در آمدند و بسیاری از خوف جان بکار برده و ارستغد چون کاکل بر سر شعار کفره هند است ازینکه بمظنه بپگانه از دین گشته نکردند گفتند آخر الامر به شفاعت شجاع الدوله سواى نسوان و صبیان که بدل عبودیت در آمدند از سر قتل دیگران گزاشته حواله فرمود و او هر کدامین رایک روپیه خرچ راه داد بیرون کرد بی شائنه گفتار از روزی که مرهغه پا بعرضه وجود گزاشته بدین قسم بلیه و رسوائی گرفتار نه گشته باشد چه ضابطه شان همیشه جنگ در فرار و های و هوی بوده گاهی بجنگ صف و توپخانه و اردو بازار مبادرت نموده بودند چون از عادت خویش عود نمودند بدلتی و مسکنتی گرفتار آمدند که هیچ چشمی مبیناد القصة نجیب الدوله فتحنا مها بمهر خود بنام مادهو سنگه زمیندار جی نگر و سورجمل جاٹ مستملبر وقوع و افعه نوشت که در قتل و غارت فراریان کوتاهی نه کنند و یعقوب علی خن که بموجب حکم شاهی بنابر محافظت دارالخلافه بدستور پیش مرخص گشته بود رسیده منادی امن و امان بگوش جهانیان رسانید و شاه مظفر لوا پس از مقامات چند با غنیمت فراوان که نقل و تحویل آن با سعی تمام میسر می گشت عزان فتح و نصرت بصوب دارالخلافه مطوف ساخته در عرصه هشت روز چهل کروه طی مسافت فرموده بروز مبارک پنجشنبه اول روز - * بیت *

ظفر از یمین نصرتش از یسار فلک یاور و اختر و تخت یار

داخل قلعه مبارک شد شجاع الدوله و نجیب الدوله و اعیان سپاه قزلباش و افغانه فراخور حالت ندر و پیشکش گزانیدند و از پیشگاه شاهی دو (۱) نفر چیر بوعده یک ماه با نامه محبت آمیز مشتمل بر نوید فتح و ظفر و جهت متوجه شدن این صوب نزد حضرت قدر قدرت شاه عالم رخصت شدند چون خبر قتل بسواس را و کشته شدن دیگران و به غارت رفتن دکهفیان بالاجی را و پیشوا که در

(۱) چیر بفتح اول و نانی و رای مهمله ساکن لغت ترکی کسی را گویند که از طرف

بادشاهان احکام را بر اسپان نزد سلاطین و امایان رسانند ۱۲ *

فواح دارالفتح اوجین افتاده بود از تقریر^(۱) ناعیان شنید و چه از حالت فراریان
برای العین دید روز روشن در چشم جهان بینش مانند شب^(۲) دیجور تیره و تاریک
گشت .

• منظومه •
روان کرد از چشمها رود خون ز خون گشت زبی زمین لاله گون
ز دل رفت صبر و ز سر رفت هوش بر آمد ز جاننش فغان و خروش
و از رسیدن ملهار راو و داماجی راو گایکوار و نار و شنکر و نانا و هانکا گوالیار که در
قبض مرهته بود و نه همه جهت فریب ده هزار سوار بتدریج فرد شان فراهم آمده
بودند واقف گردید سداشیو رامچندر را با پنج شش هزار سوار بدان صوب رخصت
فرمود که بر آمدگان معرکه را کومکي باشد و از فرط غم و اندوه که هر لحظه بسان ماه
دم زده بر خود پیچید و آه سوزناک بر قتل پسر و فقدان بهاؤ از دل پر درد کشید
پهلوی بر بستر ناتوانی نهاد و رفته رفته از عقل و شعور بیگانه گشت کار پردازان بموجب
دوشسته رگه‌ناتنه راو برادرش که بظاہر حزم و احتیاط در دکن قیام داشت بر داشته
بجعت مهری نمودند و مشروحاً سوانکات صدر در دکن شایع و واضح گشت خانه
نماند که شیونمی بلند نه گشت و کاشانه نبود که ناله و فغان بر نخاست - • بیت •

غم سوخت درون یگان یگان را ماتم کده شد جهان جهان را
الحاصل نجیب الدوله در جناب شاهی التماس نمود که از نایب‌الدات یزدانی
و اقبال عدو مال شاهنشاهی فتحی که از آن داستانها رانند بمنصفه ظهور پیوست
اکذون صلاح دین و دولت دران است که به همین جلدی و گرمی رأیت ظفر
آیت بمستقر الخلافت اکبر آباد افراشته شود تا بقية السیف دکنیان که در
گوالیار اند و جماعتی که در صوبجات و برگذات قابض اند بالمره خارج گردند تا کنار
دریای نریده ملک از لوٹ و کدورت وجود نا بود آنها پاک و مصفا گردد و از سور
جمل جات و زمینداران دیگر خاطر خواه پیشکش گرفته آید پاسم یافت که
مدت یک سال و چیزی منقضي گشته که از وطن بر آمده ام اراده آن صوب

(۱) ناعیان جمع ناعی که خبر مرگ رساننده را گویند ۱۲ *

(۲) دیجور شب بسیار تاریک را گویند ۱۲ *

مصمم است پس از گفت و شنید بسیار که مفصل آن طولی دارد التماس
 نجیب الدوله منظور شد از آنجا که مهاراجه ناگرمیل پیوسته به قبض و بسط
 مهمات ملکی و معاملات مالی و نیابت وزارت و دیوانی خالصه و تن مامور
 بود درین هرج و مرج با پیشکاران و اهل دفاتر به همراهی وزیر الممالک آصف
 جاه در مسکن سو. جمل کفاره داشت نجیب الدوله رفم استمالت از شاه حاصل
 نموده با نوشتجات خویش فرستاده از او طلبداشت و بملازمت فایز ساخته
 خلعت و اسب و فیل مرحمت شد نجیب الدوله در تعیین باب پیشکش
 سخن در میان آورد و فراریافت که شاه ولی خان اشرف الوزرا با فوج شاهي
 و شجاع الدوله و نجیب الدوله بمستقر الخلافت شتافته بدان امر پیام و رزند
 شاه در دار الخلافت اقامت داشته باشند غوغا شهر شعبان اشرف الوزرا پیش
 خیمه را متصل قلعه کهنه برپا نمود و سوم رخصت یافته داخل گشت و شجاع
 الدوله و نجیب الدوله از آن روی دریای جمن متوجه اکبر آباد شده به سورج پور
 رسیدند از آنجا که بیشتر بل اکثر سپاه همراهی شاه نوکر غارت بودند فراهم آمده
 عرض کردند که از تعیین فرمودن فوج بمستقر الخلافه چندی را اراده اقامت در
 این ملک و گرفتن پیشکشات منظور است ما را اجازت غارت با مشاهره مرحمت
 شود والا نه بوطن میرویم چون نوکران علوفه خوار چندان نبودند از استماع این
 معنی شاه بغایر مشاورت و جانبی شاه ولی خان را که هفوز کوچ نموده بود
 طلبداشت تمام روز خلوت نمود آخر الامر قرار یافت که شاه نیز عازم وطن شود
 و خیمه را متصل باغ سالامار بیرون فرستاد اکثر سرداران افغانه و غارت گران همان
 روز عجلت نموده به پانی پت منزل گزیدند هر چند نجیب الدوله باوجود
 تعهد منلغی التماس توقف نمود زیرا نه کرد درین ضمن راجه دایر سنگه پیشکار
 آصف جاه که به همراهی مهاراجه ناگرمیل آمده بود فایز یافته در باب استقرار
 استقلال منصب جلیل القدر و رزات بغام موکل خود بدریغه شاه ولی خان به
 تقبیل هجده لک روپیه از نقد و جواهر استدعا نمود پس از گفت و شنید شاه
 منظور فرموده سیزده هم ماه مذکور دو گهري روز برآمده بر مزار بعضی اهل

الله فاتحه خوانده قریب در پهر داخل خمیه شد و شجاع الدوله رخصت گرفته بصوبه متعلقه کوچهای طولانی راهی گشت شاه در باغ سلامیه دو مقام کرده بر سه گروهی پانی پت رسید دران منزل بادشاهزاده مرزا جوان بخت را که جهت مشایعت آمده بود پنج زنجیر فیل و پنج سر اسب و در لک روپیه را عله که در قلعه مبارک ذخیره بود داد و خلعت رزم و قلمدان وزارت حواله یعقوب علی خان کرد که بوزیر الممالک آصف جابه نسلان وجه پیشکش را که فرار یافته گرفته بفرستد اورا و راجه دلیر سنگه وکیل آصف جابه را به همراهی بادشاهزاده رخصت فرمود که بدارالخلافت رسیدند رزایات شاهی متوجه پیش گردید بالجمله نواب رئیس محل والدۀ ماجده حضرت قدر قدرت یعقوب علی خان و راجه دلیر سنگه را متوقف ساخته گفت که وزارت آصف جابه که بچندین امر فا بایست مرکب گشته مارا قبول نیست اگر زر مطلوب است وجه پیشکش را میسرانیم و کسان راجه دلیر سنگه را که بدست اویز وزارت آصفجابه بر محاللات دارالخلافته تعیین کرده بود بیدخل ساخته قریب پنجاهزار سوار و پیاده نگهداشت فرموده بحفظ و حراست و مورچال بندی شهر قائم نمود درین بین نوشته شاه ولی خان رسید که یعقوب علی خان را رود آصف جابه رخصت فرمایند لهذا باقتضای وقت بیست و هفتم شهر شعبان اورا روانه ساخت آصف جابه که از دریافت خبر استقلال امر وزارت و روانگی شاه از بهرت گدده باتفاق سوز جمل جانت برآمده در متهر رسید در صدد فراهم آوردن سپاه و انتظار رزم قلمدان بود از استماع رسیدن یعقوب علی خان با عطایا در نزدیکی سوز جمل و مهاراجه ناگرم را باستقبال فرستاد و خمیه بغاصله که باصطلاح فرمان باری می گویند برپا نمود و نه گنگادهر وکیل و مدار کار ملهار را و هولکر مرهته که بموجب طلب نزدش آمده بود پیغام کرد که اگر موکل او ممد و معاون باشد عطایا گرفته شود پاسخ داد که باید گرفت لیکن دکنیان را تا حال از صدمه نخست هوش و حواس درجا نیامده که بالفعل توانند بامری پرداخت هرگاه استعمال شود حاضر اند الحاصل آصف جابه در فرمان باری رفته خلعت را پوشید و رقم

و فلندادن را گرفته آداب بادشاهانه بجا آورده شادیانه نوازان بمنزل برگشت خلعت و مالی مروراید و سرپیچ و جیفه مرصع و یک زنجیر فیل و یک سر اسب تواضع یعقوب علی خان نموده بغیمه خویش فرود آورده و بلوازم غیمات و استمالت پرداخته بامیدواری ترقیات باخود رفیق و همدستان ساخت چون خاطر آصف جاه بنابر اموریکه واقع شده از حضرت قدر قدرت مطمئن نمی گشت خیال تبدیل سلطنت باخود بست از آنجا که در محاربه و مجادله عهد احمد شاه بهادر بادشاه در نواح دارالخلافات با وزیر الممالک صفدر جنگ که مجملی از آن بنابر تقریبی در محل خویش ایراد یافته صدر جنگ جوانی مجهول الحال را بدست آورده اطلاق اسم بی مسمی سلطنت بر او کرده بود پس از در نور دیده شدن بساط قتال و جدال که صفدر جنگ دصونه اوده شتافت و سورجمل جات که شریک او بود بمسکن خود رخصت گشت آن جوان را همراه آورده دین پرور نبیره محمد کام بخش بن حضرت خلد مکان قرار داده نگاهداشت درینولا که وزارت آصف جاه را نواب زینت محل و میرزا جوان بخت ولیعهد و شجاع الدوله و نجیب الدوله و جمیع اعیان و ارکان سلطنت کاره بودند و در دارالخلافات جمعیت نو نگاهداشت شده و اکثر سادات باره فراهم آمده مور چال فایم نمودند و نجیب الدوله با موج خویش برده پانزده گروهی اقامت داشت و اخبار مختلف از اردوی گیهان پوی حضرت قدر قدرت شاه عالم که در مملکت بنگاله به تنظیم و تفسیق صوبجات شرقیه متوجه بود و مکرر با ناظم بنگاله و نائب صوبه عظیم آباد عرف پنه و جماعه انگلیس که درین اوان در بنگاله غلبه بهمرسانیده و سربه شورش و فساد داشت و راجهای آن ضلع معارک آراسته شده و محاربات روی میداد آصف جاه این معنی را از مساعدت و وقت انگاشته به صلاح و صوابدید سورجمل صورت مرام را در مرآت خیال چنان معاینه نمود که قلعه مستقر الخلافات اکبر آباد را بدست آورده دین پرور را به سلطنت بر دارند و بر تخت اجلاس داده لسنکر بدار الخلافات باید کشید تا از مکن غیب چه بظهور آید برین اراده سورجمل

بلب رام خسر پوره خود را با فوج بر این کار تعیین نمود و قلعه که دست شخص
 اندیشه از تسخیر آن کوتاه و طائر تیز پر خیال از عروج کنگره اش نارسا به حسب
 اتفاق از بغیبری قلعه دار بدست آمد - سورجمل چندی بفراتنام نجیب
 الدوله که با فوج در نواح دارالخلافت و مغل اراده ناصوابش بود کسان خود
 را فرستاده سلسله جنبانی می نمود و خنگ جنگ را در میدان می کران
 تصور جولان میداد که درین اثنا خبر پیوستن زایات عالیات حضرت قدر قدرت
 پانزدهم ماه ذیقعده الحرام و دایره دولت و اقبال در سواد بفارس صدور و حکم
 بستن پل بر دریای گنگ و رسیدن شجاع الدوله با خیم و خرگاه سرخ که برای
 پیشکش والا مرتب ساخته بود بفاصله پانزده کوهی و اردوی معلی این طرف
 دریای گنگ و آمدن مبشران این بشارت به دارالخلافت دریافت نمود موجب
 فسم عزیمت خیال محالی که پیش خود بسته بود گردید و بچاره جوئی
 مآل کار اندیشه مند گشت و عذری بدتر از گناه را در باب گرفتن قلعه وسیله
 ساخته مرضی بجناب بادشاهزاده ولیعهد معروضداشت که قلعه دار نظر بکظام
 دینوی می خواست که قلعه را بمرهته سپارد فدوی درگاه بمحافظت آن پرداخته
 قلعه دار دیگر از حضور مقرر شود حواله می نمایم و بدفعات هنگام نیم شبی
 سرب و باروت و جزائر و بان و زنبور کها را از قلعه بر عرایها بار کرده شروع بفرستادن
 مسکن خود نمود از انجا که تحریر این اوراق منحصراً بر سوانکات این صوبه
 و مخصوص این ار لکه است اما چون تابع وارث تاج و دیهیم دارالخلافت است
 چون سیرابی سخن و سلسله انتظام شوق کلام متقاضی بود آنچه درین سال
 پر اختلال هرج و مرج که از پس پرده غیب پا بعرضه شهود گزاشت اندکی
 از بسیار و مشتی از خروار بر سبیل ایجاز و اختصار رقمزده کلک بدایع نگار گشت
 اکنون بنگارش سوانکاتی که در بقیه سال در صوبه روی نموده می پردازد سابقاً
 در رفتن باره سینور از تصرف سردار محمد خان ولد شیر خان بابی و در آمدن
 بدست دکهنیان از نمک حرامی سلطان و جهان غلامان در ضمن و افعات سال
 هزار و صد و هفتاد و سه مرقوم گشته درین ولا که امور نظامت به آپا گنیس تعلق

پزیرفته بود پندتی را بفوجداری و حفظ و حراست قلعه آنجا تعیین نمود چون
 اطراف و اکناف آن مکان اکثر کولیان که خار سر راه مسافرین و مترددین اند
 و امع شده مداخل پرگده بمخارج مستخفطان کفاف نمی کرد و نائب فوجداری
 که مستاجر بود با فلیل مردمی فیام داشت کولیان و زمینداران آنجا قایم
 شدن دکنیان را نظر بر مآل کار و غلبه آنها مناسب حال ندانسته جمعی فرد
 سردار محمد خان که از لونا واره به پتر با جوان مرد خان و رادهن پور پیش
 عمه اش می بود رفته ترغیب و تحریض بر افتزاع باره سیفور نموده همراه آوردند
 و با سنگه آنجا که نیز از تسلط و تحکم مرهته بجان ونجیده بودند ساخته کمر
 بر اخراج و جنگ بسته در آمدند و باندک زد و خورد که معدودی از طرفین
 کشته . خسته گشتند دکنیان امان طلب شده بر آمدند و سردار محمد خان
 بنا بر مری و معاونت کولیان بار دیگر متکمن گردید از آنجا که در بلده موجی
 که تواند به کومک پرداخت نبود کیفیت را کیسورائو نائب نظامت به آبا
 گیس که در ضلع سورتهه بگرفتن پیشکش حصه پیشوا اشتغال داشت نوشت
 درین ولا خمر رسید که بمومن خان متصدی فدر کهنایت حسب الحکم در ماده
 تدظیم و نفسیق صوبه ورود یافته اراده بلده دارد مفصل این مجمل آنکه در
 هنگامی که افواج شاهي سرکدگی شاه وای خان و شجاع الدوله و نجیب
 الدوله بصوب اکبر آباد تعیین شده بودند چنانچه مذکور شد در باب اخراج
 و استیصال دکنیان از صوبه احمد آباد حسب الحکم بمهر شجاع الدوله مرفوم
 نهم شهر رجب المرجب که بفام مومن خان صادر شده بود رسید و او بدریافت
 قتل و غارت مرهته و متوجه شدن افواج منصور آنکه عنقریب بصوبه مالوا میرسند
 شروع بفراهم آوردن سپاه نموده قریب هزار سوار و چهار پنج هزار پیاده از عرب
 و روهیله و هندی نوکر ساخت از آنجا که احکام بنابر امداد و اعانت و شریک
 کار گشتن بنام جوان مرد خان بابی و بیکنام خان فوجدار بهروچ نیز رسیده بود
 نزد آنها مستاده در انتظار جواب باصواب و اجتماع سپاه به نهیة اسباب نبود
 پرداخت و محمد اعل روهیله و سلیم جماعدار را که حسب الطلب از فدر

سورت رسیده بودند با جمعی از سوار و پیاده بطرف برگشته دهند رقه تعیین فرمود که مواضع چند را بناخت در آوردند ناطق و صلیت آنجا را به تنخواه سپاه داد جوانمرد خان در جواب بمقتضای وقت که هر گاه با حمد آباد برسند میرسم نوشت و نیکام خان به نگاهداشت سپاه اشتغال ورزیده معزز خان پسر خود را بیرون فرود آورد و این معنی در اطراف و اکناف صوبه شایع گشته در هر قصبه و برگنه خلل کلی در بندوبست مرهته افکند و متمردان از هر گوشه و کنار سربساز بر داشتند فلق و اضطراب در سکنه بلده که هنوز سمرات صدمه نخست از مذاق شان بدر نرفته افتاد و کسور از نائب نظام متوالی و متواتر رویداد و حالت را نوشته مصحوب مسرعان سریع السیر ضمیمه و ردیف رافعه دایه سینور ساخت چون در برگنه جموسر حصه نیکام خان مغرور بود درین ایام مکسدار آنجا بدفع الوقت میگزازید معزز خان را با فوجی که فراهم آورده بود تعیین کرد مومن خان نیز رعایت جانب او را که دم از اتفاق میون مرعی داشته با فوج خود بموضع دهوان که با جموسر فریب است بعنوان کومک اگر احتیاج شود رفت و مقدمه آن جا انفصال یافت مغرز خان بمومن خان پیوست و محفل کنگاش تسخیر بنده آراسته می شد که خبر معاودت آپاجی گینس بسرعت تمام و رسیدن بفریدیکی معلوم گشت لهذا عیان عزیمت بصوب بندر کهناییت معطوب ساخته آمد و آپا جی گینس نیز بفاصله هفت هشت کیوهی منزل گردید بنابر استفسار و انکشاف باعث هنگامه آرائی پندبی و ستاد مومن خان به پشت گرمی فریخته و قیاس که تا حال افواج شاهی بمستغفر اخلاقه رسیده و امروز و فردا بصوبه مالوا که میرسد پالی استقامت مرهته درین دیار متزلزل می گردد پاسخ داد که اگر بهگوان با معدردی در بیرون بندر بیاید بالمشافه آنچه نفس الامر است گفته شود و او برخصت آپاجی گینس آمد و مومن خان نیز برآمده ملافی گشت و بجنسه احکام را نموده گفت که چون فیما بین مواد مودت و اتحاد مضبوط و مربوط است اگر پیش از رسیدن افواج درین صوبه بدکهن شتابد و بلده را سپارد بصواب افری است که بجای و مال مصون و محروس

میتواند رفت و در صورتی که فوج بادشاهی برسد و گزرها و معبرها مسدود شود
 اختیاری با من نخواهد بود از آنجا که هنوز آب و خوردن شان باقی و وقت
 آن نرسیده بود آپاجی گنیس ازین معنی سرباز زده با استعداد نایره افروزی
 تفوز حرب پرداخته نزدیکی پتیلاد اردو را فرود آورده فوج را بمعرکه آرائی و تاخت
 دیهات چوراسی کهنبايت مامور ساخت درین اثنا دهم شه رمضان از
 نوشتجات دارالخلافه بوضوح پیوست که احمد شاه ابدالی روانه دارالسلطنه
 لاهور بغرم وطن مالوف لوی معاونت برافراشت و شجاع الدوله بصوبه متعلقه
 خویش رفت دکنیان که در اندیشه مال کار دو دله بودند اطمینان قلب حاصل
 نموده بر چهار گروهی بندر پیش آمدند مومن خان باوجود برگشتن افواج
 شاهی خللی در غرم خود راه نداده فوج را بمقابله و آراستن معرکه قتال
 و جدال فرستاد و به دفعات فیمابین زد و خوردی واقع می شد آپاجی گنیس
 را که از ممر افواج خار خلش از سینه بیرون رفت بغیر سرانجام اخراجات
 و طلب داشتن جوان مرد خان بابی به معاونت باراده انتزاع بندر تمامی
 فوج را بسرکردگی بٹیہل راو و بهگوان گزاشته جریده با معدودی به بلده آمد
 و راگهو شفکر نامی را نزد جوان مرد خان بابی رخصت کرد که وضع اخراجات
 سپاه او مشخص و معین نموده برنگارد و جمعی از سوار و پیاده متعینه بلده را
 روانه ساخت که با بٹیہل راو و بهگوان ملحق گردند و چندی در انتظار جواب
 جوان مرد خان متوقف گشت پس از آمد و شد رسل و رسائل چون موافقت
 نمی کرد راگهو شفکر بی نیل مقصود برگشته آمد از آنجا که سردار محمد
 خان باره سینور را بقسمی که مذکور شد متصرف و قابض بود فوج کشی
 نمودن و بر او شتافتن حکم افتاد خرج احیم بغیر رفع بدنامی و بدنقشی
 تدبیری اندیشیده سرسرام را که با شیر خان پدر سردار محمد خان اباعن
 جد روابط موافقت و مرافقت مربوط مضبوط داشته است و درین ایام از
 چند گاه معطل در بلده اقامت داشت واسطه ساخته نوشته کفالت بمهر
 جماعداران سپرد که او را مستمال ساخته به او رده ملانی سازد و بدستور پیش

حصه مرهته قايم نمايد همدران اوقات خبر ورود داماجي راو گايوار که با معدودی از گواليار بصلاح و صوابديد ملهرا هولکر که با يکديگر دم از وفاق ميزدند جهت پرداخت اختلال احوال و تدارک سرانجام اسباب حشمت و جلال غره شهر شوال در بروده رسيد دکهنيان را تقويت ديگر پيدا شد و از برگذات و قصبات حصه او و سونگدهه گره گره از سوار و پياده بانائبان و بار گيران اسپان خانگي و انيال متعينه هرجا و هر مکان و کهانديراو برادر و سياجي پسرش متعاقب يکديگر بنابر ملاقات آمدند و در اندک فرصتي جمعيتي خوبي اسباب ظاهري نزدش فراهم آمد مومن خان از استماع آمدن داماجي راو چون از مکنون ضميرش که از ابتدای تغلب و تصرف پيشوا بالاجی راو درين صوبه بغايت کاره و بنا چاری که عهده برآئی در خود نميديد زمانه سازي نموده خون دل مي خورد و افف بود بتصور آنکه مبدا مراعات ظاهري را منظور داشته بکومک فوج آيا گنيس پردازد و اراده لايق را عائق گرداند معتمدی را با نامه و برخي تحائف فرستاده استمزاج و استشاره امري که پيش نهاد خاطرش بود نمود و او به مقتضای وقت و صلاح کار خویش باين معني راضي و همداستان ده گشت بتهيل راو و بهگوان که با فوج مومن خان زد و خورد داشتند به حسب اتفاق روزی نايرفا قتل و جدال افروخته شد و جمعی از پيادگان عرب و روهيله که پيش قدمي نموده بودند بقاوی دکهنيان در آمده چندی کشته و خسته شدند و ديگران از معرکه بيرون بسته بر آمدند و موضع تا را پور متعلقه کهنباييت بتاخت در آورده برگشتند داماجي راو بنابر رفع بدنامي گوبند راو پسر خود را با فوجي که رخصت کرده بود و او شامل بتهيل راو شده بار ديگر بر نا را پور سواری کرد جمعی از پيادگان سندهي که بحراست بيوت و کاه و دانه باقي مانده از کهنباييت تعين شده بودند بمدافعه پيش آمدند دکهنيان زور آورده در آمده آتش دادند و آن جماعه را امان داده بدر ساختند و همانجا منزل گزيده در ديوار خانها را کنده کاه و دانه پاک رفتند درين اثنا فرستاده مومن خان از بروده آمده بگزارش پاسبان داماجی پرداخت موجب افسردگي خاطر گرديد

گفت و شنید امر مصالحه و رفع مناقشه در میان آورد و مغرز خان پسر نیکنام خان با بهکوان ملاقات کرده بر دخیل کار داشتن مکاسدار مرهته و خاطر نشان بقایمی وجه متعده سال گزشته مومن خان انفصال یافت و بتبیل راد و بهکوان بقصبه پتلاد برگشته آمدند و مغرز خان به بهروج رفت و بساط مغازعت برچیده شد مومن خان که از امداد افواج بادشاهی همقرین فسوس و از دلدهی و اعانت داماجی میبوس شد سپاهی را که فراهم آورده بود از سفید و سیاه بر طرف ساخته سرانجام وجه مشاهده شان بگرفتن بیوره خانه شماری و مصادره نموده ابراهیم کرد هشتم شهر ذیقهده آپاجی گنیش بنابر ملاقات داماجی راد روانه بروده گشت و روزی چند توقف گزیده مراجعت نموده بموضع کهری رسید سرورام که سردار محمد خان را دران جا آورده بود ملافی ساخت و قرار یافت که بلده آمده مکاسدار را بر نیمه حصه همراه ببرد و خود بیست و دوم داخل بلده گردید گویند راد ولد داماجی گایکوار روانه بروده گشت و بتبیل راد و بهکوان از مقامات پتلاد کوچ نموده به محمود اباد دوازده کوهی بلده رسیده شب بیست و ششم ماه ذیقهده ازانجا ایلغار نموده بیخبرانه قریب یک پهر روز بر آمده قصبه الینه معموله پرگنه تها منه را بقصد دستگیر ساختن عیدا نام قصباتی که از چندی مدار کار آن پرگنه شده رسیده محاصره کرد عیدا از ماجرا و مافی الضمیر او واقف گشته جمعی از قصباتیان را بگرفتن سر راه و ممانعت فرستاده از راه پخته کاری به عجر و التماس گفت و شنید معاملات در پیش نموده پانزده هزار روپیه را متعهد شده پسر را ببر غمال می سپرد چون زیاده طلبی شد عیده بر آنی نداشت فن زمیندارانه بکار برده باعتبار ظاهر بتضرع و انکسار بیش از بیش وهان وهون و کم و زیاده مشغول داشته کولیان اطراف و جوانب قرب و جوار را بمعاونت خواند و آنها اجابت کرده مانند حشرات الارض سوراخها بر آورده رو برآه آوردند تا آنکه آفتاب از سمت الراس زائل گشت رسیدند عیدا ورق را بر گردانیده بجنگ در پیوست و جمعی از طرفین کشته و خسته گشتند و روز بآخر رسید بهکوان از اندیشه شبخون متمردان عطف عذر نموده بقصبه مونده که بفاصله چهار کوه

گوید رفته شب را زرانیده بمقتضای وقت بلده آمد اتفاقاً او اخر همان روز سردار محمد خان بموجب قرار داد در راج پور رسیده روز دیگر بفای ملاقات افتاد که هنگام نیم شبی بفای دریافت خبر راست یا دروغ که آباجی گفیس را با او نوع دیگر مرکوز خاطر است از مخاطره عذر متوهم شده همان وقت شب راه بازه سینور پیش کرد و هر باجی رام که به تشخیص و تحصیل پیشکش حصه گایکوار در ضلع سورته اشتغال داشت چون فراغت یافت برگشته به دولقه آمد و بعد از چند روز نزد داماجی گایکوار عازم برده گردید و ترمک مکند نائب داماجی راو که از بلده به برده رفته بود بیست و نهم برگشته آمد و همدین سال از آنجا که کذب ارادت لم یزلی رقم دوام بر صفت جبین هیچ یک از انام و انعام مرفوم نه ساخته و خیاط ازل فبئی خلد بر اندام ذی حیاتی فذوخته و وجود کدام موجودی با بعرضه شهود نهاد که هادم اللذات فصر هستیش را مفهم ساخت پائندگی ابد و خلود سر مد مختص ذات خداوند قهار جبار که همیشه بوده و خواهد بود کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام - • بیت •

هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود

آنکه پاینده و بافی است خدا خواهد بود

هر صاحب روحی را شریعت ناگوار اجل نوشیدنی و طریق مسلوک عدم پیمودنی و رشته حیات بمفروض ممات بریدنی و رخت هستی سلک نیستی برستنی است چون (۱) پنگان عمر بالاجب راو پیشوا لبریز شده بود پس از معاودت از صوبه مالوا به پونه رسیده پهلو بر بسدر ناتوانی گزاشته صاحب فراش گشت و روز بروز مرض روحانی و جسمانی در تزايد و تضاعف در آمده کار از علاج و تدایوی گزشت نوزدهم شهر ذی قعدة الحرام نخل تظومند حیات از صرصر باد خزانگی از پادر آمد و بجز حسرت از ملک و مال با خود چیزی نبرد - • بیت •
چه خوش بافی است باغ زندگانی گرایمن بودی از باد خزانگی

(۱) پنگان یا کاف فارسی بر وزن سندان طلس مس ته سوراخ کرده باشد که آنرا درمیانی

آب ایستاده گزارند و ساعات شبانه روزی را از آن معلوم کنند ۱۲ - برهان *

دوم ماه ذی‌حجه الحرام ناعی این واقعه در احمدآباد رسیده در تمام صوبه شائع و واضح گشت خلل کلی در بندوبست افگند متمردان گویان سر بفساد برداشته برهزنی و ناخت قریات دست تطاول کشوده بزدن و بردن مواشی پرداختند و در سلح همان ماه ما بین دروازه سارنگپور و کالو پور دیوار حصار بلده را بقدر در آمد و بر آمد اسپ شگفته آنچه در خانهای قرب و جوار آنجا بدست آمد از ناطق و صامت بردند و روزانه در بیرونات و شبانه در بلده بقطع طریق و نقب زنی بخانه بر اندازها اشتغال دارند همدین سال راجه لکھپت زمیندار کهچ رخت هستی بر بست و کهر سنگه پسرش قایم مقام گردید *

سبب قرار یافتن این اوراق بدفتر نخستین

هر چند که از هنگام آغاز تسطیر و تحریر این اوراق مرا طبع زین نوع خواهان نبود که کمیت خوش خرام قلم مشکین رقم از جولانی میدان ترقیم سوانحات آینده چندی باز ماند اما از آنجا که مشیت الله غالب بمضمون صدافت مشهور عرفت ربی بفسخ العزائم از تقدیرات فلکی بنابر برهم خوردگی اوضاع سلطنت که از آن مجملی مندرج گشت و مجهله مفسده سورجمل جات جهت استقرار وزارت اصف جاه باقی و هنوز ورود موکب همایون بادشاه مظفر لوار سبب اسری در خلال این حال اختلال در بال راقم وارد گشته لهذا تسوید رویداد پیش را بر رونق افزائی و سریر آرائی آن حضرت داشته این اجزا را باوجود عدم ایافت در نظر ارباب بذیش و اصحاب دانش و سخن سفجان عالی فکر و منشیان بلاغت فطرت که پایه سخفوری را بر طاق بلند گذاشته اند چون خالی از استعارات و دقت عبارات است حکم طفل ابجد خوان دارد و من هیچمدان را چه یارا که خود را از کمینه تلامذه آنها بشمارد دفتر نخست قرار داد انشاء الله العزیز اگر حیات مستعار بافی و فراغ خاطر از نیرونگ سازی زمانه غدار سفله پرور نا پایدار پدید آید دفتر دوم را از آغاز سال فرخنده فال جلوس میمنت و اقبال مانوس بر صفحه روزگار ثبت می سازد چون بعضی مقدمات خاتمه تعلق بدین دفتر داشت ملحق ساخت *

مخفی نماند

که چون عهد نموده و بر خود لازم و متعتم شمرده که در فکارش احوالات از رعایت و عداوت خویش و بیگانه پرهیز داشته آنچه نفس الامر و بیان واقع باشد درج سازد چنانچه در صدر این اوراق اشاره بدان رفته التماس از ناظران انصاف بین و بینندگان حق گزین آنکه چون اَلْحَقُّ مَرَّ كَغَمٍّ اند اگر احیاناً بر مقوله که موجب مرارت یا کدورت بوده باشد وقوف یابند بزلال عفو از خاطر دریا مقاطر زائل سازند .

دل ز نور عفو روشن می شود و ز نسیمش سینه گلشن می شود
دوست دارد عفو را پروردگار آنچه ایرد دوست دارد دوست دار
و الله التوفیق دهم شهر صفر المظفر ختم الله بالخیر و الظفر سال هزار و صد
و هفتاد و پنج هجری علی صاحبها الف الف تحیات ختم این دفتر اتفاق
افتاد ۱۲ •

فهرست اسما الرجال و غیرها بترتیب حروف تہجی

ا

- احمد شاه - ۳۷۱ - ۳۷۲ (جلوس) - ۴۳۴ .
احمد شاه ابدالی - ۳۷۱ - ۴۹۰ - ۵۷۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۹۱ - ۵۹۳ - ۵۹۵ - ۵۹۸ (فتح
دانی بت) ۶۰۲ - ۶۰۸ (مراجعت) -
اجیت سنگھ - ۱ - ۲ - ۲۱ - ۲۳ -
ابھی سنگھ (مہاراجہ) - ۱ - ۸ - ۸۰ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۰ تا ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۳۴ - ۱۳۸ -
۱۴۲ - ۱۴۵ - ۱۰۹ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲ -
او داگون دلسائی - ۱۱۶ -
اعتماد الدولہ - ۳۶ - ۳۷ -
ابراہیم قلی - ۵۰ - ۶۲ - ۶۴ تا ۶۶ (قتل) -
اوسان بائی - ۱۵۷ - ۱۶۱ - ۱۸۴ -
ادند رام - ۲۹۱ - ۲۹۴ - ۳۰۰ (قتل) -
اسپنسر (مستر) - ۵۵۴ - ۵۵۷ (فتح قلعہ سورت) ۵۶۶ -
احمد کبڈو - ۲۰ - ۶۳ -

ب

- بہنداری - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۷۰ - ۱۷۸ - ۱۷۲ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰
(رتن سنگھ) ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۹ - ۲۰۸ - ۲۲۰ - ۲۲۵ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۵ -
بہرام خان - ۱۰۳ - ۱۰۹ - ۱۴۷ تا ۱۵۱ - ۱۶۵ - ۱۷۸ تا ۱۸۱ (مقتول شدن در جنگ) -
بہروز خان - ۱۴۹ - ۱۱۰ - ۳۲۶ -
بواہبر - ۱۱۳ - ۱۳۹ - ۱۷۲ -
بہدر - ۳ - ۳۴ -
بوروہ - ۶۷ - ۷۸ - ۹۵ - ۱۰۹ - ۱۱۳ - ۱۷۰ - ۱۹۰ - ۱۹۲ تا ۱۹۴ - ۲۵۰ - ۲۸۶ - ۳۰۱ -
۳۲۲ - ۳۸۵ - ۴۸۶ - ۵۷۷ -
باندھری - ۱۳۶ تا ۱۳۸ -

بالاجي باجي راو پيشوا - ۳۷۵ - ۳۹۱ - ۵۱۹ - ۵۵۰ - ۵۷۰ - ۵۷۵ - ۵۸۰ - ۵۹۳ - ۶۰۱ -
 ۶۱۱ (وفات) -
 بولن - ۴۴۳ تا ۴۴۸ -
 بروج لعل - ۵۳۷ (قتل) -
 بوهر (ستر) - ۵۵۴ -
 حاجي راو - ۱۳۳ - ۱۳۴ (معاصره بروده) -
 بخت سنگه - ۴۱ - ۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۵۸ - ۳۷۴ - ۳۷۶ -

پ

پهاد خان - ۱۹۱ تا ۱۹۳ -
 پيلاجي - ۲۷ - ۵۴ - ۶۸ تا ۷۴ - ۹۰ - ۹۵ - ۹۶ تا ۹۸ - ۱۳۴ - ۱۳۳ (قتل) -

ت

تبع بيگ خان - ۱۰۴ - ۱۰۹ - ۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۶۹ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۳۳۹ -
 (رحلت) -
 ترنگ راو سنابتي - ۷۸ - ۷۹ -

ج

جوانمرد خان اول - ۳ - ۱۶ - ۱۷ - ۴۰ - ۷۱ - ۸۳ - ۸۶ - ۱۰۶ -
 جوانمرد خان دوم كمال الدين - ۱۰۷ - ۱۱۹ - ۱۳۳ - ۱۵۸ - ۱۶۱ - ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۷۲ تا
 ۱۷۵ - ۱۹۱ - ۱۹۶ - ۲۳۹ - ۲۴۴ - ۲۴۹ - ۲۵۷ - ۲۷۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۱۰ -
 ۳۱۱ (داخله احمدآباد) ۲۱۵ - ۳۱۸ (مصالحت يا مرهقه) ۳۲۲ (نائب) ۳۲۷ -
 ۳۳۲ - ۳۳۵ - ۳۵۴ (جنگ مرهقه) ۳۶۵ - ۳۶۷ - ۳۷۹ - ۳۸۹ - ۳۹۱ - ۳۹۵ - ۳۹۸ -
 ۴۰۲ - ۴۱۱ (نخلبه احمدآباد) ۴۱۳ (صلحنامه) ۴۷۶ - ۵۱۱ - ۵۴۹ - ۵۸۳ -
 ۶۰۷ -

جمناجي - ۱۰۱ -

جانكوجي سيندهيه - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۸۵ - ۵۹۰ - ۵۹۹ -

جرينه - ۱۹۰ - ۲۳ (معافي) -

چ

چرتهه - ۹۳ - ۹۵ - ۱۰۲ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۶۱ - ۱۶۴ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۹۲ -
 چلني (باقرخاني) - ۱۸ (سكه) -

چنبوترہ - ۱۸ (قسط) -
چننامن - ۳۲۲ (بتخانہ) -

ح

حیدر قلی خان - ۱ - ۲ - ۴ - ۵ - ۸ - ۱۰ - ۱۳ (نائب) - ۱۴ تا ۷ (خانہ جنگی با صفدر خان) - ۲۰ - ۲۲ - ۳۸ (خطاب معز الدولہ) - ۴۳ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ (دیوانہ) -
حاصلد خان - ۴۸ - ۵۰ - ۵۵ - ۵۹ - ۶۲ - ۶۳ (داخلہ احمد آباد) - ۶۹ تا ۷۲ (جنگ با رسنم علیخان) - ۷۷ - ۷۸ - ۸۵ -
حسین علی خان - ۱۱ - ۲۱ - ۲۴ - ۲۱۱ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ (قتل) امیر الامرا -
حیدر خان - ۳۶ (قاتل امیر الامرا) -

خ

خلد مکان - ۴۰ - ۱۳ (جمعہ بازار) - ۵۷۷ -
خاور اللہ (قاضی) - ۲ - ۵ (نوازج برسرمادہ گاؤ) - ۳۱ (- را) -
خوارچ مسقہ - ۲۴ -
خوشحال چندر - ۱۵۸ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۳۷۵ (فوت) -

د

داماجی گائیکوار - ۱۵۷ - ۱۶۷ - ۱۸۴ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۲۱۹ - ۲۴۶ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ -
۳۳۸ - ۳۹۸ (حصہ بالمناصفہ) - ۴۰۳ - ۴۲۰ (سرچ بگوا و شعائر مخصوص او) -
۵۰۹ - ۵۲۷ (صلح بوساطت) - ۵۳۲ (داخلہ احمد آباد) - ۵۳۴ - ۵۴۴ - ۵۴۷ (روانہ پونہ) - ۵۸۷ - ۵۹۹ (فرار از یانی پت) - ۶۰۹ -
دوجی ناگیر - ۲۴۵ - ۲۴۶ -

و

وہم (مصنف) - ۷ - ۸ (اشتداد مرض و صحت) - ۱۳ (روانہ دہلی) - ۸۰ - ۹۷ - ۱۱۶ -
(خطاب) - ۱۶۳ - ۲۱۰ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۳۹ - ۲۶۷ - ۲۹۰ -
۲۹۴ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۱۶ - ۳۲۶ - ۳۳۳ (زخمی شدن) - ۳۴۰ تا ۳۵۱ (دیوان و شرح نمکعراہی ہندو بیچہ) - ۳۹۳ - ۳۹۵ - (خطاب بہادر) - ۴۰۸ - ۴۱۲ - ۴۱۶ -
۴۱۷ (متقاعد شدن) - ۴۱۹ - ۴۲۳ - ۴۳۱ - ۴۳۶ - ۴۴۱ - ۴۴۹ - ۴۶۶ - ۴۹۸ -
ربیع الدرجات - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۵ -
ربیع الدولہ - ۶۵ - ۶۶ - ۲۸ -

رستم عليشاهن بهادر - ۱۱ - ۴۱ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۳ - ۶۸ تا ۷۶ (جنگ با حامد خان و قتل شدن) (رضا قلي) -

رگهنا ته داس - ۱۵۱ - ۱۴۲ - ۱۴۶ (راجه) -

رگه و ناتھه راو - ۴۰۳ (محاصره بلده) - ۴۱۵ (فتح احمد آباد) - ۴۱۸ - ۴۳۴ - ۴۵۸ - ۴۶۴ (قتل) -

رينكوجي - ۱۸۵ تا ۱۸۸ - ۱۹۱ - ۲۲۱ - ۲۴۴ - ۲۵۱ - ۲۷۴ - ۲۸۲ - ۲۸۷ - ۲۸۹ - ۲۹۳ -

۲۹۸ (فرا) - ۳۰۱ - ۳۱۳ (گرفتن قلعه پتلان) - ۳۱۷ - ۳۳۶ - ۳۳۸ - ۳۵۴ - ۳۵۵

(فتح بوسند) ۳۶۹ (دستگیر شدن) -

ز

زورآور خان - ۱۰۱ - ۱۷۵ - ۲۳۹ - ۲۵۶ -

س

سید علي (واعظ) - ۵۳ - ۶۹ - ۱۴۸ - ۱۷۵ - ۱۷۷ (قتل) -

سید اچیس - ۳۵۶ - ۳۵۸ - ۳۶۰ - ۳۶۳ - ۳۸۲ - ۳۹۰ - ۵۵۱ تا ۵۵۳ (جنگ) ۵۶۲ (هنگامه درباب گنپنی) -

سداشبو بهاؤ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۹۰ - ۵۹۰ (جنگ) - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۹ (شکست باني بت) سرپیت راو - ۴۲۳ (محاصره کهمبائت) - ۴۲۷ - ۴۲۹ - ۴۳۱ (احداث بتخانه) -

سورج مل جادو - ۴۳۳ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۶۰۵ - ۶۱۲ -

سنهیرام - ۴۶۸ - ۴۷۵ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۹۴ - ۴۹۸ - ۵۰۰ (جنگ) ۵۳۰ (گرفتاري -

سداشبو رامچندر - ۴۸۰ - ۴۸۴ - ۵۳۲ (داخا احمد آباد) - ۵۳۳ (احداث بدعت چند) -

۵۴۶ ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۹ - ۵۶۱ (روانه پونه) - ۵۷۹ - ۶۰۱ -

سلیم جمعدار - ۵۴۱ تا ۵۴۳ -

سیاجي گاٹیکوار - ۵۴۴ - ۵۴۷ - ۵۷۵ - ۵۷۸ - ۵۸۰ -

سنتوجي - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۱ - ۵۸۲ -

ش

شکر الله بنگ - ۶ - ۱۷ - ۴۱ -

شیر خان بابی - ۱۶۷ (نائب فوجدار بروده) - ۱۶۸ - ۱۹۸ - ۲۴۶ - ۲۴۷ (تصرف جوناگده)

۲۸۶ - ۲۹۰ - ۲۹۹ - ۳۱۱ - ۳۳۰ - ۳۴۵ - ۳۳۷ - ۵۴۷ - وفات -

شیخ الاسلام خان - ۲ - ۲۴ - ۲۷ - ۱۹۰ -

شاه عالم شاهزاده - ۵۶۹ - ۵۸۹ - ۵۹۰ (جلوس اول) - ۶۰۴ -

شجاعت خان (معصوم قلی) - ۳۸ - ۴۰ - ۵۰ - ۵۴ تا ۵۷ - ۵۸ تا ۶۴ (جنگ را مرہتہ و قتل شدہ)

شاہجہان بادشاہ ثانی - ۵۷۳ - ۵۸۷ -

شالا نور - ۵۱۸ تا ۵۲۴ (حسن قلبجان) -

شجاع الدولہ - ۵۱۸ - ۵۷۱ - ۵۸۵ - ۵۸۹ - ۵۹۲ (تحریکِ صلیم) - ۵۹۵ - ۵۹۸ - ۶۰۰ - ۶۰۲ - ۶۰۵

شهباز روغبله - ۳۷۷ - ۳۸۰ -

5

مصدر خان ماسی - ۲۰۱۴ تا ۱۷ (خانہ جنگی) - ۱۴۸ - ۶۲ - ۷۳ - ۸۰ (فوت ۱ -

صلايت محمد خان - ۳ - ۱۶ - ۱۷ - ۳۰ - ۵۸ - ۸۳ - ۸۶ - ۱۰۱ - ۱۰۶ - ۱۱۶ - صفدر خان
(محمد انور) - ۱۰۷ - ۱۱۹ -

مصدر محمد خان - ۳۴۰ - ۳۵۶ - ۳۶۲ - ۳۹۱ - ۵۲۹ (وفات) -

صفدر جنگ - ۳۷۲ - ۳۷۳ -

1

طالب عليخان - ۱۴۵ (دیوانی) - ۲۷۲ - ۳۱۹ -

8

عبد الحميد خان - ۱ - ۲ - ۱۲ (نائب) - ۲۰ - ۳۷ - ۴۷ -

عنایت اللہ خان - ۱ - ۱۱ - ۳۱ - ۳۸ -

عقیل خان - ۱ - ۲ - ۶ - ۸ - ۲۰ - ۱۱۲ -

عالم بناۃ - ۶ - ۸ (بناء حصار سوریت) -

عدد الله (شریف مکہ) - ۱۹ -

عالم علی خان - ۳۲ - ۳۳ -

عالمگیر ثانی - ۱۴۳۵ (جلوس) - ۵۷۲ (قتل) -

عبد الغنى (مراد مومن خان) - ۱۰۱ - ۱۱۹ - ۱۳۳ - ۱۳۴ (فوت) -

علی محمد خان اول - تخت دہلی و او (والد) -

علی محمد خان ثانی - تحت ردیف رای مہملہ (راقم) -

ع

عزنی خان - ۳ - ۱۸ - ۲۰ -

غوث الاعظم - ۳۱

ف

مرغ صير - ۲۲ - ۲۱ -
 فدا الدين خان - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۵ - ۲۹۰ - ۲۹۴ - ۲۹۵ -
 ۲۹۶ - ۳۰۴ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۷ - ۳۵۳ -
 فطرالدوله - ۳۲۲ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۳۰ - ۳۳۲ - ۳۵۴ -

ق

قطب الملك - ۲۱ - ۲۸ - ۳۳ - ۳۹ - (قيد) -

ک

کاظم بيگ - ۲ - ۱۰ - (کشته شدن) -
 کنتهاجي - ۵۳ - ۵۸ - ۷۲ - ۹۰ - ۹۶ - ۹۷ - ۱۰۲ - ۱۰۸ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۹۱ -
 کهندني - ۵۳ - ۶۴ - ۷۸ - ۹۰ - ۱۰۲ - ۱۹۱ - ۱۹۴ - ۱۹۱ -
 کپور چندر - ۲۶ - ۳۴ - (قتل) -
 کوليان - ۱۷۹ - ۲۴۴ - ۲۴۷ - (جنگ با داماجي) - ۲۴۹ - ۲۶۶ - ۲۷۶ - ۵۰۰ -
 کانوجي ناگپور - ۲۱۲ -
 کهاندی راو - ۳۰۱ - ۳۳۲ - ۳۳۸ - ۳۶۸ - ۵۶۰ - ۵۸۲ -
 کونپني انگلیس - ۵۶۶ -
 کشنامتبناي کنتهاجي - ۹۷ - ۹۹ -

گ

گاؤ - ۱۴۰ - (ممانعت گاوکشي) - ۱۴۶ - (استعمال سرگين جهت ارتداد)
 گنبش آيا - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - (نائب صوبه) - ۹۰۶ -

ل

لېمب (مسلر) - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - (حمايت سيد اچهن) - ۳۹۱ - (خود کشي)

م

محمد اسمعيل - ۱۰۵ - ۳۲۶ - ۳۳۳ -
 مورمن خان - ۳ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۷ - (ديوان) - ۹۸ - (فوت) -
 مورمن خان (نجم الدوله) - ۱۲۹ - (مقصدي کهنبايت) - ۱۴۵ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۸۳ -
 ۱۸۵ - (جنگ با مرهتده) - ۱۹۳ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - (صوبه داري) - ۱۹۸ - نا

۲۰۸ (جنگ با بهنداري) - ۲۰۹ - ۲۲۰ - ۲۳۱ تا ۲۳۶ (جنگ و داخله احمدآباد)
 ۲۴۲ - ۲۴۷ - ۲۵۴ - ۲۵۶ (اصلاح سکه) - ۲۶۵ - ۲۷۳ (خطاب نجم الدوله) -
 ۲۷۶ - ۲۷۷ (وفات) -

مفتخر خان (ملقب به صمصان خان) - ۲۷۹ - ۲۸۵ - ۲۸۷ - ۲۸۹ - ۳۰۴ - ۳۱۰ -
 ۳۱۴ - ۳۱۸ (صوبه دار و خانه جنگي) - ۳۵۳ - ۳۶۶ - ۴۰۱ - ۴۲۴ - ۴۳۹ - ۴۴۱ -
 ۴۴۹ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۴ - ۴۷۳ - ۴۷۹ (داخله احمدآباد) - ۴۸۲ - ۴۸۰ تا ۵۲۸
 (محصور شدن در احمدآباد و جنگ با مرهته) - ۵۴۷ - ۵۵۸ - ۵۷۴ (روانه پونه) -
 ۵۸۲ - ۶۰۶ - ۶۰۷ تا ۶۱۰ -

ملا محمد علي - ۱۰۳ - ۱۰۹ - ۱۴۷ - ۱۵۲ - ۱۵۵ (قيد) - ۱۶۹ (مسموم شدن)
 (عمدة التجار) -

مهر علي خان - ۱۶ - ۲۱ - ۲۲ (ديوان) - ۳۲ - ۳۷ - ۳۹ - ۵۱ -
 مهر مرتضى - ۳ - ۱۸ - ۲۰ (ايلچي ايران) -

مهماني - ۱۶۷ - ۱۶۸ (فتح بروده) -

محمد شاه - ۲۸ تا ۳۰ (جلوس و سکه زدن) - ۲۵۵ - ۳۷۰ (وفات) -
 مسفيد خان فاضي - ۲۱۳ تا ۲۱۸ - ۲۴۴ -

ملهار هولکر - ۳۳۸ - ۵۶۹ - ۵۸۶ - ۵۹۰ - ۵۹۹ -

مقبول عالم - ۳۰۴ - ۳۲۰ - ۳۲۱ -

مينها لعل - ۴۰۸ -

محمد لعل - ۴۶۴ - ۴۶۷ - ۴۷۱ -

مظفر خان گاردي - ۵۵۰ - ۵۶۷ -

مزارالملک (سر بلند خان) - ۴۹ - ۵۴ (صوبه دار) - ۷۹ - ۸۳ - ۸۷ - ۸۸ - ۹۲ - ۹۸ -

۹۹ - ۱۰۲ - ۱۰۵ - ۱۰۷ - ۱۱۰ تا ۱۱۲ (حمله به کچهه بهج) - ۱۱۳ - ۱۱۷ - ۱۱۸ -

(معزولي) - ۱۲۰ تا ۱۲۸ (جنگ با مهاراجه) - ۱۲۹ (صلح) - ۱۳۱ (کوچ) - ۱۴۱ -

ن

ناصر خان - ۳ - ۱۲ (سزاوي) - ۲۱ - ۲۳ - ۲۶ - ۲۹ (ديوان) - ۳۳ - ۳۹ -

نورالدين (شيخ) - ۱۹ - ۱۸ زخمي شدن) - ۲۷۷ -

نادر شاه - ۲۵۲ - ۲۵۳ (سکه زدن) - ۲۵۵ -

نظام الملک اول (آصف جالا) - ۳۲ - ۲۷ (وزارتات) - ۴۷ - ۵۴ (آصف جالا) - ۱۳۵ -

(جنگ با مرهته) - ۳۵۷ - ۳۷۵ (وفات) -

نظام الملک صلابت جنگ - ۵۶۹ - ۵۸۵ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ -

نحیب الدوله - ۵۶۹ - ۵۷۱ - ۵۸۲ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۹۱ - ۵۹۳ - ۶۰۰ - ۶۰۲ -

(۹۲۲) .

نجم خان - ۳۱۸ - ۳۵۲ -

والد علي محمد خان ۲ - ۶ - ۴۹ (خطاب) - ۵۴ - ۸۰ - ۸۳ - ۸۸ - ۹۱ - ۹۴ - ۱۰۵ -

۱۳۰ . ۱۳۲ (سفر حج) - ۱۴۳ - ۲۳۰ - ۲۹۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ (وفات) -

وسواس (او) - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۹۶ (قتل) -

۵

هول سوار - ۱۵۹ -

ی

مقبوب علیخان - ۵۸۷ - ۶۰۳ -

تصحیح بعضی از اغلاطیکه هنگام چاپ شدن کتاب
 رو داده التماس از قارئین کرام آنکه ما بقی
 سهو کتابت و غیره را به سلیقه مستقیمه
 درست نموده بدامن عفو بپوشند

خطا	سطر	تصحیح
بیای	۶	۴۰
و اسدعا	۱	۱۱
بی أعید الہا	۱۸	۵
نمود	۱۱	۱۳
فرساده	۲۴	۱۵
رمدان	۲۳	۱۶
فرستاده	۱۸	۱۰
وامینی	۷	۲
آنا	۱۷	۳۵
شاعت	۱۷	۴
مدارالمہام	۱۱	۷
کنان	۲۱	۰
سرسید	۶	۷۷
کلک	۱۲	۹۵
مقتدا	۲۴	۱۰۲
ماواران	۱۰	۱۹۵
بستور	۱۹	۲۰۹
طلبید	۱۴	۳۲۴
اسبانہ	۷	۲۸۶
نکینہ	۹	۳۰۲

(۶۲۴)

صواب	خطا	سطر	صفحة
ز گرما	گرما	۲	۴۱۹
چندین	چندین	۳	۴۲۱
موزا	موزار	۹	۵۱۳
بجز	بخیر	۱۰	۵۵۷
مخلصى	مخلصي	۲۳	۵۸۸



accession numbers

64482

Date 15.6.78

86

Published on behalf of the Government of H.H. the Maharaja Gaekwad of Baroda by
Newton Mohun Dutt, Curator of Libraries, Baroda Raj, at the Central
Library, Baroda, and Printed by P. Knight, Baptist
Mission Press, Calcutta.

The Government of H.H. the Gaekwad of Baroda deserves our cordial thanks for its enlightened generosity in bearing the cost of publishing this book in the Gaekwad's Oriental Series. We trust that the good work thus begun would be completed by printing a corrected text of the remainder of this masterly history, for which Professor Nawab Ali's trained ability as editor is available.

JADUNATH SARKAR, C.I.E.,

Honorary Member, Royal Asiatic Society

Vice-Chancellor, Calcutta University.

21. 1. 1911
2.

the administrative system in general. In short, the *Mirat-i-Ahmadi* is the only work of the class after Abul Fazl's justly famous *Ain-i-Akbari*, as a source of accurate information of diverse kinds relating to the Mughal empire.

Dr. James Bird translated about one-third of the first volume of the *Mirat-i-Ahmadi*, down to the death of Akbar, in his *History of Gozerat* (old Oriental Translation Fund, 1834). Professor Nawab Ali and Mr. C. N. Seddon, I.C.S., have recently given us a free rendering of the Khatima. But the most important portion of the work, viz., the history of Gujrat in the 17th and 18th centuries, has remained unutilised except for the brief English summary given in the *Bombay Gazetteer*, Vol. I, Part I (from the MS. translation made by Col Watson before his death in 1889) and also in William Irvine's *Later Mughals*, Vol. II.

The Persian text has been published in lithograph (1306 A.H.) by the Fath-ul-Karim Press, Bombay. This edition contains only the first volume down to 1714 A.D. (or about one half of it) together with the second volume. It is the despair and rage of serious students of Indian history. The text as printed here is hopelessly corrupt, with frequent lacunæ; the scribe has omitted or distorted beyond recognition every difficult word occurring in the book. For example, there are gaps on pp. 268, 291 (first line), and 347 (middle portion, confused).

Prof. Nawab Ali has earned the gratitude of the scholarly world by printing at the Baptist Mission Press—so well-known among Orientalists for its excellent work,—the text of the *Mirat-i-Ahmadi* from the death of Aurangzib (1707) to the end. He had the signal good fortune of securing the author's autograph manuscript with his last corrections, as the basis of his text.

The Oriental Public Library of Patna has an old, clearly written, and carefully corrected MS. of the work (with marginal glosses), the colophon of which adds that the transcription was completed on 25th Shaban 1199 (3 July, 1785), after the author's death, though the Englishman who purchased it at Ahmadabad in 1818 writes on the fly-leaf that he acquired it from the author! The colophon of the first volume states that *Daftar* (volume) one was completed on 10th Safar 1175 (10 Sep., 1761). The transcription was finished by Jalil, son of Tahir Muhammad Khan, Muhammad Ismail, on 7th Rabi-ul-awwal 1204 (25 Nov 1789).

Ali Muhammad Khan was a man of unusual intelligence, activity, and power of struggling against adversity. On assuming office, he found the provincial administration in a state of utter disorganization,—the natural result of the great anarchy born of the dissolution of the Mughal Empire under incessant civil wars and Maratha attacks. As he writes, “When in 1137 A.H. Shujaet Khan, the deputy of Mubariz Khan, (the provincial governor), was slain by Hamid Khan, the latter made haste, to appropriate the crownlands and arrears of revenue (*pāi-bāqi*) and took away the volumes of official records for many years past; and thus the *diwān* of the *subah* remained with nothing to do. After him the other *nāzims* seized the country in the same way, and did not leave it in the hands of the *diwāne*. Now only the name is left to the *diwān* of Gujrat, and the mere shadow of his power. The revenue officers,—starving through long arrears of salary, were dispersed. When it came to the author’s turn to receive the name of the *diwān* of the *subah*, he searched for the records and found them existing in name only (1161 A.H.) By hard and unceasing exertion, he collected information from the various cities and *parganahs*, aided by Mithalal Kayeth, the hereditary *subah-navis* of the province. But in a year and a half the latter, too, died.”

But nothing could damp our author’s ardour and love of order and methodical work. With the materials still surviving, he, in 1170 A.H., set himself to write a history of Gujrat from 1000 to 1760 A.D. The pre-Mughal portion of the work is necessarily very concise and derivative. But from the reign of Akbar onwards, his book is unique among the Persian histories of India inasmuch as the author has incorporated in it the full texts of a very large number of official letters and orders of the Imperial Government, e.g., *farmāns*, *parwānahs*, and *dastur-ul-amls*. Thus the best raw materials of social and administrative history have been preserved by him for us. This is specially the case with Aurangzib’s strenuously active reign of half a century. For the half century following the death of Aurangzib (in 1707), the *Mirat* gives the fullest history of the civil wars among the Mughal generals, the Maratha incursions, and the natural calamities and popular disorders which attended the fall of the Mughal empire in that province. In fact, we have no such complete, graphic, and systematic account of that decline and fall in any of our provinces. Herein lies the second great merit of the book.

The narrative history is supplemented by a second volume giving a very detailed topographical description of the province, the lives of its saints, an account of the official classes, their salaries and duties, and

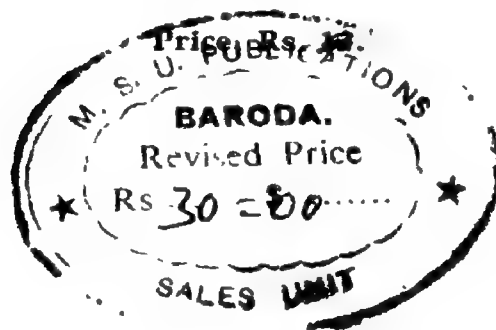
FOREWORD

Of all the provinces of India, Gujrat is the richest in the number and variety of its historical records. Its geographical position has made it the gateway of India to the western world from the earliest known antiquity, and given it an extremely diversified population drawn from many countries and races, though now completely naturalised by centuries of domicile in India. The chief occupations of its people have been trade and manufacture in a degree unequalled by the other parts of India,—which has made its cities pre-eminent in wealth and culture. These causes have made its people intelligent and enterprising beyond the natives of the other provinces of India. The inscriptions still extant in Gujrat go back to the dawn of our recorded history, and form a specially large and diversified source of information for the first twelve Christian centuries. The old Jaina manuscripts make a very useful contribution to our mediæval history.

So, too, for the Muhammadan period, Gujrat has written and bequeathed to us more histories than any other province. Besides the Arabic history edited by Sir E. D. Ross in the Indian Texts Series and Wali's Persian account edited by the same scholar in the Bibliotheca Indica Series,—which have been made available to us in comparatively recent times,—two other histories of the province have been long known and used. These are the *Mirāt-i-Sikandari* and the *Mirāt-i-Āhmadi*. The former is accessible to English readers in Sir E. C. Bayley's translation, as a supplement to Elliot and Dowson. But it stops with the fall of the independent local dynasty (circa 1580).

For the history of Gujrat as a province of the Mughal empire, the *Mirāt-i-Āhmadi* is our fullest and most valuable authority. Its author, Mirzā Muhammad Hasan, afterwards surnamed Ali Muhammad Khān, came of a family of Persian emigrants. He was born in 1700 A.D. at Burhanpur, where his father was a civil officer attached to Aurangzib's Deccan army; and the boy accompanied his father to Gujrat in 1708, when the latter was appointed news-writer of Ahmadabad. Ali Muhammad himself rose to be *diwān* of the province in 1746 (1159 A.H.) and held that office till the extinction of Mughal rule in Gujrat by the Maratha annexation about 1755,—thus gaining the mournful distinction of being “the last of the imperial *diwāns*.”

Printed by P. Knight at the Baptist Mission Press, Calcutta,
and Published on behalf of the Government of H.H. the
Maharaja Gaekwad of Baroda by Newton Mohun Dutt,
Curator of Libraries, Baroda Raj, at the
Central Library, Baroda.



MIRAT-I-AHMADI

A PERSIAN HISTORY OF GUJRAT

BY
ALI MUHAMMAD KHAN.

EDITED BY
SYED NAWAB ALI, M.A.,
*Professor, Baroda College : Fellow, University of Bombay : Author of
Tarikh-i-Sohaf, Tazkirat-ul-Mustafa, etc.*

Part II.
(1127 to 1174 A.H.)

WITH FOREWORD BY
JADUNATH SARKAR, C.I.E.,
*Honorary Member, Royal Asiatic Society, Vice-Chancellor, Calcutta
University.*

Central Library,
Baroda.

1927.

IN THE PRESS

Mirat-i-Ahmadi Persian Text, Part I.

(Gaekwad's Oriental Series, Volume XXXIII.)

Mirat-i-Ahmadi Part III, i.e., the Khatima or Geographical and Descriptive Supplement Persian Text.

(Gaekwad's Oriental Series.)

Translation of the Mirat-i-Ahmadi by Charles Norman Seddon, I.C.S. (retired), sometime Revenue Minister, Baroda State, and Prof. Syed Nawab Ali, M.A.

(Gaekwad's Oriental Series.)



PUBLISHED BY THE BARODA GOVERNMENT

Gazetteer of the Baroda State. By Rao Bahadur Govindbhai H. Desai, B.A., LL.B., Naeb Dewan, Baroda State, and the late Principal A. B. Clarke, B.A. With map. 2 volumes, 1923, each Rs. 15.

Census of the Baroda State, 1921. By Satyavrata Mukerjee, B.A., Subah, Baroda Division, formerly Superintendent of Census Operations, Baroda State.

In three parts 1921-22—		Rs. As. P.		
Part I Report	16	8 0
„ II Imperial Tables	9	0 0
„ III State Tables	4	8 0

GAEKWAD'S ORIENTAL SERIES

Published under the Authority of
the Government of His Highness
the Maharaja Gaekwad of Baroda.

MIRAT-I-AHMADI

PERSIAN TEXT

Part II.

Volume XXXIV.

Benoytosh Bhattacharyya, M.A., Ph.D.,
General Editor.

